هو الباقی

دفتر هفتم از تاریخ عثمانی

تالیف

سعادتمآب خیرالله افندی

ترجمهٔ

[illegible]

سنه ۱۳۰۲

بتاریخ ۱۵ جمادی الاول شروع بترجمه شد

محمود خان افشار

این جلد شصت و پنج جزو
و هزار و بیست و پنج صحیفه است

دفتر سابع من وقایع دولت علیهٔ عثمانیه

من سنه ٨٢٤ الی سنه ٨٥٥

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای الهی و درود نامحدود حضرت رسالتپناهی مخفی نماناد که دفتر ششم تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه

که مدتیست در زیر سایهٔ حضرت ولی النعمت بامنت پادشاه ملک منزلت مشغول جمع و ترتیب آن میباشم

در تفصیل انتقال چلبی سلطان محمد خان بسرمد ختام رسید و این دفتر هفتم نیز از ابتدای جلوس سلطان مراد خان

ثانی یعنی از سنه ٨٢٤ هجریه شروع نموده تا زمان ارتحال پادشاه مشار الیه یعنی تا سنه ٨٥٥ وقایع

سی و یکسالهٔ زمان سلطنت ایشانرا که در جهات معلومهٔ کرهٔ زمین و در حوزهٔ حکومتشان

سرزده ساحهٔ ظهور گردیده است در ضمن سه فصل بر وجه اجمال ذکر و بیان خواهیم نمود

فصل اول

در بیان وقایع عمومیهٔ عالم که در عصر سلطنت سلطان مراد خان ثانی اتفاق افتاده است و عادات و اخلاق

عصر مذکور و اجمال احوال ملوک اسلامیه و حکمداران عیسویه که با سلطان مشار الیه همعصر بوده اند

در بیان احوال حجاز و مصر و بریة الشام

چنانکه در دفتر ششم بتفصیل رسید در این ایام المعتضد بالله خلیفه که از بقیهٔ سلالهٔ عباسیه بود با وجود اینکه

با واردات اوقاف ست نفیسه خود و متعلقانش با کمال احتیاط و احتراز تعیش و زندگانی میکرد

باز از اطراف و اکناف در میان ملوک اسلامیه چون تجدد حکومت اتفاق می افتاد برای اینکه در دفعهٔ اول از

خلیفهٔ عصر منشور اجازت بگیرند باو مراجعت میکردند خلیفه نیز قبول نموده منشور میداد

بعد از آنکه بسبب تغلب و غداری هلاکو سلطنت و احتشام آل عباس قرین اندراس گردید

باز تا مدت قلیلی سکه و خطبه بنام ایشان جاری بود لکن دیگر چون نفوذ و اقبالشان زایل گشت دیگر

در نفس مصر نیز نزدیک بآن شده بود که نام و نشانشان از خاطرها برود

در سنه ٨٤٥ هجریه المعتضد خلیفه وفات کرد و ملک چقمق که از طبقهٔ چراکسه

و در آن اوقات در مصر حکومت میکرد جنازهٔ خلیفهٔ مشار الیه را دفن نمود بعد از او

برادرش مستکفی بالله سلیمان باتفاق و آراء علما بمقام خلافت برآمد که تفصیل احوال

او در دفتر هشتم مندرج است و ملک برسبای که از طبقهٔ چراکسه و خود را ملک اشرف ابو النصر ملقب ساخته بود

در اقلیم مصر حکومت مینمود در ایام او قره عثمان

بعد از تخفیف یافتن بلیهٔ طاعون که در آن اوقات شیوع تامی داشت قره عثمان

بایندری که در تواریخ بلقب اکراد اق قیونلو معروفند در عراق عرب و کردستان غربی

که عبارت از سلسلهٔ کوههای حکاری و کوههای طاق باشد که در نزدیکی دریاچهٔ وان واقعند

الی شهر زور و در دیاله و طرف شرقی رودخانهٔ دجله در کرکوک و موصل و زاخو و جزیره

و ماردین و حوالی دیار بکر ادعای استقلال میکرد از حسن سلم و نهرهای جولاب و فرات

عبور نموده از راه ادنه و بیره جک بقریه های حلب تاخت آورده آنجاها را غارت

و خراب نمود چون ملک برسبای از این حرکت قره عثمان مطلع گشت لشکر شام را

جمع آوری نموده برسر قره عثمان هجوم برد از انطرف قره عثمان چون بمتانت و رصانت قلعهٔ

آمد مغرور گردیده بود با توابعینش در آن قلعه تحصن نمود و ملک اشرف یعنی برسبای قلعه را محاصره کرد

بالاخره بشرط آنکه سکه و خطبه بعد از آن باسم ملک اشرف باشد در میانشان مصالحه واقع گشت

در سنه ٨٣٨ هجریه یعنی پس از وقعهٔ تیمور شاهرخ میرزا که در ممالک شرقیه فرمان روا بود ایلچیها نزد

ملک اشرف فرستاده تکلیف نمود که در مصر و در حرمین شریفین سکه و خطبه بنام او جاری گردد

ملک اشرف ایلچیهای شاهرخ را تازیانه زده از مصر بیرون کرد این

روایت تاریخ مصر است شرف الدین یزدی این قضیه را بطور دیگر نقل میکند

که تفصیل آن در ضمن وقایع شاهرخ میرزا مسطور است در سنه ٨٤١ هجریه

مشار الیه ملک اشرف که برسبای باشد بعلت التهاب دماغ مبتلا گشته از

شدت حما تجنن نموده و فرمود حکیم باشی او مولانا شمس الدین و یک طبیب دیگر را

که از یهودیان مغرب بود با شمشیر از کمرشان بدو نیم کردند بعضی اعتقاد

این است که مغرضین در بارهٔ طبیبان سوء الیها پاره افتراها و اسباب جعلی

ملک اشرف را بسیاست ایشان وا داشته بودند برخی بر آنند که چون از مرض حما بعقلش

خفت عارض شده بود این کار را و در وهلهٔ اولی تمیز داده نشد و طبیبان

بیچاره در آن میانه جان شان بهدر رفت بعد از این مرض حما چند روزی با سهال شدیدی

گرفتار گشته در اوایل سنه ٨٤٢ فوت شد و پسرش ملک یوسف که ملقب بعزیز

مصر بود بجایش نشست لکن امیر چقمق که از ارکان چراکسه بود نیز برای رسیدگی

مهام انام بمستشاری و اتابکی او نصب گردید بعد از سه ماه حکومت ملک یوسف

که ملقب بعزیز مصر بود بسبب طغیان طبقهٔ لشکری عزل و خلع شده امیر جیقمق
خود را بملک ظاهر ملقب ساخته بر تخت مصر جلوس نمود و بشکرانهٔ جلوس خود
بهر یکی از نفرات لشکر صده عدد طلای شرفی انعام داده نقودی را
که اسلاف جمع و ادخار کرده بودند در آن واحد بذل و اتلاف کرد در این اثنا
(تانگری ویرمش) که والی حلب بود بهوای اینکه در این تبدل سلطنت از برای خودش
کلاهی برباید علم عصیان را برافراخت آتش فتنه و فساد را برافروخت لکن امراء
اعراب تانگری ویرمش را بقتل رسانیدند و آشوب داخلی بالطبیعه فرونشست
از جانب دیگر والی شام امیر (اینال) نیز بدعوای استقلال برخاست لکن
قدری قشون برسرش فرستاده او را گرفته بزنجیر کشیدند شقاوت
پیشگان که زور و تغلب را پیشنهاد خود ساخته نمودن برهیبت حکومت خزینهٔ دولت را که از برای سعادت
حال عباد الله جمع و ادخار شده بود بهوای خود صرف و اتلاف نمودن را اعتیاد کرده بودند
در سنه ۸۴۶ باز سر برداشته محلی را که انبار اسلحه بود غارت کرده خانه‌های ارکان
دولت و اعیان شهر قاهره را تاراج نمودند و بانواع فضایح مرتکب گشتند امیر جیقمق
بقصد اینکه طایفهٔ لشکری را مشغول بدارد جنگ (رودس) را اعلان کرد و فوراً کشتیها

تدارک نمود جهد بلیغ کرد که قشون را روانه نماید لکن زمرهٔ سپاه چون مطیع نبودند
ثمره نبخشید در این بین امیر جیقمق که ملک ظاهر لقب داشت (چیچکبوقا) نام مستشار
خود را با هدایای بسیاری بسفارت نزد شاهرخ میرزا فرستاد که تفصیل این مطلب
در ضمن وقایع شاهرخ میرزا مرقوم است چون سال بعدش آبهای رود نیل طغیان نکرد
در مصر قحط عظیمی واقع گشت ملک ناصر حکمران خطهٔ یمانیه که از سلالهٔ علی ابن رسول بود
و در صنعا حکومت داشت با شرفاء مکه که در حوالی حجاز حکومت داشتند خوش رفتاری
میکرد و باتفاق ایشان قطعهٔ جزیرة العرب را بخوبی راه میبردند لکن چون آنجاها بقدریکه
کفایت اهالی را بکند منبت و محصولدار نبود و دو رکن از ارکان خمسه که از فرایض دینیهٔ
اسلام است برای مکهٔ مکرمه تخصیص شده بود (لهذا) خدمت موجب المفخرت حمایت و صیانت آنجا را اغلبا [illegible]
همجواری ملوک مصر بگردن گرفته بودند بنابرین خواه شرفاء مکه و خواه حکمداران یمن را
با سلاطین مصر رابطهٔ در کار بود ما یحتاج خطهٔ حجاز از طرف مصر ترتیب و تهیه میشد

در بیان احوال عراق عرب و عجم

قره عثمان بایندری که از طبقهٔ اق قیونلو بود و در حوالی دیاربکر بود بر آرمنستان و
کوردستان شرقی که با او همجوار بودند هجوم برده مشغول آنجاها تاخت و تاراج بود

در سال هشتصد و سی و هشت هجریه مرقوم قره عثمان وفات نموده پسرش حمزه بیگ در دیاربکر
رئیس قبیله گشت لکن چون مرقوم بسیار ظالم و غدار بود بلطایف الحیل حکیمانه بعد از خلع
و عزل بقتل رسید حتی در اثنای حکومتش قرمان بیگ زاده بسبب افتراهای که ظالم
مرقوم باو اسناد داده بود از امراء خود علاءالدین علی بیگ را بجهت تبریهٔ ذمت خود
با نامهٔ مخصوص بدرگاه سلطان مراد ثانی فرستاد در سال هشتصد و چهل و هشت او نیز
فوت شده برادرش معزالدین جهانگیر ابن علی بیگ والی مملکت گردید در سنه ۸۵۵ هجریه
برادر کوچک خود ابوالنصر حسن بیگ را که به اوزون حسن مشهور بود با قشون بسیاری
برسر عموی خود شیخ حسن گسیل نمود و بر او غالب آمده در کردستان حسن بیگ شهرتی
پیدا کرد در اواسط سنهٔ مزبوره حسن بیگ مرقوم برسر برادر خود جهانگیر هجوم برده
زمام حکومت را از دست مومی الیه گرفت قره عثمان متوفی از برای اولاد و احفاد خود
وصیت نامهٔ نوشته بود صورت وصیتنامه اگرچه در تاریخ سلجوقی که در سنه ۸۰۰
از اغوزنامه ترجمه شده است مرقوم است لکن چون وصایا و اخطارات آن موافق
شأن عصر نبود صورت آنرا در اینجا نقل ننمودیم چون قره یوسف که از طبقهٔ قره قیونلو بود در سنه ۸۲۳ در صحرای
(اوجان) که از مضافات آذربایجان است فوت شد شاهرخ میرزا یکی از پسران خود را که

بایسنغر نام داشت از برای اصلاحات عمومیه و نظامات بلدیهٔ تبریز بکرسی حکومت مملکت
آذربایجان [illegible] فرستاد مومی الیه بعد از آنکه خطبه را بنام پدرش جاری ساخت علی بیگ
پسر قره عثمان اق قیونلو را که محبوس بود بیرون آورده با کمال اعزاز و احترام
نزد پدرش فرستاد و میرزا جهان شاه که از پسرهای قره یوسف قره قیونلو بود فرار کرده
میرزا اسپند نیز در قلعهٔ بایزید که خزینهٔ پدرش در آنجا بود تحصن نمود و شاهرخ میرزا که
بعد از تیمور در ممالک شرقیه فرمانروائی میکرد در سنه ۸۲۴ قلعهٔ بایزید را
محاصره کرد و کمند همت را بکنگرهٔ تسخیر انداخته بعد از اندک محاربه و محاصره قلعه را
فتح نمود از اموال موجوده هرچه یافته شد بلشکریان بخشید و از آنجا اردو را به یایلاق (آلاطاغ) کشیده
با پنج هزار سواران برگزیده بحدود [illegible]وان تقرب نمود و والی مستقل شهر مذکور سلطان
ملک محمد پسر امیر عزالدین و جهانگیر علی بیگ پسر قره عثمان آمده بشرف رکاب بوسی پادشاه
مشرف و سرافراز گردیدند شاهرخ میرزا از آنجا بسمت اخلاط حرکت نمود چون به ارجیش رسید
رئیس عشیرت اق قیونلو امیر قره عثمان نیز با حضرت خاقان ملاقی گشت بعد از آنکه
شاهرخ میرزا نفوذ و اقتدار قره یوسف رئیس عشیرت قره قیونلو را در حوالی آذربایجان بکلی
کسر و مضمحل ساخت نامهٔ مخصوصی بتوسط مرشدش شیخ نورالدین بدربار سلطان روم
سلطان مراد ثانی فرستاده جلوس حضرت پادشاهی را تبریک نمود پس از آن عازم سمت

هرات گردید در سنهٔ ۸۲۶ حکومت مغولستان به الوغ بیک میرزا اکبر اولاد شاهرخ میرزا توجیه شده
شاهزادهٔ مشارالیه قدری قشون برداشته عازم صوب مقصود گردید در سنهٔ ۸۳۰ در شهر هرات هنگامیکه
شاهرخ میرزا از نماز جماعت بیرون می‌آمد شخصی خائنی بهانهٔ تقدیم نمودن عریضه خنجری حوالهٔ پادشاه
کرد لکن بحکمت الهی اصابت ننموده چشم زخمی باو نرسید و شخص مرقوم را در همان نقطه بقتل رسانیدند لکن مؤخراً
از قتل او پشیمان گشتند زیرا هرچه جستجو و تجسس نمودند که بدانند آیا آن فعل محض مبنی بر غرض شخصی خود او بوده است
و یا آنکه کسی او را اطماع و اقناع نموده بآن کار شنیع واداشته بوده است معلوم نشد در سنهٔ ۸۳۱ حضرت خاقان
دوباره عازم ولایت آذربایجان گردید و میرزا اسکندر پسر امیر قره یوسف که در حوالی مذکوره مستولی شده بود
قشون خود را جمع آوری نموده بمقابل اردوی شاهرخ میرزا درآمد و در کنار دریاچهٔ ارومیه در جلگهٔ سلماس
تلاقی فریقین واقع شده جنگهای عظیم کردند تا آنکه بالاخره نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده طرفداران
قره یوسف زاده مغلوب و پراکنده شده روی بفرار نهادند و محمد جوکی میرزا پسر
شاهرخ میرزا قشون منهزم را تا جلگهٔ موش تعقیب نمود در این اثنا از طرف خراسان نامه‌ها
ورود کرده از مضمون آنها معلوم گردید که از شهزادگان مظفر میرزا ابن بایقرا و سنجر میرزا ابن محمد میرزای
کابلی و عمر شیخ میرزا ابن محمد میرزای شیرازی وفات نموده (براق اوغلان) که بتعصب و تغلب در
دشت قبچاق حکومت مینمود نیز عازم صحرای خاموشان گشته است و به الوغ بیک میرزا خطاب فرمان
همایونی صادر شده بود که بسمت قبچاق هجوم برد حضرت خاقان در سنهٔ ۸۳۲ از جلگهٔ سلماس
حرکت نموده عازم قشلاق قره باغ گردید و در قشلاق مذکور میرزا ابوسعید که یکی از پسرهای قره یوسف بود
بشرف آستان بوسی خاقانی مشرف گردیده حکومت جمیع نواحی آذربایجان بمشارالیه توجیه شد

و در سنهٔ ۸۳۳ حضرت خاقان از قشلاق قره باغ بساط اقامت را برچیده متوجه هرات گشت میرزا اسکندر موما الیه
بقصد ضبط و استیلای مملکت آذربایجان لشکر کشیده برادر خود ابوسعید را بقتل نمود چون این
خبر بسمع شاهرخ میرزا رسید دوباره بعزم تسخیر آذربایجان قشون فرستاد چون میرزا اسکندر
از حکومت موروثهٔ خود ناامید گردید رو بسمت حدود شیروان آورده قلاع و بلاد آنجا را
استیلا نمود حاکم شیروان امیر خلیل شکایتنامه بدرگاه شاهرخ میرزا فرستاد لهذا در سنهٔ ۸۳۹
اردوی خاقانی از هرات حرکت نموده چون بمملکت آذربایجان وارد گردید میرزا اسکندر
باز فرار نمود و برادرش امیر جهانشاه بدرگاه پادشاه آمده منظور نظر خاقانی گردید و در سنهٔ
مذکوره محمد جوکی میرزا پسر شاهرخ میرزا میل نمود که دختر قره عثمان بایندری را بعقدهٔ نکاح درآورد
برخصت و مساعدت خاقانی کامیاب گردید و نیز در آن اثناها شیخ نورالدین
ابن مرشدالدین کازرانی که بسفارت نزد سلطان مراد ثانی بروم فرستاده شده بود
از حضرت سلطانی استدعا نمود که اگر میرزا اسکندر پسر قره یوسف بدربار همایونی التجا
بیاورد او را گرفته حبس نماید و یا آنکه نزد خاقان بفرستد حضرت سلطان مرادخان نیز
استدعای خاقان را قبول نموده سفیر مرقوم را باکمال احترام پس فرستاد … در سنهٔ ۸۴۰
~~خاقان سعید بعد از آنکه حاکم اذربا~~ چون میرزا اسکندر برادر خود ابوسعید را بقتل رسانیده بود
حضرت خاقان سعید حکومت آذربایجان را از و نزع نموده به برادر او امیر جهانشاه
توجیه کرده خود عازم سمت هرات گشت در این اثنا میرزا اسکندر بدست پسر خود قباد بقتل

در ناحیهٔ کشاب بقتل رسید و اصل مادهٔ فساد برطرف شد در تاریخ میرخوند
درباب قتل موما الیه پارهٔ تفصیلات نوشته شده است لکن چون از نقل و بیان آنها از برای
اخلاف فایدهٔ حاصل نبود لهذا اختصار رفت در سنهٔ ۸۴۷ شاهرخ میرزا
خواجه سعیدالدین عبدالرزاق را با پنج رأس اسب تازی نژاد و هیجده بوغچه اقمشهٔ
نفیسهٔ گرانبها بسفارت نزد حکمدار پنجاب و دهلی که عن اصل از افغان بود و در
هندستان حکومتی برپا کرده بود فرستاد که مشهودات سفیر مشارالیه در کتابیکه
مطلع السعدین نام دارد مفصلاً سمت نگارش یافته است

در هنگامیکه سلطنت مصر با ملک اشرف قایتبای بود میراخور سلطان مشارالیه امیر چقمق
بمساعدهٔ بخت بسریر سلطنت کسب تقرب نموده و رفته رفته طرفداران بهم بسته
بالاخره بمقام حکومت مصر برآمد و در سنهٔ ۸۴۲ از امراء چراکسه چیچکبوقا نام شخصی را
بهرات فرستاده بسیار کوشید که در میانهٔ حکومتین عرب و عجم اتحاد و اتفاقی
بحصول بیاورد و اول ثمرهٔ که دم بشکرانهٔ این اتحاد اتفاق افتاد این بود که شاهرخ میرزا
از برای کعبهٔ معظمه کسوهٔ شریفه تقدیم نموده از برای اهالی حرمین شریفین نیز صره‌ها

ارسال داشته در مواقع مقدسهٔ عربستان شهرتی پیدا کرد چنانکه شاهرخ
آهسته آهسته باین خیال افتاد که اهالی حرمین شریفین را داخل حکومت
خود نماید و دیگر آنکه از شهزادگان شاهرخ میرزا بایسنغرزاده محمد سلطان
بتحریک و تفتین بعض از جوانان ایران فریفته گردیده با جد خود شاهرخ میرزا
دم از عصیان زد لکن چون نتوانست دلخواه خود را بعمل بیاورد فرار کرده متواری گشت
کیفیت وفات شاهرخ میرزا که در سنهٔ ۸۵۰ وقوع یافت مفصلاً در تاریخ میرخوند مذکور است
در این مجلهٔ مختصره آنچه مناسبت تذکار دارد این است که خاقان مبتلای مرض
التهاب معده گردیده در اصفهان فوت کرد و میرزایانی که در زمان حیات او
آرام نمی‌نشستند پس از آنکه خبر وفات او شایع گردید هر یکی تکیه بطرفی داده
هم در اردوی خاقانی و هم در ممالک شرقیه فتنه‌ها و شورشها و هنگامه‌های عظیم
برپا شد یعنی چون خاقان مرحوم در حیات اردو وفات کرد بغیر از میرزا ابوالقاسم بابر
پسر بایسنغر و میرزا عبداللطیف پسر میرزا الوغ بیک و میرزا خلیل سلطان پسر
میرزا محمد جهانگیر دیگر کسی از شاهزادگان در اردو نبود و اکثریت امرا طرفدار
محمد سلطان … بودند و تنها (پیر لقمان برلاس) حاضر بود چون زمان …

استعداد آشوب و اختلال داشت وفات خاقان را فوراً شایع نکردند و کیفیت تا دو روز
پنهان بود بمجرد آنکه گروه لشکری از قضیه وفات مطلع گشتند دست بغارت بازار و محلات
نهادند در داخل شهر اصفهان فضاحت و شناعتی نماند که نکردند شهزاده میرزا علاء الدین
که از جانب جد خود شاهرخ میرزا در هرات بنایب السلطنگی تعیین شده بود در خزینه را گشوده
بدعوای استقلال برخاست لکن بعد از یکسال کامرانی برادرش میرزا الوغ بیک غالب آمده
چشمهای او را میل کشیده کورش کرد و در سنه ۸۵۲ الوغ بیک نیز بسبب خیانت پسر خودش
عبداللطیف کشته شد عبداللطیف میرزا اگرچه بعد از وفات پدرش بالاستقلال بر کرسی
فرمانروائی نشست لکن بسبب کارهای نامناسب که میکرد مثلا یکبار ده نفر سرهنگ را
بلاسبب بقتل رسانید لهذا یکی از دلاوران وقت که باباحسین نام داشت و از مخلصان
پدرش بود فرصتی جسته او را بتیر زهرآلود هلاک نمود زیرا میرزا الوغ بیک در فضل و هنر مسلم
انام و علی الخصوص در علم هندسه و حساب یگانه آن ایام بود حتی در جانب شمالی شهر سمرقند
یکی رصدخانه عالی بنا نمود و از فضلای نام قاضی زاده رومی و علی قوشچی و غیاث الدین
جمشید را بر رصدخانه مذکور گماشت و یک تقویمی هم مسما بزیج جدید گورکانی
احداث کرد چون عبداللطیف میرزا وفات نمود ~~ابراهیم میرزا~~

عبدالله میرزا نامیکه از پسرهای ابراهیم میرزا ابن شاهرخ میرزا بود در سمرقند تخت
سلطنت و افسر شاهی مباهی گشت لکن بعد از یکسال بسبب هجوم و غلبه سلطان
ابوسعید میرزا او نیز پی سپر دار بقا گردید که شرح بقیه احوال او در دفتر هشتم مذکور خواهد شد
در فوق مذکور گشت که چون قره قیونلو اسکندر بدست پسر خودش قباد کج نهاد
از پا افتاد بموجب امر و اراده شاهرخ میرزا برادرش جهانشاه مالک مملکت آذربایجان
گردید سال بعد از جلوسش یعنی در سنه ۸۴۱ برادرزاده اش قباد را گرفته بقصاص
برادرش بقتل رسانید و در سنه ۸۴۴ لشکر بسیاری بر سر گرجستان فرستاده اسیر
بسیار و اموال بیشمار از آن غزوه بگیرش آمد بعد اگرچه در میانه میرزا سلطان محمد بن بایسنغر
و جهانشاه میرزا محاربه بزرگ با تداری روی داد لکن مصلحین بمیان افتاده شقاق
و نفاق ایشان مبدل بوفاق و اتفاق گردید و سلطان محمد رو بشیراز و جهانشاه
نیز رو بتبریز مراجعت کردند از شاهزادگان تیمور بابر میرزا ملک عراق عجم را
بولایات مناسبه تقسیم نموده هر ولایتی را بیکی از امراء که مستحق مکافات بودند
توجیه و احاله کرد از انجمله ولایت ساوه را به امیر شیخ علی بهادر
و ولایت قم را بامیر درویش علی حواله و تفویض نمود لکن امیر شیخ علی در ان عصر

~~چون چندانکه ...~~ آهسته آهسته بنای ظلم را گذاشته بود ~~...~~ اهل ولایت
بستوه آمده هرکس از ترس مصادره اموال در حال اضطراب بود و بروسای
ترکمانانی که نفوذ و اقتدارشان در نزد مردم مسلم بود التجا میبردند تا آنکه بالاخره فرصت
جسته علی الغفله بر سرش ریختند و او را دستگیر نموده نزد امیر جهانشاه پادشاه آذربایجان
فرستادند امیر کبیر نیز شیخ مرقوم را بکیفر کردارش بسیاست رسانیده عازم سمت قم گردید
و انجا را ضمیمه ممالک خود ساخت چون این قضیه بسمع بابر میرزا که در شیراز حکومت
داشت رسید قصد کرد که ارجوئیان دیار بکشد لکن چون خبر رسید که شهزادگانی
که در خراسان بودند بر ملک او هجوم آورده اند بهراسی افتاده از ان خیال درگذشت
و مشغول محافظت آن طرفها شد همینکه بابر میرزا بقصد جلوگیری علاء الدوله
عازم هرات گردید امیر جهانشاه نیز همت بفتح و تسخیر فارس و عراق گماشت
میرزا ابوسعید بعد از فوت میرزا عبداللطیف در بخارا اعلان حکومت نموده بیاری
و همراهی طایفه ارغون در آن حوالی کسب شهرت کرده و استقلال کرد و بعد از آنکه
قطعه از طرف غربی ترکستان را بقبضه تسخیر در آورد طرفهای شرقیه و غربیه خراسان را
نیز فتح نموده عراق عجم را بزیر حکم خود در آورد لکن بالاخره بسبب آنکه طایفه

قره قیونلو که در زیر حکم او بودند بغیرت انتقام جهانشاه برخاستند مشارالیه گرفتار پنجه قهر و غلبه اوزون حسن
آق قیونلو حکمدار عراق عرب و کردستان گردید که تفصیل این احوال در دفتر هشتم مسطور است
در این اوقات چون تاتاران اوزبک تاج ماهوت سبز بر سر میگذاشتند طرفداران خانواده صفوی
بجهت علامت فارقه تاجهای سرخ دوازده ترکی بر سر گذاشته بودند لهذا اوزبکیان را از ان ببعد
(یشیل باش) یعنی سبزسران و صفویان را (قزل باش) یعنی سرخ سران گفتند و حکومت
شروان که در دفتر ششم اشارتی از ان رفت بعد از شیخ ابراهیم دربندی به پسرش سلطان خلیل منتقل گردید
مشارالیه در سنه ۸۲۱ بجای پدر نشسته متصل با گرجیان مشغول جنگ و ستیز بود و در مدت حکومت خود
معین الدین شاهرخ میرزا از در مدارا و مطاوعت درآمده مسند حکومت خود را حفظ نمود و حتی بقصد اینکه
حسن نظر و محبت پادشاه عثمانی سلطان مراد ثانی را نیز جذب نماید مولانا حسن شیروانی را که از اجله علما بود بسفارت
بعتبه علیای حضرت خنکار فرستاد

در بیان احوال هند و تاتارستان کبیر و خطه چین

چنانکه در دفتر ششم مذکور داشتیم بعد از آنکه ~~حکمدار هند~~ مبارک شاه که از پادشاهان هند و حکمدار [illegible]
خضرخانی بود بجور و غدر وزیر خود کمال الدین در کنار رود جیحون قتل و تلف گشت پسرش سلطان محمد بجایش جلوس کرد لکن
امراء و رجال دولت بعد از قتل مبارک شاه از هر طرف و علی الخصوص در ملک ملتان هر یکی بداعیه

تفرد و استقلال برخاسته بحکومت رالیه تا سنه ۸۴۸ باآنهم قیل وقال واختلال حکومت کرده
بعد از وفاتش پسرش علاء الدین در شهر دهلی پادشاه گشت لکن بسبب اختلال واغتشاش
داخلیه امور و مصالح ناس معوق و معطل مانده متغلبه دفور بهم رسانیدند وسلطان علاء الدین
چون از بقای دولت خود یأس حاصل کرده بود زمام امور حکومت را بر عهدهٔ شخص دولتمند
افغانی الاصل که بهلول نام داشت بدون تقرب و حلول تام محول نموده خود بساط عیش و عشرت بگسترد و بکلی از
احوال حکومت غافل گردید بهلول نیز چون از صنف تجاران افغان بود بقدر هشت الی
ده هزار نفر افغان را بر سر خود جمع کرده ولی نعمت خود را از لباس حیات عاری ساخت و خود را
بسلطان بهلول ملقب کرده و با محمد شاه و سلطان حسین که از پادشاهان هند بوده‌اند
جنگهای سخت کرده بر جملگی غالب آمد غاصب موحی الیه بقدر سی و چهار سال پادشاهی
کرد چون در سنه ۸۹۸ فوت شد پسرش اسکندر بر تخت دهلی جلوس نمود الحاصل
تقریباً مدت سیصد سال قبایل افغان در هندستان حکمرانی کردند تا اینکه بالاخره ظهیر الدین
بابر میرزا که از احفاد تیمور بود طومار حکومتشان را در نوردیده بخود منتقل ساخت
ممالک افغان از برای هجوم اوردن بر ترکستان و مغولستان ممر و معبر معتنابهیست ~~و دیگر انکه~~

واز برای اعرابیکه بآرزو و هوس صنایع و علوم هند و چین رو بآن اقالیم میآوردند مرحلهٔ
اول بود لهذا دران اوقات غریب و بومی بهم امیخته از اختلاط عرب و تاتار
یک طایفهٔ مستقلهٔ که از هندیان تفاوت کلی داشتند بهم رسیده رفته رفته بروی کار
برآمدند افغانیان در مذهب و اعتقاد اسلام اهل تسنن میباشند اهالی افغانستان
علی الاطلاق دو قسمند یکقسم بومیان مغلوب محکومند که مانند اسرائی هستند که از
ممالک غیره اورده باشند قسم ثانی طبقهٔ تجار و اصحاب املاک است که اکثرشان
نیز بیگانه اند ~~واز بلاد مشهورهٔ افغانستان~~ قندهار و غزنین و کابل و امثال
آنها از بلاد مشهورهٔ افغانستان است در اینجاها طایفهٔ بیشتر از یهود و ارامنه بوده‌اند یکوقت شهر غزنین پایتخت
حکومتی بود که وسعت آن از کنار نهر دجله الی رودخانه گنگا که گانش نیز گویند بود و
شهر مذکور آرامگاه بهلول دانا و حکیم سنائی غزنوی است
ملکی که معروف بتاتارستان کبیر است همان تاتارستان چینی است که آن قطعه را
ترکستان شرقی نیز گویند حکومت انجا در میان شاهزادگان تیمور منقسم شده بود اما زمام حکومت
دشت قبچاق بانفراده در دست ابوالخیر اوزبک بیک بود که موحی الیه از خاندان اولوس است
اهالی انجا ~~بانان مذکور~~ قریب چهار کرور نفس میشدند و کاشغر و یارقند و ختن و غیره از شهرهای

مشهور انجاهاست دراین شهرها انگور خوب مرغوب یافت میشود که انرا نگاه داشته در فصل
زمستان از برای خاقان چین بارمغان میبرند اهالی شهر ختن تماماً مذهب بوده‌ها
دارند و با مسلمانان کمال بغض و عداوت را دارند مذهب بوده‌ها از متفرعات مذهب
شامکونی است که تقریباً هزار سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع در هندستان در ولایت
بهار و در جهات شرقیهٔ آسیا شیوع داشته است تمام اهل تبت این مذهب را دارند
جائی را که کافرستان میگویند عبارت از درهای کوهستانیست که فیمابین ترکستان
و هندستان واقع است و اهالی انجا بت پرستند و هیچوقت طابع دین اسلام و یا دین عیسوی
نشده اند لکن در مقابل قوت قاهرهٔ تیمور طاقت نیاورده دست بدامن اعتذار زده
داخل سلسلهٔ اطاعت او شدند چنانکه در کتاب سابق مذکور گشت ~~در این اوقات~~
بعد از انقراض خاندان مغول در مملکت چین (هیوان جونگ جوانگ) نام ایمپراتور که از خاندان
(مینگ) بود حکمرانی میکرد لکن چون دستگاه سلطنت در زیر نظارت طواشیان بود در نزد
خاقان نفوذ و اقبال این خواجه سرایان بمرتبهٔ بود که در معظمات و معضلات امور مداخله میکردند
تفصیل این مطلب در دفتر هشتم مندرج است مراجعت شود
سکنهٔ جزیرهٔ ژاپون که تقریباً شصت کرور نفوس میباشند چون در شجاعت و بهادری بر اهالی

چین و غوره غالب و فایقند در میان اهالی مذکوره و چینیان جنگ و نزاع کم نبود
حتی در سنه ۱۴۰۰ میلادیه که تقریباً میانه تاریخ هشتصد و نهصد هجریه است ژاپونیان
با چینیان محاربهٔ عظمی کرده در جزیرهٔ (چوقوعا) از چینیان بقدر شصت هزار اسیر
دستگیر نمودند و بسیاری از قشون تاتار را طعمهٔ شمشیر خونخوار ساختند و باین جهت
فیمابین این دو ملت بغض و عداوت و هوس انتقام نسلاً بعد نسل میراث ماند تا سنه ۱۵۰۰ میلادیه
هنوز اوروپیان به ازادی نمیتوانستند در ممالک شرقیه امد و رفت کنند لکن (مرکوپولو)
نام سیاح جهان پیما در سنه ۱۳۰۰ میلادیه از وندیک بسمت اناطول گذشته
با امرای چنگیزیه که در انصفحات مستولی بودند بایران رفته از انجا تا هندستان
و چین و تاتارستان را سیاحت نموده است دران مملکتها اگرچه من القدیم
عیسویان بوده اند لکن بعد از انتشار دین اسلام رهبانان کلیسای غرب یعنی
پادریان کاتولیک پارهٔ از تبتستان را بدین عیسوی آوردند ~~زیرا بنا باعتقاد~~
اهالی مشرق زمین چون از برای تخصیص و اصلاح عبادات و طاعاتیکه مخصوص اعتقادات شان است
وجود پارهٔ مبعوثان روحانیه را قبول و تصدیق نموده بودند چنانکه ادیان معلومهٔ
غرب مذاهب مختلف دارند در ممالک شرقیه نیز پاره ادیان و مذاهب از قبیل شامکونی

و برهمن و لامائی و فتیشی و امثال انها تفرع نموده است که نظامات ملکیه و اخلاق و عادات شان را بقدریکه مذهبشان مساعده داشته است تطبیق داده باره قوانین و نظامات وضع نموده اند الحاصل در سنواتیکه موضوع بحث این تاریخ عثمانیه است اکثر و اغلب اهالی ممالک شرقیه مجوسی و تبپرست بوند بعدازاینها مذاهب متنوعه اسلام بود و عیسوی مذهب از همه کمتر بود

دربیان احوال اناطول

تا هنگامیکه دسته ذوالقدریه کسب عظمت و استقلال مینمودند تا ولایت ایچ ایل و مرعش و قیصریه و خرپوت و حوالی ماردین حکمشان نافذ و جاری بود در مدت سی و یکسال که موضوع بحث این تاریخ است که عبارت از سنه ٨٢٤ الی سنه ٨٥٥ باشد ناصرالدین بیک در مقام حکومت بود در سنه ٨٤٠ فرزند خود سلیمان بیک را که والی ملاطیه بود بدربار حضرت سلطان مرادخان ثانی فرستاد و بعدازان نواحی قیصریه را از دست ابراهیم بیک پسر قرمان بیک گرفت میانه ناصرالدین بیک و حمزه بیک پسر (قره عثمان یولک) که از عشیرت اق قیونلو بود جنگ سختی روی داد و دراین داروگیر حمزه بیک دستگیر و اسیر گردید وحتی این وقعه را ناصرالدین بیک با نامه مخصوص بحضور حضرت پادشاه عرض

و اعلام نمود موی الیه ناصرالدین بیک در سنه ٨٥٩ وفات نموده پسرش سلیمان بیک بجالیش نشست جهات غربیه و جنوبیه ارمنستان صغری که عبارت از شهرهای عمده ادنه و سیس و بیاس و مرعشی و طرسوس وغیره باشد در زیر حکم سلاطین مصر بود و سمتهای شرقی و شمالی مملکت مذکوره در زیر حکم و تسلط احمد بیک بود که این احمد بیک از آل رمضان و درطرف یایلاق رمضان اوغلی ~~استیلا داشت~~ مستولی بود چون احمد بیک در سنه ٨١٩ فوت شد فرزندانش برخلاف یکدیگر برخاسته بقدر دو سال باهم جنگیدند تا انکه اخرالامر ابراهیم بیک بر همه غالب آمده ممالک موروثه را بالاستقلال بدست ضبط و تصرف خود درآورد ابراهیم بیک نیز در سنه ٨٤٣ فوت شده پسرش علی بیک بجالیش برآمد اونیز در سنه ٨٦٦ وفات نموده (دندار بیک) بامارت برخاست که بقیه احوال او در دفتر هشتم مرقوم است کذلک از قرمان زاده ها ابراهیم بیک مسندنشین حکومت بود موی الیه بعدازفوت پدرش محمد بیک که در سنه ٨٢٥ اتفاق افتاد بمقام حکومت برآمده بقدر چهل سال حکومت کرد تا انکه در سنه ٨٦٩ درگذشته از پسرانش اول اسحق بیک و بعد احمد بیک بنوبت جالس مقام حکومت گردیدند موی الیه ابراهیم بیک

اگرچه در وقعه حضرت پادشاهی و شهزاده مصطفی چلبی با دولت علیه عثمانی جنگید لکن منهزم و مغلوب گردید موی الیه در مدت حکومت خود بخیال غالب امدن بر ال عثمان همیشه در صدد حیله سازی و دغل بازی و اغفال نمودن حضرت پادشاه جمجاه بود لکن در جمیع احوال خودش متضرر گشته بود وحتی پدر همین ابراهیم بیک محمد بیک از دست قهر و غضب خداوندگار سابق چلبی سلطان محمد بواسطه قبول پاره شرایط و عهود گریبان جان را رها نیده بود مع هذا بازنقض عهد نموده لکن حضرت پادشاه جزای مایستحق اورا بحضرت ذوالانتقام حواله نموده دست ازو کشید دراثنائیکه محمد بیک بحوالی ایچ ایل هجوم اورده مشغول محاصره حصار انطالیه بود از قلعه گلوله توپی آمده راست بر سینه پرکینه اش خورد چنانکه دستهایش از پیکر و تنش از سر جدا گشته پاره پاره شد و مقام حکومتش درمیان ابراهیم بیک و اسحق بیک و علاءالدین بیک نام سه پسرانش ماند لکن ابراهیم بیک بر برادران دیگر غالب آمده بالاستقلال زمام حکومت قرمان را بقبضه تصرف درآورد که تفصیلش در کتاب هشتم مندرج است .

گرمیان بیک که در حوالی کوتاهیه حکم میکرد چون فوت شد در جایش یعقوب بیک که ذکرش در دفتر سابق گذشت بحکومت نشست موی الیه با سلاطین عثمانیه بحسن امیزش و مدارا حرکت نموده وقت خود را میگذرانید و نیز امیر منتشا یعقوب بیک دیگر چون فوت شد بجالیش دو پسر باقی ماندند که نام یکی الیاس بیک و اسم دیگری محمود بیک بود الیاس بیک بعداز چندماهی وفات نموده محمود بیک برادرش بالاستقلال بامارت رسید و دو پسر اویس و احمد نام دو پسرانش را بقصد انکه خدمت نموده قابل مکافات شوند بعتبه همایون پادشاهی فرستاد بعداز چند سالی چون محمود بیک نیز ترک این ملک بی ثبات نمود اویس بیک و احمد بیک را بسمت سیواس بجائی که معروف بچارطاغ بدولیت فرستادند و حکومت موروثه شان از دستشان گرفته شده به بلبان پاشا توجیه شد که تفصیل ان در ضمن وقایع داخله حضرت پادشاه مسطور است مراجعت شود

از میرزاده جنید بیک که حوالی ازمیر و ایدین را غصب نموده بود و در اوایل جلوس همایون از سلطان مصطفی پسر یلدرم بایزیدخان که دراثنای وقعه تیمور

غیبوبت کرده مؤخراً بدعوای سلطنت ظهور نموده بود حمایت کرد و باین سبب حضرت پادشاهی
یعنی چلبی سلطان محمدخان بسیار ازو دلتنگ بود که تفصیلش در وقایع
داخلهٔ پادشاه مشارالیه مندرج است حضرت سلطان حمزه بیک را که از
ملتجیان درگاه همایون بود با قشون ولایت صاروخان برسر ازمیراوغلی جنید بیک
فرستاد او نیز پسر خود قورد حسن بیک را بمقابلش مأمور کرده بعد از حرب و ضرب
حمزه بیک غلبه آمده قورد حسن را نیز اسیر نمود بعد از آن خود جنید بیک نیز بشرط
اینکه اورا برای پارهٔ گفتگوهای مهم بحضور سلطان در آورند تسلیم شد لکن حمزه بیک
بعهد و پیمان خود باقی نمانده اول قورد حسن بیک را در پیش چشم پدرش بقتل
رسانید بعد خود جنید بیک را هم کشت لکن چون مومی الیه حمزه بیک وفا
بعهد نکرد خودش هم در میان اقران و اماثل گمنام گردید خلاصه حمزه بیک را
که جنید بیک را گرفته بقتل رسانیده بود بعد از فوت برادرش عثمان چلبی حاکم
ولایات تکه و حمید بحکومت ولایات مذکوره منصوب ساختند
چون اسفندیار بیک که در نواحی قسطمونی با محصولات کرة النحاس قناعت کرده بود

بسبب اینکه پسرش یکوقت فرار کرده بدرگاه همایون چلبی سلطان محمدخان التجا
آورده بود با آل عثمان عداوت میورزید بمجرد اینکه شنید شاهرخ میرزا
بحوالی عراق نزدیک شده است حضرت خاقان را باستیلای ممالک عثمانیه تشویق
نمود حتی نامهٔ مخصوصیکه در این باب بشاهرخ میرزا نوشته بود بدست
افتاده بنظر همایون رسید چون دیگر عذر او قابل قبول نبود برسرش قشون کافی
فرستاده شد اسفندیار بیک و پسرش قاسم بیک در آن محاربه خوب استقامت
کردند لکن بالاخره شهر قسطمونی را گذاشته بسمت سینوب فرار نمود
در این جنگ اسفندیار بیک از اسب افتاده صدمهٔ شدیدی بگوشش رسیده
و از شنوائی محروم گشت در انجام مرادبیک برادر خضربیک را برای
استرحام بدرگاه همایون روانه نمود هدایای بی شماری هم از برای
امراء و وزرا فرستاد و التماس کرد که همشیره اش نیز ملازم حرمسرای
همایون باشد مسئول او قرین قبول گشته رایات ظفرآیات همایونی
بجانب بروسه متوجه گردید

در بیان احوال اروپ

در این عصر امپراتور بزانسیو مانوئل پالیولوگوس که او را مانوئل دویم نیز میگویند بقدر
سی و چهار سال یعنی از سنه ۱۳۹۱ میلادی الی سنه ۱۴۲۵ حکومت نمود در سن هفتاد و هفت
سالگی وفات کرد در اواخر حکومتش با پسرش ژان پالیولوگوس بالاشتراک پادشاهی میکرد
مومی الیه را ژان هشتم نیز میگویند بعد از وفات پدرش که در سنه ۱۴۲۵ اتفاق افتاد
تا سنه ۱۴۴۸ یعنی بیست و سه سال بالانفراده جالس اورنگ امپراتوری بود اگرچه همیشه خیالش این
بود که موقع خود را بمدارا و حسن سلوک نگاهداری کند لکن چون پشت به یک حمایت دوری
داده در بارهٔ خصوصات نیز فریب خورده بود با دولت شدید الشکیمه و قوت عظیمهٔ مانند
دولت عثمانی که در داخل حوزهٔ مملکتش دایره حکومت خود را توسیع میداد از در
مکابره و مدافعه در آمد لهذا مظهر قهر قهرمانی حضرت سلطان مراد ثانی گردید پدر این ژان
پالیولوگوس که مانوئل پالیولوگوس باشد چون با چلبی سلطان محمدخان حسن امیزش داشت مملکت امپراتوری
خود را در میان هفت پسرانش تقسیم کرد یعنی ولیعهد خود همین ژان پالیولوگوس را در نفس اسلامبول
خلیفهٔ خود قرار داد و تیودور نام پسرش را والی لاسه دمون کرده حکمرانی تالیا را هم به اندرونیکوس
داد پسر دیگرش اندره را حاکم دیسینیوم ساخته دیمتری و طوماس نام دو پسرانش را هم در سرای خود نگاه داشت

بعد از انکه تیودور والی لاسه دمون که قطعهٔ از مملکت موره است وفات نمود چون پسر که خلف او باشد
نداشت پسر اندرونیکوس که حاکم تالیا نصب شده بود و او هم تیودور نام داشت بجایش نشست و کذلک یکی
از پسرانش را هم که قسطنطین دراکوشه نام داشت بممالک سواحل بحر سیاه والی نصب نمود و بنا بروایت
کالکوندلاس مورخ رومی سایر ایالات امپراتوریه که از قبیل جزایر یونان و کرید و اغریبوز و ساقز
و سیسام وغیره باشند بدست وندیکیها افتاده بود خلاصهٔ کلام بعد از انکه سلطان مرادخان ثانی سلانیک را
فتح نمود پسر اندرونیکوس تیودور والی تالیا که بسبب بلا ولد ماندن عموی تیودور دیگر حاکم لاسه دمون
شده بود فرار نموده بسمت موره رفت دیمتری و طوماس و قسطنطین دراکوشه نیز به بهانهٔ پاره کارها بطرفهای
موره میانه زدند که تفصیلات احوال اینها در دفتر هشتم که بیان زمان سلطنت حضرت سلطان محمدخان
ثانی است درج شده است
پادشاه فرانسه شارل هفتم که ذکرش در دفتر سابق گذشت چون در سنه ۱۴۶۱ میلادی فوت شد
پسرش بعنوان لوئی یازدهم بجایش نشست مومی الیه در سنه ۱۴۲۳ در بورغ نام موقع متولد گشته
چون بسن هفده سالگی رسید برضد پدرش شورش مشهور براغوری را برپا کرد لکن چون نتوانست
خیالات خود را صورت بدهد فرار کرده رفت نزد فلیپ لهبون دوک بورغونیه و تا وفات پدرش نزد
او بود بعده در سنه ۱۴۶۱ بفرانسه عودت نموده بر کرسی حکومت پدر جلوس کرد چون در این اثنا
بمردم وعدهای بسیار کرده بود و بعد از انکه زمام حکومت را بدست گرفت برعکس بر مالیات متعارفی افزود
وکسانی را که در داخل فرانسه حکم و نفوذشان جاری بود از مأموریتشان عزل کرده بجای انها اراذل چندی را

که هنوز مورخین از ذکر آنها شرم دارند بمناصب رفیعه گماشت این مطلب برطبع اهالی فرانسه که بحمیت
ملتی خود افتخار دارند گران آمده گروه اعیان برادر پادشاه مشارالیه را با دوک بورغونیه محرم حلقه
اتفاق خود ساخته با طرفداران پادشاه جنگهای بسیار کردند و هنوز غالب و مغلوب معلوم نشده که
پاره از اجزای جمعیت متفقه بمواعید و عطایا بطرف پادشاه میل نموده احکام اتفاق مذکور بالطبیعه فسخ شده آشوب
برطرف گردید تفصیل این اجمال چنان است که حکومت و حاصلات ملک نورماندیا را به برادرش و یک قسم از
ولایت پیکاردی را نیز بدوک بورغونیه و مأموریت مهمه سپهسالاری را هم بدوک
سان پول توجیه نموده در میان اجزای جمعیت اتفاقیه تفرقه انداخت بعد از آن
کسی را که برخلاف او برخاسته بودند جدا جدا گیر آورده بسزای خود رسانید در اول
امر ملک نورماندیا را از برادرش که با یاغیان همدستان شده بود بسهولت پس گرفت
لکن از جهت دیگر چون حریف او دوک بورغونیه نتوانست شود در آن باب به تحقیقش ظاهر گشت
چون پادشاه مشارالیه در خفیه سعی داشت که در شهر لییژ الواط را برضد دوک بورغونیه
بشوراند لکن دوک مرقوم از قضیه خبردار گشته فی الفور نزد پادشاه رفته تکلیف نمود که در
تأدیب الواط او نیز کمک و همراهی نماید و او را مجبور ساخت که عازم آن صوب شود خلاصه
بهر نحوی که شد بعد از آنکه پادشاه مشارالیه از آن تنگنای اضطراب خلاص گردید بپاریس عودت
کرده باش وکیل کاردینال را که با او خیانت ورزیده بود گرفته در قفس آهنین حبس نمود

و بنا بروایات صحیحه در این اثنا برادر خود را نیز که ۵ بار عصیان ورزیده بود زهرخور کرده
از برای حفظ جاه مرتکب اینگونه بی‌مرحمتی گردید لکن چون این قضیه زهرخورانیدن
به برادرش برطبع دوک بورغونیه بسیار گران آمده بود بداعیه انتقام‌جوئی متوفی
مسموم برخاسته با انگلیسها برضد پادشاه مشارالیه از سر نو عقد اتفاق نمود
لکن پادشاه بسبب جسارتی که داشت این فتنه را نیز خوابانیده در سنه ۱۴۷۵ عهدنامه را
که موافق مصلحت خویش بود امضا نمود و سپهسالار سان پول را که از خلاف گرایش زن بود
با دوک ارمانیاک گرفته بقتل رسانید و در سنه ۱۴۷۷ دوک بورغونیه وفات کرده بجهت
گرفتن ممالکی که بدخترش منتقل شده بود با امپراتور آلمان ماکسیمیلیان که شوهر مزبوره باشد محاربه
و منازعه‌های بسیاری کرد لکن مغلوب شد مع هذا باز از مدعای خود دست برنداشته
ادعا نمود که دوک‌نشینی بورغونیه باولاد ذکور مشروط و منسوب است اگر اولاد
ذکوری باقی نماند ولایت بحکمداری که حامی آن است منتقل میشود بالاخره با این مغالطه‌ها
موفق گشته مملکت مذکوره را ضبط و تصرف نمود و بسی از آن جاهای بسیاری را هم بر ممالک
فرانسه الحاق کرد و بعد از اینها خوف موت بر پادشاه مرقوم مستولی گشته در یک گوشه
سرایش محلی را بجهت طاعت و عبادت تخصیص نمود تا هنگام وفاتش با کمال مبالغه مشغول
پرستش بود بعد از فوتش تاج پادشاهی از برای پسرش شارل هشتم ماند که بقیه احوالش
در دفتر هشتم مرقوم و مسطور است

دسته گل سرخ و دسته گل سفید انگلیسها ذکرشان در دفترهای ششم و هفتم گذشت ادوارد
چهارم که از خاندان یورک و طرفدار گل سفیدیها بود در سنه ۱۴۶۱ میلادیه فرصتی جسته پادشاهی
انگلستان را اعلان نمود باین تفصیل که پادشاه مشارالیه پسر ریشارد دوک یورک بود و در میانه او و هانری ششم
که از خاندان لانکاستر بود مدتهای مدیدی جنگ واقع شده بالاخره بر هانری غالب آمده
پادشاه انگلستان گردید لکن بعد از اندک زمانی فوت گشته پسرش بعنوان ادوارد پنجم
بجایش نشست که تفصیل احوالش راجع بدفتر هشتم است پادشاه مشارالیه بکارهای
مشکلی که پدرش شروع کرده بود بانجام نرسانیده مباشرت نموده کنت واروبک نیز کمک او
میکرد در سنه ۱۴۶۰ میلادیه مارگارید زوجه هانری مشارالیه که از خاندان انجو بود در
(نورتامپتون) و (مورتیمر اسکروس) نام مواقع محاربه کرده بعد از آنکه غالب آمد خود را بپادشاهی
انگلستان اعلان نمود و سال بعدش در موقع (طووطون) و بعد از ۳ سال دیگر
در موقعی دیگر باز با موی الیها مارگارید محاربه‌ها کرده غالب شد و این غلبه‌ها
اسباب ازدیاد قوت نفوذ و اقبال ادوارد گشت لهذا بلامزاحم عروس بخت را در آغوش
~~عیش و عشرت~~ کشیده مشغول عیش مدام گردید و (الیزابت وودویل) نام پرنسس مشهوره را
که از خاندان لانکاستر و از دسته گل احمر بود بعقده نکاح درآورد کنت واروبک
از این کار بسیار آزرده خاطر و غضبناک گشته ~~خلع و عزل او را~~ مصمم خلع و عزل او گردید

و با دسته گل سرخها که مخالف پادشاه بودند اتحاد نمود و دوباره در میان هر دو دسته
آتش جنگ و جدال اشتعال یافت لکن چون در نوتینغام نام موقع قصد جان ادوارد را
کردند دیگر از برای او امنیت و اطمینان باقی نمانده بالمجبوریه بمملکت فلمنگ فرار کرد
و هانری دوباره بر تخت انگلستان جلوس نمود لکن موی الیه ادوارد بعد از پنج ماه غیبوبت
چند فروند کشتیهای کوچک را که دوک بورغونیه تهیه و تجهیز نموده بود برداشته در سنه ۱۴۷۱ میلادیه
در سواحل جزیره انگلستان پیدا شد و از برای او طرفداران بسیاری بهم رسیده در موقع
(بارنت) با دشمن طبیعی خود کنت واروبک جنگ سختی کرد و در اثنای محاربه کنت موی الیه
مقتول گشت چون ادوارد میدان جنگ را بضرب شصت خود صاحب و غالب شد یکبار دیگر بر موی الیها
مارگارید حمله برده حدش را باد فهمانید و جمیع رؤسای دشمن را پراکنده و پریشان ساخت
بیچاره مارگارید نیز با پسرش بدولت پادشاه مشارالیه اسیر افتاده ایشان را در محبوسخانه توراند انداختند
و عاقبت پسرش را هم بیک طور نالایقی کشتند بعد از این وقوعات بغیر از آنکه در انگلستان
دیگر دشمنی باقی نگذاشت خواست بر مملکت فرانسه هجوم برد و در سنه ۱۴۷۵ در ساحل
دریای مانش که فرانسه و انگلستان را از هم تفریق مینماید در مرداب کاله که ساحل فرانسه است
با کشتیهای جنگی قشون خود را بیرون ریخت لکن پادشاه فرانسه بقوت پول
افکار رؤسای لشکر انگلستان را منقلب ساخته دشمنان را از خاک فرانسه بیرون کرد

بعد از آن چون ادوارد کلامش در نزد خلق تاثیری نداشت بقیهٔ عمر خود را بعیش و عشرت منحصر ساخته
امور دولت را برأی وکلا محول نمود لکن اینکه بسبب بی اصولی خویش و محض حفظ جاه برادر خود را قتل کرد
شهرت فاخرهٔ فتوحاتی را که در داخل مملکت خود و در فرانسه کسب نموده بود محو و ضایع ساخت
پادشاه پورتکیز ژان اول که ذکر در کتاب دفتر سادس گذشت در سنه ۱۴۳۳ میلادیه فوت شده
الفونوس پنجم را که ملقب به افریکانی بود در سن شش سالگی بر تخت پورتکال نشانیدند و تا حد
رشد و بلوغ (دون پترو) نام شخص در مقام وصایت و نظارت بود لکن بعد از آنکه زمام حکومت
بدست اختیار الفونوس تسلیم شد مشار الیه در خیال این افتاد که انتقام داغ دل و انفعالاتی که
از ایام صبا و تشر از وصی مرقوم داشت بستاند و منتظر فرصت و وقت مناسب بود چون این
قصد و خیال پادشاه را دون پترو میدانست بجهت حفظ نفس خود در تدبیر این افتاد که
پارهٔ جهلهٔ ناس را تحریک نموده بر پادشاه بشوراند لکن کیفیت را از اطراف محرمانه بپادشاه رسانیدند
او نیز پیشدستی کرده دون پترو را بکشتن داد بعد از آن به بهانهٔ آنکه حکومت [illegible]
بربرستان را از شر و مضرت اسپانیولها خلاص نماید اردوهای متعدد بسواحل افریک
فرستاده مواقع مهمهٔ آنجاها را بضبط خود در آورد و پس از آن قطعهٔ افریک را بر ضد دشمن
طبیعی خود دار الحرب قرار داد چون فیمابین او و زنش ایزابل مغایرت و منافرت ظهور کرده بود

او اول کسی که طایفهٔ پورتکیز را بتجارت ممالک شرقیه تشویق و تحریص نمود و راه اراضی جدیده
کشف کردن را باروپیان یاد داد پادشاه مشار الیه بود بجهت آنکه چون هنوز در اروپ
صنایع و حرف ترقی نکرده بود بمعمولات و امتعهٔ ممالک شرقیه میل و رغبت داشتند لهذا اهالی
وندیک تجارت مشرق زمین را بخود منحصر کرده بودند لکن غلیان ملت اسلامیه در شرق و هیجان
محاربات اهل صلیب جهت منع راه تجارت شرق را بر روی اهالی اروپ بکلی مسدود ساخت ازین
پورتکیزها بسبب غلبه که بر اعراب پیدا کردند قطعهٔ افریک را دور زده برای اینکه راه تازه بهند
باز کنند و اراضی جدیده کشف نمایند کاری را پیشتر گرفتند که تا آنوقت کسی جرأت نکرده بود خلاصهٔ
نتایج این کار در فصل محاکمهٔ این دفتر مرقوم است مراجعت شود
چون (جوان دوم) پسر پادشاه اراغون و ناوار که او را فردیناند عادل میگفتند دختر پادشاه ناوار شارل له نوبل را
که بلانش نام داشت بزنی گرفته بود در سنه ۱۴۲۵ حکومت ناوار را بچنگ آورد و بعد از وفات
برادرش الفونوس در سنه ۱۴۵۸ تخت حکومت اراغون را نیز ضبط کرد لکن چون موی الیها بلانش
در سنه ۱۴۴۱ پادشاهی ناوار را از برای پسرش دون کارلو ترک کرد این مطلب باعث جدال و نزاعهای
بسیار شد و موی الیه جوان پادشاه فرانسه لوئی یازدهم را با خود متفق و متحد ساخته
و از برای حفظ جاه در بارهٔ خانوادهٔ خود انواع جور و ظلم را مرتکب گشت بنا برین عموم خلق نسبت
بپادشاه مشار الیه غضبناک شده بودند لهذا ولیعهد پادشاه پورتکیز دون پترو را بحکمداری

اراغون دعوت نمودند لکن در این اثنا چون دون پترو بدست پادشاه پورتکیز کشته شد حکمداری را
بدوک انجو (رنیه) نام که داشت عرض و تکلیف نمودند و دوک انجو نیز بکمک پادشاه فرانسه
لوئی که با پادشاه اراغون داخل اتفاق شده بود میانه را گرم کرده او را بطریق حیله دلالت نمود
و از اتفاقات رؤسائی که باعث فتنه و عداوت شده بودند وفات نموده اختلاف و اختلال
داخلهٔ مملکیه برطرف شد و در سنه ۱۴۷۵ مشار الیه جوان دوم نیز فوت شده پسرش فردیناند دوم
بجایش پادشاه گشت
چون پتروی ظالم فوت شد پادشاهی کستل بخانوادهٔ (ترا ستامار) منتقل گردیده هانری دوم
و ژان دوم و هانری سوم بترتیب بقدر پنجاه سال حکمرانی کردند که احوال مخصوصهٔ ایشان
در دفتر سابق شرح شد و وقایع داخلهٔ هانری سوم و ژان دوم نیز در ضمن این دفتر ثبت است
باین معنی که هانری سوم پسر ژان اول بود در سنه ۱۳۹۰ میلادیه در سن
یازده سالگی بر سریر حکومت نشست و بجهت اینکه از تسلط وصیها خود را خلاص کند منازعهها
کرد و در امورات مذهبی غرب نیز مداخله نمود تا اینکه در سال ششم حکومتش وفات کرده
مسند حکومت را از برای پسرش ژان دوم گذاشت چون وارث موی الیه بیست و یکماهه بود
بوصایت عمش (فردیناند) پادشاه کستل گشت و از یکطرف با حکمداران ناوار و اراغون
و از طرف دیگر با حکومت عرب که در غرناطه تشکیل شده بود محاربهها کرده بالاخره در سنه ۱۴۵۳

فوت شده سریر حکومت از برای دخترش پرنسس مشهوره ایزابل ماند که تفصیل شوهر کردن
ملکهٔ مشار الیها بفردیناند پادشاه اراغون و از دست اعراب حکومت غرناطه را گرفتن
و در زمان ایشان عریضه عرض کردن ناخدای مشهور کولومب برای کشف قطعهٔ امریکا
و پیدا شدن قطعهٔ مذکوره در دفتر هشتم مندرج و مسطور است
الفونوس پنجم که تفصیل احوالش با ملکهٔ ناپولی در کتاب سابق مذکور گشت
چون وارث حکومت سیسیلی بود از برای برطرف ساختن فترت و آشوب داخلی محاربات
داخلیه را مدت مدیدی محدود داشت پادشاه مشار الیه الحق چون متصف باوصاف پسندیده
بود که لایق شأن اعظم حکمداران است با اینکه مایل عیش و عشرت بود باصحاب علوم و فنون
کمال حرمت و عزت را مرعی میداشت چون در آن ایام استقلال حکومت از دست امپراتوران
بزانسیو بیرون رفته بود ارباب علوم و اصحاب فنونیکه در اسلامبول بودند ترک وطن نموده
بممالک پادشاه مشار الیه میرفتند در سنه ۱۴۵۸ مشار الیه فوت شده در جایش الفونوس
دوم پادشاه شد که تفصیل احوالش در دفتر هشتم سمت نگارش یافته است
ژان بیست و ششم یعنی جوانی که مجملا احوالش در دفتر سابق بسلک تحریر کشیده شد در مجلس رهبانانیکه
در شهر بولونیا منعقد گشت برأی شانزده کاردینال بر کرسی پاپائی جلوس نمود در آن اوقات
بسبب اختلاف و اختلال مذهبی که در اروپ برپا شده بود دو نفر دیگر که یکی گره گوار دوازدهم

ودیگری ابنوای سبز هم ... باشد نیز دعوای پاپی داشتند لکن چون در آن اوقات سیژسموند
ایمپراتور المانیا که انقسام سلطنت دولت علیهٔ عثمانیه را وسیلهٔ جمیله شمرده حصهٔ حکومت
مستقلهٔ سلطنت سنیه را که در قطعهٔ اروپ داشت مختل و مغشوش ساخته بود نظر امید و ارزوی
ایمپراتوری شرق را بسوی خود جلب نموده با نقیاد اورده بود حکم و نفوذش بغیر از جهات غربیه در
عموم قطعه اروپ جاری و مؤثر بود ~~بموجب رای معقول ایمپراتور مشار الیه مجلس کونستانس~~
باجرای مجلس ملیهٔ کونستانس امر کرده بود که در میان معتقدین کلیسای غرب تنها یک پاپ را
قبول کنند لکن ژان بیست و سیم از نتیجهٔ آن مجبوریت خوف کرده فرار و مختفی گشتن را ترجیح داده
خواست فرار کند که او را گرفته حبس کردند و پس از آن مارتین پنجم رئیس مجلس مذکور گشته مذاهب
مختلفهٔ غرب را تصحیح نمود و در شهر بال که از بلدان اسویچره است بر ضد کسانیکه در مذهب کاتولیک
بدعت میگذاشتند کشیشان بسیاری را جمع اورده مجلسی منعقد ساخت و در آن مجلس بر مدعیان
لعنت خواند موی الیه در سنه ۱۴۳۱ وفات نمود کلمان نام راهب بر کرسی پاپی راه یافت
باین معنی که موی الیه در صورتیکه در فرانسه در شهر تاروان اسقوف یعنی خلیفه بود بجهت لغو و ابطال
تأثیر لعنتهای مارتین جایز بودن بدعت حسنه را در امور مذهبی اثبات نمود در اثنائی که رئیس مذهب کاتولیکی را مشغول
این بود که اصول موضوعهٔ خود را رواج داده بتصدیق برساند وفات کرد

در بیان احوال المانیا

ایمپراتور المان و دوکس اوستریا (اوطریش) البرت که در زمان ایمپراتوری
به البرت ثانی معروف و ملقب بعالی همت بود پسر البرت چهارم است که اول
پس از وفات پدرش دوک اوستریا که ملک موروثش باشد گشت و بعد او را
بپادشاهی دو مملکت چه یعنی بوهمیا و مجارستان که انکروس نیز گویند انتخاب
کردند تا انکه در سنه ۱۴۳۸ میلادیه ایمپراتور المانیا نصب شد و بقصد
... و انوقت بقصد انکه جلو نفوذ و قوت پاپ را که بمافوق تحمل رسیده بود
گرفته قدری سبکش کند در شهر بال در یک مجلس عمومی که منعقد از
گروه رهبان بود انچه خواست کرد اگرچه اسباب نظام و اسایش را
در مملکت خود معمول و مجری داشت لکن چون شنید که حضرت سلطان مراد
ثانی با قوهٔ قاهرهٔ عثمانیه که در ربع مسکون شایع و مسلم بود تا بسمت مجارستان
و ترانسلوانیا که مملکت اردل باشد هجوم اورده و شهرهای معتنابها را
که در ساحل طونه واقعند یک بیک تسخیر میکنند بفکر و تدارک مدافعه افتاد
اما بغیر از انکه بدبختی خوش را تجربه کند دیگر صرفه نبرد
واسیل سوم که چون حکمدار روس بود معذور را چشمهایش را کور
کرده بودند در سنه ۱۴۶۲ میلادیه وفات کرد پسرش یوان سوم

بجایش نشست یوان از دولت تاتارهائیکه در زمان پدرش و جدش در جهات شرقیه و جنوبیه مملکت
روس مستولی شده بودند حکومت خود را اخلاص کرد و گذشته ازین ولایات وسیعهٔ روس را
که با پارهٔ شرایط و امتیازات از ربقهٔ اطاعت بیرون اورده بود یک حکومت واحده
ساخته اکثر و الزم حرف و صنایع را در داخل مملکت اورده رواج داد هنوز تا انزمان
خانه و محلات شهر مسکو که دار الحکومت قدیم روسیه باشد و قصر و سرای اکابر و اعاظم انجا
بدساخت و غیر منتظم و بی رونق بود در عصر کامرانی حکمدار مشار الیه از ایتالیا معمارها
و مهندسها آورده چند عدد کلیساهای عالی و سرای کرملین را که نشیمنگاه
حکمداران بود از سنگ و گچ بنا نمودند اهالی روس علی العاده لباسهای گشاد پوشیده
کلاه سمور بر سر میگذاشتند و ریش نمیتراشیدند چنانکه اغلبشان ریش دراز داشتند اهالی
انجاها مانند سکنهٔ شمالی تا بحدی متصف بحمق و بلاهت هستند که حکم و نفوذ کشیشان
بر حکمدارانشان نیز جاری و مؤثر بود تا سنهٔ ۸۰۰ هجریه هنوز تمدن و تربیت و معموریت
و ظرافت و سایر اداب انسانیت داخل ممالک روس نشین نشده بود هر چیزشان
بطور وحشیگری و مساکن و مأواشان فقیرانه و محقر بود و بوریاهاشان که معتبرین
قوم باشند بالای پوستهای خرس که بر روی زمین میگستردند مینشستند

کوچه و سنگ فرش و راه درست از شهری بشهری نداشتند و بمقتضای طبیعت اقلیم
چونکه در موسم زمستان متصل برف و باران میبارید اکثر اراضی باتلاق و لجنی
و صعب المرور بود تمام موسم بارندگی هر کس در هر نقطه و محلی گیر می آمد در همانجا میماند
تا زمان خشکی

ممالک دانیمارک که مدتی بود جنوبی و شمالی بدو قسمت منقسم میشد یکوقت
یک حکومت کوچک شده بود اما بعدها بخانوادهای المانیا و باوریا انتقال نمود
زمانی هم در تحت حکومت فلیب نامی از پرنسهای خاندان بورغونیه بود بعد از ان
(بشارل تمه رر) و پس از ان به ماریه نام کنتس رسید دیگر بعد از این بخاندان
اوستریا منتقل گشت فلیب مشار الیه که او را فلیب لهبون نیز میخوانند چنانکه در
موقع خودش مذکور است بعنوان فلیب سوم پادشاه فرانسه شده است
بعد از وفات ملکه مارگارید که به سمیرامیس شمال معروف است چنان اقتضا نمود
که حکومتهای ممالک شمالیه باز کما فی السابق از هم جدا بشوند یکمدتی هم ممالک مذکوره
در زیر پنجهٔ حرص و طمع پادشاه دانیمارک مانده بود تا انکه در سنه ۱۴۴۰ میلادیه یکی از بومیان
که شارل هشتم نام داشت پادشاه شد که تفصیلش در دفتر هشتم مذکور است

فصل ثانی

دربیان وقایع داخلهٔ ایام سلطنت حضرت سلطان مراد ثانی

پادشاه مشارالیه درسن هجده سالگی بعد از وفات پدر بر تخت بروسه
جلوس کرد یوم جلوسش هفدهم ماه صفر المظفر سنه ۸۲۴ هجریه
[illegible] روز چلهٔ وفات سلطان محمدخان مغفور اتفاق افتاد چون
حضرت سلطان مرادخان حکومت اماسیه را داشت و در انجاها مشغول
اصلاح احوال بعضی از عشایر و قبایل بود تا اینکه کارشانرا صورت داده
به شهر بروسه آمدند تمام چهل روز طول کشید حضرت مشارالیه [illegible]
چهار برادر دیگر داشت چون دو نفر آنها در حال صباوت فوت شده و دو نفر
دیگر در حیات پدر در هنگام بزرگی بطاعون درگذشتند حضرت پادشاه بالارث
والاستحقاق بر تخت عالیبخت عثمانی جلوس فرمودند چون وارد بروسه گشتند
جناب امیر سلطان که داماد جدش یلدرم بایزید خان شده بود تبرکا شمشیر کشور
کشی را بدست بهجت برکرشان [illegible] بست و ارکان دولت آمده بهم
بیعت نمودند بعد از آن فرمودند تا همه لباس ماتم پوشیده تا یکهفته عزا بگیرند

و جنازه پدر را در قرب عمارت جبخانهٔ عامره اش در ضریح مخصوصش دفن نمود و بعد از آن
به امرای قرمان و کرمیان و منتش و ذوالقدریه و اسفندیار و سلطان مصر و
امرای اق قیونلو و قره قیونلو و پادشاه هندستان و ایمپراتور المان و پادشاه
انکروس (مجار) سیژسموند و ایمپراتور روم و ویوده های افلاق و بغدان و
حکمداران بوسنه و صربستان و دسپوت یعنی خلیفهٔ اعظم موره و جمهوریت
وندیک وغیره وغیره نامه های مخصوص ارسال نموده اعلان جلوس کرد پادشاه
مشارالیه در سنه ۸۰۶ متولد گشته در سنه ۸۲۴ جلوس نموده اند که باین حساب
هنگام جلوس هجده ساله بوده اند و در سنه ۸۴۰ دست از مشاغل سلطنت
کشیده زمام امور دولت را بکف کفایت شهزادهٔ عالی نژادشان سلطان محمد ثانی
سپردند و بعد از یکسال باز دوباره جلوس فرمودند و در سنه ۸۵۵ عازم
راحت سرای عقبا گشتند مدت سلطنت سابقشان بیست و سه سال و مدت
انزوا یکسال و نیم و از جلوس ثانوی شان الی هنگام وفاتشان هفت سال بود
مدت هر دو سلطنتشان سرهم رفته سی سال و طول عمرشان پنجاه سال است که اسباب
این تبدلات من بعد بموقعش یکان یکان شرح و بیان خواهد شد

دراین اثنا ایمپراتور ایمانوئیل دو نفر از امراء خود را نزد حضرت پادشاه فرستاده التماس کرد
که سلطان مصطفی که پسر سلطان یلدرم بایزید خان بودنش مصدق است ولی مورخین دولت
علیه اورا ملقب به دوزمه مصطفی یعنی مصطفی دروغی کرده اند از ممالک عثمانیه حصه مند
باشد لکن مسئولش در دربار همایونی قرین قبول نگردید الحاصل چون سلطان مصطفی
که از جانب ایمپراتور در جزیرهٔ لمنی تحت الحفظ بود دید که شفاعت ایمپراتور میزیت فایده
نبخشید بموجب نصیحت و راهنمائی جنید بیک از میراوغلی اول با پرنس رومی (دیمتریوس لاسکاریس
لئونتاریوس) عقد اتفاق نموده بعد از آنجا فرار کرده امر علی الغفله
حصار کلیبولی را محاصره کرد و از امرای نامدار که در روم ایلی میشدند آورنوس بیک
و از بزرگزادگان اناطول طورخان بیک نیز در خدمت و همراهی سلطان مصطفی بودند
چون بسلطان مرادخان خبر رسید که حق وراثت تخت سلطنت را در عهدهٔ سلطان مصطفی میشناسند
از وزرا ابراهیم پاشا و عوض پاشا که بمناسبت مقام و منصبشان بهرهٔ از شجاعت
و بهادری نداشتند و نیز نمیخواستند اسود که خود را بهم بزنند [illegible] بجهت اینکه نه پادشاه
و نه خودشان عازم دفع این امر مهم نشوند بحضرت پادشاه عرض کردند که بایزید پاشا اگرچه
از وزرای رکاب همایون است مدت مدیدی بکلربکی روم ایلی بوده است و در انجاها شهرت و نفوذی
دارد علی الخصوص هم سررشته از سرکردگی لشکر [illegible] و هم در اسب تاختن بردشمن مهارت تام دارد

[illegible] از برای رفع فتنهٔ دوزمه مصطفی رفتن او اولی و انسب است پادشاه هم را اقناع نموده استیذان
کردند و فرمان همایونی صادر نموده پاشای مشارالیه را که رقیب خود میشمردند بیرون کردند
بایزید پاشا نیز قدری قشون برداشته با برادرش حمزه بیک بعد انیا آمده از انجا سوار
قایقها گشته واصل تکفور طاغی شدند از انجا عزم ادرنه کردند لکن چون عموم خلق
روم ایلی دم از طرفداری سلطان مصطفی میزدند لشکر بایزید پاشا نیز بطرف سلطان مصطفی
میل کرده بسمت او گذشتند پاشای مشارالیه نیز بسلطان مصطفی ملحق گشته بزیر سایهٔ حمایت
او التجا برد لکن چون جنید بیک و اورنوس زاده در بایزید پاشا اثر صدق و استقامت
مشاهده نکردند رای بقتل و قمع او دادند و بیچاره بایزید را بشهادت رسانیدند در این
اثنا سلطان مصطفی بموجب قول و قراری که با ایمپراتور داشت حصار و شهر کلیبولی را بگماشتهٔ
ایمپراتور که دیمتری لئونتاریوس نام داشت تسلیم نموده خودش با پنج هزار سوار بطرف ساحل
اناطول عبور کرد بنا بر روایات متفقهٔ کالکوندیلاس و دوکاس و فرانک مورخین روم
و بارون هامر مؤرخ اوطریشی و ادریس و لطفی مؤرخین دولت علیه سلطان مصطفی بحدی
دارای جربزه و ناطقه پرداز بوده است که هر کسی را که میخواست بطور دلخواه بطرف خودش
جلب و جذب میکرده است حتی هنگامیکه با لشکر بایزید پاشا ملاقی شد بحرف محض
و زور ناطقه عسکر را بسمت خودش کشانید [illegible] در لشکر پروری نیز مهارت کامله [illegible]
و در امورات ملکیه نیز اطلاعات شامله داشت چنانکه فوراً در مقابل ونیکیها گشته

تجهیز نموده سواحل روم ایلی را نکاهداری و داخلش را محافظت کرد و بر مواجب عسکر افزوده برای هر نفری
پنجاه اقچه جیره و یک معاون تعیین نمود کذلک نفرات توپچیان را بخود کرم کرده مهماتشان را
منظم و بر مواجبشان ضم کرده دلداری نمود وجیره و مواجب عموم لشکر را در هنکام سفر
مساوی حضر میداد از قراریکه تنقیح التواریخ از تاج التواریخ نقل و روایت میکند
بایزید پاشا را بمقابل دشمن فرستادنشان مبنی بر اغراض وحسودی ابراهیم پاشا وعوض پاشا
بوده است و حتی دمرطاش زاده امور بیک و اوروج بیک و علی بیک هر چند محرمانه بعرض همایون رسانیدند
که اینها مرادشان خدمت کردن بحضرت پادشاهی نیست و قبل از انکه با امپراتور قراری
کذاشته شود باین امر مباشرت کردن عاقبت وخیم دارد مفید هیچ فایده نیفتاد در تاریخ حاکر
این علی بیک را سعدالدین بیک نوشته است واین سه برادر هر سه برتبهٔ وزارت رسیده بودند
که تفصیل احوال هر یکی در موقع مناسبش ذکر خواهد شد خلاصه چون خبر بحضرت پادشاه رسید
که دوزمه مصطفی با قشون بسیاری بسمت اناطول عبور نموده در حلکهٔ مینحالیج اردو زده است
چون میدانست که قادر بر مقابله و مدافعه نمیتواند شد دست بدامن کرامت مشایخ کرام زده
از قوهٔ قدسیهٔ روحانیهٔ ایشان استمداد نمود و پس از آن از وزرا ابراهیم پاشا وعوض پاشا و
اروج پاشا وسعدالدین علی پاشا و امراخور مزید بیک و برادر بایزید پاشا حمزه بیک و پسرش
عیسی بیک و یورکج پاشا و اسحق بیک در حضور همایون عقد انجمن مشورت کرده بعرض رسانیدند

که مصلحت ان است مینحال اوغلی محمد بیک را که در قلعهٔ توقاد در چارطاق بدون محبوس است
عفو کرده بر کاب شاهانه جلب و دعوت بفرمایند چون مومی الیه با امرای روم ایلی
الفت واختلاط دارد و هر کس باو حرمت و عزت میکند رفع وازالهٔ این قایلهٔ
حایله را بتدبیر او حواله کردن مناسب مصلحت است واین شر با دستیاری او بسهولت مندفع
تواند شد و در ایجاب حضرت پادشاهی را اقناع والزام نموده میر مومی الیه را خواسته شد
در این بین امر شده بود که سپاه اناطول نیز در رکاب همایون جمع شوند لهذا با اطراف
و نواحی دستخطهای متعدد نشر شده هر چقدر ینکیچریان و کهنه جریان بودند جمع گشته
با تدارک تمام از پایتخت بروسه اردوی همایون حرکت کرد و بکنار
نهر اولواباد امده منتظر ظهور دشمن بودند این قصبهٔ اولواباد یک منزل در جهت
جنوب شهر بروسه واقع است نهر اولواباد نیز از کوه کشیش منبعث و از جلو قصبهٔ
مذکوره جریان نموده بدریاچهٔ ایاالطون میریزد در این اثنا دوزمه مصطفی
چون اعتنائی بشرایط ومواثیقی که با امپراتور بایستی در مقابل پنجهٔ قاهرهٔ
عثمانیه او را حمایت کند اعتنائی نکرده بود امپراتور ازو دلخور گشته بغضب امده بود
ومیخواست طرف حضرت پادشاهی را بگیرد با وجود اینکه سلطان مراد از این میداد هنوز درست

امنیت واطمینان باز بهم نرسانیده بود چون بمقتضای پولیتیک ان ایام اتفاق با امپراتور
اهمیت تمامی داشت ابراهیم پاشا که پسر خلیل پاشا زاده علی پاشاست چون دوازده سال
قبل در هنکام فترت سلطان موسی بسفارت نزد امپراتور روم مانوئل پالیولوکوس
رفته و از انجا سلطان محمد خان چلبی پدر حضرت پادشاه الیچی اورده بود ومومی الیه با
شخص امپراتور واهل درخانه‌اش معارفهٔ کاملی داشت بجهت فیصل دادن این کار با ایلچیلیک
باسلامبول فرستادند لکن نتوانست از امپراتور بر ضد دوزمه مصطفی امنیت
واطمینان حاصل نماید وکاری نکرده برگشت دوزمه سلطان مصطفی نیز تابع هوای
خود گشته جولان میزد تا اینکه قشون خود را بجلکهٔ مینحالیج کشیده در ساحل مقابل
نهر اولواباد در جلو ساحلی که سلطان مرادخان فرود آمده بود اردو زد از اتفاقات
چون از دماغ دوزمه سلطان مصطفی خون بسیاری امده بود تا سه روز معالجه واقع نشد
در شب چهارم مینحال زاده محمد بیک در هنکام شب بکنار نهر آمده بصدای بلند
اورنوس اوغلی و ابه قووان اوغلی و طوغان اوغلی نامها را خواند از صدایش فهمیدند
که مینحال زاده محمد بیک است چون از زمان یلدرم بایزید خان
با او هم قطاری کرده بودند درمیان عساکر همهمه افتاده امرا بیرون امدند و اواز داده

بهم اشنائی کردند و محمد بیک آغاز سخن کرده بایشان گفت این شخص که شما
بکمان انکه سلطان مصطفی است دورش را گرفته اید در حقیقت شهزاده نیست شخصی جعالی
سرا هم بندیست این ارزوی خام که شما را واداشته که در مقابل ما در اید باعث ناراحتی
و اوقات تلخی حضرت پادشاهی است از هوا و هوس فراغت نموده تابع پادشاهی شوید که
بالارث والاستحقاق بر سریر سلطنت پدر جلوس فرموده است بیهوده خونتان را بزحمت
میندازید هر کس برگشته پی کار خود برود چون گفتگو باینجا رسید تقدر پنجهزار نفر عساکر
عرب که شهزادگی سلطان مصطفی را حمل بر صحت میکردند عزم کردند که از طرف بالای
نهر شنوکنان بساحلی که سلطان مراد فرود آمده بود گذشته بر حضرت پادشاه هجوم برند
بقدر دو هزار نفر ینکیچری با امور پاشا بمقابلهٔ ایشان فرستاده شده بمرتبهٔ میدان
قتال گرم شد که نه زه در کمانها و تیر در ترکشها ماند عساکر عرب بسبب دیجور شب پراکنده
گردیده اغلب طعمهٔ تیر و شمشیر گشته بسیاری هم محصول غزای ینکیچریان اسیر گردیدند
ومشهور است که یکراس اسیر عرب را بدو پاچهٔ گوسفند عوض کردند اکثر اصحاب
تواریخ محض بقصد تحقیر وتزییف طرفداران دوزمه مصطفی این فقرهٔ کثرت اسرا را درازانی نوشته اند
لکن از حقانیت واعتدال عدول وتجاوز کردن و بنا بغرض و نفسانیت طرفداری نمودن برای مورخین
عیب ونقص بزرگیست احتمال میرود که محض تحقیر در اردو اسیر را با اذوقه مبادله کرده باشند
لکن استدلال هم میتوان کرد که در اردو اذوقه بحدی کم بوده است که از گرانی وغلای جنس

مجبور رفته اند که یکنفر اسیر را در مقابل قوت لایموت یکروزه معاوضه کرده
از خوراک اسیر هم صرفه برده باشند این فقره را از راه تزییف گفتن و نوشتن
وگذشتن منافی اصول بی طرفیست دراین موقع بموجب روایت تاریخ ملانشری
دفحوای بیتی که گفته اند (ارلک اوندر طقوزی حیله انک) (بری قاچمق طقوزی
حیله انک) یعنی (ده شمر مردی و نه حیله بدان) (یک فرار است و نهش حیله بدان) بتدبیر حیله
حیله پرداختند وصول باین مطلب با نتیجهٔ مقدمات عوض پاشا شد
باین معنی که میخال بک زاده محمد بیک درکنار نهر همینکه با امرائی که فریفتهٔ افکار
فاسدهٔ دوزمه مصطفی شده بودند ان گفتگوها را کرده از نسب و حسب خود
بجهت وفاق واتحاد امرای روم ایلی دلایل آورده با برا این درمیان ایشان
تخم فساد را افشاند عوض پاشا مشارالیه نیز برداشته نامهٔ بدیع الاسلوبی
باین مضمون بدوزمه سلطان مصطفی نوشت (بندهٔ کمینه درانیکه میدانم وتصدیق
میکنم واعتراف مینمایم که نوبت سلطنت حق صریح حضرت شهریار است حرفی نیست
لکن مادامیکه درخدمت سلطان مراد کبیر کرده ام یقین دارم که شخص همایون نیز راضی
باین نخواهند شد که نان ونمک دیرینهٔ ایشانرا فراموش کرده درچنین تنگنای مشغله
اورا ترک نمایم لکن اینقدر هست که طبیعت مصلحت با حضرت پادشاهی موافق است

لهذا چون امید دارم که این کار بسهولت انجام پذیر خواهد گشت از کنون عرض میکنم که در آن هنگام اقدام از همه
کسیکه بزیر سایهٔ علیهٔ شهریاری دخالت نماید بنده خواهد بود این را هم بعرض همایون
میرسانم که چون اکثر امرای صف آرای شما با میخال بیک زاده محمد بیک گفتگو کرده
براننده که باین طرف ملحق شوند دراثنای گرمی نیران کارزار حضرت شهریار را
تنها گذاشته بدر خواهند رفت واگر از دستشان بیاید بیشتر خواهند رفت این
امریست ظاهر محض انکه توجه وانتباه ملوکانه را جلب نموده باشم بدین اخطارات
جسارت رفت) انتها ونامه را بشخصی بایزید نامی از اهل کونان داده فرستاد
بعد ازاین مکاتبه دمرطاش زاده امور پاشا واروج پاشا وسعدالدین علی پاشا
نیز بجنید بیک پسر ازمیر بیک که ان وقت در اردوی دوزمه سلطان مصطفی حل
عقد امور جمهور بر عهدهٔ درایت او وریاست وسیاست لشکر انبوهی درکف کفایت او
بود نامهٔ نوشته فرستادند که مضمونش این است (دریغ که بعلو مرتبه مسلم جمهور
وحسن تدبیر درعالم مشهور بید جنابعالی درصورتیکه ازخاندان ملوک روم هستید بچنین
شخص مجهول النسبی سرفرود آورده اید تنزل بوزارت چنین شخصی ازبرای شما عین تذلل است
امرائی که همراه جنابعالی هستند دیگر اشتباهی از برائت ایشان باقی نمانده است که اقای شما شهزادهٔ دروغی است
با میخال زاده قرار داده اند که درشب معهودی از برای وفا نمودن بعهدت ترا

وبجهت اثبات صدقش اقایت را گرفته دست بسته بحضور حضرت پادشاهی احضار
خواهند کرد این محقق است خوب مطالعه کن نان ونمکی را که ازخان خاندان سلطنت
خوردهٔ فراموش مکن دوستانه بشما اخطار مینمایم که سعی در تجدید برات عبودیت نمائی)
چون این نامه بجنید بیک رسید این کاغذهای اغفال مآل بسلطان مصطفی وجنید بیک مفاد ومعنای
بهره بسیار گران افتاد چنانکه هرچند خواستند بیحجاب اضطرابشانرا پنهان دارند لکن بنا
بمضمون (یعرف المجرمون بسیماهم) افعالشان اثبات حالشانرا میکرد ومعلوم شد که خیال دارند
بطرف روم ایلی فرار کنند الحاصل چون شب معهود حلول کرد مشارالیه عوض پاشا
قدری عساکر از اردوی همایون برداشته ازیکجای نهر که گدار میداد بسمت اردوی
دوزمه سلطان مصطفی گذشته با توپ وتفنگ یک ولوله وغلغلهٔ برپا کرد که خوابیدگان
غفلت سراسیمه وحیران ومترصدان وقت فرصت بسمت سلامت گریزان گشته
جان بدر بردند عوض پاشا یکراست داخل جای دوزمه سلطان مصطفی گردیده از
اسباب جلال وحشمت هرچه موجود بود ازبرای پادشاه ضبط نموده فی الفور معماران و
نجاران را طلبیده بر بالای نهر پلی بست وحضرت پادشاهرا دعوت کرد لکن بعضی
ازامرای روم ایلی وجمیع عساکر توپچی واورنوس بیک زادها وپسران طوغان فرار نکرده

نوبت خلافت وسلطنت حضرت پادشاهرا تصدیق وقبول نموده منتظر قدوم همایون گشتند
چون کار پل سازی تمام شد حضرت پادشاه با خدم وسپاه وجمیع امرا بطرف مقابل گذشته طبلشادیانه
ونقاره خانه را نواختند دراین اثنا امراء وسپاهیکه ازدوزمه سلطان مصطفی
روگردان شده بودند آمده برکاب بوسی همایونی شرفیاب گشته در دفتر بندگان
ثبت شدند از وزرای رکاب همایون خلیل پاشا بجای انکه قدر خدمت عوض پاشا را
شناخته اورا تبریک وتحسین نماید درکار عوض غرض داخل کرده چنان
مصلحت دید که جمیع امرا وسپاهیانیکه بآستانهٔ همایون التجا آورده بودند
بقتل برسند اگر این رای سقیم او بحیز حصول پیوسته بود تا بروز حشر
حضرت سلطان مرادخان ثانی را بخنکار خونخوار غدار یاد میکردند لکن
امراء سایره که در آستان همایون بودند انچه بخاطرشان رسید دراینباب
عرض کردند خلاصه دوزمه سلطان مصطفی وجنید بیک از میدان معرکه قدری ازقشون را همراه
برداشته بسمت بیغا فرار نمودند واز لاپسکی بکشتیها نشسته
واصل ساحل کلیبولی گردیدند بعد ازانکه داخل شهر شدند جمیع قایقها و
کشتیهائی را که درطرف مقابل بودند بسمت ساحل روم ایلی نقل نموده قدری دندان

ارام گرفت سلطان مراد ثانی نیز پس از انکه بحسن تدبیر وزرای عاقل بطوریکه
هیچ امید نداشت مظفر و منصور گردید و از حسن عاقبت نیز مطمئن و دلگرم شد
قبل از انکه دوزمه مصطفی قشون پراکندهٔ خود را جمع کند قرار شد که بسمت روم ایلی
عبور کنند و موکب همایون بعزم روم ایلی حرکت کرد در این محل مناسب می افتد
پارهٔ اطلاعات از تواریخ دوکاس و کالکوندیلاس نقل و ترجمه نمایم در ساحل
سمت اناطول دریای یونان یعنی در مقابل جزیرهٔ مدیللو کوهی هست که در
زمان ایمپراتور میخال پالیولوکوس ایتالیائیها از انجا نمک بسیاری بیرون اورده
میفروختند و سالیانه چیزی هم به ایمپراتور میدادند همینکه عساکر عثمانیه
رفته رفته تا انجاها مستولی شدند ایتالیائیها و لاتینها ~~بالاتفاق در~~
که مشغول تجارت نمک بودند بارومیان بالاتفاق در دامنهٔ کوه مذکور
قلعهٔ بنا کردند و انرا ینکی فوجه تسمیه نمودند دولت انجا را برعهدهٔ اندریاس
نامی از اکابر ژنونیز حواله کردند مومی الیه سالی پانصد طلای پالدز به امیر صاروخان
داده از طرف او نیز امتیازی داشت که مدتش متجاوز از صد سال باشد خلاصهٔ کلام

موکب همایون چون به لابسکی مواصلت کرد از برای گذشتن بسمت روم ایلی کشتی
نیافتند قاصدی نزد امیر ینکی فوجه یعنی اندریاس ژنونیزی فرستاده از او
التماس کردند که سفینه بفرستد مومی الیه نیز فوراً هفت فروند کشتی روانه کرد بر کشتی
که از همه بزرگتر بود حضرت پادشاه سوار گشته و قشون و لوازم لشکر را بر کشتیهای دیگر نشانیده
بسمت کلیبولی عبور نمودند تواریخیکه وقایع دولت علیه را خبر میدهند این فقره را چنین روایت
کرده اند که چون دوزمه سلطان مصطفی ~~فرار~~ شکست خورده بطرف کلیبولی فرار کرد
حضرت پادشاه نیز قصد تعقیب او را نموده بالغار از دنبالش شتافت لکن دوزمه سلطان مصطفی
جمیع کشتیها و قایقهائی را که در ساحل اناطول بودند برده در سمت ساحل روم ایلی بسته بود
در این اثنا از اتفاقات یک فروند کشتی کالیون از کشتیهای تجارتی وندیک بمساعدهٔ هوا
امده در کنار ساحل اناطول ~~لنگر انداخت~~ پائین و بالا میراند از خشکی بکشتی مذکور
اشارت کشیدند ناخدای کشتی نیز بر یکی از زورقهای کشتی سوار شده بساحل تقرب نمود
با ناخدا قول و قرار کرده از برای اینکه حضرت پادشاه و توابعین را بساحل روم ایلی برساند
هزار فلوری که چهار هزار طلای پالدز باشد باو دادند و در هوای موافقی بساحل روم ایلی
عبور نموده متوجه سمت ادرنه شدند آمدن سفینهٔ مذکور بدان ساحل نباید از اتفاقات باشد
اقرب بصحت ان است که از فوجه طلبیده باشند و چهار هزار طلای پالدز برای وجه اجاره داده باشند

چون دوزمه سلطان مصطفی دیگر نتوانست در حوالی کلیبولی زیست نماید راه ادرنه را پیش گرفت بنابر روایت
تاریخ نشری دزدار قلعهٔ کلیبولی طوراق خطیب قلعه را بحضرت پادشاه تسلیم نمود موکب همایون سه روز
در کلیبولی توقف کرد وقتیکه عساکر منصوره خواستند بطرف روم ایلی عبور کنند فیمابینشان محاربهٔ سختی واقع گشت
چون در قشون دوزمه سلطان مصطفی علامت انهزام مشاهده شد لشکر حضرت سلطان مراد خان
تماماً از ساحل اناطول بطرف روم ایلی عبور کرده بر سر کلیبولی یورش بردند و از قلعه نیز توپها انداخته
در صدد مدافعه برامدند بالاخره از ثمرهٔ تدبیر خطیب سالف الذکر فتح قلعه میسر شده موکب همایون
عازم ادرنه گردید حتی چون حضرت پادشاه با وندیکیان هم عهد شده بود چند هزار عساکر تفنگچی وندیک
و از امراء اورنوس نیز همراهشان بود دوزمه سلطان مصطفی تا ینکیجهٔ قزل اغاج که در جهت شمالی ادرنه و در
نزدیکی رودخانهٔ طونجه واقع است فرار کرد لکن غلامان حضرت شهریار از عقبش رسیده دوزمه را
در تنگنای اضطراب گیر اورده بادرنه اش فرستادند که بحضور همایونش در آورند و برای انکه عبرت
دیگران باشد او را در دیوار قلعه بدار کشیدند چون این وقعه بسمع ایمپراتور مانوئل واصل گشت
غرق دریای حیرت و ندامت گشته از کرده بسیار پشیمان گردید و از امرایش (مارکوس کانیس)
نام شخص را برای گذاشتن قرار و مدار اتحاد و اتفاق بدربار همایون فرستاد لکن حضرت
پادشاه سفیر را بحضور راه نداده نامه و هدایای او را نیز نپذیرفت از راهی که امده بود پس فرستادندش
و اردوی همایون را بعزم محاصرهٔ قسطنطنیه حرکت دادند الحاصل متجاوز از بیست هزار نفر

قشون عثمانی باطراف اسلامبول ریخته جمیع قرا و مزارع متعلقان خانوادهٔ ایمپراتوری را
غارت کردند و میخال بیک زاده محمد بیک باده هزار نفر چاپولچیان تاراجگر از بالای اپاستفانوس
و لتروس و ایوب انداخته تا اطراف دیریکه معروف به (بالقلی مناستری) است تقرب نمود
چون این خبر وحشت اثر در میان سکنهٔ شهر اسلامبول منتشر گشت هر کس بحیرت و اضطراب
فرو رفته نمیدانستند چه باید شان کرد میخواستند بمدافعه برخیزند لکن خارج شهر
از محلی که دروازهٔ التون قپو میگویند الی دروازهٔ اغاج قپو مثل این بود که ضبط شده باشد که تقریباً از
یدی قله تا چشمهٔ مبارک بالقلی باشد در این اثنا ایمپراتور مانوئل که در سن هشتاد و هفت سالگی بود
از اتفاقات وفات کرد و امور حکومت بولیعهدش ژان پالیولوکوس منتقل گشت مومی الیه
بهوس انکه بر لشکریکه از برای مدافعه و مقابله ایستاده بود و در نظر مردم شهر ابراز شجاعت
و اظهار قوت نماید خودش نیز با اسباب استحکاماتش بخارج دروازهٔ سانتارومانو
بیرون رفته یعنی بخارج دروازهٔ توپ قپو در آمده منتظر جنگ و پیکار گردید در این فقره مورخان
روم روایات و حکایات بی اصل و اساس بسیاری نوشته اند که محض بیان و محاکمه کردن
شروع بتفصیلات انها ننموده ایم یعنی بنابر روایت (روانی کانانو) مورخ روم در اثنای
محاصرهٔ اسلامبول امیر بخارا که داماد یلدرم بایزید خان بود با پانصد نفر از مریدان

و محبانش در نزد حضرت پادشاهی بودند در روز سه شنبهٔ بیست و چهارم شهر آب در سنهٔ ۱۴۲۲
میلادیه یک ساعت از عصر گذشته امیر شار الیه بر اسبی سوار گشته شمشیر بدست سه دفعه فریاد کرد
شما حاضر جنگ باشید که دیدنهٔ قلعه متزلزل و منهدم خواهد شد چون روز
موعود حلول نمود فی الواقع شیخ امیر بر اسب صبا رفتاری سوار گردیده با شمشیری که از برای تشویق بجنگ
در دست داشت همراه درویشانش سه دفعه تکبیر کشیدند و با آواز بلند قشون را بجنگ تحریض و تشویق
نمودند چنانکه از صدایش خوف و رعب بر دلها افتاده تا درون قلعه منعکس میشد جمیع عسکر
با این غیرت و امید از دروازهٔ یدی قله گرفته تا توپقاپو با کمال سرعت و شدت بر دیوار
قلعه هجوم و صولت آوردند در همین اثنای هجوم بود که امپراتور مانوئل پالیولوکوس در سرای
تکفور فوت شد و پسرش ژان پالیولوکوس امپراتور گشت موحی الیه امر کرد تمام اهل شهر
مسلح بشوند و خودش با قشون حاضر رکاب بخارج دروازهٔ توپقاپو در آمد حتی زنها و
اطفال تبر و کاردهای مطبخ را بجای شمشیر و درهای دیگها و خمرهها را بجای سپر برداشته
آمادهٔ جنگ شده بودند ارخونها یعنی اکابر و اجزای مجالس در مقابل امرا و وزرا و
کشیشان در مقابل درویشان و فقرا و سادات در آمده در میان چکاچاک سیف و سنان
و صداهای هیبت افزای توپ و تفنگ از یکطرف از عنایت الهی و از روحانیت حضرت رسالتپناهی

استمداد مینمودند از طرف دیگر اهالی قلعه بموجب آیینشان از مرحمت و شفقت
حضرت عیسی و حضرت مریم علیهما السلام استعانت میطلبیدند این محاربه
چند ساعتی امتداد یافته آفتاب نزدیک غروب بود و رومیان هنوز از مقابله
و مدافعه عقب نکشیده بودند که بنا به بیان مؤرخ مرقوم در این اثنا بدون اینکه
سببی ظاهری در کار باشد بر هجوم و صولت عثمانیان ناگهان کسل و فتور
عارض گشته آلات محاصره را آتش داده خودشان عقب کشیدند و اهالی شهر
این مطلب را حمل بر اجابت دعاهای خود کرده انواع اقاویل نشر نمودند و
میگفتند که در اثنای شدت هجوم و محاربه عساکر عثمانیه دیده بودند که یک دختری با کمال
وقار و تمکین در خارج قلعه در میانهٔ خندق و دیوار حصار مشی و حرکت
میکند از این جهت خوف نموده عقب نشستند لکن سبب ترک نمودن محاصره
چنانکه بعد از این ذکر خواهد شد این بود که بحضرت پادشاه خبر رسید که سلطان مصطفی
در اناطول بادعای سلطنت و استقلال برخاسته بر سر دار الملک بروسه هجوم برده است
لهذا فرمودند که محاصره هر زمان ممکن است باید اول فساد داخل را برطرف کرد
و قرار دادند که آلات محاصره را برداشته رجعت کنند و شرط اینکه از قصبه ویزه تا اسلامبول

و از اسلامبول تا سلوری در تحت حکومت امپراتور باشد قاضی گگبوزه فضل الله را مأمور
مکالمه نموده قرار کار را دادند و با حکومت صرب هم چنین قرار دادند که دختر پادشاه صرب را
بنکاح بگیرند و از صوفیه تا صربستان حکومت ولایاتی که فتح و تسخیر شده بود کما فی السابق
بر عهدهٔ خود او باشد و سالیانه وجه معینی باسم هدیه بدهد در این اثنا والی ازنیق شهزاده
سلطان مصطفی بنا بتحریک بیکزادهای قرمان و کرمیان بدعوای سلطنت برخاست و ابدار الیاس
نامی را هم وزیر خود قرار داده بر سر بروسه هجوم برد اهالی شهر مذکور نیز بقدر صد طاقهٔ اقمشهٔ
گرانبها بپا اندازی شهزادهٔ موحی الیه فرش نموده و از او پذیرائی کردند و باین تدبیر درون شهر را از خسارت غارت
خلاص نمودند که در نهایت محاصرهٔ اسلامبول بحضرت سلطان مرادخان خبر رسید که شهزادهٔ مذکور
بعد از تفصیلات فوق دوباره بسمت ازنیق برگشته در آنجا بساط دعوی حکومت و استقلالیت را
گسترده است و در آنجا بعساکرش مواجب و خانوارها توجیه مینماید حضرت پادشاهی از امرا فیروز
بیک را بجوالی بالخان مأمور ساخته فرمود حدود افلاق را محافظه کند و ادارهٔ ادرنه و ولایت روم ایلی را
نیز به اورنوس بیک واگذار نموده امر فرمود تا با حکمدارانیکه در سرحدات میبودند حسن سلوک
و آمیزش را بجای بیاورد و خود با اردوی همایون در کمال سیر و سرعت بجانب اناطول عبور فرمودند
و میخال بیک زاده محمد بیک را نیز بر سر ازنیق که قرارگاه برادرشان سلطان مصطفی بود اعزام نموده
و خود شخص همایون با بنهٔ اردو در عقب ماندند میخال بیکزاده محمد بیک نیز با قدری قشون عازم ازنیق

گشته از طرف سلطان مصطفی نیز تاج الدین اوغلی بمقام مقابله و مدافعه در آمده بود
تلاقی فریقین واقع گشته بمقام مبارزه در آمدند تا اینکه بالاخره هر دو در راه ولی نعمتهاشان
جانهاشان را نثار کردند در این اثنا سلطان مصطفی عساکر موجودهٔ خود را برداشته متوجه
عازم جنگ شد که ابدار الیاس از طرف حضرت سلطان مراد بتوجیه بگلربگی اناطول
اطماع شده ناگهان سلطان مصطفی را از اسب انداخته با دست بسته بمزید بیک میراخور
سلطان مراد تسلیم نموده که او را بحضور همایون در آورد میر موحی الیه با وجود اینکه در حرمت کوتاهی
نکرده و میخواست او را بحضور همایون در آورد لکن دشمنان شهزاده در خارج شهر
او را بزور از دست مزید بیک گرفته بر شاخ درخت انجیری او بختند در بعضی تواریخ
نوشته اند که او را در آب خفه کردند در بعضی کتب هم نوشته اند که این خیانت را
پسر تاج الدین کرد این شخص که ابدار الیاس میگفتند از هشت تهای مخصوص
چلبی سلطان محمد بوده است و این همان ابدار الیاس است که ولی نعمت خود را در میدان
گذاشته بطرف سلیمان شاه فرار کرد که بسبب این شناعتی که از او بروز کرد
در نزد خلق دیگر حیثیت و اعتباری از برایش باقی نماند غریبه این است
که در ممالک محروسهٔ عثمانیه سه دفعه اختلال و فتنه بر پا شد هر سه شخص
فتنه انگیز هم مصطفی نام داشتند و عاقبتشان هم خیر نشد این از غرایب اتفاقات است

که داعی دقت و انتباه میباشد سه اشخاص یکی یورکلیجه مصطفی دویمی دوزمه مصطفی سومی شهزاده
سلطان مصطفی کوچک است که الان سرانجام کارش مذکور گشت و ظهور این وقعه در سنهٔ ۸۲۶ هجریه
اتفاق افتاد در این محل در خصوص میراخور مزید بیک نیز یک فقرهٔ غریبه ذکر کرده اند باین
معنی که حضرت پادشاه چون برادر کوچک خود سلطان مصطفی را بسیار دوست میداشت بر [illegible]
کشته شدنش از اینکه در بین آشوب خونش بهدر رفته بود متأسف گردید و در هنگام مستی میفرمود
مزید تو خونی ماهستی مزید بیک نیز هر وقت این حرف را میشنید عقل از سرش میپرید لکن
چون حضرت پادشاه مزید بیک را در حقیقت بسیار دوست میداشت دلش نمی امد اورا
بکشد لکن در اثنای نشئه در مقام توبیخ و ملامت بر امده کم التفاتی میکرد و این کنایه را
سرکوبش کرده او را میرنجانید مزید بیک پیش خود اندیشید که چون این قضیه بسیار بر قلب
پادشاه مؤثر امده است احتمال است یکروز در اثنای بیخودی باده قضائی بر سرش بیاید
در قتل شاهزاده قطعاً از مدخلی نبودن خود را معروض حضور همایون داشت حضرت پادشاه
چون امر معلومش گشت فوق الحد محظوظ گردید و فرمود اگر حقیقت حال را از من مکتوم
داشته بودی در راه شهزاده بقضای بزرگی بر میخوردی و بعد قاتلان شهزاده را تجسس کرده
یافت و بقصاص رسانید در این میانه ابدار الیاس را هم در خانهٔ اشخاص ازلانهٔ مرغی که
دران پنهان شده بود یافته بیرون اورده بقتل رسانیدند حضرت پادشاه بعد از اندفاع این

گرفتاریها دمرطاش پاشا زاده را بمأموریت خدمت داده امور پاشا را بسفارت
نزد کرمیان اوغلی فرستاد و بگلربگی گری ممالک عثمانیه را که در اناطول واقع بود به
اوروج پاشا توجیه فرمود و حکومت سنجق صاروخان را هم بسعد الدین علی پاشا
محول [illegible] و سنجق اماسیه را هم به لالای خود یورکج پاشا مفوض داشت
و عوض پاشا و ابراهیم پاشا را هم در رکاب همایون نگاه داشته مشغول برسیدگی
امورات خلق میشدند در این اثنا از (طراقلی بورلی) نام محل فریادی امده بعرض رسانیدند
که اسفندیار بیک حکمران سینوب و قسطمونی بانجاها هجوم آورده تسلط میکند چون
حضرت پادشاه مصمم بودند که بنفس نفیس همایون عازم انصفحات شوند محافظ حوالی
بالخان و بلغارستان فیروز بیک را مأمور فرمودند که از نهر طونه عبور نموده بر دیار
افلاق مستولی شود و اراده شد که اورنوس بیک که در روم ایلی بود نیز بر سر
رومها برود تا فیروز بیک با امیر افلاق موافق شأن و شکوه دولت
علیهٔ عثمانیه عقد اتفاق و پیمان نمود اورنوس بیک نیز یک قسمت از ازنبودستان را
فتح و تسخیر کرده بود حتی کله مناره ایکه از هشتصد رأس مقطوع دشمن ساخته بود
زمان مدیدی در انجا برای علامت فتح و ظفر باقی ماند خلاصه حضرت پادشاه به اسفندیار
بیکزاده قاسم بیک که سابقا التجا بدرگاه همایون اورده بود چند هزار نفری همراه کرده
از پیش فرستاد و مقرر بود که شخص همایون با قشون کلی حرکت کنند چون این خبر بگوش

اسفندیار بیک رسید از قسطمونی فرار کرده رو بسمت سینوب نهاد در بین راه یکی از خواص
خداماش که بخشی بیک نام داشت جلوش را گرفته باو گفت کاری را که از دستت بر نمی آمد چرا
پیش گرفتی و چگونه جرأت کردی اگر جرأت داری ما را گذاشته کجا فرار میکنی از روی حدت
چنان گرزی بر کلهٔ اسفندیار نواخت که از ضربتش گوشش کر گشت و بعد از ان دیگر نمیشنید
مومی الیه پسر دیگرش مراد بیک را با هدایای مناسبه برکاب پادشاهی بایلچیگری فرستاده
استرحام نمود بشرط انکه دخترش را بحرم سرای همایون بفرستد جرایم واقعهٔ او را عفو نموده از سر تقصیرش
بگذرند و از برای امرا و ارکان دولت نیز طلای بسیاری فرستاده و باین وسیله مسئولش قرین
قبول گردید در این اثنا از وزرائی که در رکاب همایون بودند خلیل پاشا چون رقیبش
عوض پاشا اینطرف آنطرف از او خلاف فکری میکرد در غیاب عوض پاشا غمز نموده بعرض
رسانید که عوض پاشا با عسکر اتفاق کرده است و حتی در زیر جبه اش سلاح میبندد
و همیشه حاضر و اماده است که در حین فرصت بکار ببرد حضرت پادشاه نیز از این
سخنان متأثر و رنجیده خاطر گشته یکروز که سواره با عوض پاشا میگردیدند دست بر
بالای جبه اش گذاشته فرمود پاشا در زیر جبه ات این چیست بیچاره پاشای
صاف دل بعرض رسانید چون از پارهٔ سپاهیان اطمینان ندارم از برای محافظت نفس
بر خود جبه و جوشن پوشیده ام چون این کلام پاشا مصدق مدعای دشمنانش گردید
فوراً امر شد که از رتبهٔ وزارت او را عزل نموده میل بچشمهایش بکشند در کتاب الشقایق

مذکور است که باعث حدوث این واقعه عداوتی بوده است که فیما بین او و ملا فناری تکون کرده است
در سنهٔ ۸۲۷ هجریه از طرف همایونی بجهت اوردن عروس میراخور الوان بیک و از خواجه پاشایان طواشی شرف الدین پاشا
و ویجان پاشا و از خواتین زوجهٔ خلیل پاشا و عیال حاکم کرمیان یعقوب بیک که پاشا
کریمه خانم نام داشت و حضرت پادشاه مومی الیهارا شاه انا خطاب میکردند و قدری هم
از صنف لشکر همراهشان فرستادند اسفندیار بیک نیز فضای صحرای
دوره کانی را محل سور تعیین نموده کسانی که بطلب عروس امده بودند در انجا پذیرائی کرد و بعد از
چند روزی که ضیافتها و مهمانیها برطرف شد عروس را بر داشته به بروسه برگشتند و در این
اثنا حضرت شهریاری نیز از همشیره هایش یکی را از برای قاسم بیک پسر اسفندیار بیک
و یکی دیگر را از برای قره جه بیک بیگلربگی اناطول نکاح کرد که قره جه بیک در جنگ
وارنه شهید شد و یکی از همشیره هاشان را هم بمحمود چلبی پسر ابراهیم پاشا دادند
و بموجب روایت تاریخ نشری سه همشیرهٔ دیگرش را هم بقرمان بیکزاده ها ابراهیم بیک و علاء الدین بیک و عیسی بیک
داده است الی الحاصل در اواخر سنهٔ مذکوره که امپراطور روم مانوئل پالیولوگوس که چنانکه در فوق مذکور گشت
در اثنای محاصرهٔ اسلامبول بمرض موت مبتلا شده بود وفات کرده
پسرش ژان پالیولوگوس بجانشین پدر چالس اوزنک امپراطوری گردید امپراطور مشار الیه با حضرت
پادشاه عقد معاهده کرده قرار برین شد که امپراطور سالی سیصد هزار اقچهٔ عثمانی

بخزینهٔ عامره بدهد وحکومت عرفیهٔ ساحل بحر قره دنکز (بحر سیاه) درسمت روم ایلی دبارهٔ مملکتهائی که
درساحل دریای مرمره واقع است بالنیابه با ایمپراتور باشد کذلک ایمپراتور المانیا و پادشاه مجارستان
سیژسموند نیز سفیر مخصوص با چند رأس اسبهای اعلا و چند قبضه شمشیر وزین و برک مخمل یراق طلا و نقره
بحضور پادشاهی فرستاده طالب عقد اتفاق کردید

هنکامیکه موکب همایون عازم سمت برغمه کردیدن ویوودهٔ افلاق استفان و خلیفهٔ اعظم صرب از جانب
مأمورین وازطرف ایمپراتور روم رئیس وکلا لوکاس نوتاراس نام شخص بسفارت آمده از جانب
متبوعان خودشان عرض خلوص و دوستی کردند کذلک ازطرف حکمدار ژنویز و ضابط جزیرهٔ ساقز
و شوالیه های جزیرهٔ رادوس مأمورین مخصوصه وارد کشته اظهار یکانکی وخلوص نمودند دراین
اثنا ازجانب حاکم ازمیر جنید بیک حاکم ازمیر ادمها آمده بسلطنت سنیه عرض اطاعت ومطاوعت کردند لکن چون
مومی الیه وقت بوقت بممالک عثمانیه تعرض وتجاوز میکرد تأدیب او مقتضای حال بود بناء علیه
یخشی خلیل بیک را برچهار هزار قشون سرکرده نصب نموده بجهت دفع شر و مضرت جنید بیک
فرستادند چون یخشی خلیل بیک حاکم ایدین بود و برادرش سیاه بیک را جنید بیک قتل کرده بود
مومی الیه برادران مأمور کردند که از برای خونخواهی برادر خود بالطبیعه سعی بلیغ نماید دراین
بین چون اوروج بیک نیز فوت شده بود باتفاق امراء بیکلربکی کری اناطول به حمزه بیک
عنایت شد و بیک سنجق بروسه یحیی بیک را نیز باو ترفیق کرده بدفع جنید مأمور
ساختند چون عساکر عثمانیه داخل مملکت ازمیر اوغلی جنید بیک شدند جنید بیک درقلعهٔ

ازمیر تحصن نموده بفکر محافظهٔ خود افتاد لهذا بعد ازانکه طبولات انجاها درمیان عساکر عثمانی تقسیم شده
اردو مراجعت کرد لکن جنید بیک باز دست ازخیانت فطری خود برنداشته متعرض
ممالک محروسهٔ عثمانیه میکشت ودرحوالی اق حصار که ازمضافات ازمیر است قورد حسن پسر جنید بیک
با پنجهزار نفر چپاولچی درمقابل اردوی مذکور درآمده بعد ازچند ساعتی محاربه چون دیدکه
درمقابل قوهٔ قاهرهٔ عثمانیه پایداری محال است دم را کره کوش را علم کرده ازراهی که آمده بود
فرار کرد و بپدر بدکهرش ملحق کشت و دوباره هردو باتفاق هم جانرا بکف دست کرفته
با اشقیائی که موجود معیتشان بود باکمال شدت برعساکر عثمانیه هجوم آوردند لکن بالآخره
جنید بیک تاب مقاومت با عساکر منصوره را نیاورده روی بفرار نهاد اما پسرش
قورد حسن بزور بازوی خود مغرور کشته ازمیدان محاربه جدا نشد تا انکه افواج عثمانی اطراف خودش را
کرفتند هرچند از هرسمت سوراخی بجهت فرار میجست ازبرایش میسر نکشته انجام اسیر
و دستکیر کردید واورا بحضور حمزه بیک درآوردند حمزه بیک نیز دستهای اورا به پشت
بسته اورا درمقابل قلعهٔ که پدرش دران تحصن کرده بود آورده ندا داد واورا به
اطاعت حضرت پادشاهی دعوت کرد و باو کفت دریک قلعه باهواداران خود تحصن نموده برضد
آل عثمان که با قوهٔ قاهرهٔ خود بملوک جهان غلبه کرده است عصیان ورزیدن کار عقل است
اما برسینهٔ دل چه سود خواندن وعظ این نصایح حمزه بیک کارکر نیفتاد کسانیکه با او درقلعه

تحصن کرده بودند چون فهمیدند کاریکه جنید پیش کرفته است عاقبت ندارد همه براو شوریده
کفتند اکر قلعه را بعثمانلو تسلیم نکنی تورا کرفته بدست حمزه بیک تسلیم خواهیم کرد
زیرا بسبب حرص وطمع خام تو ما نمیتوانیم خسر الدنیا والاخره بشویم چون جنید بیک دید
کار باینجا رسید ناچار کشته خودرا بحمزه بیک تسلیم کرد لکن حمزه بیک بملاحظهٔ انکه
چون حضرت پادشاه صاحب رحم وشفقت است البته جنیدرا قرین عفو خواهد فرمود
وبعد بموجب (بیت) (خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرک از دست) دوباره
اسباب زحمت ومرارت خواهد شد و بمجرد انکه اندک فرصتی بدستش
بیفتد باز بخوی بد خود عودت خواهد کرد اولی وانسب شمرد قبل ازانکه قضیه بدربار همایون
منعکس کردد بالاتفاق وجود خیانت آلود اورا ازاله کرده بعد ازان کیفیت را بعرض
همایون برسانند لهذا با امرا مشورت کرده قرار برین شد که اورا بکشند دراینجا یخشی بیک
ازدرد برادر مرحوم کشته که داشت ازبرای او تدبیری اندیشید یعنی درچادر خودش
اول درپیش چشم پدر پسررا وبعد درمواجههٔ اتباع پدررا بقتل رسانیده بعد ازان
اهل خانوادهٔ اشرا بسیاست رسانید وکیفیت را برکاب همایون که دراورنه تشریف داشت
عرض کردند زیرا حضرت پادشاه ازحوالی برغمه باورنه عودت فرموده بودند چون یعقوب بیک

پسر منتشا وفات کرد ایلیاس ومحمود بیک دو پسر باقی کذاشت الیاس بیک بجای پدر
بامارت نصب شد لکن بعد از اندک مدتی او نیز فوت شده محمود بیک بجای برادرش نشست مومی الیه
اویس واحمد نام دو پسر داشت هردو درخدمت حضرت پادشاهی بودند چون وفات محمود بیک
نیز مسموع پادشاهی کردید ولایت منتشارا به بلبان پاشا که ازارکان دولت بود توجیه فرمودند
وجمیع اولاد منتشا را با اویس بیک واحمد بیک که در درکاه همایون بودند به شهر توقاد فرستاده
ازبرای ایشان مواجبی مقرر شد ودرسنهٔ ٨٢٩ هجریه بود که ولایت منتشا نیز ضمیمهٔ ممالک
محروسهٔ عثمانیه کردید

درسنهٔ ٨٣٠ هجرت نبوی در اناطول حوادث شایع کشت که حضرت پادشاه مشغول سفر صرب است لهذا
حکمدار قرمان محمد بیک و حکمدار تکه وحمید قره عثمان بیک باهم متحد کشته بقصد کرفتن حصار
انطالیه که جزو ممالک محروسهٔ عثمانیه محسوب میشد اتفاق نمودند چون محافظ حصار مذکور فیروز بیک
ازقضیه اطلاع بهم رسانید بقدر امکان درمتانت واستحکام حصار کوشید لکن عمرش وفا
نکرده فوت شد لهذا محافظ قره حصار حمزه بیک بجانب انطالیه شتافت دراین اثنا
چون عثمان بیک ناخوش بود یکشب حمزه بیک با ابواجمعی خود برو شبیخون برده
عثمان بیک را قتل واموال ودولت اورا تاراج نموده بقشون قسمت کرد وخواتین
حرمش وعشیرهٔ اشرا بحصار احضار نمود چون این واقعه بکوش محمد بیک حکمدار قرمان رسید

بسیار آشفته خاطر گشت و از غیظی که داشت حصار را با کمال شدت احاطه کرده بصدد انتقام
برآمد که در این بین هدف گلولهٔ توپ گردیده کلهٔ سرش از بدنش پرید چون قرمانیان چنین دیدند
هرکس سر خود گرفته پراکنده و پریشان گشتند لکن از پسرهای محمد بیک ابراهیم بیک که همراه بود
نعش پدر را برداشته عازم مملکت قرمان شد و بجای پدر نشست اینها چند برادر بودند
که بزرگتر همه ابراهیم بیک و بعد عیسی بیک و سومی علاءالدین بیک بود محمد بیک یک برادر دیگر داشت
که اورا ینکی علی بیک میگفتند پارهٔ خلق خواستند ینکی علی بیک را بکرسی حکومت نشانند
لکن حضرت سلطان مراد چون میلشان بطرف ابراهیم بیک پسر محمد بیک بود یک قبضه شمشیر مرصع
و یک ثوب خلعت فاخره از برای او فرستاده حکومت او را قبول و تصدیق فرمودند ابراهیم بیک
نیز در معرض شکرانیت حکمداری مرز و بوم حمید را بحضرت پادشاه عرض و تقدیم نمود و حضرت پادشاه نیز والیگری
ولایت حمید را به الوان بیک که از امراء بود احاله و توجیه فرمودند در این اوقات پسرهای قزل قوجه
ترکمان با بعضی عصات اتفاق نموده در حوالی اماسیه و توقاد بنای راهزنی
گذاشته عابرین سبیل و کاروانان را برهنه کرده بر خلق ایصال گزند میکردند چنانکه کسی
از قریهٔ بقریهٔ و بلکه از خانهٔ بخانهٔ جرأت آمد و رفت نداشت چون مراتب بعرض همایون
رسید والی ولایت ارمنستان صغری یورکج پاشا را بقلع و قمع گروه اشقیا مأمور ساخت
این یورکج پاشا فی الاصل لالای حضرت پادشاه بود که بعد از جلوس همایون بکلربکی گری ولایات مذکوره

محض مکافات بموی الیه عنایت شده بود و حتی برخصت حضرت پادشاهی بنام خود پول
سکه میکرد چنانکه سکهٔ لالا یورکج در اناطول معروف و رایج بود مشار الیه ترکمانان را
که داخل حوزهٔ حکومتش بودند هریک را بتدبیری بچنگ آورده چهار نفر از رؤسای
ایشان را بقتل رسانید و از توابعینشان بقدر چهارصد نفر ترکمان را نیز در زندان اماسیه
تلف کرد

دربیان تفصیل تدابیر یورکج پاشا

موی الیه یورکج پاشا چون در قوهٔ خود نمیدید که اینها را بر سر عشیرت ترکمان حمله برده
با آنها بمقام جنگ و نزاع برآید بنام حضرت پادشاهی یکنفر ایلچی تعیین نموده یکی را هم
گویا از طرف خودش ترفیق کرده با دو قطعه نامه فرستاده امرای ترکمانان را بقصد اینکه
عشیرت خانواده الب ارسلان را بزنند بمحلی که معروف به اورتاق اباد است دعوت نمود
طایفهٔ الب ارسلان یک عشیرت بزرگی بودند که در حوالی جانیک یورد داشتند امرای ترکمانان
باور کرده در قرب اماسیه جمع شدند لکن یورکج پاشا تمارض نموده باستقبال ایشان نرفت
و پسر خود خضر بیک را روانه نمود میر موی الیه در یایلاق مرزیفون با امرای ترکمان ملاقی
و بسبب ناخوشی بودن پدرش بسیار اظهار دلتنگی نمود و با امرای موی الیهم تکلیف کرد که
اولی آن است تا رفع ناخوشی پدرش یورکج پاشا حضرات امرا در حوالی اماسیه بگردند و اکرام

میسر داشته باشند داخل شهر شده چند روزی در هر جائی که دلشان میخواهد مهمان باشند
امراء موی الیهم که بقوت و شدت خودشان مغرور بودند گفتند تا زمانیکه جناب پاشا
افاقت بیابد در شهر اماسیه اقامت مینمائیم بنابرین داخل شهر گشته از برای هرکدامشان
یک عمارت بزرگی تخصیص نمودند و قشونشان را هم متفرقا جایگیر کرده ایشان را مشغول
عیش و عشرت ساختند بعد از چند روزی یکشب شایع گشت که چهار نفر امرای ترکمانان بموجب
امر یورکج پاشا در خانهاشان مقتول شده اند چون قشون ترکمان این شایعه را شنیدند
هرکس بجول جان افتاده فرار کردند و از صاحبمنصبان معروفشان بقدر چهارصد نفر را در
قرب اماسیه در یک غاری که از زمان یونان باقی مانده بود پر کرده در آنرا دیوار کشیدند
و در آنجا انقدر ماندند که همه هلاک شدند

غریبه

چون یکهفته از این وقعه گذشت پیره زنی آمده با کمال سوز و گداز بعرض یورکج پاشا رسانید
که پسری داشتم خیاط بود آقایان ترکمان او را برای کار طلبیده بودند یکهفته میشود از او نام و
نشانی نیست تفحص کرده ام میگویند با آقایان ترکمان او را هم در مغاره حبس کرده اند من
پسرم را میخواهم پاشا نیز در جواب گفت مادر چاره چیست کاریست گذشته گفته اند تر و خشک
با هم میسوزند فی الحقیقه در حق تو غدر شده است خداوند بتو صبوری بدهد الحاصل هرچه خواستند مزبوره را

اسکات کنند ممکن نشد مصر گشت که باری نعش فرزندم را بدهید به بینم لابد دیوار را که
بر در غار کشیده بودند شکافته نعشها را تفتیش میکردند که ناگاه دیدند شخص خیاط پسر
پیره زن بحکمت اله نمرده زنده است و همه از صحت دعوای پیره زن متعجب گشتند

وقعهٔ قوجه قیا

این قوجه قیا یعنی سنگ بزرگ قلعه ایست در عثمانجق نام موقع واقع شده است
که از امراء سلجوقی حیدر بیک نام پیره مردی در ان بسر میبرد و بقدریکه کفایت صد سال را
بکند انبارهای قلعهٔ مذکوره را پر از اذوقه کرده بود و بجهت حفظ قرا و مزارع متعلق بخود
با امرای ولایتهای همجوار حسن سلوک را پیش گرفته زندگانی میکرد موی الیه قاسم بیک
نام پسری داشت که بجای خود او را با ریش سفید و معتمد در خانه رشن طیفور بیک نام
نزد امرای ولایات همجوار فرستاده محض اظهار خلوص و یگانگی از احوالات
ایشان استفسار مینمود و این قلعهٔ که مسما بقوجه قیا است بر بالای یک
طل سختی بنا شده بود که دامنهٔ طل مذکور در کنار مجرای رودخانهٔ قزل ارماق
منتهی میشد قلعهٔ مذکوره را بزور گرفتن غیر محتمل بود لکن یورکج پاشا چون دور حصار را
احاطه نموده فتح انرا قصد کرده بود سالف الذکر طیفور بیک را بقوت رشوت بطرف خود
مایل ساخته مخازن ذخایر را در یک شبیکه باد سختی میوزید با آتش زدند چون
حیدر بیک دید که کار از کار گذشت در سنه ۸۳۰ بود که بالمجبوریه قلعه را به یورکج پاشا تسلیم نمود

خود نیز متوسل بباب عدالت‌مآب پادشاهی گردید و از جانب ملوکانه مواجبی بقید حیات از برای او مقرر شد
حوالی جانیک نیز در تصرف حسین بیک نامی از عشیرت ترکمان الب ارسلانیه بود
چون همچنان جانیک بجهت تسخیر سواحل شرقیه و جنوبیه بحر سیاه از برای حضرت پادشاه
لازم بود استیلای آنجا اهمیت تمامی داشت لهذا بتخت حسین بیک مرقوم بحلقه اطاعت دعوت شد
لکن چون حسین بیک دانست که مخالفت کردن ثمره نخواهد بخشید
و از پنجه قاهره یورکج پاشا گریبان جان را خلاص کردن محال است بزیر سایه عدالت حضرت پادشاهی
پناه آورده بشرط آنکه او را به بروسه بفرستند حصار جانیک را بیورکج پاشا تسلیم نمود حضرت
پادشاهی نیز در روم ایلی حکومت یک سنجق را باو توجیه فرمود موی الیه اهل و عیال خود را برداشته
عازم روم ایلی گردید در سنه ۸۳۱ و وقتیکه حضرت شهریاری در ادرنه اقامت داشتند و مصمم ساختن شهر ارکنه
و بین انجا بودند خبر رسید که کرمیان بیک زاده قوچ یعقوب بیک که از امرای سلجوقیه بود قصد زیارت حضرت
پادشاهی را کرده است فرمان همایون بوالی سنجق بروسه یحیی بیک و قاضی انجا محمد شاه پسر شمس الدین
فناری خطاباً صدور یافته امر شده بود که اگر فی الحقیقه برادر ما یعقوب بیک بان سمت آمدنی باشد
در حرمت و رعایت او تجویز قصور ننموده بقدر امکان در پذیرائی او مبالغه کنید و کیفیت را سریعاً
خبر بدهید و خود شروع به بنای جسر ارکنه نمودند و بر بالای رودخانه مریچ پلی که پایهایش
از سنگ و آهک بود و صد و هشتاد و پنج چشمه داشت بنا کردند و فرمودند که در آن موقع

شهر زیبائی نیز طرح نمود در این اثنا امیر کرمیان یعقوب بیک واصل بروسه گردید
و در حق او حرمت فوق العاده شده بعد از آنکه مقابر سلطان اورخان و سلطان عثمان خان
غازی و یلدرم سلطان بایزید خان و چلبی سلطان محمد خان را زیارت کرد و با امیر سلطان
که آنوقت بر حیات بود نیز ملاقات نمود از بروسه عازم ادرنه گردید چون این خبر بدربار
همایون واصل گشت بعضی از امرا مأمور شدند تا معبر کلیبولی او را استقبال نمایند
و مهماندار از برای امیر مشار الیه تعیین شده او را بجسر ارکنه آوردند بعد از آنکه در انجا
با حضرت پادشاهی ملاقات کرد در یکی از عمارتهای سرای همایون از برای او منزل
تعیین نمودند و از برای مشغول داشتن امیر مشار الیه شعرا و ندما نیز تخصیص شدند
بعد از آنکه یعقوب بیک بقدر یکماهی میهمان حضرت پادشاهی شد لوازم سفرش را تهیه نموده
بقدر کفایت نیز خرجراه داده بودند مع هذا چون بشهر کلیبولی واصل شد خرجش تمام شده بود
و بحضور شهریاری کیفیت را با نامه اعلام داشته مبلغی هم بقرض خواسته بود چون این نامه
بحضرت سلطان مراد واصل گشت به امرائی که حضور داشتند توجه کرده فرمودند
خداوند بایک برادری داده است که بعد از صرف حاصلات مملکت خویش واردات ممالک
ما نیز کفاف خرجش را نمیکند در این ضمن از سخاوت و سفاهت بحث فرمودند

امیر مشار الیه یکسال بعد از عودتش بکرمیان وفات کرده ادارهٔ حوزهٔ حکومت خود را بسلطان
مراد ثانی وصیت نموده راحله بند سفر بمنتهای آخرت گردید
در ماه حزیران رومی در سنه ۸۳۱ هجریه (دسپوت) یعنی خلیفه اعظم صرب (استفان لازارویچ)
فوت شده مسندش به (جرجی برانقو) نام شخصی منتقل گشت در این اوقات شهر
(قلومبوج) را که در کنار نهر طونه فیما بین (خرشوه) و سمندره افتاده است و عثمانیان انرا
(گوگرجینلک) تسمیه کرده اند بعهد سیژسموند پادشاه مجار محول داشته بودند پادشاه مشار الیه
بسبب قابلیت و جراتیکه داشت ایمپراتوری المان را نیز تحصیل کرده
تادیب و تنکیل طوایف مخالفه را که در حوالی جنوب اروپ استیلا داشتند هم بر عهده
گرفته بود چون عثمانیان شهر (قلومبوج) را تسخیر کردند (سیژسموند) بغیرت آمده از رودخانه
طونه گذشته شهر مذکور را محاصره کرد چو دران بین خلق جوش و خروشی داشتند و از یکطرف
طرفداران ایمپراتور روم که در سلانیک بودند دست تعدی دراز میکردند و از جانب دیگر بسبب
فتنه و تحریک سیژسموند پادشاه مجار بلغاریان و افلاقیان بهیجان افتاده بودند
و ملوک طوایف اناطول نیز در صدد انتقام کشی برآمده ولایات ممالک محروسه را
تاراج میکردند و در داخل مملکت طاعون در کمال شدت حکمرانی نموده اکثر امرا و بعضی از اجزای
خاندان سلطنت نیز بطاعون هلاک شده بودند و در اثنای این همه وقوعات مکدره ناگهان

خبر رسید که اورنوس بیک زاده علی بیک در جنگ مجار شکست خورده قشونش منهزم
و پراکنده شده است حضرت سلطان مراد ثانی قرار داد که بر سر مجارستان که در کتب تواریخ انکروس
معروف است اردو کشی نماید و فوراً سنان پاشا بکلربکی روم ایلی را سردار
تعیین نموده او را بمحاربه مأمور ساخت
تفصیل این اجمال چنان است که با وجود آنکه بموجب مصالحه که با صربستان و مجارستان منعقد
شده بود گوگرجینلک که شهر قلومبوج باشد با (خرشوه) که هر دو قلعه‌های مستحکمند
ضمیمه ممالک عثمانیه شده بودند باز منوی ضمیر حضرت شهریاری این بود که سلانیک را
که از اینها اهمیتش بیشتر بود بر ممالک سلطنت سنیه ملحق سازند چون اهالی سلانیک
میدیدند که عثمانیان تا بزیر قلعه سلانیک آمده میچاپند و ایمپراتور بیزانس اقتدار انرا
ندارد که مضرت ایشان را از سرشان دفع نماید همه تنگ آمده شهر سلانیک را بشرط
آنکه اهلش را محافظت و حمایت نمایند به وندیکیان فروختند و بجهت آنکه حاکم خودشان
اندرونیکوس را که برادر ایمپراتور بود بموره ببرند با پاره حرفهای تسلی آمیز او را ممنون ساخته سوار
کشتی کردند حضرت پادشاهی بسبب این خرید و فروخت از وندیکها بسیار دلتنگ گشته
بغضب آمده بود و چون حتی در آن روزها وقتیکه مصمم سفر آسیا بودند بغیر از وندیکیان
با جمیع حکومات عیسوی تجدید معاهدات کرده بودند بعد از آنکه از سفر مذکور عودت همایون

واقع شد ونذیکیان ایلچیها فرستاده از دربار شوکتقرار استدعای مصالحه و معاهده کرده بودند
لکن حضرت سلطان مراد در جواب ایلچیهای ایشان گفته بود که سابق برین حضرت سلطان بایزید خان
شهر سلانیک را فتح کرده اند حالا مکه حوالی مقدونیه ملک موروث من است لاتینها یعنی وندیکیان
حقی دران دارند و نه رومیان صلاحیت فروختن ان شهر را دارند اگر وندیکیان از سلانیک
بیرون نروند و بمملکت خود بر نگردند جنود ظفر نمون ها نیز نام تا ملک وندیک تاخت خواهند اورد
و ازانطرف هم به (نیکولا) و (فرانکو بواسی) نام فرستادگان امپراتور بطور قطعی فرمودند تا شهر سلانیک
در زیر حکم امپراتور است ما مداخله نداریم والا متحمل این نخواهیم گردید که اهل وندیک امده
در وسط ممالک محروسه و مملکت امپراتوریه ملکی را متصرف شوند و بعد ازان یعنی در چهاردهم ماه شباط رومی
در سنه ۱۴۳۰ میلادیه حضرت پادشاه خودشان بشخصه عازم سمت سیروز گشتند و در انجا باکمال انبساط
واسایش بحضور و فراغت میل و رغبت فرمودند لهذا حمزه بیک را از اناطول احضار نموده
اورا بمحاصره شهر سلانیک مامور ساختند عساکر عثمانیه ده مقابل محصورین بودند
و حتی مستحفظین ان انقدر کم بودند که بعد ازانکه عساکر موجوده را بمواقع مهمه تقسیم کردند
در دو سه برج یکدسته عسکر توانستند بگذارند باین صورت در روز یکشنبه
بیست و ششم ماه مارت رومی سنه ۱۴۳۰ میلادیه زلزله شدیدی ناگهان اتفاق افتاده خلق به
بدهشت و وحشت افتادند چون پاره از عساکر عثمانیه با خلق شهر اتفاق کرده بودند بامید انکه

شهر را ضبط و تسخیر نمایند بدون انکه در زیر بیرقهای خود منتظماً جمع باشند پراکنده
وگسسته مهار داخل شهر شدند چون وندیکیان میدانستند که اهالی شهر
بعثمانیان میل دارند بایشان اعتماد نکرده از بیکانگان و تاراجیان و راهزنان جمع کرده
با عساکر خود یکی کرده بودند مومی الیه حمزه بیک نیز بیهوده دو سه دفعه العیان نامه نوشته
با نوک تیر بدرون قلعه انداخت و در انها وعده نموده که اگر قلعه را تسلیم کنند خلق شهر را
از خسارت محفوظ و امین خواهم داشت مع هذا وندیکیان گوششان حرف تسلیم را نمیشنید
و از رومیان کسانیکه سر قبول فرمان و اوامر پادشاهی را داشتند بواسطه همین بیکانگان
که ذکر شد تحت حکم نگاه میداشتند احوال ازین قرار بود که در میان شهر شایع گشت که در روز
اخر ماه شباط و اول ماه مارت رومی سنه مذکوره عثمانیان یک هجوم عمومی بر سر شهر خواهند اورد
اهالی شهر مضطرب گشته از برای انکه از بلائی که بدان تهدید و تنذیر شده بود خلاصی یابند در کلیساها و بالخصوص
در کلیسای آیا دیمتری پناه برده مشغول دعا و نیاز گردیدند بهر نحو که بود وندیکیان
از خوف انکه مبادا سه قطعه کشتیهای معروف بقادرغه که از طرف جمهوریت وندیک فرستاده شده بودند
در روز موعود بدست عثمانیان بیفتند از قشون رضا نوکری که از برای محافظت از بیگانگان بقدر هزار با نفقه نگهداشته بود
گرفته در برجها تقسیم نموده بودند معدودی را انتخاب نموده بسمت لنگرگاه فرستادند چون
رومها سبب این حرکت مستحفظین را نمیدانستند گمان بردند که وندیکیان میخواهند شهر را
خالی کنند لکن عساکر عثمانیه که عن صمیم از برای جان نثاری و لی نعمتشان حاضر و اماده بودند
هنگام طلوع صبح نردبانها و تخته ها بر دیوار قلعه نصب نموده شروع بحمله و هجوم کردند

دراین اثنا حضرت پادشاه نیز بنا برای و افاده اورنوس بیک زاده علی بیک بواسطه
بوغها و نفیرها بعساکر اعلام و اشاعه نمودند که اهالی شهر و اموال موجوده غنیمت سپاه
و شهر و عمارات دیوانی و مواقع عمومی منحصر حضرت پادشاه باشد که فوراً عساکر ظفر
مآثر شهر سلانیک را از طرف شرقی الی جانب غربی احاطه نموده از نفرات عسکری انهائیکه
شجیع تر و جسور تر بودند بطرف شرقی شهر که ضعیف تر بود تعیین شده بودند و حضرت پادشاهی چاکران
مخصوصه و اهل درخانه خودشان را عساکریرا که در خارج سور بودند تشجیع و تحریص نموده حمیت و غیرتشان را
تحریک میکردند و بهریک وعده ها و احسانها میفرمودند و افواج ینکیچریان را که بالذات در
تحت فرمان خودشان بودند تا قرب دیریکه معروف بمغلشه است و رومیان (تاکورتیتا) میگویند
کشیدند دراین اثنا بود که خلعت ابریشمین دادن تازه باب شده بود هر نفریکه
از برج و باروی قلعه محصوره یک سنگ می آورد مکافات کسی را که یک راس کله دشمن
بیاورد میگرفت وندیکیان از سهم سهام جانسوز دلاوران عثمانی چون نمیتوانستند از
سوراخهای برجها سر بیرون کرده حالت قلعه و بارو را به بینند بجهت انکه عثمانیان را از
بالا برآمدن با نردبانها منع نمایند بعد ازانکه مانند باران سنگ میبارانیدند دیگر کاری ازدستشان نمی آمد
دباین واسطه بسیاری از عساکر را از وسط راه بپائین انداخته مضرت بسیار رسانیدند لکن

عساکر عثمانیه بر مقتضای غیرت و شجاعت فطریه که دارند شمشیرهاشانرا بدندان گرفته
و جانهاشانرا برکف دست گرفته از دیوارها بالا میرفتند و کمتر از عسکر تا طبقه بالائی برجیکه
تریغونون میگفتند برآمده باکمال مردانگی سر یک سپاهی وندیک را بریده چون
وندیکیان این شجاعت و دلاوری قهرمان مرقوم را دیدند متحیر گردیده چنان گمان بردند که از عثمانیان
بسیاری بر برج برامده انرا ضبط کرده اند و توهم نموده ازان حوالی بعقب فرار کردند
و عساکر عثمانیه وقت را غنیمت دانسته بر برج مذکور و دیگر برج سمار نردبانها گذاشته
پشت سرهم بالا برآمدند که از طرفهای دیگر نیز رخنه ها کرده قشون شروع بداخل
شهر شدن کرد که تفصیل این اجمال و موقع جغرافی شهر در اتی ذکر و بیان خواهد شد
در اوایل سنه ۸۳۱ خسوف کلی واقع گشته خلق در روز محتاج بافروختن شمع و چراغ شدند
و باز یک ستاره دنباله دار نیز طلوع نمود که اهالی بلدانی که انرا مشاهده کردند اعتقادشان
برین شد که یک حادثه بزرگی در عالم روی خواهد داد کذلک بسبب محاربات متوالیه
و جنگهای دربدر چون ارباب زراعت و فلاحت نتوانستند حاصل بردارند از مزروعات
نیز چیزی دستگیر نشده بود و قحط رفته رفته کسب شدت میکرد چون در میان امیر عشیرت ذوالقدریه
سلیمان بیک و حکمدار قرمان ابراهیم بیک درخصوص اسبی نزاع اتفاق افتاده بود از طرف
امیر ذوالقدریه سلیمان بیک دراین باب بدربار همایون شکوه عرض شد حضرت پادشاهی
از ابراهیم بیک با نامه همایون طلب فرموده بودند که اسب سلیمان بیک را باو رد نماید ابراهیم بیک

ازاین مطلب برآشفته نسبت بحضرت سلطان اطالهٔ لسان کرده بود چون کیفیت بسمع همایون رسید
یورکچ پاشارا دراردنه محافظ تعیین نموده شخص همایون ازراه معبر گلیبولی بسمت اناطول عبور فرمودند
چون واصل بروسه گردیدند سان سپاه دیده عزم تاراج ملک قرمان راکردند بغیر از
ولایت ایچ ایل دیگر جمیع محال ونواحی بسهولت مسخر گشت نزدیک بود که ولایت مذکوره
نیز مسخر شود که امیر قرمان ازکرده پشیمان شده مولانا حمزهٔ قرمانی راکه مفتی ومقتدای
دیار قرمان بود برکاب قمرتاب فرستاده بخیال اینکه شاید التماس او شهها قبول بیفتد
از اولاد مولانا جلال الدین رومی عارف چلبی رانیز متعاقباً اعزام نمود وخبر
مظهر عفو وامان حضرت پادشاه شدند شرح مولانا شکرالله که ازاجلهٔ علمای قرمان بود
بحاکم قرمان اعلام کرد
دراین اثنا (ژان فاستریبود) امیر ارنبود فوت شده وارنبودستان به پسرش اسکندر بیک
که درسرای همایون بطور گروی تربیت میشد توجیه وعنایت شده عازم الصوب گردید
مجارها و بانها یعنی بیگهای خروات اسکندر بیک مرقوم را اغفال نموده اورا بعصیان
وادار شدند چون مراتب بسمع همایون رسید عیسی بیک را با پنجهزار سوار بالغار فرستاده بود
لکن اسکندر بیک پیشدستی [illegible] راهها را محکم سد وبند کرده کمین گاهها را گرفته بود

هرچند عساکر عثمانی هجوم آوردند نتوانستند چنانکه بایستی غالب بیایند وتا چند سالی
بمصالحه میسر نمودند سال بعدش مباشرت بفتح قلعهٔ بلغراد کردند لکن اطراف وجوار انجاراهم
چون بطور دلخواه نتوانستند مسخر کنند تسخیر قلعهٔ مذکور میسر نگشته شهها بغارت وتاراج
آنحوالی اکتفا نمودند اسحق پاشا با شهاب الدین پاشا الوای جمعی خودرا برداشته
از آنجانب نهر طونه عبور نمودند وداخل مملکت مجار گردیده تا (طمشوار) را
چاپیدند باوجود اینکه بعد از فتح قلعهٔ سمندره تمامی صربستان از مضافات ممالک عثمانیه شده بود
چون طرف مقابل رودخانهٔ طونه یعنی حوالی افلاق وترانسلوانیا هنوز در دولت مجارها بود مزید بیک را
سرکردهٔ بیست وپنجهزار قشون نصب نموده بان طرفها فرستادند که مجارها را ازانجاها بیرون
کنند لکن چون دراین جنگ مجارها غالب آمدند تا این مغلوبیت آخرینشان بسیار
فخرها ومباهاتها کردند تفصیلش این است که در روز هیجدهم ماه مارت رومی سنهٔ ۱۴۴۰ میلادیه
در اثنای محاصرهٔ شهر مشهور (هرمنشتاد) که کرسی مملکت (ترانسلوانیا) بود مجارها وطایفهٔ (هونیاد)
بیکشدتی هجوم آوردند که اکثر قشون مزید بیک پراکنده شدند وهنگامی هم که از قلعهٔ
(هرمنشتاد) بشدت بیرون آمدند از عساکر عثمانیه بسیاری بشهادت رسیدند اما مزید بیک
با معدودی از قشون منهزم درمیدان کارزار پای افشرده ایستاد وفرقهٔ دشمن اطرافش را
گرفته اورا شهید ساختند دراین معرکه ونفر از اولادان میرموی الیه نیز تلف شدند در
تاریخ مجار که منسوب بعهد سیژسموند است مینویسند که چون مزید بیک را کشتند سر اورا

دریک کالسکهٔ نقش اسیر گذاشته درمیان اردو گردانیدند چون شهادت مزید بیک
وهزیمت اردو بسمع همایون واصل گشت هشتاد هزار نفر از عساکر برگزیدهٔ
اناطول وروم ایلی را در زیر فرمان شهاب الدین پاشا بدان صوب اعزام
فرمودند که از دشمن این انتقام را بستانند شهاب الدین پاشا چون بر زیادی لشکر وغیرت
وخواهشی که داشتند امنیت داشت مغرور گشته در پیش خود دشمن را بهیچ میشمرد
از ودین با قایقها از نهر طونه عبور نموده چون پاشا بخاک افلاق رسید طبعش بجام شراب
ونغمهٔ رباب مایل گشته هرشب با هنگامه‌های سازو آواز وقت را میگذرانید از امرائی که
همراهش بودند دمورطاش پاشازاده عثمان چلبی وعیسی بیک واورنوس زاده علی بیک
هرچند اورا نصیحت کردند او در جوابشان گفت اردو را حضرت پادشاه بمن سپرده است من
کار خودم را میدانم چون وقتش برسد از قوه بفعل خواهد آمد بر شماست که مطیع امر من باشید
وباین نوع سخنان کلام ایشانرا رد میکرد تا در هنگامیکه از مملکت افلاق گذشته پا بخاک
ولایت اردل گذاشتند ناگاه بقدر پانزده هزار سوار مجار بایشان برخوردند شهاب الدین پاشا
که بحساب سردار کل بود بخیال فرار افتاد وحتی هنگامیکه میخواست فرار کند امراء
گرفته نگذاشتند تا آنکه بجنگ گیر کرد چون شب شد براهی سوار گشته چون ساحل طونه
باو نزدیک ساخته خودرا بهزار مشقت تا بساحل نهر مذکور رسانیده ازانجا خودرا به (ودین) انداخت

باقی قشون با امرا اتفاق کرده بجنگ ایستادند لکن بنا بمضمون ضرب المثلی
که گفته اند پای بی سر استوار نمی ایستد اینها نیز بالاخره متفرق گشتند این دو هزیمت
پی درپی سبب محاربهٔ وارنه شد
در سنهٔ ۸۴۲ هجریه یانقو بیک نامی از بیگهای مجار با امیر صرب وامیر افلاق وامیر اردل
اتفاق نموده از طرف محادیه نهر طونه را عبور و الاجه حصار را محاصره کردند وبعد از
تسخیر آنجا (شهرکوی) وقلعهٔ (نیش) را نیز فتح نموده بر سر بلغارستان هجوم آوردند
وبواسطهٔ نهر (ازلادی) داخل دربند ازلادی گردیده انجارا هم ضبط کردند چون حضرت
پادشاه در بروسه بودند بسرعت عازم ادرنه گشته مشغول سان سپاه شدند
واز امرا قاسم پاشا و محمود چلبی پسر صدر اعظم خلیل پاشا وطورخان بیک را
مأمور این سفر ساختند لکن بر مقتضای قضا وقدر بر دشمن ظفر میسر نشد واردوی عثمانی شکست فاحشی
خورده بسیار متضرر شد ومحمود چلبی اسیر افتاد چون عسکر پراکنده شد بالضروره راغب صلح گشته
قرار دادند که در عوض محمود پاشا دو نفر پسرهای پادشاه صرب را که در قلعهٔ توقاد محبوس بودند داده حصار
سمندره را نیز دوباره بصربیان تسلیم نمایند و عساکر عثمانیه بعد ازان دیگر در مملکت صرب
وافلاق دخل وتعرضی نداشته باشند ودر مقابل این عهود صربیان وافلاقیان نیز
شرط کردند که سنوی سی هزار طلای دوکا بخزینهٔ بیت المال مسلمین بدهند بعد از عقد مصالحه

لشکر طرفین بجای خویشان برگشتند بعد از این وقعه از شهزاده سلطان علاء الدین چلبی والی اماسیه چون ناامنی و شبهه حس میشد قره جه خضر بیک را بخفیه مأمور ساخته شهزاده بدبخت را مع العقله بخانه رش ریخته کشتند

فصل ثالث

دربیان مدتیکه حضرت سلطان مراد ثانی تخت سلطنت را بحسن رضای خود بشهزاده سلطان محمد احاله و توجیه کردند

حضرت سلطان مراد ثانی چون از این هزیمت پدرپه که ذکران سبقت کرد بسیار منفعل و متکسر شده بودند بحسن رضای خودشان تخت سلطنت را ترک نموده فرزند ارجمندشان سلطان محمد خان را از شهر مغنیسا طلبیده بدست خویش اورا بر سریر سلطنت جلوس دادند و بعد از مراسم جلوس خواص بندگان را برداشته خود بمغنیسا رفتند لکن قبل از انکه دست از سلطنت بکشند با پادشاه مجار مصالحه ده ساله کرده بودند لکن مصالحهٔ مذکوره نه ده سال بلکه ده هفته هم دوام نکرد روز دهم مصالحه بود که وکیل (اوجنی چهارم) که پاپ ان زمان باشند بمواعید معنویه خلق المان و مجارستان و لهستان یعنی پولونیا را بجوش و خروش آورد والحاصل (لادسلاس) پادشاه مجار از راه اردل انداخته بسمت قره افلاق گذشت واز موقع نیکبولی نهر طونه را عبور نموده هرجاکه میرسید میگفت برای دین بجنگ میرویم وکیل پاپ (ژولیان سزارینه) ومتربولیدها

یعنی خلیفه‌های اعظم (طمشوار) و (واراردین) نیز خلق را بجنگ ترغیب و تشویق میکردند بدین منوال لشکر بسیاری فراهم آورده از جهات شرقیهٔ کوههای بالقان که معروف به امنوس است گذشته داخل حلکهٔ وارنه شدند مردم میگفتند که حضرت خداوندگار سابق از تکلفات طنطنه و جلالیکه پادشاهان در اجرا ان مجبورند بالطبع کناره و اجتناب میکنند و در گوشه بخیالی نشسته بخیال خود بودن را بر هر کاری ترجیح داده اند لکن چون رفته رفته مصالح ناس و معاملات عباد الله بدشواری و صعوبت افتاد از هر طرف شروع بگفتن کردند که در چنین وقتی خنکار معظم لایق نیست در مغنیسا در باغها مشغول خوشگذرانی باشد به چه اگر چه در سالهای گذشته پارهٔ هزیمتها روی دادهست چه عیب دارد غالبی و مغلوبی چیزیست که همیشه در هر دولت و ملتی واقع شده است اکنون دشمن اطرافمان را احاطه کرده است بالقانها را گرفته با امپراتور بیزانس همدست ساخته است اگر معبر کلیبولی را هم بگیرند دیگر مشکل است از اناطول امداد بروم ایلی برسد روم ایلی باین بزرگی که در زیر پاهای عثمانیان بود از دست خواهد رفت با اینکه کرچه آرام و اسایش خودرا بر شغلهٔ سلطنت ترجیح دادهٔ بمضمون بیتی که میگویند (دارهٔ لم برایکی گون ذکر ایده لم مولایی ∴ بزه اصمار لمادیلر بویلان دنیایی) یعنی (چند روزی ذکر مولا اکنیم کار دنیارا بما نسپرده اند) در عالم ازاد که بسر بردن خوش خیالیست لکن وقت انوقت نیست دشمن بر سخت است در میان افواه میگفتند (خداوندگار پادشاه همان است هنوز جوان است سرد و گرم دنیارا نچشیده و تجربه ندیده است دفع و رفع این بلای مبرم باز کار خنکار بزرگ است اگر بسریر سلطنت صعود نفرمایند جنگ کردن محال است بجای اینکه بیهوده و بیجا خون خودمانرا بریختن بدهیم بهتران است که اول

خوب ملاحظه کنیم که چگونه باید جانرا ازین ورطه بدر برد و خلیل پاشا نیز که بفصاحت و بلاغت ملاخسرو را اغفال کرده است در نزد سلطان محمد خان بعرض رسانید که چون خداوندگار سابق سخت گیرند باری هیچ نباشد اگر مخفی برای رفع این داهیه بنیت غزای اکبر موقتاً تشریف بیاورند هم در حق خویشان و هم در حق شما که پادشاه ما هستید و هم در حق تبعهٔ دولت علیه بسیار خوب خواهد شد افکار خلق هم همین است حضرت شهریاری نباید برضد اتفاق عمومیه باشند اگر خدای نخواسته قضیهٔ که مخل شان سلطنت باشد ظهور نماید دیگر تدبیرش مشکل میشود چون کار بدست عوام افتاد قوت حیاتیهٔ دولت میرود الحاصل پاشا رش رایه بقوهٔ کلام سلطان محمد را مجبور کرد که پدرشان را به بروسه دعوت کردند وکیفیت را نیز بطور واقع بخداوندگار سابق نوشت اگرچه اول قبول نمیکردند لکن بنا بابرام حمزه بیک آبدار و الحق پاشا و سایر بندگانیکه در حضورش بودند بالاخره قبول کردند و فوراً از مغنیسا بسمت قره سی الغار نموده ازانجا از راه بوغاز (چناق قلعه) عبور نموده روم ایلی واصل ادرنه گردیدند بعضی گفته اند چون بوغاز را کشتیهای ونديک گرفته بودند از بالای بروسه انداخته قریه‌هائی را که از نواحی سنجق قوجه ایلی هستند گذشته از حصار اناطول باقایقها بموقعیکه قیالر میگویند عبور نمودند خلیل پاشا در این باب بسیار کوشید الغرض از حوالی ادرنه عساکر عثمانیه را که جمع اوری شده بودند برداشته از راه دربند بزرگ از کوههای بالقان گذشت و ازانجا عازم سمت وارنه شدند لشکر دشمن از حلکهٔ وسیع سمت شمالی وارنه

تا رودخانهٔ براوادی را گرفته و قلعهٔ وارنه را هم مسخر ساخته بودند عساکر عثمانیه نیز فوج فوج منقسم گشته مانند سیل از کهسار سرازیر شدند باین ترتیب که قشون میمنه در زیر حکم داود بیک بکلربکی روم ایلی بود و طورخان بیک را نیز که سابقاً در قلعهٔ توقاد محبوس بود اورده برفاقت داود بیک دادند در جناح اناطول نیز قره پاشا ایستاده بود و در کنار رجوبی که در عقبش بود دستهٔ عزب عسکر صف کشیده بودند در مقابل جناح میمنه از دشمن ٥ باطاری توپ و سوارهای مجار و بقدر چهار هزار امداد یان افلاق ایستاده بودند در جبهه نیز گروه متفقین قرار گرفته در برابر جناح میسره نیز عساکر (صرب) و (له) و (بلغار) جمع شده بودند در صبح روز دهم ماه مایس رومی سنه ١٤٤٤ میلادیه برسر قشون اناطول که در میسره بودند بشدت هجوم اوردند که قادر بر مدافعه نگشته در انها علامت انهزام ظاهر گردید در این اثنای گیرودار سردارشان داود بیک نیز از اتفاق فوت شده فوراً بجای او دیگری نصب شد لکن چون هزیمت قشون اناطول موجب دهشت عساکر روم ایلی شده بود از جانب دشمن صورت غلبه ظاهر بود حتی سلطان مراد خواست فرار کند لکن از امرا قره جه بیک از اسبش پیاده شده بعنان اسب او چسبید و عرض کرد قربانت شوم کجا میروی در چنین روزی فرار کردن شما از میدان جنگ معاذالله سبب زوال و اضمحلال ملت اسلامیه خواهد شد محال است ترا رها کنیم اینچنین خیال کار خطرناکی را از سر بدر کن در این بین طوغان اغا اغای ینگچریان بقره جه بیک عتاب نموده گفت چرا پادشاه را نمیگذاری خودرا بسلامت در آورد لشکر متفرق شده از برای محافظت نه ینگچری و نه کهنه چری ماند اگر با خدمهٔ سرای در میدان تنها باند جهان بکام دشمن خواهد شد

بعد ممالک عثمانیه در دست روم خواهد افتاد قره جه بیک در جواب گفت این قبیل کارها همیشه در معرکه های
کارزار اتفاق افتاده است انکسانیکه سردار و سپهدارند باید در جای خود ثابت قدم مانده
برای اینکه باقتضای حال حرکت عسکریه را فرمان بدهند متوجه هر طرف باشند
حضرت پادشاهی فرمودند قره جه بیک تو راست میگوئی اما لشکریان شکست خورده دشمن پیش می آید
کار مان رفته رفته مشکلتر میشود در تردد بودند قره جه بیک باز حرفش را از سر گرفته عرض کرد افندم
امروز روز خطرناکیست که بواسطهٔ در رفتن از میدان خلاصیکه متصور است حصول پذیر نمیشود بلکه ثابت
قدم ایستاده جانفشانی کردن بهتر ابقای نام نیک نماید باید فوراً بشهزاده سلطان محمد خبر فرستاد
که از برای ما امداد بفرستد در بین این مشاوره و محاوره طبلخانهٔ پادشاهی را نواختند افواج
قشون نیکه عقب کشیده بودند چون دیدند حضرت شهریاری با خواص خدام در بالای یک تپهٔ
ایستاده عساکر فراری را استمالت و دلداری کرده بر میگردانند و از طرف دیگر امرا و صاحب منصبان
نفرات منهزم پراکنده را از گریختن منع کرده جمع میکنند آنها نیز دسته دسته عودت نموده
فوراً داخل میدان کیرودار گردیدند گلولهٔ توپ و تفنگ چون باران بنا بریدن گرفت (یان) یعنی امیر
اردل که یانقو نام داشت پادشاه انکروس (لادسلاس) را تشجیع نمود که بر سر حضرت پادشاه
هجوم و حمله برد و حتی حکمدار مشارالیه بهمین سمت موقعیکه حضرت پادشاهی ایستاده بودند
اسب هم انداخت لکن اطرافش را یکدسته سوار احاطه نموده قره جه خضر بیک از غازیان بهادر از اسبش پیاده شده
فوراً بلادسلاس رسانیده او را بکشت و سر او را بریده بر نیزه کرد و بعساکر نمود که
قشون منهزم جانی گرفته دو باره بغیرت آمدند چون مجاریان و افلاقیان دیدند که پادشاهشان

ناگهانی بقتل رسید هر کدامی بطرفی در رفته علامت انهزام و مغلوبیت در طرف دشمن
نمودار گشت و فوراً اسحق پاشا مامور تعقیب شد فردای آنروز هنگامیکه حضرت سلطان مرادخان
ثانی میدان جنگ را گردش میکردند پشته پشته کشته ها را دیده بعزب بیکی
توجه کرده فرمودند غریب این است که در میان اینها ریش سفید و مسن هیچ دیده نمیشود عزب بیکی
نیز در جواب عرض کرد اگر در میان اینها ریش سفیدی میشد چنین نمیشدند این بلائی که بسرشان
آمده است نتیجه جوانی و جاهلیشان است اگر در این باب عزب بیکی طریق تملق را نگرفته بود بنوع دیگر میشد
جواب داده شود مراد از این گفته این است که چون پیر مردان مجرب وجها ندیده اند در ابتدای هر کاری
بحزم و احتیاط حرکت میکنند و حال اینکه چه دخلی دارد در چنین موردیکه باید با خصم دست و
گریبان شد واضح است که توانائی لازم است و این هم لازمهٔ برنائی است بنا بروایت
خواجه نشری و ادریس و بهدمی سر بریدهٔ لادسلاس پادشاه مجار را در ظرفی پر از عسل
گذاشته بشهر بروسه فرستادند که تجلی نمایند داروغهٔ بروسه جب علی چلبی که در اسلامبول
دروازهٔ جبعلی منسوب باوست سر بریده را با جمعیت استقبال کرده در رودخانه نیلوفر
شسته بر نیزه زد و در کوچهای شهر گردانیدند حضرت پادشاهی کذلک بواسطهٔ عزب بیکی
دویست رأس کنیز و غلام و هشت نفر سوار زره پوش مجار از برای سلطان مصر ملک
ظاهر جقمق بهدیه ارسال فرمود و خود بشهر ادرنه مراجعت کرد پسر والاگهرشان سلطان محمدخان
با جمعیت بسیاری باستقبال پدر نیکاختر خود شتافته و حضرت پادشاهی بکرات در سرای همایون
نزول فرمود امرا و علما از برای تبریک و تهنیت غزا بحضور همایون در آمدند در این بین صدر اعظم

خلیل پاشا و عیسی بیک و قوجه خضر بیک بسلطان محمد گفته بودند که چون پدر بزرگوارتان وارد میشوند
ایشان را بتخت سلطنت تکلیف کنید اگرچه ایشان قبول نخواهند فرمود لکن چنین کردن شما لازمهٔ
شعار فرزندیست لهذا چون سلطان مرادخان ثانی واصل ادرنه گردید سلطان محمدخان جلوس
فرمودن بتخت عالیبخت عثمانیه را بایشان عرض و تکلیف کردند سلطان مرادخان اظهار
تردد نموده رو بوزرا کرد و پرسید در این باب رأی شماها چیست خلیل پاشا پیش آمده
عرض کرد مادامیکه تخت سلطنت بحضرت همایون عرض و تکلیف شد محض شکرانهٔ این فتوحات
جلیله جمیع ماها و علی الخصوص گروه لشکری از دل و جان میخواهیم که قبول بفرمایید بعد از این
سخن از هر طرف صدای شاباش و تحسین ظهور نموده اشارت شد که رسم بیعت اجرا نمود
بموجب روایت تاریخ تاج التواریخ سلطان محمدخان وقتیکه پدرشان
در مغنیسا بانزوا رغبت کرده خودشان بسلطنت و کامرانی رسیدند بسیار بهوا و هوس
مایل بودند و حتی علاوه بر اینکه به زاغنوس پاشا که رومی الاصل بود فوق العاده التفات
داشتند پارهٔ حرکات از ایشان سر میزد که موجب نقص صداقت و غیرت عساکر میشد
و این قضیه مقدمهٔ یک فتنهٔ بزرگی شده بود بانی معنیکه بعد از محاربهٔ وارنه حضرت سلطان
مراد بقصد اینکه بمغنیسا بروند در ادرنه در موقع سرای ایچی نقل مکان کرده بودند هنگامیکه
در داخل شهر حریقی بزرگی ظهور نمود بازار و کاروانسراها هم سوختند و از طرف لشکر در خاموش
کردن آتش چندان سعی و غیرتی نشد و حتی به بهانهٔ اینکه بکار فقرا بر نمیخورند شوریده ریختند

بخانهٔ شهاب الدین پاشا که مامور ضابطهٔ شهر بود لکن پاشای مشارالیه از پیش خبر گرفته
فرار کرده خود را بزیر سایهٔ حمایت سلطان محمدخان رسانید و افواج عسکریه نیز در موقع بوجاق تپه
جمع شده گفتند ما دیگر اطمینانی بپادشاهی نداریم و آمادهٔ عصیان شدند خلیل پاشا و اسحق پاشا
به صاروجه پاشا که همراه سلطان مرادخان بود خبر فرستادند که اگر از دیاد شان و شرف دولت
علیهٔ عثمانیه را خواهشمند هستند اقتضای حال این است که گروه لشکری را آرام و رام کرده بر سریر
سلطنت سنیه جلوس بفرمایند و اگر کماکان السابق گوشهٔ انزوا را ترجیح نمایند کار همهٔ
ماها مغشوش است چون این دعوت معلوم حضرت سلطان مرادخان شد به بهانهٔ شکار خود را
بجمعیت لشکر رسانیده چون میدانست که اگر جلوس کند این شر و شورها برطرف خواهد شد
لهذا چنانکه صورتش در فوق مذکور گشت بر تخت نشسته فرزند ارجمندش سلطان محمدخان را
دو باره بحکومت مغنیسا مامور ساخت زاغنوس پاشا را هم بتقصیر اینکه پادشاهرا بهوا و هوس
تشویق نموده بود از شهر بالیکسری نفی کردند صاروجه پاشا و ابراهیم پاشا و ملا خسرو را
در خدمت سلطان محمد گماشتند اصحاب تواریخ تماماً نقل میکنند که سلطان محمدخان هنگامیکه عازم
مغنیسا بود میگفته است ببینید خلیل پاشا چه بر سرم آورد بار اگر در مقابل دست و دشمن
رسوا کرد اگر باز هم فرصت بدستم بیفتد سزای آنچه کرده است در کنارش خواهم نهاد پارهٔ از مورخین نیز
نوشته اند که حضرت سلطان مرادخان در اواخر سلطنت سابقش چون پی در پی در جنگهای

حرب وانکروس واردل وافلاق شکست خورده بود از پادشاهی تنفر نموده گمان کردند که
تخت سلطنت را بسلطان محمد خان ثانی واگذار کردن وخود در گوشهٔ باغهای مغنیسا وقت گذرانیدن
کار [illegible] است وازین جهت بهوس افتاده این کار را کردند لکن بعد پشیمان شدند خلیل پاشا را بمواعید
وعطایا جذب نموده بواسطهٔ شورانیدن گروه لشکری بعد از یک سال بازی باره بسریر سلطنت
رجوع فرمودند

دربیان جلوس ثانی سلطان مراد خان بر تخت عثمانی

خواه خودشان دوباره بآرزوی سلطنت افتاده باشند خواه بسبب شوریدن گروه لشکری باشد
بعد از آنکه حضرت سلطان مراد خان ثانی در ۸۴۹ دفعهٔ دویم جالس اورنگ عثمانی شدند بر مواجب سپاه
یک یک اقچه افزوده زمستان سنهٔ مزبوره را در ادرنه گذرانیده در اول بهار سنهٔ ۸۵۰ عازم تسخیر
حوالی موره شدند یکوقت ولایات (تراکیا) و (تسالیا) و (مقدونیه) و (لاسه دمون) که الان
بگلیبولی و سلانیک و ترخاله و موره معروفند در زیر حکم ایمپراتوران شرق بودند بعدها بمقتضای
انقلاب زمان جهات غربیه وجنوبیهٔ ایالت تراکیا و بارهٔ جاهای ترخاله و سلانیک بقوهٔ قاهرهٔ
عساکر عثمانیه ضبط واستیلا شده بود و از (لاسه دمون) که قطعهٔ موره باشد مناسبات و مخابرات
ایمپراتور روم بکلی قطع و موقوف شده بود و بجهت اینکه ممالک عثمانیه از تعدی و خسارات جمهوریتهای

وندیک و ژنویز و دوکهای ایتالیا مصون ومحفوظ بمانند استیلای موره از
مقتضیات وقت بود چون احتمال میرفت که بعد از استیلای موره جزیرهٔ کرید
نیز بسهولت فتح خواهد شد زیرا در صورتیکه دهنهٔ خلیج وندیک که آنرا دریای ادریاتیک
میگویند بدست مرآید جزایر یونان و بهنادر دریای سفید تماماً مسخر عثمانلو میشد
و راهزنان دریائی وندیکیان را که در ان دریا بارگشت وگذار میکردند منع
نمودن و قوت بحریهٔ انهارا شکستن از برای توسیع دایرهٔ ممالک عثمانیه
فایدهٔ عظیمی داشت لهذا بیشتر از هر کاری همت بفتح و تسخیر موره گماشتند
دراین سفر موره طورخان بیک را که بسبب عداوت مخصوصهٔ که با مخالفین داشت حضرت سلطان
مرادخان را بمحاربه های خطرناک تشجیع و تشویق کرده بود با قدری سپاهی بطور مقدمة الجیش
از پیش فرستادند وخود حضرت پادشاهی با شصت هزار لشکر از عقب حرکت فرمودند
برادرهای پانی پالیولوکوس ایمپراتور بزانسیوم که قسطنطین و توماس و تیودروس نام داشتند و والی
بودند قشون موره را جمع کرده بمدافعه و مقابله در آمده بودند چون انقطعهٔ اراضی را که خلیج اتن
و خلیج اینیختی را از هم فصل میکند بواسطهٔ چندین قلعه که یکی بر دیگری مشرف بودند
و توپها و سنگها استحکام داده بودند و مابین قلعه ها را هم خندقها کنده اب بآنها بسته بودند
و امتداد زمینی را که حاجز و فاصل دو دریا بود بواسطهٔ اب ان خندقها فصل شده بنا بقاعدهٔ
جغرافی قطعهٔ موره که نیم جزیره محسوب میشود شکل جزیره پیدا کرده بود و از برای طورخان بیک

نه بجنگ حتی بصلح هم از انجا گذشتن محال و ممنوع بود لکن چون اهالی مقدونیه واسپارته که یکوقت
بسبب شجاعت وغیرتشان برخلق عالم غلبه وتفوق داشتند و موخراً بعلت انقراض و زوال ایمپراتوری
شرق دیگر در مقابل هجوم مشفقانهٔ عثمانیان که از حمیت دینیه و غیرت ملیه
نشئت میکرد تاب نیاوردند نتوانستند متحمل صدمات ایشان بشوند مغلوب و زبون گشتند
واین دفعه هم استحکامات و قلعه بندیهای مذکوره فایدهٔ نبخشیده در مقابل طورخان بیک منهزم و پراکنده شدند
دیگر به تفصیلات این محاربه فرو رفتن و چنانکه شده چنین کردند گفتن از برای اخلاف مفید فایدهٔ نخواهد شد
لهذا از افصاح و بیان انها سکوت نموده آنقدر کفایت میشود که ان قلعه بندیها از برای رومیان بکار نخورده
در اندک زمانی قلعهٔ کوردس فتح و احراق بالنار شد و عساکر عثمانیه از راه ساحل تا
(بالی بادره) را پامال کردند و ایمپراتور زادگان که در فوق ذکرشان گذشت طالب صلح گشته وزیر
ابراهیم پاشا را شفیع قرار دادند حاصل کلام قسطنطین پالیولوکوس حکمدار موره که اهل
(دراگوشم) نیز گویند دونفر از امیرزادگان خودرا که (کرالسوا) و (مارکو) نام داشتند بحضور
حضرت سلطانی روانه کرده بشرط اینکه (بالی بادره) را تخلیه نموده عساکر عثمانیه بکلی بیرون بروند
قرار براین شد که سالی مبلغ معینی خراج بدهند و جمهوریت (راغوسه) که در خلیج وندیک واقع است
و سالی پنجهزار طلای دوکا بعثمانیان میدادند چون یکوقت به کشتیهای جنگی
اهل صلیب که بوغاز گلیبولی را استیلا کرده بودند دو فروند کشتی امداد داده بود اند صدر اعظم
خلیل پاشا در طلب ترضیه برآمده پنجهزار طلا بر خراج معهود علاوه نموده از نو عقد معاهده کرد

در ماه کانون ثانی رومی سنهٔ مزبوره کار صلح بانجام رسیده با مقدار شصت هزار رأس اسیر
ومال غنایم بسیاری بشهر ادرنه مراجعت واقع شد بسیاری از اسرا را بخاک اناطول نقل نموده بجای
انها از خانوارهای ترکمانان باینطرف گذرانیدند دراین اثناها از جانب بلغراد مخبرین خبر آوردند که
در ساحل یک جمعیت بزرگی از مجارها و خروات واهالی بوهمیا با چندین پانها و دوکها
وبیکها در زیر فرمان حکمدار مجار بخیال هجوم آوردن بر ممالک محروسهٔ عثمانیه در سواحل رودخانهٔ طونه
و رودخانهٔ صاوه گرد آمده اند چون این خبر واصل سمع پادشاهی گردید از برای جمع اوری
لشکر و اذوقه و مهمات بهر طرف فرمانها و مأمورین منتشر شد در اندک زمانی
زیاده از صد و پنجاه هزار پیاده و سوار از برای جنگ جمع شدند و تدارک دیده از ادرنه حرکت
کردند از راه صوفیه و کوستندیل و نیش متوجه سمت جلگهٔ قوصوه شدند که در جنگ
صرب و بوشناق جنت مکان سلطان مرادخان اول دران جلگه کشته شده بود مگر لشکر متفقین
دشمن صحرای مذکوررا جولانگاه قرار داده بودند در روز جمعهٔ هیجدهم ماه تشرین اول رومی سنهٔ مزبوره
تلاقی فریقین واقع گشته از طرفین صفوف حرب بسته شده بنا باصول مرعیهٔ قدیمه
در سمت میمنه قشون روم ایلی و در جانب میسره لشکر اناطول قرار گرفته اورته های
عساکر ینکیچری نیز بقاعدهٔ خودشان در قلب جای گزیدند و افواج عساکر از هر سمت خودرا بر سپاه
دشمن زده تا هنگام شب جنگ سختی کردند تا آنکه بالاخره شیرازهٔ انتظام لشکر دشمن ازهم گسیخته
شروع بفرار کردند دراین میانه چند تنی از بانها یعنی بیکهای خروات کشته شده

بان (جهستان) نیز اسیر گردید چون اورا بحضور همایون در آوردند خواهش کرد که خودش
و اهالی مملکتش قبول رعیتی و اطاعت نمایند لکن چون چنین استیمانی ضروری و از روی
لابدی بود اعتمادی بگفتارش نکرده بقتلش رسانیدند و میدان جنگ از برای حضرت پادشاه
ماند یک محاربه هم پنجاه و نه سال اقدم در اواخر سلطنت سلطان مراد اول در همین
جلگه واقع گشت که تفصیلش در دفتر چهارم ذکر شد پادشاه مشارالیه بعد از آنکه شان و شهرت
محاربهٔ مذکوره را حاصل نمود بقصد فتح و تسخیر ممالک ارنبودها موکب همایون حرکت کرد چون
حاکم ارنبودستان اسکندر بیک بمقتضای خیرمایهٔ خباثتش قدر حرمت و اعتبار که
از دربار عالی پادشاهی دیده بود ندانسته علم عصیان برداشته بود از برای تادیبش حرکت بآن
جانب مقتضی آمد و عموزادهٔ میر مرقوم حمزه بیک به آرزوی ابراز صداقت عرض
کرده بود که در راه دولت پادشاهی جانسپارانه خواهد کوشید بناء علیه قدری قشون همراهش کرده بآن
سمت فرستادند و خود حضرت پادشاه از کوههای دبرهٔ بالا که حد فاصل مملکت موره و مملکت
ارنبودستان میباشد گذشته در صدد این برآمد که داخل مملکت را استیلا نماید در آن
عهد حکمداران قره‌طاغ و دلماچیا دم از طرفداری اسکندر بیک میزدند لکن اسکندر بیک قوت
بخشش در مقابل صدمهٔ قاهرهٔ خداوندگاری تاب نیاورده از بندرگاه (قتارو) سوار کشتی
شده رو بطرف دوک‌نشینی (اوترانتا) که در قطعهٔ ایتالیا واقع است فرار نمود در این اثنا
چون یانی پالیولوگوس امپراتور بزانتیون بلاولد وفات کرده بود در میان برادرانش دعوای تاج و تخت

شروع کرد نزدیک بود که دیمتریوس نام پرنس بر تخت امپراتوری جلوس کند لکن پرنس
قسطنطین والی و حکمدار موره که بحضرت پادشاه اظهار اطاعت میکرد و بموجب پارهٔ شرایط و
امتیازات مخصوصه قبول رعیتی کرده بود (فرانزو) نام شخصی را که از خواص خدامش بود بسفارت
نزد حضرت پادشاه فرستاد موی الیه دفعهٔ هشتم بود که بسفارت بخاکپای همایون مشرف
شده بود (فرانزو) از حضرت پادشاهی التماس کرد که قسطنطین بامپراتوری اسلامبول
انتخاب شود و بهمت و اقدام سلطان مراد پرنس قسطنطین بتاج امپراتوری ممالک شرقیه
رسید در جلوس خود را بعنوان پالیولوگوس هشتم یاد کرد امپراتور نوجاه هدایای بسیاری برسم شکرانه
تقدیم رکاب همایون کرد این قضیه در سنهٔ ۱۴۴۹ میلادیه روی داد لکن چهار سال نگذشته بسبب تحریک
و تفتین پارهٔ کشیشهای متعصب ممالک امپراتوریه بکلی منقرض خراب و اضمحلال شد که تفصیلات آن
در دفتر هشتم مذکور خواهد گشت چون ارادهٔ همایون تعلق گرفته بود که از برای شهزاده سلطان محمد زن بیاورد
وزیر اعظم خلیل پاشا را بخواستگاری یکی از دختران سلیمان بیک امیر عشیرت ذوالقدریه که از نغبات
ترکمانانند فرستاد و فوراً زوجهٔ خضر آغا نیز بسمت مادرشوهری از حرم سلطنت تعیین شده روانه گشت
دستورالعمل ترتیب دادن جمعیت را نیز بصاروجه پاشا که از وزرا بود سپارش فرمودند
در سرای ادرنه جمعیت سور مکملی بر پا شد و بعد از اجرای مراسم مهمانی سلطان محمد زوجهٔ خود خانم سلطان را
برداشته بمغنیسا که مقر حکومتش بود مراجعت کرد الی صد یک ماه بعد از این ازدواج حضرت
سلطان مراد خان ثانی در سن چهل و هشت سالگی بعلت سکتهٔ دوران عازم دارالسکوت آخرت گردید خلیل پاشا
کیفیت را بسلطان محمد که در مغنیسا بود اعلام نمود یکی از شعرای آنوقت این قطعه را بانی مناسبت انشاد کرده است

(شه غازی مرادبن محمد) (که جمله روم و شامه اولمشدی راعی) (گذر قلدی جهاندن اکه تاریخ)
(ملک اصحابه جنتده مقامی) مصرع آخری مادهٔ تاریخ است که مطابق سنهٔ ۸۵۵ هجریه میباشد
حضرت سلطان مراد خان در شهر ادرنه یک مسجدی که به (اوچ شرفه‌لی) معروف است
بنا نمود بعد از آن طرف اندرونی سرای همایون را از نو ساختند و کذلک پل ارگنه را ساختند
که صد و هفتاد عمود دارد و در حوالی ینکی‌شهر و سلانیک پلهای چندی نیز انشا فرموده‌اند و سنوی
مبالغ بسیاری هم از برای حرمین شریفین تخصیص نموده بودند و در اکثر مواقع ممالک محروسه
مکتبها و مدرسه‌ها و چشمه‌ها احیا کرده از برای تسهیل تجارت داخله راههای منتظم ساختند

فصل رابع

در بیان نظامات داخلیه و تنسیقات بلدیه و مناسبات عمدهٔ دول خارجه و ترقیات
تمدن و تربیت و خلاصه و اجمال حوادث داخله و خارجهٔ عصر سلطان مراد خان ثانی

تا زمان عصر همایون سلطان مراد خان ثانی بغیر از وزیر و قاضی‌عسکر ماموریت و منصبی دیگر که رکن
دولت محسوب شده باشد در کار نبود و هنوز طبقهٔ لشکری انتظام درستی نداشت نظامات لشکری هم که در
عصر حضرت سلطان اورخان گذاشته شده بود بعد از آن هم بسبب گرفتاریهای محاربات متوالیه در بند این مطلب
نشدند و رفته رفته اهم اختلال بهم رسانیده قوهٔ حربیهٔ عثمانیه خلل پذیر شده بود و ضرورت بهم
رسیده بود که از برای اصلاحات داخلهٔ ینیکچریان و تجدید مراتب ارکان دولت نظمی و قراری بگذارند
چون حضرت سلطان مراد ثانی در قلیل زمانی در چند جنگ متغیر گردیده بودند از بیغیرتی عساکر دلتنگ شده بودند

سریر سلطنت را بشهزادهٔ اعظمشان سلطان محمد تفویض داشتند لکن طبقهٔ سپاهی چون
با پادشاه نوجوان نساختند و اظهار نافرمانی کردند دوباره جلوس فرمودند و بعد از آن
بر مواجب سرباز افزوده شد مؤخراً باز سلطنت و حکومت را بسلطان محمد خان سپرده خودشان
در مغنیسا گوشه گرفتند لکن از آنجائیکه عساکر اوباش عادت کرده چندی یکبار سر بعصیان
برمیداشتند دفعهٔ سوم باز حضرت سلطان مراد ثانی را دعوت نموده زمام حکومت را بدست
اقتدار او سپردند بناء علیه برای نظم دادن طبقهٔ سپاهی قوانین مخصوصه وضع نمودند
اول از هر طرف اشخاص خوش قالب و قیافت را جمع نموده قابلیت دارهایشان را
داخل سلک خدمهٔ سرای همایون ساختند و مابقی را به افواج عساکر ادخال مینمودند
کذلک از تبعهٔ غیرمسلمه نیز آدم گرفته قابلها را بخدمت معینی نموده بقیه را بسمت
اناطول فرستاده سکنا میدادند از بلغاریان هنگام سفر ده نفر یکنفر و از
اهالی روم ایلی پنجسال یکبار از ده نفر اولاد ذکور یکنفر را بقرعه میگرفتند و بمرکز
حکومت فرستاده در مکاتب مخصوصه تربیت میکردند و بعد هر یکرا بمناسب حال و
قابلیتش بمناصب و مراتب لایقه استخدام مینمودند در هر طرف ممالک محروسه مدارسی که
اصحاب خیرات بنا کرده بودند محض این کار تخصیص شده بودند لکن بمرور زمان مقصد و
مرامی که در وضع و تاسیس این مدارس و سایر عمارات عامره ملحوظ بود از میان رفته

اختصاص بخدمهٔ شریعت از قبیل مفتی و قضات و حکام شرع یافت حکومت شرعیه مراتب
مخصوصهٔ نداشت هر یک فراخور حال و قابلیتشان در خدمات مختلفه مستخدم میشدند و
مدارسی مدارسیکه در ممالک محروسه انشا شده بودند بعلماء با وظیفه مخصوص احاله شده بود
اصول چنان بود که مبتدیانیکه از اطراف جمع میآوردند بقدریکه میخواستند تحصیل علم و هنر نموده بعد بخدمات
مختلفهٔ دولت نصب و تعیین میشدند بموجب این اصول همیشه در درگاه سلطنت بجای افواج خاصه
از شش الی هشت هزار نفر عساکر گزیده و توانا حاضر بودند از اینها سه هزار نفرشان در مرداب کلیبولی مشغول
خدمات بحریه بودند و تعلیم فن کشتی رانی بودند و بهر یکی سالی یکجفت چکمه و یک ثوب شلوار و یک عبا
از دیوان داده شده در وقت معیشتش یک قبضه شمشیر نیز میگرفتند و سراپردهٔ مخصوص پادشاهی عبارت
از چادر سرخی بود و اطرافش را بچیرهای سرخ میکشیدند بغیر از این سراپردهٔ همایون بقدر
پانزده دست چادرهای بزرگ دیگر مخصوص متعلقان سلطنت بودند و در اطراف اینها
چادرهای خدام خاصهٔ سرای زده میشد که در مقام فوج خاصه بودند و متعلقان سلطنت که گفتیم
عبارت بودند از میراخور خاص سرای سلطنت و آبدار و رکابدار و امیر علم (علمدار) و قپوچی باشی و امثال ایشان
که صاحبان مناصب و درجات بودند کذلک گروه عسکری چند فرقه بودند که بعضی را ینگیچری
و پارهٔ را سپاهی و برخی را سلحدار و جمعی را عزب مینامیدند و ادارهٔ اینها بدو قسمت و یا شعبه
منقسم بود که یکی را بیکلربکی اناطول و دیگری را بیکلربگی روم ایلی میگفتند در این عصر
در ممالک عثمانیه سه خانوادهٔ بزرگ موجود بودند اولی قره خلیل بود که از خانوادهٔ جاندارلی بود

خودش صدراعظم شد و پسرش خیرالدین پاشا و پسر او علی پاشا و پسر او ابراهیم پاشا
همه صدراعظم بودند خلیل پاشا نیز که پسر ابراهیم پاشاست وزیراعظم سلطان
مرادخان ثانی شد دوم خاندان دمورطاش بود که این سلسله اورخان بیک امور بیک
عثمان بیک بخشی بیک بودند اینها با خاندان اورنوس بیک بواسطهٔ دختر دادن و
دختر گرفتن متحد شده بودند قره پاشا و محمود بیک داماد پادشاه شدند قره پاشا
در محاربهٔ وارنه شهید شد محمود پاشا نیز در جنگ صربیان اسیر افتاده بعد در قضیهٔ
مبادلهٔ قلعهٔ سمندره خلاص شد فضل الله پاشا که طبیب مخصوص حضرت پادشاهی بود
برتبه وزارت رسید موی الیه در فن طبابتی که در آن عصر معمول بود بسیار مهارت داشت
یورکچ پاشا قاسم پاشا و شهاب الدین پاشا و صاروجه پاشا خانه زادانی
بودند که از حرم سلطنت بانها زن داده شده بود و بلبان پاشا و سنان پاشا
و داود پاشا و اسحق پاشا و زاغنوس پاشا از امرائی بودند که برتبهٔ وزارت
رسیده بودند که بعضی از انها مهتدی بودند و فیروز بیک و طورخان بیک
و حمزه بیک و مزید بیک و امثالهم پایهٔ سنجق بیکی گری داشتند و سلسلهٔ
نسب سادات کرام از این قرار بود سید زین العابدین بعد از فوت پدرش سید نطاع
سید السادات شد که موی الیه از خواهر صدراعظم خلیل پاشا متولد شده است

چون این سید زین العابدین فوت شد یک پسر سید محمد نام از او یتیم ماند و موخرا بوظیفهٔ روزی
بیست و پنج آقچه ناظر السادات نصب شد چون در عربستان ناظر السادات را نقیب الاشراف میگویند
خودش این لقب را انتخاب نموده مشهور بنقیب الاشراف شد خلیل پاشا که ذکرش سبقت نموده
پسری داشت اسمش سلیمان پاشا چون موی الیه تحصیل علوم عالیه کرده بود او را قاضی عسکر کردند که بمعنی
قاضی اردوست لکن وقتیکه خلیل پاشا در خلع سلطان محمد میکوشید پسرش سلیمان پاشا وفات نمود از آنجهت میگفت
چون حظوظات نفسانیه را بر خدمت ولی نعمتم ترجیح دادم من جانب الله اینی از برای من جزای
عمل واقع شد و از مخالفتی که کرده بود بسیار پشیمان شد اوصاف علما و مشایخ و شعرا و ادبای آن عصر
در کتاب شقایق مسطور است واردات بیت المال سنوی دولت با مواقع مستثنا بجانب عالیه
متجاوز از سیصد هزار کیسه آقچه بود (کیسه پانصد غروش و غروش تخمینا یک عباسی رایج است) همه مستقیما
داخل خزینهٔ دولت نمیشد عموم حاصلات عشریه بمقرری طبقهٔ سوار حواله شده بود و
رسم خزینهٔ شرعیه نیز در بدل علوفهٔ ینگیچریان داده شده بود و مالیات پارهٔ جاها بنا باصول
مقاطعه و طیول از برای ارکان دولت و سایر مامورین تخصیص شده بود
کذلک بمقتضای موقعیت دولت علیهٔ عثمانیه لابد بود که با دول و ملل همجوار عقد معاهده نماید
امپراطور بیزانسیه که با دولت علیه بمدارا سلوک مینمود مجبور ساخته بود که بشرط محافظهٔ بوغازهای
بحر سیاه و بحر سفید عهدنامهٔ امضا کند و باجماهیر وندیک و ژنوه و راغوسه نیز مقاوله شده بود
که تبعهٔ یکدیگر را حمایت کنند و شوالیه های رادوس و امرای مدیللو و ساقز و سینوب و کریده

و موره را هم مطمئن ساخته دریای یونانرا از شر ماهیان دریائی خلاص کرده بود لکن
حوالی مقدونیه و قطعهٔ شبه جزیرهٔ موره از امپراطوری بیزانسیه من جهت حکومت روحانیه و مذهبیه
جدا و مستقل نبودند و بجهت آنکه عثمانلوها از کلیبولی بسمت روم ایلی گذشته بلغارستان را که به
امپراطور بیزانسیه اطاعت و اعتنا نمیکردند فتح و تسخیر نموده بود ممالک امپراطوریه منقسم بدو قسمت شده بود
از برای آنکه این امپراطوری روم را که بدو قسمت منقسم شده بود باز متحد سازند بواسطه جمهوریت
وندیک بر ضد عثمانیان تحریکها و تفتینها واقع شده بود ~~لکن خواه بوندیکیان و خواه بجمهوریت~~
~~ژنویز وعد شده بود که~~ لکن از طرف دولت علیه وعد شده بود که اگر جمهوریتهای
وندیک و ژنویز را نگذارند که بکارهای شان مداخله کنند بحکومت استقلالیهٔ ممالک امپراطوریه
تعرضی نخواهد شد در هنگام سلطنت سلطان مراد ثانی حدود مواقع مشهوره که بر ممالک
عثمانیه ضم و الحاق شده بود از (وارنه) تا حدودهای (سلستره) و (نیکبولی) و (ودین) و (کرشتوی)
که در ساحل رودخانهٔ طونه واقع شده اند کشیده بود و از آنجا به صربستان گذشته تا قلعه های
(سمندره) و (بلغراد) ممتد میشد پارهٔ جاهای ارنبودستان با (دبرهٔ علیا) و (دبرهٔ سفلی) و (نارده)
و (بارغه) و غیره و غیره و (راغوسه) و (قستاره) و (قره طاغ) نیز استیمان نموده ضمیمهٔ ممالک عثمانیه
شده بودند و قطعهٔ موره نیز با بعضی معافیات و امتیازات در تحت حمایت دولت علیه
بود گذشته از اینها شهر سلانیک با نواحی ملحقه اش از ثمرهٔ غیرت و اقدام سلطان
مراد ثانی فتح شد لکن در قطعهٔ آسیا چندان فتوحاتیکه باعث پیشرفت باشد نشد
از قرمانیان شهر کوتاهیه را و از پسر آیدین بیک ازمیر را گرفته بودند الحاصل پادشاه
مشار الیه در زمان سلطنت پادشاه مشار الیه در سمتهای جنوب شرقی اروپ

جاها بلکه خواه بحرب وضرب فتح وتسخیر وخواه بواسطهٔ شرایط وامتیازات بر ممالک عثمانیه
ضم والحاق شده بودند از دهنهٔ نهر طونه که به بحر سیاه منصب میشود گرفته تا بلغراد ممتد
میشد ولایت بوسنه وممالک خروات بواسطهٔ رودخانهٔ صاوه
تفریق شده بودند مع هذا پرنس‌نشینی افلاق را با بارهٔ معافیات وامتیازات بدولت
علیه مایل ساخته اورا بدخالت واداشته بود لکن مدتی بواسطهٔ افساد وتحریک با نهایت ترانسلوانیا
که اردل نیز گویند وپادشاه مجار از تابعیت سر پیچید بعد چون فهمید که
نجات واستراحت در تسلیم واطاعت است باز بدولت علیه التجا ودخالت آورد
شهر ادرنه از زمان سلطان مراد اول یعنی پنجاه شصت سال بود پایتخت شده بود
لهذا در این شهر عمارات عامره وجوامع شریفه ومکتبها نهایت عمومی داشت وبر بالای
رودخانهٔ تونجه یک پل سنگی بسیار محکمی ساخته شده بود از مرمرهای منتظمی که از
سلانیک آورده بودند سراهای عالی وقصرها وخانها انشا کرده بودند علی الخصوص چارسوی
سنگی که بنام صدر اسبق علی پاشا بنا شده است رونقی بشهر داده بود الی الحال ادرنه شهر معموری شده
دارای پنجاه هزار نفوس بود شهر صوفیه بسبب آنکه در مرکز بلغارستان واقع شده است بیکلربکی
روم ایلی با قشون بسیاری در آنجا اقامت داشت ومأمور محافظت آسایش وامنیت عمومیه بود
چون از سمت اناطول از حوالی قرمان وانقره پی در پی از عشایر اکراد وترکمان وتاتار را
با خانه وعیالشان کوچانیده در مواقع مناسبهٔ روم ایلی سکنا میدادند در عوض اینها از بلغار وروم بارهٔ
نفوس را برچیده بسمت اناطول میفرستادند ودر روم ایلی جهت ازدیاد نفوس اسلام کاشته

ازیکطرف بکسانیکه از اناطول می‌آمدند از دختران بومی بعقد نکاح داده از طرف دیگر بارهٔ
اطفال واسرا را باناطول فرستاده با دختران ترک تزویج میکردند چنانکه در
هشتاد هشتاد سال بقدر چند ملیون نفوس عثمانیه در روم ایلی متوطن شده بود وهمیشه
جاهای محکم ومحفوظ اختصاص بعثمانیان داشت وبیرون حصار وقلاع که
برای بومیان که رعیتی را قبول کرده بودند مانده بود اگر آن قلعه مواقع مستحکمه در سرحدات
واقع میشد در عوض مالیات سالیانه اهالی مکلف براین بودند که در تحکیم وحفظ موقع خودشان
بکوشند قلعه‌ها نیز پر از لوازم ومهمات ومملو از هر نوع آلات بودند که در وقت سفر
همه را بلشکر قسمت میکردند لکن سلطان مرادخان ثانی چون مانند اسلاف عظامشان
مظهر فتوحات پی در پی نشده بودند در عصرایشان حدود وثغور ممالک عثمانیه چندان وسعتی
پیدا نکرد وسبب این هم بنا بلط هر حال این باید باشد که چون خداوند کار سابق یلدرم بایزیدخان
در وقعهٔ تیمور مغلوب ومنهوب گشت ممالک محروسه در میان شاهزادگان منقسم گردید وبآن جهت
صربیان وامپراتوران روم وافلاقیان وارنودها واهالی موره وخلق وندیک دوباره بسر غیرت
آمده بقصد استرداد جاهائی که از دستشان رفته بود برخاستند لهذا سلطان مرادخان ثانی
همین قدر توانست که ممالک محروسه را محافظت کند دیگر وقت آن نشد که ضمایم ولواحق
پیدا کرده وسعتی بحوزهٔ ملک بدهد مثلا چنانکه گمان میرود که مملکت افلاق را با بارهٔ شرایط
وامتیازات ضمیمهٔ ملک کرده است وحال آنکه افلاق در زمان یلدرم بایزیدخان داخل حلقهٔ

اطاعت شده بود لکن بعد در آن قضیهٔ انقسام باز جدا شد حاصل مطلب این است که سلطان
مراد ثانی ممالک عثمانیه را وسعت نداد بلکه بارهٔ جاهائی را که از دست رفته بود استرداد کرده
فاتح ثانی شده است لکن چون وقایع داخلهٔ سلطان مشار الیه تتبع ومطالعه شود
معلوم میگردد که چون زمرهٔ سپاه نظامات موضوعه نداشتند حرف امرا تأثیر نمیکرد واز هر کجا که
آمده بیک طریقی خود را داخل گروه ینیکچری کرده تحصیل مناصب میکردند ودر میان طایفهٔ عسکریه
نفاق وتفرقه حاصل میشد وکار بجائی رسیده بود که در سفرها گوش بحرف نداده کار نمیکردند وحتی
میگویند آنکه سلطان مراد ثانی دو دفعه تخت سلطنت را به شهزاده سلطان محمدخان واگذار کردند بسبب بی‌غیرتی
عسکر وبی حمیتی امراء ونیز صاحب‌منصبان بود باین علتها بود که نتوانست حدود مملکت را وسعتی بدهد
فی الحقیقه لشکریکه بسبب تشویقات ومواعید دینیه وروحانیه که از جانب ایتالی وژرمنی واقع میشد بجوش
وخروش آمده بطیب خاطر بر ممالک اسلامیه خیال دافع هجوم بیاورند با نهایت اعتزام امرای بوسنه و
مجار وخروات واردل وصرب را بشوق آورده از هر طرف بقصد آنکه عثمانیان را از قطعهٔ اروپ
بسمت اناطول رانده امپراطوری شرق را که از استیلای عثمانیان گمنام شده بود باز بحال سابقش
برگردانند بر ممالک محروسهٔ شاهانه هجوم می‌آوردند وجنگهای سخت اتفاق افتاد ومحض در سایهٔ
توفیقی که بر سلطنت سنیهٔ ایشان از جانب حق موهبت شده بود در اکثر غالب آمد چون بمقتضای
پولیتیک آنزمان کسب عظمت واستقلال نمودن دولت علیهٔ عثمانیه وابسته بتأثیر نفوذی بود که
در ممالک امپراطوریه داشتند لهذا از هر طرفی که بحمایت دولت بزانسیو بر میخاستند دولت علیه آنان
طرف را رقیب وبلکه شریک خود شمرده اصلا قبول نمیکرد که بغیر از دولت علیه کسی دیگر بر ممالک
امپراطوریه حق حمایت پیدا کند از این جهت حکم ونفوذ سلطان مراد ثانی در ممالک امپراطوری شرق جاری بود

اگرچه خلق بزانسیو بیرهم از این حمایت خوشنودی نداشتند لکن بجز این چارهٔ هم
نداشتند لابد بامنیت واطمینانهای مواعید آیندهٔ عثمانیان اعتبار
واعتماد کرده نفع بقای دولت خود را در این میدیدند در این اوقات تازه تازه
خلق اروپ بخیال این افتاده بودند که اراضی جدیده ویا ممالک مجهوله پیدا کنند چون
قطعهٔ وسیعهٔ آسیا در تحت فتوحات متوالیهٔ ملل اسلامیه بود واز برای اروپیان احتمال نداشت
که آنجاها را ضبط واستملاک نمایند وحتی کاروان تجارت را بسلامت عبور دادن نیز ممکن نبود
لهذا از جهت جنوب وغرب سر به پهنای بحر محیط اقیانوس که هیچوقت مسخر قومی نگشته است نهاده ملکهای مجهولة الاحوال
کشف نموده در آنجاها دین ومذاهب خود را نیز منتشر ساختند وصاحب ومالک اراضی وسیعهٔ معموره
گردیدند اگرچه اروپیان هرچند کردند نتوانستند باآن غلیان تعصب ملیهٔ که در ضبط وتسخیر قطعهٔ
آسیا داشتند کاری بکنند لکن بسبب آنکه عادات واطوار ملل متمدنه را که دیده بودند تقلید واتباع
نموده بودند احتیاجاتی را که سابقا بخاطر وخیالشان خطور نمیکرد حس کرده نوع نوع آرزو وخواهشها
پیدا کردند همینکه فی الجمله از ممالک بعیدهٔ که یکوقت اسمش را نمیدانستند ونمیدانستند در کدام
جهت دنیا واقع است آگاهی ووقوف بهم رسانیده با قطعهٔ آسیا مناسبات پیدا کردند وپاپها
نه تنها دین عیسوی را به کیوک خان حکمدار ترکستان تکلیف وتلقین میکردند بلکه چنان
گمان میبردند که از جانب حق مأمورند که نفوذ روحانیهٔ خود را بر تمام خلق عالم جاری سازند
چند نفر رهبان را فرستادند که با بارهٔ نصایح واقوال حکمدار موی الیه را دعوت کنند لکن
رهبانان نتوانستند ایفای مأموریت کنند وایشان را بیرون کردند که یکی از آنها از سمت ممالک روس

ولهستان فرار کرده دیگری از سمتهای بلوجستان و ایران و عراق عجم و عرب عبور نموده به بریهٔ الشام
رسید وازانجا بایتالی رفت اما این رهبانها اگرچه نتوانستند خیال خود را رواج بدهند
لکن اهالی اروپ را از بارهٔ منافع بزرگ باخبر ساختند که هیچ از خاطرشان نمیگذشت وان منافع این
بود که از برای تجارت سیاحت کنند مؤخراً مارکو پولو نام تاجری که سیاح جهان پیما بود جهات مشرق زمین را
سیاحت نموده از برای هموطنانش اطلاعات سودمند بسیاری بارمغان آورد بعد از ان یکی
از سیاحان انکلیس که ماندویل نام داشت تا مملکت اوزبک را گردید
~~[illegible]~~
خودرا اجرا نماید اول ملتی که از ملل اروپ بقصد انکه خلق را از تنگی خلاص نموده داخل ساحهٔ
وسیعی سازد که بتوانند هنر و کمال خود را از قوه بفعل بیاورند سعی بلیغ نمود در میان این همه ملتهای
بزرگ اروپ ~~دولت کوچک پورتکیز بود~~ که قوی الاقتدار و در فن کشتی رانی ید طولی داشتند ملت
کوچک پورتکیز بود زیرا دولت شارالیها مانند سایر دولتهای جهات غربیه و شمالیه و شرقیهٔ اروپ
گرفتار اختلافات والشوب داخلی نبود و تازه هم از استیلای اعراب خلاص شده بود لهذا در سیاحت
بحریه دورترین اراضی و ممالک را پورتکیزها کشف نمودند زیرا جزیرهای قناریه و جزایر پشیل برون
و جزیرههای اسور را و جزیرهٔ مادیرا را پورتکیزها پیدا کردند و چنین تخمین میکردند که کشفیات
آینده نیز بایستی ثمرهٔ غیرت و اقدام طایفهٔ مذکوره باشد چون ژان دویم ولیعهد الفونوس
پادشاه پورتکیز مداخلش عبارت از نصف رسومات کمرک تجارت ممالک تازه کشف بود
لهذا کشفیات جدیده موافق منفعت پرنس شارالیه بود چون بر تخت پادشاهی نشست

در کشف اراضی جدیده حرص وطمعش افزوده شد و ارزوی خود را بسهولت انجام میداد
کشتیهای خود را تا رودخانهٔ سنغال پیشتر راند اطلاع حاصل نمود که سکنهٔ حوالی و حواشی
انجا مسلمان و در تحت تابعیت پادشاه فاس میباشند تا این تاریخها از جهات جنوبیهٔ افریک
و دریاهائی که انجاها را احاطه کرده است اطلاع وخبری نداشتند چنان کمان میبردند که جهت
جنوبی منطقهٔ حاره قابل سکنا نیست و اعتقادشان این بود که از انجا با انطرف جهنم است
لکن از حسن غیرت و همت پورتکیزها بقدر هزار و پانصد میل تا انطرف خط استوا کشف شد
و اول دفعه بود که از اهل اروپ قبهٔ اسمان و کواکب درخشان نصف کرهٔ جنوبی را تماشا نموده
کردند ملت مذکوره از جاهائی که پیدا کرده بودند هر چند بیشتر متمتع برخوردار میشدند ارزو
و هوسشان زیادتر میشد وحتی جاهائی را که پیدا کرده بودند شروع کردند بضبط و تسخیر
نمودن و در سواحل (گینه) قلعههای بسیاری ساختند رفته رفته از انطرف سواحل غربیهٔ
افریک که رو بجنوب کشیده میشود تماماً کشف شد چون در دریای پهناور وسیعی که در شمال و
جنوب و غرب ممتد و نامحدود میشود جزیرهها یافته بودند ازین استدلال میکردند که
در وسط این دریای عظیم که بحر اطلس اقیانوس باشد باز ممالکی که شایستهٔ ضبط و تملک بوده باشد یافته خواهد شد
بموجب حکایاتیکه از ملل مختلفهٔ جاهائی که در قطعهٔ افریک تازه کشف کرده بودند
شنیده بودند اطلاع بهم رسید ~~بوده~~ که در طرف شرقی افریک یک مملکت بزرگی
هست که پادشاه انجا عیسوی مذهب بوده است چون این خبر واصل سمع
پادشاه پورتکیز گشت فهمید که این پادشاه حبش است که سیاحین قدیم اورا

اورا پاپا ژان خوانده اند لهذا دو نفر سفیر تعیین نموده از راه مصر بالخصوص فرستاد
که رفته از مقر حکومت او خبر گرفته باو اظهار دوستی و هم مذهبی و یکجهتی نموده
بگویند که بسبب جهت جامعهٔ دینیه در امورات مشکله که پیش بیاید از برای
یاری و معاونت حاضریم و نیز در ضمن درخواست کنند که راه سهلی از برای تجارت هندوستان
بنمایند و ببهانهٔ توسیع حوزهٔ مملکت و بارزوی اینکه از برای تجارت
هندوستان راه پیدا کند ناخدائی را که (بارطلومی دیاز) نام داشت بسمت جنوبی
افریک فرستادند ناخدای موحی الیه بقدر هزار میل از جاهائی که سیاحان اخرین
پورتکیزها کشف کرده بودند بیشتر رفت رو بجنوب و در این سفرش بسیار اظهار جسارت و غیرت کرد تا انکه
بطوفانهای سخت گیر کرده مجبور بعودت شد و در این سفر در اقصی نهایت جنوبی افریک
یک دماغهٔ بسیار مرتفعی را کشف نمود اگرچه خیال داشت قدری بیشتر برود چون کشتی
از صدمات طوفان ولطمات امواج معیوب شده بود لابد شده برگشت لکن این راهم
دید که انطرف شرقی دماغهٔ مذکور را نیز یک دریای وسیعی پایانی فرو گرفته است بعد از
شش ماه که برگشت خبر داد که میتوانند از انجا از برای هندستان راهی پیدا کنند
دو نفر یکه بسمت مصر بعنوان سفارت رفته بودند چون زبان عرب را خوب میدانستند خود را بلباس سیاحین ملبس ساخته
با کاروان تجار که از مصر رو به بحر احمر میرفتند حرکت نموده چون واصل عدن گردیدند که از

که از مواقع حجاز است از هم جدا شدند یکی رو بحبش و دیگری بطرف هندستان روانه شدند از انکه
رو بحبش رفت خبری صحیح نرسید و هر کس گمان بردند که کشته شده است لکن یکی دیگر سواحل مالابار را
که در هندستان است و سراسر خلیج بصره را گردیده بعد باکشتی که عازم غرب بود بسمت افریک
عبور نموده داخل حکومت صوفاله گشت و از انجا کذالک بکشتی نشسته از بوغاز باب المندب داخل
دریای سویس که بحر احمر نیز گویند گردید و از انجا بمصر عودت کرد یکی از سفرای مذکور چون به مملکت
پورتکیز برگشت بموجب نقشه و کتابچهٔ که بپادشاه تقدیم کرد و از احوالات و حکایات دماغهٔ که
ناخدا کشف کرده بود و تحقیقاتی که از اهالی انجاها شده بود ثابت میشد که اگر اطراف قطعهٔ افریک را
بگردند از برای هندستان راهی پیدا خواهد شد لکن در دماغهٔ که ناخدای مذکور کشف کرده بود
گاهی طوفان و باد مخالف کم نمیشد حتی ناخدای موحی الیه انجا را دماغهٔ طوفان تسمیه کرده بود اما
بجهت انکه باعث دهشت اذهان خلق و اسباب مأیوسی و فتور نشود انجا را (کاپ دبون اسپرانس)
یعنی دماغهٔ امیدواری نام نهاد (که بعربی رأس الامید میشود) (رأس الرجاء الصالح هم)
چون شهرت کشفیات پی در پی پورتکیزها که تا آن اوقات جهانگیر شده بود و حکایتهای فوق العادهٔ که
از ممالک شرقیه در افواه منتشر میشد و خبر مطالعات و ملاحظات یک سیاحت مکمل تری که بعد از ان
بایستی بشود در اروپ انتشار یافت در خصوص کشف نمودن اراضی جدیده چشم و گوش
خلق باز شد و هرکس بهوس مرافتاد و باید اعتراف و اقرار نمود که در این عصر ملکه و مهارت
بحریهٔ اینها از اهالی فینیکیه و قرتاج قدیم برتر و بیشتر بود و مجزوم بود که جمهوریت

ونیک که بطور انحصار و ید واحد تجارت هندستان را بخورش تخصیص کرده بود از این منافع محروم خواهد شد

در اثنائیکه [illegible] تجارت هندستان و ممالک ثروت و غنای ممالک مشرق زمین شدن سبب رقابت و [illegible] باعث خوف و رجای دولت بحریهٔ اسپانیا و پورتکیز شده بود بسبب شیوع یک قصهٔ عجیب فوق العادهٔ اذهان خلق غرق تحیر و تعجب گشت یعنی در فرنکستان شهرت گرفت که در طرف غرب دنیای جدیدی (ینکی دنیا) کشف شده است و این حوادث در نظر هرکس عجیب بنمود که تفصیل ان در دفتر هشتم مسطور است لکن در میان ملل و طوایف اروپ درجهٔ تربیت و تمدن مختلف و متفاوت بود مثلا اهالی شمالی قطعهٔ اروپ بکلی مانند حیوانات وحشیه بودند و متوطنین اروپ وسطی نیز مشغول جنگ و قتال غدارانه [illegible] گشته بجان یکدیگر افتاده بودند لکن ساکنان سمتهای غرب و جنوب با انکه مغلوب قوت تعصب رهبانان و کشیشان بودند اندکی بواسطهٔ اثار تمدن و تربیت عرب از علوم و فنون لذتی برده بودند و در سمتهای ایتالی حرفت و صنعت نیز ترقی خوبی کرده بود احتیاج بتکلفات و تجملات خانگی بسیار شده بود لکن انهائی که در تحت اسارت و رعیتی بودند [illegible] ازبس کار میکردند و دست رنجشان را صاحبان ملک و مزرعه میربودند بستوه آمده تقلید جمهوریت قدیمهٔ روما را نموده در اکثر جاهای اروپ جمهوریتها احداث شده بود

بزرگترین خاندانهائیکه در اروپ حکمداری میکردند اول در ممالک انگلیس نورماندو بود که از خاندان دانوا باشند و بعد از ان خاندان انژو و یا انجوست که تا سنهٔ ۱۴۰۰ میلادیه این دو خاندان نسبت بهم بروی کار امدند بعده خانوادهای لانکستر و یورق پیدا شده اهالی انگلستان منقسم بدو فرقه گردیدند یکی را دستهٔ گل سرخ و دیگری را دستهٔ گل سفید میگفتند و با هم جنگها کردند و در سنهٔ ۱۵۰۰ حکومت انگلستان بخانوادهٔ تودور منتقل گشت و در دورهٔ حکومت این خاندان حکم و نفوذ شعبات دیگر محو و نابود گردید [illegible] این دو خانواده که ذکر شد از اولی سه تن و از دومی چهارده تن [illegible] حکمرانی کرده اند که در میان اینها طرفداران گل سرخ و گل سفید هردو ظهور کرده است لکن چند تنی از پرنسهای خاندان انژو در سمتهای ناپولی و سیسیلی نیز حکومت کرده اند در مملکت فرانسه نیز خانوادهای (کاپه تین) و (والوا) و (بوربون) ظهور کردند که خاندان (کاپه تین) دویم طبقهٔ از طبقهٔ سوم حکمداری فرانسه است از اینها حکومت بخانوادهٔ والوا منتقل گشت و از سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی باین طرف خاندان بوربون غلبه کرد در ممالک المان نیز خانوادهٔ (ساکس) و خاندان (فرانکونی) و خاندان (سعاب) سلطنت کردند و اینها حکومتهای (اراغون) و (ایتالیا) را نیز استیلا نمودند در ممالک اسپانیا و پورتکیز نیز خاندانهای (ناوار) و (برغونیه) و (ترانستامار) با طبقات (بارسونیا) و (کستر) بروز کردند در لهستان هم خانوادهٔ (پیاست) و در روس خاندان (روریک) سلطنت میکردند بغیر از اینها

در سایر جاهای اروپ بعضی خانوادهٔ کنتها نیز بودند لکن چون تفصیل احوال انها منافی بمقصد اجمال نویسی بود بهمین قدر اکتفا رفت

در قطعهٔ اسیا نیز چنگیزیان و تیموریان و اق قیونلو و قره قیونلو و صفویه و در حوالی تاتارستان ترکستان و ایران و اذربایجان و عراقین عرب و عجم منتشر شده بودند بعد از انقراض ال سلجوق شعبه های قرمان و ذوالقدریه و اسفندیار اگرچه در اسیای کوچک حکومت کرده اند لکن خاندان عثمانی بر همه غلبه کرده سلسلهٔ استقلالیتشان را منقطع ساخت بعد از انکه عباسیان و فاطمیون در بریة الشام منقرض شدند شرفاء در حجاز میدان یافته و خاندان حفص و بنی مرین نیز در افریک و سلسله های بنی احمر و ناصریه در اندلس [illegible] و غرناطه سلطنت داشتند در ممالک [illegible] اسلامیه امرائی که با خاندان سنیهٔ عثمانیه بودند بمرور زمان جابجا گشته اولاد و احفاد از ان باقی ماند و سلالهٔ انها در خدمات دولت علیه مستخدم میشدند [illegible] سلسلهٔ نسب و حسب اکثرشان بسبب انقلاب زمانه تغییر و تبدیل یافته و اثار خیریهٔ هم که بنیت ذکر جمیل برپا کرده بودند فرسوده و منهدم گشته [illegible] لکن خانوادهٔ اورنوس همیشه با خاندان سلطنت همراه و مقرب بوده اولاد و احفادش خدمتهائی بعمل اورده اند که همه موجب فخر و مباهات [illegible] و واسطهٔ تحسین و ستایشند در خاتمهٔ دفتر چهارم از انکه اورنوس بیک رومی الاصل بود اشارت رفته بود لکن از قراریکه مؤخرا از رؤسای خانوادهٔ مذکوره بصحت رسیده است مومی الیه اورنوس بیک پسر عیسی بیک و از امرای اتراک بوده است که فاضل بیک که با شهزاده سلیمان پاشا بروم ایلی رفت عم زاده او میشود بعد با خاندان دمرتاش پاشا متحد شده است

علوم و فنون نیز اول از قدماء مصریون به شهر آتن که پایتخت یونان است و از آنجا بشهر روما [illegible] که پایتخت رمیة الکبری بود و بعد بهر طرف ایتالیا منتشر گشته بعد از زوال امپراطوری بزانسیو اصحاب علوم و صنایع در داخل اروپ پراکنده شده صنایع و فنونیکه از هند و چین بیرون می آمد جهات جنوبیه و غربیهٔ اسیا را استیلا نموده [illegible] دوباره بمصر و بربرستان و اندلس سرایت کرد لکن شرارهٔ [illegible] بغض و تعصب که بهر طرف دنیا سرایت کرده بود نایرهٔ جنگ و جدال را برافروخته هر ملتی بقصد ضبط و تسخیر ممالک ملت دیگر برخاست و خلق از ملکی بملکی نقل و هجرت میکردند خونهای هنوز دنبال این دربدریها بریده نشده بود در هیچ طرفی بقای امنیت حالیه و اطمینان استقبالیه مشاهده نمیشد هر دولت و حکومتی زورش بهر کس میرسید بجسبید و ملک ضعیفتر از خویش نثار بوده بر ممالک خود ضم و الحاق نمودن از اصول متخذه بود لهذا خواه از برای تحفظ و خواه از برای تجاوز الات حربیهٔ مکمل و استحکامات مواقع را در کمال متانت ایجاد و اختراع کرده بودند لکن چون مؤخرا توپ و تفنگ و طبانچه و این قبیل اسلحهٔ اتشخانه دار ظهور نمود پارهٔ از الات و اسباب قدیمه منسوخ شد مع هذا صورت استعمال الات و اسلحهٔ ناریه نسبت بدرجات متنوعهٔ تربیت و تمدن در هر ملکی متفاوت بود از جمله در سمتهای شرقی و جنوبی بجای اسلحهٔ ناریه سیف و سنان تیر و کمان مستعمل بود لکن در میان اروپیان و عثمانیان از قراریکه در تاریخ مذکور است اسلحهٔ ناریه در جنگها بسیار کار دیده است

در اینجا در سایهٔ حضرت پادشاهی این دفتر هفتم بانجام رسید و شروع بدفتر هشتم

میشود

تم

دفتر هشتم از تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه

تالیف

سعادتمآب خیرالله افندی

ترجمهٔ

میرزا محمود خان افشار

۱۰ جمادی الاخر سنه ۱۳۰۲

دفتر ثامن

از تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه

من سنه ۸۵۵ الی سنه ۸۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای لا یعد و لا یحصی قادر قیومی را شایسته و سزاست که در سایهٔ سلاطین
عدل آیین عباد را آسوده حال و مرفه البال فرموده است صلوات و تسلیمات وافیه بر مفخر
موجودات علیه اکمل التحیات لایق و رواست که هر وقتی که درخت عزت و اقبال
دوحهٔ سلطنت اسلامیه از صرصر حوادث روزگار خزان زده میشود از اثر تربیت فیض
جویبار شریعت محمدیه نونهال دیگر و نخل بارورتری بعمل می‌آید اما بعد در ظل ظلیل بی عدیل
حضرت پادشاهی دفتر هفتم که شامل وقایع عهد همایون حضرت سلطان مرادخان ثانی بود
رسیده حسن ختام گشته در این دفتر هشتم نیز از تاریخ جلوس همایون حضرت سلطان محمد خان ثانی

~~الی هنگام رحلتشان یعنی از سنه~~

که در روز پنجشنبهٔ شانزدهم ماه محرم الحرام سنه ۸۵۶ واقع شده است شروع نموده الی زمان رحلتشان
که در سنه ۸۸۶ اتفاق افتاد یعنی ~~مدت سی سال~~ غزوات و وقایع داخله و احوال معاصرین
و اجمال حوادث عالم را که در مدت سی سال سلطنتشان بظهور پیوسته است
ذکر و بیان خواهیم نمود و آن منقسم بفصول و ابواب است

فصل اول

در بیان وقایع مختلفهٔ حکمدارانیکه با حضرت سلطان محمد خان ثانی همعصر بوده‌اند و حوادث
عمومیه که در آن عصر در جمیع جهات کرهٔ زمین بساحهٔ ظهور رسیده است

بقیهٔ احوال آل عباس و دولت چراکسه در ممالک مصر و بریهٔ الشام

در این دفتر محض برای آنکه خلاصهٔ مآل وقایع عمومیه را که در دفتر سابع سابق
گذشته است توضیح نمائیم چنین نقل میشود که مستکفی بالله برادر معتضد بالله در سنه ۸۴۵
در مصر بمقام خلافت نشست و نه سال بعدش بسبب سرایت مرض وبا مسند اقامت را
از این دار بی بقا برچید و برادر دیگرش قائم بامرالله بساط خلافت را گسترد این نیز در سال پنجم
خلافتش یعنی در سنه ۸۵۹ هجریه چون اینال سلطان مصر که خود را بملک الاشرف منصور ملقب ساخته بود

ازو مغبر الخاطر و دلتنگ شده بود او را از [آن] خلافت خلع نموده برادر دیگر او مستنجد بالله را
نصب و تعیین نمود و خلیفهٔ مخلوع و معزول را در قلعهٔ اسکندریه حبس کردند مستنجد بالله نیز بجهت
اینکه وقت خود را خوش بگذراند با سلاطین مصر درست رفتاری و مدارا کرده تا سنه ۸۸۴ در مقام خلافت
پایدار [باقی] گشت در دفتر سابق اشارتی رفت که اینال یعنی ملک اشرف منصور حکمدار شام و حلب
بود مشارالیه با خود همخیالها پیدا کرده خروج نمود و بر سر مصر یالشکر کشید زیرا هنگامیکه
ملک یوسف پسر برسبای ملک مصر بعنوان عزیز مصر سلطان شد از امرا امیر جقمق بر اتابکی
دولت قناعت نکرده عزیز مصر را بحیله خلع نموده خود بمقام حکومت مصر نشسته بود
و این کار بر طبیعت امیر اینال که والی شام بود گران آمده با قدری قشون بر سر مصر یورش برد لکن
مغلوب گشته گرفتار افتاد و به زنجیرش کردند یکسال بعدش چون رود نیل طغیان نکرد در آن اقلیم
قحط [مستولی] شد عوام ناس شوریده خانهٔ اکابر و اغنیا را بغارت بردند در اثنای این آشوب امیر اینال
نیز از زندان نجات یافت در این بین امیر جقمق ناخوش شده از علایم در گذر
که اجل نزدیک است وصیت نمود که پسرش عثمان را بلقب الملک المنصور بجانشینش نشاندند چون
وفات کرد اگرچه پسرش ملک منصور عثمان بسلطنت مصر خرم و شادمان گشت لکن در مصر روز بروز
فتنه و فساد رو بازدیاد نهاده [ساعتی] بدعتی ظهور میکرد و معلوم بود که دولت چراکسه در دست
ناکس خواهد افتاد لهذا محض احتراز رئیس شورشیان امیر اینال را وکیل سلطنت نصب نموده

و عثمان امور جمهور را بدست استقلال او سپردند امیر اینال پیر هفتاد ساله و گرگ باران
دیده بود بجای اینکه بایستی در چنین حالتی از هوای نفس کناره جوید اصلا خود را بآن در نزده
خلق را بخود گروانید و به بهانهٔ اینکه ملک منصور بچه است او را خلع نموده خود را
ملک اشرف ابوالنصر خوانده حکمداری مصر را غصب کرد اما تخم فسادیکه در مصر کاشته بود
جوشیده شاخ و برگش عالم را گرفت و دفع آن شرور گرفتار صعوبت شده بود که
تفصیل ایام حکومت او ~~بدفتر نهم ترک نمودیم~~ در دفتر نهم ثبت شده است

بقیهٔ احوال خاندان صفویه و حسن طویل بایندری در ممالک عراقین عرب [و عجم]

چنانکه در دفتر سابق مرقوم داشتیم ابوالنصر حسن بیک ~~که بین الناس بحسن دراز معروف است~~ همشیره اش
پسر علی بیک پسر قره عثمان بایندری رئیس طبقهٔ اق قیونلو که بین الناس بحسن دراز [معروف است]
خدیجه بیگم آقا را [بشیخ] جنید صفوی که از شر و مضرت جهانشاه پسر قره یوسف قره قیونلو فرار کرده بود [داده]
دخترش حلیمه بیگم آقا را نیز به پسر شیخ جنید شیخ حیدر تزویج نمود چون در میان دودمان صفوی
و عشیرت اق قیونلو مناسبات صحیحه حاصل گشت عداوت فیمابین جهانشاه قره قیونلو و
حسن بیک مشتعل گردید و حسن بیک قلعه های مستحکمی را که در اطراف دیاربکر بود ضبط نموده
اصلا بجهانشاه اطاعت و اعتنائی نداشت جهانشاه از این قضیه دلتنگ شده بود
لکن چون قلاع و مواقع مستحکمه در ضبط حسن بیک بودند بیشتر این بود که اول گرفتاریهای دیگر را
و علی الخصوص قضیهٔ پسرش پیر بداق را برطرف ساخته بطور مکمل بر او هجوم بیاورد

الحاصل چون جهانشاه پسرش پیر بداق را محض حفظ جا بقتل رسانید هم خویش مأیوس و متکدر
شده و هم بندگانش رنجیده و متنفر گشته بودند بعد از آن بدفع غائلهٔ امیر حسن دراز برخاسته
عازم دیاربکر گردید چون امیر حسن میدانست که با جهانشاه نمیتواند مقاومت کند بیکی از
کوههای سخت صعب المرور ارضروم بر آمده تحصن نمود جهانشاه نیز در حلکه موش فرود آمده او را
محاصره کرده [و براو] بسیار سخت گرفت امیر حسن راه مکر و خدعه را پیش گرفته بواسطهٔ ارسال
رسل و رسایل چند ماهی دفع الوقت نمود چون موسم زمستان رسید و قشون جهانشاه
در مقابل غارتگران دمی پای ثبات نبندند نکرده در قریه های اطراف برای پناهگاه گرم پراکنده
و متفرق شدند و جهانشاه نیز سرگرم عیش و عشرت [گردیده] از امور جهان غفلت ورزیدن گرفت
چون حسن دراز از کما کیف احوال او با خبر بود شبی با ده هزار سوار جرار بسر اردوی جهانشاه
شبیخون آورده شروع بغارت کرد اگرچه پسران جهانشاه میرزا محمد و میرزا یوسف بعزم جنگ
خود را حرکت دادند [لکن] تاب نیاورده ~~از پدرشان طلب امداد~~ برای طلب امداد از پدرشان
فرار کردند در این اثنا چون حسن طویل مظهر غلبهٔ کامله شده بود جهانشاه از آنجا فرار کرده
پسرانش اسیر گشتند جهانشاه نیز در اثنائی که فرار میکرد یکی از آدمهای حسن بیک که اسکندر نام داشت
باو برخورده بقتلش رسانید و سرش را بریده بحضور حسن بیک برد حسن بیک نیز میرزا ابویوسف را
که اسیر افتاده بود قتل نموده چشمهای میرزا محمد را هم میل کشیده کور کرد و بلا مانع مملکت قره قیونلو را

ضبط نمود لکن وقتیکه جهانشاه برای محاربه کردن با حسن دراز بطرف کردستان آمده بود یکی از پسرانش را
که حسینعلی نام داشت در تبریز از قبل خود قایم مقام نصب کرده بود چون حسینعلی میرزا شنید که پدرش
جهانشاه و برادرش یوسف میرزا بدست حسن دراز کشته شده است و برادر دیگرش محمد میرزا را از نور باصره
محروم ساخته است بموجب روایت تاریخ میرخوند صد و هشتاد هزار لشکر را مواجب و علوفه داده بعد از آنکه
همه را مکمل و مسلح ساخت قرار داد که از برای خونخواهی پدرش بر سر حسن دراز هجوم برد و از اطرف هم
به میرزا ابوسعید خان پادشاه عجم که از آل تیمور بود کیفیت را اعلام داشته بعرض رسانید که هرگاه رایات
ظفر آیات را [بسمت] تبریز متوجه سازند بلا درنگ بقاعی را که از پدر بمیراث دارم بدست تصرف ایشان سپرده خود نیز در
مقام خدمت و عبودیت ایستاده مرتکب تقصیری نخواهم شد چون سلطان ابوسعید از مطلب
مطلع گردید فرمودسان سپاه دیده نمود و بعد از مشورت کردن با خواجه ناصرالدین عبیدالله و جمال [الدین]
عبدالرحیم که صدر دیوان بود در اوایل شهر شعبان المعظم سنه ۸۷۲ هجریه سفر عراق را اعلان [و] از
سمرقند حرکت نمودند در این بین امیر حسن طویل چند باری التماس کرده بود که ابوسعید از این دعوا
سکوت نماید لکن جواب قطعی ابی شده بود که چون عساکر ظفر مآثر ما واصل سرحد کردستان [شدند]
الوقت جواب او را خواهیم داد در این اثنا حسینعلی پسر جهانشاه قایم مقام تبریز و میرزا محمد که
چشمهایش را میل کشیده بودند با پنجاه هزار سوار در میانج باردوی ابوسعید ملحق گشتند در محاربه ها
شیوه و مسلک [قدیم] حسن دراز این بود که خود را در مقابل دشمن کوچک و بیقوت منمود تا او را اغفال
کرده بدام بلا بیندازد این دفعه نیز برادرزادهٔ خود یوسف بیک را برسالت نزد ابوسعید
فرستاده ملتمس گردید که چون استقلال خانوادهٔ ما در زیر سایهٔ امیر تیمور بوجود آمده است
قره قیونلو زاده جهانشاه برضد و خلاف خاندان تیمور است متوقعم از این عزیمت

برگردند بنابروایت میرخوند یوسف بیگ که از جانب حسن دراز مأمور بسفارت بود چون بحضور ابوسعید
درآمد بیست وهفت جا زمین بوسید بعد امده پای پادشاه را بوسه داد و یکتاج جواهر بیکقبضه
شمشیر مرصع و یکرشته کمر مروارید از جانب ابوسعید خان از برای حسن دراز احسان شده بود لکن
از بس میرزا حسینعلی و ابرام و برادرش میرزا احمد الحاج و استرحام کردند ابوسعید لابد کشته اعلام
نمود که مقرر است که امیرحسن طویل را از قشلاق قره باغ رانده زمستان را در انجا بسر برم
بعد از ان اردو را از میانج حرکت داده عازم سمت قره باغ گردیدند و در حلکه
که در هفت فرسنگی قره باغ بود نزول نمودند چون غله و اذوقه قلت و دواب و عشایر کثرت
داشت درانجا بسر بردن ممکن نشده از انجا بمحمود اباد نام موقعی که در حدود شیروان واقع شده است
نقل مکان نمودند چون امیرحسن راههای عراق وخراسان را در ضبط خود داشت بر عساکر
و عشایر انچه باید بیاید نیامد اینها دراین تنگنای اضطراب بودند که موما الیه حسن بیگ
با چهار هزار سوار برگزیده علی الغفله بر سر اردوی ابوسعید رخیت اردو را غارت کرد و خف
ابوسعید نیز بدست زینل میرزا پسر حسن بیگ اسیر افتاده او را بحضور حسن بیگ در آوردند
حسن بیگ او را محترم داشته نیت کرده بود که دوباره بخراسان بفرستد لکن از سادات
اردبیل شیخ حیدر و بعضی از امرای ترکمان قتل او را ترجیح داده او را کشتند و مخصصه
برطرف شد لکن حسن دراز بعد از انکه در حوالی کیغی و ارزنجان و کماخ و قره حصار شرقی

با جهانشاه قره قیونلو جنگ نموده براو غالب آمده او را کشت و نبیره تیمور سلطان
ابوسعید خان پادشاه خراسان را نیز بقتل رسانید دیگر در قطعه اسیا
خود را شخصی مانند چنگیز و هلاکو و تیمور انگاشته بصاحب خروج بودن
خودش باور کرده بود حتی بر ممالک محروسه فرمانفرمای اقلیم روم سلطان مصمم شده بود
محمد خان ثانی هجوم بیاورد این قضیه چون بسمع همایون رسید بسبب پاره مفاسد حالیه
برهم اعتماد باین خبر نکردند لکن چون ابراهیم بیگ حکمدار دیار قرمان
یکی از هفت پسران خودش را که اسحق بیگ نام داشت ولیعهد تعیین نموده وفات کرد
اسحق بیگ بجای پدرش جلوس نمود و بجهة اینکه دست شش برادران دیگرش را که پیر احمد بیگ
و قاسم بیگ و قرمان بیگ و علاءالدین بیگ و سلیمان بیگ و نوربیگ اسم داشتند
و از خاندان عثمانلو بودند یعنی از همشیره سلطان مراد پدر سلطان محمد خان ثانی متولد شده بودند
از کار مداخله کوتاه نموده نفوذ ایشان را بشکند بپادشاه عراق عجم امیرحسن دراز دخیل گشته
از و امداد طلبید حسن طویل نیز بغلبه فوق العاده که در خطه ایران از برایش روی داده بود
مغرور گردیده بر ممالک محروسه عثمانیه هجوم اورد لکن درمیانه شهر قیصریه و شهر قونیه
در مقابل صدمه کشکر سلطان شهزاده مصطفی که سپهسالار شرق بود تاب درنگ
نیاورده منهزم و متفرق گشت و این وقعه در روز یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول هنگام عصر بود
که اتفاق افتاد که سبب آن در ضمن قضیه ال قرمان و تفصیلش در جزو وقایع داخله حضرت

پادشاه سمت نگارش خواهد یافت

بقیه احوال قره قیونلو و سلاله تیموریان در ممالک خراسان و اذربایجان

گلگونه سایان چهره کلام در باب وقایع ایام رخساره عروس سخن را چنین غازه داده اند که چون
بهر طرف خبر شایع گشت که جهانشاه میرزا که از کله قره قیونلو در چراگاه عالم ممتاز گردیده بود
کله اش در میدان قوچان در غلطید و پادشاه خوارزم سلطان ابوسعید نیز شهید گشت سلطان
حسین بیقرا از مرو حرکت نموده و بهرات مواصلت نموده انجاها را استیلا کرد در سنه ۸۸۵
امرای جهانشاه میرزا و سلطان ابوسعید از قهر حسن دراز ترسیده دور حسین بیقرا جمع شدند
و میرزا ابراهیم پسر محمد میرزا پسر جهانشاه میرزا بعضی از امرای اذربایجان و بقدر هزار نفری
نوکر و سپاهی را برداشته بهرات پناه آوردند دراین اثنا یکی از مقربان امیرحسن
که قاضی علی نام داشت امده از قول امیرحسن چنین عرض کرد که دوستی و مودتیکه
از زمان اجدادمان فیمابین مستحکم گشته است تاکنون خلل بزیر نگردیده جهانشاه بسبب
تجاوز بکه نسبت باکرد بجزای خود رسید والان مطلب من این است که بنابه حسن اتحاد طرفین
میرزا ابراهیم را با طایفه قره اویلک که پناه بآن استانه آورده اند ارسال بفرمایند قاضی علی نام
سفیر را از برای جواب چند روزی نگاه داشتند محرمانه ~~میکوشید جهان شاه میرزا را~~ اختیار خوشش
~~درآمد که شبها بیشتر شعله ها برافروزند تا کاشف التجاهای جهانیه حرکت شکر در دشت و صحرا~~

~~و در کوهها و جنگلها از کثرت مشعله ها گویا اسمان و زمین در میان اتش مانده است و تیر کیمیا~~
~~منجر شکست~~ لکن چون از مروت دور بود که امرای ترکمان را که باو پناه اورده اند بدست
دشمنان بدهد بیک حسن تدبیری جواب فرستاده حسن دراز را داده او را پس فرستاد و
حسن طویل نیز از اینکه کلامش تاثیری نبخشید بسیار دلگیر شده بیادگار محمد پسر حسین بیقرا
که دشمن پدرش بود امداد داده بواسطه او هرات را تسخیر کرده انتقام خود را کشید بعد از اندک
زمانی یادگار محمد نیز در دست حسین بیقرا مقتول گردیده دوباره هرات را پس گرفت
و جلوس نموده عساکر ترکمان کنار کشیده سعی های حسن دراز بیهوده شد در اواخر سنه ۸۸۵
شمس الدین محمد نام اهل دلی که سلسله نسبش ببایزید بسطامی میرسید از طرف کابل امده
~~کتاب تاریخی~~ بمیرزا بیقرا که از جانب حسین بیقرا حاکم بلخ نصب شده بود ~~نشان داد~~
کتاب تاریخی نمود که در زمان سلطان سنجر بن ملک شاه سلجوقی تالیف شده بود در اول
کتاب مذکور محرر بود که (مدفن مطهر حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در قریه خیران
در فلان موقع است) چون میرزا بیقرا از این قصه واقف گردید سادات واشراف و قضات را
طلبیده این مطلب را با ایشان بمیان نهاده مستجمع برخاسته بقریه مذکور که قریب
سه فرسنگ از بلخ دور بود رفتند در موقعیکه کتاب تعیین کرده بود یک بقعه و در میان بقعه
قبری یافتند چون شروع بحفر قبر کردند سنگ مرمر سفیدی ظاهر گشت که بر روی آن سنگ
کنده بودند (هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله) حضار بیکبار فریاد و
واویلا برآورده شروع بگریه وزاری نمودند و روی امید خود را بخاک نیاز مالیدن گرفتند

چون این خبر فیض اثر در اطراف بلاد شایع شیوع بهم رسانید اصحاب علل و امراض و ارباب
حاجات از هر طرف فوج فوج بزیارت ان استان میشتافتند از اجتماع امیر و وزیر برنا و پیر
چنان اذدحامی شد که دیگر جمعیتی ما فوق ان تصور نمیشد در مدت یکماه قیمت جواهرات و غیره
که برسم نذر تقدیم شده بود متجاوز از دو هزار و پانصد تومان شد چون این
مطلب بسمع سلطان حسین بیقرا پادشاه خراسان رسید با کمال حیرت بقریهٔ خواجه حیران رفته
بعد از زیارت آن عتبهٔ علیا تبرکاً و تشکراً بر بالای قبهٔ قدیمه یک قبهٔ آسمان فرسائی ساخت
و در اطراف صحنش حجرات متعدد بنا نموده تولیت آنجا را نیز بشیخ زادهٔ بسطامی که ذکرش
گذشت داد بعد از ان قریهٔ مزبوره از تاسیس عمارات و کاروانسراها و حمامها و سایر مسقفات
عالیه شهر معموری گردید تا مدت مدیدی دنبال زایرین و مسافرین بریده نمیشد در ان اثناها
یکی از زمرهٔ قلندران که شغل عرابه چی گری داشت شروع بصیحه و فریاد نموده جامهٔ خود را چاک
چاک کرده و گریه و فغان اغاز نهاد خلق دورش جمع شده از حالش جویا شدند بعد از مدتی
که هوشش بسرش آمد گفت چهار نفر [illegible] گیلان سوار که لباس عربی داشتند بر من ظاهر شدند و
بمن گفتند روضهٔ اسدالله در فلان موقع است و جائی را نمود که قدری نزدیک بمقبرهٔ
سابق بود چون خلق در انجا جمع شدند فی الحال دسته از گروه قلندران حاضر گشته شروع بذکر و
توحید و های هو نهادند چون این غریبه مسموع خلق هرات گشت دسته دسته بانجا شتافته در تقدیم
نذورات و هدایا بر هم سبقت میجستند قلندران و عرابه چیان از مرضا و معلولینی که بامید شفا

گرد امده بودند میپرسیدند شفا یافتی یا نه اگر اظهار خوشنودی نموده بلی شفا یافتم جواب میداد
اورا با سلام و صلواة گردانیده بخلق مژده میدادند اگر در جواب چیز شفا نیافتم میگفت
بیچاره را بباد لگد گرفته در اعتقاد تو خلل هست میگفتند گویا اورا امر بمعروف و نهی از منکر نموده
میخواستند اصلاح نفس بکنند الحاصل چند نفر شیادان چون این کار را بدیدند انها نیز باین
طریق سالک و باین هوس بوده در چاه مهالک افتاده علماء و سادات ازاین قضیه واقف
گشتند و شکوه بر پادشاه بردند و بعضی از امراء مامور بتادیب ان شدند و ساحهٔ مملکت را
از ان فرقهٔ کذاب تطهیر نمودند و این تحفهٔ غریبه در این موقع ذکر شد

در بیان احوال ترکستان و افغانستان

میرزا عبدالله شیرازی که نبذهٔ از او در کتاب سابع سابق مذکور گشت بعد از هلاک میرزا عبد اللطیف
در شهر سمرقند که دار الملک بخارا بود بر تخت تیمور جلوس نمود و در اثنای [illegible]
میرزا سلطان ابو سعید که پسر میرزا سلطان محمد بن میرزا ایرانشاه بن امیر تیمور بود در حبس
میرزا عبد اللطیف بود باین وسیله فرار کرده بیاری و مظاهرت طایفهٔ ارغون در شهر بخارا
خروج نموده شروع کرد خلق را باطاعت خود در آوردن و بحکومت بخارا هم قناعت نکرده
بقصد انکه حکومت سمرقند را از دست میرزا عبدالله بگیرد حرکت نموده و در روز بیست و دوم
شهر جمادی الاول سنه ۸۵۵ هجریه بامر سلطان ابو سعید شربت شهادت را نوشید سلطان
ابو سعید نیز بقدر هفده سال با کمال عدل و انصاف از اقصی اذربایجان یعنی از خوی و قطور
و حدود کردستان گرفته تا ترکستان و تاتارستان کبیر حکمش نافذ و جاری بود لکن

چنانکه شیوهٔ چرخ کج مدار است کوکب اقبال او نیز افول نموده و دست سیاست حسن بیک دراز
که از طبقهٔ اق قیونلو است بساط حیات اورا در نوردید در این اثنا بود
که بابر میرزا حکومت خراسان را داشت در سنه ۸۶۰ در شهر مشهد بشربت مسموم
از عمر شیرین محروم گشت چون خبر به پسرش محمود شاه رسید برأی و انتخاب ارکان دولت
بجای پدر بسلطنت نشست اما میرزا ابراهیم سلطان که پسر علاء الدوله باشد
مخالفت نموده گفت محمود شاه هنوز حدیث السن است بکار حکومت بر نمیخورد و خلق را باطاعت
خود دعوت نموده قصد تسخیر هرات کرد از این جهت در میان او و شاه محمود جنگ واقع شد
در سنه ۸۶۱ میرزا ابراهیم داخل بلدهٔ هرات گشته اعلان استقلال نمود محمود شاه
دیگر در انصفحات زیست نکرده رو بسمت مشهد شتافت چون بعد از وفات
بابر میرزا اقلیم خراسان در میان شاهزادگان منقسم گشت سلطان ابو سعید پادشاه ترکستان
واقف گردیده از شهر سمرقند که دار الملکش بود حرکت [illegible] و از آب امو عبور نموده
مانند برق خاطف باقشونیکه موجود داشت رو بسمت هرات آورد چون شهر هرات را
گرفت میرزا ابراهیم فرار کرده بود چون سلطان ابو سعید [illegible] از برای دفع و رفع حادثهٔ
تازهٔ که در حوالی شهر بلخ روی داده بود از هرات حرکت کرد سلطان ابراهیم دوباره
بعزم انکه دار الملک قدیم خود را استرداد نماید قیام نمود الحاصل در مدت مذکوره در ممالک
خراسان و عراق عجم چندتن بادعای پادشاهی و استقلال برخاستند و یکی بدیگری اطاعت

نمیکردند بحیثیتی که از استراباد تا سبزوار در تصرف جهانشاه بود بلخ و نواحیش
در ضبط سلطان ابو سعید خان بود و در هرات و ملحقاتش نیز سلطان ابراهیم
حکمرانی مینمود کذلک میرزا سنجر در مرو مقیم و میرزا شاه محمود نیز در مشهد صاحب دیهیم بود
میرزا بابر در قلعهٔ نیره تو حکمدار و امیر عبدالله در سرحد سرخس سردار بودند
امیر خلیل و ملک قاسم بن ملک اسکندر بن قره یوسف در سیستان باهم متفق گشته
میرزا علاء الدوله نیز بعد از انکه پسرش عازم هرات گردید غورستان زیر و بالا هر دو را
تماماً استیلا نمود در سنه ۸۶۵ امیر خلیل ترک دغدغهٔ حکومت نموده نزد سلطان ابو سعید
آمد لکن چون فهمیده شد که فساد در دماغ دارد ابو سعید اورا کشته حکومت
سیستان را ضمیمهٔ مملکت خود ساخت چنانکه قره قیونلو جهانشاه بدست حسن دراز
اق قیونلو که حوالی کردستان و عراق عجم را استیلا کرده بود کشته شد ابو سعید
نیز بحکم همین حسن بیک بقتل رسید که تفصیل ان در فصل بیان حال عراق
عجم مسطور است خلاصه چنانکه در فوق مذکور گشت چون خبر
شهید شدن ابو سعید از قره باغ بخراسان رسید سلطان حسین بهادر خان تیموری را بپادشاهی
برگزیدند لکن چون سلطان مشار الیه مذهب امامیه داشت سکه و خطبه را بنام ائمه

اثنی عشر تزیین نموده در فکر ترویج مذهب امامیه افتاد لکن چون اکثر ناس طرفدار
مذهب حنفی بودند از حدوث فتنه احتراز نموده نگذاشتند که پادشاه خطبه را تغییر بدهد
وتفصیلش ازین قرار است که هنگامیکه سلطان حسین بیقرا در حدود بخارا فکر کرد نزد ابوالخیرخان
حکمدار دشت قبچاق رفته از او استمداد نماید لهذا خواص خدام خود را برداشته
عازم دشت قبچاق گردید چون کیفیت بعرض ابوالخیرخان رسید چند نفر از شهزادگان را
باستقبال او فرستاده اورا با احترام تمام پذیرائی نمود و قرار بود فردای انروز
بحضور خاقان درآید و بسلطان حسین بیقرا تکلیف نمودند که رسم و قاعده ایشان را
بعمل بیاورد و رسم این بود که خواه از خواقین و خانان و خواه از امرا و ارکان
دولت هر که میخواهد باشد چون بمواجهه خاقان میرسد سرش را برهنه کرده و یک
گوشش را بدست گرفته رکوع نماید و زانوهایش را بزمین نهاده زمین را ببوسد
سلطان حسین بیقرا از این تکلیف امتناع نمود الحاصل بعد از ابرام و الحاح و معارضه
خاقان راضی باین شد که تنها زانو بزمین بزند چون باین شرط بحضور خاقان درآمد
خاقان نوازش نموده امر کرد در نزدیکی خودش بنشیند بزم عشرت چیده شد هر چند ساقیان چند قدحی بیاران
پیمودند حسین بیقرا نیز بلا ترد نوشید و از انکه احوالش متغیر نگشت خاقان را بسیار خوش آمد

و درکنار مسند خودش باو جای نمود و کلاه از سر برداشته رسم تاپوغ را که کرنش باشد
بجا آورده گفت اگر تو با تاپوغ نکردی ما اکراماً آئین خود را برای تو اجرا کردیم چون حسین
بیقرا چنین دید فوراً از جای برخاسته آئین ایشان را باهتمام بجا آورد در این اثناها ابوالخیرخان
مبتلا بمرض فلج گشته جهان فانی را بدرود گفت و در اردو هنگامه عظیمی برپا شد سلطان حسین بیقرا
چون دید دیگر جای ماندن نیست و از قشون امدادی هم مأیوس گردید بلباس تبدیل بطرف بخارا
گریخت و این وقتی بود که سلطان ابوسعید در قره باغ در دست حسن دراز بشهادت رسید
و فوراً این بازار آشفته را وسیله فرصت شمرده برای تسخیر دارالملک هرات قشون گسیل کرد
و بسبب اغتشاش وقت بمراد خود نیز رسید و بعد از ان امور مملکت را بهمشیره زاده اش محمد سلطان
که بمیرزا کوچک معروف بود و طرف اعتماد و امنیت شاه بود سپرده باز از احفاد تیمور میرزا
یادگار محمد وقتیکه از حکمدار اذربایجان حسن دراز قدری قشون امدادی گرفته بر سر سلطان حسین میرزا
هجوم برده هرات را ضبط نمود بسبب ابرام و اصرار امرای حسن دراز در خطبه اول اسم
سلطان حسن طویل و بعد از ان نام میرزا یادگار محمد ذکر شد طایفه ترکمان در حوالی خراسان
مانند جراد منتشره پراگنده گشته دست تطاول گشوده بودند و اکثر خلق اموال ذیقیمت خود را
در جاهای مجهول دفن نموده ترک دار و دیار میکردند حسن طویل نیز باین وسیله بخیال ضبط
و تسخیر خراسان افتاده از پسرهایش خلیل میرزا را بجلگه رادکان و زینل میرزا را
بولایت قهستان فرستاده بغارت انجاها مشغول شدند چون قوت حکومت یادگار محمد
از برای منع و رفع ظلم و تعدی و غلبه و مداخله انها کافی نبود امور مملکت و حکومت را

برأی و اتفاق متغلبه حواله نموده خود بپیمودن جام باده مشغول گردید کامت و کامخوار افتاده
چیزی که از خیال و خاطرش نمیگذشت ضبط ربط مملکت و انتظام امور دولت بود و همیشه سرای خاقانی
از فرط لهو و لعب مانند خانه عروسی بود چون این خبرها پی در پی بخاقان منصور سلطان حسین
بیقرای صاحب خروج میرسید نیتی که در تسخیر هرات داشت قوت گرفته طایفه ترکمان را بیرون
کرده هرات را از دستشان بیرون اورد و از انجا رو به بلخ اورده با سلطان محمود حکمدار انجا محاربه کرده
غالب آمد و بلخ را نیز ضبط نمود ابوبکر میرزا پسر سلطان ابوسعید که در هنگام حیات پدرش حکمدار بدخشان
نصب شده بود چون جای سلامتی بجز اتفاق کردن با سلطان حسین بیقرا ندید باو دخالت
کرده کسب امنیت نمود لکن بسبب انکه یکوقت از نزد خاقان فرار کرده بود اورا گرفته
بقتل رسانیدند چون میرزا کوچک نیز در سنه ۸۸۴ فوت شد مملکت خراسان دیگر تماماً
بزیر حکم سلطان حسین افتاد که تفصیل ان در دفتر نهم مرقوم خواهد شد

مملکت خراسان درمیانه مازندران و بلخ افتاده یکجانبش هم با سجستان محدود است
و مشهد و نیشابور و کابل و غیره از شهرهای معتبر انجاست چون بقعه منور و مرقد معطر
علی ابن موسی الرضا در شهر مذکور در مشهد است از ان جهت انرا مشهد گفته اند
بقدر سی هزار نفوس سکنه دارد این شهر در اوایل دولت عباسیه بسیار معمور بود نیشابور نیز بقدر
بیست و پنج فرسخ درجانب شرقی مشهد واقع شده یکوقت دارالاماره امرای سلجوقیه بوده است

دارای پانزده هزار نفوس و بناهای نیشابور سامانیست شیخ فریدالدین عطار از این شهر است
افغانستان نیز یکی از ولایات خراسان معدود میشود و چند شهرها را مانند هرات و قندهار
و کلات و غیره مشتمل است بعد از وفات تیمور مملکت خراسان بنام شرقی و غربی منقسم
بدو حکومت گشت تحت اداره خراسان شرقی هرات و مقر حکومت خراسان غربی نیز
شهر مشهد شد استراباد نیز دارالحکومت مازندران و در ساحل بحر خزر واقع است و شهر بلخ
که در حدود بخاراست در زمان قدیم انرا (باکترانا) میگفتند و شهر معموری بوده است بعدها در دست
خانان اوزبک و شاهان ترکمان خراب شد اهالی انجا از عرب و افغان مرکبند در خان نشین
خیوه شهر معمور خیوه است پایتخت قدیمش اورگنج بوده است
و دورمن و یوموره و قرتال و کوسنلی و کانگراد از شهرهای مشهور انجاست حدود ممالک
که ترکستان میگویند از شمال با روس و از جنوب با حکومات لاهور و کابل و قندهار و عجم و از جهت
شرقی با چین و از غرب با بحر خزر محدود است طول ان مملکت از شمال بجنوب پانصد و
پنجاه فرسخ از شرق بغرب نیز چهارصد فرسخ است مملکت مذکوره منقسم بچند خان
نشین است که بخارا و خیوه و کوندوز و خوقند و حصار و شهرسبز و خرخز باشند
در بخارا طایفه اوزبک حکومت دارد که عن اصل شعبه از مغول اند خان نشین بخارا عبارت است
از ولایات (کرمینه) (ضیاءالدین) (تتاقورغان) (سمرقند) (پنجقند) (قاترچه)
(زیره قوا) (پنجشنبه) (چلک) (ینکی قورغان) (کیزه) (اوراتو باغ) (چهارشنبه)
(پیقند) (قرو قول) (چهارجو) (کارشی) و (قوزار) و شهرهائی که داخل تاتارستان کوندوز

بوند (کوندوز) (قولوم) که تاج کورغان نیز گویند (خیباق) (غوری) (اندراب) (طالیقان)
(حضرت امام) (بدخشان) (ساغنان) (داقهان) و (دروازه) و امثال آنها است شهر
(غوری) نیز درکنار رودخانهٔ غوری است که از کوههای بلور نبعان میکند این اب با آبهای فرهاد و اقسرای
یکی شده برودخانهٔ آمو منصب میشود در میانهٔ طالیقان و کوندوز کوه مرتفعی واقع شده است
که انرا کوه انبار میگویند و در نواحی کوندوز و طالقان و حضرت امام از برای دواب
و اغنام چراگاههای خوب موجود است

بقیهٔ احوال هندستان و تشکل دولت مغولان

چنانکه در دفتر سابع سابق مذکور گشت در شهرهای کابل و دهلی که در جهات شمالیه و
شرقیهٔ هندستان واقعند دولت و حکومت خضرخانیه چون قرین زوال گردید در جای
آن نظام خان نام امیری در مملکت دهلی بر سریر حکومت نشست چون در هندستان
همیشه حکومتهائی که بروی کار امده بودند در اندک زمانی سلسلهٔ حکمرانیشان منقطع و منقرض
میشد دولت نیز ناشی نسبت بخاندان عوض میگشت و چنانکه لنهجار تخت مخصوص حکمدار
بود امرا نیز هر یکی از برای خود کرسی داشتند و اهالی در مقام حکمداری بنسب و حسب اعتبار نکرده
سریر سلطنت و زمام حکومت در تصرف هرکسی که بود مطیع اوامر و فرامین
او میشدند نافرمانرا اصلا بخاطر نمی اوردند لکن حکمداران نیز خزینههائی را که از اسلاف مانده بود

اتلاف و اسراف نکرده مقتضای احکام قطعیهٔ قانونشان بود که مداخل و مخارج زمان
خود را در دفتر مخصوصی ثبت نموده مبالغ تازه نیز بر آن خزاین بیفزایند
مملکت بزرگ هندوستان در این عصر منقسم به پنج حکومت اسلامیه و دو حکومت بت‌پرستان هنود
بود ازانها نخستین حکومت افغان است که مرکز حکومتشان شهر قندهار و تا بهارستان
حکمشان جاری بود ولایت وسیعی که انرا بهارستان میگویند در طرف غربی رودخانهٔ
معروف گنگا که گانژ نیز گویند واقع شده است و تا قندهار ممتد میشود
نفوس موجودهٔ ولایت مذکوره علی التخمین ششصد هفتصد هزار باید باشند چون زمینش
مسطح است ابهائی که از کوهسار سیلان و جریان مینمایند یکی شده رودخانهها
و نهرهای بسیاری در داخل اراضی بهارستان منشعب میگردند ازین جهت ولایت
مذکوره منبت و محصول خیز است دویم حکومت گجرات است که در جهت
غربی هندوستان از خلیج کمبای شروع نموده شهرهای احمد اباد و بندر جدید
و نواناغور مع نواحی را شامل است سوم حکومت دکن بود که در دولت برهمنان
بود چهارم حکومت ملتان پنجم حکومت بنگاله بود و ان دو حکومت بت‌پرستان
نیز از برای خودشان رای و راجهها داشتند و حکومتهای مستقل بودند ازاین جهت
بهیچیک از حکومات خمسهٔ اسلامیه گاهی تابع نشده بودند زیرا هندوستان دارای

صد هزار ملیون نفوس و بغایت دولت خیز و معمور بود و اهالی انجا علی العموم بت‌پرست و ستاره‌پرست
بودند مؤخرا اگرچه بایستی متحمل غلبهٔ نفوذ انهائی که مستولی شده بودند نکردند لکن چون هندویان
در جستجوی خالق و صانع خود بسیار مصر و ساعی میباشند اکثرشان بشرف اسلام مشرف شده بودند و تفویض اطاعت
کردن به اولی الامر را تا بحدی رسانیده بودند که سریر سلطنت در دست هرکس که باشد بی انکه مسلک
و مذهب اورا تفحص کنند در نگاهداشتن حرمت اصلا تقصیر نورزیده باو اطاعت کردن را از
برای انها طبیعت مخصوصه شده بود در این اوقات میرزا بابر بن عمرشیخ بن میرزا ابوحیدر
بن میرزا سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور که ظهیرالدین محمد نیز گویند و در حوالی خراسان و افغانستان
میگردید چون پدرش عمرشیخ بهادر در سنه ۸۹۹ در بلدهٔ هرات وفات کرد بر هندستان مستولی
گشته اول در کابل و بعد در لاهور جلوس نموده پادشاهی هند را اعلان و دولت مغولیه را
برپا کرد که بقیهٔ این قصه چون متعلق بعصر سلطان همایون بایزید ثانی بود در دفتر نهم که وقایع داخلهٔ
ایشانرا بیان میکند مذکور خواهد گشت

دربیان احوال اهالی هند شرقی و اوضاع ممالک چین

سلسلهٔ کوههای همالیا که از شمال بجنوب کشیده شده است هندستان را تفریق نموده در اطرافش تاتارستان تبت
و حکومتهای سیام و انام و مالاکا واقع شده است چون امپراتور چین بر همهٔ انجاها مداخله
دارد بنقد از تفصیلات مخصوصهٔ انها سکوت کرده مناسب افتاد که در این دفتر در باب احوال چین

چنانکه در کتاب سابق مذکور شد

پارهٔ اطلاعات بدهیم بدین تفصیل که پادشاه چین سیون جونگ نام فغفور که در سن سی و هشت
سالگی وفات نموده در جایش ینگ جونگ نام پسر نه ساله‌اش امپراتور چین گشت و حل و عقد امور
جمهور بر عهدهٔ مادرش مانده بود در این اثنا اهالی تاتارستان بزرگ که همحدود بود بر مملکت چین هجوم
اوردند بنا بروایت تاریخهای چینیان یکی از امرا را بر پانصد هزار نفر سردار نصب نموده بجنگ
تاتار فرستادند و امپراتور با انکه صغیرالسن بود همراه اردو حرکت کرد در نزدیکی دیوار قدیم معروف
تلاقی فریقین واقع گشته جنگ میدان اتفاق افتاد و امپراتور کوچک چین بدست سرکردهٔ تاتار
اسیر افتاد و مادر برای خلاصی پسرش زر و سیم بسیار و انواع جواهرات به پادشاه تاتار تقدیم نمود
در زمان این امپراتور پسر بادر امپراتور خواجه سرایان بمرتبهٔ صاحب مال و دولت شدند
که تنها در خانهٔ یکی از آنها ده خمره پر از طلا که با جواهرات الوان مرصع بودند داشت و در اصطبلش
بیشتر از ده هزار رأس حیوان بسته بود از برای استخلاص امپراتور که اسیر حکمدار تاتار بود زر بسیار
و چند نفر ایلچی فرستادند لکن تا امدن او برادرش کینتی جلوس کرد و ینگ جونگ نیز از اسیری
خلاص گشته در شهر پکین منزوی گردید لکن کینتی نام امپراتور در سنه ۱۴۵۷ میلادیه فوت شده بجایش
ینگ جونگ دفعهٔ دویم جلوس کرده این بار به تادیب عاصیانیکه در داخل مملکت
مستولی شده بودند پرداخت پس از آن بر سر تاتاریان لشکر کشیده بطور دلخواهش غالب
و مظفر گردید و نفوس بسیاری بقتل رسانید در زمان او جمیع نفوس ممالک چین را قید دفتر
کرده عدهٔ سکنهٔ شهرهای عمده و قصبات متعلق به انها را با مواقع ثبت برداشتند
و معلوم گردید که ملک چین از جنوب تا شمال ده هزار و نهصد لیو و از شرق تا غرب نیز یازده هزار

و پانصد لیو وسعت داشته است و بعد از آن از برای چین جغرافیای نو ترتیب شد
کذلک در امر مالیاتیشان از برای اینکه نفع ببرند و تجارت رواج بگیرد پول کاغذی احداث نموده
قیمت هر ورقی یک اونچیا نقره بود که موازی هشت درهم باشد

در بیان بقیهٔ احوال اندلس و بربرستان

از دفتر اول تا دفتر سابع بترتیب مذکور داشتیم که حکومتهای عرب که در مملکت اندلس و در ساحل بربرستان افریک
بودند ششصد هشتصد سال بود که سمتهای غربی قطعهٔ اروپ را استیلا نموده از دولتهای
صف اول شده بودند چون مایهٔ جلال و احتشام به اندازه گشته اولاد و انسال آنکسانیکه
در فتح و تسخیر ملک بیگانه کوشیده بودند از نظر اعتبار افتاده بومیان زیردست به ارکان حکومت
تقرب جستند و حرکات باغیانهٔ هم که گاه گاه از بومیان سر میزد بنظر عفو و مسامحه دیده میشد والحاصل
از احوالات بومیانیکه خود را بقلل جبال استواری و ویرانی کشیده بودند طایفهٔ اعراب که ملت
حاکمه باشند تماما غافل میزیستند و همین غفلت از برای آنها اسباب خرابی
گردید حتی مملکت اسپانیا که تماما در زیر حکم اعراب بود آهسته آهسته بومیان قوت گرفته
از چهار طرف مملکت اسپانیا سر برداشته و بالاخره متفق گردیده اعراب را بقطعهٔ افریک
گریزانیدند که تفصیل اینها دردهای کهنه را تازه کردن و ظلمهای فراموش شده را بخاطر آوردن است
تا اینکه در سنهٔ ۱۴۵۰ میلادیه مطابق ۸۵۵ هجریه محمد بن عثمان حکمدار دولت عرب که از مواقع

شمالیه و غربیهٔ اسپانیا خود را یکطرف کشیده تنها در نواحی شرقیه و جنوبیه علی الخصوص
در غرناطه بیک حالت مغشوشی مانده بود بعد از آنکه با حکمداران کستیل محاربهٔ بزرگی کرده
بود سند مصالحهٔ هفت ساله را امضا نمودند یکروز در شهر غرناطه در سرای خود او را مقتول یافتند
بجانشینش محمد بن اسماعیل جلوس نمود لکن اهل کستیل گفتند مصالحه و معاهده با حکمدار سابق بوده است و
نقض عهد نموده علی الغفله بر سر غرناطه هجوم آوردند یعنی بعد از آنکه محمد بن اسماعیل در سنهٔ ۸۵۹
در شهر الحمراء اعلان حکومت کرد پادشاه کستیل هانری چهارم که تازه برادرانه حکمداری جلوس کرده بود
متارکهٔ را که پدرش ژان محض دوستی کرده بود قبول نکرده چهارده هزار سوار و
هشت هزار پیاده برداشته داخل ملک غرناطه شد مشارالیه محمد بن اسماعیل چون بمعاهدهٔ حکمدار
سابق امنیت و اعتماد کرده بسبب ضرورت مالیهٔ که داشت در تدارک و تهیهٔ مهمات حربیه
مسامحه کرده بود و هیچ گمان این را هم نمیبرد که حکمدار تازه عهد سابق را چون تقویم پارینه
شمرده هجوم خواهد آورد هیچ تدارکی نداشت لهذا نتوانست بجنگ میدان درآید محض
برای اینکه اردوی دشمن را خسته کرده مشغول بدارد از دور بدور دسته های سواری
خفیف فرستاده بجنگ و گریز وقت میگذرانید چون هانری از اینکه مغربیان را بطوریکه
میخواست بهوس جنگ بیندازد مأیوس شد و موسم هم مساعد نبود به امید اینکه سال
آینده بیاید بسمت مملکت خود مراجعت نمود اگر مومی الیه هانری بخلاف شان حکمداری
مغلوب نفوذ (دون ژان پاشیقو) نام شخص نمیشد مغربیان آسوده نمیشدند
زیرا ژان پاشیقو با اکابر و اعاظم بتعظم و تکبر رفتار میکرد و خلق هم از حکمدار و هم

از شخص دون ژان پاشیقو رنجیده بودند و از اوضاع و اطوار طرفدارانش رنجیده بودند
لکن چون (فردیناندو ناروییزه) نام شخص بسبب محبت وطنیه و شجاعت و غیرتی که داشت و از اتفاق
والی شهر انتاکارا و مضافاتش بود باعث سختی و مضایقهٔ غرناطه گردید این شهر انتاکارا در سمت جنوب
شرقی سویلا نام شهر بزرگ و در دامنهٔ کوه انتاکارا واقع شده است و از مستحکمی قلعهٔ آن میتوان
قیاس کرد که اعراب در فن استحکامات حربیه چه مهارتی داشته اند اطراف این شهر
توتستانهای بزرگ غرس نموده اند اهالی آنجا که بقدر بیست هزار نفوس بودند بکرم پیله
عمل آوردن و اقمشهٔ حریر و پارچههای نفیس بافتن و از پوست حیوانات تیماج
و کیمختهای خوب ساختن و صنایع سایره مشغول بودند
شخصیکه والی این شهر بود بجهت اینکه حوالی غرناطه و قلعه بندی و استحکامات عربها را تماشا کنند
یکدسته سواری فرستاده و سواران بعد از کشف آن حوالی هنگامیکه برمیگشتند بیک جوان
عرب برخوردند که بقیافت امرای عرب در سن بیست و سه سالگی و بسیار رعنا و بلند بالا
بر اسبی صبا رفتار سوار بود و البسهٔ فاخره پوشیده نیزهٔ در دستی سنان و در دست دیگر سپری گرفته در آنجاها میگشت
جوان مرقوم چون از برایش امکان فرار نبود تسلیم سپاهیان گشت و او را بحضور والی بردند
چون از ناصیهٔ حال و سایر اطوارش چنان مینمود که جوان عرب باید از خاندان بزرگی باشد
از او استفسار نمودند که کیستی و بکجا میرفتی جوان بیچاره بگریه افتاده گفت پسر والی شهر
(روندا) هستم آنوقت والی باو گفت ای عجب که تو پسر چنان شخص جسور شجیع مشهوری هستی

و در صورتیکه پدر تو را من و همه کس میشناسیم تعجب دارم که تو مانند زنان گریه میکنی مگر
نمیدانی آنچه بر سر تو آمده است حالتی است که از برای هر جنگ آوری اتفاق می افتد
چون جوان مرقوم این عتاب را شنید گفت من از برای اینکه اسیر افتاده ام گریه
نمیکنم گریهٔ من برای آن است که بدلالت بخت واژگون و طالع منحوس خود بفلاکتی مبتلا
شده ام که هزار بار بتر از اسارت است والی مومی الیه در صدد تحقیق مطلب برآمده
باو گفت درد خود را پنهان مدار هرچه بر تو واقع شده است بگو جوان گفت حقیقت مطلب
این است که بدختر والی شهری که از اینجا بر دور نیست عاشقم محبوبه نیز مرا طالب است در میان من و
او وعده شده بود که امشب را بآنجا رفته با او ملاقات کنم و آدمهای شما مرا از این
کار منع کردند والی انتاکارا بحال جوان رحمش آمده گفت اصالت و نجابت تو بمن معلوم شد اگر
وعده میکنی که باز باینجا عودت نمائی ترا رخصت میدهم که رفته با محبوبه ات ملاقات کنی جوان نیز
قسم یاد کرد که عودت خواهد نمود و رو بسوی مقصد آورد چون محبوبه اش با یار خود ملاقات کرد
و از قضیه خبردار شد باو گفت میترسی که اگر با تو بیایم من هم اسیر خواهم شد و میخواهی مرا جا بگذاری
گویا گمان تو این است که وفا و انسانیت من از شما کمتر است دانسته باش که بخت من با بخت تو
مربوط است خواه اسیر و خواه آزاد باشم از تو جدا نخواهم شد و از این قبیل سخنان وفاکارانه بسیار گفت
تا اینکه بالاخره هردو باهم براه افتاده وارد شهر انتاکارا شدند و بحضور والی درآمدند والی
نیز در حق ایشان کمال احترام و مهمان نوازی را بجای آورده ایشان را بمملکتشان فرستاد و این قصه
در میان اهالی غرناطه شایع گشته در مدح و ستایش (ناروییز) والی انتاکاره شعرها
انشاد نمودند

مراد از بیان این قصه این بود که اعراب در صورتیکه یکوقت تمام مملکت اسپانیا را ضبط نموده بودند
کم کم ملک از دستشان بیرون رفته بالاخره حوزهٔ حکومتشان منحصر بتنها غرناطه شده بود و
اطرافشان را دشمنان یعنی حکومتهای کستیل و ناوار گرفته بودند باز در چنین حالتی
چارهٔ درد خود را نیندیشیده باغلبه شهواتشان مشغول بودند
مغربیان اسباب موجبهٔ اینرا که در ۸۶۳ در محاربه‌هائیکه در حدود واقع شد
متصدی خسارت کشیدند تفحص ننموده جاهائی که یکوقت در تصرف داشتند رفته رفته
بدست اهالی کستیل افتاد و بسبب جمع آمدن خلق محصولات مملکت کفایت نمیکرد و باین
سبب هر چیز گران شده و گذشته ازین محصولات اراضی مزروعه را نیز دشمنان
نهب و غارت میکردند لهذا مضایقه و سختی آن بآن در تزاید بود نهایت ابن اسمعیل
بقصد اینکه فلاکت و خرابیهائی را که بسبب سوء اداره و بی قابلیتی چند نفر از امراء
بر رعیت وارد آمده است اصلاح نماید دوستانی را که در خدمت پادشاه کستیل
داشت با پارهٔ مواعید و عطایا با خود طرف نموده از برای مدت قلیلی یک متارکهٔ مصالحه
مانندی عقد شد لکن بقدریکه جریحهٔ اضطراب اهالی غرناطه را التیام دهد مکمل نبود
چون در یکی از محاربه‌ها عربها اولا غالب آمده حتی یکی از شعبه‌های اردوی کستیل را منهزم
و ژنرالشان را هم اسیر ساختند تحت الحفظ بغرناطه فرستادند کستلیان مبالغ

بسیاری داده ژنرال را خواستند و میل هم بمصالحه داشتند لکن پادشاه غرناطه
ابن اسمعیل پسری داشت ابوالحسن نام موی الیه بجهت اینکه از برای ملت و دولتش
بیشترشان شهرت پیدا نماید نه متارکهٔ را که سابقا پدرش ابن اسمعیل بسته بود و نه
و نه تکلیف صلحی را که از جانب کستلیان برای استرداد ژنرالشان شده بود قابل اعتنا
دانسته گوش بحرف مصالحه نداد و قدری سوار برداشته چون نواحی (استیپا) و (اوسونا) را
بی مستحفظ یافتند داخل گشته مال و اسباب و مواشی و دواب را هرچه یافتند غارت
کردند چون قضیه بگوش کستلیان رسید جمیع عیسویان الحوالی متحد گردیده بر سر
ابوالحسن هجوم آوردند در میانشان جنگ سختی واقع شد و از طرفین نفوس بسیاری
بقتل رسید چون اهل غرناطه فئهٔ قلیله بودند از برای اینکه خود را از میان بدر ببرند
جمیع اسباب و اشیائی را که غارت کرده بودند گذاشته فرار کردند و اینقدر شد که
وقوع این حادثه نایرهٔ عداوت را بالا مشتعل ساخته در سال بعدش یعنی در ۸۶۵
در حق اهالی غرناطه باعث خسارت و مضرت عظیم گردید
در تاریخهائی که اسباب انقراض دولت غرناطه را نوشته اند چنین مرقوم است که سرکردهٔ
گروه لشکریانی که آنها را (کالاتراوا) میگفتند و (ژنرال پترو) نام داشت وقتیکه مغربیان
تکلیف نمود که قلعهٔ (ارشیدونا) را تسلیم نمایند قلعهٔ جبل طارق را نیز از عربها گرفته بودند
این طایفهٔ که آنها را (کالاتراوا) میگفتند یکنوع سپاه مخصوص بود که برضد اهل اسلام میکوشیدند
ابن اسمعیل حس و ادراک نمود که این فلاکتها بسبب ضعف حال تبعه و رعیت بروز نماید

و اگر باین حالت امر جنگ بیشتر از اینها طول بکشد دولت غرناطه بکلی محو و منقرض خواهد شد
بامرای خود فهمانید که از برای استحصال مصالحه بهر نوع فداکاری و گذشت راضی خواهد گشت
برای محافظت بقیهٔ حکومت ممالک غرناطه دولت خود را ملک دولت کستلیان بنداشته
و سالی هم قدری سکهٔ طلا که آنرا پستول میگفتند بخراج میداد در ۸۶۹ وقتیکه پادشاه
کستیل هانری چهارم عازم جبل طارق بود ابن اسمعیل نیز برای ملاقات کردن با حکمدار مشار الیه
بموجب دعوت عازم گردید در یک صحرای وسیعی در یک سراپردهٔ رفیعی با هم طعام خوردند
و بیکدیگر هدایا تقدیم نمودند و امراء غرناطه تا خط حدود پادشاه کستیل را مشایعت کردند
لهذا چنین امیدوار بودند که تا ابن اسمعیل زنده و جالس سریر حکومت است فیمابین
ملتین و دولتین رابطهٔ صلح و اسایش گسیخته نخواهد شد لکن در ۸۷۱ قهرمان مرگ
که نه تنها یک شخص و یا یک خاندان را بلکه هیئت اداره و نظام اسایش یکدولت را برهم
میزند برای اینکه آمال و مقاصد پادشاه غرناطه ابن اسمعیل را نیز ابطال نماید در ناحیهٔ المریبا باو
رسیده اورا از اریکهٔ سلطنت بخاک ذلت کشانید و خلق بعد از پوشیدن لباس ماتم و اجرای
مراسم تعزیت از دو پسران پادشاه مرحوم که یکی ملاعلی ابوالحسن و دیگری عبدالله نام داشت ملاعلی
ابوالحسن را چون جسور و شجیع و جنگجوی بود بپادشاهی برگزیدند اگر اهالی غرناطه متفق الافکار
و در مأموریتهاشان با یکدیگر متفق و مددکار میشدند سعادت حالشان از سابق بهتر میشد
افسوس که در چنان وقت نازک پاره خطاها از آنها سر زد یعنی در وقتیکه دولت غرناطه

در ورطهٔ هولناک فلاکت و اضطراب افتاده بود و بمعاونت قویه و صادقهٔ
ارکان دولت و اکابر ملت اشد احتیاج را داشت بر هر کس غفلت و نفاق
مستولی گشته اهالی فرقه فرقه جدا شده برضد یکدیگر مانند دشمن قیام نموده بودند
هر کس راه نجات و سلامت فرقهٔ را که بآن منسوب بود میاندیشید در ۸۷۴
بعد از آنکه ابوالحسن بر سریر حکومت غرناطه نشست در ابتدای حکومتش اسایش
اهالی بجا بود لکن بعد اول اتفاقی که افتاد این بود که والی مالاغا اظهار عصیان نمود
بقصد اینکه دوباره اورا بحلقهٔ اطاعت بکشند قشونی وافی بر سرش فرستادند والی
مذکور نیز بزیر سایهٔ حمایت پادشاه کستیل هانری چهارم که آنروزها
در موقع ارشیدونا اقامت داشت التجا و در حالتیکه اسبهای خوب و اسلحهٔ مرغوب
تقدیم نموده مظهر نوازش و التفات گردید چون ابوالحسن پادشاه غرناطه از این قضیه مطلع گردید
یک اردوی بزرگی بر سر مملکت اندلس فرستاد لکن در آن اثنا پادشاه کستیل
هانری از ثمره و نتایج منازعات داخلی از کرسی حکومت خلع شده پارهٔ از خلق
میخواستند ژان نام خاتون را که پادشاه مدعی بود دخترم است حکمدار نصب نمایند
و برخی هم همشیرهٔ هانری ایزابل را بحکمداری طلب مینمودند لکن ایزابل جواب داده گفت
مادام که برادرم در حیات است من بعنوان حکمداری سریر سلطنت را قبول نمیکنم ژان که
پادشاه میگوید دخترم است در وراثت تخت برمن مرجح است

لکن چون اهالی از او خوشنود نبودند و هواخواهان بسیار داشت
حتی هانری نیز حق صلاحیت همشیرهٔ خود را تصدیق نموده دختر خود را از وراثت
ساقط کرد و از پرنسهای اطراف و جوار برای خواستگاری ایزابل
نامها وارد میشد و پادشاهان پورتکیز و سیسیلی نیز ایزابل را برای زن طلب
شدند لکن مشارالیها بهیچیک از اینها میل و رغبت نکرده بدلالت ماهرانهٔ
خلیفهٔ بزرگ شهر (تولیده) بفردیناند و پرنس اراغون شوهر کرد
لکن مشارالیه هانری بعد از آنکه حق حکومت دختر خود را در راه همشیره اش
فدا کرد بسبب بدمعاملگیهائی که در بارهٔ اش وقوع یافت پشیمان گشته برخلاف
حرفهائی که سابق زده بود پارهٔ اعلان نامها منتشر ساخته میخواست خواهرش را
از حکومت بیندازد لهذا دخترش را بدوک (غیبین) نامزد نموده او را طرفدار خود ساخت
لکن ایزابل با شوهرش فردیناند و اتفاق کرده اعلانات مذکوره را رد و جرح نموده
و اظهار داشتند بقدر اینکه حقوق حکومتی را که بایشان واگذار شده است محافظت نمایند
قوت و اقتدار دارند و درچنین وقتی در اثنای این منازعات متوالیهٔ داخله بفکر
محاربهٔ غرناطه افتادن از برای کستلیان امر عسیری بود لهذا این وقوعات که بیان شد
همه از برای بقای دولت ابوالحسن ملک غرناطه محض خیر بود لکن چه فایده که در کارخانهٔ

حکمت الهیه زوال و انقراض حکومت غرناطه مقدر و مقرر بود و برضد ابوالحسن در داخل
پارهٔ دشمنان ظهور کردند که از کستلیان خطرناکتر بودند
تفصیل از این قرار است که در شهر مالاغا که ذکرش گذشت اهل فساد و عصیان اجتماع نموده رفته رفته قوت میگرفتند
و باک نیکه مداخله کردن در اصول حکومت را تمنی داشتند نیز ملحق گشته زیاد شدند و بسبب محاربات
شدیدهٔ سه ساله که پی در پی در حدود کستل و اراغون واقع شد قشون کم شده بود ابوالحسن
بالضروره از دست اندازی بر مملکت کستل فراغت نمود باین مناسبت تقریباً چهار سال در سرحدات
آسایش دوام داشت در این اثنا (هانری چهارم) پادشاه معزول کستل از غایت حزن و اندوه سخت
بیمار گشت و در شهر مادرید وفات نمود و به این سبب هم کیفیت متارکه دو سال دیگر طول کشید و هم با اهل
فساد و عصیان مصالحه واقع شد لکن در داخل حرمسرای ابوالحسن شقاق و نفاق موجود بود یعنی که
یکی از زنانش که ثریا سلطان نام داشت و از اقربای ابوالحسن بود ادعا میکرد که در حرم سلطنت بانوی
اول منم و در پیش خود خیال داشت که ملک دل شوهرش را نیز مسخر سازد لکن چون ابوالحسن زن دیگرش را
که عیسوی الاصل و دختر حاکم شهر مارتوز بود و از او یحیی و نیار نام دو پسر داشت بیشتر میخواست ثریا سلطان
که مادر ولیعهد دولت ابوعبدالله باشد بسیار حیله ها و خدعه ها بکار میبرد که رقیبهٔ خود را با پسرانش هلاک نماید
تا آنکه بالاخره این رقابت و عداوت از محوطهٔ حرم بخارج تجاوز نموده تاثیرات مضرهٔ آن
بر شهر غرناطه وارد آمد از اعاظم ملت تا احاد ناس منقسم بدو فرقه گشته فرقهٔ هواخواه
ثریا سلطان و جمعی طرفدار رقیبهٔ اش شده بودند دریغا که نتیجهٔ این رقابت حکومت اسلامیه را در ملک اندلس
منقرض ساخت در اثنای این اضطراب و فلاکتی که بر حکومت عرب وارد آمده بود حکومتهای کستل و

ولیون و اراغون نیز بمناسبت اینکه در میانهٔ فردیناند پنجم و ملکهٔ کستل و لیون یعنی ایزابل
عقد ازدواج واقع شده بود بر واضح بود که اهل اسپانیا تجدید اقبال و استقلال خواهند نمود و بجهت
اینکه حالات قدیم دولت اسپانیا در گذشته که احکام معاهدهٔ فیمابین پادشاه کستل هانری و ابوالحسن نیز بالطبع مفسوخ
شده بود لهذا از جانب ابوالحسن از برای التماس مصالحه هم نزد ایزابل و هم نزد فردیناند
شوهرش ایلچیهای مخصوص فرستاده شدند و در جواب سفیر گفتند بشرط اینکه هر ساله یک خراج معتدلی بدهد راضی بمصالحه
خواهند گشت چون معلوم شد که قبول این تکلیف صلاحیت ندارند بجهت اینکه سفرا در غرناطه در مواجههٔ
امراء ابوالحسن این مطلب را قطع و فصل نمایند دو نفر مامور مرخص را با سفرای اسلامیه ترفیق نموده فرستادند
سفرای مشارالیهم چون بحضور پادشاه غرناطه در آمدند بمحض اینکه سبب و درجهٔ ماموریت خود را بیان نمودند
ابوالحسن بمقتضای شجاعت و دلاوری فطری خود بغیرت آمده بطور تهور در جواب مرخصان گفت
بروید بمتبوع خود بگوئید من مانند ملوک سابق غرناطه در تحت وصایت نخواهم بود و باسم خراج دیناری
نخواهم داد زیرا در ملک غرناطه دیگر طلا نماند شمشیر موجود است اگر میخواهند حاضر است بعد از آنکه
فرستادگان را باین وجه جواب داد جزم نمود که البته محاربه واقع خواهد شد و فوراً اسباب دید ملکهٔ
کستل و لیون ایزابل و شوهرش فردیناند و حکمدار اراغون بملاحظهٔ پارهٔ مشکلات و گرفتاریهائی
که داشتند دیدند در چنین وقت تنگی یک دعوای دینی بر پا کردن
دنبالهٔ اش دراز خواهد شد مناسب دیدند که باستدعای اهل غرناطه موافقت نموده
بنقد معاهدهٔ قدیمه را تمدید نمایند لکن از این طرف هم چون میدیدند که اهل غرناطه در چنین

حالت ضعف و پریشانی که دارند اگر این چنین جواب سخت قطعی را که عقلاً هیچ گمان نمیبردند از
ایشان قبول کنند آن تفوق و برتری که بر اهل غرناطه داشتند بکلی محو و بی
ثمر خواهد شد لهذا خمیر مایهٔ انتقامیکه بجز اضمحلال و انقراض کلی
غرناطه بطور دیگر ممکن نمیشد در قلبشان مخمر گشت که بقیهٔ این مطلب
در دفتر نهم مندرج است مراجعت شود

دربیان احوال دولت انگلیس

در دفتر سابق قدری از وقوعاتیکه در زمان حکومت ادوارد چهارم پادشاه انگلستان اتفاق افتاده بود
بیان نمودیم و مابعدش قرار بود در دفتر هشتم نگاشته شود و آن تفصیل چنان است که
چون پادشاه مشارالیه نتوانست قشونش را راضی نموده بر مملکت فرانسه هجوم ببرد از برایش
میسر نشد که مقاصد خود را از قوه بفعل بیاورد لهذا بلندن مراجعت کرده در سنه ١٤٨٢ میلادیه
فوت شد و بجایش پسر دوازده سالهٔ اش ادوارد پنجم تاج پادشاهی انگلستان را بر سر نهاد
لکن چون پادشاه هنوز صغیر بود (دوک گلوچستر) یعنی عمویش ریشارد وکالتاً
به امور دولت رسیدگی میکرد مومی الیه ریشارد برادر ادوارد چهارم و در زمان طویلی معروف
بدوک گلوچستر بود و برای برادر زاده اش ادوارد پنجم نیز وکیل پادشاهی گردید اما
در ایام وکالتش بداعیهٔ تفرد و استقلال برخاسته هم برادر زاده اش ادوارد پنجم را که پادشاه بود
و هم برادر دیگرش را که بعنوان دوک یورک معروف بود بیهانهٔ گرفته محبوس ساخت و بعد از یکسال

تیرول نام جلاد را مأمور نمود که هر دو برادر را در رختخوابشان بقتل رسانید دو نفر شهزادهٔ جوان را
باین غداری هلاک نمودن ازان نامردیهائیست که هیچوقت فراموش نخواهد شد وحتی در جلد (ترازدی)
که صورت قتل این دو طفل را مینماید باسم (پسران ادوارد) تألیف نموده هنوز در تیاتر خانها شبیه آنها را
در می اورند (ترازدی حکایات فاجعهٔ حزن و الم انگیز را گویند) و بحدی سوزناک است که شخص هرچند قاسی القلب
باشد بمحض استماع ممکن نیست که از عرق حمیت و مرحمتش تأثیر ننماید الحاصل بعد ازانکه ریشارد
آن شهزادگان بیگناه را بقتل رسانید در سنه ۱۴۸۳ پادشاهی انگلستان را بنام خودش اعلان نمود لکن از بس خلق از
افعال ظالمانهٔ که محض اجرای هوای نفس از وسر میزد متنفر شده بودند از شأن و اقبال حکمداری چندانکه
باید حظی نبرد در اثنای این بارامی هانری هفتم بر جائیکه ریشارد در قوم تحصن کرده بود هجوم برده اورا بقتل
رسانید و خودش بالاستقلال پادشاه انگلستان گردید این هانری هفتم رئیس خاندان (تودور) بود
و از طرف مادری از سلسلهٔ دوک لانکاستر بود و قبل ازانکه پادشاه بشود اورا کنت ریشموند میگفتند
و در سنه ۱۴۸۵ بسبب قتل ریشارد دسته های گل سرخ و سفید دیگر موقوف شد چون تفصیلش
مطابق مدت دفتر نهم است بدفتر مذکور مراجعت شود

در بیان بقیهٔ دولت فرانسه

چنانکه در کتاب سابق مذکور گشت لوئی یازدهم پادشاه فرانسه در اواخر عمرش از خوف مرگ در یکی از
خلوتهای سرای منزوی گردیده مشغول عبادت شد و امور دولت را بدست اختیار پسرش شارل هشتم
واگذار نمود موی الیه شارل در سنه ۱۴۷۰ متولد گشته در سن سیزده سالگی مالک تاج فرانسه شد چون چندان
عقل و درایتی که از برای حل و عقد امور بکار آید نداشت دوک اورلیان وکیل سلطنت نصب شد لکن

بجهت دوک اورلیان بسبب پارهٔ خیالهای مخالف که در سر داشت از وکالت عزل شده
همشیرهٔ بزرگش (ان دو فرانس) که زن عاقله بود وکیلة السلطنه نصب شد متار الیه شارل چون
در سنه ۱۴۹۱ (ان دو بریتانیا) را که وارثهٔ ایالت بریتانیا بود بعقد نکاح در آورد ایالت مذکوره
بالطبیعه بر مملکت فرانسه ضم و الحاق شد و ازینها گذشته چون موی الیه
هم جوان و هم حریص بود حقوق و استحقاقی را که بر فرنسهای اخری خانوادهٔ انژو بخانوادهٔ
خودش هبه کرده بودند استحصال نمود و میخواست حکومت ناپولی را ضبط و تسخیر نماید فی الحقیقه
بیک سرعت و سهولتی انجا را فتح نمود که موجب تعجب شد اگرچه در ماه پنجم محاربه ناپولی بمقصد خود
واصل گردید لکن باز بزودی از دستش بیرون رفت چون پاپ با وندیکیان و دوک
میلانو سفروس و حکمدار اراغون فردیناند و ملکهٔ کستیل ایزابل برضد شارل
اتفاق نموده باو تکلیف کردند در مدت یکهفته از مملکت ایتالیا در آمده برود
بملک فرانسه و شارل خوب میدانست که با سی ملیون اهالی ایتالیا نمیتواند بمقام
مخالفت بر آید عودت کرده در موقع فورنو بچهل هزار نفر لشکر متفقین برخورده
با نه هزار قشون فرانسه بر آنها حمله آورده جمله را پراکنده و متفرق ساخت و بعد بملک
فرانسه رفته در سنه ۱۴۹۸ بلا ولد وفات کرد عموزاده اش دوک اورلیان بنام و عنوان
لوئی دوازدهم پادشاه فرانسه گردید که تفصیل احوالش در دفتر نهم مسطور است

در بیان احوال دولت اسپانیا و ابتدای ظهور امریکا

حکمدارهای اراغون و کستیل و ناوار و لئون که بعد ازین همه یکی شده علی الاطلاق حکومت اسپانیا را
تشکیل نمودند نخستین حکمدار اراغون فردیناند است که در زمان حکمداری متار الیه قطعهٔ وسیعهٔ امریکا
پیدا شد چون موی الیه فردیناند در اجرای حکم و نفوذ پاپها خود را مجبور و مأمور میپنداشت
اکثر وکلای دولت از کشیشان و رهبانان بودند و او را بجهت فخر و مباهات کاتولیک ملقب ساخته بودند
موی الیه در سنه ۱۴۵۲ میلادیه متولد گشته در سن شصت و چهار سالگی فوت شده است هنگامیکه هفده ساله بود با ایزابل
که وارثهٔ حکمدار کستیل بود عقد ازدواج نمود و بوکالت زنش حکومت کستیل را نیز میکرد در این اثناها پدرش
الفونس پادشاه اراغون وفات نمود در سنه ۱۴۷۹ ممالک موروثهٔ خود را هم بتصرف در آورده تقریباً
تمام اسپانیا بزیر حکمش در آمد در سنه ۱۴۸۱ بعد ازانکه محکمه های تحقیق عقاید را انتظام داد در سنه ۱۴۹۲
شهر غرناطه را از دست مغاربه گرفت و بتشویق و ابرام کشیشان جمیع یهودیان و مسلمانان را از
داخل اسپانیا رانده بیرون کرد و ازین جهت سکتهٔ بزرگی بتجارت اسپانیا عارض شد در عهد همین
پادشاه بود که ناخدا کلومب که شخص دریانورد عالمی بود امیریکا را که ینگی دنیا میگویند کشف نمود
تفصیلش این است که این ناخدای ماهر و دریانورد کامل که کپیتان کلومب نام داشت در سنه ۱۴۴۱
میلادی در شهر جنوه متولد گشته سیاحت بحریه و دریانوردی را که در آن ایام ژنویزها میل و رغبت تمام داشتند
پیشهٔ خود ساخته بود موی الیه در بحر سفید میگشت لکن اتساع این بحر داخلی از برای جولان کشتی
محیط نورد او تنگ مینمود و هوس و آرزوهای او را کافی نبود تا اینکه بالاخره پهنا در دریای بیکران را

که غیر از خدا از پایانش کسی را اطلاعی نبود از برای خود میدان امتحان و تجربه قرار داده از
بوغاز سبته که جبل طارق نیز گویند بیرون رفته چون بشهر لیزبون که پایتخت حکومت
پورتگیز است رسید تمام وقتی که کشتیهای ماهی گیران دانیمارک و انگلیس که در ان سواحل بودند
و علی الخصوص اهالی ایرلاند در دریای شمال از برای صید ماهیان بزرگ جمعیت
گردش میکردند ناخدای موی الیه با این کشتیها همراه شده در اثنائی که در آبهای
جزیرهٔ اسلاند سیر و سیاحت میکردند او از منطقهٔ باردهٔ شمالی رو بجانب شمال چند درجه بیشتر رفت
و باز عودت نمود لکن در این سیاحت شمالی چیزی بغیر از دریای بی منتهای
یخ که دیگران هم دیده بودند ندید و اطلاعات تازهٔ بدست نیاورد لکن در اثنای
راه در وسط دریای مانش بیکی از کشتیهای وندیک برخورد که بمناسبت رقابتی که با پورتگیزها
در خصوص تجارت هندوستان داشتند از فلمنک بتجارت امتعهٔ شرقیه
عودت مینمود در میانشان محاربهٔ سختی واقع گشته هر دو سفینه بهم خورده بالاخره هر دو آتش گرفته
سوختند بعد ازین قضا کپیتان کلومب بدلالت جلادت شعوریکه فاعل قوهٔ مدبرهٔ او بود
فوراً خود را بدریا انداخته بیک تخته پارهٔ چسپید و ازان در طرف ساحل سلامت در آمده و باره
بشهر لیزبون عودت کرد باصرار و ابرام همشهریانش که ژنویزها باشند در شهر مزبور اختیار
توطن نمود اگرچه فقیر و بی بضاعت شد لکن چون خودش از خانوادهای معروف مملکتش بود
و از سیاحین بحریه دوستان داشت بعد ازانکه دختر ناخدائی را که جزیرهٔ مادیرا را کشف نموده بود
بنکاح در آورد کتابچه ها و روزنامه هائیکه در باب طریق اسهل کشفیات جدیده پدر زنش نوشته بود

از نظر مطالعه گذرانیده و نقشه‌هائی را که کشیده بود دیده از مطالعهٔ اینها و سایر اوراق و نوشتجاتیکه
در این باب بدستش افتاد در فنون بحریه اطلاعات بسیاری بهم رسانید و این دانش
از برای او مشوق مجری شد و با پارهٔ دلایل موهومه ادعا نمود که از طرف غرب از برای هندوستان نزدیکترین
راهی که سالها منوی ضمیرش بود پیدا میتواند کرد
از برای تسهیل اجرای مقاصد خود دید باید در هر صورت در تحت حمایت یک دولتی باشد پس از برای
جلب منافع اینده ابنای وطنش نتیجهٔ مطالعات خود را در کتابچهٔ نوشته بمجلس جمهوریت ژنوه
عرض و تقدیم نمود و استدعا کرده بود که رخصت داده شود تا در هر ملک تازهٔ که کشف میکند بیرق
جمهوریت ژنویز را نصب نماید لکن چه فایده اجزای مجلس جمهوریت این ادعای کلومب را
از قبیل خیال محال شمرده از فرط جهل و تعصبی که داشتند اینچنان فرصتی را که نام و شان ایشان را الی الابد
باقی میگذاشت از دست دادند لکن کپیتان کلومب بر مقتضای حب وطنی که داشت چون در
خدمتی که از برای ملتش میبایست بجا بیاورد تقصیر جایز نمیدانست پس هم از انکه استدعایش
بجائی نرسید مضطرب نگشته بعد از آن بپادشاه پورتگیز که اصل وطنش بود نخبهٔ افکار خود را بیان
نمود و بمجلس امور بحریه حواله شد که در این باب گفتگو کرده قراری برای این کار بگذارند لکن اجزای
مجلس مذکورهٔ بحریه با وجود انکه ادعا میکردند که علم هیئت و هندسه و حکمت میدانند از انکه چرا تاکنون
این چنین مطالعه و ملاحظهٔ بخاطرشان خطور ننموده است دلگیر گشته کتابچهٔ کلومب را با پارهٔ اعتراضات
رد نمودند و بقصد انکه مباهات مستقبله را بزنند در خفیه مناسب دیدند که یکفروند کشتی را به

دریای غرب بفرستند و مطلب را بحکمدار عرض نمودند حکمدار نیز مغلوب حرص و طمع گشته
بی انکه شان و وقار حکمرانی را ملاحظه کند حیلهٔ را که اسافل ناس قبول نمیکنند بکار زده مساعدت
نمود که یکفروند سفینهٔ عازم بسیاحت دریای مغرب بشود اما چون مقدر امور جل عظمته کشف امریکا را از برای
کپیتان کلومب تقدیر فرموده بود بمقتضای الحریص محروم دست پورتگیزها بجائی نرسید
چون کلومب دانست که بسبب عداوت دینیهٔ دو نفر از ارکان مجلس بحریه که یهودی بودند نفوذش
کسر خواهد شد از ملتی که برخلاف ارزو و خواهش خودشان این چنین خیانت آشکاری را
مرتکب گردیدند قطع مناسبات نموده از انجا بمملکت اسپانیا نقل وطن کرد و این قضیه در سنهٔ ۸۸۹
هجریه اتفاق افتاد در این حالت برادرش بارتالومی را که با خودش همخیال بود نزد هانری هفتم
پادشاه انگلستان فرستاد و خودش هم از این طرف مطلب را بپادشاه اسپانیا عریضه کرد
لکن کلومب بنا بپارهٔ موانع که در اتی انها را ذکر خواهیم نمود چندان امیدی از انکه دولت اسپانیا
باو کمکی خواهد کرد نداشت باین معنیکه در انروزها دولت مشارالیها از محاربه کردن با بقیهٔ
دولت غرناطه فارغ نبود و گذشته از این فردیناند و پادشاه اراغون
بمقتضای جبانت طبیعیهٔ که داشت جسارت انکه این چنین مقاصد فوق العادهٔ را از قوه
بفعل بیاورد نداشت و این را هم میدانست که تنها خواهش و ارزوی ملکه کستل ایزابل زنش نیز از برای حصول
این مقصد کافی نیست و از انطرف هم ملاحان اسپانیا چون مهارت انکه کشتیهای
خود را در میان طلاطم امواج دریای بیکران بکار ببرند نداشتند بیانات
کپیتان کلومب را مانند افسانه میشنیدند و جنگ کردن با عربهای مغربی را که از بقیهٔ مسلمانان
در یک گوشهٔ اسپانیا مانده بودند مرجح میدانستند و ان هم بسبب ابرام و نفوذ کشیشان بود

که در ان صفحات مستولی شده بودند لکن ملکه ایزابل بکشیش بزرگ دیر شهر پالوس
اعتقاد کاملی داشت چون کشیش مومی الیه تصدیق نموده بود که مدعای کلومب واهی نیست
یک ارض جدید نامسموعی کشف خواهد شد قضیه را بپادشاه عرض کردند لکن مع هذا خیالات
کلومب را از قبیل حکایات الف لیلا و نوعی ماخولیا شمرده بجهت انکه او را
از این اوهام و خیالات بیرون بیاورند کار او را به پارهٔ مخالفین حواله کردند
بنا به تفصیلیکه در تاریخ امریکا که مامور نوشتجات خارجهٔ انجمن دانش عبدالغفار انیس افندی
از زبان انگلیسی ترجمه نموده است مرقوم است بعد از مباحثات و معارضات بسیاری
عاقبت نتوانست مطلب خود را بفهماند و لابدگشته عیال و اولاد خود را بدوستانش سپرده
خود عازم انگلستان گردید که سابقاً برادرش را هم فرستاده بود
چون اقصای امل و ارزوی فردیناند و پادشاه اسپانیا این بود که طایفهٔ عرب را که
هفتصد سال بود در انحوالی مستولی شده بودند قلع و قمع نموده در مملکتی که ملیت قدیم
محو و منقرض شده است دوباره آئین عیسوی را رواج بدهد آن کشیشانیکه مروج استدعای
کلومب بودند فرصت نجستند که بپادشاه و ملکه که کشف اراضی جدیده را دوست داشت این مطلب را
عرض کنند در ان اوقات چون محاصرهٔ غرناطه قریب بانجام رسیده بود
انجا را ضبط و تسخیر نمودند و بتشویق و تعصب کشیشان در حق طایفهٔ عرب حقارتهائی که منافی شان
انسانیت است روا داشتند و حکومت مملکت بزرگی که از سلسلهٔ کوههای پرینه

که مملکت فرانسه و اسپانیا را از هم فصل میکند گرفته تا مملکت پورتگیز وسعت داشت
در دست تصرف فردیناند و زنش ایزابل افتاد در این وقت طرفداران کلومب
دیدند تمام وقت رسیده است که ملکه را بطمع آورده او را راضی کنند که استدعای کلومب را بجا بیاورد
لهذا کس بانگلستان بطلب کلومب فرستادند و بالاخره کلومب را بحضور ملکه در آورده بعد از گفتگو مقرر گشت که
بچهار شرط عهدنامهٔ امضا و مبادله شود خلاصهٔ عهدنامهٔ که مشتمل چهار فقره بود
این است (اولاً کپیتان کلومب هر مملکت تازهٔ را که کشف نماید خود امیر البحر آن دریاها
نصب شود ثانیاً وارثان او دارای امتیازات دریابگیان کستل باشند ثالثاً
در هر ارض جدیدیکه کشف نماید کپیتان کلومب وکیل السلطنه باشد و عشر محصولات
ان ارض بکلومب و خاندانش داده شود رابعاً از برای مخارج این سفر هشت یک
آنچه کلومب استدعا میکند باو بر وجه پیشکش داده شود) لکن پادشاه اسپانیا فردیناند و
اعتقادش این بود که این کار بجز حصول نخواهد آمد محض بابرام و تشویق زنش ایزابل بشوق
آمده قبول این معنی کرد این بر شخص بود که فخر و مباهات کشف ارض جدیدی را
که حکمای سالفه و لاحقه گفته بودند تنها از برای یک شخص ژنویز فقیری نمیگذاشتند باید پارهٔ
بیغیرتان بیعار با پارهٔ کلمات نالایق میخواستند ملکه را اقناع نموده کار کلومب را برهم بزنند
لاکن ان کلمات ارزوی ملکه را که در این کار داشت نتوانست اسکات و اغفال نماید و فردیناند و
امضای خود را با امضای ملکه بر ان عهدنامه گذاشت و در امضا تنها فردیناند نوشت زیرا

ملکهٔ مشارالیها از نسل حکمداران کستیل و حکم و نفوذش بر اهالی کستیل جاری بود و شوهرش فردیناندو
از سلالهٔ پادشاهان اراغون بود و در سندیکه محض خاطر زنش امضا کرده بود بجهت ان پادشاه
اراغون ننوشته بود که با اعتقاد خودش میخواست حکومت اراغون را از همچنین مصرف بیهوده
حفظ کرده باشد لهذا جمیع مصارف این سفر از اهالی کستیل گرفته شد
دسته کشتیهائی که در مرداب شهر پالوس که بندرگاه ایالت اندلس است تهیه و تجهیز شده بود
عبارت از ۳ سفینه و نود نفر ملاح بود این مطلب فیمابین پادشاه اراغون و زوجه اش
سبب قیل و قالها شد و مبلغی که مأمورین را مضطرب ساخته انرا مصارف فوق العاده
گفته یکدفعه بدادن ان راضی نشدند در صورتیکه بیشتر از چهار هزار لیرای استرلین نبود مبلغ
مذبور عبارت از هشتصد کیسه اقچه بود و ملکه نیز از برای این مطلب انقدر هوس داشت انکه
با شوهرش بمنازعه برخاست و وکلا گرفتار مطالعات عمیقه گشتند معلوم نیست بسبب این قدر است
که در انروزها چون با بقیهٔ حکومت اندلس دست و گریبان بودند و مخارج گزاف واقع شده بود
در تهیه و تدارک این چنین مبلغ کمی مشکلات دیده میشد و یا انکه چون در سیاحت بحریه
مهارتی نداشتند در انطرف چنین بحر بیکرانی ارض جدید یافتن و یا انکه از برای هندوستان
راه کوتاهتری جستن را خارج از امکان دانسته مبلغی را که از برای یک منفعت موهوم مجهولی
بایستی بدهند از خسارات داخله میشمردند و یا انکه صرف کردن ان مبلغ را از برای دفع حکومت

اندلس اولی و مرجح میدانستند خلاصه در هر حیثیت بهزار مشکلات وکلای دولت
اسپانیا را راضی نمود قبل از انکه با ان ۳ سفینه که دو فروند انها بغله و یک فروندش
کشتی متعارفی بود رو به پهناور دریائی بیاورد که بغیر از مطالع و مغارب نجومیکه
ایشان را بسلامت دلالت مینمودند دیگر چیزی بنظر نمیامد اعلان نمود که نود نفر ملاح
و ۳ نفر ناخدایانی که ۳ برادران بودند در روز معینی در کلیسای بزرگ شهر رفته
آئین توبه را بجا آورده با همشهریان و بلکه با جمیع اهل اروپ وداع خواهند کرد
روزیکه موی الیه کپتان کلومب با یارانش از برای توبه و وداع بکلیسا رفتند جمیع خلق شهر پالوس
در کلیسا جمع شدند و از برای تشییع ایشان کوچها پر شده بودند بعد از انکه خیال کپتان کلومب
صورت گرفت روز جمعهٔ سوم ماه اوکوست سنه ۱۴۹۲ میلادیه مطابق سنه ۸۹۸ هجریه بود که از مرداب
شهر مذکور لنگر کشیده بادبانها گشادند و میل سکان را رو بسمت جزایر قناریه پیچانیدند که بقیهٔ
احوال ایشان در دفتر نهم مسطور است مراجعت شود
حکمدار پورتکیز ژان ثانی بعد از وفات پدرش الفونس پنجم در سنه ۱۴۸۱ میلادیه تاج سلطنت
پورتکال را بر سر نهاده مدت حکومتش را که چهارده سال شد مشغول این
خیال بود که در قطعهٔ افریک اراضی جدیده پیدا کند و حتی (انکوله) و (بنکوله) و (کینکو)
نام سواحل را نیز ضبط کرده تجارت طلا و شیر ماهی را خوب پیش برده بود چون در سنه ۱۴۹۵ میلادیه
مشارالیه فوت شد امانوئیل نام پرنس که ملقب به بختیار بود بجایش پادشاه گردید موی الیه
در سنه ۱۴۶۹ متولد گشته در سنه ۱۵۲۱ فوت شد در پنجاه و ۵ سال که مدت عمرش بود هم خلف
ژان گردید و هم ؛ ابتدای عقد ازدواج نموده از داخل مملکت طایفهٔ اعراب مغربیه و یهودیانیکه

در داخل مملکت نافذ الکلام بودند بیرون کرد که بقیهٔ احوالش در دفتر نهم
مندرج است مراجعت شود
حکومتین سیسیلی و ناپولی تا سنه ۱۲۸۴ متحد بودند در تاریخ مذکور بعد از انکه خاندانهای
انژو و اراغون ظهور نمودند خانوادهٔ انژو ناپولی را و خاندان اراغون حکومت سیسیلی را
از برای خود حصر و قصر نموده از سلالهٔ خاندان انژو لوئی سوم از سنه ۱۴۱۷ تا سنه ۱۴۳۵ در حکومت
ناپولی مانده بعد از وفاتش برادرش (رهنه) حکمدار ناپولی شد از خانوادهٔ اراغون نیز
فردیناندو اول از سنه ۱۴۱۰ میلادیه الی سنه ۱۴۱۶ در جزیرهٔ سیسیلی حکمداری کرد بعد از وفاتش
بجای او نیز الفونس اول جلوس نمود در سنه ۱۴۳۵ باز حکومتین مذکورتین متحد گشته ولی قدری بعد
باز از هم جدا شدند و فردیناندو در حکمداری ناپولی ژان نیز در پادشاهی سیسیلی ماندند
حکومت فردیناندو تا سنه ۱۴۹۴ و حکومت ژان تا سنه ۱۴۷۹ ممتد گشت که تفصیلات
اینها از دفتر اول تا دفتر هفتم درج شده است در این دفتر هشتم نیز احوال پادشاه ناپولی
الفونس و حکمدار سیسیلی فردیناندو را ذکر خواهیم نمود باین تفصیل که پسر فردیناندوی اول
و پسرزادهٔ الفونس پنجم الفونس دویم در سنه ۱۴۹۴ میلادیه بحکمداری ناپولی رسید بعد از ان
چون بسبب لاقیدی اهالی ناپولی را گرفتار انواع فلاکتها نمود که از حوصلهٔ طاقتشان بالاتر بود
اهالی مملکت پادشاه فرانسه شارل هشتم را دعوت نمودند که در این حال مشارالیه نیز با پادشاه
اراغون فردیناندو بالاتفاق با کمال خواهش و استعجال به ایتالی رفته داخل مملکت ناپولی گردید

هرچند که الفونس از راهیکه پیش گرفته بود پشیمان گشت و از برای مقابله نیز طرفداری نداشت
در قوهٔ خود ندیده بپاپ التجا برد و حکومتهای وندیک و میلانو و طوسقانه و صاردنیا را
برخلاف فرانسویان که دشمن جانی او بودند متفق ساخت لکن در محافظهٔ حقوق حکمداری خودش بسیار قصورها کرد
و حتی چون نتوانست اخر کارها را بیاورد نیت خالصهٔ حکمداران
ایتالیا را هم که از برای سلامت خودش اتفاق کرده بودند تغییر داد و از اینها گذشته بسبب اوضاع
نامناسبهٔ بسیاری که از او سرزده بود رعیت نیز از او دلخور و متنفر شده بودند و بر همه یقین شده بود
که خلع و عزل او مملکت را از حال بحران و مخاطره خلاص خواهد کرد لهذا اجتماع نموده پسرش را بعنوان
فردیناند ثانی بحکمداری ناپولی برداشتند و حکمدار مخلوع را بطرف سیسیلی فرستادند
موی الیه بذلت و حقارتیکه براو وارد امد تحمل نیاورده بعد از چند ماهی وفات نمود
حکمدار شدن و خلع گشتن و وفات نمودنش مدت
یکسال طول کشید این فردیناندو دویم بعد از استعفای ضروری پدرش حکمدار ناپولی گردید
لکن چونکه افکاریکه اهالی ناپولی برضد پدرش داشتند چون در حق خودش نیز ساری و جاری گردید
فرانسویانی را که مقدما دعوت کرده بودند بکمال ممنونیت قبول نمودند لکن حکمدار تازه
اهالی ناپولی را بلطایف الحیل حکیمانه بخود جلب و رام ساخته با متفقین نیز حسن سلوک را
پیش گرفت و فرانسویان را نه تنها از ولایت ناپولی بلکه از تمام قطعهٔ ایتالی بیرون بروند مجبور ساخت
لکن سال بعدش یعنی در سنه ۱۴۹۶ موی الیه فردیناندو وفات کرده بجایش برادرزاده اش

فره دریک حکمدار ناپولی گردید لکن فردنیاندو که حکمدار اراغون وکستل بود باپادشاه
فرانسه لوئی دوازدهم عقد اتفاق نموده مملکت ناپولی را تسخیر نمود وبعد فرانسویان را بحیله از مملکت
ناپولی بیرون کرده مملکت مذکوره را بتنهائی متصرف گشت ومشارالیه فره دریک در زیر حکم و
نفوذ فردنیاندو ماند این همان فردنیاند دولت که در زمان او هم حکومتین سیسیلی وناپولی
یکی شد وهم از جهت زنش ملکهٔ کستل حکمدار کستل گردید واز پدرش نیز حکمداری اراغون
و ناوار و لئون باو رسید مشارالیه خواه اسپانیا را وخواه ممالکتی را که اسپانیول کوچک میگویند والان
معروف بحکومت سیسیلتین است متحد ساخته ممالکی را که در زیر حکمش بودند باعلا درجهٔ اقبال
و دولت رسانید لکن حیف خدعه وحیلهٔ که دربارهٔ متحد ومتفقش لوئی دوازدهم پادشاه فرانسه بکار زد امنیت
واعتماد عامه را از وسلب کرده بود ~~در دفتر نهم ذکر خواهیم کرد~~ بعد از وفات زنش ایزابل
کپتان کلومب را که دولت اسپانیا را صاحب ومالک یک دنیای تازه کرده بود چگونه
تحقیر وتخفیف نمونه وعاقبت حکومت اورا واحوال لوئی دوازدهم وقصهٔ پسرش
شارلکن که یکی از صاحب خروجان است وتاثیر نفوذ اورا در اروپ در دفتر نهم ذکر خواهیم نمود
~~اوژن که رئیس~~ اوژون نام پاپ ~~رئیس کلیسای غرب~~ که از اهل وندیک بود
از سنه ۱۴۳۱ الی سنه ۱۴۴۷ درمقام ریاست مذهب کلیسای غرب یعنی در کرسی پاپاکری

دوام کرد مومی الیه مجارها والمانها را بر ضد عثمانیان بسیار تحریض وتشویق نمود لکن
بقدریکه گمان میبرد فایدهٔ نبرد در زمان پاپاکری او بسبب ظهور پارهٔ مباحث
دینیه بعضی شعبه ها پیدا شد که تفصیلات انها در کتب قصص رهبانان مرقوم
ومسطور است

البرت دویم ایمپراتور المان که ذکرش در کتاب سابق سابع گذشت بعد از انکه قوهٔ قاهرهٔ
قهرمانی سلطان مراد ثانی پادشاه عثمانی را تجربه کرد فوت گشته یکی از اجزای خاندانش که فره دریک
سوم نام داشت در سنه ۱۴۴۰ بامپراتوری المانیا قبول وانتخاب نمودند تا سنه ۱۴۹۳ در سریر امپراتوری
بود در ایام حکومتش چون نتوانست مجارستان را از صدمه وهجوم عثمانیان خلاص کند
حکمدار مجار که ماتیاس کوروِن نام داشت نیز تا (وین) رفته انجاها را
که از ممالک امپراتوری بود بتصرف خود در آورد بعد از انکه فره دریک فوت شد پسرش
مکسیملیان امپراتور گردید که تفصیلش در دفتر نهم مرقوم است

~~امپراتور روم نیز~~ قسطنطین دراگوزه که از خاندان پالیولوکوس بود امپراتوری روم را
داشت ولوقاس نوتراس درمقام وکالت وژوستیانی نیز نایب امپراتور بود پولیتیک اینها
این بود که ملت را بغیرت آورده ~~بحیله واغفال نیز کلیسای غرب خوش داشته~~ بادشمن در
مقام مقاومت بایستند وبحیله واغفال نیز کلیسای غرب را خوش بدارند امپراتور
مشارالیه پسر مانوئیل پالیولوکوس دویم بود در سنه ۱۴۰۸ میلادی متولد گشته بعد از وفات
برادرش ژان پالیولوکوس یعنی در سنه ۱۴۵۳ رسماً امپراتور شده که سنش قریب چهل وپنج میشد

در مدت حکومتش که بیشتر از چهار پنج سال نشد ولایات تراکیا ومقدونیه وبحر سیاه
نیز تا مصب رود خانهٔ طونه در دست عثمانیان بود وسلسله های جبال امنوس حدود رسمی
امپراتوری روم بود اگر بحقیقت حال برخوریم ممالک امپراتوری کم کم بحدی کوچک شده بود که تقریباً
بقدر قایمقام نشینی قضای اربعه شده بود لکن در نفس شهر اسلامبول وبغادوس نفوس بسیاری
جمع شده بودند وقلعه بندی واستحکام موقعی هم بقاعده بود پارهٔ جزایر هم وعلی الخصوص ولایت
موره وپارهٔ سواحل بحر سیاه وولایت طرابزون داخل حوزهٔ امپراتوری بودند چون در میانه
این ولایتها عثمانلو بفاصله جا داشت قوت وحکومتشان متفرق شده بود لوکاس نوتراس که درمقام
وکالت بود چون ~~طرفدار عثمانلو دراشت~~ از سلطان محمد ثانی طرفداری میکرد دایما امپراتور را
تشویق مینمود که طوری رفتار نماید که سلطنت سنیهٔ عثمانیه را خوشنود سازد لکن
نوهٔ شهزاده امیر سلیمان اورخان چلبی وسایر اجزای خاندان خالی از نفاق وشقاق
نبودند کشیشان در زیر حمایت ونفوذ عثمانی بودن را از جزای گناهان ملت میشمردند
وخلق را از عثمانیان بانی وسایل متنفر میساختند زنها در دیرها ومردها در کلیسا
وقت گذرانیده پارهٔ هم از خلق با معتقدین کلیسای غرب متحد گشته بودند و
بر نسهای موره را تشویق مینمودند که مجادله مذهبی را موقوف کرده بخیال امنیت استقبال
بیفتند از ان طرف متعصبین خلق را بوعظ ونصایح گرفته در کلیسا عبادت کردن را

ترویج مینمودند وگروهی اتفاق کرده بودند که جواهرات وزر وسیمی را که در
سرای امپراتوری ودر دیرها وکلیساها بود غارت کنند الحاصل نظامات
موضوعهٔ دولت امپراتوریه تماماً مختل شده بود ودخل وخرج معلوم نمیشد دولت
وسلطنتشان عبارت از طنطنهٔ صوری ومراسم وعادات ظاهری بود چون خلیل پاشا که
در خدمت صدارت جلیلهٔ سلطنت عثمانیه بود واز امرا پارهٔ اشخاص را دولت امپراتوریه
بطرف خود مایل ساخته بود یک امنیت چند روزهٔ حاصل شده بود هنگامیکه وکلای ملت در دار الشورائی
که درموقع باب سرعسکری حالیه بود عقد مشورت کرده باافکار متحیره بعراض فریاد یانیکه از روی
اضطراب مراجعت میکردند رسیدگی مینمودند کشیشان وخلفا نیز در کلیسای بزرگ ایاصوفیه بجهت
تقدم وتأخر رسمی مشغول جنگ صندلی بودند هرکس صدر بالا را میخواست امپراتور نیز
اجزای دربخانهٔ خود را مسلح ساخته بخیال اینکه اهل بیتش را بموره بفرستد کاه در مجلس
وکلای ملت ناظر وگاه در جمعیتهائی که متروپولیدها یعنی خلفا واهالی در کلیساها
علی الخصوص در کلیسای ایاصوفیه عقد میکردند حاضر میشد چون در این اثنا قرمانیان
نسبت بعثمانیان از در مخالفت وعصیان در آمده بودند حضرت پادشاه بسمت اناطول
رفته بودند و در میان دسته های ینکیچریان قدری علامت فتنه ظاهر میشد در صورتیکه سلطان محمد خان
بسبب اینکه دو سه دفعه جلوس کرده باز خلع وعزل شده بود از حرکات خلق شبهه
داشت از طرف دولت امپراتوریه نیز محض خدعه وافساد برای اینکه بلکه بفهمانند که شهزاده

سلطان اورخان برحیات است حرف درآورده‌اند که مواجب شهزادهٔ مشارالیه نمیرسد چون
این قضیه معلوم همایون گشت فوراً التماس سفیر امپراتور را قبول فرموده بر مواجب شهزادهٔ موی الیه
افزود و او را پس فرستاد و در هنگام عودت همایون از اناطول در داخل بوغاز نزول نموده
از نقطهٔ کوزلجه حصار بسمت روم ایلی گذشت و شروع کرد به ساختن حصار روم ایلی
که معروف به بوغازکسن است (حصار روم ایلی تا اسلامبول
تخمیناً یکفرسخ است) چون امپراتور روم ازین قضیه خبر گرفت بسیار کوشید که
بنای حصار مذکور را منع نماید لکن از جانب پادشاهی جواب داده شد که مقصود ما این است
که بوغاز را از تجاوز ونذیکیان محافظت نمایم والا مطلبی که مخل ناموس و استقلال امپراتور باشد
در میان نیست و بکمال سرعت قلعه را بانجام رسانید و بعد از ساخته شدن حصار …
… یک منازعهٔ جزوی شبانان را وسیله ساخته اسلامبول را محاصره و بالاخره فتح
نمود از این معلوم میشود که سلاطین عثمانیه از اوقت اهمیت این سخن را فهمیده بودند که اگر کرهٔ زمین یک حکومت
بشود باید پایتخت آن اسلامبول باشد) وحتی بعد الفتح حرکات سلاطین عثمانی این
مدعا را تصدیق … مینماید

از یکطرف در … جهات جنوبیهٔ اروپ دولت اسلامیه زوال یافت و از طرف دیگر
دولت روم منقرض گردید وقوع این دو اتفاق بزرگ عداوت میانهٔ اسلامیان
وعیسویان را تعدیل کرد زیرا در ممالک اندلس اگر در میان اعراب غرض و نفاق

و سوء اخلاق اتفاق نیفتاده بود … عیسویان نمیتوانستند آنجاها را تسخیر نمایند
کذلک اگر … درمیان رومیان نیز اتحاد میشد مملکت را از دست نمیدادند که تفصیل آن در فصل
محاکمهٔ این دفتر ذکر و بیان شده است اگر مراجعت فرمایند حقیقت حال معلوم خواهد گشت

حکمدار روس ایوان ثالث چنانکه در دفتر سابق سمت نگارش یافت بعد از آنکه دیار وسعت دار
روس را … حکومت واحدهٔ مطلقه ساخت … بسبب پارهٔ حرکات
وحشیانهٔ غدارانه که از او سرزد شأن و شرفی را که در نزد همه یکانش پیدا کرده بود ضایع کرد
گذشته ازین پسر بزرگش دیمتری را بزندان انداخته پسر دومینش را هم داد در پیش چشم
خودش کشتند درصورتیکه منفور و مبغوض خلق بود وفات کرد

فصل ثانی

در بیان وقایع داخلهٔ حضرت سلطان محمد خان فاتح قسطنطنیه

بعد از آنکه شهریار سابق از دغدغهٔ حکومت منقطع العلاقه یعنی بدلالت جرات و حسناتیکه از آن
سرزده بود عازم دارالنعیم جنان گردیدند اهل دیوان کیفیت را بجهت آنکه عامهٔ خدم و حشم خبردار نشوند
از خواص ارکان نیز پوشیده و نهان داشتند و فوراً بواسطه یک صبا رفتار قضیه را بشهزادهٔ
اکبر و امجد حضرت سلطان محمد خان کامکار که در مغنیسا بود اخبار نمودند شهزادهٔ مشارالیه شهاب الدین
پاشا را همراه خود برداشته از معبر گلیبولو دریا را عبور نمودند و پانزده روز از وفات
پدر مغفورشان گذشته بود که وارد دارالملک ادرنه شدند و … در سرای همایون

که از وفات خنکار مغفور مطلع نشده بود الی صبح حضرت سلطان محمد ثانی در روز پنجشنبه شانزدهم ماه محرم الحرام سنه ۸۵۶
با جامهٔ شبگون و عمامهٔ سیاه بر سریر سلطنت عثمانی جلوس فرمودند و بعد نماز جنازهٔ شهریار پرورا
در قرب موضعیکه معروف بسلاح خانه است گزارده نعش مطهر شان را با کمال احترام به بروسه فرستادند و
بعد از آن اوصاف … جلیلهٔ همایونشان در … سر منبرها جلوه گر و صفحات سیم و زر بنام نامی همایونشان
هر زیب فر گردید بهر طرف که توسن توجه حضرتشان روی آورد حکمداران سر حلقهٔ اطاعت میسپردند
… چون طومار دولت قدیم بزانسیو را در نوردیده غالب و مظفر گردید دولت
علیه را که در اول درجهٔ سلّم عظمت بود با کمال شان و ناموس در آن واحد با علا درجهٔ قوت
و قدرت رسانید یعنی درصورتیکه فی الحقیقه دولت علیه بمرتبهٔ یک دوک نشینی بود در زمان
سلطنت پادشاه مشارالیه بمقام رفیعهٔ امپراتوری ارتقا نمود

چون پادشاه مشارالیه رایش ثابت و در اجرای ملاحظات و مطالعاتش بسیار ساعی و جازم بود
در چیزیکه رایشان قرار میگرفت کمال اصرار و ابرام را داشتند ازین جهت بود که در زمان حیات پدرشان
دو سه دفعه از برای ایشان قضیهٔ خلع و نصب روی داد بمقتضای این احوالشان بخیال آنکه مقام
و نوبت حکومت مستمراً منحصر بشخص خودشان باشد … برادر بیگناه خود سلطان احمد را هم آغوش پدرشان ساخته
شایبهٔ اشتراک را از میان برداشت در این اثنا از جانب حکمداران و امرای بزانسیو و طربزون
و موره و صرب و افلاق و ونذیک و راغوسه و ژنویز و رادوس هم از برای تبریک و هم از برای

تعزیت سفرا و مأمورین فرستاده آمدند و بشرف ملاقات پادشاهی مشرف گشتند امپراتور
بزانسیو قسطنطین دراکوزه پالیولوکوس برادر خود دیمتریوس را که (دسپوت) یعنی حکومت روحانیهٔ
موره را دارا است فرستاده بود گذشته از آنکه … مصالحه نامه را که در زمان پدرشان …
گرفته شده بود بصحه رسانیدند از برای حفید امیر سلیمان شهزاده اورخان چلبی که مشروط بود در نزد امپراتور باشد در مقابل مبلغ
سیصد هزار کیسه اقچه (اقچه یعنی پول و یا دینار است) که بایستی خرج جیب او داده شود مالیات
چند شهر را مانند (طلکفور طاغی) و امثالها را تخصیص نمودند و کذلک پدر زنشان دختر جرجی حکمدار
صرب را با هدایای بسیار و ارمغان بیشمار نزد پدرش فرستاده مبانی دوستی و مناسبات را استحکام
ساختند در این اثنا حاکم قرمان ابراهیم بیک باین خیال خام که دو سه دفعه خلع و نصب شدن
پادشاه نوجاه باید دلیل نااهلی او باشد و این قیاس بی اساس را مایهٔ فرصت شمرده بتسخیر ممالک
عثمانیه چشم طمع دوخت و بجهت آنکه خیالات فاسده و اوهام ناقصهٔ خود را از قوه بفعل بیاورد
در خطهٔ اناطول شروع بدعوای انفراد و استقلال … نمود حضرت پادشاه از آنجائیکه با حکومات
همسایه عقد مصالحه نموده بموجب قطعهٔ ابن کمال که میگوید

(قچن اطرافون دشمن بلورسه)
چه دشمن چیره گردد از پس و پیش
(برسی قالیجی عزم ایده رزمه)
(بودر تدبیر حسن اهل حزمه)
اگر از اهل حزمی این بیندیش
(که دوزه برقاچیله سازصلحی)
که با هر خصم در آیی از در صلح
(یکی چون ماند از جنگش بیندیش)

عمل فرموده بودند بیگلربگی اناطول اسحق پاشا را مأمور ساختند که لشکر اناطول را جمع آوری نموده
بجنگ امیر قرمان برود امیر قرمان نیز جاهائی را که ایدین و صاروخان و منتشه میگویند بنابر این
که ادعای حسب و نسب نموده خود را از نسل صاحبان قدیم آن ممالک میشمردند …

توجیه نمود قطعهٔ اناطول را باز منقسم ساخته بود حضرت پادشاه بملاحظهٔ اینکه این کارسار اسحق پاشای
نمهایست بقصد اینکه خودشان نیز بنفسه در میدان کارزار حاضر باشند صدراعظم خلیل پاشا و
وسایر وزرا را همراه برداشته از معبر کلیبولی بسمت اناطول عبور فرمودند چون به اق شهر رسیدند
از جانب قرمان بیک زاده قرمان بیک شفیع واصل گشته بعد از استرحام عفو و امان سوگند یاد
نمودند که از حلقهٔ اطاعت و فرمانبرداری بیرون نروند و بغیر از اینها مستدعی گردیدند که یکی از
دختران ابراهیم بیک داخل حرم سرای همایون شود اگرچه لازمهٔ حال این بود که بعهد و میثاق
انها اعتمادی نشود لکن چون در آن روزها از جانب امپراطور بزانس قسطنطین دراگوزه ایلچیها
امده پارهٔ تکالیف شاقه ابلاغ داشته بودند قرهمان بیک زاده را بطوریکه بیش امده گردید
التماس فرستاده نکاه
(قبول نموده)
معجلا قطع و فصل نزاع شد در این بین سفیر روم نیز با خلیل پاشا که از طرفداران
خودشان بود ملاقات نموده وجه مأموریت خود را چنین بیان نمود که بعد از این خزینهٔ ایمپراطوری
مبلغ سیصد هزار کیسه اقچهٔ که مقرری سالیانهٔ شهزاده سلطان اورخان است داده نمیشود
و این قضیه مخل ناموس ایمپراطور من است بجهت ترضیهٔ این به اعتنائیکه واقع شده است
باید مقرری مذکوره را چندان و هم نقد بدهید اگر جواب این مطالبه که حق صریح ماست
داده نشود حق پادشاهی سلطان اورخان را که خالی از هر احتیاجی در نزد ایمپراطور ما اقامت دارد
تصدیق خواهیم نمود و تمام ممالک عثمانیه که در روم ایلی واقع است حق موروثی او خواهد شد
وازین قبیل سفسطه و مغلطه‌ها که از مقتضیات نخوت موروثهٔ رومیان بود بسیار گفت

صدراعظم خلیل پاشا چون این سخنان را از ایلچی روم شنید در جواب او گفت

جواب صدراعظم خلیل پاشا به ایلچی روم

ای قومیکه از حس و ادراک محروم هستید از روزیکه من از اوضاع داخلهٔ شما باخبر شده‌ام
از جمیع خدعه‌ها و حیله‌ها و دغل بازیهای شما اطلاع بهم رسانیده‌ام پادشاه سابق ما
در حق شما لطف و ملایمت و مرحمت و شفقت را دریغ نمیفرمود لکن این پادشاه
جدید ما چنان نیست اعتقاد من این است که نفس اسلامبول نیز ایمپراطور را از جلادت
و شجاعت او خلاص نتواند کرد ای بیچارگانیکه در اثبات عقل و فهم خود عاجزید
نه این است که من از درجات و مراتب مغالطه و تزویریکه عادت دیرین شماست
بی اطلاع باشم هرچه از دستتان برمی آید کوتاهی مکنید اگر مراد شما این نیست که سلطان
اورخان را حکمدار روم ایلی بسازید و خیال شما این است که اهالی مجار و افلاق را
باین طرف رودخانهٔ طونه جلب و دعوت نمائید بشما رخصت دادیم آنچه میخواهید
بکنید لکن این را هم محقق بدانید که پادشاه ما در بارهٔ دولت بزانس نیت خوبی ندارد بالاخره
این یک مشت مملکتی که دارید و بلکه مقر حکومتتان نیز از دستتان بیرون خواهد رفت
خلیل پاشا بعد از این تهدیدات خلاصهٔ تکالیف سفیر مومی الیه را بعرض همایون رسانید
حضرت پادشاه در جواب سفیر فرمودند چون وارد ادرنه شدیم جلیملی رسید که میکنیم این

این مسئله‌ایست که در ادرنه هم رؤیت میتواند شد و در حق سفیر معاملهٔ دوستانه ابراز داشته
مطیب الی طرپس فرستادند و خودشان عازم سمت بروسه گردیده چون به نیک شهر بروسه
رسیدند طبقهٔ ینکیچریان در سرراه صف کشیده هنگام عبور نمودن شهریار کامکار زبان
بدعا و ثنا گشوده اورا شاباش میکردند و میگفتند اول سفر مظفرانهٔ پادشاهمان است
باید بکنانیکه در رکاب ملوکانه کوشیده اند سیم و زر انعام شود و با اسلحهٔ خود سرراه پادشاه را
بریده پارهٔ بی ادبیها کردند در این اثنا طورخان بیک نام سرکرده و شهاب الدین پاشا در
در رکاب همایون میرفتند انها نیز حرکات ینکیچریان را تقویت نموده عرض کردند اینها
~~رکاب همایون حضرت ولی النعم~~ شب و روز ملازم رکاب حضرت ولی النعم میباشند تلطیف
و انعام ایشان بر ذمت بلند همت پادشاهی لازم است لکن چون حضرت پادشاه گوش
باین قبیل حرفها نمیدادند جواب نداده یکراست بسراپردهٔ همایون نزول اجلال فرمودند
و فورا قاطرجی طوغان اغا را که اقای ینکیچریان بود عزل نموده مصطفی بیک نام شخص را
اقای ینکیچریان نصب کردند و سرجوقه‌ها را نیز جمع نموده بهر یکی صد چوب زد و از دولت
اخراجشان نمود حضرت پادشاه باقتضای الوقت لازمهٔ ریاست و سیاست را بهرچه بود
بوقتش اجرا مینمود ازین جهت مهابت او در قلوب طایفهٔ مذکوره جایگیر شده بود
ابن کمال در باب اینکه ریاست به سیاست را تأثیری ابن کمال بیتی گفته است که درج
انرا درین محل مناسب شمردیم (مدار گر ریاست سیاست در) (سیاست یوقیسه ریاست طوری
سیاست چو راه ریاست نمود سیاست بنحوی ریاست بنحو

الحاصل ده کیسه پول به افراد ینکیچریان انعام کرده اکیداً قدغن فرمودند که بار دیگر ازین گونه
کارهای نامناسب نکنند بعد داخل شهر بروسه گشته آرزوئیکه در خصوص فتح اسلامبول لایح ضمیر
منیرشان بود ابراز نموده اراده فرمودند که در مقابل گوزلجه حصار که در سمت ساحل اناطول واقع
و از اثر همت یلدرم بایزید خان ساخته شده است والیوم در میان اهل اسلامبول معروف است به
(اناطولی حصاری) یک قلعهٔ مستحکمی بنا شود که در آن نقطهٔ موقع متینی باشد بجهت اوردن عمله و بنا
و نجار فرمانها باطراف ممالک نشر شد این حصار بمناسبت اینکه در ساحل روم ایلی واقع شده است
انرا (روم ایلی حصاری) میگویند درخصوص بنای این قلعه دو روایت مختلف در دست است
یکی این است که مورخین دولت علیهٔ عثمانیه روایت کرده اند دیگری روایت مورخین روم است
بنا بر روایت مورخین دولت علیه بعد از انکه حضرت پادشاه از سفر قرمان عودت فرمودند خبر
اوردند که وندیکیان بوغاز کلیبولی را سد نموده اند بالضروره از میان ایالت خداوندگار
انداخته بسمت سنجق قوجه ایلی گذشتند و از حصار اناطول بنقطهٔ که حصار روم ایلی را
ساخته اند عبور نمودند که سلطان مرادخان مغفور نیز هنگامیکه بسفر وارنه میرفتند از انجا
گذشته بوده اند بنا بر روایت مورخین روم بعد از انکه حضرت پادشاه از سفر ظفر رهبر قرمان
معاودت فرمودند از بوغاز کلیبولی بساحل اروپ گذشته متوجه ادرنه گردیدند و در
شهر مذکور اعیان شهرهائی را که مقرری شهزاده اورخان که در نزد ایمپراطور مهمان بود حواله
به انها شده بود جمع نموده بانها سفارش کرد مخصصات مذکورهٔ معلومه را به محصلان روم ندهند و

فتح اسلامبول را که مدتها بود در سر داشت در قوهٔ خیالیهٔ خود مقرر ساخت و در داخل بوغاز اسلامبول
در مقابل حصار اناطول که نزدیکترین موقعیت در بین ساحلین در جائی که ~~بنا باعتقاد~~
~~قدمای یونان هیکله~~ از برای رب النوع فصاحت و بلاغت که بنا باعتقاد فاسد قدمای یونان عطارد
باشد معبدی بر پا کرده بودند و ازان موقع نیز لوحهٔ سنگی یافته بودند که بر آن بخط سریانی
نقش نموده بودند که ~~این موقعیت~~ که پادشاه ایران دارا هنگامیکه بر سر روسیان هجوم آورده
درین نقطه پل بست بنای حصار را گذاشت تحت جمیع عمله و بنایان و نجارانی را که فراهم آورده بود
از ادرنه فرستاده خود نیز خلیل پاشا و شهاب الدین پاشا و سایر وزرا را همراه برداشته
چون بموقع مذکور واصل شدند و فی الفور شروع بخندق کندن و بنیان گذاشتن نمودند
و حصاری را که قطر دیوارش بیست و پنج قدم بود است در مدت سه ماه یعنی در روز بیست و یکم
ماه مارت سنهٔ ۸۵۶ هجریه شروع نموده در اواخر ماه تموز با جمیع لوازماتش بانجام رسید
در این اثنا ایمپراتور روم قسطنطین دراکوزه ~~...~~
از برای مخارج شهزاده اورخان ~~وعده کرده~~ گذشته از انکه از ضم و تضمین مبلغ سیصد هزار اقچه
~~قطع نظر کرده~~ که سلطان محمد خان در اثنای جلوسش وعده کرده بود از برای مخارج
سالیانهٔ شهزاده اورخان بدهد قطع نظر نمود راضی ~~بلیغ~~ شد که ~~...~~ بشرط انکه

دست از ساختن قلعه بردارند قدری سنوی هم خراج بدهد و از برای مذاکرهٔ این مطلب
یکنفر ایلچی مخصوص بحضور حضرت پادشاهی فرستاد در تواریخ ما مینویسند که رسول موی الیه را
نزد صدراعظم خلیل پاشا فرستاده بوده است دوقاس نام مورخ روم مینویسد که گویا
ایمپراتور از کردهٔ خود یعنی از انکه با حضرت پادشاه میانه را بهم زده راه خلافگیری پیش گرفته بود
نادم گردیده سفیر مخصوص را برای این فرستاد که بعرض برساند که از ادعای مساوات
با عثمانی از هر حیثیت گذشته آرزوی آن دارد که خود را تسلیم رای عثمانیان نماید لکن چون
حضرت پادشاه از تکلیف سابق او بسیار رنجیده بود و از انکه با فرمان اتفاق کرده بود نیز
دل ازرده داشت ~~...~~ استرحام و استدعای سفیر
مقبول حضور همایون نگردید تا این مخابرات رد و بدل شد ~~...~~
هم پائیز رسیده موسم محاربه گذشته بود و هم مهمات حربیه و لوازمات سفریه
انقدر مکمل نبود که از برای فتح و استیلای شهر بزرگی مانند اسلامبول و محو و نابود نمودن
ایمپراتوری شرق که هزار و پانصد سال بود بر پا شده بود کفایت کند بنابرین چون اینچنین
هیئت جسیمهٔ لابد معینها نیز داشت بایستی بنسبت آن تدارک ~~دیده شود~~
محاصره دیده شود که ثمرهٔ زحمت و سعیشان چنانکه مانند سعی و زحمت سلاطین سالفه
بواسطهٔ طمعکاری و رشوتخواری پارهٔ مقربین ضایع نگردد الحاصل جمیع لوازمات و
مهمات قلعهٔ (بوغازکسن) که الیوم (روم ایلی حصاری) میگویند فراهم آورده فیروز بیک نام شخص را

با چهارصد مرد در قلعهٔ مذکور ساخلو گذاشت و در اثنائی که خود بسمت ادرنه رجعت
میکرد چون در بین راه عساکر عثمانیه بجهت خریدن گوسفند بر ~~...~~ شبانانیکه
دران صحرا گوسفند میچرانیدند ~~...~~ پیچیده بودند شبانان بعنف و شدت
جواب داده گفته بودند گوسفند فروختنی نداریم ازاین سبب فیمابین ادمهای مامور سیاست
محمد بیک و شبانان محاوره بمشاجره و بالاخره مضاربه بمحاربه منجر گشته انکه نیکه چیزهای
کوچک را بزرگ میکنند و مردمانیکه از اطراف شنیده گرد امده بودند بکمک طرفین شتافته
در بالای بشکطاش و کاغذخانه (الان از محلات اسلامبول است) یعنی درجائیکه الیوم معروف است
بقاتلی قواق بهم ~~...~~ در اویخته بقدر دو ساعت نزاع و جدال نمودند چون قضیه بعساکر اسلامیه
منعکس گشت قصد نمودند که بر اسلامبول هجوم بیاورند چون این خبر واصل سمع ایمپراتور گردید
دوباره یکنفر ایلچی فرستاده استدعا نمود که گذشته گذشت این امر جزئی را ببخشند و از
محاصرهٔ شهر دست بردارند لکن مسئول او قرین قبول نگشت لهذا بعد از حصول ناامیدی
بفکر چارهٔ مدافعهٔ شهر افتاد و امر کرد دروازهای شهر را ببستند و ابواب مخاصمه را گشودند
لکن حضرت پادشاه بمفهوم انکه (کس دغنجهٔ دل قالدی بر بهاره دخی) یعنی (کس دغنجهٔ
دل تا بهار دیگر ماند) ~~از برای تدارکات حربیه~~ به ادرنه عودت فرموده مشغول تدارکات
حربیه گردید بنا بروایت بعضی از مورخین وقعهٔ مذکوره در قریهٔ (ایغادوس) که در قرب اسلامبول
واقع شده است روی داد

در هنگامیکه دروازهای قلعهٔ اسلامبول را بروی عساکر عثمانیه بستند سی و [illegible] نفر از
~~...~~ خواجه سرایان و چند نفر از سرجوقهای عساکر عثمانی که از برای خریدن پارهٔ
اسباب و لوازم شخصی داخل شهر شده بودند چون کار رستن بدشمنی منجر گشت
فرصت بیرون رفتن از شهر را نیافتند و مأمورین ضابطهٔ شهر ایشان را گرفتار نموده
نزد ایمپراتور بردند ایمپراتور بملاحظهٔ انکه شاید بسبب حسن شهادت ایشان و توسط ایشان
ان بلای مبرم مندفع گردد ایشان را نوازش و احترام نموده ~~...~~ مرخص کرد لکن
این هم مفید فایده نگردید چونکه یاس و ناامیدی دست داد دیگر کار بدعای کشیشان و همت
و غیرت ~~...~~ وندیکیان که جنگ کردن در راه دین را شعار خود ساخته بودند منحصر گردید
چون حضرت پادشاه وارد ادرنه گردید قوجه ترخان بیک را که مدت مدیدی در حوالی (موره)
اظهار جلادت و شجاعت نموده بود با دو نفر پسرانش که احمد و عمر نام داشتند بر عهدهٔ
~~...~~ از قشون سرکرده نصب نموده بفتح و تسخیر نیم جزیرهٔ (موره) مأمور و اعزام فرمودند
و اوریان نام مهندس انکروسی را بصدراعظم خلیل پاشا سپرده ~~...~~ چند
لوله توپهای بسیار بزرگ ریختند * ~~...~~ قصد و نیت حضرت پادشاهی ازاین
بود که دولت بزانسیور را از میان برداشته از موقعیکه رودخانهٔ طونه بدریای سیاه ریخته
میشود گرفته باعتبار جریان رودخانهٔ مذکور الی (بلغراد) و از انجا تا (بوسنه) و (اشقودره)
والی صد از ساحل (دالماچیا) اعتباراً ارنبودستان و هرطرف ولایت (موره) را تسخیر

* [illegible]

نمعه ان مواقع قطعهٔ اروپ را که درسواحل بحر سفید و بحر سیاه واقع شده اند
متصرف گردد وازبرای اینکه این مطلب صورت پذیر نگردد میبایستی در وهلهٔ اولی
دولت بزانسیو را که شیرازه رتق وفتقش ازهم گسیخته بود منقرض ساخته شهر قسطنطنیه را
مقر حکومت قرار بدهد زیرا باوجود اینکه مواقع مذکورهٔ قطعه اروپ را اجداد عظام حضرت
پادشاهی سابقاً فتح وتسخیر کرده بودند وجائی که انرا ولایت توان گفت در تصرف
دولت بزانسیو نمانده بود باز چون دولت مشارالیها حامی عیسویان شرق و دولت
عظیمهٔ هزار ساله بود احتمال داشت که حالت حمایت و نا امیدی ان دولت باعث تحریک عرق حمیت
اهالی ممالک غربیه گردیده درصورت دائمی نگاه داشتن ممالک فوق الذکر دوچار
صعوبت ومشکلات گردد لهذا مقتضای مصلحت این بود که یکروز زودتر بر تخت
ایمپراتوری شرق جلوس فرموده جلو احتمالات مذکوره را بگیرد پس در باب انکه
این امر مهم را ازقوه بفعل بیاورند حضرت پادشاه جمیع تدارکات لازمه را بنفس
نفیس همایون رسیدگی فرموده براه انداختند حتی شبی درسرای دولتی شهر ادرنه
خوابیده بودند ناگاه باکمال اضطراب ازخواب بیدار گشته صدراعظم خلیل پاشا را
احضار فرمودند خلیل پاشا ازاین دعوت بیموقت بسیار مضطرب گردیده مبلغ وافی

طلا برداشته چون بسرای همایون واصل گردید وبموجب اصول جاریهٔ وقت داخل
حضور همایون گشت ازکمال دلباختگی و هراسیکه داشت زانوهایش میلرزید و
سببش این بود که چون در زمان حیات سلطان مرادخان مغفور دو دفعه سبب عزل ونصب
حضرت پادشاه شده بود چنان گمان برده بود که شاید پادشاه میخواهد اورا بجزای آنحرکت
تقاص برساند الحاصل چون بحضور درآمد پیش رفته کنار فراش سلطانرا بوسید و
کیسه های زر را که همراه آورده بود تقدیم حضور کرد حضرت پادشاه پرسیدند که اینها چیست
معروض داشت که قاعدهٔ مرعیهٔ بندگی وجان نثاری این است که چون حضرت ولی النعم یکی از
بندگانرا بخلاف عاده وبیموقت احضار فرمایند ان بنده بشکرانهٔ ان التفات دست خالی
بحضور درنیامده جمیع ماملک خود را پیشکش نماید حضرت پادشاه بعد از
استماع این کلام فرمودند خیر ازبرای من لازم نیست انهارا باز بتو بخشیدم بردار سبب انکه ترا
انوقت طلبیدم این است که میخواهم درخصوص فتح وتسخیر اسلامبول باتو مشورت کنم
و بروجه اتی اغاز کلام نموده فرمودند اما طریق فتح وتسخیر اسلامبول کدام است
وزیراعظم مشارالیه اگرچه بواسطهٔ هدایا وتعارفاتی که گرفته بود جانبدار دولت بزانسیو بود
چون خوب میدانست که قوت وتأثیر هدایای مذکوره ازبرای اینکه حضرت پادشاه را ازعزم
ونیتی که در فتح وتسخیر قسطنطنیه داشت بازدارد کفایت نخواهد کرد عرض کرد ان خدای
مقتدری که بیشتر ممالک ایمپراتوری بزانسیو را مسخر سلطنت سنیهٔ حضرت پادشاه فرموده است
قادر براین است که پایتخت دولت مشارالیه را نیز ثمرهٔ سعی حضرت شهریاری نماید

محاصرهٔ اسلامبول اقتضا میکند که بیشتر ازصد وپنجاه هزار پیاده وسوار مسلح ازهرجهت امادهٔ
جنگ شود وبغیر ازانها بیشتر ازده هزار عرابه برای حمل ونقل بنه ومهمات مهیا گردد و
ازمرداب گلیبولی چند فروند کشتی در داخل بوغاز گردش کنند و قرار داده شد که (بالطه اوغلی
سلیمان بیگ) را اخبار بدهند که کشتی جمع اوری کند خلاصه بعد ازانکه مذاکره ومشاوره شد که
در مواقع مناسبهٔ شهر ازخارج نقبها کنده شود و بقاعدهٔ سوق الجیش سمت حرکت خط
حرب را تعیین نمودند و موقع اردوی همایون و لوازمات سنگر و باستیان و مهمات توپخانه را
معین ومشخص کردند صدراعظم خلیل پاشا مأمور شد ازکسانیکه ازاحوال داخلهٔ اسلامبول
اطلاع دارند تحقیقات لازمه را بعمل بیاورد

درخصوص احوال سابقهٔ اسلامبول که الیوم دران توالد وتناسل مینمائیم وتاکنون که این
تاریخ را مینویسیم چهارصد وسیزده سال است پایتخت دولت علیهٔ عثمانیست در
کتب تواریخ خودمان اگرچه پارهٔ اطلاعات ومعلومات یافت میشود لکن چون روایات
مسطورهٔ انها مخلوط بتعصب دینیه واغراض مخصوصه است چندان قابل اعتبار واعتنا نیستند
این اسلامبول که خاک آن اغشته بخون اجداد ماست ایا قبل از فتح به این هیئت وجامعیتی
بوده است که الیوم بنظر می آید ویا اینکه متانت واستحکامش بیشتر ازین بوده است ایا اهالی وسکنهٔ
ان کمتر ازکنون یا افزونتر بوده است این فقره ازانها درست معلوم نمیشود لهذا مجبور گشتم که بپارهٔ
تواریخ بیگانه مراجعت نمایم

در بیان احوالات قدیمهٔ اسلامبول

(شهر اسلامبول در نقطهٔ شرقیهٔ ولایت (تراس) که درقطعهٔ اروپ واقع و آنرا (تراکیا) نیز گویند
بر بالای هفت تپه طرح شده منقسم بشش محله بوده است انرا در سنهٔ ۶۵۸ میلادیه
بنا نموده رومیهٔ الجدید (نواروما) نامیده اند وباسم بزانس نام حکمداری که
ازابتدا اساس انرا وضع نموده است منسوباً بزانسیو میگفتند بعدازان انرا بنام
قسطنطین نسبت داده قسطنطنیه تسمیه نمودند این شهر از تاریخ سنهٔ ۳۳۰ میلادیه
باینطرف پایتخت حکومت ایمپراتوری ممالک شرقیه بود تاریخیکه عثمانیان
انرا فتح نمودند در سال هشتصد و پنجاه و هفت هجرت نبوی در اول بهار در
روز جمعهٔ بیست و هفتم شهر ربیع الاول شروع بمحاصره شده روز پنجاه وسوم محاصره
که روز بیست ویکم شهر جمادی الاول یعنی باشند فتح شد اول ماه فوریهٔ فرنگی سنهٔ ۱۴۵۳ میلادیه
سلطان محمد توپهای محاصره را که ازاول ریخته وحاضر کرده بود به پنجاه جفت
گاو بسته به پیشگاه اسلامبول آمد ودر روز جمعهٔ ششم
نیسان بعد از نماز ظهر شروع بمحاصره نموده در روز یکشنبهٔ بیست ونهم
ماه مه که رومیان (مایس) گویند شهر مذکور را فتح نمود که مدت محاصره پنجاه وسه
روز طول کشید باید متانت واستحکام وکثرت ازدحام انشهر را ازینجا استنباط کرد

که با عانت دویست و شصت و پنجهزار لشکر در مدت پنجاه و سه روز فتح ان میسر شده است
(مؤلف در حاشیه مینویسد که مجموع این دویست و شصت و پنجهزار قشون داخل صف جنگ نبوده اند
بلکه تقریباً نصف آن عبارت از چپاولچیان و بسیار هم از دراویش بابائی و عملجات اردو بوده اصلی
جنگاوران بیشتر از هشتاد هزار نمیشدند که تفصیلش در اتی مذکور خواهد گشت) لکن
در تاریخهای روم و فرنگ نوشته اند که عدهٔ محصورین ده هزار نفر بوده است و میگویند این
عدهٔ قلیل در مقابل دویست و شصت و پنجهزار نفر پنجاه و سه روز تاب مقاومت آوردند
و اگر از طرف فرنگیانی که در میان انها بودند ف د ظهور نمیکرد احتمال بود بیشتر از این
در مقاومت پایداری میکردند درانجا معنی این قول را شرح دادن لازم نیست بر هر کس
این قضیه واضح است الحاصل وقتیکه اسلامبول محاصره شد گذشته از اینکه قلعهٔ آن کمال رصانت
و استحکام را داشت از دروازهٔ (ایوان سرای) تا دروازهٔ هفت قله (یدی قله)
یعنی از دریای (ایوب) تا دروازه (یدی قله) که در ساحل دریای مرمره واقع است
دو سور مستحکم احاطه داشت از داخل طبقهٔ اول یعنی سور قلعه داخلی
بلندتر و سور حریم اندکی پست تر بود و در فاصله این دو سور تو در تو هم راه گردش
و هم خندق پر از اب موجود بود چون تخته پلهای دروازه ها را
انداخته درها را سد مینمودند انقدر متین بودند که تا خراب نمیشدند گشوده نمیگشتند و
بواسطهٔ زنجیریکه از نقطهٔ (زندان قپوسی) یعنی دروازهٔ زندان تا بازار ماهی فروشان (غلطه) کشیده

راه عبور کشتیهای جنگ را سد کرده محافظت دروازهٔ ایوانسرای
و دروازهٔ (اکری قپو) و مدافعهٔ مهاجمه را که از ان سمتها محتمل بود بر عهدهٔ (تیودور)
نام سرکرده محول داشته بودند دراین نقطهٔ (ایوان سرای) یک ایوان رفیع البنیانی
برپا شده بود که خلق در جلو خان آن ایوان جمع شده حیوانات را بایکدیگر
بجنگ مرانداختند و بالاتر از آنجا سرای خاتمهٔ ایمپراطوران روم (قسطنطین دراگوزه)
واقع شده بود که سرای مذکور بسرای (بلاکران) شهرت داشت که هنوز
اثار خرابهٔ ان باقیست و انرا (تکفور سرایی) میگویند و دروازهٔ (ادرنه قپوسی) را
قشون امدادی (ژنوه) محافظت میکرد و (دون فرانجز کو) نام شخص که توله دائی
که در طریقت (ژیستونیان) صاحب نفوذ بود با پانصد نفر داوطلبان (ژنوه) مأمور بمحافظت
دروازهٔ (توپ قپو) شده (قلهٔ بغداد) و قلهای (سان رومان) را نیز بایشان سپرده
بودند از دروازهٔ (توپ قپو) تا دروازهٔ (ینگی قپو) و از انجا تا دروازهٔ (سلوری قپوسی) را نیز
(تیوفیل پالیولوگوس) نام ایمپراطورزاده و (موریس کانتاکوزون) نام سرکرده با چند
هزار نفری از قشون رومی مدافعه میکردند و از دروازه که در قرب (یدی قله) واقع است
تا محل سرای (پساماتیا) که دروازهٔ (ساماتیه) باشد در تحت محافظت رومیان بود و موقعی
که انرا (تیودوروس لیمانی) مرداب میگفتند و دراین اواخر مرداب مذکور را پر کرده اند و معروف
به (بستان ولانغه) شده است در تحت حراست یکی از امرای وندیکیان که (قتاره نو)
نام داشت واقع شده بود و مردابی که منسوب باسم ژولیان نام ایمپراطور بود و در

ان نقطه قلهٔ که منسوب باسم (ولیساریوس) نام سپهسالار است نیز واقع شده بود
الی دروازه (یالکز قپو) که در نقطهٔ (سرای برونی) واقع شده است در تحت حمایت
وندیکیان و رومیان و جمعی از داوطلبان اسپانیا بود و از موقع دروازهٔ (باغچه قپوسی)
تا دروازهای (بالق بازار) و (زندان قپوسی) رومیان و از دروازهٔ (اودون قپوسی) تا دروازهٔ
ایوانسرای وندیکیان در مقام مقابله و مدافعه ایستاده بودند و در فضای (ینگی باغچه)
نیز قدری قشون امدادی جمع شده بودند و همهٔ برج و باروی حصار را لشکر نیزه دار
احاطه کرده بودند و اذوقه و حوایج ضروریهٔ اهالی و قشون از برای شش ماه کفایت میکرد
چون در ان ایام خانهای چوبین متداول نبود جمیع بیوت و محلات از گچ و سنگ
بنا شده کوچهای شهر نیز منتظم و واسع گرفته بودند از قرب (آت میدان) الی دروازهٔ (اخور قپو)
یک سرای جسیمی بود که بر بالای سدهای سنگ مرتب و ساروجی بنا شده و در اطرافش عمودها
و ستونهای سنگ سماق بسیار بتکلف کار گذاشته بودند این سرای مخصوص بشخص
(یوانی کانتاکوزون) بود که یکوقت بمقام ایمپراطوری جلوس کرده بوده است
کذلک در محلی که معروف به (ینگی سرای) میباشد سرائی واقع شده بود که انرا سرای
(اکروپولیس) مینامیدند و کلیسای (سان دیمتریوس) در انجا بود گویا کلیسای مذکور را بعد الفتح
جبه خانه کردند مرویست که این کلیسا قبل از ایاصوفیه بنا شده است و عمارت
سیناتو یعنی دارالشورائی که از بناهای قسطنطین اکبر بود بسیار شهرت و تعریف داشت

چون دارالشورای مذکور در اثنای فتح مشرف خراب شده بود سلطان محمد فاتح
از انقاض خرابهٔ ان (اسکی سرای) را بنا کردند که اطراف
سرای مذکور را دیوار بلندی احاطه کرده بود کذلک یکی از عمارات عالیه سرائی بود
که انرا سرای بزرگ میگفتند ان نیز از بناهای قسطنطین اکبر در ماورای
محلی که انرا بلاط میگویند واقع شده بسیار عالی و رفیع بود سرای مذکور را
یکمدتی محبوسخانه کردند حتی بنابر روایت کالقاندلانی مورخ رومی شهزاده اورخان چلبی و بعضی از ایمپراطورزادگان
درانجا اقامت داشتند بغیر از اینها یک سرای بزرگ دیگر بود که بنای آنرا
به قسطنطین بزرگ نسبت میدادند که موخراً هرقل و ژستینیانی و تیوفیل
نام ایمپراطوران در آن اقامت کردند و انرا توسیع داده بودند چون این
سرای وسیع بر بالای اخرین تپهٔ که در مقابل ساحل اناطول است بنا شده بود
طبقات و غرفات ان بسمت دروازهٔ اخور قپو ناظر بود
مسجد سلطان احمد و در ~~که سلطان احمدخان بنا کرده است~~ و اثار قدیمهٔ که الیوم در سمتهای (قپاصقال)
واقع است علی التخمین از بقیهٔ معمورهٔ سرای مذکور باید باشد چون در طاق و رواق
و طبقات سرای مذکور نهایت درجهٔ صنعت معماری مشهود است ملاقات رسمیهٔ ایمپراطوران
با سفرای دول متحابه در سرای مذکور واقع میشده است بعد از انکه سرای مذکور

رو بخرابی نهاد دیگر امپراتورها اعتنائی بتعمیران نکرده بهمان حالت خرابی باقی مانده بود
بعد از فتح اسلامبول حضرت خاقان فاتح از انقاض ان در موقعیکه انرا (زیتونلق) میگویند
سرای نو را بنا کردند

حضرت پادشاه در شهر ادرنه توپهای محاصره را بمعرفت اوربان انکروسی و صاروجه
نام مهندس و مصلح الدین معمار از مخلوط مس و مفرق ریخته چهار قطعه انها گلولههای
سنگی بوزن صد و پنجاه قنطار را میانداختند (قنطار چهل قیه است و هر قیه و نیم تخمیناً مساوی است
با یکمن تبریز) و حمل و نقل انها بواسطه پنجاه جفت گاو و ششصد نفر توپچی میشد و بغیر از
انها چهارده لوله توپهای دیگر داشتند در روز پانزدهم شهر محرم الحرام سنه ۸۵۷ هجریه
مطابق روز اول ماه فوریه رومی که شباط نیز گویند عساکر چپاولچی و قشون جنگی
که از اطراف در شهر ادرنه جمع اوری شده بودند حرکت نموده بسبب ثقلت و بزرگی توپها
راه سه چهار روزه را در مدت شصت و چهار روز باکمال صعوبت طی و در روز
پنجشنبه اول ماه نیسان رومی از بالای (ایوب) عبور و در موقع (مال تپه) نزول نمودند
فردای انروز که یوم جمعه باشد توپهای بزرگ را در مقابل دروازههای اکری قپو و توپ قپو
تعبیه کردند بعد از ۵ روز بنه قشون وارد شده پس از رفع خستگی و کسالت راه ۳ روز
جمعه نهم ماه نیسان رومی تا وقت نماز ظهر یعنی مدت شش روز مشغول ساختن سنگر
گشته توپها را جا بجا نصب نمودند در روز مذکور عساکر عثمانی فوج فوج از اقامتگاه خود

بیرون آمده جناح ایمن اردوی همایون که مرکب از لشکر اناطول بود تا دروازه
(یدی قله) و جناح ایسر که مرتب از قشون روم ایلی بود از دروازه ایوان سرای
الی دروازه (ینکی قپو) را احاطه نموده و حضرت پادشاه با عساکر خاصه خود در قلبگاه
سپاه قرار گرفته و بقدر صد هزار قشون چپاولچی با لجاره اردو در عقب صفوف مرتبه
بطور ذخیره آرام گرفتند از امراء زاغنوس پاشا با قره جه بیک مامور بودند
که طرف (غلطه) و (قاسم پاشا) را دوره کنند و از موقعیکه (طولمه باغچه) میگویند نیز
بواسطه سرسرکها بقدر بیست فروند کشتیهای (چکدره) و (شالوپه) و (صندال)
وغیره را کشیده از خشکی داخل دره (قاسم پاشا) نمودند و بموجب تدبیر زاغنوس
پاشا قرار شد که از این ساحل تا ساحل مقابل جسری بسته و از سمت دروازه (ایوانسرای)
تا دروازه (باغچه قپوسی) را محاصره نمایند چون محصورین قلعه کمال مایوسی را داشتند
در میان مردم گفتگو بود که اگر کلیساهای شرق و غرب یعنی مذهب روم و کاتولیک
متحد گشته حمایت و معاونت صمیمی کاتولیکها را تحصیل نمایند تمام اهل اروپ را و یا اینکه
هیچ نباشد تمام خلق ایتالیا را میتوان برضد عثمانیان بشوق آورد و باین واسطه میتوان
از مضیق محصوری خلاص شد کشیشان از این خیالات اهالی هوش از
سرشان پرواز نموده با کمال اضطراب خلق را نصیحت میکردند که در دین خود ثابت باشند و میگفتند
در چنین وقتیکه باید بحضرت عیسی و حضرت مریم توصل جسته مظهر عنایت و مرحمت
گردید موافق حق و صلاح نیست که از برای آسایش چند روزه تبدیل مسلک و مذهب نمایید

لکن چون چاره از هر طرف بریده شد قبول رعیتی نموده مسلک و مذهب خود را محافظت کردن
از اینکه بواسطه تبدیل مذهب بر دشمن غالب بیائیم اولی و افضل است باید خلق در
کلیساها جمع گشته مشغول عبادت و تضرع و زاری گردند با این همه تعصب کشیشان و موعظه
کشیشان چون اهالی از صدمه قاهره عثمانیان چشمشان ترسیده بود و دوچار رعب
و هراس گشته بودند از قضیه اتحاد نمودن با کاتولیکها نکول کردن نمیخواستند فیمابین
اهالی و کشیشان قیل و قال و مضادات بدرجه کمال رسیده بود و خلق عزم را جزم کرده بودند که
اگر معاونت بکنند با کاتولیکها متحد شوند لهذا مامورین مخصوص نزد پاپ و سایر حکمداران
کاتولیک فرستادند

اما از این طرف بعد از آنکه در صحرای ایوب نماز جمعه را ادا نمودند شروع بمحاصره قلعه شد و توپهای
قلعه کوب بنای گلوله اندازی را گذاشتند چون برای پر کردن و خالی کردن توپهای بزرگ
دو ساعت مدت لازم بود روزی بیشتر از هفت تیر انداخته نمیشد لکن چون از دروازه
(اوردون قپو) تا دروازه (التون قپو) در چهارده موقع باطاریهای توپ نصب کرده بودند
انها بنوبت علی الاتصال کار میکردند و در ان بین چون گاه گاه توپهای بزرگ را نیز اتش میکردند
زمین و اسمان از غرش توپها پر شده بود و در تحت فرمان (بالطه اوغلو
سلیمان بیک) که از مهتدیان بلغار بود هجده فروند کشتی بارو کشی قادرغه که ۳ طبقه بودند و بیست و
هشت فروند کشتی بارو کشی دو طبقه و بیست و پنج فروند کشتی یک طبقه از برای حمل و نقل
اذوقه و مهمات حربیه تخصیص شده بود و بیشتر از سیصد فروند کشتیهای مختلف الحجم

از برای حمل لشکر در کار بودند که مجموع کشتیها بیشتر از چهارصد فروند میشدند
این کشتیها از لنگرگاه (قدالیا) حرکت نموده واصل اسلامبول گشتند
و در پیشگاه (بشکطاش) منتظر امر همایون بودند لکن از طرف (وندیک)
و (ژنوه) چند فروند کشتی بکمک آمده بودند و بغیر از آنها چهار فروند کشتی
جنگی نیز از فرانسه بامداد رسیدند و کشتیهای عثمانی بمجرد ورود این سفاین
از جای خود حرکت نموده در مقابل اسلامبول جنگ دریائی فیمابین فریقین در گرفت
چون کشتیهای عثمانی در این جنگ مظهر غلبه نگشته بسیاری از انها مکسور و معیوب
شدند حضرت سلطان محمد خان از آن قضیه بسیار غضبناک شده بودند و از برای
اینکه قدری از کشتیها را داخل زنجیر که فیمابین اسلامبول و غلطه بجهت منع عبور
کشتی دشمن کشیده بودند سازد چون موقعیکه معروف به (طولمه باغچه است)
مانند خلیج (استنیه) حجم مقوسی بود که داخل خشکی میشد چند فروند
از کشتیها را از داخل حجم مذکور از راه دره بخشکی در آورده بواسطه سرسرکها
و غلطکها از پشت محله (غلطه) و (بیک اوغلی) از خشکی تا دره قاسم پاشا
کشیده بدریا انداختند این واقعه در روز نهم محاصره یکشنبه پانزدهم ماه نیسان رومی روی داد

چون صدراعظم خلیل پاشا را رومیان جلب و طرفدار خود ساخته بودند مشارالیه التماس ایمپراتور را
که بشرط سالیانه هفتاد هزار طلا بخزینهٔ بیت المال دادن و تعیین تحصیلداران شهر
از طرف حضرت پادشاهی نصب و تعیین شدن واقع شده بود ترویج نموده در خصوص
قبول فرمودن حضرت پادشاهی نیز ابرام و اصرار کرد لکن شیخ اق شمس الدین افندی
که با بیست هزار نفر درویشان بابائی بامداد امده بود اصلا باین مطلب راضی نشد و زاغنوس
پاشا و بعضی وزرا نیز با صدراعظم در این باب مخالفت نموده صحه نگذاشتند و پادشاه را
بمحاربه تحریص و ترغیب نمودند و نگذاشتند که خلیل پاشا منفعت مخصوصهٔ خود را
ترویج دهد

الحاصل هفت هفته بلا فاصله از دریا و خشکی در محاصرهٔ قلعه کمال جد و جهد را مرعی داشته
بالاخره برج و باروی سمت دروازهٔ (جبه علی) و (اودون قپوسی) متزلزل گشته فرو ریختند
و در جنب قله های دروازهٔ (توپ قپو) سوراخ بسیار واسعی باز شد و چندان خاک و سنگ
از بدنهٔ قلعه فرو ریخته بود که خندق نیز پر شده بود و بگمان اینکه دیگر محصورین تاب
مقاومت ندارند و بهر نوع تکلیف راضی خواهند شد اسفندیار بیک زاده از جانب حضرت
پادشاهی مأمور مکالمه شد لکن مومی الیه مأموریت رسمیهٔ خود را اظهار ننموده خفا وانمود کرده
که بمناسبت سابقهٔ دوستی که با ایمپراتور داشت قصد ملاقات دارد و باین بهانه داخل شهر گشته

در سرای (ولیب رپوس) که الیوم خرابهٔ ان باقی و به (تکفور سرایی) معروف است با ایمپراتور
ملاقات نمود و ابواب مکالمه را بدین وجه گشود که چون عثمانیان با جمعیتی قریب به سیصد هزار
نفر است شهر را محاصره کرده اند این پر مشخص است که دولت ایمپراتوریه در مقابل هجوم این
چنین سیل دهشت افزائی ~~مقاومت کردن~~ سد سدید نمیتواند شد لهذا قبل از انکه بجان
و مال اهالی بلای غارت و داهیهٔ خسارت کلی وارد آید و پیش از انکه عساکر عثمانی داخل شهر
گشته دست نهب و غارت بزنند اگر حضرت ایمپراتور محض نجات و بقای حیات خاندان سلطنت
مناسبت صحیحهٔ صحبت را وسیلهٔ جمیله اتخاذ نموده برحمت و عدالت حضرت پادشاه را
نمایند از وبال خونهائی که باید ریخته شود مبری خواهند ماند و گذشته از اینها چون
~~میدانم که حضرت پادشاهی در بارهٔ حضرت ایمپراتور~~ حرمت مخصوصهٔ ملوکانهٔ حضرت
پادشاهی را که در بارهٔ شخص ایمپراتور دارد خوب میدانم به امید اینکه در این خدمت
خیرکوی سبقت رجحان باشم جسارت میورزم که شما را بملاقات با حضرت ولی نعمتم دعوت
نمایم ایمپراتور در جواب گفت ~~از زمان ابا و اجدادم~~ فی الواقع دولت ایمپراتوریه بمقتضای مسلکی که
~~دولت ایمپراتوریه~~ از زمان اباء و اجدادم سالک است به انواع بلایای متوالیه و متعاقبه
گرفتار آمده بالاخره مرا و هموطنانم را باین حال فلاکت اشتمالی که اکنون مشهود
می بینی مبتلا ساخت چه چاره اینها جزای اعمال ماست و بر ما لازم و واجب شده است
که تا جان در بدن داریم در مقام مدافعه پای ثبات بفشاریم بعد از این مکالمه اسفندیار بیک زاده را

اعاده نمود بموجب روایت (دوقاس) نام مورخ رومی این امر در روز چهلم محاصره
اتفاق افتاده است بعد از انکه اسفندیار بیک زاده که برادر زن حضرت پادشاه بود
عودت نموده کیفیت را بعرض همایون رسانید بمنادیان امر شد که در اردو ندا کنند که در
روز بیست و نهم ماه مایس رومی باید قلعه مسخر شود و ارادهٔ همایون این است که در یوم
مذکور بشدت یورش ببرند و هر کسی که از همه اول بر برج و باروی شهر بیرق عثمانی را
برافرازد به او مکافاتاً سنجق امارت و طویل عنایت خواهد شد چون شب شد
امر شد چراغان کنند امتثالاً للامر از مقابل دروازهٔ (یدی قله) تا محاذی دروازهٔ
ایوانسرای و بالای محلهٔ ایوب و از درهٔ قاسم پاشا گرفته تا پشت
بشکطاش و مقابل اسکلهٔ (فنار) و از انجا تا اسکلهٔ سماتیه در جمیع جاهائیکه در تحت
محاصره بودند خواه در زورقها و کشتیهای شالوپه و قایقهای چکدره و خواه در باطاریهای
توپخانه و در اطراف چادرها مشعلها و فانوسها اویخته خارج شهر مانند دایرهٔ
نصف نهار یک حلقهٔ نورانی تشکیل نموده بود و تا هنگام صبح امواج افواج لشکر
مانند دریای رحمت ~~تموج کرده~~ با تهلیل و تکبیر تموج میکرد و باستماع بشارات حضرت
رسالت پناهی که در باب فتح قلعهٔ اسلامبول وارد شده است کلبانگها میکشیدند
لکن محصورین از فرط عناد و لجاجی که داشتند از انکه در ظلام لیلهٔ هموم و غموم مانده بودند

با دل شکسته و سینهٔ خسته برای رفع غم و اندوه خود علی العموم در عبادتخانها و کلیساها
روی می اوردند

بنا ببارهٔ روایات در اثنای استیلای قلعه اهالی شهر منقسم بچند فرقه گشته
بعضی مدعی این بودند که باید کلیسای شرق یعنی مذهب روم
اصول و عادات کلیسای غرب یعنی مذهب کاتولیک را تصدیق نموده بالاتحاد
قوت را دریکجا جمع کرده متفق گردند و برخی میگفتند بسبب گناهان و عصیانمان
گرفتار این بلای قضای ناگهانی گشته ایم ناچار برای رفع و دفع این بلیه اولی و انسب
ان است که از یکطرف در عبادتخانها و اماکن محترمه رفته مشغول دعا و نیاز
گردیم و از طرف دیگر با کمال سعی و غیرت آهنگ جنگ را ساز نمائیم اما گروه دیگر
رایشان این بود که با این نفاق و عدم اتفاق کار از پیش بردن محال و در مقابل
توپهای عثمانیان مقاومت کردن کار دشوار است اولی و انفع ان است که قبول تابعیت
درعیتی کرده حفظ مذهب و ائین خود نمائیم

(ایمپراتور قسطنطین پالیولوگوس دراگوزه) با وزیر خود (لوقاس نوترالس) و مستشارش
(ژوستینیانی) مشورت نموده قرار دادند که خواه گروه لشکری و خواه اهالی از پشت سور
قلعه جدا نگشته هر سوراخی که باز میشود سعی بلیغ مصروف دارند که انرا فوراً مسدود
سازند و از جانب ایمپراتور از برای عیال و اولاد کسانیکه در این کار اقدام مینمایند اذوقه و خرجی داده شود

رومیان بگمان اینکه عثمانیان از سوراخی که بضرب گلولهٔ توپهای بزرگ در قرب دروازهٔ توپ قپو باز کرده بودند بهجوم خواهند اورد قوت خودرا درانجا جمع اورده بودند

در روز پنجشنبه ۲۹ ماه مایس رومی در میان وندیکیان و رومیانی که درطرف دروازهٔ (اودون قپو) مأمور محافظت بودند دلخوری و نفاقی اتفاق افتاد لهذا وندیکیان از روی غیرت ورغبت حرکت نمیکردند وحتی خیال داشتند که ازشهر بیرون رفته داخل کشتیهای خود شوند دراین اثنا بقدر پنجاه نفر از غازیان (ینگی چری) دست بشمشیر داخل شهر شدند و بهرکس که برمیخوردند میکشتند چون این خبر بسمع ایمپراتور رسید مضطرب گردیده با قدری سوار بمقابله ومدافعهٔ ایشان شتافت که ناگاه درمیان اهالی شایع شد که شهررا گرفتند سکنهٔ شهر در کمال تشویش واضطراب بیچاره ودردمند افتادند و هر کس از مواقع محافظت رو بخانهای خود شتافته دربند گریزاندن اولاد وعیال خویش گشتند وگروهی دیگر حدث میزدند که دشمن بعدازانکه نصف شهررا استیلا نمود لابد غیرت ملیه بجوش آمده ایشانرا باز از شهر بیرون خواهند کرد لکن خلق باین حرفهای بیمعنی گوش ندادهٔ قریب بهشت هزار نفر در کلیساها وعلی الخصوص در کلیسای ایاصوفیه جمع شده درهارا بروی خود بستند ومشغول دعا وتضرع ونیاز گردیدند در چنین ساعت مأیوسی که از غرایب اتفاقات بود

چون رومیان مراسم وعادات بسیار تقید داشتند در کلیسای ایاصوفیه هنگامیکه از برای عبادت جمع میشدند فیمابین اعیان واهالی درخصوص تقدم وتأخر رتبه وتشریفات جنگ سندلی

واقع شد بعضی سندلیهارا برسر یکدیگر میکوفتند

الی صن (تیوفیل بالیولوگوس) که ازاجزای خانوادهٔ ایمپراتوری بود تاب مقاومت نیاورده درهنگامیکه فرار میکرد در راه به ایمپراتور برخورد و به او عرض کرد که عثمانیان شهررا گرفتند شما سرخودرا گرفته برای حفظ حیات بطرفی بگریزید لکن ایمپراتور درجواب گفت بعدازین ازبرای من مردن بهتر از زنده ماندن است دراین بین ایمپراتور مشارالیه چون دید عثمانیان از بلندی محلهٔ (زیرک) باکمال صولت وشجاعت سرازیر میشوند رو بکسانیکه دراطرافش بودند کرده فریاد کرد ایا درمیان شما یکنفر عیسوی نیست که مرا بکشد لکن چون هرکس درفکر نجات خود بودند کسی گوش بحرف او نمیداد که دراین بین سرآن بیچاره درمیان شمشیر دونفر ینکیچری از بدن جدا گشت یعنی در آن واحد یکی ازپشت گردن ودیگری ازطرف جبههٔ او شمشیر فرود آورده سراورا بخاک افکندند دراین اثنا چون عثمانیان از یکطرف از سمت (اگری قپو) بداخل شهر یورش آوردند واز طرف دیگر شایع گشت که ایمپراتور بقتل رسیده است اکثر اهالی ولشکر بقصد اینکه خودرا بکشتیهای وندیک انداخته فرار نمایند بسمتهای (سماتیه) و (اخور قپو) و (قدرغه لیمانی) میشتافتند لهذا در اطراف دیگر که عثمانیان یورش مراودند نفوس کمی باقی مانده بود مرویست چون در هنگامیکه لشکر ترک داخل شهر میشدند منادی ندا کرده بود که سرای وعمارات وابنیهٔ عالیهٔ شهر از پادشاه وباقی غنیمت لشکر است

واکثر خلق بکلیساها پناه برده بودند وبسیاریرا هم زنده اسیر کرده بودند بیشتر از ۵۰ هزار نفر دراین گیرودار کشته نشد چون درمیان حضرت پادشاه و وزیر اخرین قیصر روم (لوقاس نوتراس) سابقهٔ آشنائی درکار بود امر صادر شده که وزیر موما الیه را زنده گرفتار نموده بحضور پادشاه بیاورند موما الیه را حیاً گرفته بحضور آوردند پادشاه ازاو سوال نمود که قیصر بکدام طرف رفت واورخان چلبی چه شد مرقوم درجواب عرض کرد شنیدم که قیصر کشته شد لکن از شهزاده اورخان چلبی خبری ندارم هرگاه تفحص کنند یافته خواهد شد باز فرمودند چرا گوش بنصایح دوستانهٔ اسفندیار بیک زاده نداده کاررا باین پایه رسانیدید درجواب عرض کرد که ازجانب اعظم وزرای شما نامه بما رسید که شهررا تسلیم ننموده قدری دیگر پایداری نمائیم لهذا بقول او اعتماد نموده پای ثبات افشردیم صدراعظم خلیل پاشا دراین اثنا حضور داشت بمجرد شنیدن این سخن براشفته اظهار داشت این خبیث را نباید گذاشت سخنی بگوید اورا باید کشت چون حضرت پادشاه از سوء افعال واعمال خلیل پاشا کسب اطلاع نموده بود گوش بحرف او نداده برعکس کلام اوعمل فرمودند ومقرر داشتند که جان ومال واولاد وعیال (لوقاس نوتراس) درامان باشد وبهریکی از فرزندانش هزار اقچهٔ عثمانی انعام مرحمت کرد وامتیازات سابقهٔ اورا ابقا وتأیید فرمودند که ناگاه سرهای بریدهٔ قیصر وشهزاده اورخان چلبی را بحضور همایون اوردند پس ازان امر شد خلیل پاشارا گرفته بمعرض بازخواست واستنطاق دراوردند و

منصب صدارت برعهدهٔ محمود پاشا توجیه وتفویض شد عساکر عثمانی تا کلیسای ایاصوفیه رفته کسانیراکه پناه بانجا برده بودند بیرون اوردند وتمام تزیینات معبد مزبوررا درمیان خود قسمت کردند درهمان روز خلق شهررا اسلاح چینی کردند وخانه وعمارات عالیه را ضبط وتصرف نمودند وروز سیم حضرت پادشاه باکمال اجلال ودبدبه داخل شهر گشته راست به کلیسای ایاصوفیه تشریف بردند وفرمودند معبد مزبوررا بمسجد اسلام تحویل وتبدیل نمودند

در تعریف مسجد ایاصوفیه

معبد ایاصوفیه را ژوستینیانی نام قیصر درجای معبد محقریکه از بناهای ایمپراتور تیودوسیوس بود بمعرفت (انته میوس) نام مهندس و ایسیدور نام معمار هنرشعار بنا وانشا نموده است طول ان دویست وشصت ونه قدم وعرض ان دویست چهل و۴۳ قدم هندسی است در کتب تواریخ رومیان درخصوص تزیینات وتکلفات این معبد مبالغهای محیر العقول نوشته اند ازانجمله گویا چارچوبه وپرواز پنجرهای آن ازطلا وشبکهٔ طبقاتیکه انرا (کاته خومنوس) میگویند یکنوع معدن بوده است که ازطلا ونقره ومس واهن وسرب ریخته بوده اند اگر ایاصوفیائی که توصیف نموده اند همین معبد قدیمی است که ما می بینیم اصلا باین تکلفات محتاج نبوده است ازابتدای بنای آن تا روزیکه

مبدل بمسجد گشته است بسبب چند زلزله ها که واقع شده بود بعض جاهای ان منهدم
گشته و قیاصرهٔ روم پنج شش دفعه انرا تعمیر کرده بودند و تعمیر اخرین ان در زمان
(ژان پالیولوکوس) داماد کانتاکوزون واقع شده است که ایمپراتور مشارالیها با حضرت سلطان
اورخان همعصر بوده است و هریک از ایمپراتورانیکه معبد مزبور را تعمیر نموده اند صورت خود را از (مزیق)
ساخته در موقع مناسبی نصب نموده اند و حتی صورت (ژوستینیانو) بانی ایاصوفیه الیوم در بالای دریکه
معروف به (درشکرجی) است باقی مانده است کذلک صورت (یوان پالیولوکوس) که تعمیر اخرین معبد در زمان
او شده است در سنه ۱۲۶۵ هنگامیکه مسجد را تعمیر میکردند در نیم طاقیکه در سمت جنوب غربی معبد مذکور واقع است دیده شده است
الی صد حضرت پادشاه جاهائی را که در معبد مذکور مخالف و مغایر اصول ائین اسلام بود تبدیل نموده
منبر و محراب و کرسی وضع کرد و باقی را بهمان حالت سابق گذاشت و بنا به اخطار معمار
مصلح الدین و معمار جعفر در خارج مسجد مذکور پارهٔ تبدیلات واقع شده یکمنار نیز انشا
نمودند از صد و هشت ستونهائی که در داخل ایاصوفیه موجود است پارهٔ از سنگ سماق
سرخ (سیناتا) و سنگ سماق سبز (لاکونه) و از سنگ آبی () و سیاه لیبیا و برخی
از سنگ مرمر معدن (مرمره) و سنگ سماق (تسالیا) و از سنگ جنوبیهٔ مصر میباشند
علی الخصوص هشت ستون بزرگ سنگ سماق از بقیهٔ رواق خرابهٔ معبد ان
شهر قدیم بعلبک بوده که در بریة الشام واقع است کذلک هشت ستون بزرگ دیگر از بتخانهٔ خرابهٔ

(افیسوس) اورده اند هشت ستون سنگ سماق سرخ را که مذکور گشت و نهم
آن در اقالیم سبعهٔ دنیا یافت نمیشود ملکهٔ رومیة الکبری (مارکیه) از برای
(ژوستینیانو) بهدیه فرستاده بوده است و ستونهای بزرگ سبز دیگر را از
قدیم (ایاثولوغ) قسطنطین نام شخصیکه امیر شهر (ایاثولوغ) بود از
خرابهٔ عبادتخانهٔ قدیم شهر مذکور در آورده برسم هدیه از برای ایمپراتور فرستاده بود
از چهار عدد ستونهای مرمر بزرگ یکی را از شهر (اتن) و سه عدد دیگرش را از
از جزایر بحر سفید اورده بوده اند و سنگهای موجداریکه موجهای انها را بهم انداخته در
دیوارها نصب نموده اند چون خوب نظر شود اشکال غریبه تشکیل کرده اند طاقش
قبهٔ اسمانی معادل و قبه اش دایرهٔ نصف نهار را شامل است سطح محدبش با صحایف
مس مسطور و سطح مقعرش با خرده بلورهای مربع الشکل که با طلا و نقره مطلا و مفضض شده و بر
روی انها لعاب شفافی کشیده اند و انرا (مزیق) میگویند مزین است با وجود انیکه وندیکیان
هنگامیکه اسلامبول را استیلا کرده بودند میز مشهور را که از زینتهای معروف کلیسای مذکور
بود با بخوردانهای طلا و قابلمه های طلا و نقرهٔ درها و مجسمهٔ چهار عدد شیرهائیکه از یکپاره سنگ
سماق ساخته در خارج ان نصب نموده بودند با بهترین اثار عتیقه غصب نموده بشهر وندیک
فرستاده بودند باز هنگامیکه چیزهای ذیقیمت نادر الوجود را که در آن موجود بودند از نظر دقت
گذرانیده تماشا میکردند یک با کمال حیرت و تعجب دست میداد در ان اثنا یکی از سربازها

با تیشه که در دست داشت یکی از سنگهای مرمر را که بر زمین فرش کرده بودند میکند چون حضرت
پادشاه چشمش باو افتاد او را معاتب فرموده گفت مگر نشنیدی که من اعلان نمودم که عمارات
و ابنیهٔ عالیه از من و اموال و خزاین از شما و او را از ان کار منع نموده و باین واسطه بمردم
قدردانی خود را تفهیم فرمودند و فوراً فرموده منبر و محراب تعیین نموده انجا را مسجد ساختند و نماز
عصر را انروز در انجا ادا نمودند و اعلان نمودند که نماز جمعه نیز در آن خوانده خواهد شد صنوف
لشکری که ملتزم رکاب همایون بودند بحدی مال غنایم بدست اورده بودند که اگر کسی چیز فوق
المأمول بدستش می افتاد در مقام ضرب المثل میکشید مگر در غارت اسلامبول بوده حضرت
پادشاه (لوقاس نوتراس) را که وزیر اعظم دولت قیصری بود احضار فرموده به او سپردند
که اسامی کسانی را که از اکابر ملت و مأمورین دولت در میان اسرا هستند در
دفتری نوشته بحضور همایون عرض نماید

در این موقع چون مورخین روم اغراض مخصوصهٔ ملتی خود را نتوانسته اند مکتوم بدارند
و بقصد انیکه عداوت ملتی را در اذهان اخلاف خود تایید و تحکیم نمایند
نوشته اند که عثمانیان در هنگام استیلای اسلامبول بسیار ظلمها و غدرها نموده اند
و رؤسای ان چنین و چنان خونریزیها کردند و امور طبیعیه را به بی مرحمتی و غداری
عزو و اسناد نموده اند و حال انیکه چون شهر و یا مملکتی بحرب و ضرب تیغ بهجوم و یورش

فتح و تسخیر میشود بنا بقاعده و اصول لشکری سربازان در عوض خون همقطاران و هم وطنان
خودشان اموال و اسباب ان شهر و یا مملکت را غارت و اهالی انرا اسیر میکنند والا
اگر بحسن رضای خود شهر را تسلیم نموده در مقام مدافعه بر نیایند انوقت بموجب قوانین حرب مال و جان
انها در امان و بلکه مورد التفات واحسان میکردند در آن اثنا هنگامیکه خانه و کاشانه کسانیکه
جلای وطن نموده فرار کرده و یا بقید اسارت گرفتار آمده بودند و عمارات امرا و
واعیانیکه در حین محاربه کشته شده بودند در میان عساکر اغتنام و قسمت میشد حضرت
پادشاه نیز عازم سرائی که اقامتگاه قیصر بود گردیده که سرای مذکور همین خرابه ایست
الان انرا تکفور سرای میگوئیم و این سرای نمونهٔ اصول متعظمانهٔ خواقین چین و هند بود
و با کمال تکلف بنحویکه جالب حیرت و جاذب ادب باشد بنا شده بود لکن
چون بمقتضای انقلاب زمان طاقهای منقوشش مانند طاق قوس و قزح در ان واحد
خراب و ویران و ایوان مقرنسش از صدمات حوادث دوران با خاک یکسان شده بود
حضرت پادشاه از روی عبرت و انتباه این بیت را بزبان اورده فرمودند (پرده داری
میکند در قصر قیصر عنکبوت بوم نوبت میزند بر گنبد افراسیاب) و فوراً فرمودند تا در میان
اهالی عفو عمومی را ندا کنند و باین وجه اکثر کسانیکه گرفتار اسارت بودند ازاد شدند
بعد از تماشای سرای مذکور عازم سیر و تماشای عماراتی شدند که ایلچیهای حکمداران را
که از برای تقدیم نامه و هدایا بدربار قیصری میامدند در آن پذیرائی میکرده اند چون موقع

ان سرای تقریباً مرکز شهر بود و بسبب ارتفاعش چشم انداز کاملی بر دریا داشت
انجا از برای خودشان تخصیص فرمودند و پدر زن دفتردار حضور (قارشدران سلیمان
بیک) که (طورسینا بیک) نام داشت واصحاب تواریخ اورا (طورسون بیک) نوشته اند
و دفتردار اسلامبول نصب شده بود روایت میکنند که فرنکیانی که درمیان غلطه ساکن بودند
گفتگو شده بود که پادشاه از ترسش سرائی را بجهت اقامت خود انتخاب نموده است
که اطراف ان با دیوار محکم محاط است چون این سخن بسمع همایون واصل گشت سرای مذکور را
از برای بانوان حرم تخصیص نمود خودشان درموقعی که معروف به (زیتونلک) است
یک سرای مجددی از برای اقامت خود بنا دادند فرمودند و سرای اولی
ازان وقت تاکنون معروف به (اسکی سرای) یعنی سرای کهنه شده است
که الیوم عمارت دارالشورای عسکری ومقام سپهسالاری است
و نیز بعضی از کلیساهای درون شهررا به اهالی اصلیه واگذاشته پارهٔ ازانهارا بمسجد تبدیل نمودند
ازان جمله کلیسای بسیار مصنعی را که (ایرهنه) نام ایمپراتریس که با هارون الرشید همعصر بوده است
بنا نموده و در زمان پسرش (نیکوفور) باتمام رسیده بود بعد الفتح مشهور به مسجد (زیرک)
شد / در مقابل در کلیسای مذکور قبر بانی ان واقع شده بود که سنگ سماق سرخی را از شهر (اباتولوغ)
اورده بر بالای ان قبر نصب کرده بودند و اعتقاد عوام این بود که سنگ مذکور سنگ مغسل

حضرت عیسی علیه السلام است وسطح داخلی گنبد این معبد با بلور (مزیّق)
تزیین شده است و چهار عدد ستون سنگ سماق که انرا (گرانیت) میگویند
دران رکز شده است وهنگامیکه فرانسویان اسلامبول را استیلا کرده بودند
کلیسای مزبوررا بجهت وسعتی که داشت سرای حکومتی کرده بودند کلیسائی که در
محلهٔ (چرچیر) مسجد کرده اند نیز کلیسائی بوده است که زن (میخال پالیولوکوس)
ایمپراتریس (تیودورا) باسم حضرت مریم علیها السلام بنا کرده است این کلیسا نیز
مانند ایاصوفیه مصنع بوده است وکلیسائی که بنام حواریون منسوب است نیز پیش از
فتح بقدر ۹۰ سال اقامتگاه (پیناویوس) نام خلیفهٔ بزرگ روم بود این کلیسا
کذالک ازجهت زینت و کلفت کمتر از ایاصوفیه نبوده است لکن چون اطراف
محلهٔ اسلام بود برخصت حضرت پادشاهی کرسی خلیفهٔ اعظم را
که رومیان (پاتریک) میگویند ازانجا برداشته کلیسائی را که الیوم مسجد فتحیه میگویند
~~ازبرای بطریق مومی الیه~~ محل اقامت (پاتریک) مومی الیه ساختند لکن موخراً
در زمان سلطان مراد ثالث بسبب نزاع ونفاقیکه درمیان رؤسای مذهب روم
ظهور نمود کلیسای مذکوررا ازانها گرفته از برای نشیمنگاه (پاتریک) کلیسای
فنار را تخصیص نمودند که تاکنون کلیسای مذکور پاتریکخانه است که بموقعش
تفصیل انرا بیان خواهیم نمود ودر اندک زمانی حضرت پادشاه بانکه سنگهایش
ضایع بشود کلیسای مذکوررا خراب کرده باانقاض سایر اثار عتیقه بمعرفت

(کریستودول) نام معمار مسجد بزرگ ومدرسه وسایر عمارات را بنا کرد ومسجدیکه معروف به جامع
امیراخور ودر محلهٔ (التی مرمر) واقع است کلیسائی بود که درعصر (لیون) نام قیصر بنا شده است
وهنگامیکه فرنکیان اسلامبول را استیلا کرده بودند کلیسای مذکور خراب شده بوده است وبعد در زمان
حکومت (قسطنطین ~~برادر~~ پالیولوکوس) برادر (اندرونیکوس) تعمیر شده بود وانرا (دیر
هزار ابدال) میگفتند دراین مسجد چند عدد ستونهای سنگ سماق موجود است که محیط هر یکی
ازانها شش قدم وشش اصبع هندسیست ونیز درطبقات فوقانی ان دوازده عدد ستون
نصب شده است هشتاد سال قبل از تاریخ تالیف این کتاب درانجا حریق بزرگی واقع شد
ونصف ان عمودها خراب شد جامع (ایاصوفیهٔ کوچک) نیز قبل از جلوس
(ژوستینیانو) نام قیصر اقامتگاه او بود بعد از جلوسش انرا تبدیل بمعبد کرد ودر قرب دروازهٔ
(چادلادی قپو) که درنزدیکیهای (آت میدانی) میباشد واقع شده است وداخل ان
باستونهای دومرتبهٔ مزین است ودر هر طبقه اش انواع (مزیّق) بکار برده اند وحتی شش
عدد ستون از شانزده ستونهائیکه درصف اول بکار گذاشته اند سبز رنگ وده عددش
سرخ است که بر روی ان نقطه های سفید مشابه دیده میشود وکرسی واکلیل ان بطرز
یونانیان ساخته شده بود وطبقهٔ دویم که عبارت از هیجده عدد ستون است هشت عدد
انها سبز وده عدد دیگر سفید است با نقطه های سرخ و بر آن بحروفات جلی
خط یونانی نوشته اند که (ایمپراتور (ژوستینیانو) که حکم او از شرق تا غرب نافذ است

دولت سرائی را که مخصوص شخص خودش بود بشکرانه از برای عبادتگاه عامه قربةً الی الله
وقف نمود) ومسجدیکه انرا (بودروم جامعی) میگویند ودرسمت محلهٔ (لانغه)
واقع است از بناهای ایمپراتریس (قتارینه) زن (ایساق قومنن) نام قیصر است
وموقع (اسلان خانه) که درمقابل (آت میدانی) واقع شده است کلیسائی بوده که
در زمان حکومت (هراکلیوس) نام قیصر بنا شده انرا کلیسای (سان ژان تیولوگ)
مینامیدند وبعد الفتح انرا (اسلان خانه) یعنی شیرخانه کردند و(سربازخانهٔ
جبه جی) که درقرب آن واقع است یک سرای بزرگی بوده است

بنا بر روایت پارهٔ مورخین حضرت سلطان محمد خان بعد از فتح اسلامبول هشت باب
از کلیساهای شهر مذکوررا بمسجد تبدیل نمود درانها منبر ومحراب ساختند که اولی
(ایاصوفیه) دویمین (ایاصوفیهٔ کوچک) سومین (جامع زیرک) چهارمین (جامع قعریه)
پنجمین (جامع گل) ششمین (جامع التی مرمر) هفتمین (جامع اسکی عمارت) وهشتمین
(جامع بودروم) میباشد وسایر کلیساهارا به اهالی قدیمه واگذار نمودند لکن بعد ازانها
چون در اسلامبول نفوس اهل اسلام زیاد شد وتفرقی محلات لازم آمد ان کلیساهائیکه
دروسط محلات اسلام مانده بودند مبدل بمسجد شدند که تفصیل هر یکی ازانها درموقعش
بمناسبت ذکر خواهد شد حتی حضرت پادشاه چون اسلامبول را فتح نمود بمقتضای مرحمت
وعنایتی که فطری ایشان بود خواستند اهالی قدیمهٔ اصلیهٔ انجارا تلطیف ونوازش نمایند

القاب و مراتب و حیثیت قدیمه و امتیازات مخصوصهٔ این پاره را بانها عنایت فرمودند و بعد انتخاب و نصب
(پاتریک) یعنی خلیفهٔ اعظم ایشان را چنانکه از قدیم در میان ایشان معتاد بوده است محول برای
راهبین و اعیان ملت داشتند ایشان نیز (نیادیوس) نام راهب را به (پاتریکی)
انتخاب نموده کیفیت را بدربار سلطنت عرض کردند فی الحال نیادوس را بسرای همایون
دعوت نموده در بارهٔ او انواع التفاتها و مرحمتها فرمودند و بجهت اینکه دلیل انفاذ حکومت
روحانیهٔ او باشد عصائی از نقره مانند عصائی که علامت حکومت قیاصره بود بدست خود باو تسلیم نموده
هزار طلا نیز به او انعام فرمودند و فرمان همایونی باو عنایت شد که ملخص مضمون آن این است که
(باکمال راحت و امنیت بامورات پاتریک کری رسیده که نموده در مواردیکه محتاج رجوع کردن بما
باشی خود بشخصه آمده بمن عرض نمائی و بعد مجری داری) و بعد بعضی از کسان دربار سلطنت
بمشایعت او مامور گشته او را بر اسب غاشیه داری سوار نمودند و باکمال اعزاز و احترام
او را به دیریکه اقامتگاه او بود فرستادند و این دیر در جای مسجدی بود که الان مسجد
سلطان محمد در انجا بنا شده است که بعد از ... سال برموجب استدعای خود پاتریک کلیسای
مذکور را خراب کرده در جای آن مسجد جامع بزرگ سلطان محمد خان بنا شد و پاتریک خانه را
به کلیسائی که الان انرا مسجد فتحیه میگویند نقل نمودند این التفات و محبتی که از جانب
حضرت پادشاهی در بارهٔ رومیان واقع شد مبنی بر هیچگونه مجبوریتی نبود بلکه محض

اثر اخلاق حمیده و فطرت برگزیدهٔ ایشان بود مع هذا بجهت (لغوثت تیودوری) و (دیمتریس)
که محافظ بلده بود و وزیر اول (لوکاس نوتراس) در بارهٔ حضرت پادشاهی بانواع افتراها
جسارت نموده اند اگر قضیه چنان باشد که مورخین روم بیان کرده اند پس هیچ
لزومی نداشت که حضرت پادشاه در بارهٔ اهالی روم اینهمه التفاتها را بکنند
درصورتیکه اسپانیائیها ادعای انسانیت و حقانیت میکنند جمیع اثار برگزیدهٔ اسلامیهٔ اعراب را
که در مدت هشتصد سال حکومتشان در ممالک متصرفهٔ خود علی الخصوص در (قرطبه) و
(غرناطه) و (تاریفه) و (مالاغه) و (مادرید) و شهرهای بزرگ مانند انها برپا
داشته بودند خراب کرده ~~مواقعی را که چندسال بود مقدس و جا~~ اماکن مقدسه
و مبارکه را که چندصد سال محترم بودند لایق این ندانستند که انها را بعبادتخانه
مبدل کنند بلکه پارهٔ را بکلی منهدم و برخی را بصورت دیگر تحویل و از برای احتیاجات ضروریهٔ عمومیه
حصر و تخصیص نمودند مقصود ما از ایضاح و بیان این مطالب این است که میخواهیم ثابت
کنیم بقدریکه متعصبین ادیان سایره برضد اسلام ابراز بغض و عداوت
کرده اند از طرف مسلمانان دشمنی و کینه ورزی واقع نگشته است زیرا که غالب
بمغلوب هیچ احتیاجی ندارد مطلب این است که مسلمانان برمقتضای دیانت و حقانیتی که دارند
بر زیردستان دشمنی و عداوت ورزیدن را ظلم صریح میشمردند لهذا از این کینه

اوضاع ناپسندیده مجانبت نموده بجهت اینکه دل زیردستان بیگانه را بخود گرم کنند با
پارهٔ مساعدات و امتیازات ممکن مرتبه حال و شان سابقهٔ انها را تعمیر
و اصلاح مینمودند لکن چون مغلوبین از معاملات لطف امیز غالبین
نمیتوانند ممنون و متشکر شوند بالطبیعه خرابی و فساد نظام و اسایش انها را ارزو
میکنند و زشتی افعال خود را ملتفت نمیشوند روزیکه سلطان محمد خان اسلامبول را
فتح نمودند بعد از انکه در داخل شهر گردیده سیر و تماشا کردند هنگامیکه به اردوگاه همایون
مراجعت میفرمودند علمائی که با خلیل پاشا صدر اعظم در ترک و تاخیر
فتح و تسخیر قلعه ابرام و اصرار کرده بودند باستقبال آمده عرض کردند که الحمد لله
از برکت دعای علما فتح قسطنطنیه از برای حضرت سلطان میسر گشت لکن چون
حضرت پادشاه از موالی مشارالیهم بسبب پارهٔ اوضاع ناهنجارشان رنجیده خاطر بودند
رنجش خود را اظهار داشته فرمودند در این باب از همت شما ممنونت دار
نیستیم دولت بشمشیر فیروزه گشت این کار مجرد بضرب شمشیر بانجام رسید و ایشان را بدین جواب باصواب اسکات
و الزام نمودند
الحاصل از برای اینکه قصبه‌های (بوغادوس) و (سلوری) و سایر قریه‌هائی را که در
حول و جوار اسلامبول واقعند به اطاعت و تابعیت دعوت کنند قدری قشون

فرستاده محال مذکوره را فتح و استیلا نمودند بگزادهٔ (ژنویز) که در قلعهٔ (غلطه)
محصور مانده بود چون معلومش گشت که در مقابل قوهٔ قاهرهٔ حضرت پادشاهی
ایستادگی نمیتواند کرد حصار را به (زاغنوس پاشا) که بر او مسلط و مستولی شده بود تسلیم نموده
خودش با توابعینش بکشتیها نشسته رو بسمت ایتالیا بادبان عزیمت را گشود و
در بارهٔ خانه و اسباب کسانیکه دیوار پشت قلعه را سوراخ کرده فرار کرده بودند
اعلان نمودند که اگر تا موعد معین اصحاب انها امده خانه و اموال خود را
متصرف نشوند از جانب حکومت ضبط و مصادره خواهد شد
حضرت پادشاه بعد الفتح بقدر بیست روز در اسلامبول توقف فرموده بعد (قارشدران
سلیمان بیک) را محافظ اسلامبول نصب نموده خودشان بشهر ادرنه که دارالملکشان
بود عزیمت فرمودند و در آنجا به انشای ملاگورانی از برای عزیز مصر و شریف
مکهٔ مکرمه و کذلک به انشای خواجه کریمی از برای شاه ایران جهانشاه میرزا
و قرمان زاده ابراهیم بیک و از برای حکومتهای (موره) و (افلاق) و (مجار)
و (بوسنه) و (ارنبودستان) جداجدا نامها ارسال نموده فتح اسلامبول و بر تخت
ایمپراتوری شرق جلوس فرمودن خود را اعلام و اعلان نمودند
از جانب حکمدار صرب سنوی دوازده هزار عدد طلای (دوکا) و از طرف امارت (موره) نیز

ده هزار طلای (دوکا) و از طرف والی جزیرهٔ (ساقز) نه هزار و از سواحل بحر سیاه و (طربزون) دو هزار
طلا قرار شد بحکومت عثمانی داده شود و بر هزار و پانصد طلائی که همیشه از جانب جمهوریت (اغوسه)
هر ساله داده میشد بجزای اینکه خانوادهٔ (کانتاکوزون) و (پالیولوگ) و (لاسقاریس) و
و (کومنن) را که از اجزای خاندان قیصری و از اسلامبول فرار کرده بودند قبول نموده دربارهٔ
ایشان حرمت و معاونت کرده آنهارا به ایتالیا روانه کرده بودند هزار و پانصد عدد طلا نیز
ضم نموده بده سالیانهٔ جمهوریت مذکوره را به سه هزار طلا ابلاغ فرمودند و با (وردوس بیک)
دوک وندیک نیز مخصوصاً معاهدهٔ تجارتی عقد نموده مرخص فرمودند که ایلچی وندیک در (غلطه)
بنشیند زمستان سال مذکور را در شهر ادرنه بسر بردند یکروز در میان لشکر شایع شد که حضرت
پادشاه به اسلامبول نقل مکان خواهند فرمود که در هر طرف قیل و قال ظهور نموده بگفتند در این فصل زمستان کرا یارای
از خانهٔ خود بیرون رفتن است و چنین امری چگونه ممکن است لکن چون حضرت پادشاه
در کتم و اخفای مقاصد خود بسیار تقید داشتند باین گفتگوها اصلا التفات نفرموده
از ادرنه حرکت کرده و با کمال استعجال بطرف (اینوز) الغار نمودند و در کشتی ساز
خانهٔ (کلیبولی) بمعرفت و سرکاری (خاص یونس) ده فروند کشتی قدرغه انشا نموده حضرت
با سپاه ظفر پناه به آن کشتیها سوار گشته از دریا بر سر (اینوز) یورش بردند
(اینوز) در دهنهٔ رودخانهٔ مریچ که به بحر سیاه منصب میگردد واقع است چون از
جانب حکومت روم که در جزیره‌های (اینوز) و (تاشوز) هنوز برقرار بود به اطراف تعرض واقع
میشد و کشتیهای دزدان دریائی ایشان به عابرین سبیل صدمه میزدند در نزد حضرت پادشاه

تنبیه و تادیب آنها ملتزم و بسیار مهم بود چون اهالی قلعهٔ (اینوز) درک نموده
بودند که با سطوت قاهرهٔ حضرت پادشاهی مقابله و مقاومت کردن خارج تاب
و طاقت ایشان است فی الحال دست بدامن عفو و امان حضرت خاقان زده
استیمان نمودند و هرنس که والی ایشان بود نیز بزیر سایهٔ دولت آل عثمان التجا آورد بعد از انجام کارها
از برای قلعه‌ها دزدار تعیین و از برای شهر نیز قاضی مشخص فرموده بجانب ادرنه
مراجعت فرمودند
چون از حکمدار صرب نسبت بناموس دولت پارهٔ حرکات غیر لایقه سرزده بود تربیت
و تنبیه او نیز لازمهٔ شعار سلطنت بود لهذا در اول بهار سنهٔ ۸۵۹ با سپاه ظفر پناه بقصد
تسخیر صرب موکب همایون عازم الصوب گردید چون اردوی همایون از جلگهٔ
ادرنه رو بسمت (صوفیه) حرکت کرد قوهٔ لشکر را منقسم بدو قسمت فرموده یک
شعبه اش رو به (سمندره) و شعبهٔ دیگرش بسمت (بوسنه) راهی گشت چون در این اثنا
حکمدار صرب که باصطلاح خودشان (دسپوت) میگویند فوت شده بود پسرش میخواست
که در جای او بر مملکت صرب دسپوت بشود لکن چون در زمان سلطان مرادخان ثانی بحسب الاقتضا
چشمانش را میل کشیده کور کرده بودند اهالی و اعیان مملکت راضی بحکومت او نمیشدند
لهذا قضیه بسمع حکمدار (مجار) رسیده او نیز قصد تسخیر مملکت صرب کرده بود این پیرمرد
متوفی که حکمدار صرب بود اسمش جرجی است که پسر (لازاری) نام حکمدار است و دخترش را

داخل سلک ازدواج سلطان مراد کرده بود و بعد از وفاتش حضرت پادشاه نامادری خود را به صربستان
فرستادند لکن مدعی این بودند که حق وراثت بخودشان عاید و راجع است
بنا بروایت پارهٔ از مورخین بیگانه سبب اینکه حضرت پادشاه در تسخیر صرب اقدام نمودند این بود که
همشیرهٔ حکمدار صرب لازاری چون زن پدر حضرت پادشاه بود ادعا میکرد دانگی قسم از صربستان
بالارث حق ایشان است و سفیری را بشرط اینکه بیست و پنج روزه مراجعت کند نزد لازاری
فرستاده بود و در این باب بسیار سخت گرفت سفیر مرسول بعد از اکمال مدت ماموریت
چون خواست مراجعت کند از یکطرف او را با پارهٔ سخنان لاطایل از رفتن بازداشتند و از
طرف دیگر مشغول استحکام و متانت قلعه گشتند و لازاری بقصد اینکه با پادشاه
مجار (هونیادی) اتفاق نماید عازم سمت رودخانهٔ طونه گردید چون حضرت
پادشاه دید که سفیر مدت معین را تجاوز کرده و نیامد بسیار غضبناک گشته اردوی
همایون را رو به (فلبه) حرکت داد و در قرب (تاتار بازاری) سفیر به آنکه کار گذشته باشد
به اردوی همایون ملحق گشت از فرط غیظ و شدت غضب خواست او را بقتل برساند لکن چون
شنید که دسپوت صرب بمجارستان فرار کرده است او را عفو فرمود چون اردوی همایون
بصحرای صوفیه مواصلت کرد بیست هزار سرباز برگزیده و ده هزار نفر سوار سبک بار
جدا کرده و بنهٔ اردوی همایون را در صوفیه گذاشته خودشان به الغار داخل مملکت صرب شدند

لکن چون قشون صرب بموجب امر دسپوتشان در قلعه‌ها متحصن شده بودند
بکلی بر نخوردند که بمقابله در آید لهذا سپاه ظفر پناه را منقسم بدو شعبه کرده
یکی را به تسخیر حصار سمندره و دیگری را برای ضبط قلعهٔ (استرویج) فرستادند
زیرا این دو قلعه از محکمترین و معتنا ترین قلاع صربستان بودند ضبط
و تسخیر آنها چنان مانند آن بود که همهٔ صربستان را تسخیر کرده باشند
بدین منوال سی هزار قشون عثمانی بقدر پنج هزار نفر از صربیان را اسیر کرده
به اردوی همایون فرستادند و حتی بقدر چهار هزار نفر آنها را در جوار اسلامبول
که تازه فتح شده بود متوطن ساختند و از پنجیک اسرای مذکوره که حصهٔ حضرت
پادشاهی و قریب به ده هزار نفر میشدند برگزیده ترین و خوش اندام ترینشان را
انتخاب نموده داخل سلک غلامان سرای همایون ساختند و مابقی را بکشتی سازخانهٔ
کلیبولی و محال سایره تقسیم نمودند قلعهٔ سمندره اگرچه بالاخره در مقابل صدمهٔ
قاهرهٔ عساکر عثمانیه با خاک یکسان شد لکن صربیانی که در آن تحصن نموده بودند در راه
محافظهٔ وطن خود با کمال ثبات و ایستادگی بسیار کوشیدند و حصار (آوسترویج)
نیز چون بامان آمده تسلیم شده بود بشرط اینکه سنوی سی هزار طلا بخزینهٔ
همایون بدهند قرین عفو حضرت پادشاهی شده بودند و سی و دو هزار قشون عثمانی را
بسرکردگی فیروز بیک در ساحل رودخانهٔ طونه در سرحد مملکتین صرب و مجار گذاشته

خوشنان باغنایم بی‌شمار به ادرنه عودت فرمودند

حکمدار مجار (هونیادی) و دسپوت سرب (جرجی) اتفاق نموده بشدت برسر فیروز بیک هجوم
آورده قشونش را پراکنده و خودش را هم اسیر ساختند و بعد از آن از رودخانهٔ طونه گذشته
شهرهای (ویدین) و (طرنوی) را نیز خراب و ویران کردند چون این خبر بسمع همایون رسید
بسیار موجب غضب و انفعال حضرت شهریاری گردید لکن چون موخراً هردو از کرده پشیمان گشته
طلب عفو و امان کردند بحسب المصلحت بصلح قرار دادند و بنقد مسئله صرب و مجار را موقتاً
ترک نموده خودشان از برای تمشیت دادن امور داخلهٔ ممالک محروسه و پایتخت نمودن شهر
اسلامبول در ۱۸ ماه مایس ۱۴۵۲ میلادی عازم شهر مذکور شدند

جمهوریت وندیک (مارسللو) نام شخصی را سفیر مخصوص تعیین نموده بجهت تسویهٔ امورات و حمایت تبعهٔ خود که در اراضی
ممالک عثمانی بودند با دولت علیه عقد معاهده کرد کذلک حکمرانی جزیرهٔ (نقشه)
و ادارهٔ (دالماچیا) و جاهائیکه در ساحل (اربنودستان) واقع است چنانکه
در عصر مرحوم سلطان مرادخان ثانی هم است بمعاهدهٔ تازه ربط شد در اثنای این مسئله صربستان
محمود پاشا که از بندگان صداقت نشان حضرت پادشاهی و از طرف مادر صربی الاصل و از جانب
پدر رومی النسل بود چون در رکاب همایون مظهر خدمات صادقه شده بود ایندفعه واصل رتبهٔ رفیعهٔ
وزارت گردید و ملا کورانی را نیز بسبب بارهٔ سهوها از منصب قاضی عسکری عزل نموده قاضیگری بروسه را
به او توجیه فرمودند و مقام رفیع قاضیعسکری را بر عهدهٔ مولانا مجدالدین محول فرموده مظهر
التفات ملوکانه گردید

در اواخر سنهٔ ۸۵۸ هجریه چون اسحق بیک زاده عیسی بیک که مأمور حدود صربستان بود بدربار دولت
بارهٔ عرایض عرض کرده بود و در ضمن معروض داشته بود که الان صربستان مغشوش و وقت
تسخیر و فرصت استیلا در دست است باطراف ممالک محروسه فرمانها و تعلیقات نشر شد که
قشون جمع آوری نمود و حضرت پادشاه باقدر چهل پنج هزار نفر ینکیچریان منتظم و سپاهیان و امثالهم را
که ملازم درگاه عالی بودند برداشته از ادرنه حرکت فرمودند و از راه (فلبه) و (صوفیه) و
(اسکوب) بسمت (قراطوه) متوجه گردیدند و باتفاق آراء قرار شد که شهر (نوه برده) را
که از معمورترین شهرهای صربستان است تسخیر نمایند این شهر (نوه برده) فیمابین (پرزرین)
و (دوقه کین) یک منزل طرف شمالی (اسکوب) واقع شده قلعهٔ متینی داشت
و نهر (اگری‌دره) از پیش شهر مذکور میگذرد بیست و هشت سال قبل از این قضیه اسحق بیک
پسر اورنوس بیک نیز بقصد تسخیر آنجا برآمده بود لکن شکست خورد تا اینکه بالاخره بهمت عالی
حضرت سلطان مرادخان مفتوح و مسخر گشته ضمیمهٔ ممالک محروسه شده بود بعد از فوت
دوباره صربیان بدان سامان مستولی گردیدند انوقت اسحق بیک زاده عیسی بیک
به انتقام پدر راجسته شهر را دوباره فتح کرد و از آنجا به (قصوه) نام محل امدند
این قصوه موقعیست که خداوندکار اسبق سلطان مرادخان اول از برای محافظت دین
و دولت با چند صد هزاری اروپیان جنگیده آنجا را بجنگ آورد و بالاخره جان
خود را در آن راه فدا کرد در این موقع حضرت پادشاه مال غنایم را در میان لشکر و سپاه

تقسیم نمودند چون (دسپوت) صرب یعنی (جرجی) در کار این بود که دختر خود را بحکمدار (بوسنه)
بدهد اشیا و اسباب فراوانی از زر و سیم و امتعهٔ نفیسه در آن قلعه مخزون
و محفوظ بود در سنهٔ ۸۵۹ هنگامیکه حضرت پادشاه به ادرنه عودت فرمودند از جانب (شوالیه‌های)
جزیرهٔ (رادوس) یکنفر ایلچی با بعض هدایای مناسبه وارد شده بود لکن هدایای مذکوره مقبول
حضور پادشاهی نگردیده بسفیر تکلیف نمودند که باید سالیانه مبلغ معین خراج بدهند سفیر
بعد از استماع این چنین تکلیفی بعرض همایون رسانید که من مرخص نیستم
اولی آن است که این تکلیف بواسطهٔ یکنفر ایلچی
عثمانی بخود شوالیه‌ها که ضابط و والی جزیرهٔ (رادوس) و توابع آن میباشند ابلاغ شود
چونکه زیرا بجهت اینکه به حامی عیسویان ممالک غربیه یعنی حضرت (پاپ) که ایشان را از هجوم
و استیلای بارهٔ متغلبهٔ بیگانه محافظت نماید پناه و التجا برده اند محصول
محاربات متمادیهٔ چندصد ساله این شده است که جزیره‌های عمدهٔ بحر سفید بدست تصرف
وندیکیان و ژنوییزیان افتاده است و شوالیه‌ها که در اینجا والی و آمرند
چون بقوهٔ روحانیهٔ حضرت پاپ مبعوث شده‌اند به بیگانه خراج دادن مخالف قانون
ایشان است هرگاه به آمدن سفیر و تقدیم هدایا که علامت تصدیق و تبریک غلبهٔ
نفوذ دولت عثمانیه بر بلاد مجاور است اکتفا شود کار سهل میگردد لکن اگر حضرت پادشاه
درصدد آن برآیند که از شوالیه‌ها نیز مانند سایر جزیره‌های کوچک خراج بگیرند

حضرت پادشاه صاحب قوت و قدرت است هرطور که خواسته باشد میتواند کرد
اینهم خارج از احاطهٔ مأموریت من است بمجرد استماع این سخن سفیر فوراً
با شوالیه‌های جزیرهٔ (رادوس) اعلان حرب نمودند و از برای فتح و تسخیر
رادوس بقدر بیست و پنج فروند کشتی باروکشی ۳ مرتبه و پنجاه فروند
کشتی دو طبقه و بقدر صد فروند نیز کشتیهای باروکشی یک مرتبه حاضر شد
و این دستهٔ سفاین حرب در زیر فرمان حمزه بیک از لنگرگاه گلیبولی بیرون
رفته داخل بحر سفید شدند این صد و هشتاد فروند کشتی اول بکرات
متوجه سمت جزیرهٔ (میدیللو) گردیده در خارج مرداب لنگر انداختند
در هنگامیکه سفن مزبوره در آنجا اقامت داشتند حاکم جزیرهٔ مذکور
که یکی از دوکهای وندیک بود مورخ مشهور (دوقاس) را با بارهٔ هدایای
رسمیه که مذکور میشود بعزم استقبال و خوش آمدی فرستاد
هدایای مذکوره ازین قرار است

نقره خام قیمت (۶۰۰۰) فیوری
لباس حریر ۸ ثوب
گاو ۲۰ رأس
گوسفند ۵۰ رأس
دوشاب ۸۰۰ قیه
و مقدار بسیاری نان

و بکماج و ده قنطار پنیر و بارهٔ اجناس متفرقه نیز آورده بودند
حمزه بیک بعد از قبول این هدایا در مدت چهل و هشت ساعت از پیشگاه

جزیرهٔ (مدللو) حرکت نموده واصل جزیرهٔ (ساقز) کردید لکن امیر جزیرهٔ مذکور که یکی از
امرای ژنویز بود غیظ وغضب خود را که نسبت بعثمانیان داشت فرو نخورده دسته‌
کشتیهای جنگی را که در اطراف جزیره لنکر اقامت افکنده بودند بهیچ نشمرد لکن سردار
کشتیهای عثمانی حمزه بیک چون اینکونه بیقیدی ایشان را مشاهده کرد سمتهای معمور جزیره را
نهب کرده جمیع مزارع و باغات‌شان را خراب و ویران نموده و از انجا عازم سمت
(رادوس) کردید لکن بسبب مخالفت هوا کاری از پیش نبرد دوباره بجزیرهٔ (ساقز)
عودت نمود با وجود اینکه حمزه بیک قدغن کرده بود که کسی از اهل کشتیها بجزیره در نیایند
باز پاره نافهمها خود را بآب انداخته شنو کنان بیکی از محال معتنای جزیره در امده پاره
حقارت کرده بودند لاتینها و رومها اتفاق کرده انها را تعاقب نموده بر سر یکی از
کشتیهائی که در نزدیک ساحل لنکر انداخته بود نیز هجوم برده بودند و کشتی مزبور طاقت
آن ازدحام را
حمل نیاورده غرق شد سردار کشتیها بطلب ترضیه و غرامت برخاسته
هم از برای کشتی قیمت فاحشی و هم دیت ملاحان وکسانیکه در کشتی بودند و هلاک
شده بودند دیت فراوانی مطالبه کرد اهالی جزیره راضی کشتند که دو مثل انها را بدهند
حمزه بیک بعد از دو ماه مدت که از لنکرگاه کلیبولی حرکت کرده بود باز
بلنکرگاه مذکور عودت کرده بجهت انکه کیفیت سفر خود را
بحضور هایون عرض نماید از انجا عازم ادرنه کردید لکن چون حضرت بادشاه از
حمزه بیک بسیار دلخور شده بود در ابتدای ملاقات فرموده بود حمزه اگر تو از نوکرهای پدرم

نمیبودی زنده زنده پوستت را میکندم باز دلم سرد نمیشد برو از حضورم کم شو
ترا از سرداری کشتیها عزل کردم بعد از چند روز دیکر که قضیهٔ غرق شدن کشتی
در مقابل جزیرهٔ ساقز نیز مسموع هایون کردید باز حمزه بیک را طلبیده
از او پرسید حمزه کشتی کی است عرض کرد در قعر دریاست باز فرموده بودند این
چه حرفی است تفصیل قضیه را تعریف کن حمزه بیک از بی اطاعتی قشون شکایت
بسیاری کرد حضرت بادشاه رو به (فرانسوا درابه) که در رفاقت حمزه بیک بوده است
کرده از و تحقیق مطلب نمود و فرمود به تنبیه و تربیت همهٔ انها قادرم هم جزیه را و هم
غرامت جمیع خسارات را از انها میکیرم این قضیه در ماه حزیران رومی در سنه ۱۴۵۵
میلادی که مطابق فصل ربیع سنه ۸۶۰ هجریه است روی داد در این اثنا چون حاکم (لیسبوس)
که جزیرهٔ مدللو و لواحق آن نیز با آن بود (کتالوزی) نام شخصی در جزیرهٔ (لمنی) فوت شده بود
بجهت اینکه در جای او (نیکولاس) نام شخصی به امارت مدللو نصب نمود (دوقاس) نام
مورخ مشهور را به ادرنه فرستاده بودند و موی الیه وعده نمود که از برای (لیسبوس)
سی هزار و از برای جزیرهٔ لمنی بیست و پنجهزار طلاس (دوکا) جزیه جزیهٔ سالیانه
داده خواهد شد لکن چون حاکیکه میخواست تازه نصب بشود هنوز
برکاب هایون نیامده و تشریفات و تعارفات لازمه را بجا نیاورده بود وفات (کتالوز)
و نصب (نیکولاس) را قابل اعتنا ندانسته منصب از حال وشان (کتالوز) سخن
میراندند هرچند (دوقاس) بسط مقدمات نمود که شاید حکومت (نیکولاس) را
بتصدیق ایشان برساند جواب اخرین این شد که تا (نیکولاس)

برکاب هایون نیامده دست بوسی نکند امارت او تصدیق و قبول نخواهد شد لهذا (دوقاس) برای
انیکه حاکم تازه را بدربار دولت بیاورد عودت کرد و حاکم مزبور نیکولاس و
جمعی از اعیان جزیرهٔ مذکور بدلالت موی الیه (دوقاس) عازم ادرنه
شدند لکن چون در ان ایام در ادرنه و حوالی ان مرض طاعون بشدت ساری بود
موکب حضرت بادشاهی نهضت فرمای سمت فلبه و صوفیه شده بود جمعیت مزبوره
و حاکم مرقوم بجائی که حضرت بود شاه اقامت داشت عازم کشته در قرب قصبهٔ
که (ازلادی) نام دارد در وسط کوهها واصل مخیم هایون کردیدند و
حاکم (لیسبوس) نیکولاس بدلالت صدر اعظم محمود باشا و کدک احمد پاشا
بکمال احترام رامرعی داشته
بحضور هایون درآمد و در بارهٔ او یکثوب خرقهٔ کناره زرین آبی رنگ
خلعت مرحمت شد و به دوقاس و سایر معتبرین خلعتهای حریر داده شده
جزیهٔ سنوی را نیز به سه هزار طلا تنزیل داده و اورا معززاً و محترماً
بحکومتگاه خود ثانی اعاده فرمودند چون در این بین اهالی جزیرهٔ (لمنی) از
حاکم خودشان که بومی بود شکایت بدربار هایون اورده بودند موی الیه را
عزل نموده از امراء دربار حمزه بیک را حاکم انجا نصب شد و منصب

دریا بکیکری نیز برعهدهٔ محافظ کلیبولی (خاص یونس پاشا) و محافظت
بوغاز کلیبولی (نجادم اسمعیل پاشا) محول و مفوض کردید
هنکامیکه حضرت بادشاه با سپاه ظفر پناه در میان کوههای (ازلادی) اقامت داشت مسموع هایون
کردید که مجارها داخل حدود صربستان کشته شهرهائی را که از صربستان و بلغارستان داخل ظل حمایت عثمانی
شده بودند غارت و خراب کرده اند عزم هایون جزم شد که قلعهٔ بلغراد را که در مجمع رودخانهٔ
طونه و نهر صاوه واقع و در حصانت و متانت مشهور بود تسخیر نماید لهذا در (الاجه حصار) که در
کنار رودخانهٔ (موراوا) واقع اهنکرخانهای مخصوص راه انداخته چندین توپهای بزرک از برای محاصره ریختند
و با صد و شصت هزار پیاده و سوار و سیصد عراده توپ در ۱۳ ماه حزیران رومی سنه ۸۶۱ هجریه
متوجه قلعهٔ بلغراد کردید
رودخانهٔ (موراوا) از اجتماع دو نهر که در پائینهای (الاجه حصار) در قرب قصبهٔ که (استولاج) میکویند
با هم متصل میشوند حاصل شده بعد از پیچ و خمهای بسیاری مملکت صربستان را اروا و اسقا میکند
و از کوههای اطراف ابهای بسیاری داخل ان کشته در نزدیکی قلعهٔ (سمندره) با رودخانهٔ طونه
ملحق میشود و دو نهریکه کفتیم یکی موراوای شرقی و دیکری موراوای غربیست که اولی از
کوههای (نیش) و (کوستندیل) و دومی از کوههای (قره طوه) و (ینکی بازار) و (اسکوب)
و (اوزیجه) فرود امده بعد از انکه از اراضی بسیاری میکذرد در قرب قصبهٔ (استولاج) متصل
میکردند
(نهر صاوه) نیز از کوههای (لابریان) که از شعبه‌های کوه (الپ) است و در مملکت ونديک واقع شده است

بیرون آمده بسمت جنوب شرقی میل میکند و نهرهای بسیاری ملحق گشته سرحد بوسنه را از مملکت
خروات فصل و از میان مملکت مجارستان عبور و در قرب بلغراد برودخانهٔ طونه منصب میگردد

نتیجه سفر بلغراد که در سنهٔ ۸۶۰ اتفاق افتاد از برای عثمانیان موجب شان و افتخار نگشت
لهذا بعضی از مورخین بتأویل و توجیه ان برخاسته هر یک یکنوع عذر و سبب بیان نموده میخواهند شکست
خوردن در بلغراد را بپوشانند حال انکه مادام غالبی و مغلوبی منوط بمشیت الهیه است با پاره
عذر و بهانه ها حقیقت حال را فی‌ها بپوشانیدن از برای وقعه نویسان عیب بزرگیست مع هذا سخنان
غرض امیز را که پاره کسان از روی عداوت و نفسانیت مخصوصهٔ ملتی که با عثمانیان دارند نوشته اند نیز قبول کردن
موافق حمیت نیست لهذا ان هردو روایات را با هم مقایسه و معادله نموده با کمال بیطرفی انچه را
که حق که مطابق حق الامر است بیان نمائیم

یعنی بعد از انکه دولت هزار سالهٔ بزانسیو در مقابل صولت و سطوت حضرت سلطان محمد خان
تاب مقاومت و پایداری نیاورده محو و منقرض گردید سلطان مشار الیه بقصد انکه حامی کلیسای شرق بوده خود را
بتصدیق تمام خلق برسانید اکثر جزایر بحر سفید و ممالک بلغارستان
و مقدونیه و (ارنبودستان) و پاره جاهای (خرواتستان) و (صربستان) و (افلاق) و (بغدان) را
بقبضهٔ تسخیر درآورده اغلب احتمال میرفت که با این روش مجارستان و بلکه
ممالک (المانیا) را نیز ضبط و تسخیر خواهد کرد لهذا عیسویان کلیسای غرب نیز ملتهای

کاتولیک اروپ بجوش و خروش آمده از سر نو یک اتفاق محاربهٔ اهل صلیب
بر پا کردند و اسحق بیک و عیسی بیک که مأمور سرحدات خاقانی بودند بدربار
دولت معروض داشتند که ملتهای (ایتالیا) (وندیک) (مجار) (نمسه)
(خروات) (بوسنه) (افلاق) و (صرب) بالاتفاق زیاده از سیصد هزار
نفر قشون جمع اوری بسرداری (هونیادی) نام حکمدار مجارستان
جمع اوری نموده در کار حرکت کردن میباشند بنابرین سی اراده توپهای بزرگی را که
سابقاً در (الاجه حصار) ریخته بودند از راه نهر (موراوا) به رودخانهٔ طونه برده
و از انجا به کشتیهای شالوپه که در نزدیکی (سمندره) لنگر بند بودند حمل کرده بسمت
(بلغراد) فرستادند و کذلک حضرت پادشاه صد و بیست اراده توپهای محاربه را با زیاده از
صد و پنجاه هزار پیاده و سواره از قبیل ینکیچریان و سپاهیان و گروه سکبان
و تاراجگران و چپاولچیان را برداشته از راه (نیش) عازم بلغراد گردیدند
و از برای توپهای بزرگ محاصره در جاهای مناسب باستیانها و سنگرها ساخته همه را بترتیب
نصب نمودند و شب و روز مشغول محاربه شدند با وجود انکه حضرت پادشاه حصانت
و استحکام و صعوبت فتح قلعهٔ بلغراد را خوب میدانستند لکن بعد از فتح قسطنطنیه

فتح و تسخیر سایر مواقع را در بارهٔ عساکر خود یکنوع ملکهٔ حربیه میشمردند خلاصه بعد از انکه
علی التوالی پانزده روز جنگهای سخت واقع شد روز چهاردهم ماه حزیران تحقق شد که حکمدار مجار
(هونیادی) بر دستهٔ کشتیهای جنگی اسلامیان مستولی خواهد شد لهذا بموجب امر سلطانی
جمیع کشتیهای قدرغه را آتش زدند روز بیست و یکم ماه مزبور عساکر اسلامیه که در سنگرها
بودند از سوراخهائی که در بدنهٔ قلعه باز شده بودند بداخل قلعه هجوم بردند از درون قلعه نیز
بمقابله درآمده جنگ سختی درگرفت چون از غیرت و اقدام مجارها در اردوی همایون علامت
شکست ظاهر گردید حضرت پادشاه دست بشمشیر بالذات داخل محاربه شده بودند
و حسن پاشا رئیس ینکیچریان با کمال شجاعت چندان کوشید که بالاخره بشهادت
رسید و دانه گلولهٔ بران حضرت پادشاه اصابت نموده زخمدار شدند روایت
میکنند که بیست و چهار هزار شهید و سیصد اراده توپ
در میدان محاربه ماند و حضرت پادشاه با صد عرابه پر از زخمداران بطرف
صوفیه عودت فرمودند در اثنائی که مشغول تداوی زخم شاه بودند در کنار شهر
یکروز بدرویشی برخوردند باو گفتند یا شیخ همتی کن دعا کن بلغراد را فتح کنیم
حیف است اینقدر امت محمد ص پریشان بشوند درویش در جواب گفت تو در هنگام

فتح اسلامبول گفته بودی بدعا محتاج نیستم اینک شمشیر در کمرت و لشکر در
اطرافت دعا لازم نیست در کتب اخلاقی آورده اند که سلطان
مشار الیه گفته بوده است که (بلی بعد از فتح اسلامبول خاطرم است که گفته بودم وقوع
نصرت و مظفریت را بتأثیر دعا نسبت داده بر من منت مگذارید دعا را در این
کار هیچ تأثیر و مدخلی نیست هرچه واقع شد بقوت شمشیر و توپ واقع گشت
لهذا این هزیمت (بلغراد) در بارهٔ من مجازات معنوی و محض امتحان بود
بعد ازین چنین کاری نخواهم کرد و چنین سخنی نخواهم گفت) خلاصه (هونیادی)
حکمدار مجار شهرت و افتخار مظفریت بلغراد را بیشتر از دو هفته نگاه نداشت
و (قاپسترانو) که از طرف پاپ مأمور شده بود نیز ۳ ماه بعد از محاربه وفات کرد چون
این (قاپسترانو) و (هونیادی) بسبب محاربهٔ بلغراد عزیز و محترم شمرده میشدند هنوز
در شهر (وین) در کلیسای (سان استفان) در روز وقوع محاربهٔ بلغراد مدح و مرثیهٔ
هر دو را بیادگار میخوانند و شادمانیها میکنند زیرا عادت است که (بجهت ذکر) هر ملتی (روز ظهور وقعهٔ بزرگی
که در حقیقت موجب خیر و منفعت شده است بطوریکه از برای احفاد و اخلاف ان موجب
فخر و مباهات شود انروز را تقدیس و تبریک نموده جشن میگیرند چونکه بزرگی و قدم هر ملتی با وقوعات
جسیمه که در زمانهای سابق از ان ملت سرزده است اثبات میشود لکن خداوند متعال شان و شکوه

دولت علیهٔ عثمانیه را مزداد کناد از روز ظهور دولت علیه تا کنون
در صورتیکه این همهٔ مظفریت و نصرت از عثمانیان در مواقع معلومه بظهور امده است و هر یک شایستهٔ آن بود است
که سرلوحهٔ صحایف روزگار گردند باز تنها در هنگام وقوع ان به چراغان مختصر اکتفا نموده نام
و نشان اکثر انها مفقود گشته است

الحاصل این جنگ صلیبی که این دفعه واقع شد جنگ صلیب پنجم بود که اهل اروپ بر ضد عثمانیان
برپا کردند جنگ صلیب اول در سنهٔ ۱۳۴۴ میلادیه واقع شد و ان محاربهٔ بود که بتشویق
(کلمه‌مان ششم) در ازمیر اتفاق افتاد دویم محاربه صرب است که در سنهٔ ۱۳۶۳ بترغیب
(اوربن پنجم) واقع گشت سوم محاربهٔ (نیکوبولی) است که در سنهٔ ۱۳۹۶ بتحریک (گره‌گوار یازدهم)
روی داد چهارم محاربهٔ (وارنه) است که در سنهٔ ۱۴۴۴ بسعی و اقدام (اوژنیوس چهارم)
صورت گرفت پنجمین جنگیست که در سنهٔ ۱۴۵۷ بسرکردگی وکیل خلیفهٔ بزرگ (وندیک) که (لوئی
اسکاراسپا) نام داشت هفت فروند کشتی قدرغه جزیره‌های (رادوس) و (ساقز)
و (سپوس) و (لمنوس) و (ایمروس) و (طاشوز) و (سمادرک) را از هجوم کشتیهای
عثمانی محافظت کردند

در اواخر سنهٔ مزبوره حضرت پادشاه به (ادرنه) عودت فرموده سور ختان مشهور شهزاده
بایزید حاکم سنجق اماسیه و شهزاده مصطفی حکمران مغنیسا را ترتیب دادند تفصیلش این است که

رودخانه‌های (مریچ) و (تونجه) و (ارده) در یک نقطهٔ معینی جزیرهٔ واسعی تشکیل نموده است که سرای
همایون نیز بر بالای این جزیره واقع شده بود در غرهٔ شهر رجب
از برای ارامگاه ارکان دولت و ترتیب سور و ضیافت خرگاه و اطاق
بر پا کرده روز اول جشن ختان حضرت خاقان به اطاق ملوکانه
که مخصوص شخص همایونشان برافراشته بودند تشریف فرما گشته در صورتیکه
خواجهٔ سلطانی مولانا خیرالدین در دست راست و مولانا علی طوسی نیز در
دست چپ کذلک خضر بیک چلبی و شکرالله شروانی که اولی قاضی
بلد و دیگری حکیم سلطانی بودند در حضور همایون جلوس نموده بودند صرف طعام نمودند
بعد شعرا قصیده‌های مناسب سور و مدحیه‌ها خوانده بند بازان
و شعبده بازان و پهلوانانی که از اطراف و اکناف جمع شده بودند
اجرای هنر و صنعت نمودند و سور همایون بدین منوال یک هفته طول کشید
چون به حکمداران ممالک سایره نیز دعوتنامه‌ها فرستاده اطلاع داده بودند

جمعیت بسیاری جمع امده بود از پسران سورخان اورنوس بیک زاده عیسی بیک مامور
گردید که لشکر کشیده بر سر مجاریان برود و حسن بیک زاده اسحق بیک را نیز مامور ساختند
که رفته مملکت (ارنبودستان) را به اطاعت بیاورد بعد از انکه عیسی بیک و اسحق بیک
از برای تادیب و تسخیر مجارستان و ارنبودستان راهی شدند چون
قره‌جه پاشا در وقعهٔ بلغراد شهید شده بود بجای او محمود پاشا که بیکلربکی گری
روم ایلی را داشت مامور گشت که ممالک صرب را تسخیر نماید و حضرت پادشاه نیز بالذات
قصد فتح (موره) را فرمودند

در بیان فتح ممالک صرب و موره

~~بعد از وفات جرجی (دسپوت) صرب~~

چون (دسپوت) یعنی امیر صرب جرجی فوت شد از او یک دختر که داخل حرم سرای
سلطان مرادخان ثانی شده بود و ۳ نفر پسر که یکی (گره‌گوار) و دیگری (استفان)
و سومین (لازار) نام داشتند باقی ماند و (لازار) بشرط اینکه
سالی بیست هزار (لیوری) طلا داده و در زیر نظر و حمایت حضرت پادشاه
باشد در جای عوض برادرش (دسپوت) صرب شد لکن بعد از دو ماه
فوت شده (گرگوار) با همشیره اش و عموی اش (طوماس) بدرگاه همایون التجا آوردند

و از برای ایشان در کوه (آتوز) که در نزدیکیهای شهر (یاسوه) واقع محل بیت نمودند
و جیره و علیق داده ایشان را دلخوش ساختند چون زن (لازار) که (حلینه)
نام داشت با طایفهٔ (بوشناق) اتفاق کرده از طرف (پاپ) امداد طلبیده بودند
اهالی صرب ازین معنی دلخور شده گفتند بزیر سایهٔ عدالت عثمانی
پناه بردن از داخل گشتن بزیر نظارت و حمایت پاپ اولی است و بر خلاف
حکمدارشان بر خاستند و فوراً از معتبران ملت (میخال آبوغوویچ) را که برادر
بیکلربکی روم ایلی محمود پاشا باشد بمقام حکومت نشاندند لکن پرنسس مشار الیها
(حلینه) (آبوغوویچ) را بحیلهٔ بدست آورده اورا
زنجیر بند بمجارستان فرستاد درین اثنا بود که موکب حضرت پادشاه در مقابل قلعهٔ
(سمندره) نمودار شد بعد از انکه چندین شهر مشهور را فتح و تسخیر نمود بقدر
دویست هزار اسیر بممالک معموره فرستاد شش سال بعد از فتح اسلامبول (?)
جمیع صربستان از ولایات ممالک عثمانیه معدود میشدند

در زمان سلطان یلدرم بایزید خان (اورنوس بیک) و در عصر سلطان مراد ثانی
(طورخان بیک) از مملکت (موره) بیرون آمده (اسپارته) و (کوردوس) و (آطنه) را

ناخت وتاز کرده بودند لکن قبل ازانکه سلطان محمدخان اسلامبول را فتح کند
مملکت موره را بدو نفر برادرانش واگذار کرده بودن آخرین قیاصرهٔ روم (قسطنطین پالیولوگ دراگوزه)
یکی ازانها را که (دیمتری) نام داشت
(دسپوت) (اسپارطه) ودیگری را که (توماس) بود (دسپوت) (پاتراس) نصب
وتعیین نموده بود بعدازانکه قسطنطین مشارالیه در اثنای فتح اسلامبول کشته شد
از دو برادرانیکه در مملکت موره (دسپوت) بودند دیتری نام بپروسطی بدعوای
امپراتوری قیام کرد لکن برادر دیگرش (توماس) این ادعای اورا صحه نگذاشته از امرای
ارنئود استمداد نمود اگر دراین موقع نخواهم درمقابل اعتراضاتی که مورخین بر
سلطان محمدخان فاتح وارد آورده اند اعتراض کنم انوقت معلوم خواهد شد که تواریخ ن
خزینه افکار را بیهوده تلف کرده اند خلاصه در اثنائی که
چند شهری از (موره) ضبط شد شهر مشهور (اتن) که نیز بقیهٔ اثار عتیقه اش
دلیل معموریت سابقهٔ آن بود در ضمن مصالحه که (طورخان بیک زاده عمر بیک)
عقد نمود ضمیمهٔ ممالک عثمانیه گردید وحضرت پادشاه صدراعظم محمود پاشا

وبیگلربگی زاغنوس پاشا و حمزه بیک وطورخان بیک را دررکاب همایون برداشته
عازم سیروتماشای شهر (اتن) گردیدند که تفصیل شهر مذکور درکتب جغرافی مبسوطاً
مذکوراست وبعد صلح نمودن با دسپوتهای (موره) را مشروط برین داشتند که معاهدهٔ
صلح منعقد کرده و دختر (دیمتریوس دسپوت) نیز داخل حرمسرای همایون شود
موحی الیهما باین تکلیف هم راضی گردیده پرنسس مشار الیهارا فرستادند لکن
هنوز سه ماه از تاریخ امضای مصالحه نگذشته بود که برادر دیگر که (توماس)
نام داشت برضد (دیمتریوس) اعلان حرب نموده در ۸۶۴ سنه ۳ شباط رومی (کلابریتیا) وازان
قبیل چند شهرها را ضبط کرد ارنئودهائی که در آن میانه بودند بسبب تلون
مزاجشان خیرشان بهیچ کدام ازطرفین نرسید حضرت سلطان محمدخان
نیز بقصد اینکه تا برطرف شدن اغتشاش (موره) کار سودمندی
دیده باشد حمزه بیک را در مملکت (موره) گذاشته خودشان بسمت
(اسکوب) تشریف برده بودند لکن توماس و دیمتریوس (بالاخره فهمیدند که این) بدبختی که
گریبانگیرشان شده است واین پریشانی روزگارشان همه بسبب نااتفاقی است

لهذا فیمابین خود عهد اتفاق بستند حضرت پادشاه اتفاق این دو برادران را
بر بی لیاقتی حمزه بیک حمل نموده میرموحی الیه را از مأموریت (موره) عزل
ومحافظ کشتیهای جنگی کلیبولی زاغنوس پاشا را مأمور (موره) نصب نمودند چون جایگیر
ضمیر شهریاری شده بود که در مملکت اناطول باشاه عجم (اوزون حسن)
محاربه نماید مشروط بر اینکه قشون روم از مواقعیکه در (موره) متعلق بدولت
عثمانی بود دور شوند وسنوی ۳ هزار (لیوری) طلا نیز بدهند دیمتریوس بمصالحه با
راضی شدند وقرار برین شد که گفتگوهای این مطلب در شهر (کوردوس) بشود
لکن برادر دیمتریوس (توماس) یعنی (دسپوت) (پاتراس) چون مرد متکبر غیوری بود بر ظفرهای
پی درپی و بختیاری سلطان محمدخان غبطه برده برخود مخمر کرده بود که
کوشیدن و محو شدن از زنده ماندن و خار زیردست قهر وغلبهٔ عثمانیان گردیدن
اولی است لهذا قرارهای او که داده شده بود قبول ننموده سر بعصیان برداشت چون خبر یاغیگری
او بسمع همایون رسید در روز ۱۳ مانیس رومی سنه ۱۴۶۰ میلادیه بقصد قطعی فتح وتسخیر (موره)

جمع آوری سپاه نموده عازم آنصوب گردیدند دیمتریوس چون دید ازاین سرکشی
وتعنت برادرش بلائی برسر خودش خواهد آمد پناه آوردن در زیرسایهٔ عدالت پادشاهی را مرجح
شمرده به اردوگاه عثمانیان آمده و خودرا به زاغنوس پاشا تسلیم کرد چون قضیه بعرض
همایون رسید فرمودند ازبرای او چادر مخصوص برافراشته عساکر محافظ ازبرای او تعیین
نمودند ودر تلطیف واعزاز او افراط کردند چون مقرر بود که دخترش نیز داخل حرم
سرای همایون شود موکب همایون ازسمت اسپارطه حرکت نموده متوجه
قلعهٔ (کاستریجه) گردیدند این قلعه باانکه بامان آمده تسلیم شده بود مقتضای
پولیتیک ان زمان چنان لازم آورده بود که سکنهٔ انی تلف بشوند ازانجا عازم
(حصار لیون تاریه) گردیدند اهالی انجا مال ومنال اولاد وعیال خودرا برداشته
ازبیشتر بقلعهٔ (حصار دیقه) که در متانت ورصانت معروف بود تحصن نموده شهر وقلعه را
خالی از اهالی ساختند باین وسیله نیز نتوانستند گردنهاشانرا از ضربت شمشیر
غضب سلطان محمدخان برهانند ازاین وقوعات خلق (موره) وحشت ودهشت
استیلا نموده دخیل عثمانی شدن را همه برجان خود منت میشمردند حضرت پادشاه
نفوس بسیاری از اهالی انجارا ازبرای آبادساختن محال اسلامبول بانطرف نقل دادند

و ازبرای تأدیب (نیکولاس بالیولوکوس) که شهرهای (ایدرا) (مالیا) و (ماتابان)
و امثالهم را در ضبط خود داشت اورنوس بیک زاده عیسی بیک را مأمور نمود
و دختر دیمتریوس را هم بحرم سرای همایون آوردند پرنس توماس نیز چون
دید کاریکه پیش گرفته است بدشواری منجر گشت اولاد و عیال و متعلقات
خود را بر داشت و بکشتی نشسته بسمت (وندیک) فرار کرد چون
زاغنوس پاشا مأمور بود شهرهای ساحل موره را که در جنب خلیج وندیک بود بزند همینکه
به شهرهای (مودون) و (پیلوس) رسید دید پرنس توماس تازه بکشتی سوار شده از
مرداب بیرون میرفت حضرت سلطان محمد رو بسمت شمال موره آورده شهرهای
(پوستیزه) و (پاترالی) و قصبات انحوالی را که در زیر حکم پرنس توماس فراری بود
متصرف گشت و حمزه بیک را طلبیده حکومت ولایت موره را با منصب وزارت به او
عنایت فرمود و حکمداری شهر انیوس و سالیانه شصت هزار اقچهٔ عثمانی از برای
پرنس دیمتری مقرر گردید پرنس توماس بشهر روما رفته بخیال اینکه پاپ را
واسطه ساخته جرایم سابقه اش از طرف حضرت پادشاهی بخشیده شود بپارهٔ وسایل چسبید

لکن فایدهٔ نبخشیده قرین عفو حضرت پادشاه نگردید سال
دهم جلوس میمنت مأنوس و سنهٔ هشتم فتح اسلامبول فتحنامهٔ مملکت موره بود که
نیز بنام نامی پادشاه بختیار خوانده شد و با کمال حشمت و جلال هرچه تمامتر بشهر ادرنه
عودت همایون واقع گشت

در بیان وقوعاتی که مدت ده سال فیمابین حضرت پادشاه
و حکمدار ارنبودستان اسکندر بیک
روی داد

حضرت پادشاه از فتح اسلامبول تا فتح موره که مدت هشت سال میشود
بسبب وقوعات پی در پی که در مملکت روم ایلی روی داده بود فرصت
این را نکرده بودند که بکار اناطول بپردازند زیرا از یکطرف حمزه بیک را با
پانزده هزار پیاده برسر اسکندر بیک مأمور نموده از طرف دیگر اورنوس بیک زاده
عیسی بیک را با تخمیناً چهل هزار سوار بجهت تاخت و تاراج ارنبودستان
اعزام داشته بودند اسکندر بیک که میانهٔ (دبرهٔ علوی) و (دبرهٔ سفلی)
بقدر امکان تحصن کرده بود قشون جمع آوری کرده عزم بلغراد نمود وقتیکه این حکمران

ارنبود یعنی اسکندر بیک بر سر بلغراد هجوم میبرد برادرزادهٔ همین اسکندر بیک که حمزه بیک باشد
از جانب سلطان محمد خان با چهار هزار قشون روم ایلی فرستاده شده بود لکن چون قشون
مذکور از برای دفع هجوم سخت اسکندر بیک کافی نبودند شکست خورده حمزه بیک نیز گرفتار
و اسیر شده بود چون حضرت پادشاه از این واقعه قدری شبهه ناک بودند بسرکردگی
عیسی بیک پسر اورنوس بیک چهل هزار سوار بغارت و خرابهٔ ارنبودستان فرستاد
اسکندر بیک نیز قوت خود را که قریب بیشتر از یازده هزار نفر نبودند منقسم بدو
قسمت کرده بقدر شش هزار سواری را که داشت از پیش فرستاده به کمین
گذاشت و علی الغفله بر عساکر عثمانیکه بحشمت و جلال خودشان مغرور گشته
آمدند رو بسمت رودخانهای (مات) و (اربوله) پیش میرفتند حمله در شدند
نعش سی هزار نفر شهدا در آن سرزمین ریخته شده رودخانهٔ (مات) از خون بحر احمر گردید
در این جنگ عیسی بیک که سرکرده بود اسیر افتاد و حضرت پادشاه از برای خلاصی او
مزید بیک را با پانزده هزار طلای (دوکا) فرستاد اسکندر بیک عیسی بیک را
با هشتاد نفر اسیر به مزید بیک تسلیم نمود و بموجب دلخواه پادشاه میل صلح اظهار نمود

چون مطلب در حضور همایون عرض شد فوراً امور بیک و سنان بیک از برای
گفتگو و عقد مصالحه مأمور گردیدند حمزه بیک برادرزادهٔ اسکندر بیک که اسیر افتاده بود
گویا بآخر اسکندر بیک فرار نموده باز بدربار اعلا آمده بود چون بسلطنت سنیه خلوص
تامه نداشت و از این فرار کردنش نیز شبهه عارض شده بود مسموماً ازاله شده
دفع مخمصه شد در این اثنا اسکندر بیک بسمت ایتالیا روی آورده
تا بحدی طلب امداد کرد لکن چنانکه میخواست نتوانست خلق را بهوس آورده
معرکه ساز کند

سلطان محمد خان از اینکه در این سفر ارنبودستان مظفر نگردیده گشتار زیاد داده بود بسیار
پشیمان شده مقرر فرمودند بعد از آن بهر طرفی که توجه و عزیمت لازم شود
جز با وکلای اهل شورا دیگر به احدی اطلاع داده نشود و پارهٔ مطالب را هم بغیر از شخص
همایون شان کسی دیگر نداند و محل عزیمت مأمورین با دستور العلمای اول و ثانی
تعیین و اشعار شود این دفعه از روی همین قرار تازه بقدر صد و پنج فروند
کشتی جنگی فراهم آورده صدراعظم محمود پاشا برانها سرکرده شد
آمد و بجهت اینکه بعد از بیرون رفتن از بوغاز بحر سیاه بکدام طرف بایستی توجه نماید

یک قطعه دستور العمل نیز باو داده شد و خود شخص پادشاهی کهنه و نو از ینیکچریان و قشون اناطول
هرچه در درگاه‌ها موجود بودند برداشته اردوی همایون را در جلگهٔ (اسکدار) جمع آوری نموده
از سان گذرانید لکن بعد از انکه احوال ارنئودستان و دغدغهٔ اسکندر بیک را دفع کرد
درصورتیکه همه چنان میدانستند که بایستی بدار الملک ادرنه عودت فرمایند بقصد سفر
اناطول عازم سمت اسلامبول گردیدند و تا اول بهار مشغول تهیه و تدارک
مهمات و لوازمات بریه و بحریه بودند چون اول بهار شد صدر اعظم محمود پاشا را
با کشتیهای جنگی به بحر سیاه فرستاده خودشان بسمت اسکدار عبور فرمودند خلق
ازاین حرکات انواع استدلالات نموده خیالها بافتند اما بگفتگوی خلق و شایعات لشکری
التفات ننموده از راه (بولی) از گردنهٔ (چاملی بل) گذشته به اسفندیار بیک زاده
اسماعیل بیک نامهٔ مخصوص نوشته توقع نمودند که اگر سفینه‌های راه زن دریای عثمانی
داخل لنگرگاه سینوب که در زیر حکم اوست گردند بگذارند که در انجا ترمیم و تعمیر انها بپردازند
مراد اینها (آق لیمان) و (بیوک لیمان) بترمیم و تعمیر انها بپردازند و خودش شخصاً بیاید
و یا مأموری از جانب خود با قدری قشون به اردوی همان بفرستد چون نامهٔ همایون به اسمعیل بیک رسید

مشار الیه از حرکت اردوی همایون روبسمت (بولی) و (انقره) و (جانیک) و علی الخصوص
از انکه محمود پاشا نیز با صد و پنجاه فروند کشتی پر از قشون به بحر سیاه داخل شده بود
معنیهای دیگر فهمیده مظنون گردید که از برای حکومت خودش شر و شوری در کار هست
درصورتیکه حضرت پادشاه قصد و نیت خود را مکتوم میداشتند از شهر بولی حرکت
نموده از راه رودخانهٔ (بارطین) علی الغفله حصار (اماصره) را از سمت خشکی محاصره
کردند در این اثنا محمود پاشا نیز با کشتیهای ابوالجعفر خود از (ارکلی) حرکت نموده در پیشگاه
(اماصره) حاضر شد این قلعهٔ (اماصره) و ملحقاتش در تصرف ژنویزها بود
در زمان انحطاط و تنزل امپراتوری ممالک شرق پارهٔ مواقع مستحکم و معتنای
بحر سیاه بدست ژنویزها و وندیکیان افتاده بود و سبب این بود که میخواستند
از برای تجارت ممالک شرق راهی پیدا کنند چون امرال ژنویز خوب
فهمیده بود که با قوت قاهرهٔ عثمانیان مقابله کردن غیر ممکن است حصار را
به حضرت پادشاه تسلیم نموده جان خود را خلاص کرد پادشاه انجم سپاه در این سفر
ظفر اثر چون در نزد همت عالی ملوکانه اش برخود لازم دانسته بود که حکومت مخصوصه

سواحل بحر سیاه را که در سمت اناطول واقع بود محو نموده ادارهٔ ملکیه انجاها را مطابق اصول
ممالک محروسهٔ عثمانیه ترتیب بدهند فوراً فرمودند حسن بیک پسر اسفندیار زاده اسمعیل بیک
که از جانب پدرش به اردوی همایون آمده بود در تحت محافظت صدر اعظم محمود پاشا حبس باشد
و برادر موما الیه اسمعیل بیک قزل احمد بیک را به قسطمونی اعزام نمود که در مقام برادرش بنشیند
چون این قرارهائی که در اردوی همایون داده شده بود بر اسمعیل بیک معلوم گردید گفت
آخر آمد بسرم از انچه میترسیدم مملکت خود را باید بدست خود تسلیم کنیم باری بهتر آن است که برای حفظ جان و مال
و منال و اولاد و عیال بقلعهٔ سینوب پناه برده مدتی تحصن نمایم و رو به قلعهٔ
سینوب آورد این شهر سینوب در ساحل غرب جنوبی بحر سیاه در میانه دو لنگرگاه
مستحکم در پشت جزیره که رو بدریا کشیده شده است واقع است دورش را سور بسیار
محکمی احاطه کرده است جزیرهٔ مذکوره به جزیرة العشاق معروف بود وقتیکه محمود پاشا
از دریا و از خشکی بر سر سینوب یورش برد اول بملاحظهٔ انکه شاید کار به خونریزی
نگذرد بمضمون اتی نامه به اسمعیل بیک نوشت (بمقتضای امر و ارادهٔ پادشاهی
ممکن نیست که تا این دیار را فتح و تسخیر نکنم از اینجا بروم لکن نظر به اخوت دینیه

مناسب دانستم یکبار راه نجات و صواب را بتو بنمایم پیش از انکه ناموستان
بر باد و مال و اولاد و عیالتان پایمال شود هرگاه سر اطاعت بفرمان جهان مطاع
سلطانی فرود آورید قسم یاد میکنم که با جمیع اتباع و متعلقان در حصن حصین
امان حضرت پادشاهی خواهید بود چون خوب میدانم که پادشاه هم خداوندگار اعظم
افندی ما چاره ساز بیچارگان است بشما نیز مرحمت خواهند فرمود) چون اسمعیل بیک
از مضمون نامه مطلع گردید برانهمای عقل تابع گشته از در حصار بیرون آمد
و خبر فرستاد که میخواهد با محمود پاشا ملاقات کند و همین طور هم شد چون
اردوی جهانپوی همایون از راه قسطمونی حرکت فرموده به سینوب نزدیک شده بودند
خبر فتح سینوب و استیمان نمودن اسمعیل بیک بعرض همایون رسید و امر شد
موافق شانش اورا با تشریفات ملوکانه بحضور همایون در آورند تمام وزرای
اردوی همایون اورا با احترام بزرگی داخل بارگاه فلک اشتباه نمودند
هنگامیکه داخل سراپردهٔ همایون گردید حضرت پادشاه قیام نموده چند قدمی
اورا استقبال کرد بعد از مصافحه دستش را گرفته اورا با خود بر مسند ملوکانه نشاندند

و در حرمت او اهتمام فرمودند بعد ازان (ینکی شهر بروسه) و (اینه کول) و
(یارحصار) را باو طیول داده سنجق (بولی) را نیز به پسرش حسن بیک
توجیه نمود بعد ازانکه اسفندیارزاده اسمعیل بیک از تعلقاتش قطع علاقه
نموده عازم سمت بروسه گردید (قسطمونی) و (کرة النحاس) و (سینوب) و (کروه)
و امثالهم با مضافاتشان ضبط و از برای محال مذکوره دفتردار و قاضی
تعیین و بممالک محروسهٔ عثمانیه ضم و الحاق شدند این سهولت
فتح (اماصره) و برطرف شدن مسئله دیار اسفندیار حضرت پادشاه را بر سر شوق
اورد که (طربزون) را نیز ضبط و تصرف نماید و در همان سال کوس غزا را نواخته
عساکر اسلام را بر سر طربزون حرکت داد ~~اما حکمدار (طربزون) بنا بر انکه دربارهٔ او سوء ظنی در کار نیست~~
اما برای اینکه حکمدار طربزون گمان ببرد که دربارهٔ او
سوء قصدی نیست و در جای خود بماند بسمت ترکمان توجه همایون واقع گشت
عازم (ارزنجان) گردیدند حسین بیک که امیر آندیار بود از حسن بیک دراز (اق قیونلو)
حاکم دیاربکر شکایت بسیار بحضور همایون عرض کرد حضرت پادشاه چون داخل ارزنجان شدند

(اوزون حسن بیک) مادرش سارا خاتون را و امیر (چمشکزک) حسن بیک
کرد را برسالت برکاب همایون فرستاده طلب عفو و امان نمود اگرچه
کشتیهای جنگی همایون واصل پیشگاه طربزون شده بودند لکن چون اهالی
قلعه مغرور باین بودند که بسبب استحکام و متانت قلعه سفاین مذکوره کاری نمیتوانند کرد و بجهت
طوفانی و مخالفت هوا نیز دران دریا بار زیست کردن دشوار است و از طرف
خشکی نیز بعلت سختی راهها و ممانعت طبیعیهٔ کوهها و جنگلها از برای عثمانیان با آن
همه لشکر گذشتن غیر ممکن است محاربهٔ بحریه را در پیش خودشان بازیچه میپنداشتند
و هیچ در داخل مملکت هیجانی نبود لکن چون حضرت پادشاه از اول صعوبت
راه و کثرت جنگلها را تحقیق کرده بودند سیصد نفر تبردار و سیصد نفر کلنگ دار
و سیصد نفر بیلدار و سیصد سبددار و سیصد سنگتراش و عملهٔ سنگ فرشی
ترتیب داده ~~[illegible]~~ جنگلها را قطع و راهها را صاف نموده از رودخانهٔ
(یشیل ایرماق) عبور و از آب (قویلو) مرور و از سمت نیکسار هجوم برده
(قویلو حصار) و (قره حصار) را ضبط کردند و از فراز کوههای (کموشخانه)

عساکر عثمانی به طربزون نزدیک شدند چون این خبر بحکمدار طربزون رسید بسیار
متعجب و متحیر گردید که از شیب و فراز کوههائی که حیوانات وحشیه جرأت گذشتن ندارند چگونه
یک اردوی مکملی گذشته ناحیهٔ طربزون را احاطه کرده است و بملاحظهٔ اینکه
در مواجههٔ عثمانیان ایستادن بیهوده مال و عیال را تلف ساختن است اندیشید که
انقراض این حکومت در زمان من مقدر بوده است و این محض مجازات گناهان ماست زیرا
خواه امپراطوری بزانسیو و خواه حکومت موره هیچ نپندیشیدند که مطمح نظر حکمداران عالمند
و گمان نمیکردند این بود ممکن نیست جاهائیکه مرکز بزرگ عیسویان شرق میباشند
بدست بیگانه بیفتند و درصورتیکه این ظن باطل پایتخت حکومت را دار الحرب ساخته بود باز
ملتفت حالشان نگشته در مواقع رسمیه از برای تقدم و تأخر صندلی تفرقها
یکدیگر میزدند و از همین معلوم بود که عاقبت کار این چنین ملت و دولتی در مقابل قومیکه
نه خسته میشوند و نه تنگ می آیند بکجا خواهد کشید) لهذا اهل و عیال خود را برداشته
یکراست به اردوی همایون متوجه گردید و خود را بمرحمت حضرت پادشاهی عرض و تسلیم نمود
چون کار باین جا رسید از برای قلعهٔ طربزون محافظ نصب شده بجهت ادارهٔ امور داخلیه
امیر سنجق و بجهت مرافعات شرعیه قاضی تعیین فرموده بومیان را مقرر فرمودند که هرکس در سر کار خود باشند

و حکمدار را با اجزای خانواده اش بکشتیها سوار کرده فرستاد و امر فرمود از برای
ایشان مقرری برقرار شود و بنهٔ قشون نیز با پارهٔ اسباب بر کشتیها حمل داده
خود با بقیهٔ قشون از راه خشکی کوههای سفید بر فدار را طی نموده واصل اسکدار
شدند و سارا خاتون مادر اوزون حسن بیک را که در نزد همایون نگاه داشته بودند بعد از فتح طربزون
بمحل خودش روانه کردند چون (اوزون حسن خان) یک قسم مملکت کردستان
و یک جزو ارمنستان کبری را در ضبط خود داشت در میانهٔ او و حکمدار طربزون
یک عهدنامهٔ اتفاقی که هم تدافعی و هم تحفظی باشد عقد و امضا شده بود مقصد
پادشاه این بود که حکم ان عهدنامه جاری نشود زیرا اوزون حسن بیک چون
دختر (ژان کومنن) برادر حکمدار طربزون را گرفته بود در میانشان
بنیان دوستی مستحکم بود حتی وقتیکه حضرت سلطان محمد خان راههای دشوار
کوههائی را که مشهور به (بلغار طاغی) میباشند پیاده و با هزار زحمت و مشقت
میگذشتند ساره خاتون مادر حسن طویل که حسب المصلحت در نزد خود نگاه
داشته بودند عرض کرد ای فرزند مملکت طربزون باین همه زحمت و مشقت میارزد
که اینقدر خود را بسختی می اندازی حضرت سلطان در جواب خاتون مذبوره فرموده بودند

ای مادر مگر نمیدانیکه مسلمانان مامور بجهاد ند واعلاء کلمة الله فریضهٔ دیانت است
ازبرای اینکه سلطنت عثمانیه را تائید و تحکیم نمایم لازم می آید که حکومتهای کوچک را
که در اطراف آن است محو ساخته ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم

در این اثنا از جانب افلاقیان عریضه ها و دادخواهان آمده مستحفظ (ودین)
از امیرشان شکایتها و فریادها کردند و بر ذمت همت حضرت پادشاهی لازم آمد که
امیر افلاق را تأدیب نماید زیرا امیر مرقوم که در بعضی از کتب تاریخ اورا (قازقلی ویوه ده)
نوشته اند در بارهٔ عجزه و فقرای مملکت ظلمهای خارج از تحمل کرده صاحبان
جرم و مقصرین را ازبرای چشم ترس مردم بمیخ زدن جزائی بود که بی پروا اجرا میکرد
و حال اینکه مادام نوع جرایم و تقصیرات مختلف است جزای آنها نیز باید متفاوت باشد پس اینکه
امیر مرقوم ازبرای هرگونه جرم و جنایت یکنوع جزا ترتیب میداد دلیل غداری و ظلمی است
که مقتضای سرشتش بوده است حتی در شهریکه ازبرای خود دارالملک قرار داده بود یکباغی
ساخته در میان آن باغ دو صف میخهای بلند نصب کرده بود هرکسی را که
از طناب خلاص میشد بمیخ میزد و بجهت همین صفت مذمومه اش اورا (قازقلی ویوه ده)

یعنی (امیر میخی) میگفتند و بعضی از کتابها نوشته اند وجه تسمیهٔ
امیر مرقوم برا (امیر میخی) این وجه است که از عثمانلو هر اسیری که بدستش
می افتاده است بلا امان بمیخ میزده است برای اینکه عجزه و فقرا را از شر
آن ظالم غدار برهانند لازم آمد که اردوئی بر سر او بفرستند و قرار شد
که بسالاری محمود پاشا یک اردوی مکملی که عبارت از چهل پنجاه هزار نفر باشند
بسرحد گسیل نمایند لکن قبل از آنکه قشون حرکت کند صدراعظم بموما الیه
اعلام داشت که ازبرای گرفتن پارهٔ دستورالعملهای شفاهی بدربار سلطنت حاضر گشته و خراج معتاده را نیز بیاورد
لکن موما الیه بقشون خود که قریب بصد هزار نفری میشدند مغرور گشته در جواب
معروض داشت که چون مجاریان و بانهای اردل در صدد اند که بر ملک
افلاق تاخت آورده خراب کنند در این اثنا بعتبهٔ اعلای همایونی آمدن
امکان ندارد و چون بپول هم کمال احتیاج را داریم خراج را نیز نمیتوانیم
بدهیم و بعد از این جواب از رودخانهٔ طونه گذشته شروع بخراب
کردن شهرهای بلغارنمو و محافظ ودین حرکت عاصیانهٔ (ویوه ده) مرقوم را

بدرگاه عالی با عریضه اعلام داشت لهذا اول قشونی را که از قبیل حاضر بود با کمال تعجیل و
سرعت از پیش فرستاده و به یونس بیک امر شد که بیست و پنج فروند
کشتی قدرغه و صد و پنجاه فروند قایق شالوپه را برداشته از راه بحر سیاه داخل رودخانهٔ طونه گشته
در پیشگاه قلعهٔ ودین حاضر شوند سفاین مذکوره دور نموده به پیشگاه
(ابرائیل) نام شهر واصل گردیدند در بعضی تواریخ علی الخصوص در تاریخهای لطفی
و (بارون هامر) نوشته اند که (ولاد ویوه ده) مرقوم محافظ ودین حمزه پاشا را
با سرکردهٔ کشتیهای جنگی یونس بیک اسیر کرده بعد از آنکه دست و پاهای
آنان را برید هر دو را بر میخ بلندی زده بوده است این امیر افلاق که
اورا (دراکول ویوه ده) و (ولاد ویوه ده) نیز میگفتند اولاد و عیال خود را به موقعی که
آنرا (پراصوا) میگویند گریزانیده که موقع مذکور یک جنگل وسیعی است بعد از آن
قشون خود را بدو قسمت منقسم ساخته فرقهٔ را بر سر (ویوه دهٔ) (بغدان) و فرقهٔ
دیگرش را بمحاربهٔ عثمانیان مامور کرد چون بغدانیان از اطاعت سلطنت سنیه
در این مدت بودند بالطبع با افلاقیان مخالف شده بودند امیر افلاق خودش با زیاده از ده هزار قشون

سوارهٔ منتخب بر اردوی همایون شبیخون آورد لکن ترکان و علی الخصوص
عساکر عثمانی که جسارت و شجاعتشان معروف جهان است جمعیت عصات را
زده از هم پراکنده ساختند (ویوه دهٔ) مرقوم تا اطاق عالی حضرت پادشاهی
هجوم آورد لیکن تدبیرش موافق تقدیر نیفتاده رو بطرفی آورده بود که
که صدراعظم محمود پاشا و اسحق پاشا در آن سمت بوده اند الحاصل در میان
اردو از اسب و مرد مقتول بسیاری افتاد و دسته های ینیکچریان
که بجای عساکر خاصه مامور حفظ و حراست دایرهٔ سلطنت بودند شخص همایون و متعلقات
سلطنت را خوب محافظت کردند این قضیهٔ شبیخون جمیع ارکان و افراد
اردو را بغیرت آورده از میمنه عمر بیک پسر طورخان بیک والی
سابق (موره) و اورنوس زاده احمد بیک و میخال بیک زاده علی بیک
و مالقوج زاده لالی بیک و از میسره امیر ابو دستان نصوح بیک
و اسود بیک و اسکندر بیک و میخال بیک زاده محمد بیک با قشونهای
ابوابجمعیشان بر دشمن حمله آورده تا بصبح قتال و کشتار بسیاری واقع شد

با این مظفریت عثمانیان بقدر چهل روز در مملکت افلاق تاخت و تاز کرده
بعد از تادیب کامل عصات برادر (ویوه ده) مخذول مقهور را که (رادول بیک)
نام داشت و در درگاه عالی صدق عبودیتش ظاهر بود بجای آنغدار (ویوه ده)
افلاق نصب فرمودند و رایات موکب همایون متوجه سمت ادرنه گردید در اثنای این
سفر با وندیکیان نیز ابواب معارضه و عداوت بازگشته در این جنگ برا و بحرا
چند مدتی کوشیدند و سبب این محاربه آن است که یکی از غلامان والی شهر (اتن) از
اقای خود بقدر ده هزار سکه که آنرا (اسپر) میگویند برداشته بود و به (قورون) تا محل
فرار کرده بشخص وندیکی که (ژیروم والاریسو) نام داشت التجا برده بود چون غلام مرقوم را
طلب کردند ژیروم به بهانهٔ اینکه دین عیسوی را قبول کرده است از دادن او امتناع نمود
لهذا چون از پسران اورنوس عیسی بیک والی موره باکمال مظفریت داخل موقعیکه (ارغوس)
نام داشت گردید و عمر بیک پسر طورخان بیک نیز از موقع (نوباکتوس) بخاک وندیک
تجاوز نموده بود وندیکیان اعلان حرب کردند و از زندانها و گوشه و کنار قشون بسیار جمع آوری نموده
در حملهٔ اول ارغوس نام موقع را دوباره ضبط کردند لکن از طرف وندیکیان تلفات بسیار
روی داد بعد از این قضیه وندیکیان بخیال اینکه از امداد اهالی موره کم شورسیده بودند

صرفه برده باشند بقدر سی هزار نفر از قشون بری و بحری خود را بکار واداشته سنگر
و باستیانهائی را که سابقاً در بوزهٔ (قورنت) سلطان مرادخان اول خراب کرده بود از نو ساختند چنانکه
در مدت دو هفته یک حصاری بوجود آوردند که بسیار متین و مرتفع و از دو طرف
بحر یا متصل و دارای دو خط خندق و صد و سی و شش برج بود و چهار صد عراده
توپ در مواقع مناسبهٔ آن نصب کردند این قضیه را طورخان زاده عمر بیک بصدر اعظم
محمود پاشا اطلاع داد لکن عمر بیک پیش از آنکه این خبر را بفرستد در محاربه که
میانهٔ او و وندیکیان اتفاق افتاده بود بازوی سرکردهٔ قشون بری وندیکیان زخم برداشته بود
سرکردهٔ مرقوم افاقت نجسته بعد از پانزده روز از آن زخم فوت شد الحاصل چون
وندیکیان شنیدند که محمود پاشا با هشتاد هزار قشون نزدیک شده است
حصاریرا که با آن همه زحمت و مشقت ساخته بودند ترک نموده از خوف آن رو بفرار
نهادند محمود پاشا نیز چون به (قورینت) رسید دید کشتیهای وندیک تازه بادبانها را
گشوده در کار فرارند از آنجا رفته ارغوس را ضبط نمود و از اسرائی که از
مستحفظین ارغوس گرفته بودند هفتاد نفر را بحضور همایون ارسال و هفتاد نفر دیگرشان را
بجزای مایلیقشان رسانیدند و از آنجا عازم سمت محلی که (لیونتاری) میگویند گردید

و در آنجا اورنوس بیک زاده عیسی بیک را از والیگری موره عزل نموده سغنوس پاشا را
بجای او نصب کرد و طورخان زاده عمر بیک را با بیست هزار سوار مأمور ساخت
که بر اراضی وندیک تاخت آورده تاراج کنند این اردو بقدر پانصد نفر اسیر
از وندیکیان گرفته در بهار دیگر وندیکیان بر بعضی از جزیره ها قشون بیرون آورده
جزیره (مدللو) را هم محاصره کردند که محمود پاشا رسیده سردار کشتیهای جنگی وندیکیان را بتعجیل
مجبور ساخت که از محاربه دست بکشد و بغیر از اینکه رومیان کشتی خود برده از آن
ورطه خلاص کند دیگر کاری نتوانست از پیش ببرد بعد از آن سردار کل وندیکیان
که (سیژ سموند مالتستا) نام داشت جاهای بسیاریرا ضبط نموده پارهٔ جاها را
نیز محاصره کرد لکن در مقابل سطوت قاهرهٔ عثمانیان پای ثبات نکرده جاهائی را که گرفته بود
ترک نموده خودش را بجانب ایتالیا کشید چون ~~سردار عساکر بریه و بحریه~~ (مورن وی
ژاقوپو باربریکو) که سردار قشون بریه و بحریه بود بر محلی که آنرا (پاتراس)
میگویند هجوم آورده بود درمیان او و طورخانزاده عمر بیک که در یازده جا خود را
نموده بود محاربهٔ اتفاق افتاده در آن محاربه سردار مرقوم با کسان بسیاری از شجعان
روم هلاک گشته از وندیکیان نیز ده هزار نفر تقریباً رسید چون بقیهٔ قشون وندیک
بموقعی که (کالاماتا) میگویند رسیدند یک محاربهٔ دیگر واقع گشته در این جنگ نیز وندیکیان

منهزم و پریشان گردیدند و اسرای بسیاری از آنها به کلیبولی فرستاده شد
وقتیکه کشتیهای جنگی وندیکیان یکجا جمع آمده بودند جاهای بسیاریرا و حتی شهر
(اتن) را نیز ضبط نمودند لکن چون بالاخره بقوت بازوی دلاوران عثمانی رانده شدند
دوباره مجبور شده جمیع مواقع مذکوره را ترک نمودند و بااین وجه سعیهای پاپ
که در برانگیختن عیسویان بر ضد عثمانیان مصروف داشته بود بی‌نتیجه و بلا
ثمر ماند

(در بیان سفر مدللو)

بعد از آنکه در سنهٔ ۸۶۵ هجریه ایام تابستان در مملکت افلاق بمحاربه
گذشت و فصل زمستان نزدیک شد موکب همایون به اسلامبول
عودت فرمود لکن قبل از حلول موسم شتا فتح و تسخیر (لیسبوس)
یعنی جزیرهٔ (مدللو) از مقتضیات مصلحت بود زیرا جزیرهٔ مذکور بمناسبت
موقعیتی که داشت بر جزایر (ایمروز) و (ساموتراس) و (اینوس) و
(لمنی) حاکم بود از روزیکه عثمانیان در بوغاز بحر سفید شروع بکشتی جنگی
ساختن نموده بودند اکثراً بجزیرهٔ (مدللو) هجوم برده میشد
جمله از در زمان سلطان اورخان کشتیهائی که در زیر فرمان امور بیک بودند
هجوم برده جزیرهٔ مذکور را خراب کردند و در ایام سلطنت سلطان

سلطان مراد اول اقای ینیکچریان یوسف پاشا تنها محاصره شد و در عصر سلطان
مرادخان ثانی نیز بالطه اوغلی که دریا بیکی بود بر این جزیره هجوم برده
استحکام انجارا زیر و زبر کرد خلاصه بارها ازاین صدمه‌ها دیده بود
هرچند بدون تحقیق حکومت (نیکولاس) دسپوت جزیرهٔ مدللو بر جزیرهٔ
مذکوره تصدیق [illegible] وخراجش نیز از طرف سلطنت قبول شده بود
چون بعد معلوم گشت که دربارهٔ برادر بزرگش ناحقی کرده است مقرر شد
که بجهت تأدیب جزیره از دست نیکولاس گرفته شود لهذا بقدر شصت
فروند کشتی قدرغه وهفت فروند کشتی بزرگ که قالیون مینامند بسرداری
صدراعظم محمود پاشا بقدر دوهزار گلولهٔ مرمر وچند اراده توپهای بزرگ حمل نموده
عازم الصوب گردیدند بعد ازان خود حضرت پادشاه نیز بقدر دوهزار نفر ینیکچری
برداشته از خشکی به حلکهٔ (اسوز) که در ساحل اناطول ~~جزیره در مقابل ساحل~~
~~اناطول واقع است~~ که در مقابل جزیرهٔ مذکور واقع است وارد شدند
وازموقعیکه معروف به (اژسما) است بجزیره عبور نموده سفیری نزد نیکولاس
فرستادند و اعلام ~~[illegible]~~ وعد فرمودند که اگر بتسلیم جزیره راضی شود بمکافات او را

جائی ازان بهتر با و توجیه خواهد شد لکن نیکولاس به سختی قلعهٔ شهر
وپنجهزار جنکاوران ~~[illegible]~~ و طرفداری اهالی شهر که متجاوز از بیست
هزار نفوسی بودند استغنا نموده جواب داد که تا جان در بدن دارم
قلعه را تسلیم نخواهم کرد حضرت پادشاه دوباره بخشکی عبور نموده به
صدراعظم محمود پاشا امر دادند که شروع بمحاصرهٔ قلعه نماید بعد ازانکه
محمود پاشا بقدر بیست وهفت روز ~~[illegible]~~ قلعه را با گلولهٔ توپ کوفت
دیگر اهالی جزیره تاب مقاومت کردن با قوهٔ قاهرهٔ عثمانی را نیاورده
نیکولاس بالاخره بشرط تسلیم جزیره عفو وامان التماس نمود چون کیفیت
بحضور همایون عرض شد التماس او مقبول افتاده بجهت اجرای شرائط
صلح وصلاح حضرت پادشاه بجزیره تشریف فرما شدند و پرنس نیکولاس
باکمال عجز ومسکنت بشرف پابوس همایون مشرف گردیده از حرکات
سابقه‌اش اظهار معذرت نمود وعفو جرایم سابقهٔ خود را از دربار مرحمت
مدار تضرع ونیاز کرد حضرت پادشاه نیز کارهای غافلانهٔ او را بروی
آورده با و وعد فرمودند که جان ومال تو در امان است بعد ازان ~~[illegible]~~

بمقتضای ارادهٔ همایون چون بایستی سایر مواقع جزیره نیز تسلیم شود با متصرفین عثمانی
قاعدهٔ تسلیم وتسلم بعمل آمد و دویست نفر ینیکچری وسیصد نفر سرباز (عزب عسکری) را در
جزیرهٔ مدللو ساخلو گذاشته بموجب وعد یکه محمود پاشا درخصوص امنیت اهالی کرده بود
شروع بتأدیب پارهٔ اشقیا نمود وسکنهٔ جزیره را به سه صنف جدا ساخته پیرمردان را
درجزیره گذاشته وصنف دوم را به اوجاق ینیکچری ربط نمود وگروه اغنیا را با خانهاشان
به اسلامبول فرستاد وبقدر هفتصد هشتصد نفر انهارا که لایق خدمت پادشاهی بودند و استعداد
تعلیم وتربیت داشتند بملازمت سرای همایون گماشتند وبغیر ازاینها زن بیوهٔ (الکی کومنن)
نام پرنس را که از خانوادهٔ امپراتوری بود بجهت اینکه در جزیره مذکور بر او تنگ میگذشت
در سرای همایون از برای او یکدست عمارت مخصوص تعیین شد و در حقش التفات فرمودند
و هریک از دختران اکابر را به بندگانی که مناسب میدانستند تزویج فرمودند هرچند
حاکم مدللو پرنس نیکولاس با برادر زاده‌اش (لوسیوس) که دسپوت (انیوس) بود در زیر
سایهٔ حضرت پادشاهی محفوظ بودند لکن بسبب قضیهٔ اتیه که مخل ناموس سلطنت بود جان خود را نتوانستند
~~خلاص نمایند~~ از پنجهٔ غضب پادشاهی خلاص نمایند یعنی چنانکه درفوق مذکور شد درمیان
کسانیکه از برای خدمت سرای همایون انتخاب شده بودند یک شخصی از مقربان (دسپوت)
موجود بود که یکوقت فرصت جسته از خدمات پادشاهی فرار کرده بود ونزد دسپوت رفته بود
و رفقای او خبر دادند که او همان شخص فراری است که در نزد دسپوت است چون کیفیت بسمع همایون رسید

خواسته شد بمناسبت امانی که سابق به او داده شده بود ازاین تقصیر او چشم
بپوشانند لکن این قضیهٔ فراری درمیان اهل درخانه اسباب پارهٔ گفتگوها
گشته مصلحت کسب اهمیت نمود دیگر کار از عفو واغماض گذشته
چون ~~[illegible]~~ امر قتل صادر شد مرقومان فی الفور اسلامیت را
قبول نمودند لکن چون معلوم گردید که ابرای خلاصی جان خوشان مسلمانی را قبول کرده اند
از جزائی که درحق ایشان ترتیب شده بود جان بدر نبردند هم از
همدینانشان دور وهم در نزد مسلمین منفور گردیدند
~~درهنگام محاصرهٔ جزیره~~ به جمهوریت فلورانسه که وندیکیان را در هنگام
محاصرهٔ جزیره متضرر ساخته رقیب ایشان شمرده میشدند
پارهٔ امتیازات ومعافیات تجارتی مرحمت شده بود چنانکه از تواریخ
استنباط میشود سبب این معافیات این بوده است که جمهوریت مشار الیها
بدربار عالی پادشاهی خبر داده بود که جمهوریت (سان مارکو) مشغول است پرنسهای
عیسوی اروپ را برضد عثمانیان تحریک وتشویق مینماید بعضی مورخین
اروپ درباب این مطلب پارهٔ اعتراضات بمیان آورده نوشته اند که
جمهوریت فلورانسه نیات خفیهٔ جمهوریت سان مارکو را بعثمانیان خبر داد

وغمازی کرد لکن اگر از چشم بی غرضی نگاه کنیم سبب این مخابرهٔ محرمانهٔ جمهوریت فلورانسه
گویا این بوده باشد که جمهوریت مشارالیها خوب ملتفت شده بوده است که بنا بمسلک
بلند عادلانهٔ که سلطنت سنیهٔ عثمانیه پیش گرفته بود در اندک مدتی کسب عظمت و استقلال
تامه خواهد کرد لهذا بخیال این افتاده بوده است که خودش را دوست و متفق این چنین دولت
برقوتی کرده باشد
فصل زمستان را که بعد از فتح و مظفریت افلاق و جزیرهٔ مدللو حلول نمود در اسلامبول
گذرانیده چون قصد همایون تنظیمات و اصلاحات مواقع مهمهٔ ممالک محروسه بود حکومت
مستقلهٔ ممالک وسیعهٔ را که از اثر علو همت عاقلانه و مقدمات حکیمانهٔ خودش بر سلطنت
سنیهٔ عثمانیه افزوده شده بود میبایستی از مداخلهٔ مدعیان محافظت نماید و از برای
صورت گرفتن این امر قوهٔ بحریه را بدرجهٔ کفایت رسانیده در مرداب (زولیان)
از برای ارامگاه عملهٔ بحریه پاره بناها برپا نمود متعدد کشتیهای قدرغه که میزان حمولش
سه هزار (تان) میشد ساختند که مرداب مذکور اگرچه بمرور زمان خراب و متروک
شده است هنوز مشهور بمرداب قدرغه است که در ترکی (قدرغه لیمانی) میگویند و کذلک
در بوغاز بحر سفید یک قلعهٔ مستحکمی بنام سد البحر ساخته و در سمت ساحل اناطول

نیز چناق قلعه را که قلعهٔ سلطانیه میگویند بنا نمود و در شهر قدیم قلعهٔ مذکوره در جهت
اسیایک باستیانی احداث کرده انرا استحکام داد و در همان اثنا در ادرنه در محلی که رودخانهٔ
مریچ با رودخانهٔ (طونجه) مجتمع میشوند در عمارتی که انرا سرای قدیم میگفتند پارهٔ علاوه
نمود کذلک در همین سال در اسلامبول مسجد مشهوری که امروز جامع سلطان محمد فاتح معروف است در جای
کلیسائی که زوجهٔ ژوستنیان نام ایمپراطور باسم حواریون ساخته بود و بر بالای
مدفن ایمپراطور مشارالیه بنا نمودند کیفیت مکافاتی که از طرف پادشاه دربارهٔ (کریستودولوس)
نام معماریکه مسجد مذکور را بنا کرد مفصلا در ضمن فقرهٔ فتح اسلامبول با ترجمهٔ حال معمار
موعی الیه مسطور است مراجعت شود

در بیان سفر بوسنه

چون فصل بهار حلول کرد حضرت پادشاه بقدر صد و پنجاه هزار سپاه که از تاراجیان
و سکبان و ینیکچری و سایر رضا نوکران مرتب شده بود برداشته عزم
فتوحات جدیده نمودند چون یکسال قبل ازین بجهت انکه از حکمدار (بوسنه)
خراج سالیانهٔ اورا بگیرد سفیری فرستاده شده بود حکمدار موعی الیه بجای
انکه خراجرا بپردازد سفیر را بخزینهٔ که جمع کرده بود برده باو گفت من

خوب یقین دارم که اگر همهٔ این کیسه‌های طلا را که برروی هم چیده اند بتو
تسلیم کنم آن نیت خصمانهٔ را که پادشاه عثمانی دربارهٔ مملکت من
دارد تعدیل و تخفیف نخواهد کرد بجای انکه دولتی را که چندین سالهاست
با هزار زحمت و مشقت جمع کرده ام بیهوده تلف نمایم از برای انکه مملکتم را
از هجوم دشمن محافظت نمایم خرج میکنم و اگر هم بر فرض از برای این کار وقت
مساعدت نکند لامحاله در جائی که پناه میبرم اهل و عیالم را از مضایقه و ضرورت
خلاص خواهم کرد من هرچند در خدمت تقصیر نکنم باز نمیتوانم خیال عثمانلو را
دربارهٔ خودم تغییر بدهم چون اطلاع تام ازین مطلب دارم در قبول نکردن
تکالیف واقعه حق با من است و همین سبب سفر بوسنه شد در صورتیکه
بایستی سفر مذکور بعد از عودت سفیر برسول واقع شود چون در ان روزها
(ویوودهٔ) افلاق سفرای اسلام را خلاف قاعده قتل کرده بود توجه بسمت
افلاق را ترجیح داده سفر بوسنه باین سال افتاد الحاصل چون جمیع
قشونیکه از اطراف ممالک محروسه آمده بودند در حلقهٔ اسکوب که مقر حکومت

اسحق بیگ حفید اورنوس بیگ بود جمع شدند موکب همایون متوجه شهری
که آنرا (ولجترین) میگویند گشت و در انجا بسمع پادشاه رسید که حکمدار بوسنه
خیال دارد که خود را بقلعهٔ (بابقه اوکه کا) کشیده در انجا تحصن نماید
صدراعظم محمود پاشا را مقدمة الجیش نصب نموده از پیش فرستاد
و خودشان نیز با بقیهٔ قشون از رودخانهٔ (دوروبیقه) که حد فاصل
صربستان و مملکت بوسنه است عبور نموده از رودخانهٔ (ایلرسیو)
که از دامنهٔ کوهی که قلعهٔ سابق الذکر (بابقه اوکه کا) بر بالای آن
واقع شده جریان مینماید نیز گذشتند در روز سوم قلعهٔ مذکوره با جمیع مهمات
و لوازمات موجوده اش فتح شد در روز نوزدهم ماه خزیران
رومی ۱۴۶۳ میلادیه محمود پاشا بجهت انکه حکمدار فراری را
از رسیدنش به (زاک) نام موقعیکه کرسی حکومتش بود پیش بگیرند
چند دستهٔ سبک سواران را بتعقیب او فرستاد لکن حکمدار
موعی الیه در شهر مذکور توقف نکرده بقلعهٔ (کلوسی) که دو منزل در جانب شرقی

واقع است فرار نمود ازاثر غیرت وشجاعت محمود پاشا قلعه محاصره شده
حکمدار بوسنه مطیع گشته مخمصهٔ حرب که همیشه اخرش مجهول بود بطوریکه
در بارهٔ عثمانی اسباب شان و شهرت و باعث خیر و منفعت بود بانجام رسید
وحضرت پادشاه ازاین خدمات مبرورهٔ محمود پاشا بسیار محظوظ گشت وحکمدار را
نخست عفو فرموده بودند لکن بعد بملاحظهٔ پارهٔ محذورات مجبور گشتند
که امر بقتل او کنند

در تفصیل سفر قرمان

درسنهٔ ۷۰۰ هجریه دولت سلجوقیه که در شهر (قونیه) حکومتی برپا کرده بودند منقرض شده
از اطراف پارهٔ متغلبه ظهور نموده ممالک سلجوقیه منقسم بهفت امارت حکومت
شده بود دراین اوقات ال قرمان نیز از (لارنده) ظهور و (قونیه) وملحقاتش را ضبط
نموده بقدریکه بادولت علیهٔ عثمانیه رقابت کند صاحب نفوذ واقتدار شده بودند
لکن در چند دفعه که با سلاطین عثمانیه محاربه کردند در هر دفعه بغیر ازاینکه
مغلوبیت خود را تجربه کنند دیگر کاری از دستشان بر نیامد تا اینکه بالاخره بهمت
حضرت سلطان محمدخان سلسلهٔ حکومتشان محو شد سلسلهٔ آل قرمان که از نورصوفی
شروع میکند بروجه اتی ترتیب میشود
اول نورصوفی است که بنابه پارهٔ روایات نورصوفی ارمنی الاصل بوده در ارمناک کسب قوت نموده است

بعده قرمان بیک که داماد اخرین پادشاه سلجوقیان بوده است
محمد بیک
محمود بدرالدین بیک
یخشی بیک نام دیگر سلیمان بیک
علاءالدین بیک این علاءالدین بیک را درزمان ییلدرم بایزید خان بدارش کشیدند
محمد بیک در قلعهٔ انطالیه گلولهٔ توپ کله اش را ازبدنش جدا کرد
(ابراهیم بیک) (عیسی بیک) (علا بیک) نیز پسران محمد بیک اند
(اسحق بیک) (نورصوفی) (سلیمان بیک) (علاءالدین بیک) (قاسم بیک) (قرمان بیک)
و(پیر احمد بیک) والدهٔ اینها دختر سلطان مراد ثانی بود اما مادر اسحق بیک
کنیزک رومی الاصلی بوده است

درزمان عهد سلطنت سلطان محمدخان از آل قرمان ابراهیم بیک درمقام
حکومت بود لکن بعدازانکه در تاریخ سنهٔ ۸۸۰ هجریه او فوت شد
درصورتیکه در نزد همه مرعی و مسلم بود که هرکدام از هفت نفر اولادش
که اکبر وارشد بود بایستی بمقام حکومت جلوس نماید پسر بزرگترش اسحق بیک
بخیال اینکه چون سایر شش نفر برادران دیگرش از دختر سلطان مراد ثانی متولد شده اند
شاید سلطان محمدخان ثانی برای خاطر همشیره اش حق مرا ابطال خواهد نمود طرفداری

امیر آق قیونلوها حسن دراز باپدر پیرا التزام نموده بود که موی الیه (حسن بیک دراز) در آنجاها
مانند رقیب مشترک استقلال حکومت حضرت پادشاه پارهٔ اطوار منموده وبداخله
(حسن دراز) استناد نموده باادعای اینکه ارثاً وسناً نوبت حکمداری ازمن است برادرش
برخاش وبی احترامی کرد وحال اینکه ولو اسحق بیک اکبر آل قرمان بود بجهت اینکه
والده اش مجهولة النسب بود وبرادران دیگرش از سلالهٔ عثمانیان بودند حضرت پادشاه
مجبور بود که درکار حکومت مملکت قرمان مداخله کند
اولین سببهائی که حضرت سلطان محمدخان را بسفر قرمان واداشت این بود که پیراحمد بیک
نیز بدرگاه همایون التجا آورده دربارهٔ خودش عنایت و حمایت پادشاهی را استدعا نموده بود
چون اسحق بیک برادر پیراحمد بیک اینکه به (اوزون حسن بیک) استناد نموده دربارهٔ برادران دیگرش
بدرفتاری میکرد بنیت این بود که از دستهٔ عثمانیان کسی را نگذارد که درحکومت قرمان
مداخله نماید لهذا امر شدکه امیرسنجق انطالیه کوسه حمزه بیک باقشون ابواب جمعی خود
برمملکت قرمان هجوم برده اسحق بیک را ازمقام حکومت خلع و پیراحمد بیک را که
همشیره زادهٔ شان بود بحکمداری قرمان نصب نماید وسبب دوم این است که چون اسحق بیک ترسید بعدازانکه
(اوزون حسن خان) از مملکت قرمان بیرون رفته بملک خود برگشت گرفتار قهر قهرمانی
سلطان محمدخان گردد (اق شهر) و (بیک شهر) را باملحقاتشان بحضور همایون عرض وتقدیم نموده
مستدعی گردیدکه برادرش پیراحمد بیک را خدمتی دیگر رجوع بفرمایند لکن حضرت پادشاه

فرمودند هرگاه رودخانهٔ چهارشنبه راحد فاصل ملک قرمان وممالک محروسه
عثمانیه قرار بدهند انوقت ازبرای احمد بیک خدمت مناسبی پیدا
میکنیم لکن اسحق بیک باین قرار راضی نگشته قرارداد که ملک را بحرب
نگاه دارد ازجانب سلطنت سنیه نیز بالضروره جنگ اقتضا نمود لهذا پیراحمد بیک را
بامقدار کافی لشکر بسر مملکت قرمان فرستادند واسحق بیک فرار نموده مخمصه
برطرف شد پیراحمد بیک اگرچه عهد کرده بود که دراطاعت پادشاهی بماند
چون دورش را پارهٔ سخن نفهمها گرفته بودند او نیز نتوانست بطوری
حرکت کند که باعث خوشنودی حضرت پادشاه گردد زیرا درخیال این افتاده بود
که ولایتهائی را که برممالک محروسهٔ عثمانیه ملحق شده بودند بازپس بستاند
وازان طرف چون اوزون حسن خان حکمدار کردستان وعراق عجم از خرابی
ممالک معمورهٔ پادشاهی استفاده کردن را عادت خود ساخته چندین
شهرها را نهب وغارت کرده بود بر ذمت سلطنت لازم شده بود که
اردوی همایون بسمت اناطول عازم شود وباسم سفر اناطول لشکر جمع اوری
شده رایات سلطانی روبسمت (بولی) حرکت کرد وچنان گمان میرفت
که حاکم قرمان احمد بیک بقدر قوه قشون جمع نموده بر رکاب همایون ملحق خواهد گشت

لکن چون میرمشارالیه ازاین سفر همایون خوشنودی نداشت نه لشکر فرستاد ونه کسی را روانه
نمود چون سابقاً (ملاطیه) ونواحی آن بر ممالک شاهانه منضم شده بود بعد از مغلوب
گشتن یلدرم بایزید خان در جنگ تیمور باز ازطرف سلاطین مصر اینجاها ضبط شده بود وشهسواربیک
که ازطرف سلاطین مصر با استقلال کامله در طرفهای (ایچ ایل) و
(ادنه) حکومت میکرد درپشت قرمانیان بجای قوت الظهر بود وهمیشه سعی داشت که
ایشانرا از سلطنت سنیهٔ عثمانیه دور کنند لکن حضرت پادشاه به بهانهٔ اینکه افکار
شهسواربیک واوضاع قرمانیان را تحقیق نماید ازایشان درخواست کرد که دراین سفر باو
همراه باشند چون اردوی همایون بقره حصار صاحب رسید معلوم گشت که حاکم قرمان
بفرمان همایون پادشاهی اطاعت نمیکند حضرت پادشاه ازاین بار دیگر بپیر احمد بیک
غضبناک گردیده فرمان صادر گشت که اردوی همایون راهرا بممالک قرمان تحویل
نماید چون احمدبیک حاکم قرمان ازین مطلب واقف گردید بنه واموال واهل وعیال
خودرا از (قونیه) به (لارنده) فرستاده خودش از برای مقابله کردن با حضرت پادشاه
مهیا ومصمم شد ازاین طرف ~~چون~~ صدراعظم محمود پاشا باقدری سوار گزیده بطرف لارنده
عازم گشت وخود شخص همایون بمحلهٔ قونیه نزول اجلال فرمودند وقتیکه محمود پاشا
بقلعهٔ (لارنده) رسید حضرت پادشاه دور (گول حصار) راگرفته بودند ودراین بین چون
(ارکلی) قرمان نیز مسخر گشت احمدبیک ازحصار لارنده روبکوه (بلغار طاغی) فرار کرد

ومحمود پاشا اسرای حرب را بحضور همایون فرستاد ازطرف پادشاهی
دربارهٔ آنها پارهٔ معافیات عنایت شد لکن قرمانیان ازانجا که مردمان
وحشی بی اذعانی بودند این تلطیف ومساعدات ملوکانه را حمل بر ضعف
قوت پادشاهی نموده پارهٔ حرکات ناهنجار ازآنها سرزد اما جزای
اعمالشان نیز درکنارشان نهاده شد ودیگر بالتجربه ثابت گردید که قرمانیان
مردمان تربیت بردار نیستند وبه محمود پاشا امر شد هواخواهان
ایشان را نیز بزیر حکم واطاعت بیاورد وزیر مشارالیه روبسمت
یورد (طورغود ایلی) آورد بعد ازچند دفعه زد وخوردی ایل (طورغودلی)
تاب مقاومت نیاورده روبطرف جلگهٔ (ترسوس) فرار کردند لکن چون
درشهرهای (لارنده) و (قونیه) وملحقاتشان پارهٔ طرفداران که خواه قرمانیان
وخواه سلجوقیان به غارتگری عادت داده بودند جمع شده نفوس بسیار
به این مناسبت گرد آمده بودند وقتی این همهٔ نفوس نیز شایستهٔ شعار

انسانیت وموافق انصاف نبود ~~ازحضور همایون استیذان~~ شد بایستی ازبرای آنها چارهٔ
فکر کرد که دیگر اقتدار عصیان وطغیان ازبرای آنها باقی نماند لهذا ازحضور همایون استیذان
شد که خانهای بسیاری را ازمملکت قرمان قطع علاقه داده بسایر جهات ممالک محروسه
نقل واسکان نمایند ودرخصوص اجرای آن فرمان عالی صادر شد هرچند محمود پاشا
بموجب امر وارادهٔ پادشاهی خانهای چندی را خواست به اسلامبول نقل کند لکن
چون دید خلق را با اولاد وعیال گریان ونالان ازاوطانشان جدا کرده بردن کار مناسبی
نیست دراجرا وانفاذ امر همایون قدری سستی وتسامح نمود این قضیه را روم محمد پاشا
بحضرت پادشاه غمز وشکایت کرد میگویند سبب اینگونه شکایت این شده بود
که محمود پاشا اغنیارا بجای خود گذاشته فقرارا حرکت داده است ازنقل و
اسکان فقرا در اسلامبول چه نفعی ملحوظ است درصورتیکه بایستی اطراف و
حوالی دارالسلطنه همیشه معمور ومعمول باشند محمود پاشا رشوت گرفته بدولتمندان
حرف نزد حضرت پادشاه نیز دراین باب ملاحظهٔ خودرا باوقت وحال تطبیق نموده
محمود پاشارا ازان خدمت معاف داشته روم محمد پاشارا برسر آن کار گذاشت

لکن این روم محمد پاشا نظامات ملکیهٔ دولت را بطوریکه بکار منفعت اندیشی
بخورد ترتیب داده ازصورت حق جلوه گری ببهانهٔ اینکه گویا عدالت وحقانیت را
مجری میدارد پارهٔ رسومات تازه وضع واحداث نمود وخاندانهای
اسم ورسم دار معتبر را که ازطرفداران قدیم دولت بودند ازاوطان واوضاع
ودودمانشان دربدر ساخت وبی انکه بیندیشد ~~حیثیت ذاتیه وزمانیه را که همیشه لازم ومقتضی است~~
~~نگرنکرده~~ آنکسانرا که حیثیت ذاتی وایجابات زمانی را که همیشه دانستن آنها الزم را
نمیدانستند وعامل بهوا وهوسهای خود بودند بیشتر کشیده وباین گونه حیله‌ها
میکوشید که خیالات مستورهٔ خودرا ازقوه بفعل بیاورد اینجا بروجه اجمال
حرکاتی را که ازپاشای مومی الیه دراثنای مأموریتش سرزد بیان مینمایم
بعد ازانکه در مأموریت نقل خانوارها خلف محمود پاشا گشت اول بشهر لارنده
رفته اعیان مملکت را که قوة الظهر اهالی بودند ازشهر بیرون کرده مال واملاک
آنهارا ارزان گران هرطوری بود ازدستشان گرفته آن بیچارگان را دسته بدسته
روباسلامبول روانه کرد وحتی سید علی چلبی راکه ازسلالهٔ حضرت مولانا
قدس سره الاعلی بود نیز ازیورد واوجاقش جدا کرده باسلامبول فرستاد

لکن مولانا رشا رالیه مؤخراً مظهر مراحم حضرت پادشاهی گردیده باز بوطن خود برگشت
ببهانهٔ اینکه اسلامبول را اباد کند دیار قرمان را خراب کرد در تاریخ کمال پاشا
زاده مرقوم است که مومی الیه گفته بود باری انتقام انچه پادشاه بر سر مملکت و وطن ما
اورد من از لارنده و قرمان بستانم حتی کار را بجائی رسانید که در بارهٔ محمود پاشا
که از اصدقای دولت و مصدر چندین خدمت نمایان شده بود افتراها جعل کرده موجب بلا
دست اورا از صدارت برید وحتی چون اردوی همایون بقره حصار صاحب رسید
امر شد اوطاق محمود پاشا را بر سرش خراب کردند وبعد ازاین تحقیر امر شد
رفته در دهکدهٔ خویش که از مضافات ادرنه بود بنشیند و بجای او خودش صدر اعظم گردید
وکمال پاشا نیز در رکاب همایون قایم مقام نصب شد و در سال هشتصد و هفتاد و سه هجری
بود که حکمداری قرمان بر عهدهٔ شهزاده سلطان مصطفی توجیه و تفویض شد و حکومت قرمان
که از صد و هشتاد سال باین طرف یعنی از زمان انقراض دولت سلجوقیه در ملک سلجوقی کسب
قوت و عظمت نموده با حکومت استقلالیهٔ سلطنت عثمانیه رقابت و برابری میکرد
بسبب پارهٔ حرکات ناجا دحقد و حسد شان باین نحو پراکنده و منقرض شد و قسمی از خاندان قرمان

بطرف اوزون حسن و قسم دیگرش بسمت حکومت مصر فرار نمودند و حضرت پادشاه
مظفراً باسلامبول برگشتند
هرچند که از طرف متعصبین سایر ادیان برضد عثمانیان انهمه تشویقات و تحریصات
واقع شد هیچکدام در ظاهر مثمر ثمری نگشت الهذا ونیدیکها بقصد انیکه اسوده نداده عثمانی را مشغول بدارند و
از برای استحکامات بسیاریکه در اینده بایستی بعمل
آورده شود وقت و فرصت ندهند گمان شان این بود که اگر چند باری بر
ممالک عثمانی هجوم بیاورند خالی از فایده نخواهد بود و انیکه ونیدیکیان بیشتر
از سایر حکومات و جمهوریتهای عیسوی برضد عثمانی اظهار غرض
مینمودند این بود که حکومت بحریهٔ خودشان را می‌فهمیدند که بعد از آنکه
بقوت بازوی سلطنت عثمانیه (بوسنه) و (ارنبودستان) و (موره) و مهمترین جاهای جزایر بحر سفید
ضبط و تسخیر شد اولا کشتیهای جنگ ونیدیکیان که مفتخر به آن بودند در داخل دریای
(ادریاتیک) که انرا (خلیج ونیدیک) مینامند محصور مانده از معافیتی که در خصوص تجارت
شرقیه و زوار حمل و نقل کردن بسواحل بیت المقدس داشتند محروم شدند و بعد از

وبعد از تهیه و تدارکات حربیه حضرت پادشاه استدلال نمودند که عنقریب قسمی از ممالک ایتالیا
و تمامی جمهوریت ونیدیک از دست خواهد رفت
بهمین سببی که مذکور گشت چند فروند کشتیهای ونیدیک بر سر (اینوز) هجوم برده کلی
ضرر و خسارت رسانیدند بمجرد اینکه بر سلطنت سنیه معلوم گردید که در سواحل ممالک
عثمانیه از ونیدیکیان حرکات دشمنی بروز میکند جرایم سابقهٔ صدر سابق محمود پاشا را
هرچه بود عفو فرموده به او امر شد که کشتیهائی را که در کشتی سازخانهٔ گلیبولی موجود
حاضر نماید و از اطراف قایقهای معونه و قدرغه‌ها پیدا کند و منتظر فرمان
ثانوی باشد در اول بهار سنهٔ ۸۷۴ هجریه لشکر اناطول و روم ایلی جمع شده
در رکاب همایون حرکت و بجانب سلانیک عزیمت نمودند در صورتیکه بنهٔ
اردوی همایون با دسته‌های سواران سبکبار پیشخانه بودند
از عقب آن توپخانه و جبخانه و افواج پیاده و حضرت پادشاه نیز در
وسط دسته‌های ینیکچریان وارد جلگهٔ سلانیک شدند در این اثنا از راه

آبهای کنار دستهٔ کشتیهای همایون نیز بسر کرد گی محمود پاشا از طرف (قواله) داخل خلیج
سلانیک گردیدند در انجا اعلان شد که اردوی همایون عازم جزیرهٔ (اغریبوز) است
و در خصوص زدن و گرفتن آنجا شروع بمذاکره شد و بعد از انکه مراتب مأموریت
سرداران بری و بحری معین گشت اردوی همایون حرکت نموده از راه
کوههای (اولمبیوس) داخل مملکت (موره) شدند وقتیکه در مقابل
جزیرهٔ (اغریبوز) اردو جایگیر شده بود محمود پاشا نیز با دستهٔ
کشتیهای جنگی وارد بوغاز (اغریبوز) گردید
در این اثنا پیراحمد بیک و قاسم بیک که از بقیهٔ آل قرمان بحوالی (ادنه) و
(طرسوس) و (سلفکه) فرار کرده بودند به هوس انیکه دوباره مالک ملک
موروث خود گردند بخیال افتاده بودند که بداخل ملک قرمان هجوم ببرند
و بدربار عالی خبر رسید که اگر این قضیه واقع بشود اغلب احتمال است قرمانیان
بار دیگر بشورند لهذا به والیان ولایات (ایدین) و (خداوندکار) و (قوجه ایلی)
و (بولی) و (انقره) مخصوصاً سخت حکم شده بود که متبصرانه حرکت کنند و بحکمران

مملکت قرمان شهزاده سلطان مصطفی نیز اطلاع داده شد که هر گاه قشون اقتضا کند
بوالیانیکه ذکر شد مأموریت داده شده است بعد ازاین تدابیر حضرت پادشاه بتدارک اسباب
فتح وتسخیر جزیرهٔ اغریبوز مشغول گشتند یعنی قایق های (دوبه) راکه محمود پاشا
همراه آورده بود بهم ربط نموده بقاعدهٔ خط مستقیم یک جسری ساخت
ولشکر خودرا که بیشتر از شصت هزار نفر میشدند بجزیرهٔ اغریبوز عبور
داد و درجانب شمالی شهر اغریبوز اردورا فرود آورد وشروع
بساختن سنگر و باستیان و سایر استحکامات نمودند در اواخر
ماه خزیران رومی ۸۷۴ قلعه را بتوپ بستند از خشکی واز دریا شروع
به اصول محاصره شد چون یک قسم ازجزیرهٔ موره و پارهٔ جزیره های
بزرگ وعلی الخصوص جزیرهٔ (کرید) در دولت ونذیکها بود برای امداد (اغریبوز)
قریب به شصت فروند کشتی آمده بودند لکن چون بیشتر از حالت فروند کشتی
در زیر حکم محمود پاشا بود جرأت نداشتند نزدیک بیایند در وسطها دریا بالا پائین

جولان میکردند بعد ازانکه قلعه درمقابل شجاعت ومتانت عساکر عثمانیه دوام نیاورده
خراب گردید در هجوم دوم بیرق عثمانی را بر برجهای قلعه برافراشتند وطبل شادیانه
نواخته شد وقلعه مسخر گردید بیشتر از بیست هزار اسیر بچنگ آمده با مال غنایم
بیشمار به اردوی همایون عودت کردند وجزیرهٔ مذکوره ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ
عثمانیه گردید ازروی صحت روایت میکنند چون بعد از سفر اغریبوز محمود پاشا
بسیار مظهر التفات ملوکانه گردیده بود یکروز در اثنای مصاحبت از پادشاه
استفسار کرد که بعد از برگشتن از سفر قرمان بسبب چه تقصیری ان بیمرحمتی وحقارت
درحق او واقع گشت حضرت پادشاه فرمودند گذشته گذشت ذکرش
لزومی ندارد وازجواب تفره زدند لکن محمود پاشا ازین ابرام واصرار کرد
حضرت پادشاه چنین اغاز سخن نموده فرمودند تو بسبب افعال وحرکات خودت
مرا مجبور کردی که در بارهٔ تو ان کارهائی را که نالایق میشماری بکنم ازانجمله یکی این بود
که نصوح بیک که مملکت مرا که در حدود ارمنودستان واقع است خراب کرده است
توجانبداری میکنی اگر از خیانت ومفسدت او خبر نداری غافلی لازم می اید که از
احوال مملکت غافل وفارغ بوده باشی واگر مطلع بودی و در تدارک چارهٔ آن

برنمی آمدی در خیانت وفساد او مساعد وشریک شمرده میشوی پس با چنین غفلتی
وزارت نمیتوان کرد اگر معاونت وزارت نباشد امارت کامل نمیشود زیرا
تا وزیر روشن ضمیر ظهیر سلطان نباشد رفاهیت رعیت وعمارت مملکت حاصل
نمیشود ازاین سخن متین حضرت پادشاه محمود پاشا را جوابی باقی نمانده بالضروره
از شفاعت ووساطت نصوح بیک فراغت کرد وحضرت پادشاه نصوح
بیک را طلبیده جزای مستحق او را ترتیب نمود
دراین بین ازخانوادهٔ قرمان پیر احمد بیک که بجوالی (سلفکه) فرار وتحصن کرده بود
چون در خیال آن بوده است که بر ممالک موروثهٔ خود هجوم بیاورد کیفیت معلوم درگاه عالی
گشته صدراعظم محمد پاشا دفعهٔ ثانیه با قشون کافی مأمور سفر قرمان گردیده عازم
سمت قونیه شد اولاً (ارکلی قرمان) وپس ازان (لارنده) را بتهمت اینکه
تابع احمد بیک شده اند خراب کرد واهالی آنها را باسلامبول نقل نموده خودش بقصد
اینکه به کوه (بلغار طاغی) که چراگاه ایل (وارصاق) است برآمده ایوزبیک را
که سرکردهٔ جمعی او باشی بود تأدیب نماید با قشون موجودی بران دیار

هجوم برد لکن چون اویوزبیک از اول از آمدن او خبردار شده بود گذاشت
تا محمد پاشا داخل دربند کوه (بلغار طاغی) شود عوالعفلم بیکهای عشیرت
ودستهٔ خود اویوزبیک بر او هجوم آوردند پاشای مشارالیه ازاین ورطهٔ
هولناک بدشواری جان بدر برده جلو قشون متفرق خود را اگرچه گرفت
لکن کشتار وخسارت بسیاری داد چون این خبر به خانوادهٔ قرمان رسید
از قرمانیان قاسم بیک نیز با پنجهزار سوار حوالی (انکوری) را آتش زده
غارت کرد قاضی (انکوری) امره چلبی سنجق بیکی را با کوچک سنان بیک
و بیک سنجق بولی پیر بیک برضد قاسم بیک بغیرت آورده بقدر
سه هزار سوار نیزه دار جنگ ازما بتعقیب دشمن الغار نمودند قاسم بیک
چون فهمید که ازجلو تعقیب کنندگان نمیتواند فرار کند از در خدعه درآمده
با دو هزار سوار گزیده درمیان جنگل پنهان گشت وباقی عسکر راگفت
که ازجلو عثمانی فرار نموده ایشان را اغفال نماید امره چلبی وسنان بیک
و پیر بیک بغرور اینکه دشمن را بمظفریت تعقیب مینمایند افواج را ازهم متفرق
ساخته قشون دسته دسته در اطراف کوه وهامون پراکنده شده میرفتند که ناگاه
قاسم بیک از کمینگاه بیرون امده ازعقب برانها حمله آورد وانهائی که ازجلو

صورت فرار میخوودند نیز برگشته از طرفین جنگ سخت روی داد لکن تاب عثمانلوها را نیاورده
شکست خوردند قاضی انکوری امره چلبی در این جنگ شهید شد وقتیکه کیفیت را بدربار
دولت اخبار نمودند در اسلامبول از برای حکمدار منغیسا سلطان جم و حکمدار طرزون سلطان عبدالله
پسر سلطان بایزید سورختان برپا شده بود و تازه جشن هفت روزهٔ ختان با کمال
لهو و لعب و عیش و طرب بانجام رسانیده بودند چون بعد از این جشن
خبر رسید که عساکر عثمانیه هم در طرف قرمان و هم در حوالی (انکوری)
منهزم شده اند حمیت ملتی حضرت پادشاهی بجوش آمده اسحق پاشا را
سردار نصب نموده باصلاح دیار قرمان مامور ساخت و داود پاشا را
نیز بوالیگری سنجق (انکوری) گماشت در اول بهار سنهٔ ۸۷۶ چون
اسحق پاشا با قوهٔ حربیهٔ تازهٔ مکمل مامور تسخیر دیار قرمان شده
با تدارک تمام عازم صوب مقصود گردید چون این خبر به پیر احمد بیک
و قاسم بیک رسید بنصیحت طورغود اوغلی و ادالو اوغلی پیر احمد بیک
اولاد و عیال خود را برداشته بزیر سایهٔ اوزون حسن خان که در دیار ترکمان بود

پناه برد اسحق پاشا با شهزاده سلطان مصطفی که در قونیه بود متحد گردیده باتفاق
قشون سنجق بکیهای اناطول و روم ایلی به اردوی همایون ملحق گشت و از
اق سرای نام محل گذشته از اهالی آنجا بعضی خانوار کوچانیده باسلامبول فرستادند
بعده گدک احمد پاشا بتسخیر حصار علائیه مامور گشت و در سنهٔ ۸۷۶ حصار مذکور
نیز فتح شد این حصار علائیه مع نواحی مال قرمان بیک شخصی بود چون از سلطان مومی الیه
مرادخان اطاعت داشته است از پسرهای قرمان ابراهیم بیک برادر قرمان بیک مذکور
لطفی بیک را اطماع نموده و اغفال نموده برادر خود را تلف ساخت لکن لطفی بیک
نیز بقهر برادرش مقهور گشته پسرش قلیچ ارسلان بیک در جای او والی شد در آن
اوقات سلطان محمد خان ثانی بر سریر جهانبانی جلوس فرمود انکه مرقوم قلیچ ارسلان بیک
در زیر حمایت قرمانیان برضد عثمانیان ادعای امارت میکرد بر ناموس سلطنت بسیار گران آمد
مقتضای مصلحت این بود که بلدهٔ مذکوره را تسخیر نموده ارسلان بیک را دستگیر سازند
لهذا مشارالیه گدک احمد پاشا علائیه را از سمت خشکی و از طرف بحر سفید احاطه
نموده بر محصورین سخت گرفت و بالاخره امان خواستند و احمد پاشا داخل قلعه گردیده
ارسلان بیک را از یوردش بیرون آورده جاهای خراب قلعه را تعمیر نمود و پس از آن

بعد از آن علائیه و نواحی آنرا سنجق علیحده اعتبار نمودند وقتیکه احمد پاشا ارسلان بیک
مرقوم باسلامبول آورد ناحیهٔ کوملجه بخوانواری او بقید حیات عنایت شد لکن چون
امیر مرقوم از انکه در زیر سایهٔ عدالت سلطنت سنیه باشد بر خوشنود نبود به یک
کشتی تاجری سوار شده بمصر فرار کرد و دوباره به احمد پاشا امر شد که رفته بقیهٔ دیار
قرمان را تماماً ضبط کند پسر کوچکی سلطان مصطفی که والی ولایاتی بود که از ملک
قرمان مفتوح شده بود عازم تسخیر محال (ایچ ایل) و (طاش ایل) شدند
چون امیر (سلفکه) اسحق بیک بسمت اوزون حسن
فرار کرده بود پسرش بجای او در داخل حصار مانده بود امیرزادهٔ مومی الیه
چون خبر ورود سلطان مصطفی را شنید قلعه را تسلیم داد از آنجا بتعقیب
قاسم بیک رفتند که او را بگیرند بهر حصاریکه پناه برد خراب کردند و بهر جنگلی
التجا کرد آتش زدند تا انکه بیچاره را مجبور ساختند که ملک قرمان را گذاشته
رو بطرف شرق فرار کرد بعد از آن حصار (دیوله) را محاصره نموده در
هنگامیکه مشغول گرفتن حصار بودند از جانب پادشاه عالم پناه امر همایونی

بدین مضمون شرف توارد نمود که قلعه هائی را که در آنجا در تحت محاصره
دارند بحال خود ترک نموده بسرعت تمام باسلامبول برگردند
زیرا در روم ایلی امارات ظهور دشمن محسوس میشود چون احمد پاشا این
خبر را گرفت کیفیت را بسلطان مصطفی اطلاع داد در تدارک عودت بودند
که از اتفاقات قلعه نیز فتح شد

در بیان اسباب ظهور محاربه فیمابین سلطان محمد و حسن طویل بایندری

بسبب رقابت حکومت که فیمابین خاندان قرمان و آل عثمان متکون شده بود رؤسای هریک از این
دو خاندان تا در مقام حکومت بوده اند با دیگری دست بسلاح بیکار و مشغول کارزار بوده است
چنانکه خود داری نمیتوانستند بکنند دویست سال بدین منوال دست و گریبان بوده اند
تا انکه بالاخره از نتایج جلیلهٔ عدل و داد و استقامتی که خاندان علیهٔ عثمانیه در هر خصوص
اساس اتخاذ نموده است آل قرمان نیز مانند سایرین مغلوب گردیده مظفریت
عمومی آل عثمان بحال آن دودمان نیز شامل گشت بعد از انکه از آل قرمان ابراهیم بیک
در سال چهل و پنجم حکومتش فوت شد هفت پسر از او باقی ماند این بیک زادها بارهٔ

برضد یکدیگر و بعضی با سلطنت عثمانیه اهنگ ستیزه مینمودند لکن این حرکات ایشان
از روی عقل و مصلحت نبود بلکه بسبب این بود که حسن طویل بایندری که از ایل اق قیونلو
و از نسل قره عثمان و حکمران عراق عجم و کردستان بود قرمانیان را بجهت انکه در ممالک
عثمانیه اسباب مداخله پیدا کند وسیله نموده امرای قرمان را تحریک و تشویق مینمود تا انکه بسبب
افسادات او دودمان قرمان پریشان شده بعد از هزیمت بسوی او عزیمت کردند لکن بعد از ان
حسن طویل از انکه بسبب تحریکات خودش باعث خانه خرابی بیکهای ال قرمان شده بود منفعل
و نادم گشته عهد کرد که انتقام ال قرمان را از عثمانیان بستاند لهذا وزیر اعظمش
امیر بیک و همشیره زاده اش یوسف شاه را بر قریب بچهل هزار قشون سردار گماشته ایشانرا مامور ساخت که از حدود سیواس داخل ممالک محروسه گشته عثمانیان را
از دیار قرمان بیرون کنند و مملکت قرمان را باز به آل قرمان بسپارند پسران قرمان
به پشت گرمی این قوت و بخیال انکه بقدوم شوم خود ممالک روم را اشیانه بوم خواهند کرد
بر ممالک عثمانیه تاخت آوردند و شربت دار سلطان بایزید حمزه بیک را که در حوالی
(اماسیه) وکیل السلطان بود فریفته به بهانه انکه بما راه بدهید که بممالک ذوالقدریه بکذریم

به او کاغذی نوشتند چون جواب رخصت رسید نیت فاسد خود را ظاهر ساختند
و شروع بغارت ممالک معموره کردند کیفیت را شهزاده سلطان بایزید بحضرت
پادشاه معروض داشت و از انطرف شهزاده سلطان مصطفی حکمران مملکت قرمان
نیز اخبار کرده بود که اوزون حسن بقصد امداد قرمانیان بحیله داخل حدود خاقانی
گردیده است فوراً به امرای اطراف اوامر سلطانی نشر شده شروع بجمع اوری
قشون شد و از جانب دیگر سان سپاه حاضر رکاب را دیدند
و ذخایر حربیه و بنه را نیز با قایقها بطرف اسکدار نقل نمودند
و مامورین اردو بچادرهای خود رفتند لکن چون فصل پائیز رسیده و وقت سفر
گذشته بود و اردوی همایون زودتر از پنج روز ممکن نبود بمقصود واصل گردد
و اگر هم میشد لابد بسبب پر و گل شدن راهها از برف و بارش زحمت و خفت
بسیار کشیده میشد چنان گفتگو کردند که تا موسم مناسب سفر مانده مشغول اکمال
نقایص شوند و بوقت موعود حرکت نمایند و در این باب از حضور همایون
استیذان نمودند کیفیت را بهر طرف اخبار دادند و با کمال گرمی مشغول تهیه سفر شدند
در ماه صفر سنه ۸۷۷ که در مجموعه فریدون بیک صفر سنه ۸۸۷ نوشته است روم محمد پاشا:

از منصب صدارت عزل و در جای او محمود پاشا دفعه دویم بمسند صدارت نشست

صورت فرمانیست که از جانب حضرت پادشاه
باطراف ممالک محروسه نشر شد

مفاخر القضات والحکام معادن الفضایل والکلام قاضیان ممالک محروسه ام زیدت فضائلهم چون
توقیع رفیع همایونم واصل میشود دانسته باشید بعد از این عید سعید رمضان مقرر است که با لشکری
انبوه متوکل بعنایات بی غایات الهی و متوسل بمعجزات کثیر البرکات حضرت رسالت پناهی
و مدد رسانی ارواح طیبه چاریار عظام و اولیای کرام گشته بالذات بعزم دفع و رفع والی شرق
آن سزاوار دار و رسن یعنی اوزون حسن قهره الله و دمره که ماده فتن و مستوجب قهر قهار
ذوالمنن است با اردوی همایونم حرکت نمایم چون این حکم شریفم بواسطه غلامانم که
حاملان آن میباشند واصل شود باید بنمازلیکه تعیین میشود نزول و ازوقه حاضر کرده باهیچ
تاخیر و تراخی روانه ارید که اهمال کنندگان را عقاب مقرر است چنین دانسته بعلامت شریفه ام
اعتماد نمائید تحریراً فی اواسط شهر رمضان المبارک سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بمقام قسطنطنیه
چون شهزاده سلطان مصطفی حکمران قرمان شنید که قاسم بیک قرمانی با لشکر ایرانی

بر سر (اقسرای) و (قیرشهری) یورش آورده خلق را کباب و ملک را خراب
مینماید و در سمتهای ایچ ایل مشغول راهزنی است از حضور همایون
بدر رخصت طلبیده کدک احمد پاشا بیکلربکی اناطول و محمد پاشا بیکلربکی روم ایلی را
سرکرده میمنه و میسره نصب نموده وارد حلقه قونیه گردید و در آنجا از بری
فهمیدن ورود دشمن پیش قراولها تعیین کرد در روز پنجشنبه چهارم
ماه ربیع الاول سنه مزبوره امرای شرق بسرکردگی یعنی یوسف میرزا و امیر نظام پیر احمد بیک
و قاسم بیک با قریب بچهل هزار قشون غریب و بومی بر سر لشکر عثمانی
یورش آوردند دو صف بیکدیگر ریخته از صبح الی هنگام عصر جنگ و قتال
طول کشید بعد العصر از طرف دشمن علامت هزیمت ظاهر گردید یوسف
میرزا و زینل میرزا و مظفر میرزا گیرامده اسیر شدند و سایر امرا و اکابر مانند
محمد باقر وغیره بخاک مذلت افتاده هلاک شدند و بقیة السیف فرار کرده قاسم
و احمد بیکها نیز با هزار دشواری از میان جان بدر برده بسمت دیار بکر گریختند خبر این
مظفریت بواسطه چاشنیگیر باشی محمود بعتبه علیای شهریاری عرض شد و بعد از ان

اسرائی راکه گرفته بودند باستصواب میراخور کیوان بیک نیز اسرا داشتند سکنهٔ دارالسلطنت سنیه
اظهار مسرت نموده برقوت طالع حضرت پادشاه گیتی ستان تحسینها کردند پس ازین مشغول
تهیه و تدارک محاربه که بایستی اول بهار بروی کار بیاید شدند و به میخال زاده علی بیک که در
روم ایلی مأمور محافظهٔ سرحدات بود ولایت سیواس را و به برادرش اسکندر بیک سنجق قیصریه
و به برادر کوچکش بالی بیک نیز مرزبانی نیکسار را توجیه و عنایت شد و محافظهٔ حدود
ممالک عثمانیه و به خاک دشمن تاخت برده چپاولگری کردن را بامرای مشارالیهم سفارش فرمودند
و خود نفس همایون بالذات مشغول جمع آوردن اذوقه و تدارک مهمات سایره شدند
و بمقتضای غیرت سلطنت ظفر رهبر و بلکه باقتضای قضا و قدر چنین اتفاق افتاد که حضرت
خداوندکار ادم مخصوص فرستاده بشهریار ایران (اوزون حسن خان) خبر داد که اول
بهار بعزم کارزار براو هجوم خواهند آورد واورا بتهیهٔ کار خود دعوت فرمودند.

صورت صنف و مقدار اردوی همایون که مصمم جنگ اوزون حسن خان بودند

در میمنه سلطان بایزید با بیست هزار عسکر روم ایلی که سکبان میگفتند
در میسره سلطان مصطفی با سی هزار عسکر اناطول که قرمانیان بودند

در جناح یمین مراد پاشا با چهل و پنجهزار سوار که آقنجی یعنی تاراجگر میگویند
در جناح یسار داود پاشا با بیست پنج هزار سپاهی
و حضرت خداوندکار با ده هزار ینیکچری در مرکز قرار گرفته بودند
و محمود پاشا و سایر امرای ~~که موجود بودند~~ با بیست هزار قشون که عزب میگویند
حاضر بودند و بقدر سی هزار نفر هم مردمان متفرقهٔ اردو بودند که جمیعا
صد و هشتاد هزار نفر میشدند

نتیجه

مقدار عساکری که در دولت عثمانیه ترتیب شده است در اتی مسطور است
چون بدان مراجعت شود درجهٔ قوهٔ حربیهٔ عثمانیه معلوم میگردد
خلاصهٔ کلام چون اوزون حسن بیک شنید که سلطان محمد خان ثانی با قوهٔ
مکمله بیش می آید جمیع قوت خود را جمع نموده پسرش (زینل میرزا) و (اوغورلی محمد)
و سایر امرای (اولوس) را یکجا طلبیده و از قلمرو مملکتش که آذربایجان و عراق عجم
و کردستان باشد جمیع کار آمد و بیکاره را بر سرحدات گرد آورد و بپارهٔ

تشویقات و تحریصات ایشان را بجنگ عثمانیان تشجیع نمود چون صورت محاربه معلوم نبود
بتفصیل آن نپرداختیم
خلاصه لشکر طرفین کوه و هامون را نوردیده چون در موقع (ترجان) که در نزدیکیهای
(بایبورد) واقع است اردوی فریقین بهم ملاقی گشتند و قراولان یکدیگر را میدیدند
در جائی که به (اوج اغزلی) معروف است جنگ عظیمی در گرفت که هشت ساعت طول کشید
بعد از ان ایرانیان منهزم گشته فرار نمودند چون لشکر بغارت اردوی اوزون حسن پرداخته
بود بتعقیب نرفتند این وقعه بر فتوحات سابقهٔ حضرت خداوندکار لاحقهٔ لایقه
گشت و بواسطهٔ نامهای مخصوص کیفیت بحکمدار خراسان حسین بیقرا و سایر امرای شرق
تبشیر و اعلان شد و از برای قایم مقام دارالسلطنت سنیه شهزاده جم و ملک مصر
فتحنامها فرستادند حضرت پادشاه بالذات با مواکب کواکب شمار
شب و روز به آرام به الغار دست استیلای اوزون حسن را بکلی از ممالک محروسهٔ
شاهانه کوتاه کردند چنانکه در فصل محاکمهٔ وقوعات این دفتر بیان خواهد شد
صدر اعظم محمود پاشا در جمادی الاول سنهٔ مزبوره از منصب صدارت عزل گشته

بجای او گدیک احمد پاشا وزیر اعظم گردید حضرت پادشاه امرائی را که اسیر گرفته بودند
علی الخصوص آنهائی را که از سلالهٔ تیمور بودند در مواقع معلومهٔ مستحکمه
بتحت محافظت دادند ~~در زیر نظر محافظت کردند~~ لکن اسرای عشیرت قره قیونلی را آزاد نمودند
و کله اق قیونلوها را در راه محافظهٔ اقبال خود قربان کردند
در سال بعدش که ۸۷۹ باشد شهزاده سلطان مصطفی که حکمران دیار
قرمان بود افتاب حیاتش بافق ممات غروب کرد و بندگانش نعش
اورا برداشته با آه و فغان و نوحه کنان از قونیه بمحروسهٔ بروسه بردند
ایالت قرمان به برادر آن مرحوم سلطان جم داده شد و کسانی را که از خدمهٔ
قدیمی شهزادهٔ مغفور بودند معاش و خانواری داده تلطیف نمودند و از کسانیکه
در خدمت باقی ماندند جدا کردند وقتیکه امرای ممالک محروسه امده رسم تعزیت را
بجا می آوردند محمود پاشا با وجود اینکه در مراسم تعزیت موافقت کرده
لکن در روز هفتم لباس ماتم را از خود دور کرده چون با شاهزادهٔ مرحوم میانه
خوب نبود از وفات او خوشنود گشت وحتی به پادشاه عرض کرده بودند
که محمود پاشا اظهار ماتم نکرد و این مطلب تحقیق شده ثابت گردید که

باند بمانش شطرنج میباخته است فوراً اورا گرفته در محبس (یدی قله) انداختند و
بعد از چند روزی بزمرهٔ شهدا ملحق گشت

در سنهٔ ۸۷۹ سردار روم ایلی سلیمان پاشا بر سر حصار (اشکودره) فرستاده شد لکن
چون اتفاق کلی دشمن مسموع همایون گردید قشون را از محاصرهٔ قلعهٔ (اشکودره) برداشته
در مقابل تدارکات دشمن مشغول جمع آوری قوت کافیه گردید ~~چون در شهر روما در~~
~~صفهٔ کلیسای مشهور انجا~~ چون بر ضد عثمانیان اهل صلیب اتفاق تازهٔ نموده
در کلیسای مشهور شهر روما از برای شهرت و غیرت جاهلیه خلق آمده اسم خود را در دفتر
مخصوص ثبت میکردند و باتفاق تجاوزی قرار داده از برای تاخت و تاراج
و تخریب بلاد اسلامیه از کشتیهای جنگی (وندیک) و (رادوس) و (ایتالیا) بیشتر از
صد و بیست فروند کشتی را مأمور ساخته بودند و بسمع همایون رسید که حوالی ازمیر و سواحل
انطالیه را تسخیر نموده اند بر مقتضای حمیت سلطنت لازم آمد که چارهٔ این کار را
جسته چندین خاندانها را از غارت و خسارت خلاص نمایند لهذا گدک احمد پاشا را
مأمور اصلاح الصفحات نمودند و نفس نفیس ملوکانه برموجب قاعدهٔ تقدیم
الاهم علی المهم جهد و کوششان این بود که یک اردوی مکملی به سمت طونه در آورند

و امر فرموده بودند از کشتیهای انچه موجود است حاضر گشته از کنار سواحل گرفته رو به بحر سیاه
بادبان عزیمت بگشایند
قضیهٔ راهزنی دریائی که وندیکیان در بحر الجزایر پیش گرفته بودند چیزی بود که از
تحریک و تشویق ال قرمان و اوزون حسن بظهور پیوسته بود چون مسئلهٔ
حسن طویل و قرمان قطع و فصل شده گذشته بود قوهٔ تحریکیه نیز زایل
شده بود دستهٔ کشتیهای اسلام به بحر سیاه در آمده بعد از انکه در مدت
پنج روز لنگرگاه و حصار (کفه) را که در سواحل قریم واقع شده است
از دست وندیکیان خلاص [illegible] و قلعهٔ (ازاق) را که قدری از بوغاز (بحر ازاق)
دور است نیز تسخیر نمودند سواحل چرکستان را بر ممالک محروسه ضم و الحاق نمودند
و جاهای کمی باقی مانده بود که تمام بحر سیاه را بتصرف در آورند و اردوی همایونیکه
مأمور سمت بغدان بود ند مظهر فتح نمایان گردیدند و قلعه‌های (کلی) و (اق کرمان)
و (بندر) را که ثمرهٔ عزمشان بود داخل سلک ملک پادشاهی ساختند

در بیان تابع گشتن خان نشین قریم بسلطنت عثمانیه

~~چون در سنهٔ ۸۸۰ خان قریم طورخان فوت شد از انجائیکه خاندان خانی~~
~~در بار سلطانی را ملجاء خود میدانستند (منگلی گرای) خان قریم شد~~

در سنهٔ ۸۸۰ هنگامیکه خاندان خانی دربار سلطانی را ملجاء و پناه خود میدانستند
خان قریم که طورخان نام داشت وفات نمود و منگلی گرای خان قریم شد
در بارهٔ مداخلهٔ حضرت پادشاهی در امور خوانین قریم چنین روایت میکنند
که چون حاجی گرای خان فوت شده پسر بزرگش نور دولتگرای خان گردید
و در صورتیکه بقیهٔ خانوادهٔ خانی راضی باطاعت دولتگرای گشته کسی مرفی را نداشت
منکلی گرای قصد خانی کرده با طرفدارانش با بمیدان جنگ نهاد لکن
در این مدعا بغیر از تجربه کردن بد بختی خود [illegible] نتیجهٔ نبرد و دیگر در داخل
خان نشین قریم ماندن نتوانسته با اهل و عیالش بقلعهٔ کفه فرار نموده
در زیر حمایت وندیکیان منتظر وقت فرصت بود که در این بین قلعهٔ کفه داخل حوزهٔ
ممالک دولت علیهٔ عثمانیه گردید مومی الیه منکلی گرای خان با پسرانش محمد گرای
و یغمور میرزا به آستان بلند ایوان حضرت شهریاری روی آوردند لکن حضرت پادشاهی
بجهت اینکه خاطر نور دولتگرای خان قریم را بدست آورده باشد خان و خان زادهها را
دست جمع در داخل (یدی قله) که محبس دولتی اسلامبول بود در یک منزل مخصوصی در تحت حفظ
نگاه داشت بعد از این قضیه سفر بغدان ظهور نمود و بملاحظهٔ جهت جامعهٔ اسلامیت

از جانب سلطنت سنیه بخان قریم نور دولتگرای التماس واقع شد در
هر صورتیکه ممکن میشود از برای دولت عثمانیه امدادی بفرستد لکن خان
مشار الیه اصلا نشناخته و حتی جواب هم نداد لهذا حضرت پادشاه را
در بارهٔ خان قریم بسیار غضبناک شده بودند بنابرین منکلی گرای خان
با پسر ذو القدریه علاء الدوله بیک بحضور همایون طلبیده زمام ادارهٔ
حکومتهائی را که مقصودشان بود بدستشان داده شمشیر بر کمر و تاج زرین
بر سرشان نهاد و بعد از انکه سلیمان بیک امیر ذو القدریه فوت شد
علاء الدوله بیک بجایش نشست لکن برادرش شهسوار بیک چون بقوت
مصریان بمقصد خود رسید علاء الدوله بیک از آستان همایون استمداد کرد چون
بعد از مدتی شهسوار بیک نیز وفات کرد برادر کوچکش بداق بیک بجایش نشست
مومی الیه جسارت نموده بممالک محروسهٔ پادشاهی تعرض مینمود لهذا علاء الدوله بیک
که ملازم درگاه همایون بود احضار شده امارت البستان بر عهدهٔ اش تفویض
و عنایت شد و در این بین خانی قریم نیز بمنکلی گرای خان احسان شد
از جای موثوقی مرویست که (اسکوف) یعنی دستاری که از جانب حضرت پادشاهی
از برای خان مشار الیه فرستاده شده بود بجهت انکه بورکش یعنی عرقچین زیرش

سرخ بوده است قبول نکرده اسکوف سفید بورک طلب نمود چون کیفیت
بحضور عالی سلطانی عرض شد مساعدت فرموده بورک سفید عنایت شد
بعد از چند روز چون در معرض شکرگزاری بحضور همایون شرفیاب گشته در بارگاه
جهان پناه عز مثول از برایش حصول یافت در اول کلام حضرت شهریاری
استفسار فرمودند که چرا کلاهی را که داده بودیم نپسندیده دیگری را طلب
کردی مشارالیه در جواب عرض کرد حاشا نه این است که عنایت سلطانی را
نپسندیده باشم اصل رسم کلاه را جویا شدم و فهمیدم که کلاه سرخ کدام
و کلاه سفید را کدام اشخاص میپوشند کلاه سرخ مگر مخصوص مردانیست که از ترک در
لشکر کشورگیر حاضرند و کلاه سفید اختصاص بنوکرهائی دارد که با شمشیر حضرت
خداوندگار از دیار کفار خلاص شده اند چون این چاکر آستان نیز از غلامانی
هستم که بضرب شمشیر حضرت پادشاهی خلاص شده ام از آن جهت کلاه سفید را
خواستم حضرت سلطان از این جواب باصواب بسیار محظوظ گشته در حق
او کمال مرحمت و اعزاز را مرعی داشته اورا در خانه صدراعظم مهمان داد

قطعه ابن کمال

بَحرِ مَعنادَه دِل اُولُوب غَوّاص صَدَف اُولمَش دَهانِ دُرِّ سُوزدِر
ترجمه: دل اندر بحر معنی گشت غواص — دهن را چون صدف در سخن دید
کَرم ایدر سُردی نَرم ایدر سَختی سِحر و افسون دِیدِکلَری سُوزدِر
بسختی نرم و بر سردی دید گرم — همه افسون و سحر اندر سخنی

فی الحقیقت مقصد و مرام خان مشارالیه از نخواستن (بورک) سرخ همان بود که از بخشش ظاهر شود
لکن چون نیک سنجی امر پادشاهی را در اول امر قبول نکردن خارج از قانون عبودیت
و تملقی است کبرآمیز و این مطلب بقدر از برای حضرت خداوندگار
عقده خاطری باشد عمده بود لکن اینکه در سایه جواب باصوابی که حاضر کرد مظهر
التفات پادشاهی گردید تاثیر همان خواصیت که در هر سخن موجود است زیرا انسان
سخن در جائی باعث هلاکت و در جای دیگر موجب خلاصی از خطر میگردد بعد از آنکه در باره
خان مشارالیه اعزاز و احترام در خانه صدراعظم مهمان شد اورا روانه قریم کردند
اول کسی که خطبه را در قریم بنام نامی حضرت پادشاهی خواند منکلی گرای خان بود
که تفصیل احوال او در دفتر نهم مسطور است مراجعت فرمایند چون در این اثناها قلب حضرت
پادشاهی نسبت بصدراعظم گدک احمد پاشا در بعضی خصوص رنجش بهم رسانیده بود اورا
از منصب صدارت عزل و مسند وزارت اعظم بمحمد پاشای قرمانی عنایت شد و بعد از آن

موکب همایون متوجه سفر (اشکودره) گردید مالقوچ اوغلی بالی بیک که از طونه تا بلغراد
سرکرده مستحفظین بود با چند هزاری سوار مامور گردید که مملکت مجار را بزند مشارالیه به جلگه
(سرم) گذشته تا (طمشوار) را چاپید در روز بیست و یکم شهر جمادی الاولی سنه ۸۸۰ حضرت پادشاه
بالذات عازم سفر بغدان شدند و پیشتر از صد و پنجاه هزار سوار و پیاده جمع آوری نموده از اسلامبول
بیرون آمد و کوه و هامون را نورد دیده بیکلربکی اناطول با قشون جمعی خود از خاک (ابرییا) و
حضرت پادشاه از امارت افلاق به خاک بغدان گذشتند لکن بیک بغدان مملکت را خالی کرده
با کاران متفرقه را بجاهای دیگر فرستاده کارآمدان را از برای جنگ با خود برداشته بود و از برای محاربه
حاضر شده بود چون بغدانیان تاب هجوم عثمانیان را نیاورده صفوفشان از هم گسیخت و صاحب منصبان
اسیر گشته خود استفان بیک نیز چون دانست که کاری از پیشش نمیرود بجانب حکمدار مجار گریخت و معلوم شد
که در این جنگ آخری که باعث هزیمت بغدانیان شد هشت هزار نفر بغدانی بقتل رسیده القدر هم اسیر
افتاده بودند هنگامیکه شهریار مظفر با سپاه منصور در قصبه (یاش) سایه افکن شوکت و اجلال بود
خبر رسید که حکمدار مجار بقصد دشمنی رو بسمت سمندره حرکت کرده است لهذا از دعوای تسخیر بلاد حضرت پادشاهی
بیگانه دست کشیدن و از برای محافظت ممالک محروسه کوشیدن را اولی و انسب دیده اردوی همایون را
از رودخانه (پروت) گذرانیده غانماً و سالماً از رود طونه عبور و بدار الملک ادرنه عودت فرمودند
و باقی لشکر را بعزم اینکه در اول بهار عازم سفر مجار شوند در مواقع مناسبه جای دادند

و در اول بهار در روز پانزدهم رمضان سنه ۸۸۱ لشکر حرکت نموده رو بملک مجارستان
آورد لکن مجارها در ساحل مقابل در جلو موقعی که رودخانه طونه و رودخانه (موراوه)
باهم یکی میشوند یک حصار استوار و خاکریز و باستیان جسیم با استحکام ساخته بودند
که از خشکی گرفته نمیشد و چون چهار طرفش آب بود و اطرافش جان پناهها داشت تسخیرش
ممکن نبود و در این سال زمستان بشدتی حکم خود را جاری ساخت که تا مدت صد روز
برف از زمین برنخاست و یخ نگداخت از بر و بحر راه تردد مسدود
و دنیا بر خلق تنگ شده بود لکن نایره غضب شهریار کشورگیر نسبت بمجاریان
چنان ملتهب و فروزان گشته بود که گویا حر قیاظ با زمهریر دمساز شده
از یکطرف جانها میسوخت و از طرف دیگر نفس در سینه افسرده میشد بهر نحویکه بود لشکر عثمانی
برموجب فرمان پادشاهی حرکت نموده با هزار زحمت و مشقت چون موکب همایون
بحوالی صوفیه واصل گردید بیکلربکی اناطول داود پاشا با قشون موجود خود بطور پیش قراولی
فرستاده شد و خود حضرت پادشاهی با بنه اردوی همایون رو برودخانه (موراوه) حرکت
فرمودند چون بر بالای رودخانه مزبور بکلفتی هنده شبر یخ بسته بود قشون

باکمال سهولت عبور نموده حصار را که با خندقها متانت داده بودند محاصره نمودند و از رودخانه
آب بخندقهای مذکور بسته در یکشب آبها یخ کرد و خندقها بی فایده شدند و مجاریهائیکه
در قلعه محصور بودند ناچار قلعه را تسلیم داده هر کس بوطن خود رفته جانخودرا خلاص کردند
حضرت پادشاه فوراً قلعه های مزبور را منهدم ساخته بمقتضای موقع رفع محذور نمودند و بعد اردوی همایون را
به ادرنه پس فرستاده خودشان سبکبار عازم سمت اسلامبول شدند و سال بعدش خادم
سلیمان پاشا را سردار نصب نموده او را بتسخیر شهر (اتن) که در حکم وندیکیان بود مأمور ساخته
خودشان مشغول ساختن سور داخلی که محاط (ینگی سرای) یعنی سرای نو میباشد گردیدند
که سور مذکور در مدت ۳ ماه بنا و تمام شده است
در ابتدای ۸۸۳ سنه اوغورلی میرزا پسر حسن طویل که بدرگاه جهانپناه التجا آورده والی سنجق (سیواس)
نصب شده بود زن پدرش بجیله وصنیعه کاغذی از زبان امرای ترکمان براو
نوشته در ضمن اشعار شده بود که پدرت حسن خان بفراش موت افتاده است زود خود را رسانیده بر
سریر پدر جلوس کن از یکطرف با این مکتوب حیله اسلوب میرزای مشار الیه را به اذربایجان دعوت نموده و از
طرف دیگر بحسن خان خبر داد که پسرت بملک روم رفته با جمعیتی از ینکیچریان جری آمده مشغول نهب و غارت
ممالک شاهانه است اگر چاره این کار دیده نشود از شاهزادگان دیگر امین نمیتوان شد

با این سخنان تحریک امیز فتنه انگیز بایندر بیک با قدری سوار بر سر میرزای مشار الیه فرستاده شد
و بعد از ان ان زن مکاره بنی بالشی بدهن حسن طویل گذاشته او را از طول امل دنیا
فارغ ساخت و از ین طرف بسمع همایون رسید که اوغورلی میرزا از اثر
تیر زهرناک بایندر بیک هلاک شده است لهذا ولایت سیواس را بیکی
از امراء دیگر داده خودشان باز بخیال تسخیر (اشکودره) افتادند اول والی بوسنه
اسکندر بیک را مأمور ساختند که بر مملکت وندیک تاخت بیاورد پس از ان موکب
همایون از ادرنه حرکت نموده از راه (فلیبه) داخل دیار اسکوب شدند حکایت میکنند که
در این سفر ظفر اثر بیشتر از صد هزار پیاده و سوار در موکب حضرت شهریار حاضر بودند چون بموقعی که
معروف به اقچه حصار است رسیدند مدتی بود که اورنوس زاده احمد بیک قلعه را احاطه کرده
راه دخول و خروج را بر انها بسته بود و محصورین دست بدامان امان زده به امیر مشار الیه
التجا آورده بودند لکن جملگی در حضور همایون بقتل رسیدند اگرچه بنا به اصول حالیه کشتن
ایشان موافق حق و صواب نمینماید لکن چون بنا بقاعده ان زمان عفو و مسامحه دلیل عجز و ضعف
شمرده میشد بر مقتضای رایت ایشان بسیاست رسیدند از انجا داود پاشا با قدری قشون
روم ایلی بعزم محاصره (اشکودره) حرکت کرد لکن چون متانت و حصانت قلعه با قوت کم نمیشد در مقابل بایستند

انچه از قشون اناطول و روم ایلی موجود بودند حصار را احاطه نمودند لکن با توپ قلعه کوب
حصانت حصار را رخنه دار کردن امر دشواری بود لهذا بملاحظه اینکه بفتح و تسخیر مواقع
سایره پرداختن از طول مدت معطل محاصره قلعه مذکوره گشتن اولی و ارجح است دست
از محاصره انجا برداشته داود پاشا با قشون روم ایلی بتسخیر حصار (زیباق) و سلیمان پاشا
با لشکر اناطول بفتح قلعه (لش) مأمور شدند و خود حضرت پادشاه با اهل درخانه
بر بالای (اشکودره) ماندند بعد از فتح و تسخیر قلعتین (زیباق) و (لش) که در فوق ذکر شدند
عساکر موجوده متفقاً بر سر (اشکودره) شتافتند و از مس توپهای مخصوص بجهت محاصره
ریختند چون در محاصره قلعه اهتمام تمام نمودند از داخل قلعه بواسطه رسولی خبر امان واستحکام از برای
احمد بیک اوردند چون کیفیت بعرض پادشاه عالمپناه رسید بایشان امان داده شد چون
امان بمحصورین واصل گشت احمال و اثقال اولاد و عیالشان را برداشته بمملکت وندیک
رفتند در این بین بود که والی بوسنه اسکندر پاشا شهرهای (تربسته) و (وندیک) را
تاخت و تاراج و خراب کرده بود باز چون در این اثنا کشتیهای وندیک در سواحل
موره دیده شده بودند عمر بیک پسر طورخان بیک بجنگ دریائی درآمده اکثر اهل صلیب را

که با کشتیهای وندیک بودند هلاک شده عده زیادی هم اسیر گشتند و مال غنایم بیشماری بدست لشکر
ظفر رهبر افتاد چون (دوژه) وندیک میدانست که در جنگ با آل عثمان
حریف نمیتواند شد یک ایلچی بزرگ با صد هزار طلای مسکوک بخاکپای همایون
فرستاده طالب عفو و امان سلطانی گشت و بشرط اینکه سنوی ده هزار طلا که
فلوری میگویند بدهد التماس او قبول گردیده با قرمانی محمد پاشا عقد معاهده
واقع شد در ۸۸۴ سنه حضرت شهریار کامکار از اسلامبول حرکت نفرمودند تنها
شهزاده سلطان بایزید بمحاربه گرجستان رفتند و سبب این محاربه چنان شد که چون
بکاروان تجاری که از ایران میامدند در حدود گرجستان تعدی شده بود لازم آمد که سلطنت سنیه
انهارا تأدیب نماید شهزاده سلطان بایزید داوطلب تأدیب و تربیت ایشان گشت
و از حضرت پادشاه استیذان نموده رخصت حاصل کرد فی الواقع شهزاده مشار الیه
تا داخل حدود گرجستان هجوم برد لکن چون گرجستان از برای ممالک شاهانه هیچ
فایده نداشت تنها بتأدیب و گوشمال ایشان اکتفا رفته با این وسیله بمملکت
چرکستان نیز یورش بردند و اسرای بسیاری گرفته بدربار دولت فرستادند
در ۸۸۵ سنه بقدر چهل هزار عساکر عثمانی بر سر (ترانسلوانیا) تاخت برده با کنت طمشوار
محاربه های سختی اتفاق افتاد و از طرف بوسنه داود پاشا با نوزده هزار سوار چپاولچی

از رودخانهٔ (اونا) عبور نموده خرواتستان راکه در داخلهای (دالماجیا) واقعست نهب و غارت کرد وایالت (لایباخ) و حکمداری (ایلریانه) رانیز تاخت وتاز نموده از رودخانهٔ (دراوه) گذشت وسورقلعهٔ شهر (غراتجه) را آتش زده از طرف غرب نهر (مور) بجانب ساحل نهر مزبور عبور وحیوانات قریٰ وقصبات اطراف رودخانهٔ (راب) راچاپیدند وباز از رودخانهٔ (دراوه) از وسط ممالک (اسلاو) مرور و به حدود بوسنه عودت نمودند

در ماه جمادی الاول سنهٔ ۸۸۶ از وزرا مسیح پاشا بعزم تسخیر جزیرهٔ (رادوس) با پنجاه هزار لشکر گزیده وکشتیهای جنگی مکمل برسر جزیرهٔ مذکوره بهجوم برد هرچند در باب فتح قلعهٔ (رادوس) جهد بلیغ کرد چون از طرف وندیکیان چند فروندی کشتی بکمک جزیره آمده بود بحضور همایون معروض داشتند که قشون عثمانی نسبت بگروه دشمن ضعیف است و سرباز تازه نفس اشد لزوم دارد درجواب از جانب سنی الجوانب ملوکانه امر شد که دست از محاصرهٔ انجا بکشیند و قشون را بکشتیها سوار کرده سریعاً مراجعت نمایند برموجب امر همایون محاصره برداشته شد ودر سال مذکور

جزیرهٔ (بوغجه اطه) اعمار شده از برای جزیرهٔ (لمنی) سکنهٔ اسلامیه معین گردید حکایت میکنند در هنگامیکه جزیرهٔ (رادوس) را محاصره کرده بودند وقتیکه قشون برقلعه یورش برد منادی در میان لشکر ندا کرد که چیزهای ذیقیمت و خزینهٔ مملکت که در داخل حصار است مخصوص پادشاه است زنهار وزنهار کسی انها را غارت نکند از این برعزت چپاولچیان که از برای غارت جان فدا میکردند فتور وکسل عارض شده دست بکار نمیرفت والا بقوهٔ قاهرهٔ قهرمانی پادشاه حصارهای متین ومستحکم تر از قلعهٔ (رادوس) محاصره ومسخر شده بود. این عدم موفقیتی که در پیشگاه قلعهٔ (رادوس) واقع شد محض بسبب ان بود که مسیح پاشا میخواست خزینهٔ مملکت را از غارت محافظت کند مرویست که انجارا بحال خود ترک نموده برسر حصار (بودرم) بهجوم بردند لکن درانجا نیز موفق نگردیده با تلفات و خسارات کلی به اسلامبول عودت نمودند چون بالتجربه بی کفایتی مسیح پاشا ثابت گشت رتبه اش را از وزارت به رتبهٔ سنجق بگیکری تنزیل نموده بمکافات خدمات سابقه اش تنها سنجق کلیبولی را به او داده از دربار دولت اورا دور ساختند

دربیان هجوم عساکر عثمانیه برمملکت ایتالیا

چون حضرت پادشاه سابقاً ببعضی جهات از کدک احمد پاشا رنجیده بودند یکمدتی از نظر التفات همایون افتاده درگوشهٔ عزلت خزیده بود تا اینکه خدمات سابقه اش بخاطر خطیر همایون آمده غارت ممالک ایتالیا واگر ممکن شود ضبط مواقع مناسبی از ممالک مذکوره برعهدهٔ لیاقت پاشای مشار الیه محول گشته بعد از جمع آوری اسباب کافی ولوازمات حربیه وتدارک کشتیهای جنگی از مرداب کلیبولی لنگر اقامت را کسیخته کشتی اقبال واستدراج را در وسط تلاطم امواج بحر وسیع انداخت وعازم صوب مقصود گردید وشهر (اوترانته) راکه از مضافات حکمداری (ناپولی) یعنی (سیسیلیا) وکرسی ایالت (اوترانته) بود در سنهٔ ۱۴۸۰ میلادیه مطابق سنهٔ ۸۸۴ هجریه تسخیر کرد که شهر مذکور بسبب تجارت روغن بسیار مشهورست حکومت (سیسیلیا) بتشویق وتحریک پاپ قشون جمع آوری نموده برضد عثمانیان که بر ممالک مذکوره مستولی شده بودند فرستاد جنگهای متعدد روی داد لکن چون عساکر اسلامیه یقین حاصل کرده بودند که دیگر به اوطانشان مراجعت نخواهند نمود در جمیع محارباتی که با اهل ناپولی کردند ظفریاب گردیده چندین شهرهای معمور را نیز مسخر ساختند

در اثنائی که حضرت شهریار کامکار در اسلامبول بود ودر عمارت (اسکی سرای) نبیرهای خود سلطان شهنشاه وسلطان احمد وسلطان قورقود وسلطان محمود وسلطان علم وسلطان سلیم وسلطان اوغوزخان را جمع کرده از برای ایشان سورختان وجشن هفت روزه ترتیب داده دختر مرحوم شهزاده سلطان مصطفی را نیز از برای شهزاده بزرگتر سلطان عبدالله عقد وتزویج نمودند بعد از انجام یافتن سورختان ولایت مغنیسا را بشهزاده سلطان عبدالله وسنجق منتشا را بسلطان شهنشاه وسنجق (چوروم) را بسلطان احمد توجیه فرموده سلطان سلیم را نزد سلطان بایزید فرستادند و باقی را در نزد خود نگاه داشتند

اورنوس زاده غازی احمد بیگ مأمور گشت جاهائی را که در دیار (موره) هنوز در تصرف فرنگیان مانده بود تسخیر نماید اگرچه مومی الیه رفته قری وقصبات انجاها را غارت وخراب نمود لکن چنانکه بایستی موفق نیامد یعنی تسخیر وتصرف جاهائی که مطلوب ومنظور بود امکان پذیر نگشت

در اول بهار سنهٔ ۸۸۶ بعزم سفر مصر موکب همایون بصحرای اسکدار نقل مکان نمود بعد از انکه از اطراف ممالک محروسه لشکر گرد آمدند کوس رحیل نواخته

در روز پنجشنبهٔ چهارم ماه ربیع الاول چون موکب همایون به مرغزار (تکفور چایری) که (سلطان چایری)
نیز میگویند نزول اجلال فرمود از اتفاقات انحراف مزاج همایون که روز بروز کسب
شدت نمود دیگر مقتدر بر کوب و نزول نمیشدند تا اینکه در روز مزبور هنگام عصر
خورشید روح پرفتوحش بجای عدم غروب نمود بدر عمرش بسلخ رسید حیف وصد حیف
که عیش زندگانی چنان پادشاهیکه باعث شرف دولت وملت بود تلخ گشت یعنی
فرصتهائی که در دولت داشت فوت شد ونفسیکه از برای خلق با کمال سعی وغیرت
میکوشید بالاخره ذائقهٔ موت گردید کمال پاشازاده احمد شمس الدین افندی
تاریخی از برای وفات خاقان مغفور انشاد کرده است که تبرکاً در این محل صورت
انرا درج نمودیم

تاریخ

ایده جاننه رحمت حق انک کیم   دعاء خیر ایله اول شاهی آکه
دعاء خیره اولمشدی محل چون   (دعاء خیر) تاریخ اولدی آکه

چون رباعی چندان فصاحت ومعنی نداشت از ترجمه اش قطع نظر شد مطلب این است
که تاریخ وفات سلطان محمد خان ثانی فاتح قسطنطنیه (دعاء خیر) است که مطابق سنه ۸۸۶ است

کسیکه وقایع این عصر را بیان کرده است این حادثهٔ مؤلمه را چنین تفصیل میکند که
پارهٔ ظهورات اتفاق افتاد که دلالت براین میکرد که سفر (اسکدار)
از برای حضرت شهریار سفر آخرت خواهد بود از جمله هنگامیکه حضرت پادشاه
اردو را با دبدبه واجلال بیرون میبردند چوب علم سفیدیکه مخصوص شخصی
همایون بود شکسته سرنگون گردید واز این واقعه شومی این سفر در قلوب
خلق اثر نمود کذلک کشتی خزینهٔ همایون غرق شده اسلحهٔ مخصوص
سلطان ضایع شد وصندوقهای بارود نیز آتش گرفته درمیان اردو تلفات
کلی روی داد وبسبب این حادثات خلق میگفتند نتیجهٔ این سفر خیر نیست
مگر خداوند عالم عنایت فرماید منتهی بخیر نمود

در این محل صورت مرثیهٔ که کمال پاشازاده ساخته بوده است مندرج بود لکن
چون از ترجمهٔ آن فایدهٔ ملحوظ نبود ترک شد

دربیان ظهور فتنه بعد از وفات پادشاه مغفور وجلوس نمودن
سلطان قورقود علی الطریق النیابة

چون خبر وفات حضرت پادشاه درمیان اردو شایع گشت بسر و پایان سر بر داشته

امارات فتنه وفساد نمودار گردید وشرارهٔ اختلال باسلامبول نیز سرایت نمود
لکن از ثمرهٔ تدبیر اسحق پاشای آصف ضمیر که پیر کار آزموده جهاندیده بود از عصر سلطان
مراد ثانی باقی مانده تسکین فتنه وشورش شد باین معنی که فوراً نشانزاده سلطان قورقود را
بالوکاله بر سریر سلطنت جلوس داده بواسطهٔ نفوذ او بجوی شر وشور را خوابانید
که الحق موجب هزاران تحسین گشت در این ایام فترت ظلمهٔ ینکیچریان انقدر قتل نفس
کرده بودند که عبارت (ینکیچری باشی کسر) اتفاقاً تاریخ در آمده است که معنی عبارت مزبوره
این است (ینکیچری سر میبرد) ومطابق است با عدد (۸۸۶)
خلاصه سلطان قورقود بعد از انکه جالس سریر سلطنت گردید به نوکران حاضر رکاب
که بیشتر از بیست هزار نفر میشدند انعامهای مستوفی داده گروه ینکیچری و
وسپاهی وسکبانان علی مراتبهم احسانها نمود باین تدبیر جلو فساد داخلی گرفته شد
لکن چون خلق از جهت اینکه صدر اعظم قرمانی محمد پاشا پارهٔ بدعتها گذاشته بود
متنفر شده بودند یکروز بر سرش هجوم آورده اورا کشته جسدش را
پاره پاره کردند چون خبر وفات پادشاه مقتدر شایع شد در پیرامن ممالک عثمانیه طرف طرف
هنگامها بر پا شد از جمله ولایت هرسک (ارزی گووین) که در حدود

بوسنه واقع است بعد از انکه مسخر گشت پسران هرسک بطرف ایتالیا گریختند وانجاها
به بگیت بیک پسر کوملی پاشا داده شده بود چون خبر وفات پادشاه شایع گشت
هرسک زادگان که فرار کرده بودند بوطن خود برگشته از برای خود هواخواهان
پیدا کردند واجاق خاموش شدهٔ خود را باز روشن نمودند
وعثمانلوهائی را که بقدر یکسال بود به ناحیهٔ (پولیه) که از قسم شرقی
ایتالیاست مستولی شده بودند زده بیرون کردند کذلک در ارناودستان
وحدود ایران نیز اختلال ظهور کرد

شهریار مغفور سی ویکسال ویکماه ونوزده روز سریرارای سلطنت بودند
ولادت همایونشان در سنه ۸۳۵ ووفاتشان در سنه ۸۸۶ واقع شده است
که مدت عمرشان پنجاه ویکسال میشود چون از پدر مرض نقرس به او انتقال
کرده بود در سن چهل وپنج سالگی مرض مذکور درایشان ظهور نمود در این اواخر
عمرشان باوجودیکه اغلب از برای غزوات سردار نصب مینمودند باز در بیست و
شش غزوه بنفس نفیس همایون حاضر شدند در مدت معلومهٔ سلطنتشان

دو حکومت امپراتوریه و چهارده حکومات مستقله داخل حوزهٔ حکومت عثمانیه گردید
و شان و شکوه و استقلال دولت علیه را بمرتبهٔ رسانید که جمیع دول معظمهٔ که با او
معاصر بودند انرا تصدیق نمودند

فصل

در بیان خلاصهٔ وقایع عمومیهٔ که در زمان سلطنت پادشاه مشارالیه سرزدهٔ ساحهٔ ظهور گردیده است

دولت علیهٔ عثمانیه درصورتیکه یک جماعت قلیلهٔ بود در میان دولت سلجوقیه و دولت
قیصر روم واقع شده بود بعد از آنکه از انقاض هیئت مخروبهٔ این دو دولت بنیان حکومتش را
تأسیس نمود تا زمان سلطنت سلطان محمد ثانی فاتح قسطنطنیه هر یک
از هشت نفر پادشاهانیکه سریرآرای تخت عثمانی گشتند بر مقتضای مایهٔ اصلیهٔ
اصیلانهٔ که داشتند بموجب عقل و حکمت حرکت کرده در ایام حکومتشان ضعیف و فتور ملت اسلامیه
که مدتها بود از دولت اعراب بیرون رفته بود و در زیر پنجهٔ قهر و ظلم ترک و تاتار مانده
نقطهٔ استناد خود را ضایع نموده بود مبدل بقوت و اقتدار گشته عالم رفته بود چنانکه
نظمی بگیرد که ناگاه تیموری خروج نموده و مرکز اتحاد دولت عثمانیه بهم خورده

بلدان اسلامیه که در جهات وسیعهٔ آسیا واقع بودند هرج و مرج شده بود
ممالک دولت مشارالیها نیز در دست شهزادگان منقسم گردیده کم مانده بود بکلی منقرض شود
لکن حرکات معتدلانهٔ چلبی سلطان محمد و بعده سلطان مراد ثانی سبب فتوحات
جلیلهٔ پادشاه مغفور سلطان محمد خان غازی گردید زیرا هنگامیکه سلطان مشارالیه بر سریر
سلطنت نشست بزرگترین حکومتهائی که با ممالک محروسهٔ عثمانیه
همحدود بودند در قطعه اروپ مجارها و وندیکیان بودند دولت امپراتوریهٔ
روم هم بود لکن ممالک اطراف دولت مشارالیها سر از ربقهٔ اطاعت کشیده
از در عصیان درآمده بودند و دولت عثمانیه صربستان و بوسنه و ارنبودستان
و بلغارستان و امثالهم را فتح و تسخیر نموده بود لهذا دولت امپراتوریه بغیر از
شرف قدم دیگر در میان حکمداران چندان قدر و اهمیتی باقی نداشت
مع هذا امپراتوران ملتفت کوچک و ضعیف شدن حکومتشان نگردیده خود شانرا
رئیس مذهب ملت بزرگی مانند عیسویان شرق میشمردند و منتظر این بودند
که چنانکه پاپها در امور عیسویان غرب مداخله نموده از اطراف مورد حرمت و

واعتبار میشدند در حق ایشان نیز چنان مجری شود و خود را در جهات شرقیهٔ دنیا
حاکم حقیقی گمان میبردند و پارهٔ حرکات بی قاعدهٔ بی مناسبت که از ایشان
سر میزد حتی با پادشاهان دولت عثمانیه که از هر جهت محتاج حمایت
و معاونتشان بودند بمکابره برخاسته اهالی ممالک متجاوره را
برضد دولت علیه تحریک و افساد مینمودند وگاهی خالی از تفتین نمی بودند
با وجود اینها باز از جانب سلطنت سنیه حقوق و امتیازات امپراتوران
حفظ میشد و در اجرا و انفاذ حکومت روحانیهٔ ایشان لدی الایجاب مساعدت
و معاونت میشد مضایقه نمیکردند و بمناسبت قرابت صهریت از برای
مخارج شهزادگان عثمانی که در نزد امپراتور بودند حاصلات پارهٔ مواقع
مناسبه نیز بامپراتوران واگذار شده بود مع هذا خلق تابع تأثیر تعصب و نصایح
رهبانانی شده بودند که از خارج کلیساها اطلاع نداشتند و بخیال اینکه
تعمیر خرابیهائیکه برایشان روی داده است بواسطهٔ مداومت در کلیساها و یا اینکه

معتکف گشتن در دیرها و ترک دنیا نمودن صورت پذیر میگردد اصلا
ملتفت این نمیشدند که مایهٔ پریشانی و خرابی ایشان عدم اتفاق است
در وقتیکه دولت امپراتوریه محو و منقرض میشد اگرچه اشخاصی یافت میشدند
که از احوال عالم واقف و در هر نوع علوم و صنایع عارف بودند لکن پارهٔ
از انها خود را بسمت ناپولی و (موره) کشیده باقی در زیر غلبهٔ نفوذ حکام و رهبانان
مانده مانند ماشینی که چرخهای آن ضایع شده باشد بهیچ کاری بر نمیخوردند
در اوقاتیکه کشیشان مردم را بکلیساها دعوت مینمودند و فرنگیان اغلب آنرا بشهر
روما هدایت میکردند اصحاب علوم و صنایع مایل شده بودند که جلای وطن نموده متفرق شوند
و بعضی هم رای و اعتقادشان این بود که از سر دعوای مساوات و مکابره با عثمانیان
گذشته از در اتحاد و اتفاق برآمده با ایشان
سلوک کنند بهمین سبب قرارداده شد که در حضور امپراتور مجلس شوری منعقد
شود لکن چون در چنین مجلسی ریاست کردن امپراتور با کبر و عظمتی که هزار سال بود
از اجدادش میراث مانده بود موافق نمیآمد قبول نکرده فرمود آن مجلس در
حضور وزیر اعظمش (لوکاس نوتراس) منعقد شود و خودش برای اینکه حکمداران افلاق
و اردل و مجار و صرب و موره را برضد مسلمانان تحریک و تشویق نموده حکومت فرمان رانیز

که رقیب عثمانیان بودند برانگیزد مأمورین مخصوص بهر طرف فرستاد شهزاده
سلطان اورخان که در نزد امپراتور میماند اگرچه از جانب سلطان محمد خان خرجش
داده میشد باز باک نبکه از حضرت پادشاه داغ دل داشتند و بالطبع مخالف
بودند خالی از مکاتبه و مراسله نبود لهذا با خاندان قرمان و دستهٔ حسن طویل
برضد حضرت پادشاه اتفاق کرده بود و امپراتور نیز پارهٔ پرنسهای عیسویان را
تحریک نموده خواه در اروپ و خواه در اناطول برضد عثمانی دوستهای بسیاری
بهم بسته بودند که از نجات و سلامت خود فی الجمله اطمینان حاصل کرده بودند

اگر امپراتورها با حضرات سلاطین عثمانیه اتحاد و اتفاق کرده بودند آیا از برای
بقای دولتشان سودمند بود یا خیر الجواب چون فیمابین ارکان دولت امپراتوریه حسد و نفاق
و سوء اخلاق پیدا شده بود نظامات موضوعهٔ قدیمهٔ ایشان بهم خورده احکام
قوانینی که موافق وقت و زمان وضع و احداث کرده بودند نیز قایم بوجود اشخاص بود
هر کاری از مرکز و محور خود بدر رفته هرکس از برای اجرای مقاصد خود طالب مساعدت و مساغ
شده از این جهت امور داخلهٔ ملکیه بکلی مختل و شوش گشته بود و فقرا و ضعفا از

تکالیف ظالمهٔ (ارخونها یعنی بزرگان) تنگ آمده بودند و از برای اینکه مقاصد
خودرا فهمانیده از آن استفاده نمایند از خارج از برای خود حامیان
پیدا کرده بودند فلهذا در ترتیبات امور مالیاتی سخت سکته عارض شده بود
و این قضیه نیز باعث آن شده بود که اصحاب مواجب و ارباب وظایف
که از گروه لشکری و مأمورین ملکیه بودند بمرکز حکومت هجوم آورده بفریاد
درآمده بودند و از ده قسمت مداخل دولت هشت قسمتش را کشیشان
و مأمورین روحانیه بنام اخراجات کلیساها و دیرها بلع نموده
اکثر خلق باعتقاد اینکه در دنیا از برای آخرت باید کوشید در مواقع
محترمه و اماکن مقدسه جمع شده عمر خود را ببطالت صرف میکردند امپراتور
خوب فهمیده بود که با این روش اسلامبول از برایشان پایدار نخواهد ماند
لکن نه غیرتش قبول میکرد که گذاشته از میان بدر رود و نه حمیتش راضی
میشد که تسلیم کند لهذا به لوکاس نوتراس وزیر اعظمش خبر داده بود
که تا نفس آخرین پای ثبات افشرده در مقاومت عثمانیان خواهد کوشید کذلک

در اثنای محاربه و محاصره هنگامیکه حضرت پادشاه اسفندیار بیک زاده قاسم بیک را
از برای استمزاج بداخل قلعه فرستادند امپراتور این مطلب را بقاسم بیک نیز
گفته بود اگر تاریخهائی که در باب انقراض دولت بیزانتیوم نوشته اند باهم تطبیق شود
بنا بقاعدهٔ که از اثرها بمؤثر برده میشود معلوم میگردد که در رکاب حضرت سلطان محمد خان
قوهٔ کلیهٔ موجود نبوده است و رومیان نیز در کمال پریشانی بوده اند لکن عثمانیان زمین و
زمان را با خود سازگار کرده از برای اینکه صاحب و مالک دولت امپراتوریه که با کمال سرعت
رو به انحطاط و انقراض آورده بود بشوند با کمال گرمی تهیه و تدارک دیده شروع به
ترتیب مقدمات فتح قسطنطنیه نمودند زیرا بمقتضای موقع جغرافی اسلامبول
مالک آن نقطهٔ گیتی بالطبیعه صاحب و حامی تمام دنیا بوده است لهذا از قبل عثمانیان
ملتفت این مطلب شده بودند که بواسطهٔ تسخیر اسلامبول دولت عثمانیه در مرکز صحیح
خود استقرار یافته هیأت سلطنت واصل درجهٔ کمال خواهد شد بنا برین پنج دفعه
اسلامبول را محاصره کردند که اول یلدرم بایزید خان دوم موسی چلبی
سوم چلبی سلطان محمد خان چهارم سلطان مراد ثانی پنجم سلطان محمد ثانی بانی امر
اقدام نمودند که بالاخره بزور بازوی بخت حضرت سلطان محمد خان ثانی تسخیر آن میسر گردید

اینکه محاصره‌های سابق ثمر نبخشید بجهت ظهور پارهٔ موانع داخلی بود که هر یکی
از آن موانع در موقع خویش ذکر شده است لکن چون حصول این امر خطیر منوط
و مربوط بهمت فاتحانهٔ حضرت سلطان محمد ثانی بوده است در سال [illegible]
مقر حکومت دولت امپراتوری مقام سریر عدالت شهریار مشارالیه گردید مرویست
وقتیکه سلطان محمد خان اسلامبول را فتح و تسخیر نمود گذشته از آنکه گروه عساکر
هرچه گیرشان آمد بردند خانه‌ها را نیز ضبط و تملیک کرده بودند چنانکه یک نفر
سرباز یک عمارت عالی و یک امیر صاحب رتبه یک خانهٔ محقری افتاده بود حضرت
پادشاه بقصد اینکه این تقسیمات با قاعده و غیر منتظم را بنظم و قاعده
بگذارد از برای مقاطعهٔ زمین نسبت به وسعت و اعتبار هر زمینی بده
مناسبی توجیه فرمودند لهذا هرکس عمارتهای بزرگی را که در تصرف داشت
تبدیل نموده خانهٔ را که مناسب حال او بود بدست میآورد بعد از این قضیه
اصول مقاطعه را برداشته بهرکس حجت و ملکنامه داده اذن مالکیت
مرحمت شد

چون معلوم و مسلم بود که دوام و بقای سلطنت عثمانیه تنها بقوهٔ بریه
ممکن نمیشود لهذا بقدر لزوم در تدارک قوهٔ بحریه نیز همت گماشته بودند

چند سعی کردند که
ونیز یکدسته کشتی جنگی که در زیر بیرق عثمانی در بحرالجزایر و در خلیج ونیک
که دریای ادریاتیک باشد گردیده قوه بحریه حکومت سیسیلی و جمهوریت
ونیک را از دریا بار شرقی بتارانند و جزیره هائی را که در آن ابها بودند و
علی الخصوص جزیره (رادوس) را تسخیر نمایند لکن کاری از پیش نرفت انیقدر شد که
چند جزیره کوچکی را داخل زنجیر عدالت عثمانی نمودند و باین مناسبتها امیدوار شدند
که در مملکت ایتالیا یک موقع مناسبی بدست خواهد آمد در این اثنا از یکطرف
فدائیان (بوسنه) و ولایات (ایلریا) و (استریا) را که تعلق بدولت اطریش
دارند نهب نموده از بالای رودخانه (راب) تا به (وین) هجوم برده بودند
و از طرف دیگر غازیان اسلام که در سواحل رودخانه طونه بودند مملکت
مجارستان را پایمال سم خیال نموده آنجاها را زیر و زبر میکردند چون ظهور این حادثه
از شرق تا غرب قطعه اروپ را بدهشت انداخته بود بملاحظه اینکه اگر
عثمانی ایتالیا را بگیرد و عربها نیز در ملک اندلس بمانند هم اکثر ممالک حاصل خیز

اروپ و هم بیشتر قوت عیسوی در زیر حکم و نفوذ عثمانی خواهد افتاد و این موافق
مصلحت عامه اروپ نیست لهذا اسقوف اعظم رومانیین پاپ بتوسط پادشاه (ناپولی) که
(فردینیاندو) نام داشت صورت قضیه را بشوالیه هائی که (ژنوه) و (ونیک) و جزیره هائی
(کریدا) و (مالطه) و (قبریس) و (رادوس) و امثالهم را متانت و استحکام داده از برای
فتح و تسخیر بریه ایشان منتظر فرصت بودند فهمانیده رگ حمیت ملیه ایشان را
بحرکت آورد و از هر سو بر ممالک محروسه عثمانیه هجومهای خصمانه آوردن گرفتند
و حتی خود مورخین اروپ نوشته اند که اسرائی را که در اثنای محاربه میگرفتند
و اجساد شهدا و مجروحین را در آتش انداخته میسوزانیدند و باین
مسلک وحشیانه انتقام جوئی مینمودند زیرا ابداً متحمل این نمیتوانستند بشوند
که ملک بیت المقدس که جای ظهور ادیان قدیمه و علی الخصوص مرکزنشات دین
عیسویت است در دست تسلط و استیلای ملت اسلام باشد باخصوص که حکومت
جسمانیه و ملکیه کلیسای شرق یعنی ممالک قیصر نیز بدست این طایفه افتاده بود.
به این داغ دل هیچ نمیتوانستند طاقت بیاورند لهذا وسعت یافتن
حدود اسلامیه در قطعه اروپ رفته رفته هم عداوت تبعه غیر مسلم و هم دشمنی اهل اروپ را

در اندک زمانی بهیجان آورد لکن چون ملت اسلامیه از تاریخ ظهورش تا آنوقت
بسبب فتوحات متوالیه بمراد دل خود رسیده بقای خود را تأمین کرده بود متصل
از ممالک بیگانه بر ممالک اسلامیه افزوده میشد اگر احیاناً در این بینها پاره اراضی از
دست رفته است آن هم ضرری نداشته است که بر نفع وارد آمده است
لهذا ملت جلیله اسلامیه هیچ وقت محتاج و یا مجبور بعداوت و محاربه نبود لکن همینکه شعبات مذهبی
زیاد شد اتحاد و اتفاقشان خلل پذیر گشته خواه مصریان و خواه ایرانیان و قرمانیان
از روی بی انصافی بطمع اینکه ممالکی را که دولت عثمانیه از بیگانگان فتح کرده بود حاضر برباینند
بلاجهت و بیهوده دولت مشارالیها را مشغول میکردند و این عدم اتفاق که در
میان مسلمانان بظهور آمده بود به اعرابیکه اسپانیا را استیلا کرده بودند نیز سرایت نمود که
دولت و نفوذشان روز بروز رو بانحطاط و زوال آورده در صورتیکه رفته رفته خراب میشدند
بانی پادشاه (غرناطه) ابوالحسن چون مغلوب هوای نفس بود امرا در تقدیم نمودن کنیزکان
خوش صورت بر یکدیگر سبقت میجستند اهالی و سکنه نیز به اصول و عادات طایفه
مستولیه تقلید و اتباع نمودن را وسیله نجات گمان میکردند و خود را کلا تسلیم دشمنان کرده بودند

خلاصه آنچه تا اینجا مذکور داشتیم این است که بسبب تکثر و تفرع مذاهب که نتیجه خیالات
روحانیه و اسباب اخلال اتحاد و اتفاق و باعث خرابی و پریشانی ملتها بوده است
طایفه زیدیه بر ضد جعفریه و جعفریان برخلاف سنیان و سنیان در رد شیعی
اظهار بغض و عداوت نموده برای اینکه نصرت و مظفریت یکدیگر را بی ثمره ساخته قوت همدیگر را
بشکنند هر نوع جهد و کوشش را از برای مذهب خود کار و خدمت ثواب میشمردند
لهذا جهت وحدت اسلامیه نسبت بتعدد مذاهب منشعب و متشتت شده بود
و خلافت و امامت را مانند ریاست مذهبی دانسته متحد گشتن مذاهب و از هم گسستن ریاست و سلطنت
وابسته به بخت و طالع حکمداران بود از ابتدای ظهور دولت عثمانی تا عصر سلطان محمد خان
با تدابیر عاقلانه و حکیمانه نه هم کسانیکه در داخل ملت اسلامیه دعوای حکومت و
سلطنت میکردند سر بحلقه اطاعت سپردند و هم بیگانگانیکه از خارج هجوم می آوردند
منصفی و پریشان گشته متواری وادی خذلان گردیدند از عقب نشستن دشمنان
میتوان استدلال نمود که پادشاه مشارالیه درجه قدر و منزلت دولت عثمانیه را
تا بچه مرتبه بلند کرده است الحق حضرت همایون ایشان باعث احیای ملت و دولت
گشته مجدد ثانی دولت و بلکه مؤسس بنیان حکومت شدند لکن چون
که طبعشان مایل خونریزی بود نقص علو همتشان بود لهذا باعث این شد

که پارهٔ مورخین در بارهٔ مسلک بی‌رحمی ایشان بعضی سخنان نوشته اند علی الخصوص
بعد از فتح اسلامبول رؤسای قوم را ببهانهٔ اینکه بمنصب خود باقی بگذارد جمع نموده
ناگاه بیک غضب عجولانهٔ همه را بقتل رسانید واین باعث ناامنی هرکس گشت و
گفته اند که اطفال خوب صورت را از پدر ومادرشان جدا کردن ایشان منافی شأن سلطنت بود
مورخین درخصوص اینکه پادشاه شاید رجال دولت منقرضه را
بیک غضب عجولانه قتل نمود پارهٔ مورخین مثل اینکه گویا ورثهٔ مقتولین هستند
بدعوای خونخواهی ملاحظهٔ اطراف مطلب را نموده با پارهٔ اعتراضات
خلق را بخیالات خود دعوت کرده اند فی الحقیقه بنا بقاعدهٔ حقوق مشترکهٔ انسانیت
بر جمعیت محرومینی که از در استیمان درآمده بحکومت غالبه التجا آورده باشند بنظر شفقت
وعدالت نگاه کردن و بر جریحهٔ درونشان مرهم تسلیت نهادن مقتضای مسلک عدالت
وشیوهٔ مرحمت است پس بنا بپارهٔ روایات در ابتدای امر بر آنها
سلطنت سنیه بعفو واحسان با ایشان رفتار نموده است الخ معلوم میشود
باید این فلاکت وبلائی که بعد بر سرشان آمد نتیجهٔ اعمال خودشان بوده باشد چه احتمال است

با دشمنان حکومت درخفیه اتفاق کرده باشند بعد ازانکه
(پاتریک) یعنی خلیفهٔ اعظم که هنگام محاصرهٔ اسلامبول صلحی بتسلیم حصار راضی نگشت
بعد الاستیلا چون از روی اینکه در اسلامبول بماند نداشت بسمت موره فرار کرد و
حضرت پادشاه قضیهٔ انتخاب نمودن (پاتریک) را که در مذهب روم نصبش مقتضی بود
بر رؤسای رومی حواله فرمودند واین التفات وعنایت بزرگیست که در حق ایشان
مبذول داشته شد که تفصیل آن در ضمن وقعهٔ قسطنطنیه مرقوم است
اینکه (لوکاس نوتراس) اول بر جمیع اموالش بحال تو باقی مانده بعد بقتل رسید
بسبب خشونت وبدخوئی خودش بوده است زیرا بعد ازانکه مرقوم در اقبال
وعزت خود باقی ماند از او درخواست شد که یکی از ۳ نفر پسرانش داخل
خدمهٔ سرای همایون شوند مثل گویا اینکه جان مطلب بدی به او تکلیف نموده اند که خارج
از صبر وتحمل است جواب داده بود که اول مرا قتل کنند وبعد پسرم را بسرای
داخل نمایند وبعد هرجا منتشر میگفته بوده است که ای بیچارگانیکه دولت وسعادتتان
از دست رفته است ببینید ما چقدر گناهکار بوده ایم آنکه سلطنت
هزارساله را از دستمان گرفته اند قناعت نمیکنند ودر صورتیکه ادعای عدالت و

حقانیت میکنند عیال واولاد ما را میخواهند بخدمت خود داخل نموده آنها را بر ضد ما بار بیاورند
وبجان ما بیندازند از بس اینگونه سخنان ناپجا گفته ولوله در میان خلق انداخت خود را
مستوجب جزا ساخت وقس علیه البواقی هرچند بنا بتحریر اصحاب تواریخ
حضرت پادشاه طبعش مایل خونریزی بوده است مع هذا حدود ومراتب ارکان دولت را
معین نموده یک دیوانی ترتیب داد که اجزای آن عبارت از چهار وزیر و
دو قاضیعسکر ویک مفتی بودند ودفترداریکه با یراد ومصرف دولت رسیدگی میکرد
نیز از ارکان دولت محسوب شد و از برای هر وزیری سالی دویست هزار (آقچه) مخصصات مقرر گشت
ونظام این شد که بصدر اعظم بیشتر داده شود وقوهٔ بحریه عبارت از چهارصد فروند
کشتی وبیست هزار نفر عساکر بحریه بود که آنها را (عزب) میگفتند و ده هزار نفر (ینگی چری)
بودند که دستههای ایشان را (اورته) مینامیدند عزبها بورک یعنی کلاه سرخ وینگی چریان
بورک سفید بر سر نهاده بالای آن دستار میبستند صاحب منصبان بورکشان کلابتون دار
ودور لباسیکه میپوشیدند بافته‌های کلابتون میگذاشتند که باین واسطه رتبه ومنصب
ایشان شناخته میشد الحاصل از سرخ کلاهان وسفید کلاهان با سپاهیانیکه ایشان را
(تیمارلو) میگفتند همیشه مقدار عساکر منتظم از سواره و پیاده قریب به هشتاد هزار

قشون حاضر رکاب موجود بودند درصورتیکه قشون ساخلو سرحدات اناطول
وروم ایلی را خارج حساب بگیریم در اناطول وروم ایلی از سی الی شصت هزار نفر
قشون که بعضی را (اقنجی) یعنی تاراجگر وپارهٔ را (یوروک) یعنی سیار میگفتند حاضر
بودند واز قبیل (ینوق) و (جبه لو) یعنی پیاده و کماندار مجموع عساکریکه در زیر سنجق
جمع میشدند تقریبا دویست وپنجاه هزار قشون تذکره دار ورضا نوکر بودند
بیکلربکی روم ایلی سرکردهٔ قشون روم ایلی وبیکلربکی اناطول سرکردهٔ قشون اناطول
وبیک هر ناحیه سرهنگ عساکر آن ناحیه بود سلطان محمد بهرجائیکه میخواستند
لشکر بفرستند به آسانی صد وپنجاه هزار قشون براه می افتاد
وبنیت اینکه خلق را از جهل ونادانی خلاص نماید خواه در ادرنه وخواه در بروسه
که قبل از فتح اسلامبول مقر سلطنت بوده اند برای تحصیل علوم عالیه چندین مدرسه‌ها
وعمارات یعنی مطبخ خیرات واز برای مسافرین ومجاورین مهمانخانها مخصوص وبجهت
سهولت راهروان بر بالای رودخانه‌ها ونهرها متعدد پلها احیا وانشا فرمودند
وارکان دولت نیز بمضمون (الناس علی دین ملوکهم) در مواقع متعددهٔ ممالک محروسه
که مأمور بودند وعلی الخصوص در ممالک جدیدة الفتح که بواسطه سعی واقدام سلطنت
سنیهٔ عثمانیه بشعاع نور اسلام منور ومزین شده بودند جمیع اسبابی را که از برای

دوام وبقای

عثمانیانی که در انجاها متمکن ومتوطن بوده حاضر کرده بوند تاجوئی قوم عثمانی
درقطعهٔ اسیا یک جمعیت جدیدهٔ دولت ساله بوند و در مملکت عیسوی نشین عموماً
و درحصهٔ ایمپراتوری شرق که در قطعهٔ اروپ بود خصوصاً متحیز ومتمیز شده بوند لهذا
بملاحظهٔ اینکه بمرور زمان اعقاب سلطنت سنیه واولاد وانساب طایفهٔ عثمانیه
در نزد اهالی بومی قدیمه دوچار مذلت وحقارت نشوند بنحویکه شایستهٔ ملت
حاکمه باشد هرانچه ضرور بود که وسایط مقتضیهٔ یک ادارهٔ عدلیهٔ حکیمانه است تهیه
وترتیب نموده بوند باوجود اینکه پادشاهان را به درصورت ظاهر فاعل وعامل
یک حکومت مستبده مینمودند چون بحقیقت حال نظر شود قضیه چنین نبوده است
بل چنانکه درجات جزائیهٔ حکومت شرعیه مضبوط بود احکام خصوصات عرفیه و
ملکیه نیز محدود بوند لهذا سلاطین معظم الیه حامی حکومت مقیدهٔ مشروعه
بوند ولکن چون نسبت متفاوته که درمیان شخص حضرت پادشاه وتبعه وزیردستان بود ملاحظه شود
چنان گمان برده میشود که سلطان در اجرای هرآنچه دلش میخواست مختار بوده است
درحالیکه چندین مطالب دقیقه وخفیه که پادشاه وقوع انهارا ارزو میکردند و
اجرای انهارا ازبرای وقت مناسبش گذاشته بوند درکار بود که تخیل وتصور آنها

ما فوق عقول ماست

چون حکومت پورتکیز از تحت استیلای اعراب خلاص شده بود
~~واز سواحل غربیهٔ افریک گرفته روبسمت جنوب ... اراضی~~
وبسبب کشف اراضی واملاکی که از سواحل غربیهٔ افریک روبسمت جنوب مبسوط بود
فایده‌ها برده چاشنی خوار اینگونه منافع شده بوند همت نرا برآن گماشته
بوند که مداخل دولت را تماماً از مستملکات تازه کشف تحصیل نمایند و گذشته
ازین خوب میدانستند که در پیدا کردن راه هندوستان برهمه سبقت خواهند
گرفت اما در اسپانیا چون در باب اینکه آیا مستدعیات ومعروضات (کپتان کلومب) را بنحویکه پورتکیزها
بشبهه نیفتند مساعدت کردن جایز است یانه فیمابین ملکه (ازابللا) و
وشوهرش (فردیناندو) مباحثه واقع گشته باین جهت جمیع خلق و رؤسای ملت
منقسم بدو فرقه شده بوند ودر راه اغراض شخصیه شأن وشرف جنانی منفعت
عظیمی را محو نموده بعد ازانکه ملکهٔ مشارالیها وفات کرد فی الحقیقه فلاکتهائی که بر سر
(کپتان کلومب) بیچاره آوردند موجب تأسف وافسوس است زیرا کپتان موی الیه بعد ازانکه درصورتیکه
از سفر اولش مراجعت کرد بجهت اثبات مدعای خود ازبرای دولتش محصولات
غریبه وجدیدهٔ بسیاری آورده دولت اسپانیارا درحقیقت مالک یک دنیای
جدیدی کرد لکن اسپانیول‌ها چون مدتی بود حرکات ظالمانه وغدارانه را برضد اعراب مسلک

طبیعت خود ساخته بوند مرحمت انسانیه مانع ان نیامد که خواه درحق اعراب وخواه
در بارهٔ کپتان کلومب که سبب کشف امریکا شده بود اجرای غرض ونفسانیت نکنند
وحتی دولت اسپانیا بعد ازانکه مالک وصاحب (ینکی دنیا) گشته دارای دولت وثروت
فوق العاده گشت چنانکه بتمام دولتهای اروپ بنظر حقارت نگریسته بسبب دولت
ومکنتی که پیدا کرده بود دولتهای همسایه را داخل حلقهٔ پولیتیک خویش ساخت
انوقت ~~شرزمهٔ قلیلهٔ اعراب را~~ اعلان نامهٔ نشر نمود که شرزمهٔ قلیلهٔ که
از اعراب در ملک اندلس باقی مانده واز دل وجان بهرگونه امری اطاعت میکردند
بدین عیسی داخل شوند واگر نشوند همه را با اهل وعیالشان درآتش بسوزانند چون
فریاد وانین ان مظلومین بچرخ برین بیوست قضیه بعتبهٔ فلک مرتبهٔ پادشاهی
منعکس گردیده بقصد اینکه پاپارا که این ظلم وغدر را درحق طایفهٔ مسلمه جایز میشمرد
تأدیب نماید درمقابل جمیع اروپ یک مشغلهٔ تازهٔ بروی کار آورده به بهانهٔ
اینکه اعراب را از زیر آن بارگران خلاص نماید برسر یک قسم مملکت ایتالیا
کشتیهای جنگ ولشکر گسیل فرمودند واز برای ضبط وتسخیر جزایر سبعهٔ معلومه
که عبارت از جزایر (زانته) و(کورفو) و(کفالونیه) و غیره وغیر باشند کشتیهای بسیاری

حاضر ساخت بنا باعتقاد پارهٔ مورخین سبب هجوم اوردن حضرت پادشاه
بر وندیک وایتالیا این بوده است که بعد ازانکه از انقاض خرابهٔ ایمپراتوری
شرق بنیان سلطنت را تأسیس نمود اقدم امال واخص افکارش این بود
که ان مملکتهائی را که فی الاصل جزو ممالک ایمپراتوریه بوده وبعد
جدا گشته حکومتهای مستقله شده بوند ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ عثمانیه نماید
چون وندیکیان ازاین مطلب اطلاع بهم رسانیده بمناسبت
انکه تاجداری از فردیناندو که حکمدار اراغون وسیسیل بود رنجیده بوند
لهذا ایلچی وندیک که در اسلامبول مقیم بود بدولت عثمانی خبر داد که مملکت
(اوترانده) که در خطهٔ ایتالیا واقع و دوک نشین است عن اصل
تابع ایمپراتوری شرق بوده است وبه این جهت کشتیهای جنگ عثمانی برسر آن
قسمت ملک ایتالیا هجوم بردند لکن حقیقت مطلب این است که حضرت
پادشاه قصدش این بود که انتقام مسلمانان را از پاپ بستاند
انگلیسها که از متمکنین جهات غربیهٔ اروپ میباشند بعنوان وعلامت گل سرخ و
گل سفید منقسم بدو فرقه گشته بعد از محاربات مدیده چون منسوبین گل سفید غالب آمدند

غلبه و نفوذی که بر فرانسه داشتند شروع کرد بزایل شدن و در عوض آن با پاره شرایط و
معافیات حکومت خود را بتصدیق حکمداری (اسکوت لند) رسانیده بودند و دیگر انکه
صید ماهی کردن در دریای شمال را از اهالی دانیمارک اموخته باین وسیله از سیاحت بحری نیز استفاده میکردند
تا انکه حوادث کشفهای جدیده (کپیتان کلومب) و گذشتن پورتکیزها از راس الخیر که بهوزه
امید معروف و در نهایت جنوب قطعه افریک واقع است و در پیشگاه شهر
(ملنده) که در سواحل زنگبار افتاده است کشتی هندیان را دیده بدلالت و راهنمائی
آن تا کلکته رفتن ایشان تمام خلق فرنگستان را بهیجان و غیرت آورد انگلیسها نیز
ببهانه صید ماهی شروع بیافتن پاره جزایر نمودند اما دول شمالی قطعه اروپ
که (دانیمارک) و (اسوج) و (نوروج) و (روس) و امثالها باشند از کشف از لذت
فواید جدیده بی‌خبر بودند در اثنائیکه حکومتین (اسوج) و (نوروج) گاهی با هم متحد و گاهی
از هم جدا گشته باین گونه منازعات تضییع اوقات مینمودند [illegible] بتدبیر و همت
و از ثمره عقل و درایت و جودت ذکا و فطانت (مارکارید) نام ملکه مشهوره
که در نزد اهل تواریخ معروف است به (سمرامیس) ممالک شمالی اداره

حکومات شمالیه در یک مرکز جمع شده روسها بمقتضای موقعی که دارند
بنا گذاشتند بضبط و تصرف ممالک وسیعه و از مملکت تاتاران (قزان)
شروع کرده رو بسمت جریان رودخانه (ولکا) پیش میرفتند
لکن از یکطرف تأثیر نفوذ خوانین دشت قبچاق و از طرف دیگر صلابت حکومت
اوزبکیه روسها نگذاشت از جائی که بودند بیشتر بروند
احوال دول و ملل سمتهای شمالی قطعه اروپ همین است که عرض شد
یعنی مشغولیتشان عبارت بود از صید و تجارت ماهی ملتها و دولتهای
سمت جنوبی قطعه مذکوره بجهت اینکه برضد طایفه که از
آسیا نشات نموده در داخل قطعه اروپ انتشار و ترقی میبافتند
برخاسته مانع پیشرفتش گردند بتدارک قوه کافیه مشغول بودند
لکن بعد از انکه ایمپراتوری شرق با جمیع ولایات و ملحقاتش داخل ممالک
عثمانیه گردیده متحد گشت دیگر از برای اعاده ایمپراتوری شرق لازم می‌آمد

که عموم اروپ متحداً و متفقاً با یک قوت کلیه از هر طرف هجوم بیاورند
و حال انکه هنوز وقت این کار نرسیده بود لهذا از خیال آشکارا سلاح کشیدن برضد
اسلام درگذشتند و همت گماشته تنها اعراب را که بسبب بی‌اتفاقی
واضح بود پایدار نخواهند ماند از مرکز حکومتشان بیرون کرده در محال مختلفه
ولایت اندلس متفرق ساختند
انکه اهالی اسپانیا از یکطرف بسبب محصولات اراضی جدیده دولت بسیار بچنگ آوردند
و از طرف دیگر بر حکومت هشتصد ساله عرب غلبه کردند در مواجهه
جمیع دول اروپ اسباب سرفرازی و افتخارشان گردید و بعد از آن دولت اسپانیا بطوری
دولتمند و صاحب ثروت گردید که
حرص و حسد اروپیان را دعوت نموده بود و بقصد انکه نفوذ و اقتدار
خود را بفرانسویان که رقیب شمرده میشدند بنماید باذن و تشویق پاپ بحقوق
استقلالیه حکومت (سیسیلی) تعرض و مداخله کردن گرفت و خیالش این بود
که باین وسیله حکومت بحریه بحر سفید را مخصوص بکشتیهای خود سازد لهذا

بخیال اینکه قوه بحریه حکومات اسلامیه را که در سواحل بربرستان بودند
بشکنند تحت تدبیر تاراج و غارت کردن سواحل مذکوره نمود برداخت چنانکه
تخمین کرده اند گویا سبب این شده است که بعد از استیلای مملکت اسپانیا
عربها کشتی رانی در بحر سفید را منحصر بسلاطین مصر نموده بغیر از کشتی اسلام
کشتی هر ملتی را از گشتن در آن دریا بار مانع میشده اند پس این دفعه
اسپانیولها خواستند هم تلافی انحصار قدیم را در آورند و هم از کشف اراضی
جدیده که در عالم منتشر شده بود مغربیان را حصه مند نموده تحقیر نمایند لکن
از یکطرف کشتیهای عثمانی ساحل (پولیه) را زدند و از جانب دیگر
کدک احمد پاشا با لشکر بسیاری در داخل مملکت دوک نشین (اوترانده) جایگیر گشته
ماند این قضیه باعث تلاش و اضطراب خاندان (اراغون) گردیده
لذتی را که از افتخار فتح اسپانیا حاصل کرده بودند ضایع کردند زیرا
(فردیناندو) حکمدار اراغون و زوجه اش
(ازابلا) چون فاتح ممالک وسیعه اسپانیائی که بقدر ششصد سال بود اجدادشان از دست داده بودند

کردیده میخواستند قهرمانی و دلاوری خود را بتصدیق خلق اروپ برسانند لهذا از جانب بابان اشارت شده که تصدیق و تبریک ملکستانی ایشان منوط و مشروط بر این است که بیکانکان را که شروع بمتوطن کشتن در قطعهٔ اروپ کرده اند باز بقطعهٔ آسیا برانند در این اثنا حکما و عقلا مدعی کشتند که عقاید جماعات مسیحیه تحریف و تغییر یافته است و در این باب اعتراضات بمیان آوردند و استعداد انکه با مأمورین روحانیه

~~در افتاده یک مسئله بزرک طرح کو (لوتر) نام راهب با پاپ آنوقت که~~
~~لیون دهم نام داشت تقویت یافت که~~

در افتاده یک مسئلهٔ بزرک طرح شو بواسطهٔ مکالمات و مباحثات (لوتر) نام راهب با پاپ آنوقت که لیون دهم نام داشت تقویت یافت که تفصیل ان در دفتر نهم مرقوم و مسطور است

در زیر سایهٔ هماوایهٔ حضرت خلافتپناهی این دفتر هشتم قرین حسن ختام کشته بعون الله تعالی شروع بتسطیر دفتر نهم شد فی سنه احدی وسبعین و مأتین والف
فی اواسط ربیع الاول

۲

دفتر تاسع
از وقایع دولت علیهٔ عثمانیه
من سنه ۸۸۶ الی سنه ۹۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامعدود مر حضرت معبودی را سزاوار است که مالک ملک ملوک و محیط بر کل وجود است وصلوة وسلام نامحدود مر ستوده را رواست که در منزلهٔ سعد السعود صاحب مقام محمود است اما بعد دفتر هشتم که در زیر سایهٔ همایایهٔ حضرت خلافتپناهی بطبع و تمثیل رسید مشتمل بر وقوعات مدت سلطنت ابو الفتوحات والمغازی سلطان محمد خان غازی طاب ثراه بود و این دفتر نهم نیز حاوی وقایع داخلهٔ سی و دو سالهٔ عصر سعادت حصر حضرت سلطان بایزید خان ثانی است که از تاریخ سنه ۸۸۶ الی سنه ۹۱۸ انچه وقوعات داخلهٔ دولت علیه و حوادث عمومیهٔ عالم است داخل هم در ضمن فصول و ابواب مرقوم و مسطور شده است

فصل اول

در بیان وقایع مختلفهٔ حکدارانیکه با حضرت سلطان بایزید خان ثانی معاصر بوده اند

در بیان احوال حجاز و مصر و بریة الشام

خلیفهٔ مستنجد بالله که از بقیهٔ خلفاء عباسیه در مصر خلیفهٔ وقت بود و ذکر آن در دفتر هشتم کذشت در سنه ۸۸۴ هجریه وفات نمود ~~عموزاده اش متوکل برای واشارت عبد العزیز~~ بعد از انکه برای واشارت عموزاده اش متوکل عبد العزیز نماز جنازه اش را ادا کردند نعش اورا در مقبرهٔ خلفا در نزد قبر ست نفیسه دفن نمودند و خلافت بمتوکل عبد العزیز منتقل کردید مشار الیه بقدر نوزده سال خلافت کرده در سنه ۹۰۳ او نیز فوت شد و پسرش مستمسک بالله بالارث والاستحقاق بجایش بر کرسی خلافت نشست مومی الیه بیشتر از بیست و پنج سال در مسند خلافت بود چون این نیز در کذشت پسرش متوکل ثالث خلیفه شد که در زمان این خلیفه بود که سلطان سلیم بمصر رفته خلافت را از او نزع نمود و اورا همراه خود به اسلامبول برد که این تفصیل راجع بدفتر دهم است تمام مدتیکه خلفاء مشار الیهم در مصر بودند ملک اشرف قیتبای در سریر سلطنت مصر بود چون اهالی و امراء از صورت ادارهٔ ملکیهٔ مشار الیه راضی و خرسند بودند بقدر سی سال

در مقام حکومت باقی ماند در عهد حکومت او مسجد شریف حضرت نبوی که سوخته بود از نو بنا شده در اطراف ان مدرسه های بسیار بزرک انشا نمودند در شهر جده اثار خیر و حسنات کذاشته و بر مخصصات شرفاء مکه که از مصر فرستاده میشد افزود و در شهر بیت المقدس نیز در خیرات کوشید مغربیان را بر ضد اسپانیا بسیار تشویق نمود لکن قوهٔ حربیهٔ پورتکیزها که در بحر داشتند تشویقات ملک مشار الیه را بی ثمر کذاشت در سنه ۸۸۶ شهزاده سلطان جم از غضب برادرش سلطان بایزید خوف نموده بمصر رفته در نزد ملک اشرف ماند سال بعدش علاء الدوله بیک حاکم (مرعش) و (البستان) قشون بسمت (ملاطیه) فرستاده انجاها را از دست مصریان کرفت ملک مشار الیه بقصد انکه دوباره (ملاطیه) را از علاء الدوله بیک پس بستاند بنای لشکرکشی کذاشت لکن چون

چون علاء الدوله بیک از کماشتکان سلطان محمد خان فاتح بود بالطبع [illegible]
از سلطنت عثمانیه طرفداری میکرد لهذا حضرت سلطان بایزید خان به او معاونت
نموده بالواسطه درمیان سلطنت عثمانیه و ملوک چراکسه حرکات خصمانه درگرفت

چون ملک اشرف از شهزاده سلطان جم حمایت نموده اورا در نزد خود نگاه داشته بود
این قضیه موجب تأثر وانفعال پادشاهی شده بود و سلطان بایزید در صورتیکه
امید داشت سلطان جم را گرفته زنجیر بگردن بفرستند چون خلاف مطلوبش
بروز کرد غضبناک گشت

بنابرین در سنهٔ ۸۹۰ قره کوز پاشا که امیرالامرای قرمان بود از جانب سلطنت سنیه بسرکردگی یک اردو نصب گشته
برسر مملکت مصر فرستاده شد ملک اشرف قیتبای نیز برای محافظت ملکش [illegible]
از امراء امیر اوزبک را سردار تعیین نموده مومی الیه در قرب حلب به اردوی عثمانی برخورد
وبعد از جنگ سختی بنا به اسبابی که دراتی مذکور خواهد شد عثمانیان شکست خورده
هرسک زاده احمد پاشا وبسیاری از ارکان اردو بدست مصریان اسیر افتادند

چون خبر نصرت و ظفر بمصر رسید جشن شهرآیین مفصلی کردند چون در این اثنا ملک اشرف
از اسب افتاده مجروح گشت قضیهٔ شهرآیین بتعویق افتاد لکن چون امیر اوزبک
موافق آنچه امید داشت درحقش التفات نشده بود لشکر را تحریک و تشویق
نموده بر دارالحکومه هجوم آوردند لهذا بهر نفری پنجاه عدد طلای مصر داده شورش
و فتنه را خوابانیدند تا آنکه در سنهٔ ۸۹۲ شیوع یافت که عثمانیان دوباره
رو به (چقور اووا) هجوم خواهند آورد لهذا بعنوان اعانت سفر مبالغ بسیاری
از اهالی جمع کرده لوازمات جنگ را تکمیل نمودند وباز امیر اوزبک بمقابلهٔ
لشکر عثمانی مأمور شد این دفعه نیز قشون مصر حصار (ادنه) را فتح نمودند
لکن چون عساکر مصر سرکش وبی تربیت بودند چون بمصر عودت کردند باز بسرای
سلطانی هجوم بردند [illegible] تکلیف نمودند که بهر نفری صد عدد طلا داده شود چون ملک اشرف
میدانست که اجرای این تکلیف غیرممکن است خلیفه و قاضی القضات را بسرای خود
طلبیده به ایشان گفت باین حرکات یاغیانهٔ لشکر نمیتوان تحمل کرد بناءً علیه
من بجنس رضا خودم را از حکومت خلع [illegible] نموده گریبانم را خلاص مینمایم اما اگر شما
چارهٔ شورش قشون را نکنید کار برشما صعب خواهد شد الحاصل ملک مشارالیه از حکومت استعفا کرد

خواه خلیفه وخواه امرا گفتند ما از شما خوشنودیم قشون را تنبیه میکنیم لکن بمکافات
خدمتهائی که در جنگ کرده اند بهر نفری پنجاه طلا داده فتنه را میخوابانیم وهمین طور هم کردند
باز در سنهٔ ۸۹۵ ملک اشرف بسرکردگی اتابک اوزبک یک اردوی مکملی بجنگ عثمانیان فرستاد چون
قشون واصل حلب گردید حرف مصالحه درآمد وبجهت مصالحه [illegible]
با داود پاشا سرکردهٔ لشکر عثمانی مخابره واقع شد لکن چون لشکر مصری اعتنائی به
قوانین دولتی نداشتند بطرف (قیصریه) و (نیکده) و (لارنده) و (قره حصار صاحب) هجوم برده
بعد از قتل وغارت در آنجاها توقف ننموده بمصر مراجعت کردند در سنهٔ ۹۰۰ مصالحه مقرر
گشته سندات عهدنامه مبادله شد ودشمنی بدوستی منقلب گشت لکن سرکشی وبی اطاعتی
قشون مصر به اعراب بادیه نشین نیز سرایت نموده عربها برسر راه حجاج شام درآمده
حجاج را نعلوسی احمر محتاج ساختند وگذشته ازین در مصر عساکر شوریده خانه های
امرا را نیز نهب وغارت نمودند ملک اشرف درخیال چارهٔ اختلال داخله بود که کشتیهای
جنگی پورتگیز در بحر سویس پیدا شده موجب اضطراب وپریشانی گردید ودیگر
قوای ملک اشرف نیز قرین ضعف واختلاط گشته از کار ماند و در سال بیست و نهم حکومتش

در سن هشتاد دو در اوایل ذی القعدهٔ سنهٔ ۹۰۶ هجریه داعی اجل را اجابت نمود
پسرش محمد که ملقب به ملک ناصر شد بجایش نشست وبعد رسماً از خلیفهٔ عصر نیز
رخصت تحصیل نموده بطور دلخواهش شروع بحکومت کرد لکن اصولی که پیش گرفت
موافق طبع امرا نیفتاد لهذا در سال دوم حکومتش اورا خلع وقتل نمودند و ظاهر
که دائی ملک اشرف بود بسعی و اقدام همشیره اش (قانصو) برتخت حکومت مصر جلوس نمود
این نیز چون یکسال ونیم حکومت کرد یکی از وزرا که (طومانبای) نام داشت بر او
شوریده در سنهٔ ۹۱۰ اورا خلع و به حبسخانهٔ اسکندریه فرستاده آنجا بقتلش رسانیدند بعده ملک اشرف
جانبولاد برسریر سلطنت برآمد لکن چون والی شام یاغی گشته بود لهذا سرکردهٔ زورگویان
(طومانبای) را بر قدری قشون سردار کرده برسر والی شام فرستاد چون طومانبای به حد
شام نزدیک شد والی یاغی سلطنت طومانبای را تصدیق نموده با او بیعت کرد و باهم
رو بمصر آوردند چون قضیه در مصر معلوم گشت جانبولاد قشون جمع آوری کرده بمقابلهٔ
ایشان بیرون رفت لکن مغلوب شده طومانبای بسلطنت داخل مصر گردید وجانبولاد
جان بباد داد لکن طومانبای نیز با امرا بدرفتاری نموده بعد از چهار روز لشکر بر او شوریدند
واز امرا (قانصو غوری) را ملقب بملک اشرف ساخته اورا برخود ملک نصب نمودند این

قانصوغوری از غلامان سلطان قیتبای بود از حسن تدبیری که داشت آتش فتنه را
که مدتی بود در مصر برافروخته شده بود فرونشانیده مولانا جلال الدین سیوطی را
که طومانبای منفی کرده بود مرخص کرد و باین واسطه قلوب ناس را جذب نمود در زمان
حکومت او پیدا شدن کشتیهای پورتکیز در بحر سویس
و مسخر گشتن پارهٔ بنادر هند در مصر شیوع یافت و اقتضای امور این شد که
بندر جده را که بندرگاه مکهٔ معظمه است استحکام بدهند لهذا در اطراف شهر مذکور
حصار کشیدند و قدری هم لوازمات جنگ به آنجا فرستاده شد که حصار مذکور
از سال نهصد و پانزده تا کنون باقیست

فی الواقع همانطور که از اول مطالعه شده بود کشتیهای پورتکیز به پیشگاه جده
آمده حصار بتوپ بستند و از داخل حصار نیز با توپهائی که داشتند مقابله
کردند و پورتکیزها را گریزانیدند بعد از وقوع این قضیه لازم شد حوالی

جده را در تحت محافظت نگاه دارند لهذا بمعرفت سلیمان رئیس (رئیس ناخدا را گویند)
بیست و پنج فروند کشتی جنگی که قدرغه معروف است در سویس ساخته شد
حکم کشتیها را به رئیس مذکور و سرکردگی قشون را نیز به حسین بیک کرد دادند این
استقلال بحریهٔ پورتکیز را فسخ و لغو کردند در این بین کشتیهای مصر بسواحل یمن رفته
شهر (زبید) را که پایتخت شیخ عامر سلطان یمن بود تسخیر کردند و از امرای چراکسه
(پاریس بای) نام دلیر را در آنجا نایب الحکومه نصب نموده خود از برای استیلای شهر عدن
بادبان عزیمت گشادند لکن نتوانستند آنجا را مسخر کنند و وقت سفر هند هم نبود
لهذا برگشتند به سویس که بقیهٔ این وقعه در دفتر دهم مرقوم است

در بیان بقیهٔ احوال قبیلهٔ آق قیونلو در ممالک عراقین

اوزون حسن خان آق قیونلو که بر حکومات حوالی عراقین عرب و عجم غالب و مسلط
گشته اسم و شهرتی در کرده بود بعد از آنکه در جلگهٔ ترجان که از محال ارزنجان است
با حضرت سلطان محمد خان فاتح قسطنطنیه جنگ کرده شکست خورد بدار الملک تبریز خود
مراجعت نمود از پسرانش سلطان خلیل را در
ملک فارس و سلطان یعقوب را در دیاربکر و سلطان زینل را در قزوین

و مسیح میرزا را در اصفهان و یوسف میرزا را در بغداد والی نصب نموده خودش
بقصد جنگ کردن با سلطان محمد خان فاتح مشغول تدارک شد لکن عمرش وفا
ننمود در غرهٔ شهر شوال المکرم سنه ۸۸۲ وفات کرد ولیعهدش سلطان خلیل
علی جناح الاستعجال رو بشهر تبریز شتافته به تخت متوفی پدر گشت چون عموزادهاش
مرادبیک در کردستان بدعوای سلطنت برخاسته بود از برای رفع
مدعای او سلطان خلیل از تبریز حرکت کرد که از آنطرف برادرش سلطان یعقوب
که والی دیاربکر بود در خود بیشتر از برادرش سلطان خلیل قابلیت و استعداد
سلطنت دیده خود را بتبریز رسانید و سلطنت خود را اعلان نمود چونکه سلطان
خلیل کار عموزادهاش مرادبیک را معوق گذاشته بتبریز مراجعت کرد قشون یعقوب
بیک نیز بقصد اینکه بر سر سلطان خلیل بروند راه افتاده بودند در نزدیکی (خوی)
تلاقی فریقین واقع گشته در اثنای محاربه سلطان خلیل بقتل رسید و کان هذا فی سنه ۸۸۹
بعد از آن دیگر جنبان ننمود که سلطان یعقوب در سریر حکومت صاحب استقلال است

لکن باش بیک که از جانب ملوک چراکسه امیرالامراء
شام بود بطمع توسیع ملک افتاده بر سر دیاربکر هجوم برد در اثنائی
که سلطان یعقوب چاره این کار را میدید بایندربیک که از جانب خودش بسرداری نصب
شده بود یاغی شد و در نزدیک ساوه بشخصه با او محاربه کرده او را
بقتل رسانید

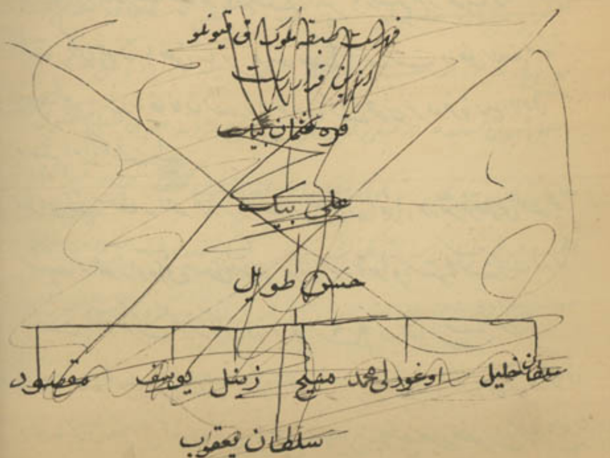
کذلک شیخ حیدر صفوی بخیال خروج افتاده معلوم گشت که در طرف
شروان مشغول مرید جمع کردن است لهذا شاه شروان فرخ یسار
با سلطان یعقوب متفق گردیده با صفویان جنگ سختی
کردند و شیخ حیدر نیز در اثنای محاربه کشته شد سلطان یعقوب پس از آنکه
باش بیک سردار مصریان و سرکردهٔ خودش بایندربیک را که یاغی شده بود و
شیخ حیدر را که در صورت حق نموار گشته ادعای شیخی میکرد از میان برداشت
بجهت اظهار افتخار کیفیت را با نامهٔ مخصوص بحضرت سلطان بایزید خان اطلاع داد
مومی الیه یعقوب بیک در شهر صفر الخیر سنه ۸۹۶ در قشلاق قره باغ فوت شد
بعد از فوت سلطان یعقوب امراء آق قیونلو دو فرقه گشته فرقهٔ جلوس

بایسنقر میرزا پسر یعقوب بیک را وگروهی جلوس برادرش مسیح میرزا را طلب کردند
این محاوره رفته رفته منجر بکار به گردید چون صوفی خلیل که اتابک بایسنقر بود در میان
عشایر نفوذ داشت جمعیت بسیاری فراهم آورده روی بجنگ آوردند تا
اینکه طرفداران مسیح میرزا منهزم گشته مسیح میرزا نیز در جنگ کشته شد با اینکه بایسنقر میرزا
بسعی واقدام صوفی خلیل سریر سلطنت را از چنگ رقبا بیرون آورده بود لکن
~~یعقوب بیک در دیاربکر بود~~ سلیمان بیک نام شخصی که سابقاً در هنگام بودن یعقوب بیک
در دیاربکر اتابک نصب شده بود بدعوای اینکه من در اتابکی مقدمم بر سر صوفی
خلیل قشون کشیده در جنگی که در نزدیکی (وان) کردند صوفی خلیل مقتول
وسلیمان بیک نیز بکار اتابکی که مقصودش بود مشغول گردید در اثنائیکه سلیمان
بیک وصوفی خلیل در سر اتابکی لشکر بروی یکدیگر کشیده جنگ میکردند
~~اوزون حسن خان جد بایسنقر~~ امراء اق قیونلو اتفاق کرده رستم میرزا پسر
مقصود میرزا را که پسر کوچک اوزون حسن خان جد بایسنقر باشد بر تخت نشانیدند
بایسنقر میرزا خواست مقابله کند لکن در سنه ۸۹۸ یکشب اورا بقتل رسانیدند

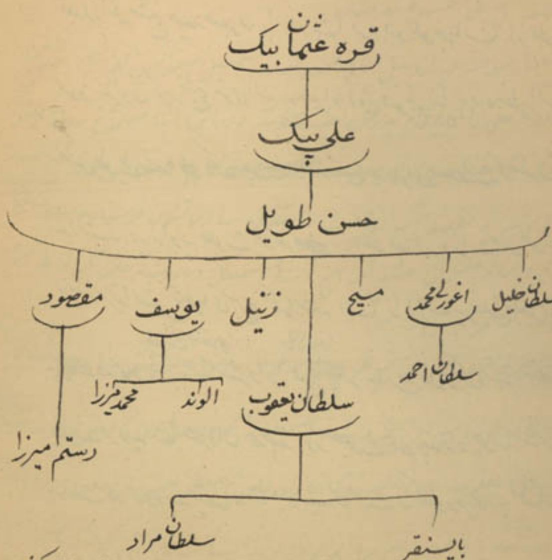
رستم میرزا بعد از کشته شدن بایسنقر در مملکت عراق عجم بقدر پنجسال شاهی کرد
لکن چون در سنه ۸۹۸ ~~اوغورلی~~ سلطان احمد پدر خود اوغورلی محمد میرزا بسلطنت سنیهٔ
عثمانیه التجا و دخالت آورده بشرف دامادی حضرت سلطان بایزید خان نیز قرین
اعزاز شده بود موی الیه چون در دودمان اق قیونلو علامت تفرقه دید فرصتی یافته
بسمت اذربایجان فرار کرد وامراء باینددری باستقبال او در آمده اورا
بر تخت باینددری نشانیدند ودر سنه ۹۰۲ نیز با رستم میرزا جنگ کرده اورا
کشت لکن چون با خلق بنای بد معامله گی را گذاشت داخل مملکت فتنه و
آشوب بر پا شده خانمان بسیاری خراب گشته خودش نیز در غرهٔ ربیع الاول سنه ۹۰۳
بدست امراء کشته شد

بعد از قتل سلطان احمد محمد میرزا بیاری بعضی از امراء در تبریز جلوس نموده چون
شنید که عموزاده اش سلطان مراد بر فارس وعراق مستولی گشته است از برای
جنگیدن با او حرکت کرد لکن در ذالحجهٔ سنه ۹۰۹ در اثنای جنگ بقتل رسید
اگرچه سلطان مراد ابن سلطان یعقوب محمد میرزا را از میان برداشته خودش در عراق
واذربایجان حکمران گردید لکن با شیخ اسمعیل پسر شیخ حیدر صفوی در صحرای همدان

محاربه کرده منهزم شد و بجانب بغداد فرار کرد بقدر پنج سال در نزد حاکم بغداد
مانده هنگامیکه شاه اسمعیل بر سر بغداد هجوم برد سلطان مراد نیز
بدولت عثمانی پناه آورده خواست در دیاربکر بنشیند لکن چون شاه اسمعیل
ان حوالی را نیز مسخر ساخت سلطان مراد در عین نامرادی ترک عالم حیات کرد
بوقوع وفات او سلسلهٔ حکومت اق قیونلو منقطع ومنقرض گردید



شجرهٔ طبقهٔ ملوک اق قیونلو
از قرار ذیل است



در سنه ۹۲۰ چون سلطان مراد وفات کرد طبقهٔ اق قیونلو بکلی منقرض گشت

در بیان بقیهٔ احوال خانوادهٔ صفویّه

بعد از انکه شیخ حیدر صفوی را پادشاه قره قیونلو جهانشاه از قلمرو حکومت خود بیرون کرد شیخ موی الیه به امراء آق قیونلو پناه برده مظهر التفات حسن طویل شده بود لکن چون دسترسی بدعوای سلطنت که منوی ضمیرش بود نداشت در زاویهٔ خلوت خزیده تا انکه بعد از وفات حسن طویل شیخ مذکور بر سر مریدانش تاجهای سرخ گذاشته ایشان را از سایر خلق تفریق نمود بعده در کارهای حکومت استقلالیهٔ شاه شروان فرخ یسار نیز مداخله را گذاشته متصدی دعوای حکومت گردید شاه شروان هرچند او را نصیحت نمود پند داد چون سرش پر از هوای سلطنت بود سودمند نیفتاد تا ابواب مخاصمت را گشوده بمحاربه افتادند شیخ در این گیرودار کشته شد بتاریخ ۸۹۳ هجریه

شاه اسمعیل هنوز تازه بدنیا امده بود که پدرش شیخ حیدر در حدود شروان بقتل رسید چون والدهٔ شاه دختر حسن طویل و همشیرهٔ پادشاه اذربایجان سلطان یعقوب بود شاه اسمعیل نیز بموجب امر سلطان یعقوب در قلعهٔ اسطخر حبس و بند شد

طایفهٔ صوفیه در اردبیل اجماع نموده چون اسمعیل صغیر السن بود برادر بزرگش سلطان علی را قایمقام پدرش نصب نمودند و در این اثنا مسموع سلطان یعقوب بزرگ گشت که جمعیت بسیاری از صوفیان به بهانهٔ تقاص خون شیخ حیدر قیام نموده‌اند بقصد اینکه ان جمعیت را متفرق سازد قشون فرستاده سلطان علی شاه را با برادران کوچکترش سید ابراهیم و شاه اسمعیل و مادرشان حلیمه بکم اغا گرفته در قلعهٔ اسطخر حبس کردند

رستم میرزا پادشاه اق قیونلو بقصد انکه بر عموزاده اش بایسنقر میرزا غالب آمده کامیاب گردد سلطان علی و سید ابراهیم و شاه اسمعیل را که خلاصهٔ دودمان صفوی بودند و سلطان یعقوب پدر بایسنقر انها را در قلعهٔ اسطخر حبس کرده بود بیرون اورده بایشان خلاع فاخره و نقود وافره داده از ایشان درخواست کرد که با شروانیان جنگ کنند و انها را واداشت که به اردبیل رفته بدستور اباء و اجدادشان

رفتار کنند ایشان نیز صوفیان را بر سر خود جمع کرده امدند به اردبیل و در اطراف شایع گشت که اصول و ائینی که سالها بود متروک مانده بود دوباره اجرا میشود صوفیان در اردبیل جمع شدند این حادثه موافق مصلحت رستم میرزا نبود لهذا سه برادران را به اردو طلبیده دیده بانها برایشان گماشته قدغن کرد که از صوفیان و قزلباشان کسی ملازم خدمت سلطان علی شاه نشود لکن طایفهٔ صوفیه هر روز به اردو آمده بمجرد اینکه فرصت میجستند از تقدیم نذورات نفیسه خالی نبودند رستم میرزا چون از اتحاد و هجوم صوفیان اندیشه ناک بود قرار داد سلطان علی شاه را بکشد لکن سلطان علی شاه از ان نیت بنهانی اگاه گشته یکشب برادرانش را برداشته به اردبیل فرار کرد رستم میرزا باطن خود را ظاهر ساخته بقصد انکه سلطان علی شاه را گرفته بکشند قدری قشون فرستاد و مراد خود را نیز از قوه بفعل در آورد سلطان علی چون خوب میدانست که در جلو رستم میرزا نمیتواند بایستد گفته بود است کسی که از عهدهٔ طایفهٔ اق قیونلو بر آید برادر کوچک ما شاه اسمعیل است از جمیع محبان علی الانفراد خواهشمندم که بعد از من بدولت و اقبال او خدمت کنند چون مشار الیه در میدان کارزار بقتل رسید شاه اسمعیل با هفت نفر از مریدانش عازم سمت گیلان گردید چون بلاهیجان رسید حاکم انجا میرزا علی شاه بنابر حرمتی که در حق اجدادشان داشت از او استقبال نموده از برای خویش

و توابعش منازل تعیین نمود بعد از چند ماهی سید ابراهیم باز بخیال افتاد که به اردبیل برود تاج ماهوت سرخ دوترکی حیدری را از سر برداشته بنا بعادت ترکمانان اق قیونلو یک تاج سادهٔ بر سر نهاد و عازم اردبیل گشت شاه اسمعیل اگرچه حسن طویل که از طبقهٔ اق قیونلو جد مادریش بود چنانکه سایر دائی زادهایش با یکدیگر منازعه و دشمنی داشتند او هم بجهت انکه پدرش را کشته بودند با ایشان عداوت داشت در صورتیکه فرصت انتقام را ترصد مینمود در لاهیجان رحل اقامت افکنده بود چون دید خطهٔ اذربایجان در هیجان است و حرمت اجدادش در نزد اهالی آن دیار نمایان و محقق میدانست که هواداران بسیار پیدا خواهد کرد از علی شاه مرخصی طلبید که به اردبیل برود لکن علی شاه مناسب دانست که قلیل مدتی هم صبر کند از برای خاطر برادرش مدتی صبر کرده نشست تا انکه بالاخره مرخصی حاصل نموده رفت به اردبیل و بقدر سیصد نفری مرید جمع کرده مشغول تدارک سفر گرجستان شد در این اثنا سلطان حسین که از احفاد

جهانشاه قره قیونلو بود شاه اسمعیل را دعوت کرد شاه نیز بمقتضای وقت مصلحت دانست
و ملتمس اورا اجابت نموده بطرف سلطان حسین بارانیه متوجه گردید در اثنای
راه چون فوج فوج محبان از هر سمت آمده به او ملحق میشدند از رفتن نزد سلطان حسین
عزیمت را فسخ کرده باز رو بشروان منعطف ساخت صوفیانیکه بیشتر از
هفتهزار تن نبودند اردوی شاه شروان را که مرکب از بیست هزار سوار و شش هزار
پیاده بود جلو کرده بعد از جنگ سختی شروانیان منهزم و متفرق گشتند
در سنه ۹۰۵ در قرب شماخی و زمره صوفیان از اظهار جلادت خود فرح و فخور گردیده زمستان آن سال را
در محال محمود اباد بسر برده و در بهار سال اتی عازم تسخیر قلعه باکو (بادکوبه)
شدند حصار باکو با آن حصانت و استحکام در مقابل هجوم شاه اسمعیل تاب
نیاورده محصورین استیمان نموده قلعه را تسلیم کردند و صوفیان داخل حصار
گشته دشمنان صوفیه را هرانکه زنده بود کشته و انهائی را که مرده بودند استخوانشان را از قبر در آورده
در آتش زدند و عمارات و قصورشان را منهدم ساختند در این اوقات
الوند میرزا که از طبقه اق قیونلو است حکمدار اذربایجان بود مشارالیه ملتفت گشت

که صوفیان بالاخره بر اذربایجان مستولی خواهند شد لهذا قشون موجودی
خودرا جمع اوری نموده رو بنخجوان روان گردید شاه نیز کارهای باکو و شماخی
و شکی و شروان را بطور دلخواه صورت داده عزم حدود اذربایجان کرد
در موقعیکه معروف به (چقور سعید) است تلاقی فریقین واقع گشته الوند میرزا
رو بفرار نهاده خودرا بداخل اذربایجان کشید و شاه اسمعیل نیز جلو ریز
داخل دارالسلطنه تبریز شده موسم زمستان را در تبریز اطراق کرده
و بعد با سلطان مراد پسر سلطان یعقوب جنگ کرده اورا نیز از سودای
حکومت پشیمان ساخت حضرت شاه به انیکه چند صد هزار مسلمانان را
با اولاد و عیالشان ~~بقتل رسانید~~ بدعوای خون اجدادش بقتل رسانید قانع
نگشته انچه از علماء اهل سنت را که در تبریز بودند مانند انیکه کار ثوابی میکند
بطوریکه لایق شان انسانیت نیست سر بریده نعشهای ایشان را آتش زد
و حتی وقتیکه سفیر سلطان بایزید خان که برای تبریک و تهنیت سلطنت
وارد تبریز شده بود داخل حضور شاه میگشت مخالفینی را که گیر آورده بودند با
فریاد و فغان در اتش میسوزانیدند شاه اسمعیل به بهانه تو اینکه خاندان صفوی و اکثر صوفیان

مغدور و مظلوم قبیله های اق قیونلو و قره قیونلو واقع شده است خودرا
بصورت حق ظاهر ساخته گویا قدر اجداد او که عباد الله را بطریق حق و نجات
دعوت مینمودند شناخته نشده بوده است لهذا تخریب بلاد و قتل عباد را پیشه
خود ساخته بود این اوضاع شاه محاربه چالدران را با سلطان سلیم دعوت نمود الحاصل
شاه جمجاه از حدود اذربایجان بخاک کردستان گذشته شروع کرده دست
اندازی کردن بخاک امراء ذوالقدریه و بر سر دیاربکر یورش برد و بعد
چون بسمت وان توجه نمود حاکم بتلیس شرف الدین خان هدایا
پیشکش نموده ملکش را از صدمه شاهی رهانید همین که شاه اسمعیل از هر طرف
مظهر فوز و ظفر گردید بخیال فتح و تسخیر بغداد افتاد که در نزد عراقیان
بسبب اماکن محترمه مشهور و باین سبب معمور است از پیش قدری قشون طلیعه
از پیش گسیل نموده اردوی شاهی نیز بتأنی راهی گشت امرائی که مامور حکومت
بغداد بودند هرچند بمقابله برخاستند چون بقوتشان ضعف عارض شده بود

در شهر جمادی الاول سنه ۹۱۴ قشون شاه داخل بغداد شد و بموجب مذهب
امامیه داد خطبه خواندند شاه نیز در روز بیست پنجم شهر جمادی الثانی
سنه مزبوره با جلال و شوکت داخل شهر گشت لکن چون اهالی بغداد
از بیداد چنگیز و هلاکو و تیمور چشمشان ترسیده بود با انیکه از مشرب
و مسلک شاه اسمعیل خوشنود نگشتند با نیات ضمایر خودرا مخفی داشته
باستقبال شاه در آمدند و در سر راهش گاوها قربان کردند شاه صفوی
بعد از انکه چند روزی در بغداد ارام گرفت قصد زیارت عتبات عالیات
نموده صندوقه و ضریح مراقد مطهره را تجدید نمود و خان نشینهای حویزه
و شوشتر را نیز بقبضه تسخیر در آورده حاکم مشعشع را که فیاض نام داشت
هم بکشت و در سنه ۹۱۵ عزم تسخیر فارس نمود در این بین ان شاه گفتند که در بزهای
کوهی (بادزهر) بازهر یافت میشود که امر شد لشکر شاهی اطراف کوه را
گرفتند انقدر حیوانات کشتند که حساب انرا بغیر از خدا کس نمیداند الحاصل
در سال مذکور میان زمستان بود که شاه مصمم عزیمت سمت شروان گردید و در

حوالی باکو و شماخی و شکی را گردش کرد و از معبر جواد گذشت آمد به قره باغ
و از آنجا نیز به تبریز فرود آمده چند روزی در آنجا بساط انبساط گسترد بعد به ییلاق
برآمده در یک مرغزار بهشت آثار خیمهٔ عز و وقار برافراشت و بقاعدهٔ مستمره کرداشت
بزم عیش ترتیب داده این چنین غرق ملاهی و مناهی آنچنان خود را در نزد خلق
مظهر فیض الهی قلم داده بود چون قولش بتر از فعلش بود خلق را حیرت گرفته بود
شاه اسمعیل در سنه ۹۱۶ بر سر محمد شیبانی پادشاه خراسان لشکر فرستاده خودش
نیز با قشون موجودی حاضر رکاب در صحرای خرقان (خارقان) بساط آرام بگسترد
تا از جمیع نواحی قشون جمع آوری شده از راه سلطانیه رو بملک ری
آورد از آنجا گذشته چون بدامغان رسید حاکم آنجا سلطان احمد که داماد محمد خان شیبانی
بود فرار کرد خواجه احمد والی استراباد نیز تکیه باد کرده گریخت چون موکب
شاهی بحدود سرخس نزدیک شد از آنجائیکه محمد خان شیبانی و سایر امرای
اوزبک بدر رفته بودند دیگر متعرض جان و مال اهالی آنجا که مذهب امامیه
داشتند نگردیده از آنجا متوجه مرو گردید چون محمد خان شیبانی در آنجا

در آن شهر تحصن کرده بود محمد خان شیبانی در جنگ منهزم گشته تخمیناً با پانصد نفر داخل
درهٔ شد که در رو نداشت و مخرجش منحصر بمدخلش بود جیش شاهی
از عقب آنها رسیده آنها را هدف سهام بلا ساختند از خوف جان یکجا هراسان
گردیده بروی یکدیگر میریختند و در زیر سم اسبان جان میدادند هنگامیکه
از یه قبیلای اوزبک میگردیدند محمد خان شیبانی را در زیر پشتهٔ
کشتگان یافته فوراً سرش را بریدند و آورده بزیر سم اسب شاه انداختند
کیفیت بهر طرف شایع و از جمله به هرات نیز منعکس گردید لهذا سیف الدین
احمد التفتازانی و سایر علماء بلده جمع گشته دیدند بجز تسلیم قلعه دیگر
چارهٔ نیست لهذا برای اینکه نظر مرحمت امراء شیعه را بخود مایل سازند
قدری مال و پول فراهم آورده پیشکش رکاب شاهی کردند پس از آن
بجهت اینکه در مسجد جامع هرات وقتیکه خطبه بموجب مذهب امامیه خواندند چرا به اعزهٔ کرام
سب و لعن نشد در مسجد مذکور قیل و قالها شده بود و این قضیه در میان

مسلمانان موجب اندیشهٔ عظیم شده بود
در جلد سیم کتاب حبیب السیر مولف کتاب برای خاطر و خوش آمد شاه قول کفر را نوشته
گفته است که مذهب هدایت شعار ائمه معصومین را در جمیع خراسان شایع و رسوم
ملت ضلالت سنیان را منسوخ و ضایع کرده ارکان شریعت را باجتهاد
شیعه مقرر و تأویلات مذاهب سایره را مقهور و مدمر ساخت
در اوانی که دارالسلطنهٔ هرات مضرب خیام شاه عجم سمات بود امر شد که ملازمان
سدهٔ حکومت صغار و کبار اهل مملکت را برای شکار دوره بیرون برده
دره ها و جلگه های اطراف و نواحی بلده را احاطه نمودند آنچه حیوانات در آن
تلال و هامون بودند همه را رو بگذرگاه شاه راندند چهل هزار آهو را بدشت
فی سنه ۹۱۸
عدم گریزانیده بقدر چهارده هزار وحوش سایره را تیر شکار کردند و کان ذلک
در این اثنا سلطان بایزید خان وفات نموده شهزادهٔ کریم اعنی سلطان سلیم
رونق بخشای تخت و دیهیم گردید و از شهزادگان سلطان مراد بخوف افتاده
پناه بشاه عجم برد -

در بیان بقیهٔ احوال خانان اوزبک و بخارا در حوالی ماوراء النهر

بعد از آنکه سلطان ابوسعید خان که از احفاد تیمور بود در قره باغ بمکر و خدعهٔ
سلطان حسن طویل اق قیونلو شهید گردید از شش نفر اولادش دو نفر که در نزد
او حاضر بودند گرفتار زندان اوزون حسن شدند و مابقی در جائی که بودند
بخیال اعلان استقلال مشغول جمع کردن جانب دار گشتند لکن چون
از حسین بایقرای پادشاه خراسان خایف و هراسان بودند مصلحت
دانستند که دم از هواخواهی او بزنند حسین بایقرا نیز در حدود خراسان
سپاه جمع آوری نموده بقصد اینکه در حوالی (گوندوز) و بدخشان با سلطان
محمود پسر سلطان ابوسعید محاربه نماید حرکت کرد و استراباد را به پسرش بدیع الزمان
میرزا و حکومت بلخ را به مؤمن محمد میرزا توجیه نمود تفصیل این اجمال از این
قرار است که سلطان محمود بعد از وفات برادرش سلطان احمد در شهر ذی الحجه
سنه ۹۱۶ خواست اعلان استقلال کند لکن بعد از چند هفتهٔ از این دار الغرور
بسرای سرور انتقال نمود از پسرانش سلطان بایسنقر بجای پدر نشست و

برادر کوچکش چون داعیهٔ سلطنت در سر داشت فرمود او را گرفته بچشمش میل کشند
لکن کسیکه مأمور اجرای این امر بود شهزاده را صیانت نموده چشمهای او را کور نکرد
و سلطان مسعود میرزا که از پسران محمود میرزا و از جانب پدرش در حصار
شادمان قایم مقام بود چون خبر وفات پدر و جلوس بایسنقر میرزا را شنید
سکه و خطبه را بنام خود تحویل نمود امیر خسروشاه را که از چاکران قدیمی پدرش بود
اتابک نصب کردن خواست لکن امیر خسروشاه خدمت سلطان مسعود میرزا را قبول
نکرده خود را بسمت گوندوز و ختلان کشیده بنای خلافگیری را با او گذاشت
سلطان مسعود میرزا نیز درک کرد که این راهی که پیش گرفته است دوچار مشکلات
خواهد شد با برام و اصرار جلال الدین قاسم که یکی از امراء او بود بسلطان حسین
بایقرای التجا برد و چنان گمان میرفت که فتنه خوابید لکن سلطان حسین بایقرای
مشغول اطفای نایرهٔ عصیان پسرش گشت زیرا بعد از آنکه حوالی استراباد و بلخ مسخر گردید
حکومت بلخ بوالی ولایت استراباد بدیع الزمان میرزا و استراباد نیز بمظفر
حسین میرزا داده شد بدیع الزمان در صورتیکه هیچ گمان نمیبرد که استراباد از دست او

بیرون میرود و حکومت آنجا را از برای پسرش محمد مؤمن میرزا سفارش
کرده بود چون دید برخلاف مأمول ولایت مذکور بر عهدهٔ برادرش
مظفر حسین میرزا قرار گرفت اوقاتش تلخ شده با امرای خود مقصد را
بمیان نهاده گفت در صورتیکه لازم بود پدر ما خاقان این امر را با ما
استشاره کرده مجری بدارد اینطور بیخبر از ما و بخلاف ناموس ما
کار کردنش فی الواقع خارج از تحمل است این کاریکه پدر ما کرد دلیل آن است
که دربارهٔ ما سوءظن باید داشته باشد چون کار به اینجا رسیده است
بر ما لازم است که حق خود را طلب نموده اسباب گوشمال کسانرا که در نزد پدر بزرگوار ما از ما
غمز کرده اند بهر صورتیکه باشد فراهم بیاوریم پس از آن از در مخالفت
و عصیان در آمده پسر خود محمد مؤمن میرزا را با قدری قشون بمحافظت استراباد فرستاد
که نگذارد برادرش مظفر حسین میرزا داخل استراباد شود چون خبر عصیان ورزیدن
شهزاده بدیع الزمان در شهر هرات بسمع سلطان حسین بایقرای رسید از
برای اینکه مظفر حسین میرزا را در استراباد بمسند حکومتش بنشانند هم قشون فرستاد

و هم امیر علیشیر را مأمور نمود که پارهٔ نصایح پدرانه باو بدهد اگرچه شهزاده
بدیع الزمان میرزا با علیشیر نوائی که از جانب پدرش مأمور نصیحت و تنبیه
او شده بود کنار آمد لکن وقعهٔ روی داد که موجب اختلال میل و رغبت شهزاده گردید
مطالبی که با امیر علیشیر مذاکره شده بود از میان رفت و کار بجائی رسید که در موقعیکه
معروف به (پیل چراغ) است تلاقی فریقین و تقارب طرفین روی داده غریو کوس
و کرنا زلزله بر عرصهٔ غبرا افکنده گرمی بازار کارزار را عیان و روی زمین از خون
مبارزان همرنگ کان بدخشان گردید بهر نوعیکه بود بدیع الزمان میرزا
برایت پدر رعایتاً و حرمتاً میدان رزم را رها کرده بادیه پیما گردید
و در این گیرودار نفوس بسیار بهلاکت رسید و در این جنگ اول پدر و پسر
که بجهت سلطنت و استقلال اتفاق افتاد طرف پسر مغلوب و جانب پدر
مسرور گردیده بدیع الزمان میرزا بطرف قندهار رفته مشغول جمع آوری
قشون بود که ناگاه از برایش خبر آوردند که
برادرش مظفر حسین میرزا پسرش را که محمد مؤمن میرزا باشد بقتل رسانیده است

و آن هم بامر و اشارت پدرش سلطان حسین بایقرای واقع شده است
این خبر محنت اثر چون بسمع پدر رسید از برای تخفیف درد داغ جگر
و کشیدن انتقام خون پسر امر بجمع آوری لشکر کرد و بعد از جنگ سختی که در جلگهٔ
نشین واقع گشت مشروط براینکه سلطنت مملکت بلخ مع توابع و مضافات از آب (آمویه)
الی رود مرغاب من حیث الاستقلال در تحت تصرف بدیع الزمان میرزا مانده
در سکه و خطبه با پدرش سلطان حسین بایقرای شریک باشد عقد معاهده و مصالحه
کردند و سلطان حسین بایقرای رو به هرات و شهزاده بدیع الزمان بطرف
بلخ برگشتند هرچند این مسئله چنان مینماید که ختم شد لکن چون رقابتی
که فیما بین مظفر حسین میرزا والی استراباد و محمد محسن میرزا و
پسران دیگر خاقان در کار بود مندفع و برطرف نشده بود شهزاده محمد محسن میرزا
به استراباد رفته بعد از آنکه حکومت آنجا را جبراً از برادرش گرفت بخیال فتح
و تسخیر خراسان نیز افتاد و در اواخر سنه ۹۰۵ با چهارده هزار نفر لشکر بر سر
شهر اسفراین یورش برده بعد با برادرش مظفر حسین میرزا نیز جنگ سختی
کرد چون خبر این فتنهٔ تازه بسمع خاقان رسید در اوایل سنه ۹۰۶ بر سر استراباد

لشکرکشید و نزاع هر دو برادر را بتیغ حکومت قطع و فصل کرد ایالت جرجان را
بمحمد محسن میرزا توجیه نموده خودش به پایتختش که هرات بود برگشت
دراین وقایع سه مطلب عمده دیده میشود که هر یک شایستهٔ دقت و ملاحظه است اولاً
دراثنائیکه پادشاهان آق قیونلو در مملکت اذربایجان حالشان مشوش بود غلبهٔ صوفیان
شیخ صفی ازیکطرف و ازطرف دیگر سلاطینی که از سلالهٔ تیمور منشعب شده بودند (درحوالی ترکستان و بخارا تسلط)
و تحکم خاقان و سلاح بروی هم کشیدنشان غنی و فقیر برنا و پیر را پایمال
جور و خسار کرده انجاها روزبروز هرج و مرج میشد و دراین بین اوزبکها
که از دستهٔ چنگیزی بودند نیز از سمت تاتارستان کبیر رو به بخارا آوردند یعنی
محمدخان شیبانی که پسر پیر بداق خان پسر ابوالخیرخان که از خانوادهٔ
جوجی خان است در ممالک سمرقند و بخارا و ترکستان حکمران گردید
دویم انیکه صوفیان شیخ صفی باخوانین عشایر اق قیونلو و قره قیونلو مناسبت
و قرابت پیدا کرده ~~بحد~~ بهم آمیختند و شهزادگان و میرزایان تیموری تابع مذاهب

مختلف گشته بدین جهت شدت عداوت و کینهٔ یکدیگر را دعوت مینمودند و رفتار
دشمنانهٔ قزلباشان سرخ سران نسبت به سبزسران باعث عداوت اوزبکها
نسبت به قزلباشها گردید و دراین میانه حکوماتی که تشکیل شده بودند
بسرعت محو و منقرض میگشتند
سوم انیکه هریک از شهزادگان و میرزایان بسبب انیکه در سلطنت
و دولت قوانین مرعیهٔ نداشتند بجو به بهانهٔ ادعای
خون پدر و پسر در عالم آشوب انداخته ~~تا انیکه هر یک~~ بسزای
اعمال خود ~~نرسیدند~~ رسیدن هریک اسباب امتداد اختلال میگشت
والی صل محمدخان شیبانی نیز چنانکه ذکر شد درمحاربهٔ شیخ اسمعیل صفوی
کشته شد لکن چون قضیهٔ وفات محمدخان شیبانی بعد از تسخیر
خراسان اتفاق افتاده است مناسب دانستیم دراینجا مذکور شود
که خراسان چگونه تسخیر شد مخفی نماناد که طرف شرقی رودخانهٔ
(امویه) را ماوراء النهر میگویند که اینجاها در دولت خوانین اوزبک
بودند و جانب غربی رودخانهٔ مذکور را خراسان میخوانند که شهر هرات

دارالملک آن خطه بود سلطان حسین بایقرای در هرات مینشست هنگامیکه
محمدخان شیبانی از رود امویه گذشته نزدیک بلخ شد سکنهٔ انجا از تسلیم
قلعه امتناع نموده بمقام ستیز برآمدند و سه ماه محاصرهٔ قلعه ~~بطول~~ طول کشید
چنانکه اطراف و نواحی مخروب خراب و اهالی متفرق شدند و شاعری قطعهٔ
اتی را ازبرای این وقعه تاریخ یافته است

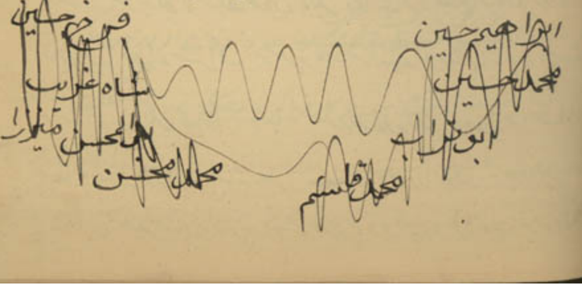
محمدخان چو از امویه بگذشت　　شراب عیش اهل بلخ شد تلخ
تمام شهر ویران گشت از خشک　　ازان تاریخ شد ویرانی بلخ

سنه ۹۰۹　سنه ۹۱۰

شهزاده سلطان بدیع الزمان ارزو داشت با پدرش ~~خاقان~~ حسین بایقرا
ملاقات کند و حصول این مطلب را برعهدهٔ امیرخسروشاه محول داشت
آن امیر با تدبیر این ارزوی بدیع الزمان را در شهر هرات شایع ساخت و از
این خبر خاقان بوجد آمده ازبرای اطمینان خاطر او شیخ الاسلام
احمد التفتازانی و شیخ ~~ابوسعید~~ جلال الدین ابوسعید پورانی و
سید نظام الدین سلطان علی مشهدی و امیرغیاث الدین یوسف راضی
و صدر الدین قاضی را دعوت نموده درمواجهٔ ایشان قواعد

عهد و پیمان را با مؤکدات ایمان غلاظ توثیق و تحقیق نموده گفت
درباره شهزاده ام بدیع الزمان و امرای او قصدی و غرضی ندارم
بلکه عمدهٔ خیالم این است که عنایتم درباره اش موفور باشد بعد ازانکه
باین رسم علماء بلده را شاهد گرفت همه را دست جمع به استقبال شهزاده
فرستاد غرهٔ شهر جمادی الاول ~~بود که~~ سنه ۹۱۰ بود که ملاقات پدر با پسر
واقع شد بعد از چراغانی و شادمانی بی اندازه متوجه هرات گشتند
سال بعدش خاقان منصور حسین بایقرا وفات نمود و نعشش را در هرات
درمقبرهٔ مخصوص دفن کردند و بدیع الزمان میرزا بر سریر پدر جلوس کرد
خاقان چهارده پسر و یازده دختر داشت که اسامی پسران در اتی ترتیب شده است.

~~سلطان حسین بایقرا~~



ابراهیم حسین　　فرخ حسین

محمد حسین　　شاه غریب

ابوتراب　　ابو المحسن میرزا

محمد قاسم　　محمد محسن

مظفر حسین　　فریدون حسین

حسین　　محمد حیدر

محمد معصوم　　بدیع الزمان

در سنه ۹۱۱ هجریه بود که سلطان حسین بایقرا وفات کرد بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین میرزا علی الاشتراک برسریر پدر برآمدند و مهام انام را بدست
گرفته بودند لکن محمد خان شیبانی سردار اوزبکان برحدود خراسان
مستولی گشته از آب آمویه عبور ~~میکرد~~ و خودرا برقشون بدیع الزمان
وبرادرش مظفر حسین زده انها را منهزم و پراکنده کرد و بعد متوجه هرات گشت

روایت میکنند در اثنای این انهزام بدیع الزمان میرزا رو بقندهار آورد و برادرش
مظفر حسین میرزا نیز از برای محافظت هرات از وجوه واعیان چاره جوی تدبیر
گشت در جواب گفتند حفظ هرات باقشون میشود باید بر نمیشود بیچاره
آه سردی کشیده گفت منکه دورم بیشتر از سه نفر نوکر ندارم و با هزار درد و داغ
از ملک و مال واولاد وعیال وداع وفراغ نموده از دروازهٔ هرات که معروف بدروازهٔ
فیروز اباد است درآمده رو بسمت استراباد نهاد در سنه ۹۱۳ باز مظفر حسین میرزا
با برادرش بدیع الزمان میرزا ملحق گشته بعد از جمع آوردن قوری سپاه بقصد آنکه
موقع خود را محافظت کنند باهم اتفاق واتحاد نمودند لکن مظفر حسین میرزا
مبتلای حمای محرق گشته وفات کرد واین قضیه سبب زوال دولت بدیع الزمان
گردید زیرا بدیع الزمان میرزا مایل ومنهمک عیش وعشرت بود و زمام مهام امور
انام را ~~...~~ برادرش در دست داشت بعد از وفات او در صورتیکه بر بدیع الزمان
لازم بود متنبه گشته هشیار کار خود گردد برعکس در کمال غفلت بدستور سابق
دست به عیش و عشرت زده ~~...~~ نالهٔ نای و صدای ارغنون را بچرخ نیلگون
بلند میساخت بسال نکشید که محمد خان شیبانی سمت استراباد را ضبط کرد

ظهیر الدین محمد بابر با بدیع الزمان متفق گشته بقصد آنکه اوزبکیان را زده از حدود
خراسان بیرون کنند امر نامها باطراف منتشر شد لکن همینکه شایع گشت
که محمد خان شیبانی با قشون اوزبک شهر بلخ را محاصره کرده است هرکس به هراس
واضطراب افتاده بدیع الزمان میرزا نیز چون دید نمیتواند بمقابله برآید رو
بسمت آذربایجان عنان را معطوف ساخت و پسرش محمد زمان را نزد فریدون
حسین میرزا والی دامغان گذاشته خودش بهوای شاه اسمعیل روانه شد
چون این خبر واصل سمع شاه اسمعیل اردبیلی گردید امرا را باستقبال
بدیع الزمان میرزا فرستاده اورا بمجلس شاهی دعوت نمودند بعد از این
گذارشات محمد خان شیبانی نواحی دامغان وجرجان را از دست شهزادگان
~~...~~ سلطان حسین بایقرا که از سلالهٔ تیموریست گرفته محمد زمان میرزا نیز
فرار کرده ~~...~~ به پدرش بدیع الزمان میرزا پیوست فریدون حسین هم
سر بسمت ترکستان نهاده بدر رفت ونام ونشانش معلوم نشد در سنه ۹۱۵
محمد خان شیبانی با حکمدار دشت قبچاق سلطان قاسم بمقاسمهٔ ممالک برخاسته

در محاربهٔ که فیمابینشان واقع گشت محمد خان منهزم گردیده بخراسان رجعت نمود
که در این هنگام شاه اسمعیل اردبیلی نیز با لشکر بیشماری از خطهٔ ری
رو بسمت دامغان یورش آورد وچنانکه در وقعهٔ شاه اسمعیل مذکور است
بالاخره محمد خان شیبانی بدست شاه اسماعیل کشته شد

در بیان بقیهٔ احوال هند وچین

میرانشاه نیز که از شهزادگان تیموری بود بهندستان رفته انجاها را
ضبط نمود در همین تاریخها که مقارن سنه ۹۰۰ هجریه باشد میرزا بابر
در شهر کابل پادشاه بوده کامران میرزا و دیگری همایون پادشاه دو پسر از و ماندیکی بود که تفصیل
احوال اینان در دفتر دهم مسطور خواهد شد
چون محمد خان شیبانی پادشاه اوزبکان از نهر جیحون که معروف ~~بجلو~~
به آمویه دره است عبور نموده رفت بمرو واز آنجا رود مرغاب را گذشته
شهزادگان بایقرا را ~~بیقرار~~ که در انجاها حاکم بودند بیقرار ~~...~~ و بعده هرات را
خراب واستراباد را برباد و ویران کرده تمام مملکت خراسان را مسخر ~~...~~ ساخت
~~...~~ روی به آذربایجان آورد وقضیه بگوش شاه اسمعیل خورده به بهانه

تقاص خون شیعیان بقدر پنجاه هزار قشون را به کرد که امیر نجم ثانی
بدان صوب فرستاد و در این بین ظهیرالدین بابر میرزا که بقندهار و کابل و کشمیر فرار کرده بود
با قدری قشون افغان بکمک قزلباشان رسیده بود لکن اوزبکیان غالب و
و قزلباشان منهزم و مغلوب گشته ظهیرالدین بابر میرزا قشون پراکنده را
جمع کرده بطرف کابل مراجعت کرد و دیگر تا زنده بود از کابل بطرف ماوراءالنهر و
خراسان حرکت نکرده با ارکان دولت خضرخانیه ساخته بهوس ضبط و تسخیر هندوستان
افتاد شاه دولت خضرخانیه سلطان بهلول چون در سنه ۸۹۴ وفات کرد نظام خان
برخود لقب سلطان اسکندر داده در شهر دهلی بر تخت نشست از یکطرف مشغول دفع انقلاب
حکمداران (لکهنو) گشت و از جانب دیگر طریقی پیش گرفت که بطور استمالت افغانها را
همراه ببرد و کافرستان را به اطاعت آورده مملکت بنگاله را نیز ضبط نمود
و در سنه ۹۲۴ فوت شده از شش نفر پسرانش سلطان ابراهیم بجایش نشست لکن منان الیه
ازانجائیکه غدار و خونریز بود امرا از او متنفر نمود دولت خان حاکم لاهور بابر میرزا را
بر هند تشویق کرد که تفصیل آن در دفتر دهم مذکور خواهد گشت
ممالک وسیعهٔ هندچینی از حکومات مرتبان و انام و سیام و کوه نورد تبت که تا تاریخ گذشته

تا دروازهٔ چین ممتد میشود اخلاق و عادات مردمان اغلب شباهت
به اخلاق و عادات چینیان دارد و در کارهای عمدهٔ مشکل نیز مجبور بوده‌اند
به امپراتور چین مراجعت نمایند و غیر ازینها در خصوص مذهب و عقاید نیز
رسماً خودرا بسلطنت چین مربوط و حکومت چین را دولت آسمانی
میدانستند و پادشاهان چین را از جانب حق مبعوث میشمردند
لهذا دولت چین در اینطرفها گرفتاری و نگرانی نداشت اما از طرف تاتارستان
چین و از قبایلی که در اطراف دریاچهٔ (بایکال) میبودند و از هجوم
و تسلط ژاپونیان مطمئن نبود در سنه ۱۴۸۱ میلادیه از سمرقند رسولی
بدربار خاقان چین آمده دو قلاده شیر تحفه آورده بود خاقان
تحفهٔ او را نپذیرفته در مقابل پارهٔ هدایا داده ایلچی را روانه کرد (ئینگ جنگ)
نام فغفور چین در سنه ۱۴۸۸ میلادیه فوت گشته بجایش (هیات سونگ) جلوس
کرد مدت سلطنتش بیست سال کشید او نیز مانند پدرش مشغول اصلاحات
داخله گشته بنا به التماسیکه از طرف هندچینی واقع شده بود دولت چین

در تأدیب سرکشان همت گماشت در جهات جنوبی چین زلزلهٔ بزرگی شده بنا
بروایت تاریخهای چینی پانصد هزار نفس در زیر خاک مانده هلاک گشتند سال
بعدش زمین لرزهٔ دیگر شد خرابی و تلفات این دفعه بسیار کمتر اتفاق افتاد
در اثنای زلزلهٔ دومین چین در اسلامبول هم زلزلهٔ شدیدی واقع شده بود
که تفصیل آن در موقعش مذکور است در زمان حکومت این (هیات سونگ) مقدار سکنهٔ
زیر دستش پنجاه و پنج ملیون و دویست و هشتاد هزار تخمین شده است در سنه ۱۵۰۶ میلادیه
امپراتور مشارالیه وفات نمود (ووتسونگ) بجای او امپراتور گردید در زمان
سلطنت او که بقدر پانزده سال بود چند دفعه خسوف و کسوف کلی فوق العاده
و طوفانها و علامات آسمانی و انقلابات ارضی ظهور نموده ضرر بسیار بخلق رسید
در سال دهم جلوسش طایفهٔ تاتار سمت شمالی ملک چین را غارت کردند
در سال چهارمش یکی از متغلبه با او برقابت برخاسته بود و چند سالی هم
مشغول دفع و ازالهٔ او شده تا اینکه او را بدست آورده قتل نمود این نیز در سنه ۱۵۲۲
فوت گشته در جایش پسرش (شیتصونگ) جلوس کرد که تفصیل حالش در دفتر دهم مسطور است

در بیان احوال جهات شمالیهٔ آسیا و قبایل روس

جهات شمالیهٔ آسیا در دست سلالهٔ چنگیز بود و در اطراف دریاچهٔ (اورال)
و دریاچهٔ بایقال حکومت مستقلهٔ مانند حکومت یاقوت و پارهٔ قبایل وحشیه
نیز مقیم است لکن چونکه الآن از تفصیل احوال آنان اطلاعات صحیحه در دست نداشتیم
بالضروره از بیان آن سکوت رفت اینقدر هست که وقتیکه روسها
تاتارستان قازان را بتنگ آورده بودند در امتداد رودخانهٔ ولگا
یک حکومت بزرگ که بنام حکومت اژدرخان (حاجی ترخان) موجود بود اما روسها
بسبب ثبات و دوامی که در پولتیکهای خدعه آمیز نهانی خود داشتند
و استفاده کردن از آن مسلک را معتاد خود ساخته بودند در اندک زمانی
حدود قلمرو حکومت خود را از یکطرف به بحر خزر و از طرف دیگر بدریای
ازاق رسانیده حدود شرقیه و شمالیه را نیز تا بحر شمال و دریای قامچاق
و دریاچه‌های (بایقال) و (اورال) وسعت دادند و با حکومت چین همحدود
گردیدند چون این چنین دولت بزرگی که در نزد وکلای عثمانی نوظهور محسوب میشد
در عصر این دفتر بروی کار آمده است لهذا بروجه اتم شروع ببیان آن میشود

(ایوان) دهم که صورت حالش در دفتر سابق مذکور شد وفات نمود پسرش (واسیل)
چهارم بجایش نشست برای اینکه از شر و شور پادشاهان قازان آسوده باشد
خانان قریم را واسطه قرار داده با دولت علیهٔ عثمانیه نیز مناسبت پیدا
کردن میخواست ابتدا تجارت کردن تبعهٔ خودرا در ممالک عثمانیه و بحر ازاق التماس
کرده این مطلب را وسیلهٔ مناسبات شمرده و در سنهٔ ۹۰۱
بواسطهٔ خان قریم منکلی گرای اول سفیر یکی به اسلامبول فرستاد بحضور سلطان بایزید خان
درآمده چون از کمال خشونتی که داشت در اجرای آداب سفارت تکاسل ورزید
مظهر عتاب سلطانی گشت لکن ~~با وجود انکه~~ تا این تاریخ فیمابین دولتین
روس و عثمانیه معارفهٔ رسمیه اتفاق نیفتاده بود لکن درمیانهٔ شهزاده سلطان محمد حکمدار
کفه و حکمدار روس من غیر رسم ایلچیها آمد و رفت میکردند حتی در تاریخ روسها
ثبت است که خسروبیک نام سفیر یکه شهزاده محمد بشهر مسکو فرستاده بود است با حکمدار
روس در یک سفره طعام خورده اند الحاصل پارهٔ از حرکات لغو ایلچی که از مسکو
به اسلامبول آمده بود در ضمن جواب نامهٔ حکمدار درج شده سفیر را مرخص کردند

برسیدن ایلچی به مسکو ولیعهد حکمدار وفات کرد و در شهر ماتم بزرگی برپا
شد و (بویار)ها که ارکان دولت باشند از برای تعیین ولیعهد جمع شده
پسر ولیعهد متوفی را که دیمتری نام داشت مناسب ولایت عهد دیدند و مطلب را
بحکمدار تکلیف کردند لکن درمیان خانوادهٔ حکمدار این امر مایهٔ ناخوشنودی گشته
حکمدار را بجهت اینکه بقول (بویار)ها عمل نموده بود بستوه آوردند
زن ایوان ثالث حکمدار روس که صوفیه نام داشت دختر (توماس) نام پرنس برادر
(قسطنطین پالیولوگوس دراکوزه) اخرین ایمپراتور روم است سلطان محمد خان
پدر سلطان بایزید خان وقتیکه اسلامبول را فتح کرد چنانکه در کتاب سابق
در فقرهٔ موره نوشته ایم پرنس مشارالیه به (موره) فرار نموده و از انجا
بکشتی نشسته خودرا بسمت ایتالیا انداخت و بشهر (روما)
رفته در ان شهر بود که فوت شد و از او (اندریا) و (مانول) نام دو پسر و
یکدختر که صوفیه نام داشت باقی ماند چون دخترش بتحت نکاح ایوان ثالث
حکمدار روس درآمده بود باین واسطه در شهر مسکو بسیاری از بیکزادگان
روم جمع شده بودند و باین مناسبت روسها علامت رسمیهٔ دولت
روم را که عبارت از عقاب دو سر بود بر علامت

رسمیهٔ خودشان منضم ساختند و پرنسگری قدیم مسکورا با انقاض دولت منقرضه
روم مخلوط کرده از اروپ معمارها و مهندسها و برای فنون حربیه صاحبمنصبان با علم
واطلاع طلبیده درضمن برای انکه افکار و نیات هر دولت و حکومتی را بفهمند
ایلچیان مخصوص ~~ونیکیان و ایطالیان~~ بقصد انکه ونیکیان و دولت ایران را بر ضد عثمانیان
برانگیزند ایلچیهای مخصوص فرستادند مانند انکه ایمپراتوران روم در اسلامبول
سرایها و کلیساهای عالی و مکلف بنا کرده بودند اینها نیز در شهر مسکو از سنگهای
گرهنیت و سنگ صاق تراشیده یک سرای عالی و یک باب کلیسای بسیار رفیع
ساختند در سنهٔ ۱۵۰۳ میلادیه پادشاه تاتارستان قازان محمد امین خان با لشکر مرتب
از چهل و پنجهزار سوار و بیست هزار تاتار (نوغای) که جمعاً شصت و پنجهزار مرد کارزار
میشدند بر مملکت روس تاخت آورده دست بغارت زدند و در کنار نهر (تن)
با روسها تلاقی نموده جنگ سختی کردند و اسیران بسیار گرفتند دراین اثنا (ایوان)
حکمدار روس فوت شد و درصورتیکه بمقتضای اصول ناس بایستی پرنس دیمتری را
که پسر ولیعهد متوفی بود جلوس بدهند طرفداران روم مدعی شدند که باید (واسیل)
که از صوفیه سلالهٔ ایمپراتوران روم متولد شده است بر تخت حکمداری بنشیند بالفور
حق حکومت دیمتری مفسوخ گشته واسیل بمراد خود واصل گشت لکن ~~عدم کفایت~~

لکن روسهای قدیم مدعی شدند که تا عدم کفایت و قابلیت دیمتری ظاهر نشود
و یا انکه خودش بطوع و رضا از حکمداری استعفا نکند حکمداری واسیل را تصدیق
نخواهند کرد بسبب این کشمکش بیچاره (دیمتری) در زندان جان داد واسیل
به قیل و قال خلافکیران التفات نکرده آنی از تحری و تفحص حرکات اطراف
و از استفسار وقوعات عالم خالی نمیماند بدول اروپ ایلچیها فرستاد
و سیاحین را بمأموریت مخصوص بسمت آسیا روانه کرد که تفصیل آن در دفتر
دهم مسطور است

در بیان احوال فرانسه

(شارل هشتم) که وصف او را در دفتر سابق نوشتیم در سنهٔ ۱۴۹۸ میلادیه مطابق
سنهٔ ۹۰۴ هجریه بلا ولد و بلا خلف وفات کرد و عموزاده اش (دوک اورلیان)
که اسمش (لوئی) بود بنام و عنوان (لوئیس دوازدهم) بر تخت فرانسه
جلوس نمود مشارالیه در شهر (بلوا) متولد گشته چون نخستین پرنس خانوادهٔ
سلطنت بود رتبهٔ (دوک) گری (اورلیان) به او داده شده بود در هنگام طفولیتش

باوصی سلطنت (ان دبوژیو) نیز منازعات بسیار کرد حتی
اردوی جمهوریتی ترتیب داده با قشون سلطنتی جنگید وطوری هم که دلش
میخواست کرد ازانکه بحسب الوراثت حکمدار شد بخیال اینکه دشمنان خود را جذب کند
گفت کسیکه حکمدار فرانسه است باید خفتی را که در هنگام دوک اورلیان بودن او
باو دادند فراموش کند و عفو عمومی اعلان نمود وبدین وجه زمام سلطنت را بدست
گرفت و یک ثلث مالیات را بخشید و وعده کرد که مأمورین دولت را تا شکایت
عمومی درباره آنان نشود عزل نکند و در سنه ۱۴۹۹ زن سابق خود را طلاق داده
زن متروکه شارل هشتم را تزویج کرد که پرنس ... (ژان دو فرانس) نام
داشت و دختر لوئی یازدهم پادشاه فرانسه بود دراین خصوص در شهر پاریس
قیل وقالها شد مشارالیه لوئی دوازدهم بجهت اینکه جوش افکار عامه را بنشاند
دوک کری (میلانو) را ضبط نموده برفرانسه منضم ساخت که این از برای فرانسه شرفی
بود دراین بین با (فردیناندو) حکمدار اسپانیا متحد گشته حکومت (ناپولی) را
مفتوح کردند لکن در وقت مقاسمه مابینشان نزاع واقع شده بالاخره
محاوره بمحاربه منجر گشت چون (اسپانیول)ها از بس در اندلس با اعراب

جنگیده بودند در فنون حربیه ملکه و مهارت تمامی داشتند در جنگهائی که
با فرانسه کردند غالب آمدند در سنه ۱۵۰۳ میلادیه اردوی فرانسه مجبور گردید از
مملکت ناپولی بیرون برود اما لوئی دوازدهم بعد از چهار سال بتشویق و ترغیب (ژول دوم)
که پاپ انوقت بود برضد وندیکیان داخل اتفاق گردیده با یک اردوی
مکملی داخل مملکت وندیک گشت لکن چون پاپ اتفاق کردن با اسپانیا را
از متحد گردیدن با فرانسه بیشتر موافق مصلحت خود دید لوئی دوازدهم پادشاه
فرانسه را ترک نموده مقاصد (اسپانیول)ها را ترویج نمود و
فیمابین (هانری هشتم) پادشاه انگلستان و اهالی (اسویچره) و وندیکیان و
دولت اسپانیا اتفاق و اتحادی بوجود آورد و فرانسویان را تنها گذاشت
لکن فرانسویان بمقتضای شجاعت فطریه که دارند با متفقین بمقام مقابله و دفاع
برآمده اگرچه در محاربه مشهور (وانو) غالب گشتند ولی بعد از مردن (غاستون دوفو)
که ژنرال اردوی فرانسه بود دو سه جنگ دیگر اتفاق افتاد که از شدت هجومهای
قشون المانیا اردوی فرانسه منهزم گردیده پادشاه فرانسه طالب صلح گشت چون
اصل مقصد متفقین نیز این بود که نخوت فرانسویان را شکسته ایشانرا بصلح
مجبور کنند بمجرد اینکه گفتند امان بلیه جنگ برطرف شد لکن لوئی دوازدهم پادشاه فرانسه

نتوانست حرص و غضب خود را تسکین نماید بفحوای (موتوا بغیظکم) در سنه ۱۵۱۳ میلادیه وفات
نمود (فرانسوا)ی اول بجایش پادشاه فرانسه شد که تفصیلات راجع بدفتر دوم است

در بیان احوال انگلستان

چون (هانری) هفتم در سنه ۱۵۰۹ میلادیه مطابق سنه ۹۱۵ هجریه وفات کرد پسرش
(هانری) هشتم بجایش ملک انگلستان گردید و فوراً با زن بیوه برادرش
(کاترین دراغونیا) ازدواج نموده و بتحریک و تشویق رئیس درخانه اش
(وولیس) با فرانسه اعلان حرب کرد و غالب آمد بعد چون (ژاک چهارم)
پادشاه (اسکوتلند) بر مملکت انگلستان هجوم آورده بود (هانری) مشارالیه
مجبور شد از ملک فرانسه برگردد لکن قبل از آنکه هانری بملک خود واصل شود
در جنگ (فلودان) مومی الیه (ژاک) هم مغلوب و هم مقتول گشت در این
بین هرچند با فرانسه صلح کرد بتحریک رئیس درخانه با (شارلکان)
حکمدار اسپانیا متفق گشته دوباره بفرانسه اعلان حرب نمود این

رئیس وکلای انگلستان یعنی (وولیس) چون در باطن مربوط
به پاپ بود پاپ ازو درخواست کرده بود که ملک انگلستان را برضد فرانسه برانگیزاند
زیرا فرانسویان بر ایتالیا هجوم برده داخل شهر (روما)
شده بودند و در سرای (واتیکان) نشسته شهزاده سلطان جم را
که در تحت حفظ و حمایت پاپ بود نیز گرفتند باین جهت پاپ میخواست
برای اینکه فرانسویان را مجبور سازد که از ملک ایتالیا بیرون بروند
انگلیسها را برضد فرانسویان برانگیزاند و بطور خاطرش هم کار شد
که تفصیلات در دفتر دوم است

در بیان احوال پاپ

در اثنائی که اروپ برضد اسلامیت در غلیان و هیجان بود از پاپها (اینوسان)
و (الکساندر) و (پی‌یه) در مسند پاپائی یافته شدند بعد از اینها (کاردینال
ژول) پاپ گشت مشارالیه بجهت اینکه پاره از والایتهائی را که متعلق به او بودند
و در جهات شمالیه ایتالیا واقعند ضبط کرده بودند بشدت با وندیکها بمحاربه برخاست
و در سنه ۱۵۰۸ میلادیه با حکمداران فرانسه و اسپانیا و اوطریش برضد وندیکیان اتفاقی را
که مشهور باتفاق (کامبارا) ست حاصل نمود و وندیکیان را بشرایط سخت مجبور بمعاهده ساخت

بعد از آن بغیرتش نگنجید که فرانسه بر خاک ایتالی مستولی باشد لهذا دشمنان فرانسه را بر ضد آن شورانید لکن چون فرانسویان به بصیرت حرکت کردند یک [illegible] بزرگ را بر ضد پاپ بخاک ایتالیا فرستادند و در شهر (پیزا) مجلسی از کشیشان فراهم آورده معایب پاپ را در محضران یکان یکان شمرده قرار دادند که پاپ را عزل کنند پاپ نیز از این قرار مضطرب گشته بقصد آنکه انگلیس را بر ضد فرانسه برانگیزد رئیس وکلا (وولیس) را بغیرت آورد و او نیز پادشاه انگلیس (هانری) هشتم را وا داشت با قدری قشون داخل خاک فرانسه گردید لکن چون عمرش وفا نکرد در سنه ۱۵۱۳ میلادیه فوت شد و پس از آن (لیون) دهم بپاپی نصب شد

در بیان احوال جهات شمالیهٔ اروپ

جهات شمالیهٔ اروپ عبارت از حکومتهای مستقل (اسوج) و (دانیمارک) و پارهٔ از امارات المانیا و حکومت لهستان و خاک روس است اگر چه حکومتین (اسوج) و (نوروج) متحد بودند لکن اهالی دانیمارک چون در بحر (بالتیک) نفوذ داشتند در انجاها اقبال و استقلال اسوجی‌ها چندان تعریفی نداشت و بیکهای مسکو هیچوقت از منازعهٔ اهالی اسوجیا و فینلندیان

آسوده ننمودند و دانیمارک را بمصالحهٔ ابدیه مطمئن ساخته متوجه شدند بر لهستان غالب آیند لهذا بیک بزرگ روس پادشاه مجار را که ماتیاس نام داشت و در فنون حربیه ماهر و در راه ملت غیور بود و پسر (هونیاد) مشهور بود با خود متفق ساخت پادشاه مشار الیه چون از (کاسیمیر) چهارم حکمدار لهستان خشنود نبود بالطبیعه بدوستی روسها خواهش اظهار نمود و در سنه ۱۴۸۲ میلادیه از طرفین سفرا تعیین شده فیمابین این دو حکومت طریق مناسبت باز شد در این اثنا پرنس روس دختر (ویوه ده) بغدان را بنکاح خود در آورده بغدانیان را نیز جانبدار خود کرد و مأمورین دولت علیهٔ عثمانیه را نیز تشویق نمود که با لهستانیها بنحوی در دشمنی سختگیری کنند که مجبور گشته مراجعت بروس نمایند بجهت آنکه اگر لهستانیها از هجوم قشون دولت عثمانیه بهراس میافتادند از برای مقابله و مدافعه از روسها طلب امداد و اعانه بکنند و آنوقت قوت روس در لهستان شناخته میشد و تا حدود بغدان امتداد پیدا میکرد چون (ویوه ده) بغدان که (استفان) نام داشت خلاصهٔ خیالش این بود که با روسیان اتفاق نموده با عثمانیان بجنگد ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ خواه از طرف روسها و خواه از جانب (ویوه ده) بغدان از برای گرفتن انتقام حکومت بزانسیو یکی از اساس پولیتیکی که بر ضد عثمانلو بکار میبردند این بود که حکومت لهستان را که در میانهٔ مملکت بغدان و حکومت روس بود یا بکلی محو و منقرض سازند و یا اینکه زیر دست کرده در هر درجه که میخواهند نگاه بدارند

در این اوقات ~~[illegible]~~ ایمپراطور المانیا (فره دریک) بود که از خاندان اوتریش است موی الیه در سنه ۱۴۴۰ میلادیه ایمپراطور شده پنجاه و سه سال حکمرانی کرد در زمان حکومت او مملکت المانیا در پولیتیک چنان از هم جدا شده بود که اتحاد و توفیق آن ممکن نمیشد و از انطرف هم لشکر عثمانلو ولایت (ایلیریا) را خراب میکرد و نزاعهای مذهبی نیز پیش میرفت و از طرف پاپ هم متصل مداخله در کارها واقع میشد اینها همه راجع به عدم کفایت و اهلیت ایمپراطور بود چون این (فره دریک) فوت شد پسرش (ماکسیملیان) ایمپراطور المانیا گشت مشار الیه در سنه ۱۴۵۹ میلادیه متولد شده در سن هیجده سالگی با دختری از خاندان (بورغونیا) عقد ازدواج نمود

در بیست و هفت سالگی در باب دوک نشینی (بورغونیا) با فرانسه جنگ کرد لکن نتوانست غلبه کند چون در سنه ۱۴۹۳ میلادیه پدرش وفات کرد ایمپراطور المانیا گردید در زمانیکه ایمپراطور بود حکومات لهستان و مجارستان و بوهمیا تقریباً محکوم ارکان یک خاندان بودند چون حکمدار لهستان کاسیمیر چهارم فوت شد یکی از پسرانش خلف او گشت و همچنین یکی از پسرانش نیز حکمدار بوهمیا شد خلف خودش از سنه ۱۴۹۲ الی سنه ۱۵۰۱ حکمدار لهستان بود و پسر دیگرش بعنوان (لادسلاس ششم) در سنه ۱۴۷۱ حکمداری بوهمیا را استحصال نموده تا سنه ۱۵۱۶ حکومت کرد در این اثنا حکمداری مجار در عهدهٔ لادسلاس پنجم بود که از خاندان اوتریش ~~[illegible]~~ پسر (ززه لون) حکمدار لهستان است که در سنه ۱۴۴۰ حکمدار مجار شد و باین واسطه تقریباً این هر سه حکومت از یک خاندان منشعب شده است خلاصه لادسلاس نیز بجهت مدافعه با المانها با دستهٔ هونیاد قول و قرار کرده بود که هونیاد حکمران ترانسلوانیا بود و بجهت آنکه با خاندان پالیولوگوس که از ایمپراطوران روم است عقد قرابت کرده مناسبت پیدا کرده بود در بارهٔ عثمانلوها عداوت زیادی داشت چون وصی لادسلاس بود در مدت حکمدارانش بر مجار در محاربهٔ بلغراد بمدافعهٔ سلطان محمد ثانی

خوب ایستادگی کرد و بالاخره نتیجهٔ محاربه را هم برد لکن از زخمی که خورده بود
افاقت نجسته بعد از پانزده روز فوت شد چون هونیاد درگذشت پسرش
(ماتیاس کوروین) در سنهٔ ۱۴۵۸ در سن پانزده سالگی حکمدار مجار گردید در مدت سی و
دو سال حکومتش چون سبب حرکت تجاوزی امرای سرحدنشین دولت عثمانیه
نگشت ممدوح‌ترین عصر خویش است در شهر (بودین) یک دارالفنون و یک رصدخانه
بنا کرده یک کتابخانهٔ مکملی نیز جمع کرد و بتوسط معمارهائی که از این دارالفنون
بیرون آمدند یک سرای سلطنتی مکلفی نیز ساخت چون ماتیاس در سنهٔ ۱۴۹۰
فوت شد لادسلاس ششم که حکمدار بوهمیا بود بجائش پادشاه مجار گردید چون
برادرش (ژان البر) نیز حکمدار لهستان بود بجای اینکه با او اتفاق کرده
با دشمنان‌شان مدافعه و مقابله نمایند این هر دو برادر با هم مخالفت میورزیدند
(ژان البر) حکمدار لهستان در سنهٔ ۱۴۹۲ چون پادشاه لهستان گشت صلح و
آسایش را ملتزم گردیده از این غافل بود که (ویوه‌دهٔ) بغدان برای اینکه
مداخلهٔ روسها را در لهستان دعوت کند عساکر عثمانیه را بنهب و تخریب
لهستان تحریک و تشویق مینماید اگر اینطور نمیشد لازم بود که حالت
خدمت کردن بخیالات طرفین را ترک کند و حال اینکه چنین نکرد زیرا

مطمح نظر روسها این بود که نفوذ خود را در لهستان بتصدیق برسانند
و خیال ویوه‌دهٔ بغدان این بود که لهستانی‌ها را مجبور روسها
سازد لهذا بواسطهٔ عساکر عثمانیه لهستان را لگدکوب کردن میخواست
و باین جهت بسلطنت سنیهٔ عثمانیه نیز خدمتی کرده بیشتر از امراء افلاق
مظهر التفات شد باین تدابیر بغدانیان هر طرف را اغفال نموده
مملکت خود را از هجوم و تسلط لهستانی‌ها رهانیدند از دستگاه حکومتهای
باویرا و پروسیا داخل حلقهٔ نفوذ امپراتور المانیا بودند لکن چون مذهبیکه
(لوتر) نام راهب در آن صفحات شایع ساخته بود
بر مذهب کاتولیک خلل وارد می‌آوردن کار بجائی رسیده که روسای روحانیهٔ این دو مذهب
درحق هدم و تخریب کلیساهای یکدیگر فتوی و جواز دادند و این قضیه
سبب جنگهای خونریز گردید و نفوس بسیاری در این راه هلاک شد و خونها
ریخت و در صورتیکه امپراتوری المانیا منقسم بده جزو بود در مصالحهٔ (وستفالیه)
منقلب بصورت دیگر گشت که تفصیل این قضیه و اسباب مغایرت مذهبی که ظهور کرد
در دفتر دهم بسلک سطور کشیده خواهد شد
حکمدار پورتکیز (امانویل) در سنهٔ ۱۴۹۵ بر سریر حکمرانی نشست در بیست و شش سال مدت
حکومتش مواقع معمورهٔ هندوستان را و در قطعهٔ امریکا سمتهای (برزیلیا) را کشف کرد

مغلوبینی را که از بقیهٔ حکومت عرب مانده بودند با کمال تحقیر از مملکت بیرون کرد و یهودیان را اخراج نمود
و از سواحل جنوب افریک دور کردن و از بوزهٔ امید که نقطهٔ اقصی جنوب افریک است
گذشته در بحر هند با کمال استقلال کشتی راندن را و بدان واسطه صاحب و مالک اراضی
جدیده شدن را معتاد و مأنوس ساخته بود و حتی کشتیهای پورتکیز داخل بحر سویس شده
شروع کردند در مقابل بندر جده بگردیدن ملوک مصر نیز بمدافعه برآمدند اگرچه
پورتکیزها قوتی کافی از برای تسخیر خطهٔ یمانیه نداشتند لکن این اقتدار را داشتند که ملوک مصر را مشغول میکنند فقط
آنجاها داشته در سمتهای غرب افریک بکار ملوک و طوایف بومیان آنجا دخل و تصرف کنند فرصت ندهند که
اگر اساس و اسباب هر یک از این کارها را تحقیق و تفتیش کنیم اصل و عمدهٔ
مطلب اجرای بغض و عداوت و نیت بود که تعصب دینیه بر ضد اسلامیت بحصول آورده
بعد از آنکه حکمدار اسپانیا (فردیناندو) چنانکه در دفتر قبل مذکور گشت شهر
(غرناطه) را از عربها دست گرفت با پادشاه فرانسه (لوئی) دویم نیز عقد
اتفاق کرده حکومت ناپولی را تسخیر نمودند لکن فوراً با فرانسه از
در خدعه برآمده حکومت ناپولی را منحصر بخود ساخت چون زنش

(ایزابللا) نیز فوت شده بود تا وقتیکه پسرزاده‌اش (شارلکان) فاعل مختار
بشود حکمداری (کستل) را با دخترش وصیت کرده بود و در این باب شوهر خود (فردیناندو) را
نیز شاهد گرفت فردیناندو در اسپانیا چون بر عربها غالب آمده کسب شهرت
و افتخار کرده یهودیان را نیز از مملکت بیرون رانده بود اهالی اسپانیا از او
بسیار خوشنود بودند و زمام امور جمیع ولایات را به او واگذار کرده بودند
لکن بجهت حیله‌گری و بی‌مزاجی که منافی شأن حکمداران است ممدوح عامه نبود
علی‌الخصوص آن بی‌وفائی که از او نسبت بپادشاه فرانسه سرزد مانع این شد که خدمتهائی
که از برای ملت کرده بود پسند عامه بیفتد کذلک بجای اینکه
عزت و احترام (کپیتان کلومب) را نگاه بدارد او را تحقیر نموده بزندان
افکند و همین کارش انیت عامه را از او سلب کرد

در تفصیل سفر کپیتان کلومب

چنانکه در دفتر هشتم مذکور داشتیم در سال فرخنده فال هشتصد و نود نه از هجرت
نبویه علیه و علی آله الاف التحیه در ماه آب رومی (کپیتان کلومب) بنیت کشف نمودن
دنیای جدیدی که تصور کرده بود از شهر (پالوس) با سه فروند کشتی رو بسمت

جزیره های (قناریه) فک لنکر اقامت و فتح شراع عزیمت نموده بعد از
سی و سه روز بیکی از جزایر مذکوره که (غومر) نام داشت مواصلت کرد
از انجا تدارک راه دیده خود را بدریای بیکران و بحر بی پایان محیط تسلیم نمو
تفصیل مصایب و سختیهائی که (کپتان) مشارالیه در این سفر کشید راجع بتاریخ
امریکاست که انیس افندی آنرا ترجمه کرده است ما باجمال همین قدر ذکر میکنیم
که بعد از سی و پنج روز یعنی در روز یازدهم ماه تشرین اول رومی علی الصباح
یک جزیرهٔ مسطحی در دو ساعتی درسمت شمال بنظر آمد که اطرافش خرم و چشمه سار
جاری و درختان درهم داشت در این بین اهل سفینه شکرانهٔ این عنایت
به اصول و کیش خویش بعبادت پرداختند و از چشمانشان چشمه های اشک مسرت
جاری ساختند هنگام طلوع خورشید از کشتی زورقها فرود آوردند و
چندین مردان مسلح در انها نشسته درصورتیکه باندهٔ موزیک نواخته میشد
عازم جزیرهٔ مذکور گشتند چون سکنهٔ جزیره این ورود غیر موعود دریانوردان را
مشاهده کرده بودند از برای تماشا و تحقیق این غریبه در سراسر ساحل به انبوه جمع آمده
نظر میکردند از احوال و حرکاتشان معلوم میشد که اول دفعه بود که از برای

دیدن انجنان غریبه گرد آمده بودند غایت تعجب را داشتند
(کپتان کلومب) خودش درصورتیکه لباس یونی فورم رسمی خود را پوشیده
شمشیر برهنه در دست داشت و قبل از همه قدم بجائی که تازه کشف
کرده بود گذاشت و ملاحان اسپانیا که از عقب او پایشان بخاک رسید
بروی در افتاده سجدهٔ شکر بجای آوردند و جبههٔ خود را بجائی که چهل شبانه
روز بود باکمال حسرت آرزو میکردند مالیده از شوق مینالیدند و تبرکاً
و تیمناً برای حرمت حضرت مسیح علم چلیپائی در ان خاک نصب نمودند
و مکرراً باجرای واجبهٔ شکرگذاری برخاسته هر عهد و میثاقی که از اسلاف در خصوص
کشف اراضی جدیده شنیده و از پورتکیزها دیده بودند مجری داشتند
و در این اثنا پارهٔ اشخاص از بومیان درصورتیکه از حرکات این بیگانگان
متعجب و از سبب ورودشان بیخبر و غرق حیرت بودند با کمال سکوت دور ایشان ایستاده
این امر غریب را تماشا میکردند زیرا زینت رخت و لباس اسپانیولها
و سفیدی صورتشان و مهابت ریش و سبیلشان و پاکی و براقی سلاحشان
والحاصل هرچیزشان در نظر اهالی جزیره تازگی و غرابت داشت و حتی چون
کشتیهائی را که این بیگانگان از انها بیرون آمده بودند دیده و ملاحظهٔ آن را

که این هیاکل بحری محیط اعظم را شکافته آمده اند و در روی اب مانند
عقاب شهپر گشوده اند کرده از درون انها صدائی مانند غرش رعد
میشنیدند و ناگاه برقی را میدیدند که از دل دود غلیظی منتشر میگردد و بعده از دل دود
الات عجیبه و غریبهٔ که توپ باشد هویدا میشد بحدی خوف و دهشت برانها
مستولی شده بود که گمان میبردند که این مسافرین از موجودات عالم بالا یعنی
از منسوبان خورشیدند که بدیدن ایشان آمده اند اسپانیولها نیز چون مانند سایر
اروپیان هرچیز را بنظر تعجب میدیدند از انجائیکه اشجار و نباتات ان جزیره غیر از
نباتات اروپ بود ایشان بر احوال طبیعیهٔ ان جزیره حیران و بومیان نیز به افعال
و حرکات این غریبان بتعجب نگران بودند بومیان تماماً عریان و موی سرشان
بدوششان فرو ریخته پارهٔ انها را بافته بدور سرشان بسته بودند رنگ بدنشان
برنگ مس و از ریش و سبیل عاری بودند هرچند چهره و سیمای انها شکل و هیئت
جداگانهٔ داشت لکن جائی که موجب استهزا باشد نداشتند اینها روی و جسد خود را
بانواع رنگها نقش کرده ابروهاشان معتدل و اندامشان متناسب بود اول و تنبکی
اسپانیولها را دیدند رو بداخل جزیره رمیدند لکن بعد زنگوله و مهره و سایر
چیزهای شیشهٔ را که اسپانیولها به ایشان دادند انها را باکمال مسرت قبول نموده

اهسته اهسته به ایشان نزدیک میشدند در این اول ملاقاتیکه فیمابین
اهالی دنیای کهنه و دنیای نو واقع گشت کمال دوستی و خوش سلوکی
درکار بود و تمام شرایط انسانیت بطور موافق بجای آورده شد
لکن اسپانیولها چون دارای انواع هنر و صنایع مرغوبه و مطلوبه بودند
از حرص و طمعی که داشتند اصل مقصد و مرادشان این بود که جلب منفعت
کنند و بومیان بیچاره مصایب و بلایائی که در اینده از ان مسافرین
برسرشان خواهد آمد هیچ بخاطر و خیال نمیاوردند
این جزیره در میان سکنهٔ بومی انجا معروف به جزیرهٔ (غانحنی) است
لکن کپتان کلومب اسم انجا را عوض کرده انرا (سان سالواتور)
تسمیه نمود جزیرهٔ مذکوره بنا به اطلاعات حالیه یکی از جزایر مجتمعه الیت
که انها را (بهامه) میگویند که تقدر هزار ساعت
در جهت غرب جزیرهٔ قناریه و در چهارم درجهٔ عرض جنوبی
واقع است بومیان انجا از طلا حلقه ها ساخته بدماغ و گوش و بازو
و ساقهای خود اویخته و بسته بودند

چون ازایشان پرسیدند که این همه طلا را از کجا اورده اید سمت جنوب را نشان میدادند چون اسپانیولها
اصل مقصدشان ازاین سفر بر خطر این بود که مملکت پر دولتی پیدا کنند ازاین اشارت
وحشیان بومی یقینشان شد که در آن سمت بمکافات زحمتها و مشقتهای خود
خواهند رسید و فوراً قصد انطرف کردند و (کپیتان کلومب) چند نفری از سکنهٔ جزیره را
برای انکه زبان اسپانیول را آموخته هم ترجمان و هم راهنما باشند همراه برداشت
و بادبان عزیمت را رو بسمت جنوب گشوده در راه بجزیره های بسیاری برخوردند
که سه جزیرهٔ از همه بزرگتر انها را اسم نهاده یکی را (بشارت مریم) دیگری را
(فردیناندو) و سومین را (ایزابلا) توسیم نمود در هر یکی ازاین جزایر جای طلا را
سوال میکردند و همه سمت جنوب را نشان میدادند لهذا استقامت جنوبی را
از دست نداده راست رفت تا انیکه یک خشکی بزرگی را یافت که ان زمین
مانند سایر جزیره هائیکه دیده بودند مسطح نبود و در ان کوهها و دره ها مشاهده
کردند و نمیدانستند که آن خشکی یک جزیرهٔ بزرگی و یا کنار یک قطعهٔ عظیمی
از زمین است اهالی جزیرهٔ (سان سالواتور) که همراه آورده بودند فهمانیدند که

ان خشکی را بزبان ایشان (قوبا) میگویند والی صل نزدیک بساحل گشته
از دهنهٔ رودخانه که از ان خشکی فرود آمده بدریا میریخت داخل شدند
چون سکنهٔ هر دو ساحل رودخانه ان هیکل عظیم را که هرگز مانند
انرا ندیده بودند مشاهده نمودند وحشت کرده رو به کوهها و جنگلها فرار کردند
(کپیتان کلومب) یکی از وحشیان جزیرهٔ (سان سالواتور) را با چند نفر اسپانیول
فرستاد که داخل آن اراضی را کشف و تحقیق نمایند ایشان بقدر
شصت میل داخل اراضی گشته عودت نمودند و گفتند که اراضی بسیار منبت و
محصولدار است و بقریهٔ برخورده بودند که تقریباً بقدر هزار و پانصد الی هزار سکنه داشته است
هر چند ایشان نیز عریان بودند لکن نسبت بوحشیان سایر جزایر با درایت تر
بوده اند به اسپانیولها بسیار حرمت کرده ایشان را مانند انیکه از عالم بالا نازل شده اند
تعظیم و تکریم نموده بودند و یکنوع چیزی که لذتش با بلوط برشته شباهت داشت
با قدری از چیز گندم مانندی که در زبان خودشان انرا (مایس) میگفتند
به ایشان داده بودند و یکنوع سگ دیده بودند که هیچ صدا نمیکرده است و در نزد اهالی
ظروف و آلات طلا دیده بودند که در نزد شان چندان قیمتدار شمرده نمیشده است

و از برای اثبات مدعا چند نفر از سکنهٔ انجا را نیز همراه اورده بودند کپیتان کلومب
از ایشان پرسید که این طلاها را از کجا میاورید ایشان در سمت شرق جزیره را نشان
دادند که در نزدشان معروف به (حیط) بوده است فوراً سکان کشتی را بدان سمت پیچانیدند
فی الواقع بساحل یک جزیرهٔ معموری که واصل شدند در انجا بقدری که حرص و
طمعشان را اقناع نماید طلا بچنگ آورده باسم حکومت اسپانیا یک
قلعچه نیز ساخته (دیباغو) نام شخصی را سرکردهٔ سی نفر کرده درانجا گذاشت و خودش از
معادن و اشجار غریبه تحصیل نموده به اسپانیا برگشت چون بلنگرگاه (پالوس)
داخل شد همشهریانش دسته دسته بساحل دریا آمده با او ملاقات میکردند
چون آدمها و حیوانات نادیده
و محصولات غریبه را که کپیتان کلومب از برای اثبات مدعا
همراه اورده بود دیدند ناقوسهای شهر را فرو کوفتند و توپها انداختند و
اورا با مراسمی که لایق حکمداران است داخل شهر نمودند لکن چون پادشاه
در شهر (بارسلون) بود کپیتان کلومب را به انجا طلبید مومی الیه فوراً عازم شهر
بارسلون گردید در راه بهر شهری که برمیخورد اهالی به استقبال او شتافته

بعد او را تشییع مینمودند چون بشهر بارسلون رسید با احتشام تمام او را وارد
شهر ساختند و پادشاه با ملکه لباس رسمی پوشیده در زیر یک سایبان
مکلف مزینی منتظر ورود کپیتان کلومب گردیدند و مشارالیه چون بحضور رسید
بزانو در آمده شکرگذاری کرد که شان و شهرت متبوع خود را در یک
دنیای جدیدی نشر ساخته است انوقت پادشاه اورا تکلیف بنشستن نموده
بربالای کرسیٔ که مخصوص او گذاشته بودند نشست و ازاو درخواست شد که کیفیت
سیاحت خود را تعریف کند مشارالیه نیز بتعبیراتیکه مناسب شان حکمداران است
سیاحت خود را حکایت کرد بعد از ان پادشاه و ملکه شکرانهٔ انیکه در عهد حکومتشان این چنین
ممالک جدیدهٔ یافت شده است که فواید عظیمهٔ ان بخاطر و خیال هیچکس نگذشته بود
بر اصول مذهب کاتولیک یک زانوی خود را بزمین زده و هر دو دست را بهم
گرفته از خلوص قلب بدرگاه حق ادای شکر نمودند و پس از ان کپیتان کلومب را
لایق هر نوع شان و شرف دانسته جمیع امتیازات و معافیاتی را که در مقاوله
نامهٔ که سابقاً امضا نموده بودند مندرج بود با برات و فرمان رسمی بمشارالیه و
اولادش نسلاً بعد النسل تأکید و تصدیق نمودند لکن کپیتان کلومب نیت داشت
که یک دسته کشتیهای مکمل برداشته از برای ضبط و ادارهٔ اراضیٔ که تازه
کشف کرده بود دوباره عازم شود هر چند پادشاه اسپانیا فردیناندو مانند زنش

مایه افتخار و شرف نبود و بالطبیعه بسیار احتراز مینمود و کم از شروع کردن بکارهای
جدید اجتناب میکرد این دفعه ~~موافق طبیعت تبعه حرکت نمود~~ بخواهش
تبعه خود موافقت نموده تدارک سفر دویم کلومب را دید و او را با هفده
فروند کشتی و هزار و پانصد نفر آدم و هر نوع آلات و ادوات لازمه به اراضی
جدید الکشف فرستاد

کپتان کلومب در روز پانزدهم ایلول رومی سنه ۹۰۰ هجریه از خلیج (کادکس)
لنگر برداشته باز عازم جزیره (قناری) گردید و از آنجا بعکس سفر قبل
رو بسمت جنوب حرکت کرد که بقیه این سفر در دفتر دهم سطور است

در بیان بقیه احوال اندلس و غرناطه

چنانکه در دفتر سابق مرقوم گشت پادشاه غرناطه ابوالحسن بعد از آنکه سفرای را
که از جانب فردیناندو ~~برای عقد~~ در سنه ۸۸۴ هجریه در ماه محرم برای عقد مصالحه فرستاده
تحقیر کرد با تیسی در صورتیکه بداند که مصالحه حصول پذیر نخواهد شد هر طوریکه بود با آنکه ضعف حال

خود را با قوت دشمن موازنه نماید ایلچیها را پس فرستاد اگرچه ملک مشار الیه
بالطبع نمیخواست زیر حکم دشمن برود لکن از آنجا که اندرون حرم سلطنت چون مغلوب
بود نظام هیأت را مشوش کرده بود زیرا یحیی و نیار نام دو پسر از زنش
که از زن عیسوی الاصلش متولد شده بودند با ملک زاده دیگر که اسمش محمد
ابو عبدالله و از ثریا سلطان که بیشتر از همه منظور ابوالحسن بود متولد شده بود
منافرت و مغایرت ~~ظهور کرد~~ پیدا کردند لهذا از برای ولیعهد سلطنت
قریب الخطر ابوالحسن شدن هرگونه فساد و فتنه را در داخل مملکت برانگیخته
بودند در این اثنا ابوالحسن شهر زهره را ضبط نموده یک قسم اهالی آن را
قتل و قسم دیگرش را کوچانیده به غرناطه فرستاد لکن ملکزاده ابو عبدالله بتحریک
مادرش ثریا سلطان برخلاف پدرش قیام نمود و ابوالحسن را مجبور کرد که از
غرناطه متواری گشت بعد از آنکه ابوالحسن از سریر حکومت دور شد حکومت
اندلس منقسم بدو قسمت گردید که قسمی را ابو عبدالله و قسم دیگر را (عبدالله الزاغال)
تصرف نمود چون حکومت غرناطه در میان خانواده منقسم گردید بالطبیعه
قوت و اتفاقشان نیز متفرق و منقسم گشت لهذا کستلی‌ها داخل حدود غرناطه

گردیده اهل اسلام را تنگ آورده بودند
هنگامیکه ابوالحسن در شهر (لوکسا) بود کستلیها آنجا را نیز تسخیر کردند مشار الیه
اهل و عیال خود را برداشته رفت بشهر (المونقار) و در سنه ۸۹۲ فوت شد
جاهای عمده که در اطراف قصبه (مالاگا) بودند در دست اهل کستل ماند
فقط شهرها با عربان بود بعد از مدتی محاصره حاکم شهر مذکور (عبدالله الزاغال)
قلعه را به فردیناندو تسلیم نمود در این بین ملک غرناطه ابو عبدالله به بهانه تبریک مظفریت نزد
فردیناندو رفت چون باعتقاد خودش یکی از دشمنانش را که رقیب خود میدانست از میان
برداشته حکومت غرناطه را سالم گذاشته بود لکن فردیناندو استقلال حکومت
او را بسخنان لطف آمیز فریفته کرده این قصد را که نوبت هجوم غرناطه نیز رسیده است
پنهان داشت بدین منوال جهات غربی حکومت غرناطه
بکلی بدست فردیناندو افتاد در این اثنا یکی از امراء ابوالحسن با هزار
نفری بر سر محلی که در زیر حکم فردیناندو بود تاخت آورده بعضی از اجزای
خانواده حکمداری را بقتل رسانیده و این قضیه باعث هجوم آوری فردیناندو
گردیده تقریباً پنجاه هزار قشون برداشته بر سر غرناطه رفت در سنه ۸۹۴

ابو عبدالله دیگر خوب یقینش شد که حکومت خود را از پنجه استیلای فردیناندو
بیرون نخواهد برد لهذا وعده کرد که اگر محاصره برداشته شود حکومت
غرناطه را بتحت حمایت فردیناندو خواهد آورد در مدت دو سال یعنی
از سنه ۸۹۵ الی سنه ۸۹۷ حال اهل غرناطه بجائی رسید که دولتشان بدست
دشمنان دوست نما افتاده دیگر جای دست و پا زدن نداشتند باز با
این حالت پاره از ارکان و امراء احتیاج نزد متغلبه برده باعث مداخله ایشان
بیگانه میشدند و برخی تسامح و مساعدت متغلبه را حمل بر ضعف
کرده با پاره حرکات بی معنی آنها را بغضب آورده تا آخرین دقیقه
که دولتشان که باعث عزت و نعمتشان بود منقرض میگشت نفاق و شقاق را
ترک ننموده بدست خودشان دولتشان را بباد دادند چون زنهائی که
در اندرون سلطان ابوالحسن بودند بجز از درجه ضعف و قوت دولت
محض بخیال اینکه هرکدام پسر خودشان را سلطان کنند دیگر بدبختیهائی را که
از نتیجه این خیالات بایستی حاصل شود نمیتوانستند تعقل نمایند لهذا فساد
و فتنه زنها را در این امر میتوان معاف و [illegible] را معذور شمرد

لکن اصول لاقیدی را که امرا و ارکان دولت غرناطه پیش نهاد
خود ساخته بودند هیچوقت نمیتوانستند معاف و معذور دارند زیرا در حالتی
که هنوز بقیهٔ حیات در کالبد دولتشان باقی و کسب قوت کردنش ممکن بود
یک قوت موهومه را از برای خودشان استنادگاه قرار داده برای خرابی همشهریان
خودکامانشان را دشمن میشمردند دولتشان را که ولینعمتشان بود نیست و نابود کردند
اگر واقعاً فضیحتهائی را که در سنه ۸۹۷ که سال آخر دولت غرناطه بود در بین دو ماه
یعنی از محرم سنهٔ مذکوره که شروع بعداوت شد تا غرهٔ ماه ربیع الاول که تاج غرناطه را
تسلیم فردیناندو کردند واقع شده است بیان و تفصیل شود مانند یک حکایت
حزن آور (تیاتر) میشود وحال آنکه حکایتهای تیاتر نیز پارهٔ جزءهای
تحریف شده است که از برای عبرت و انتباه عامه ترتیب داده اند لکن چون
اذهان خلق را بمرحمت و انصاف مایل میسازد مردم در صورتیکه میدانند حکایات
تیاتر دروغی و خیالی است باز پول داده بشنیدن آن رغبت میکنند
مردم را از مطالعهٔ بیان واقع دولت هشتصد سالهٔ معتبری مانند دولت غرناطه که بسبب سوء اداره در
اندک زمانی محو و نابود گردیده است میتوان محروم نمود زیرا مقصد از خواندن
تاریخ ... خواندن وقوعات عادیهٔ متعارفی نیست بل مقصد آن است که

اسباب خفیهٔ اینگونه وقوعات عبرت آمیز را بفهمند اینکه مورخین عثمانیه
از بیان وقایع اندلس و غرناطه سکوت کرده اند بملاحظهٔ آن لحظه است که عدم
تقید و بی التفاتی دولت متبوعهٔ خود را نسبت به آنجاها کتم و نهان کنند وحال
آنکه اینگونه وقایع معتبره را در راه تملقات موهومی و خیالهای باطل فدا کردن
تیقظ و انتباهی را که نتیجهٔ تاریخ خواندن است تباه ساختن است لهذا
وقوعات مدت مذکوره را بطوریکه واقع شده اند در این موقع بعینها ترجمه مینمائیم
در بیست و پنجم ماه تشرین ثانی رومی سنه ۱۴۹۱ میلادیه
مطابق روز دوشنبهٔ بیست و دویم شهر محرم الحرام سنه ۸۹۷ هجریه ارکان
دولت و مشایخ مملکت یکجا جمع شده چون میدانستند که شهر غرناطه از
استیلای اسپانیولها ممکن نیست خلاص شود باری بجهت اینکه املاک
و اوضاع و اولاد و اشیاع محو و تلف نشود قرار دادند که زیر حمایت
دولت اسپانیا داخل گشته یک خراج مناسبی نیز بدهند و در باب تأمینات
این مواعید پارهٔ مذاکرات نموده از برای مهلت خواستن ابوالقاسم
حاجب را نزد فردیناندو پادشاه اسپانیا فرستادند
در دولت اندلس و دولت مغرب چهار درجه منصب بزرگ بود یکی وکالت امور عامه

دویمین وکالت مالیات سوم محافظت قلاع و ثغور و وکالت حربیه چهارم منصب حاجبی بود
منصب حاجبی از آن سه منصب دیگر معتبرتر بود زیرا حاجب بار ملک در امور یکه فیمابین
وزرا و شخص پادشاه واقع میشد محرم و در قرب سلطان همیشه مورد التفات و مکرم بود
همهٔ این مأمورین هر روز در سرای مفروش مزینی جمع گشته هر کدام در اطاق مخصوص خودشان
مشغول امری که به او محول بود میشد این ابوالقاسم حاجب هر کاردانی بود شایان هرگونه احترام و
تعظیم لهذا اورا با تعلیمات مخصوص نزد فردیناندو فرستادند که حالت اضطراب دولت غرناطه را
بیان نموده بشرطیکه حکومت غرناطه از جانب فردیناندو بسمت وکالت بر عهدهٔ ابوعبدالله
باشد کار را بگذرانند لکن فوراً از دنبال او گروه دیگر از برای فردیناندو خبر فرستادند
که تکلیفی که ابوالقاسم خواهد کرد مبنی بر ابرام امان خلق است لاعتبار نشود
اگر در اصرار ثبات نمائید این کار را میبرید و بطور دلخواه میسر خواهد شد
فردیناندو گروهی از اعراب را بخود جذب و جلب نموده بواسطهٔ ایشان
در میان اهالی و امراء منتشر ساخت که مراد و مقصد فردیناندو این نیست که دولت
غرناطه را غصب و محو نماید بلکه میخواهد آن بی ترتیباتی را که بر ملک موروثی که بدست
اسپانیولها افتاده است تعرض و مداخله میکنند تأدیب نموده از برای اینکه دولت
غرناطه در آینده بتواند کار خود را راه ببرد پارهٔ شرطهای محکم خواهد گذاشت و بعد از این

کسانی را که حکم و نفوذ اسپانیولها را تصدیق میکنند نرنجانند و اگر بدانند که
اهل غرناطه یکی از مأمورین دولت در تحت حمایت اسپانیا است باز اورا در مأموریتش باقی بگذارند
و محرم هر نوع اسراری باشد و کسانیکه از فردیناندو جانبداری میکنند حر و آزاد
باشند و بمجرد اینکه جنگ و جدال از میان برخاست فردیناندو خیالش این است
که دولت غرناطه را اصلاح نماید و از این گونه سخنان شایع ساخت
ملک غرناطه ابوعبدالله به بهانهٔ اینکه گویا میخواهد هجوم فرنگیان را از ملک اندلس
منع نماید پدر خود ابوالحسن را که اکرم از حکومت خلع نمود لکن بعد خوب فهمید
که کاریکه پیش گرفته است از برای خودش هم فایده نخواهد داشت
ولی چه چاره که کار از کار و آب از سر گذشته بود
چون جسارت و قوت دافعه که لازمهٔ حکمداری است نداشت بیک حال
ناامیدی و مأیوسی افتاده اعتقادش این شده بود که هر قدر سعی بکند
سودمند نخواهد افتاد و پارهٔ تملق گویان نیز این خیالش را قوت
داده فراهم گوئی میکردند
خلاصهٔ کلام بنا بقراریکه با ابوالقاسم داده بودند از برای اینکه او از نزد
فردیناندو بفرستند بالجمله علماء و امراء در سرای الحمراء جمع شده عقد
انجمن مشورت نمودند

در سرای الحمراء هنگامیکه مشایخ مملکت و فقهای ملت جمع گشته بمشورت نشسته بودند
از میان آنها ابوالقاسم عبدالملک حاجب از اوضاع مملکت اطلاعات داده گفت
مردمانی که در زیر حکم ما هستند در هنگام صلح و صلاح معترض و در ایام جنگ و استعمال
تیغ و رماح محترزند پس در سفر وجودشان عین سقر و در حضر مخفی شر و ضرر است
هیچوقت از ایشان فایدهٔ دیده نشد از امرای لشکری موسی بن ابوالغازان لنجی در آمده
گفت چرا در غیرت ملت شبهه دارید و افترا میکنید الان در داخل غرناطه بیست هزار
مرد جنگی موجود است که همه حاضرند از برای محافظهٔ ناموس بکوشند هر یکی از آنها در راه
وطن جان دریغ ندارد باز دستش اشارت بجانب ملک کرده گفت اینک ملک
رخصت بدهند که در این بین ملک روی خود را بجانب رؤسای لشکری متوجه ساخته
گفت عنایت الهی شما را پرورده است که هم اولاد و عیال خود را و هم دولت
و حکومتتان را گویا شما استناد دارد از ورطهٔ هولناک خلاص نمائید و چارهٔ این کار مربوط بهمت شماهاست
در عقب این سخن ملک در مجلس مشورت گفتگو بسیار شد بالاخره بنا بتشویق موسی
هر کس بغیرت افتاده اسباب محافظت غرناطه را فکر کردند و سرداری سپاه را بموسی
دادند و نعیم رضوان و محمد بن زید نام سرکردگان را نیز با او همراه کردند و قرار
شد که او بمقابلهٔ دشمن در آید و از امراء عبدالکریم نیز مأمور محافظت سنگرها

و نگاهبانی محلات شهر و استحکام دادن بکه برجها و مواقع سایره کوشیده باشد
و مقرر گشت جمیع اهل شهر از برای کمک قشون مانند ردیف در ذخیره باشند
و پسر والی (لوک) محمد طاهر بن عطار نیز تقریباً با سیصد نفر سوار مأمور شد
که هر روز از شهر بیرون رفته مشغول تجسس و تفتیش احوال
دشمن گردد و بسبب این قرارها و ترتیبها فی الجمله امنیت و اطمینان
بقلوب اهالی آمده بود فردیناند در ماه اول محاصره دید که هر هجومی که
میبرد از برای محصورین سودمند می افتد بجای آنکه بیهوده قشون بکشتن
بدهد اردوی خود را در پشت خاکریز و سنگر جا داده لشکر را از میدان
بیرون کشید لکن چون بنا باین اصول محاصره ممتد میگشت برای آنکه
به اهل غرناطه بفهماند که در نیتش ثابت و در عزمش جازم است در داخل
سنگر خود شروع به بنای شهری گذاشت موسی بن ابوالغازان اگرچه میدانست معنی آنکه
(فردیناند) جنگهای کوچک او را قبول نکرده راه تحفظی را پیش گرفته است
چیست لکن از فرط غیرت و حمیتی که در فطرتش مرکوز بود نتوانست خود را از
حمله بردن بر دشمن منع نماید لهذا کوس جنگ را بنواختن در آورده با لشکرش

بقصد هجوم بردن بر دشمن از شهر بیرون رفت قشون فردیناند نیز برای آنکه
بفهمانند پناه بسنگر بردن ایشان از ترس نیست از سنگرها بیرون ریخته صف
حرب خود را در میدانگاهی که میانهٔ قلعه و سنگر واقع شده بود ترتیب دادند در
این میدان تلاقی فریقین واقع شده در اندک زمانی میدان کارزار از کشته
پشته زار گردید در تواریخی که وقایع اخیرهٔ غرناطه را ذکر میکنند مسطور است که عربها
در راه محافظهٔ وطن بجدی مردانه و شجیعانه کوشیدند که سرکردگان کستلیان را از اسبان
فرود آوردند لکن از ثبات و استقامتی که کستلیان از فرط حرص و طمع داشتند زور به
مبارزین غرناطه آورده ایشان را مجبور ساختند که دوباره بشهر رجعت کنند چون
موسی دید که دیگر چاره نماند لشکرش را باز تماماً داخل شهر کرده دروازهای قلعه را
بست و محصور نشست
چون فردیناند دید که عربها شکست خورده بقلعه پناه بردند بجهت آنکه راه مراودهٔ
ایشان را با سکنهٔ کوهستان (البوکسار) که قوت الظهر شهر شمرده میشدند
قطع نماید قدری قشون بآنطرف فرستاده خودش محاصره را بر قلعه سخت گرفت در داخل
شهر همهمه افتاده هر کس میگفت بجای آنکه در شهر مانده از قحط و غلا هلاک شویم بهتر آنست
که هجوم برده صف دشمن را بشکافیم و بمقدرات الهیه ربط قلب نمایم از مشایخ مملکت

آنهائی که گمان میرفت با فردیناند دست دارند نزد ابوالقاسم حاجب
رفته از او مستدعی گشتند که در حضور ملک معروض دارد که کار بجای
نازک رسیده است یک مجلس عمومی منعقد ساختن و بچارهٔ این کار
پرداختن بدرجهٔ وجوب پیوسته چون حاجب قضیه را بعرض رسانید
ملک فوراً جمیع ارکان دولت و اعیان ملت را در سرای الحمراء جمع کرده
در حضور خودش یک مجلس عمومی عقد نمود
امرائی که سبب زوال و انقراض دولت غرناطه گشتند گفتند
بغیر از آنکه مملکت را بفردیناند تسلیم نمائیم چارهٔ
دیگر بخاطرمان خطور نمیکند از آن میان موسی که از
برای جانفشانی در راه وطن حاضر بود در جواب گفت هنوز آنقدر مأیوس و ناامید
نیستیم که تاج دولت غرناطه را بدست خودمان به حکمدار (کستل) بدهیم باید
باز ایستادگی کرد زیرا در صورتیکه در مملکت غرناطه شش کرور نفوس مسلمین هستند
حمیت ملتی را از دست داده رعیتی قبول کردن موافق شعار اسلامیت و انسانیت
نیست زیرا در این عالم امکان چیز ناممکن نمیشود بر ما لازم است تا جان داریم بکوشیم

همیشه عنایت و مرحمت حق در نزد تنگی و مضایقه به بندگانش رسیده است آنکه نیکی را
میگویند باید استیمان کرد مغلوب خطوطات نفسانیهٔ خویش گشته طنطنه و حشمت را
فدا کردن نمیخواهند میخواهند جسارت و شجاعت خود را در رخاوت و جبانت محو نمایند
و حال اینکه لطفهای دشمن از برای تفرقه انداختن در میان ما تدبیریست موقتی
(ع) سگ نه بهر دوستی دامان سائل میکشد) بعد پشیمان میشوند و سودی
ندارد من بشما ثابت میکنم که از مردن نمیترسم پیشوای شما میشوم در این راه مردن
هزار مرتبه از قبول کردن بار رعیتی بهتر و برتر است موسی بعد از این سخنان
در خصوص رد و قبول تکلیف خود جواب خواست اجزای مجلس سرها را بزیر
انداخته بر لبها مهر سکوت زده بودند هر یکی مانند قالب بیروح غرق
مطالعه و ملاحظهٔ راه نجات نفس خود بودند و هیچ بخاطر نیاوردند که تا این مجلس
عقد شود فردیناندو دولت غرناطه را محو نموده تاج سلطنت را از برای خود خواهد خواست
تمها این بخیالشان آمد که امور ضابطهٔ شهر را تسلیم نمایند و بمذاکرهٔ صلح بنشینند
و به این دستور العمل حاجب ابوالقاسم را نزد ~~~~ فردیناندو پادشاه اسپانیا
فرستادند لکن فردیناندو شرایطی را که در آتی ذکر خواهد شد تکلیف نموده

امان را قطعیاً مربوط بشرایط مذکوره داشت

مآل شرطنامه

~~~~ از حکمدار گرفته تا جمیع رؤسای قوم باید علی الانفراد قسم
یاد کنند که چون مدت دو ماه نه از خشکی و نه از دریا به اهل غرناطه هیچ
اعانتی نشد تمام اهالی شهر مطیع اسپانیولها شده تاج سلطنت را
طوعاً به فردیناندو تسلیم ~~~~ خواهند نمود و بعد از برای اطمینان به این
سوگند و پیمان پانصد نفر از بزرگ زادگان با پسر ملک در نزد
فردیناندو خانه گروی باشند و ملک غرناطه بسمت (الپوکسار) رفته
در آنجا اراضی مالکانه به او داده خواهد شد و اصول و عادات قدیمهٔ
خود را بلامانع حفظ خواهند کرد و اهالی و رعیت از رسومات و عشر
~~~~ موافق آنچه از قدیم میداده اند بعد از این بگماشتگان فردیناندو
بپردازند تا سه سال کسانیکه املاک و اوضاع خود را فروخته بسمت
افریک رفتنی باشند رخصت مهاجرت داده خواهد شد و بعد از انقضاء

آن مدت دیگر کسی مأذون بمهاجرت نخواهد بود و عزل و نصب مامورین و حل و
عقد امور جمهور در ید اقتدار فردیناندو خواهد بود چنانکه حکمدار جمیع اسپانیا است
بهمان وضع حکمدار اندلس و غرناطه نیز میباشد و این مطلب را هم تصدیق نمایند

انتهاء

ابوالقاسم صورت شرایط مطلقهٔ فردیناندو را آورده بملک عرض کرد باز در سرای
الحمراء یک مجلس عمومی منعقد گردید و امر شد که کیفیت را بیان بگذارند چون امراء
از صورت شرایط مطلع گردیدند آنکسانیکه حمیت و دیانت داشتند گرایسته بر آنهائی
که باعث اینکار شده بودند لعن و دشنام دادن گرفتند اما گروهی که بمواعید فردیناندو
فریفته شده بودند مستغرق بحر اندیشه گشته مجلس شورت را سکوت و حیرت فراگرفته بود
(دیدند جز اینکه) و ~~~~ شرایطی را که با گریه و نوحه و یأس و حیف استماع نمودند قبول نمایند دیگر
چارهٔ نیست باز موسی که از امراء لشکری بود آغاز سخن نموده گفت لایق نیست که
تابع خوف و جبانت گشته ناموس ملت را بباد بدهید با همین وضعی که الان پیش
گرفته ایم و از برای ~~~~ دشمنان مخفی خیر است خود را از نظر دشمن می اندازیم
در افریک پادشاهان بزرگ هستند که با ما هم دینند اقلا از آنها استمداد کنیم
این حرکات ما را از مردن خلاص نمیکند از مرگی که از آن میترسید نمیرهاند مال و ملک
که به آنها استناد داریم باعث خرابه و پریشانی ما شدند بالاتفاق بر دشمن

حمله ورشویم و مانند این سخنان سوزناک غیرت انگیز بسیار گفت این ثبات
و جسارتی که موسی در مجلس مشورت ظاهر ساخت تمام ناموس انسانیت را
بجا آوردن بود بعضی این سخنان را که موسی از فرط غیرت کش وطن
میگفت حمل بر یک جنت مأیوسانه کردند که موجب هذیان او شده است
مادامیکه موسی از امراء لشکری بود هم واجبهٔ ذمت خود را جاری ساخت
و هم رای و تدبیرش در واقع موافق حال و مصلحت بود زیرا هم از
تواریخ که احوال دول و امم را شرح میدهد و هم از فن جغرافی که از
جهات و نسبت اراضی و مواقع خبر میدهد معلوم میشود که در سواحل افریک
که در محاذات قطعهٔ اروپ واقع میباشد سه دولت با اقتدار اسلامیه
موجود بودند که همه میتوانستند به حکومت غرناطه کمک کنند و حتی فردیناندو در مدت
دو ماه مهلتی که ~~~~ داده بود از خوف آنکه مبادا اهالی غرناطه از افریک
که سواحل مقابل بود استمداد و استرحام نمایند قاعدهٔ احتیاط را مرعی داشت
یعنی اول سواحل مملکت غرناطه را تسخیر نمود و بعد بجهت گرفتن بندر (مالاگا) که
از برای با سفاین لشکر افریک را بیرون آوردن بهترین و نزدیکترین نقطه است
تدبیرهای سریع و ترتیبات عاجله کرد که تفصیلش در تاریخ غرناطه که در کار
ترجمه اند ثبت و درج شده است خلاصه بعد از آنکه موسی آنچیزهائی را که

که قوم عیسی بر سر امت محمد بایستی بیاورند یکان یکان شمرد و نفس خود را از زیر
بار حقوق دولتی که بنعمت ان پرورده شده بود ازاد کرد و برائت ذمه نمود
از مجلس برخاسته رالت بخانه خود رفت و بر یکی از اسبهائی که بسیار دوست داشت
سوار گشته چون دیگر در شهر ماندن بکارش نمی آمد از دروازه که معروف
بباب (لویر) بود بیرون رفت و از حیات و مماتش اثری ظاهر نگشت
لکن در عصر همان روز هنگامیکه یک دسته از سوارهای اسپانیا از کدار
نهر ژه نیل عبور میکردند دیدند در ساحل سواری غرق اسلحه از انجا
عبور میکذرد باو اواز دادند کیستی و کجا میروی چون دیدند که
جواب نمیدهد چند سوار پیرا برسرش فرستادند که قهرمان مرقوم
سواران مرسول را ره سپر وادی عدم ساخت و تیپ سوار یکباره
براو حمله آوردند و سخت جنگیدند تا انکه مرد دلیر زخم برداشته
از اسبش درغلطید در چنین حالتی باز نمیگذاشت کسی به او نزدیک شود
و بر بالای زانوهای خود را کشیده طعن نیزه و سنان را از خود دفع میکرد

چون دید دیگر طاقت مدافعه ندارد برای انکه عار تسلیم شدن بدشمن را نبیند
خود را بنهر انداخت و بسبب سنگینی الات و اسلحه بقعر آب فرو رفت بعد چون
تحقیق نمودند که این سوار کدام نامدار بود که با یکفوج سوار دست بکارزار زد
از اسبش شناخته شد که این همان موسی بوده است که در مجلس شورت به تسلیم نمودن
غرناطه راضی نشده بود رحمت اله علیه رحمةً واسعه
چون ملک ابوعبداله دید انهائی که تکلیف تردد آمیز و وهم انگیز
فردنیاند را عین عنایت و مرحمت شمرده بقبول آن صحه گذاشته بودند از خوف
انکه مبادا خطابه های موسی بر اهالی و سکنه مؤثر افتاده بغیرت بیایند
و جسورانه حرکت کرده کارئی که قرار داده اند بهم بخورد در اضطراب
و پیچ و تاب اند آن تو هماتی را که دولتش را باین حال آورده بود باز
پیشنهاد خاطر نموده با کمال احتراز و بی طرفی بسخن آمده گفت تمام
مامورین ما از برای دفع بلیه که مملکتمان را استیلا نموده است کوشیدند لکن
از طالع نحس من مقدر چنان بوده است که در وقت من این دولت
بچنین حال پر ملالی بیفتد چاره چیست قضا و قدر حکم خود را جاری میسازد

این بلائی که بر سر تبعه ما آمده جزای عصیان نیست که من بر ضد پدر ورزیدم
تمام این بلایا بر سر من نازل شده است چون محض از برای سلامت
شما با فردنیاند و راضی بمعاهده میشوم که از برای من محض ضرر است زیرا ممکن
نیست که از بلائی که مقتضای جرم من است نجات یابم از برای انکه شما را
از شمشیر و اطفالتان را از قحط و متعلقاتتان را از تحقیر و اسارت
برهانم و در زیر حمایت حکمداری داخل شوید که از پادشاهان که
به بدبختی و نکبت محکوم شده است بختیارتر است و اولاد و اموال و دین
و قوانین مذهبیه شما ~~تامین خواهد شد~~ (امین باشند این امر را اختیار میکنم) بلا شبهه در چنین حالی زیان
من از همه بیشتر است بعد از این سخنان ابوعبداله بارگاه شاهی پر از
نوحه و فغان گشت لکن چون قرار مطلب بگوش شهر نشینان بومی رسید
که چشم بقرار و نتیجه مجلس گشوده بودند هرکس بطرفداری موسی برخاسته در کوچه و
بازار از روی غیرت نعره ها میزدند و خلق از برای هجوم حاضر شدند
وحتی احمد بن زهرا نام درویش که خلق شهر اعتقاد بولایتش داشتند به یک
هیات غریبه از صومعه که داشت بیرون دویده در باب ضعف حمیت و غیرت

حکمدار و امراء بزبان تصوف کلمات مؤثره بسیاری بیان نموده مردم را
بغیرت آورد و دکانها و خانها را بسته تقدر چهل هزار خلق دنبال
درویش افتاده تا صبح در کوچه و بازار شهر های هو کرده گردیدند
چون صبح شد درویش از صومعه غایب گشت و از این جهت بر
غیرت خلق فتور عارض شده ابوعبداله تا امروز ~~از انکه خود~~
نمیخواسته است رو بتبعه نشان بدهد و در سرای بکار خویش مشغول
بود چون دید کار بد شد و سررشته بدست عوام افتاد پاره
از امراء و صاحبمنصبانی را که منتخب کرده بود برداشته داخل
مجمع ناس گشت و فقرات احکام عهدنامه را که خوش به آن امنیت
داشت و موثوق و معتبر میدانست و تا انوقت از ایشان پنهان
میداشت یکان یکان بیان کرد و میکوشید که حدت و غضب خلق را
تسکین کند و حال انکه از یکطرف قضا و قدر بدین تدبیر خنده میزد
و از طرف دیگر اصحاب حمیت و تجربه از فرط یأس و حزن گریه میکردند

زیرا بعد از آنکه بنای هیأت دولت تا باین مرتبه خراب شده بود بجز از اینکه
با معاهدات و مقاولات اصلاح پذیر نخواهد شد خود را مانند یک دولت صاحب
قشون مقتدر منظمی شمرده با احکام عهدنامه خلق را تأمین نمودن کمال غفلت
و نادانی بود

بر ارباب پولیتیک روشن است که چون دولتی با دولتهای دیگر عهد میبندد
قیمت و اعتبار آن عهدنامه وابسته بدرجات
قوه مالیه و حربیه یا لزوم و اهمیت موقعیه آن دولت که دلیل قوام و بقای دولت است و میباشد
اگر رفاه رعیت و آسایش مملکت را منظور نداشته کار از لاقیدی به بخت صاحبکار حواله شود
و یا آنکه در حکومت با اقتداری ظاهر گردد احکام عهود و شروط بقدر قبوضات
صراف مفلس هم اعتبار نخواهند داشت پس بعد از آنکه دولت غرناطه
به آخر نقطه محو و زوال رسیده بود هرچند از فقرات عهدنامه که قیمت و اعتبارش
مفقود شده بود امید و استمداد نمودند هیچ فایده نبخشید امرائی که تا بر وقت
از طرف اسپانیولها اطماع شده اند برای اینکه بر رقیبان خود غالب آیند
بملک ابو عبدالله زور می آوردند که در وخالت نمودن به فردیناند و استعجال کند

آن بیچاره نیز روز چهارم ربیع الاول از برای فردیناند خبر فرستاد که حکومت را
تسلیم خواهد نمود چون فردیناند دید که عربها در عوض شجاعتی که بجا از آنان
گمان میبرد با کمال عجز و مسکنت تا بدرجه قبول رعیتی تنزل نمودند دیگر آن حرمتی را
که سابقاً بایشان میگذاشت ترک کرده چون خوب فهمید که مانند اقوامی که متصف
بر خاوت و جبانت میباشند متحمل هر نوع حقارت خواهند گشت گفته بود که من
هیچ گمان نمیبردم که اینها اینقدر با حمیت باشند اگر این تکلیف را مدتی قبل
از این کرده بودم قبول میکردند از این قضیه هم محظوظ گردید و هم عربها را
لوم و سرزنش کرد

در حلول روز موعود که روز آخر دولت غرناطه بود یعنی
صباح آن شبی که پادشاه آخرین غرناطه بسرای الحمراء وداع کرد و آن شب غم تماما
باعث حزن و یأس بیشمار بود قبل الطلوع ابو عبدالله اهل و
عیال خود را با اموال بسیاری که از خزینه برداشته بود بر چند قطار قاطر حمل نموده
روانه سمت (البوکسار) کرده و خودش (ابن طومق) را در سرای گذاشته
با پنجاه نفر تابعینش از برای تبریک سلطنت به اردوگاه فردیناند رفت

چون فردیناند او را دید خواست از اسبش پیاده شود لکن پادشاه اسپانیا راضی نشد
همین طور سواره دست راست پادشاه را بوسید او نیز دست ابو عبدالله را گرفته
گفت از برای دولت دنیا غم خوردن عبث است زیرا هر دولت و
سلطنتی که در این عالم تشکل مینماید عاقبت زایل و فانی میشود ابو عبدالله جواب
داد که الان نقد هر چیز یعنی مال و دولت و تبعه ما در زیر دست انصاف
شما مانده است بموجب مرحمت و عنایتی که با ما وعده شده است و ما نیز از شما
امیدوار هستیم این کلیدها را که بقیه علامت حکومت هشتصد ساله عرب است
بر اندلس و غرناطه بشما تسلیم مینمایم فوراً ابوالقاسم حاجب مفتاح شهر
و کلید خزینه را بفردیناند داد او نیز بزنش ملکه تسلیم نمود چون نطق
مأیوسانه ابو عبدالله در هنگام تسلیم نمودن کلیدها ملکه را بمرحمت آورده بود رو
به ابو عبدالله کرده گفت در اینکه بوعدهها وفا خواهد شد هیچ شبهه مکنید دوستیئی که
از امروز فیما بین منعقد میشود آن اقبال و استقبالی را که تاکنون جنگها از شما
دور کرده است باز بشما اعاده خواهد نمود در سلسله طومار هر دولتی اینگونه
وقوعات ثبت شده است پس از این کلمات تسلیت آمیز پسرش را که گرو بود

آورده به او سپردند و ابو عبدالله برای اینکه نبیند دشمنانش شادی کنان
داخل شهر غرناطه که مقر سلطنتش بود میگردند با فردیناند وداع نموده
عازم (البوکسا) گردید در یکی از تاریخهائی که از زبان اسپانیول ترجمه
شده است مینویسد هنگامیکه ابو عبدالله به (البوکسار) میرفت چون بر سر کوهی
که بر غرناطه ناظر است و آنرا کوه (پادول) میگویند رسید بشهر غرناطه [illegible]
و سرای الحمراء که بجهت تکلف و زینتش مشهور است نگاهی کرده از چشمانش
اشک ندامت جاری گشت و بحسرت قافله خود را کشیده رفت و گمانش
این بود که چون بمتغلبه تسلیم شد ایشان هم مکافاتاً معاشی وافی به او
خواهند داد که بقیه عمر را برفاه بگذراند دیگر خبر نداشت که بطعنه و سرزنش خلق
تحمل نخواهد آورد و بروی کسی نگاه نتواند کرد و بسمت افریک رفته از حیات
و مماتش خبری نخواهد شد چنانکه همانطور هم شد

روز هشتم ربیع الاول برای اینکه فردیناند و با زنش (ایزابلا) داخل شهر شوند
یک صف سلام مظفریتی ترتیب دادند چون وارد شهر گشت و داخل سرای
الحمراء گردید توپهای بسیاری شادیانه انداختند در عین این شهر آئین و دبدبه

ودیوانگی نهای تو در تو

طاق رواق مقرنس سرای پژمرده و درزم ومفروشات نفیسهٔ نادر که چشم عبرت بینی
کردالود غم منحوبود هنگامیکه انتقام جویان داخل سرای شدند پادشاه وملکه
در صدد تالاریکه چند صد سال مقر قوهٔ قاهرهٔ مغاربه بود برتختی که نصب
شده بود جلوس نمودند مشایخ واعیان مملکت آمده رسم بیعت را بجای آوردند
بعد امر شد که طایفهٔ یهود را از داخل شهر برانند در اندک زمانی جمیع امتیازات
ومعافیات آنان فسخ شده بآنها دین عیسی را تکلیف نمودند بعد بنا بحکم ورای
مجلس تفتیشی که از رهبانان متعصب عقد شده بود اشخاص بسیاری را در آتش
سوزانیدند این واقعه مورث دهشت وبیم مسلمانان گشت که گرفتار قید اسیری
بوند بعد از زمان قلیلی احکام عهدنامه شروع کرد بتغییر وتحویل شدن رفته رفته
به تأویلات وتعبیرات نامناسب عربها را تحقیر میکردند وصدمه میزدند و آشکارا نماز کردن
و وضو ساختن وبحمام رفتن وازان قبیل قواعد دینیه را منع کردند ودراین بین
مسجدها را نیز خراب کرده مواقع آنها را از برای حوائج عمومیه تخصیص نمودند بیچاره
عربها بغیرت آمده میخواستند یکبار از برای اخذ انتقام قیام نمایند اما چه چاره
~~دردستشان~~ یراق واسلحهٔ که بتوانند با دشمن مقابله کنند از برای آنان باقی نگذاشته

بوند بالضروره متحمل این حقارات گشته در راه حیات اولاد وعیالشان هرگونه
تکالیف شاقه را میپذیرفتند ومع هذا باز درحضور مجلس تفتیش سالم نمیرفتند
وآنها را هم مانند یهودیان در آتش افکنده میسوزانیدند دراین اثنا عربهائی که بکوهستان
(البوکسار) فرار کرده بوند چون میدانستند چه بلائی که برسرشان خواهد آمد بخیال این
افتادند که خود را ازان بلیه برهانند چون این خیالات ایشان بسمع فردنیاند رسید
بر سر (البوکسار) قشون فرستاده اعراب بیگناه را قتل عام کردند اما سابقاً
قرار شده بود که تا سه سال هرکس بخواهد بسمت افریک مهاجرت کند مرخص باشد.
ان مرخصی نیز بعد از سه هفته بسه ماه تنزیل شد کما هذا فی سنه ۸۹۷ هجریه..

الی صد این نوع ظلمها وتعدیها روز بروز در تزاید بود وابوعبدالله نیز در
(البوکسار) نتوانست بماند بیچاره محض بسبب بیقیدی واوهام بیمعنی
افکار مخصوصهٔ خود را مخفی میداشت و ناامنی او بخلق ناامنی خلق را با او
دعوت نموده اگر کسی هم از خیرخواهان پندی به او میداد نصیحت صادق را
حمل بر غرض میکرده تا اینکه بالاخره باعث خرابه وبدبختی دولتش گشته منفور
خاص وعام شد که تفصیل بقیهٔ عمر او چون متعلق بزمان سلطان سلیم

وسلطان سلیمان بود در ضمن دفترهای دهم ویازدهم ذکر شده است
در مملکت تونس نیز سلطان عثمان که از ملوک بنی حفص است پادشاه بود پنجاه وچهار سال
حکومت کرد ~~درزمان او~~ درزمان حفص بکمک اهالی غرناطه با اسپانیولها اعلان حرب نمود
لکن چون سلطان فاس بتشویق وتحریک فردنیاند وبخیال استیلای ملک تونس
افتاده قشون فرستاده بود سلطان عثمان مشغول محافظت مملکت خویش گردیده نتوانست
کمکی را که وعده کرده بود به غرناطه برساند قصد سلطان مشارالیه این بود که با
ملوک مصریه اتفاق نموده باقوت ملحقهٔ آن اول به حکومت فاس غلبه نماید وبعد به اهل
غرناطه کمک کند لهذا فیمابین حضرت سلطان بایزید خان وملوک مصر
~~شده بود~~ توسط نموده عداوت وکدورتی را که درمیان آنان بود اصلاح داد وشور وشر
عظیمی را خوابانید لکن عمرش وفا نکرد که خیالات خود را انجام بدهد روایت میکنند
ملک مشارالیه شخصی عادل دین دار ودرباره رعیت مرحمت شعار وپرهیزکار بوده است
در روزهای دیوان برای اینکه غرور بر او نفسش مستولی نگردد منادی گماشته
بود که درحضورش ندا میداد که (انسان را بقائی نیست وعالم فانیست) مشارالیه
در سنه ۸۹۳ فوت گشته یکی از احفادش که یحیی نام داشت بجانشینی جلوس کرد

اما برادرزاده‌اش عبدالمؤمن بدعوای سلطنت خروج نموده در جنگی که واقع گشت
یحیی کشته شد وعبدالمؤمن پادشاه تونس گردید چون این نیز عمرش
وفائی نکرد بجایش ذکریا نامی ملک شد بعد از سه سال او نیز بمرض طاعون
درگذشته در سنه ۹۰۹ یکی از اولاد سلطان عثمان که سلطان محمد نام داشت
بجایش نشست زمان حکومت او سی سال بود که تفصیلان راجع
بدفتر دهم است

چون در سنه ۸۹۰ شریف برکات که در اقطار حجازیه ویمانیه امارت داشت واز
شرفاء ادارسه بود فوت شد بجایش محمد بن برکات امیر گشت او نیز
با وجود اینکه تا سنه ۹۰۳ امارت کرد چون مغلوب اولاد بود پسر بزرگش
شریف برکات در حکومت با او شریک شده بود لکن چون اشتراک
او درصورت رسمانه نبود از خوف اینکه مبادا یکروز دستش از اشتراک
حکومت بریده شود بسیار کوشید که قضیهٔ شراکت را رسماً بتصدیق
ملوک مصر برسانند چون قطر حجاز علی الخصوص مکهٔ مکرمه از جهت غله و
ارزاق محتاج ومجبور اقلیم مصر است از اصول شده بود که با هرکه سلطان
مصر میشد بمدارا رفتار نمایند بناء علیه التماس شریف برکات قبول

ملک مصر افتاده حکومت بالاشتراک به او و به پدرش شریف محمد توجیه شد لکن
برادران دیگر شریف برکات این گونه امتیاز برادر را در شراکت حکومت متحمل
نتوانسته نشوند وعشایر عرب را تحریک وتشویق نموده شهر مکه را استیلا کردند
در این اثنا از مصر منشور امارت باسم شریف برکات آمده جمیع شر بالمجبوریه
از مدعا دست کشیدند چون شریف برکات معلومش شده بود که با این مخالفت
وکشاکش دخیل امر امارت نمیتواند شد پسرش شریف ابوالنما را وکیل نصب نموده
اصالتاً امر امارت او را از مصر استدعا کرد انی شریف ابوالنما بود که چون
سلطان سلیم مصر را فتح نمود مفتاح حرمین شریفین را وسایر امانات متبرکه را
تسلیم نمود که تفصیل آن در دفتر دهم مسطور است

فصل ثانی

در بیان تفصیل وقایع داخلهٔ عصر سلطان بایزخان ثانی

چنانکه در دفتر سابق بسلک بیان کشیده شد وقتیکه سلطان محمد خان غازی سفر عربستان را
اعلان نموده از اسلامبول حرکت کرد در (تکفور چایری) نام مرغزاری که نزدیک
(گگبوزه) و (قارتال) واقع است بمرض نقرس مبتلا گشته ارتحال دار بقا نمود

بعضی از ارکان دولت که ملتزم رکاب همایون بودند بمطالعهٔ اینکه شهزاده
سلطان جم را جلوس بدهند قرار دادند که خبر وفات سلطان محمد را از خلق از جمله پنهان بدارند
علی الخصوص نشانجی محمد پاشا که از سلالهٔ آل قرمان است و او را روم محمد پاشا نیز گویند
چون شهزاده جم فرمانفرمای مملکت قرمان بود فیمابین شهزادهٔ مشارالیه و پاشا
مناسبات خفیه در کار بود اگر سلطان جم بسریر سلطنت بنشست اقتدار ایشان هم برسانید
که دشمنان وخلافگیران را از مملکت بیرون کرده به بلاد بعیده نفی کنند و به این
واسطه سلطان جم را رهین منت خود ساخته از او وعد گرفته بود که مملکت قرمان را
باز بمعافیات وامتیازات قدیمهٔ خود برگرداند لکن چون اسحق پاشا از این سر
واقف بود و بنا به پارهٔ جهات از محمد پاشا نیز دلگیری داشت نخواست که در این
ترتیبی که اندیشیده بود معین او باشد هیچ بروی خود نیاورده چون از برای خوشی
در اسلامبول وزیری بود می فقط اسلامبول دخل تصرف در این کار نکردنش بدیگران
نیز سرایت کرده فهمیدند که طریق نجات وسلامت این است که درگاه شهزاده
سلطان بایزید را که حکمدار (اماسیه) بود مرجع بدانند واز او منتظر آسایش باشند
لکن چون صدر اعظم محمد پاشا شخصی معمور الجوانب ودر راه منافع وبقای خود از برای
هر نوع فداکاری حاضر وطالب بود پارهٔ از وکلا اگرچه بنا بخاطر او تحویل نیت و

انکار نمودند اصل نیت خود را ظاهر نساخته بیک اتفاق منافقانهٔ از یکطرف
بقصد فریفتن صدر اعظم تملق گوئی میکردند واز طرف دیگر صورت قرار را
محرمانه به اینکچری چریان افواج خبر داده میگفتند هیچ ممکن است حق شهزادهٔ مانند سلطان
بایزید را که مخفی احسان وعنایت است ابطال کرد و زمرهٔ سپاهیان را بطرف سلطان
بایزید مایل ساختند در این اثنا (کلک مصطفی آقا) نام که از محرمان حرم سلطنت
و مرد روزکار دیدهٔ بود کیفیت را به حضور سلطان بایزید که در اماسیه اقامت داشت
عرض نمود واز این طرف هم در میان اردو ینکی چریها شوریده برسر چادر صدر اعظم بهجوم بردند
هم پاشا را کشتند وهم اموال و اشیای او را غصب وغارت کردند وبعد از خسارتهای
بسیار که رسانیدند بقایقها نشسته رو باسلامبول نهادند وشروع کردند بغارت
کردن خانهای ارکان دولت چون اسحق پاشا دید که عسکر بی ادبی را از حد برده
بکارهائی که خارج از دستور العمل است جسارت میکنند از خوف اینکه اگر این
فتنه بالاتر بگیرد دیگر اطفای آن مشکل خواهد شد از فتنهٔ که برانگیخته بود
پشیمان شد فی الفور سرآمدان اهل فتنه را طلبیده گفت اگر پادشاه وفات کرد سلطان

بایزید در جای او پادشاه شد دیگر عصیان ومخالفت کردن لزومی ندارد
سربازیکه مأمور بتربیت بی ادبان میباشند بخانهای مردمان باعرض وناموس
تعرض کردن شان درست نیست باید در دفع این فتنه سعی واقدام نماید اینک
شهزاده سلطان قورقود تا رسیدن پدرش سلطان بایزید بنیابت سلطنت
نصب شده است خلاصه با اینگونه سخنان بدفع وتسکین فساد وفتنه کوشید
چون نیابت سلطان قورقود شایع گشت دیگر امید طرفداران سلطان جم منقلب
بمأیوسی گردید زیرا کسانیکه مژدهٔ دعوت سلطنت را از برای سلطان جم که فرمان
فرمای مملکت قرمان بود میبردند کیروالی اناطول افتاده ایشان را گرفته
و در (کوتاهیه) نگاه داشت وقضیه را به سلطان بایزید حاکم اماسیه اخبار کرد
که تفصیل وسبب آن در فصل محاکمهٔ این دفتر مرقوم است

چون شهزاده سلطان بایزید از وفات پدر باخبر گردید بعد از نوحه و
گریهٔ بسیاری از برای تنظیم احوال ملک وملت واتمام مهام دولت و سلطنت
مقرر گشت که روز چهارم موکب همایون عازم صوب دار الخلافه گردد لکن بسبب
بی قیدی وفتوریکه فطرتش بود که تا بخیال مرا افتاده که ترک کشمکش بار سلطنت نماید

وکاه نیت رفتن میغوده در میان رد و قبول بتردد وقت میگذشت تا انکه به ابرام و
التماس ارکان دولت که در باب سعادت مسارعت کرده بودند مقاومت ننموده خواه
وناخواه متوجه راه تختگاه گردید

(بیت) همچو خورشید شد روان از شرق   بر سمند فلک سیر چو برق

ان سلطان فلک مراتب با موکب چون کواکب که عبارت از چهار هزار دلاور
نامدار بودند مانند انتقال فکر صایب از اماسیه تا اسکدار (یعنی اسلامبول)
نه روزه واصل گردیدند چون هلال رایات سعادت آیات همایونی از مشرق
بلدهٔ معظمهٔ قسطنطنیه طالع گشت دیدهٔ اشتیاق هرکس پرنور و دلهائی که
از غم ماتم پادشاه مغفور مکدر بودند پر از سرور شد
وقتیکه از اسلامبول قایقها حاضر شده از برای استقبال پادشاه با اقبال
رو به اسکدار استعجال مینمودند اسحق پاشا که از برای محافظت شهر در
اسلامبول مانده بود پیشقدمهای زمرهٔ ینکی چریان را جمع نموده مخصوصاً به انها سپرد
که از حضرت پادشاه التماس نمایند که حمزه بیک زاده مصطفی پاشا را که در
رکاب همایون بود به اسلامبول نیاورد ینکی چریانی که از برای عصیان و مخالفت

پی وسیله میکشتند بنا بعادت دائمیشان باین خیال فاسد افتادند که
بر خدام شاه نوجاه غلبه کرده بآن وسیله حرف خود را پیش برانند
و هرزه وکیل عالم نشوند و قایقهای خود را نزدیک قایقی که سلطان سوار
شده بود آورده زورق همایون را از رفتن بازداشتند و به ابرام طلب
نمودند که مصطفی پاشا را حکماً به اسکدار برگردانند پادشاه نیز اراده
فرموده بیچاره را مثل قالب بیروح به اسکدار برگردانیدند بعد از ان
حضرت پادشاه در اسکلهٔ باغچه قپوسی از زورق بیرون آمده با اصول
صف سلام وقتیکه میخواستند از در سرای همایون داخل
شوند باز ینکیچریان پادشاه را نگاه داشته اورا به ابرام مجبور ساختند
که انعام جلوس را به انها بخشند
پادشاه آگاه با انکه از این گروه گمراه قلباً رنجش بسیار بهم رسانیده لکن
چون موقعش نبود مقتضی افتاد آن شنایع را به ایشان ببخشند در صورتیکه
بلا لزوم محض بسبب خدعه و صنیعهٔ اسحق پاشا به اسم انکه حسن اداره
و جذب و تأمین قلوب است برای انکه علامت ظاهرهٔ عفوشان باشد

انعام جلوس را به آنها بیشتر دادند و بقاعدهٔ مثل ترکی که میگویند
(قولدن خطا افندیدن عطا) عمل فرمودند روزیکه داخل شهر میشدند حضرت
پادشاه محض اجرای مراسم وفاداری لباس ماتم پوشیده بودند چون خلق
اورا بدان لباس دیدند جمیع امراء وارکان دولت و بلکه بالجمله سکنهٔ مملکت
جبه های سیاه بخود پوشیده در سوگواری با پادشاه والاجاه متابعت نمودند
روز دیگر نعش مبارک پدر مغفورشان را
در باغچهٔ مقابل محراب مسجدیکه به اشارت حضرت شیخ ابوالوفا بنا کرده بودند
دفن کردند بعد از انکه ختمها و خیراتهای بسیار داده حق پدری را کاملا ادا نمودند
لباس ماتم را انداختند وکسوهٔ سلطنت را زینت بر و دوش ساختند ابن کمال که یکی
از شعرای باکمال ان عصر بوده است قطعهٔ در تعزیت پادشاه قهرمانی مانند سلطان
محمد خان ثانی گفته است که در این محل درج آن مناسب آمد

ویردی یله کل کبی سریری
چون ورد سریر داد بر باد
صالدی یره لاله وش کلاهی
چون لاله ز سر بشد کلاهش
فرق فلکی بکنجیان ماه
ماهیکه بفرق چرخ جا داشت
قویدی یرا بجنده تختگاهی
شد خاک سیاه تختگاهش

معمورهٔ ارضه صغمیان شاه   قویدی یرا بجنده تختگاهی
گنجیده نمیشد انکه در ارض   ویرانه بگشت بارگاهش

شهزاده سلطان جم حکمران دیار قرمان چون شنید پدرش وفات کرده است
و صدراعظم محمد پاشا و سایر ارکان دولت را که از برای سلطان جم کوشیده
بودند کشته دعوتنامهٔ را که از اسلامبول فرستاده بودند نیز والی
اناطول سنان پاشا در راه گرفته است و برادرش سلطان بایزید متردداً نه به اسلامبول
رفته است و از برای انکه پادشاهیش را تصدیق کنند بلشکر و امراء
انعام بسیار داده شده است و خواهش ینکیچریان و بی ادبی
ایشان را اغماض نموده بخشیده است با تقریباً هشت هزار قشون از دار الملک
که شهر قونیه باشد حرکت نموده هر چند نوبت سلطنت حق او نبود
چون نگاه میکرد برادرش بر خلاف شرط خلافت مبتلای برص و افیون است
در خویشتن بیشتر استحقاق سلطنت میدید لهذا بر ضد برادرش لشکر کشیده
برسر ولایت خداوندکار هجوم برد چون این خبر دهشت اثر به اسلامبول
رسید فی الحال بقدر دو هزار نفر ینکی چریرا همراه ایاس پاشا کرده بمحافظت

بروسه فرستادند لکن چون اهالی بروسه از حرکات باغیانه وهنجار طاغیانهٔ ینکی چریان
رسیده بودند انها داخل شهر قبول نکرده در قابلیجه ها یعنی در اب کرمهائی که در قرب
شهر بروسه از زمین میجوشند برای آنها محل قرار دادند و ازین انیطرف از سمت
مقبرهٔ یلدرم بایزید قشون سلطان جم را داخل شهر کردند و باینکیچریان محاربهٔ سختی
کردند دراین میانه ایاس پاشا نیز اسیر شد وینکیچران چنانکه عادت قدیمهٔ ایشان بود
رو بفرار نهادند وسلطان جم در روز پانزدهم شهر ربیع الاخر ۸۸۶ داخل شهر بروسه گردید
بعدازانکه خطبه را بنامش خواندند بقدر بیست روز ارام کرد

چون قضیهٔ بپایهٔ سریر شاهٔ نوجاه سلطان بایزیدخان عرض شد در اسلامبول حرفهای زیاد شده
علامات فتنه نمایان گشت بالانشین مسند صدارت اسحق پاشا باز راه حیله را پیش
گرفته بقصد انکه امراء سلطان جم را فریفته اغفال نماید یک نامه فرستاد وحال انکه
این خدمت اسحق پاشا اصلا در نزد حضرت پادشاهی مقبول ومبرور نبود وتا مرد از نکوهش
رهائی نیافت

مآل نامهٔ اسحق پاشا

(بلالا یعقوب بیک جزداده شده)

اگر شهزاده سلطان جم را بدیار قرمان برگردانیده در جلگهٔ ینکی شهر او را سعی کنند

بمقابل لشکر سلطان بایزید درآورد بیگلربگی اناطول داده خواهد شد
بعده سلطان بایزید بالذات باشش هزار ینکیچری و ده هزار سپاهی به اسکدار
گذشته رو به بروسه می آورد

چون سلطان جم این خبر را شنید سلجوق سلطان را که همشیرهٔ جدش سلطان
مراد ثانی وزن امیر سلطان بود که در بروسه مدفون است بطور رسالت
به استانهٔ سعادت فرستاد خاتون مشارالیها بعد از ایفای مراسم معتاده
اغاز سخن نموده گفت آیا ممکن نیست حضرت پادشاه آهنگ خون برادر باجان برابر را نکرده درمیان
اهل اسلام نایرهٔ جنگ رامیفروزد و بمملکت روم ایلی کفایت نموده ایالت
ولایت اناطول را به او توجیه نمایند وحق برادری را بجا بیاورند من وجمیع
اهل مملکت ضامن میشویم که از اطاعت تو سر نپیچد این بر شخصی راست که
چون دو پادشاه بر یک جاه عزم رزم نمایند هم رعیت پراکنده و پریشان
وهم غالب ومغلوب هردو بالاخره نادم وپشیمان خواهند شد علی الخصوص
که آن نهال نورس نیز در دوحهٔ اقبال عثمانیه پرورش یافته در حدیقهٔ نیکنامی
نامی گشته است از برای عروس بیوفای سلطنت که بهیچ کس باقی نمانده وجودی
مثل اورا از پا در آوردن نه لایق مروت ونه موافق فتوت است باز در هر حال

فرمان همایون مطاع است ازانجائیکه استقلال سلطنت شرکت پذیر نیست افادات
خاتون مشارالیها مسموع سمع اعتبار نیفتاد لکن بنا بقاعدهٔ مرعیه که باید
رسول را بسوی مرسل پس فرستاد خاتون مشارالیها را اعاده نمود بعدازانکه این رسالت
واین وساطت پذیرفته نشد عساکر خاصهٔ سلطان جم بسرکردگی نصوح بیک
نام امیری بسمت ازنیق متوجه گشت درمقابل اینها سنان پاشا مأمور شد
وخود حضرت پادشاه رو به جلگهٔ ینکی شهر رفته جلو سلطان جم را گرفت در جمادی الاخر
سال مذکور تلاقی فریقین واقع شده جنگ درگرفت و گلولهٔ توپ بدست طورسون بیک
دفتر دار بروسه خورده مجروح گشت ایاس پاشا نیز کشته شد چون یعقوب بیک
بدرگاه سلطان بایزید التجی آورد ودر اردوی سلطان جم علامت ضعف هویدا گشت
افواج باهم خورده یکی دوتا خودرا بیرون میکشیدند که دراین بین پای ثبات
سلطان جم نیز لغزیده رو بسمت قونیه فرار کرد
روایت میکنند از جلگهٔ مذکور تا (دربند ارمنی) که در حدود قرمان واقع و مسافت
دو روز راه است در شش ساعت طی کرده بود مشهورترین فرارهائی که ما
میدانیم به این سرعت نگریخته اند آنشب در آن دربند دوچار غارتگران
ترک نیز شدند درصورتیکه عبای سنان بیک قپوجی باشی را بخود پیچیده بود در

در اواخر ماه مذکور داخل شهر قونیه گردید لکن چون جرأت آن را
نداشت که زیست نماید تدارک دید که انجارا ترک نموده بمملکت دور
دستی برود بعدازانکه حضرت سلطان بایزیدخان دراین محاربه مظفر آمد
حکومت قرمان را بشهزاده سلطان عبدالله داده کدک احمد پاشا را نیز مأمور
بتعقیب سلطان جم ساخت ینکیچریان خواستند اهل مملکت را
که بسلطان جم اطاعت کرده بودند قتل وغارت کنند چون ازطرف پادشاه
رخصت داده نشد در اردو از سرنو امارات فتنه ظاهر گشت لکن فوراً
با پارهٔ ترفیعات منصب نفرات را ارام کرده غوغارا فرونشانیدند
ازانطرف سلطان جم از هجمات احمد پاشا متوحش گشته مادرش را
با اولاد واموال ومتعلقاتش وبقدر سیصد نفر توابعش برداشته
بعزم دیار عرب رو بسمت (کوه بلغار) فرار کرد لکن دربین راه
عشایر اتراک بسیار به او صدمه زدند بهزار محنت ازانجا خودرا بجلگهٔ
(ترسوس) انداخته بیکهای ترسوس به او حرمت گذاشتند پسران رمضان
نیز در حرمت ورعایت کوتاهی نکردند درغرهٔ شهر رجب وارد حلب شد امیرالامراء حلب

امیرالامراء حلب برادر خود اوزبک را با او ترفیق نموده اورا بشام فرستاد از شام
به بیت المقدس وازانجا نیز در غرهٔ شعبان باهم اورا کرصد [illegible] گردید و با
ملک مصر سلطان قایتبای ملاقات نموده در غرهٔ شوال بنیت زیارت روضهٔ مطهرهٔ
حضرت فخرالانام حرکت کرد بعد از ادای فرایض حج در سنه ۸۸۷ باز بمصر برگشت
بعد ازانکه شهزاده سلطان جم از ممالک عثمانیه خارج شد مملکت قرمان بر عهدهٔ
شهزاده سلطان عبدالله حکمران ولایت مغنیسا تقرر یافت و خادم علی پاشا نیز با قشون
سه بلوک که ابوالجعش بود در نزد شاهزاده ماند و موکب همایون عازم اسلامبول گردید
دراین اثنا قاسم بیک که از خاندان قرمان بود در ارمناک اقامت داشت دعوتنامه
بسلطان جم نوشته از بی کفایتی سلطان بایزید بحث بمیان آورده شکایت بسیاری
کرده بود کذلک بیک انقره محمد بیک که در عصر سلطان محمد آقای ینیکچریان بوده است
نیز دعوتنامه فرستاده بود سلطان جم ازاین دعوات بی آرام گشته بقصد [illegible] شد
~~موروث خود را دوباره بچنگ بیاورد~~ از ملک مصر قدری کمک نقدی گرفته عازم حلب
[illegible] وازانجا بقصد اینکه ملک موروث خود را دوباره بچنگ بیاورد راهی گردید دراین
اثنا محمد بیک طرابزونی با جمعی کثیر از بیشر احمد پاشا گریخته در حلب با سلطان جم ملحق شدند

چون این خبر وحشت اثر بدرگاه شهریار فرخنده فر معروض گشت اولا امر صادر شد
که احمد پاشا آمده به موکب همایون ملحق شود حضرت پادشاه بالذات از اسلامبول به بروسه
رفته در مرغ (ایدوس) منتظر جمع لشکر شدند وقتیکه سلطان جم به (ادنه)
رسید قاسم بیک قرمانی باستقبالش شتافته باهم اساس اتفاق و مصادقت را
استوار نمودند چون سلطان بایزید بقصبهٔ (سیدی غازی) واصل گشت
شهزاده سلطان عبدالله را که بحکمرانی دیار قرمان منصوب بود به (قره حصار صاحب)
طلبید سلطان جم به (ارکلی قرمان) آمده قدری قشون بسرکردگی محمد بیک به
طور پیشقراولی فرستاد در حلکهٔ (چقور اووه) احمد پاشا با محمد پاشا باهم برخورده
[illegible] انکه غلبه و یا هزیمت از طرفی مشاهده شود قشون [illegible]
[illegible] هر دو جانب دست از یکدیگر کشیده جدا شدند محمد بیک از
برای محاصرهٔ قلعهٔ قونیه و احمد پاشا بجهت پراکنده ساختن جمعیت سلطان جم
عازم گشت و [illegible] اماسیه سلیمان پاشا هنگامیکه با قدری قشون به اردوی
همایون می آمده است در بین راه بهزار نفری سوار بر میخورد که اولاد و عیال
محمد بیک را از (انقره) به (ایچ ایل) میبرده اند با آنها آغاز جنگ نهاده
طرف محمد بیک را شکست دادند و سلطان جم درحینی که مشغول چارهٔ دفع این قضیه بود

که در مواقع سایره سردارها منهزم شدند واین مطلب سلطان جم را از کاری که پیش
گرفته بود پشیمان ساخت و بدربار شوکتمدار معروض داشت که اگر قطعهٔ ملکی عنایت
شود از دعوای شریک فی الملکی دست خواهد کشید ~~لکن~~ این استدعای او قبول
نشد لکن بتوسط نجاشی آقازاده علی افندی باو اعلام شد که حاصلات ولایتی
که سابقا در تصرف او بود به او داده خواهد شد بشرط اینکه از ممالک محروسه بیرون رفته
در بیت المقدس بنشیند که سبب این اوضاع در فصل محاکمهٔ این دفتر مذکور
خواهد گشت بعد ازانکه سلطان جم نتوانست بر جماعت اناطول غالب شود و بلکه
قرمانیان شکست خوردند باز قرار داد که التجا بسلطان مصر ببرد لکن قاسم بیک
قرمانی رأیش این شد که شهزاده بسمت روم ایلی برود لهذا از برای کشتی فراهم
آوردن فرنگ سلیمان آقا را با پارهٔ هدایا نزد بزرگ (رادوس) فرستاد ونیز واز
زور آوری احمد پاشا تاب نیاورده هنگامیکه از لنگرگاه (کرکوس) با چهل نفر نوکر
سوار کشتی شده میرفتند در مقابل مرداب (انامور) فرنگ سلیمان پاشا را دیدند
که سوار یک کشتی شده با ایشان برخورد واز (کاوالیر) ها نیز دعوتنامه آورده است
در جمادی الاخر سنهٔ مزبوره وارد جزیرهٔ (رادوس) شدند قاسم بیک قرمانی چون
از تحریک واغفال کردن سلطان جم چیزی عایدش نشد ودید بغیر از شکست [illegible] اینکه از فروتنی ندامت [illegible]

[illegible] که دست بدامن اعتذار [illegible] بزند دیگر راه نجاتی از برایش نیست لهذا رفته
روی استرحام بدرگاه پادشاهی مالید ازانجائیکه حضرت سلطان بایزید خان پادشاهی
صاف دل و به اینکه [illegible] با طبقات ناس بنظر مرحمت سلوک نماید بسیار مایل بود فرمود هر تقصیری که
از قاسم بیک سرزده است ضروری بوده است آنها از اطاعت ما بیرون نمیروند اینکه
با من عصیان میورزید از اطاعتی بود که به برادرم سلطان جم داشت حال که دیگر سلطان
جمی درمیان نیست بعد ازین مجبور است از من اطاعت کند چلند معذور است لهذا جرایم
سابقهٔ اورا عفو فرموده ایالت ایچ ایل را بالملحقاتش بقاسم بیک دادند و بعد از آن
هنگامیکه به (لارنده) عزیمت نمودند علاءالدوله بیک که از اولاد ذوالقدریه بود آمده
بتقبیل رکاب همایون پادشاهی سرافراز و مباهی گردید و بعد مرخص شد و موکب همایون
باکمال جلال و استقلال عازم صوب دارالخلافه گردید

پس از ورود به اسلامبول و چند روزی آرام عزم ادرنه فرموده ماه مبارک رمضان این سال را
در ادرنه بسر بردند و در شب ششم شوال در صحن سرای جدید خاقانی عقد
انجمن عشرت نموده جمیع ارکان دولت را دعوت کردند بعد از چند دوری که
سرها از بادهٔ ناب گرم گردید درهای احسان گشوده شده کسانی را که مستحق
مکافات بودند بتشریفات شاهانه نواختند و صدراعظم الحق پاشا را

از منصبش عزل نموده بسلانیک فرستادند و جای اورا بداود پاشا که از
ارکان دولت بود دادند چون از کدک احمد پاشا داماد اسحق پاشا بارهٔ
حرکات که منافی صداقت و دولتخواهی است سرزده بود ازالهٔ وجودش لازم بود
لهذا بموجب حکم همایون بقتل رسید لکن بعد از وقوع این حادثه افواج ینیکچریان
باز سر بعصیان بر داشته داروغهٔ شهر ادرنه را زخم زده خلق بسیاری را
مجروح ساختند تا آنکه به عطایا و انعام بسیار آتش فتنهٔ آنها را فرو
نشانیده آرام شدند

سبب قتل کدک احمد پاشا این بود که وقوع جلوس را … نموده از مملکت ایتالیا
جاهائی را که گرفته بودند با قشون کمی ترک کرده و امده به پدر زنش اسحق پاشا
ملحق گشته پادشاه نوجاه را بو هم انداختند و بطور دلخواه خودشان حرکت کردند
و حمزه بیک زاده مصطفی پاشا حسد برده گفته بود تا او حبس شود من بسفر قرمان
نمیروم و در جنگهای سلطان جم نیز اظهار رخاوت وسستی کرده بود و به عصات ینیکچریان
رو داده که … ناز و استغنا بخرج پادشاه دادند و سبب عزل و نفی …
اسحق پاشا نیز از این قبیلها بود اسحق پاشا قدم خدمت و پیری خود را وسیله نموده

منور ضمیرش این بود که بر جمیع وکلای دولت تحکم داشته و در هر چیزی محرم راز
پادشاه باشد و مرجع خاص و عام گردد برای اینکه این مضمرات ضمیر خود را از قوه
بفعل بیاورد همیشه چیزهائیکه محرک اوهام است به او شنوانیده و ذهنی پادشاه
شده بود که متصل مشغول مصالح دولتی است بنا علیه حضرت پادشاه هیچوقت
راضی نبود که اسحق پاشا بیکار باشد تا وقتی که فسقش بروز کرده حیله وتزویرش
ظهور نمود همیشه معطلات امور مستخدم بود لکن بعد اندک مدتی که حالش معلوم
عالم گردید از در دولت رانده شد

هنگامیکه حضرت سلطان بایزید خان در اناطول با گیرودار سلطان جم مشغول بود کارهای
روم ایلی معوق مانده بود حکمران بغدان بمضمون دزد بازار آشفته میخواهد
در این اثنا الود که دولت علیه را فرصت شمرده بر سر مملکت افلاق هجوم برد
وانجاها را بقبضهٔ تسخیر درآورد چون حضرت پادشاه باسلامبول معاودت
فرمودند امیر افلاق از بغدانیها شکایت بسیاری عرض کرد و بر همت سلطنت
لازم گشت که بغدانیان را تادیب نماید لهذا میخال اوغلی علی بیک و برادرش
اسکندر بیک را با عدهٔ بسیاری از قشون تاراجی که اقنجی میگویند سرکرده
نصب نموده بر سر مملکت بغدان فرستادند و در سنه ۸۹۶ با قایقهائی که (جرنیق) میگویند

از رودخانهٔ طونه عبور نموده ولایت بغدان را نهب و غارت کردند

در بیان انجام کار سلطان جم

در تقسیم این تاریخ قاعدهٔ ما آن بوده است که وقوعات هرسالی را جداگانه بیان کرده ایم
لکن در این مقام چنان مناسب نمود که سرگذشت سیزدهٔ سالهٔ سلطان جم را بجهت اینکه
این مدت در فرنگستان بود مانند حکایت علیحدهٔ درج نمائیم
تاریخ نگاران وقایع دولت آل عثمان چنین بسلک بیان کشیده اند که سلطان جم از
شکوه و سطوت برادرش سلطان بایزید هراسان شده برای اینکه از اناطول بسمت روم ایلی
عبور کند از خاندان کاوالیرهای رادوس کشتی درخواست نمود بعد از آنکه واصل رادوس
گشت کاوالیر جزیرهٔ رادوس قدوم اورا بر دولت عثمانیه وسیلهٔ منت شمرده با زبان
نرم شاهزاده را فریفته نگاهداشتن خواست لیکن چون دید بند نمیشود قصد خود را که
واز داخل حوزهٔ حکومت او بیرون رفتن سلطان جم نیز مصلحت نیست لابد مافی الضمیر
خود را مکتوم داشته برای اینکه این کار را از قوه بفعل بیاورد بزبان دلفریبی باشهزاده
از در غمخواری درآمده برای او مناسب دید که اول بمملکت فرانسه رفته و از آنجا از
میان مملکت المانیا زده بمجارستان و از آن جا گذشته از حدود بوسنه علی الغفله

خود را در مملکت عثمانی ظاهر سازد واین تدبیر را از برای سهولت کار
بهترین تدبیر دانسته چنان وانمود کرد که گویا میخواهد شاهزاده را بفرنگستان بفرستد
واورا با پنجاه نفر نوکرانش بکشتی نشانیده بقدر سیصد نفر مردان مسلح نیز
همراه او کرده شایع ساختند که سلطان جم بفرانسه میرود لکن کشتی اورا
برداشته یکراست بیکی از شهرهای قلمرو جمهوریت ژنوه …
برد که در آنجا محبوس و گرفتار بماند بسبب مخالفت هوا پنج شش روز در دریا
گرفتار تلاطم امواج گشته در روز بیست و هشتم ماه رجب رسیدند بجزیرهٔ
استانکوی چند روزی در آن جزیره آرام گرفته از آنجا حرکت نمودند و در
پنجم شعبان بجزیرهٔ سیسیلی واصل و در پیشگاه شهر مسینا کشتی لنگر انداخت
سیزدهم ماه مزبور از آنجا نیز لنگر اقامت کنده و از بوغاز سیسیلی گذشته
در مقابل (ناپلی) شب هوای موافق بود و کشتی خوشی میرفت و شهزادهٔ
بر سطحهٔ کشتی دورش شمع و چراغ چیده تنزه مینمودند که از شهر ناپولی
اوشنی کشتی را دیده بجهت تحقیق حال یکفروند کشتی دولتی بر سر
کشتی شاهزاده آمد و سبب فرستادن کشتی این بود که چون فیمابین حکومت ناپولی

و پاپ دشمنی اتفاق افتاده بود کشتی شاهزاده را کشتی دشمن گمان برده برای تحقیق
آمده بودند چون ناخدای کشتی شهزاده دید کشتی از ناپلولی رو بایشان می‌آید شهزاده را
با جمیع آدمهایش داخل خن کشتی کرده خودشان از برای جنگ حاضر شدند چون
فهمیده شد که کشتی دشمن متوجه است باز هر دو کشتی از هم جدا گشته راه خود پیش
گرفتند لکن چون ملاحان کشتی شهزاده از فنون بحریه کمتر سررشته داشتند در راه
بچندین طوفانها برخورده بسیار صدمه دیدند تا انکه بالاخره بهزار مشقت بشهری که
(نیس) نام داشت رسیدند لکن چون در آن شهر طاعون بود شهزاده را در آنجا
نگاه نداشته بردند بشهری که (شامیه) نام داشت و مقر حکومت
(دوک صاووا) بود و خود (دوک) چون از برای ملاقات شارلی هشتم پادشاه فرانسه
بپاریس رفته بود دو روز بیشتر در انجا نمانده متوجه سمت ولایت (روسیلون)
شدند در بین راه از هر قصبه و قریه که میگذشتند یکی میگفت برادر پادشاه ترک
و دیگری میگفت پسر فاتح قسطنطنیه می‌اید و خلق از اطراف دور شهزاده جمع شده
بنظر تعجب او را سیر میکردند در اثنای راه (دوک صاووا) که از پاریس برگشته بود
با شهزاده ملاقات کرد و حتی مومی الیه از طرز رفتار و حرکت و نجابت و اصالت شهزاده

بحدی محظوظ و مجذوب گشته بود که یکقبضه گرز زرنشانرا که در شام به پنج طلای
دوکا خریده بود از برای یادگاری از شهزاده طلب نمود
در این اثنا شایع شد که از طرف سلطان بایزید حسین بیک نام شخصی اولا
بجزیرهٔ رادوس و از انجا به دوک نشینی صاووا آمده میخواهد با شهزاده ملاقات
کرده است ~~او را از انکه~~ کند لهذا بحیله مانع ملاقات او با شاهزاده شدند
پس از ان دیگر از رفتن بسمت روسیلون قطع نظر نموده بقدر هشتصد نفر
سوار بمحافظت شهزاده گماشته سی نفر از نوکرهای او را بجای دیگر فرستاده
در عوض آنها پاره بکزادهها را بخدمت او تعیین نمودند هرچند نجواستند
که با حسین بیک فرستادهٔ حضرت پادشاه ملاقات نماید لکن چون مرقوم (حسین) و
پنجهزار طلای پالدوز برای خرجی شهزاده آورده بود از تسلیم نمودن
وجه مذکور مانع نشدند بعد از ان شهزاده را از موقعی بموقعی گردش داده
بالاخره او را در یک قلعهٔ مستحکمی که (بوقالیم) نام دارد و قلعه بند ساخته
او را از اختلاط با خارج منع نمودند حضرت شهزاده نیز یکی از خواص
خدام خود را که صوفی حسین نام داشت و زبان اشنا بود نزد خاندان
بوربون فرستاده خلاصی خود را استدعا نمود با این حالت مدت هفت سال

او را در مواقع مختلفهٔ ممالک اسویچره و فرانسه گردانیدند عاقبت بنا بطلب پاپ
که مبنی بر پارهٔ پولتیک بود او را بشهر (روما) بفرستند برای انکه (این شهر روما را روم
و رومیة الکبری نیز گفته اند) از کشتیبانخانهٔ طولون یکفروند کشتی در ساحل
حاضر نموده او را سوار کردند و بعد از بیست روز بلنکرگاه (چیتاواقه) رسیدند
و از انجا برداشته واصل شهر روم گردیدند بنا بروایت ناخدای سفینه که
از طولون مأمور شده بود شهزاده را بلنکرگاه (چیتاواقه) برساند و خودش فرانسوی است
هرچند شهزاده ملتمس میشده است که با پادشاه فرانسه ملاقات کند جواب میدادند
که پادشاه فرانسه نمیخواهد ترک شهر پاریس را بکذارد و با این بهانهها دفع الوقت
میکردند کذلک پادشاه فرانسه چند بار خواسته است شهزاده را ببیند دوره کنها
از خشونت طبع و بی قابلیتی شهزاده سخن بمیان آورده مطلب را میخوابانیدند
سبب اینها همه در فصل محاکمهٔ این دفتر مسطور است چون ناخدای مرقوم فطانت
و درایت شهزاده را دید به او گفت شهزاده چرا بپاریس نرفتی با پادشاه ما
ملاقات کنی پادشاه ما از قراری که من میدانم منتظر قدوم شما بود شهزاده

چون این سخن بشنید در جواب گفت من آیا مهماندارهائی که همراه من بودند
هرچند ابرام کردم که بپاریس برویم بمن میگفتند پادشاه فرانسه بیگانه را
در پاریس راه نمیدهد و مرا ملزم میساختند بعد از انکه شهزاده بشهر
روم رسید انوقت معلوم گشت که طرفین را بازی داده اغفال کرده اند
الحاصل ناخدای مرقوم خدمت خود را بجای آورده بپاریس معاودت کرده
و به پادشاه فرانسه رسانید که شهزادهٔ ترک چنانکه بسمع حکمداری رسانیده اند
خشین و بی تربیت نیست بلکه شخص نجیب با هنریست پادشاه از انکه بازی
پاپ را خورده بود بسیار حیف و دریغ کرد و التماس کرد که شهزاده دوباره
بفرانسه برگردد لکن قبول نشد و یکی از اسباب عداوتیکه فیمابین فرانسه
و پاپ ظهور نمود این شد و نتیجهٔ این دشمنی عاقبت بشهادت شهزادهٔ
بدبخت فیصل گرفت با این معنی که چون شهزاده واصل شهر روم گردید
(الکساندر بورجیا) نام شخص که انوقت در مسند پاپی مینشست بهوای انکه
بزرگی خود را بعیسویان بفهماند خواسته به پسر فاتح دولت امپراتوری
روم عرض احتشام کند لهذا در سرای مشهور واتیکان با رسومات فوق العاده دیوانی
ترتیب داده زیرا همینکه دولت قیصری شروع بمنقرض شدن کرد اغلب ارکان

واعیان ملت روم به اندک بهانه اولاد و عیال و دولت و مال خودرا برداشته
خودرا بسمت وندیک و ایتالیا انداختند علی الخصوص بعد از انقراض کلی
که بسیاری از اجاق زادگان و صاحبان استخوان بسمت فرنگستان فرار کردند
و اصل خیال پاپ این بود که بلسان حال بمهاجرین رومی بفهماند که اینک
پسر پادشاه معظمی که وطن و دولت شمارا زیر و زبر کرد الان در تحت حفظ
من و داخل حکومت من است آیا قوه فایقه مرا باز هم تصدیق
نمیکنید لکن شهزاده سلطان جم چون خیال پاپ را فهمیده بود بنحویکه لایق شان
خودش بود حرکت کرده هیچکدام از مراسمی را که منتظر بودند بجا نیاورد و راست رفته
بالای کرسی که از برای او تعیین شده بود نشست بعد از آنکه از غربت هفت ساله
خود شکایتهای بسیاری کرد با سخنان رقت انگیز حسرت خودرا که از برای مادر و
عیال و اولادش که در مصر بودند داشت تقریر نمود در مجلس شهزاده را بسیار
تسلی دادند و در داخل سرای از برای او خلوت مخصوصی تعیین شد لکن مقصد
پاپ ازانکه شهزاده را با هزار گونه تدبیر بروم آورد این بود که اجلاس
اورا بر تخت عثمانی وسیله نموده اهل مجار را وادارد بر ممالک محروسه هجوم برند

و ترکان را از آن سامان برانند الحاصل پاپ برای اینکه این مقصد
خودرا با شاهزاده بمیان بگذارد بزور تا مجلس ملاقات دوم توانست
صبر کند در ملاقات ثانوی بشهزاده تکلیف نمود که اورا نزد پادشاه
مجار بفرستد که از آنجا مقدار کافی قشون برداشته بممالک محروسه داخل
و بدعوای حق خود قیام نماید لکن سلطان جم اصلا خودرا به آن طرفها نزده
التماس کرد که اورا بمصر بفرستد که با مادرش ملاقات کند در این بین
از جانب سلطان بایزید خان شخصی مصطفی بیک نام بسفارت آمده با
شهزاده ملاقات کرد و در غیاب از پاپ طلب نمود که در حفظ و حراست
او اهتمام تمام بجا بیاورند و عودت نمود بعد از این قضیه شهزاده در روز سه شنبه ۲۹ جمادی الاخر
سنه ۹۰۰ در شهر ناپولی وفات کرد
مرحوم مشارالیه در ۸۶۴ در شهر ادرنه متولد گشته در سن ده سالگی حاکم قسطمونی
و در پانزده سالگی حکمدار قرمان گردید بعد از هفت سال حکمرانی چون پدرش
وفات کرد جلوس سلطان بایزید را چشمش بر نداشته بدعوای استحقاق

قیام نمود جنگهای بسیار کرد در سن بیست و سه سالگی بسمت اروپ گذشته
سیزده سال در آن بلاد بسر برد و در سن سی و شش سالگی وفات کرد
بنا بروایت تاریخی که وقعه سفر سیزده ساله سلطان جم را در اروپ نوشته است
در اروپ بشهزاده مشارالیه بدی و حقارتی واقع نشده است بلکه چون بگزادهای
آنجا جان از تخت گذارانش طالب و راغب بوده اند استراحت شاهزاده به اصول
اروپ تمام و کمال بوده است لکن برادرش سلطان بایزید چون میدانست او
استحقاق سریر سلطنت دارد هیچوقت از وسوسه و اندیشه او فارغ نبود اینکه
سلطان بایزید با پاپ و دوک صاووا و حکمداران ایتالیا حسن مدارا و سازکاری را
پیشه گرفته بوده است در تاریخها مکتوم مانده است اکثرا اعتقادشان این است
که شهزاده مشارالیه زحمت کشیده و خفت دیده است و حال اینکه حق الامر
آنطور که گمان برده اند نبوده است اگرچه سلطان جم در ابتدای حرکتش برای اینکه از اناطول بطرف
روم ایلی عبور نماید نزد امیر رادوس رفته از آنجا ~~از داخل ایتالیا بمجارستان~~
~~گذشته~~ مصمم گردید که از داخل ایتالیا بمجارستان گذشته از حدود بوسنه بممالک
محروسه سر در آورد لکن در اثنای توقفش در (صاووا) تحویل نیت کردنش از

قصیده که گفته است معلوم و آشکار میکرد در صورت این قصیده در اصل
این تاریخ در اینجا ثبت بود لکن چون ترکی عثمانی بود و ترجمه آن نیز فایده
ملحوظ نبود ترک شد از مآل قصیده مذکور چنانکه شهزاده مشارالیه
بنفس خود خطاب میکند معلوم میشود که همیشه با شاهزادگان و بزرگ
زادگان بخوشگذرانی و عیش و عشرت و در عین حرمت و عزت و نجابت
بوده است و این چنین قصیده بر شخصی است که در زندان گفته شده
در اینکه مشارالیه در هرجا که بوده است خوشی بتنش میگذشته است
حرفی نیست اینقدر بوده است نمیگذاشته اند سر خود هرجا میخواهد برود
در قضیه مسموم شدنش نیز روایت مختلف است در بعضی از تواریخ
نوشته اند که سلطان بایزید مصطفی بیک نامی را فرستاده مرقوم بخدمت
خاصه تراشی سلطان جم منسوب گشته با تیغ زهرآلود سرش تراشید
و از اثر آن وفات کرد و بعضی اصلا این قضیه مسمومی اورا
قبول نمیکنند و میگویند تا این وقتهای قریب یک خانواده باسم سلاله
سلطان جم در اروپ باقی بوده است برخی مینویسند که به اشارت پاپ بسبب پاره پلتیکها
اورا مسموم نمودند و سببش را هم بیان میکنند و حتی میگویند این کار پاپ را

چون سلطنت سنیه بسیار پسندیده بود پارهٔ از تبرکاتیکه مشهور است از حضرت
عیسی علیه السلام است و در خزینهٔ همایون محفوظ بود برسم هدیه ازبرای پاپ فرستاده
و تا مدتیکه شهزادهٔ مشارالیه در تحت حفظ پاپ بود از طرف دولت علیه سالی چهل هزار
طلای مجار حواله داده میشد درانکه شهزاده مسموماً در ناپولی وفات کرده است
شبهه نیست لکن بالتحقیق نیست که بمعرفت کدام طرف این کار شده است انکه شهزاده
در روم وفات نکرده در ناپولی وفات کرد تقریباً صحت وقوعاتی را که در آتی
ذکر خواهیم کرد ثابت میکند باین معنی که چون پادشاه فرانسه ازانکه شهزاده
از دستش بیرون رفته بود ندامت داشت و اورا دوباره پس طلبید و ملتمسش در نزد
پاپ قبول نیفتاد این قضیه حرص و عداوت طرفین را مشتد ساخت و در محاربهٔ
ناپولی فرنسویان بوفات پاپ را نیز دیده بودند لهذا فرانسویان بر سر شهر روم
هجوم برده انجا را بزور گرفتند و شهزاده را نیز از دست پاپ گرفتند و
بشهر ناپولی بردند اما چون وقوع این قضیه مخل ناموس پاپ بود اولا مانع کارهائی
شد که فرانسه میخواست به بهانهٔ اجلاس شاهزاده در ممالک محروسه از پیشش ببرد و

و بعد ازین طرف هم نسبت بسلطنت سنیه خدمت با منتی بجا اورده تلافی
انفعالیرا که از استرداد (پولیه) و (اوتراند) حاصل شده بود در آورد
شهزاده را مسموم ساخت و پادشاه فرانسه را از تدابیریکه ترتیب داده بود
محروم گذاشته باین وسیله انتقام خود را ازو کشید والحاصل خبر وفات
سلطان جم را سنان بیک به اسلامبول رسانید و جلال بیک و ایاس بیک نیز
نعش اورا به گلیبولی آوردند وازانجا به بروسه فرستادند که در مقبرهٔ
سلطان مراد ثانی دفن کنند بنابروایت تاریخ سیاح وقتیکه میخواستند
تابوت اورا به مدفن مخصوصش بسپارند پشت سرهم رعد و برقها و صاعقه‌های
شدید و صداهای مهیب اتفاق افتاد خلق را دهشت گرفته مناسب
دیدند که اورا در موقع دیگر غیراز ان موقع دفن کنند چون این
واقعهٔ صاعقه درمیان خلق شایع شد حرف درآوردند که این
نعشی را که از فرنگستان آورده اند نعش سلطان جم نیست بلکه
نعش یک (صاروشین) بوده است (صاروشین منحرف سارقین است که
درمیان فرنگیها به مسلمانان عصر اول اطلاق شده است و معناً آدم
بادین و مذهب را گویند) چون این قیل وقالها بسمع همایون رسید جلال

که از خدمهٔ شهزاده بودند
و حسین و ایاس بیکها را بحضور اقدس طلبیده ازانها تحقیق کیفیت نمودند
ایشان گفتند واقعا علی الغفله شهزاده در ناپولی احوالش بهم خورد و اورا
برای پادشاهی نقل نمودند و بعد خبر دادند که وفات کرد و میتی با سیر زند
که سر و صورتش اماس کرده حالیکه اورا اشناسیم نداشت بغیر ازین اطلاع
از چیز دیگر نداریم لکن بنا بپاره روایات مادر سلطان جم که مادر سلطان نورالدین
نیز بود از خاندان بوربون بوده است وحتی خاتون مشارالیها برادری داشت که مؤخراً
مسلمان گشته رتبهٔ قاپوجی باشیگری درگاه عالی باو توجیه شده بود و پسر او مصطفی چلبی
که منشی باشی ینگیچری بود میگفته است پدرم پسر پادشاه فرانسه بود که از خاندان
بوربون است وقتیکه همشیره اش را برای ایمپراتور نیرانسیو میفرستادند اورا
نیز با همشیره اش همراه کرده فرستادند در راه کشتیهای جنگی عثمانی
مارا گرفتند همهٔ مارا بحضور سلطان محمدخان درآوردند من انوقت شش ساله بودم
پدرم را قپوجی باشی کردند و عمه ام را بردند برای همایون و من نیز با خاله ام
همراه رفتم سلطان جم و سلطان نورالدین نام دو نفر شهزادگان از عمه ام متولد شدند
و در تاریخ مذکور مسطور است که از فرانسه برای مومی الیه مصطفی چلبی هدیه میفرستادند
برخی میگویند سلطان جم در فرانسه مانده حتی وقتیکه سلطان سلیم مصر را فتح کرد بتکنا...

ازبرای او فرستاد این هردو روایت مقارن صحت نیستند لکن در اثنای
ظهور این وقعه پادشاه فرانسه شارلی هشتم بود و دوک صاووا
فلیب نام پرنس نیز از اقربای شارلی بود و حکمداری ناپولی اول به
الفونوس ثانی و بعده به فره دریک رسید و در مقام پاپی اینوسان هشتم
و الکساندر ششم بودند در زمان اینها در خصوص یکی شدن مذهب لاتینی
و مذهب روم در شهر فلورانسه مجلس بزرگی منعقد گشت و در حینی که
شروع بمذاکره شد سلطان جم از اتفاقات در مملکت ایتالیا بود بقصد
انکه ازاین حضور اتفاقی شهزاده استفاده کنند در حفظ و حراست شهزاده
اهتمام تمام بکار بردند سلطان بایزید هرچند خیالات شخصی خود را بروز نمیداد
و وهم و وسوسه که دراین باب داشت ظاهر ساختن نمیخواست اما باز بنا باقتضای
طبیعتشان که معلوم و مجرب بود شهزاده در نزد هرکدام از دول که امانت بود
ان دولت را باکمال مدارا راه ببرد پادشاه مجبور میشد لهذا شهزاده را مکرم و محترم داشته اورا
مشغول و اغفال نموده از خیال عزیمت وطن می انداختند چون پاپ بمناسبت انکه

شهزاده در نزد او مهمان بود از برای سلطان جم با حکومتین المانیا و مجار شروع
بمذاکرات مباشره کرده بقصد اینکه برخلاف فرانسویان در مملکت ایتالیا قوهٔ
روحانیهٔ خودرا بکلیسای شرق یعنی بعیسویون مشرق نماید در ظاهر با دولت
عثمانیه اظهار دوستی میکرد و در حقیقت بقصد اینکه معتقدین مذهب روم را
بکلیسای لاتین دعوت نماید چند دفعهٔ به اسلامبول ایلچی فرستاد حضرت پاپ
با این خدعه‌ها و دسیسه‌های سته کوشه مشغول محافظت اقبال خود بود که در این
بین فرانسویان بالاخره بر مملکت ایتالیا و روما هجوم و با آن مناسبت شهزاده را
در روما یافته به ناپولی بردند و این مطلب از برای پاپ داغ درون شد دیگر
از اسرا رومی الاصل مصطفی نامی را به تبدیل قیافت به اردوی فرانسه فرستاد
با انواع حیله و تدابیر بخدمت شهزاده داخل گشته اورا مسموم ساخت
و این حرکت پاپ نیز مقبول عالی افتاد بجهت آنکه پادشاه فرانسه شارل
با فردیناند و اتفاق نموده به بهانه فیصل دادن کار شهزاده سلطان جم به ترتیب
و تجهیز کشتیهای جنگ مشغول بودند که بر ممالک محروسه هجوم بیاورند لکن وفات
سلطان جم این امررا برطرف کرد

فصل ثالث

در بیان قلعه ساختن بر نهر موراویا اردو فرستادن بر سر افلاق ملاقات
سفرای دول بیگانه قضیهٔ رمضان اوغلی نام شخص منازعهٔ روم و عرب سورختان
منصوب گشتن شهزادکان بوالی کری هجوم بردن بر مملکت المانیا نخستین
بهم برخوردن روس و عثمانی بنکاح دراوردن بایزید دختر سلطان
جم را بیان نامهٔ رسمی محاربهٔ ونذیک و مصالحهٔ ایشان

پادشاه جدید یعنی سلطان بایزید بعد از آنکه محمصهٔ اناطول را برطرف کرد سنانٔ
ظفر پناه را برداشته از اسلامبول حرکت و بجانب فلبه عزیمت فرمود
و از انجا برای قوت دادن باستیانهائی که پدر مرحومشان سلطان محمد خان در کنار
نهر موراویا ساخته بودند قدری قشون فرستاده و ده روز بعد از ورود موکب
همایون به فلبه به کوستنجه رفتند پس از اندکی ارامی به صماقو توجه فرموده
معدنهای اهن انجاها را از نظر گذرانیدند و بصوفیه برگشتند و شهزادهٔ
سوم سلطان احمد به اضافهٔ (سنجق چورم) سنجق اماسیه نیز توجیه شد
خبر وفات قاسم بیک قرمانی هر چند از برای ارکان سلطنت موجب ممنونیت گشت

لکن جوانمرگ شاهزاده عبدالله که بجای سلطان جم حکمدار قرمان نصب شده بود باعث غم و اندوه
پادشاه فلک شکوه گردید اما چه چاره (تیر افکنده بر نمیگردد) بالضروره تابع صبر باید بود
خلاصه ولایت قرمان بر عهدهٔ شهزادهٔ دویم سلطان شهنشاه که حکمدار مغنیسا بود
محول شده جای اورا بشهزاده سلطان قورقود دادند و بجای قاسم بیک طورغود
اوغلی محمد بیک حاکم گردید و نعش شهزادهٔ جوانمرگ سلطان عبدالله را به بروسه نقل کردند چنانکه
ضمن
در وقایع ۸۸۸ مذکور گشت علی بیک و اسکندر بیک پسرهای میخال نباء استدعای
دیوهٔ افلاق از برای تاراج بمملکت بغدان رفته بودند لکن چون بغدانیان خواهی
به انتقام
دولت بزانسیو که بتشویق و ابرام حکومتهای اطراف مغرور و درمقابل قوهٔ قاهرهٔ
عثمانیه محو گردید قیام نموده گذشته از اینکه مالیات متعارفی خودرا نمیدادند
به مأمورین عثمانیه نیز بی احترامی و ستیز میکردند تأدیب و تربیت ایشان و بر بالای
رودخانهٔ بروت یک موقع مناسبی ساختن جلو مضرتهائی راکه در اینده بایستی وارد
بیاید میگرفت لهذا فرمان همایون صادر شد که اردوی همایون از اسلامبول متوجه
ادرنه گردد و لوازمات جنگ را نیز بطرف رودخانهٔ طونه فرستادند اردوی همایون

۳۲

روز سی‌ویم حرکتش از اسلامبول و آنهٔ اسکلهٔ ایساقجی که در کنار
رودخانهٔ طونه واقع است واصل شده بطرف (بسارابیا) عبور نمود
و حکمدار افلاق با بیست هزار قشون موجودی خود باستقبال قدوم موکب
همایون شتافته مظهر التفات سلطانی و بعد مأمور رسانیدن ازوقهٔ
اردوی همایون گردید و در دهم جمادی الاخر سنهٔ ۸۸۹ به (کلی حصار) رفته
حصار مذکور را بقدر نه روز سخت محاصره کردند محصورین تاب ضربهٔ
توپهای قلعه‌کوب را نیاورده علم امان برافراشتند و راضی بتسلیم حصار
شدند و قشون عثمانی برای نماز جمعه داخل شهر گشت و از لوازمات و
ذخایر حربیه و جبه‌خانه هرچه در حصار یافت شد همه را بجبه‌خانهٔ جیبان
سپردند و بلشکر امر شد رو به (اق کرمان) حرکت کنند در این اثنا خان قریم
منکلی کرای خان نیز با تقریباً پنجاه هزار سوار تاتار بوسیلهٔ تبریک غزا و
تهنیت سلطنت بالذات بخدمت حضرت پادشاهی مسارعت نمود و این
رسیدن او این کار را سهل و اسان کرد باین معنی که در روز بیست و پنجم نازل بود

رو به اق کرمان راندند و چهار روزه بجلو قلعهٔ انجا رسیدند در دور این حصار
خندق وسیع عمیقی کنده بودند که رسن خیا محال بود بعمقش برسد اگر از دور
بر قلعه گلولهٔ توپ و تفنگ بارانیده بر انها تنگ میگرفتند واقعاً فتح این قلعه ممکن بود لکن
چون از قیمت و اهمیت آن قلعه باین واسطه بیشتر نفوس تلف و هلاک میشد و بسبب
طول مدت نیز بر قشون کسل و فتور عارض میگشت عزم همایون جزم شد که این کار
بزودی بانجام برسد لهذا فرمود تا بجهت محافظت از گلوله‌های
توپ که از قلعه می‌انداختند سپرها و جان پناهها ساخته شود و از یکطرف هم با کمال غیرت
بخندق خاک بریزند چنین قلعهٔ مستحکمی با ذخیره و آذوقهٔ پانزده ساله
در مدت یازده روز از همت بلند حضرت پادشاه فتح و تسخیر شد و در روز ۱۶ رجب
سنهٔ ۸۸۹ داخل قلعه گشته بر برج و باروی حصار بیرق عثمانی را نصب نمودند
و نقاره خانهٔ سلطانی بعادت عثمانی نواخته شد همه کس فهمید که قلعه را گرفتند
وقتیکه بقدر ده هزار خانوار را به اصول خانه کوچی به اسلامبول کوچانیدند
قریب به چهل هزار راس اسیر نیز فرستاده شد و نقود موجوده را که

که سهم بیت المال بود در ادرنه صرف خزانه کرده و آنچه اسلحهٔ مرغوب
بود بخزینهٔ دولت نقل شد و (اسکوف) یعنی تاج زرین بر سر منکلی گرای خان
خان قریم گذاشتند و به امرا او عطایا و انعام فراوان داده شده مرخص
گشتند که بملک خود بر گردند لکن قبل از آنکه خان مشار الیه حرکت کند اوطاق
عالی پادشاهی را که پادشاه هند سلطان محمد بهمنی بهدیه فرستاده بود بر افراشتند
و در آن دیوان بزرگی ترتیب داده بعضی از رؤسای قبایل را که بمنکلی گرای خان
عصیان ورزیده بودند بزیر پای فیلها انداخته اعضای آنان را خرد کردند
بعد ازین برادر زادهٔ استیفان بیک عاصی دیمتری بیک ملتزم رکاب همایون شد
فوراً بورک سرخ و اسکوف زرین بر سرش نهاده امارت بغدان به او توجیه شد
و ادارهٔ آنجاها را بسنان بیک که والی سلستره بود سپردند و اسکندر پاشا
با قشون روم ایلی در صوفیه و احمد پاشا نیز با سپاه اناطول در زغره قشلاق کردند
و موکب همایون متوجه ادرنه گردید
مسیح پاشا که برتبهٔ رفیعهٔ وزارت مظهر شده بود مورد غضب پادشاهی گشت
یعنی رتبهٔ وزارتش را گرفته او را به غلبه نفی کردند و بیگلربگی روم ایلی
اسکندر پاشا نیز از منصبش معزول شده جای او به والی سمندره

خادم علی پاشا دادند در تواریخ سبب عزل اینها تصریح نشده است لکن از روش
مصلحت چنان فهمیده میشود که گویا در سفر بغدان رخاوت و بی کفایتی ایشان بروز
کرده باشد که در شورش دویم بغدانیان تنها علی پاشا مأمور شده بود زمستان
سال مذکور را در ادرنه بسر برده موسم بهار موکب همایون عازم ییلاق (چوکه)
گردید هنگامیکه حضرت پادشاهی در آنجا نزهت فرما بودند از جانب پادشاه هند
ایلچی آمده اعتماد نامهٔ خود را بحضور همایون تقدیم نمود در این بین از جانب
ملک مصر نیز برای تبریک سلطنت ایلچی سنگینی وارد شد و متعاقب اینها ایلچیهای
حکمدار مجار و (دوز) دندیک نیز آمدند و همهٔ اینها بحضور همایون در آمده نامه‌های
پادشاهان خود را تسلیم کردند در این اثنا بسمع همایون رسید که بغدانیان دوباره
از در عصیان بر آمده بخیال استرداد اق کرمان افتاده اند بنابرین خادم علی پاشا را
بر سه هزار ینیچریان حاضر رکاب و دو فوج قشون روم ایلی سردار نصب نموده
امر شد رفته مضرت دشمن را دفع کند و مالقوچ زاده بالی بیک را که از امرای
روم ایلی بود والی ولایت سلستره نصب نموده محافظت حدود بغدان را نیز
علاوهٔ مأموریتش کردند لهذا با سردار علی پاشا ملحق شده باتفاق داخل

خاک (ابرابیا) گشتند امیر بغدان استفان بیک با قشونیکه از مردمان
لهستان و مجارستان گرفته بود قدری مقاومت کرد لکن بالاخره تاب نیاورده
افتان و خیزان رو بلهستان فرار نمود و مملکتش در غرهٔ محرم سنهٔ ۸۸۹
بغارت رفت

در بیان سبب مخالفت رومی با عرب

حیف که وقایع نویسان سلف از برای خلف حوادثی که موجب عبرت و انتباه باشد
ننوشته اند کتابهائی که روم و عرب بر خلاف یکدیگر نوشته اند چون
تتبع و مطالعه شوند آنچه از طرفین نوشته اند عبارت از اغراض و اعتراضات
صرف است پس هر دو طرف تماماً مقرون صحت نیستند لکن بموجب قاعدهٔ
که از دو سقیم یک مستقیم ظاهر میشود اگر به این سخنهای باغرض بنظر انصاف
و بی غرضی نگاه کرده ملاحظه نمائیم حقیقت حال ظاهر خواهد گشت و ما در این
کتاب مسلک بی طرفی را پیش گرفته ایم
ملوک مصر که در خطهٔ عربستان حکمران بودند بجهت آنکه خلفاء عباسیه نزد ایشان
می بودند همیشه بر ملوک اسلامیه ادعای تفوق میکردند باین سبب خداوندگار
سابق سلطان محمد خان مرحوم چون خواستند برکه های راه مکهٔ معظمه را تعمیر
کنند از ملک مصر رخصت طلبیدند بجهت آنکه در ابتدای جلوسش از خلیفهٔ عصر

اجازت نگرفته بود از برای تعمیر برکه ها رخصت نشد و دیگر آنکه چون آل
قرمان طرفدار مصریان بودند از انقراض خاندان مذکور نیز مغبر گشته امیرالامراء
حلب را برضد شهسوار زاده علاءالدوله بیک که از جانب سلطنت سنیه بر ایج ایل
و مرعش و توابعهم والی نصب شده بود مستولی ساخته بر ممالک محروسه تعدی
نمود چون حفظ و حراست ممالک عثمانیه لازمهٔ ذمت سلطنت بود بعزم سفر مصر موکب
همایون از اسلامبول حرکت کرد لکن در مرحلهٔ اول مقراض اجل قطع رشتهٔ امل محمد خان
امر خطیر صورت پذیر گشت لکن چون سریر قیصری به شایستهٔ افسر سروری یعنی سلطان
بایزید خان منتقل گردید برای اکمال ناموس سلطنت بقصد آنکه انتقام پدر را بکشد مدتی بود
منوی ضمیر منیر شهریاری شده بود که بر سر مصر لشکر بفرستد علی الخصوص هنگامیکه برادرشان
سلطان جم بممالک مصر فرار نمود محض بنیت آنکه در روم فتنه برپا شود مستدعیات شهزاده
قرین حسن قبول گشت و ایلچی هند را با هدایایی که آورده بود در مصر نگاه داشتند و کیسه را
که صرهٔ همایون را از برای اهالی حرمین شریفین برده بود تحقیر نمودند این اوضاع مصریان
بهیچ وجه شایستهٔ ناموس سلطنت سنیهٔ عثمانیه نبود و لازم آمد که حمیت پادشاهی
و غیرت حضرت کشورپناهی در مقام انتقام برآید کذلک زمانیکه (یورکر) و (قصون) و

(قشتمور) و (وارساق) و (قره عیسی) و (ارز) و (کندز) نام سرکردگان که باجد عثمان غازی
بروم آمده بودند از ارطغرل غازی جدا گشته مدتی در (چقور اووه) توطن کردند
(یورکر) که بزرگ همه بود (سیس) و (ادنه) و (طرسوس) را از ارمنیان بعهد و امان
گرفته در آنجاها بلامانع با ییلاق قشلاق میکردند چون (یورکر) فوت شد پسرش رمضان بیک
رئیس عشیرت گشت و از برای قشتمور (طرسوس) را قشلاق و کوه بلغار را ییلاق [illegible] را
و از برای قصون (اصاریق) را قشلاق و (کوک بوغازی) را ییلاق و از برای کندز (سیس) را
قشلاق و کوهستان آنجا را ییلاق تعیین و تخصیص نمود و برای سایر امرای عشیرت نیز مواضع
مناسبه معین کرده (ادنه) را [illegible] مقر خودش قرارداد بعد از مدتی که رمضان
بیک نیز وفات نمود پسرش ابراهیم بیک جای او را گرفت و همچنین امراء مشارالیهم یکان
یکان وفات کرده اولاد و احفادشان بجای آنان نشستند و شروع بحکومت نمودند چون ورثه (یوخاری باش)
عشیرت زیاد شدند از جانب مصریان و ارمنیان اغفال شده اتفاقشان بنفاق و
وفاقشان به شقاق مبدل گردید و هریک بدعوای حق استقلال برخاستند و بحکومت یکدیگر
مداخله میکردند در این اثنا از امراء یوخاری باش داود بیک پسر ارز بیک در وقت شیخین سلطان
مصر بحلب فرار کرده از امیرالامرای حلب قشون طلبید و بموجب امر سلطان مصر قدری
قشون از حلب بمشارالیه داده شده حوزهٔ حکومت (ارز) را از متغلبه پس گرفته بصاحب آن

پس دادند لکن باین واسطه امر استقلال حکومتشان محو شده مصریان خالی از مداخله
نبودند در این اوقات میانهٔ احفاد (کندز الب) نزاعی حادث گشته مصریان
بآنجاها نیز دست انداختند و به بهانهٔ حمایت قلعهٔ ایاس را متصرف گردیدند
حاکم ادنه نیز حصار سیس را از پسران رمضان گرفته از پسران قشتمور کذلک طرسوس را
مطالبه نمود باین نوع حیله داخل عشایر متفقه شده بیکزادهها را بجان همدیگر انداختند
و سبب این بود که سلطنت سنیهٔ عثمانیه قرمان و ایج ایل و مرعش و البستان
و نواحی سلفکه را مسخر ساخته بود زیرا روز بروز کسب شرف و شان نمودن دولت عثمانیه
باعث سرعت زوال دولت مصریه میگشت و در صورتیکه بایستی دو دولت مسلمه بسبب جهت جامعهٔ
اسلامیت باهم متحد و متفق گردیده قوهٔ حربیهٔ خود را بر سر دشمن بفرستند یکی به استیلا
و دیگری بمحافظت مملکت مشغول گشته رقابت و دشمنی در میانشان بجائی رسیده بود که بغیر از
شمشیر هیچ تدبیر دیگر دعوای ایشان را حل و فصل نمیتوانست بکند لهذا قره کوز پاشا
که امیرالامرای شهزاده شهنشاه حکمدار دیار قرمان بود با قشون اناطول مامور گشت و عشایر
~~قشتمورلو و قصونلو و قره عیسی لو و امراء طرسوس به قره کوز پاشا التجا آورده از مصریان~~
~~شکایتهای بسیار کردند چون در سیس و ایاس قوهٔ حربیهٔ مصریان بقدر کفایت نبود~~

که عشایر متفقه را از زیر مداخلهٔ مصریان بیرون بیاورد و یا آنکه اظهار استقلال
و سرخود بازد چون قره کوز پاشا بآن سمت رفت عشایر قشتمورلو و قصونلو
و قره عیسی لو و امراء ترسوس به او التجا برده از مصریان بسیار شکایت کردند
چون در سیس قوهٔ حربیهٔ مصریان بقدر کفایت نبود در جنگ اول آنجاها مسخر
گشت و امارت عشایر متفقه و ادارهٔ آنجاها ضمیمهٔ حکمداری قرمان شد
اسباب موجبهٔ حرب و جدال فیمابین این دو دولت اسلامیه این شد که چون شهسوار زاده
علاءالدوله بیک حاکم البستان ملاطیه را از مصریان بزور گرفت و مصریان نیز امیرالامراء
حلب و والی شام را بر سر موی الیه فرستادند و امیر حلب در میدان جنگ کشته شد [illegible]
و آنچه از تیراندازان عرب بدست افتاد شستهای همه را بریده بوطنشان پس
فرستادند این اوضاع مصریان را بغیرت آورده مجبور ساخت که تلافی اینها را
از عثمانلو در آورند بناءعلیه بقدر پنجهزار سوار (کوله من) فرستادند و در قرب ملاطیه
علی الغفله بر سر یعقوب پاشا ریخته لشکر اناطول را متفرق ساختند در این
جنگ اول که فیمابین سپاه روم و چراکسهٔ مصر اتفاق افتاد در وهلهٔ اولی طرف
چراکسه مغلوب شده لکن مؤخراً از سوء تدبیر سرکردگان بر سپاه روم خسارت کلی وارد آمد
تفصیلش ازین قرار است بعد از آنکه بیگلربگی قرمان ادنه و طرسوس و در آن
کشور سیس و ایاس چندین قلاع و حصار مستحکم محروس را فتح نمود فرهاد بیک داماد شهریاری

مأمور محافظت آن سامان گردیده قشون منتخب گزیده ابوالجمع او شد لکن چون میر موی الیه
در ظل عنایت پادشاهی براحت و تن پروری بار آمده سرد و گرم روزگار را ندیده
و سیلی دشمن نخورده بود چنان گمان میبرد که بغیر از خویش کسی را از شجاعت بهره و دشمن را
در مقابل او زهره نیست لهذا آغاز عیش نوش نهاد و از نشئهٔ شباب بجوش خروش آمده
در هوای غفلت و غرور پرواز کردن گرفت هرچند چراکسهٔ مصر صاحب میدان گشته
بودند لکن چون خوب میدانستند که حریف ثبات و اصرار عثمانیان نمیتوانند شد
غیرت کرده قلعه هائی را که بجای کلید عربستان بودند از پیش ضبط کردند از امراء
مصر اوزبک را با امیر شام برلشکر بسیاری سرکرده گماشته دو شعبه اردو ترتیب
داده فرستادند فرهاد بیک چون از قصد الهجوم علی الغفلهٔ مصریان غافل و بی خبر بود
هنوز لشکر خود را جمع نکرده تنها با قشون مستحفظ بمقابلهٔ ایشان در آمد و در اثنای حرب
چون مشار الیه فرهاد بیک شهید و موسی بیک نیز از حیات ناامید گشت بقیه
سپاه متحیر و سرگردان راه سلامت را پیش گرفته گریزان شدند و کان هذا فی سنه ۸۹۱
مالقوچ زاده بالی بیک که از امرای صنف اول بود و محافظت سرحدات را داشت در این
اثنا مأمور گشت که دوباره برسر مملکت بغدان هجوم برد و مشار الیه کار خود را دیده با
اسرای بسیاری برگشت لکن استفان بیک که اصلا از حق امارت بغدان نمیگذشت

به استعانت لهستانی و مجار باز حکمدار بغدان شد لکن چون از انطرف
مسئلهٔ مصر بمیان آمده بود قرار براین شده بود که امورات روم ایلی را مدارا
صورت بدهند والی مصر چون این خبر شهادت فرهاد
بیک به آستانهٔ علیه واصل گشت حرم سلطنت از این واقعه مغموم و مکدر
گردیده چون از چراکسهٔ مصریه انتقام کشیدن راجع بذمت همت بلند
حضرت پادشاهی بود هرسک زاده احمد پاشا را بیگلربیگی اناطول که در خدمت سلطنت ابراز
صداقت و کسب لیاقت کرده بود باین جهت بشرف صهریت
سلطانی مفتخر و سرافراز گشته بود منصب سپهسالاری داده مشار الیه از امرا و زعما
و اصحاب تیمار که در مملکت اناطول بودند بکار آمدهایشان را جمع کرده
عازم سمت ادنه و طرسوس گشت مشار الیه چون مأمور بود که با چراکسهٔ مصریه
جنگ نماید محمد پاشا پسر خضر بیک و امیرالامرای قرمان قره گوز پاشا را نیز
با او همراه کردند لکن درصورتیکه محمد پاشا در کارگزاری مستحق تقدیم و در آستان
دولت بندهٔ قدیم بود از اینکه احمد پاشا را محض بجهت اینکه داماد پادشاه است
سردار نصب نموده دلگیر گشته امیرالامرای قرمان قره گوز پاشا نیز
بجهت اینکه خدمات سابقه اش مقبول دولت نشده بود آزرده خاطر گردیده
با محمد پاشا چنین در دل کردند که در نزد دولت وزرا با عسس فرقی نیست

با جان و مال خدمت کردن بهتر این بهتر است که ما یک طرفی فرو بخسبانیم در میدان جنگ هرچند
دادمردی بدهیم شأن و التفات باز از برای سردار است و ثمرهٔ جان نثاری خود را نخواهیم
دید و دلیلش این است که تاکنون مکافات صداقتمان را ندیده ایم از برای فخر و مباهات
دیگری بمقابل دشمن جان را سپر کردن کار عاقل نیست باین ملاحظات مشار الیهما
اتفاق کردند که در میدان حرب معین احمد پاشا نگشته اتفاق کردند از دور تماشا کنند
خلاصه این دو نفر بسبب حسد و نفسانیت حق ولی نعمت را نشناخته بدخواه دولت
و ملت خود گشتند و حال اینکه اگر احمد پاشا فی الواقع قابل سرداری نبود و محض شرف
صهریت این منصب به او توجیه شده بود بایستی تفصیل را کماهی حقها از اول بدربار دولت
معروض داشته بفهمانند که در میدان حرب اردو برهم خواهد خورد و بعد سبب
دولت خواهد گشت اصل صداقت این است والا محض بجهت نقاری که با احمد پاشا
داشتند ناموس دولت را پایمال نمودن و خیال پادشاه را مشوش ساختن تقصیر است
عفو ناپذیر زیرا بندگان دولت در جمیع امورات دولتی پادشاه بایستی اطاعت
نمایند کارهای دولت را که در راه ملت پیش میگیرد قربة الی الله ببینند
در امر پادشاه و کارهای ملتی کارهای شخصی و اغراض مخصوصهٔ ذاتیه را داخل ساختن

عین بیحمیتی و نامردیست
خلاصه چون در جلگهٔ طرسوس تلاقی فریقین واقع گشت محمد پاشا و قره گوز پاشا
امیرالامرای قرمان که سردار حکمدار قرمان سلطان شهنشاه بود بجهت زوال
اقبال احمد پاشا ناموس ولی نعمتشان را هتک نموده بیچاره را در معرکهٔ کارزار
با لشکر اناطول تنها گذاشتند احمد پاشا هرچند در ثبات و اقدام کوتاهی
نکرد تا جمیع عساکر موجوده اش در راه پادشاه مجروح و متفرق گشتند کوشید
لکن بالاخره دست تدبیرش از همه جا بریده خودش نیز در دست دشمن اسیر افتاد
چون این هزیمت و پریشانی لشکر را آنهائی که مأمور محافظت قلعه های آنجا
بودند شنیدند قلعه ها را بمصریان تسلیم نموده هرکس راه خود پیش گرفت و هرسک
زاده احمد پاشا را نیز امرای مصر با انواع حقارت بمصر فرستادند بمجرد اینکه
این واقعهٔ فاجعه معروض درگاه پادشاه جم جاه گردید قرار شد صدر اعظم داود پاشا
بالرهی مکملی بفرستند و در اول بهار سنه ۸۹۱ صدر اعظم بسمت اسکدار گذشته
مشغول جمع آوری لشکر شد و بعد از دیدن سان سپاه رو براه آورده چون از حدود
قونیه گذشت پسر ذوالقدریه علاء الدوله بیک در موقعیکه معروف به یایلاق (ادج قوبی) میباشد آمده به اردوی
صدر اعظم ملحق گشت میر مشار الیه به تمهید مقدمه یکدفعه داخل شدن صدر اعظم از آنجا که عربستان

جایز ندانسته رایش این شد که اول کوشمالی به عشایر ترکمانان که هواخواه امرای مصر بودند داده بعد برسر قبیلهٔ (وارساق) حمله برند و پس از آن طایفهٔ طورغودلو را تأدیب نمایند فی الواقع نخست فتنهٔ عاصیان سرحدات واف و محرکین و مشوقین را برطرف نمون و بعد داخل مملکت دشمن شدن بهترین تدبیر بود و همین طور هم کردند یعنی اول برسر عشیرت (وارساق) که در کوهستان (بلغارطاغی) سکنا داشتند هجوم بردند لهذا رؤسای عشایر (بوغااوغلی) و (اق باش اوغلی) و (الوان اوغلی) و (سوموک اوغلی) و (اولو اوغلی) و (طورغود اوغلی) و (شیطان اوغلی) بصدراعظم دخیل شده عشایر (افشار) و (حاجیلو) و (عجملو) و (حورزوم) بطرف (چقور اووه) فرار کردند چون آنجاها موافق خواهش دولت رام و آرام گشت بجهت اینکه موسم سفر نیز گذشته بود اردوی همایون به اسلامبول عودت نموده سرباز را مرخص کردند و مقرر شد که در سال دیگر اول بهار در جلگهٔ قونیه جمع شوند

حضرت سلطان بایزید خان به اعمار و آبادی ادرنه همت گماشته پارهٔ بناها و مدرسها و خیراتخانها بنا و انشا فرموده‌اند در آن اوقات خراج دوسالهٔ بغداد رسید از مجارستان نیز ایلچی و هدایا آمد تا اینکه ویوه دهٔ بغدان استیفان بیک

به استعانت حکومات لهستان و مجارستان و حکمدار مسقو دوباره به بغدان آمده سکنه و اهالی پراکنده را جمع و در مقام حکمداری سابقش را استحصال نمود و مالیات دوسالهٔ بعد را به آستانهٔ دولت فرستاده مستدعی شد که در مقام سابقش باقی باند وکلای دولت در این باب مشورت نموده چنین مذاکره شد که مادام از یکطرف در مملکت ایتالیا به بهانهٔ اینکه سلطان جم را جلوس بدهند باز حکومتهای ایتالیا متفق شده از طرف دیگر نیز فساد و منافرتی که بسبب عزم مصر نمودن شهزادهٔ مشار الیه ظهور و بحدی عظم پیدا کرده است که اسباب بباد دادن ناموس سلطنت میتواند شد هنوز برطرف نگشته

~~روم ایلی نیز یک آشوب تازهٔ~~ آیا میشود در مملکت روم ایلی نیز یک آشوب تازهٔ برانگیزیم یا خیر ~~چنانکه گفته اند دو هندوانه در یک نعل جا نمیگیرد~~ بعد از گفتگوهای بسیار بموجب ضرب مثلی که گفته اند دو هندوانه در یک نعل نمیگنجد قرار براین دادند که مسئلهٔ حدود روم ایلی را بحال خود گذاشته هدایا و استدعای ویوه دهٔ بغدان را نیز بپذیرند و با جمیع حکمداران بیگانه از در مدارا درآیند و ارادهٔ پادشاهی براین شد که تهیهٔ سفر مصر را مکمل سازند

بجهت اینکه هجوم اسپانیولها از سر اندلس و غرناطه منع شود از طرف امرای غرناطه

فریاد نامها رسید لهذا امر شد کمال رئیس با بعضی کشتیهای جنگی از برای کمک مسلمانان آن سامان به بحر سفید درآید (رئیس باصطلاح بحریون عثمانی ناخدا را گویند)

وزیر ثانی مسیح پاشا چون دربارهٔ صدراعظم داود پاشا جسارت بپارهٔ افتراها کرده بود از در دولت رانده شد و منصب او را به نشانجی احمد پاشای فناری دادند چون مسیح پاشا طبیول قلبه اخراج شد این نکته و احمد پاشا خلف او گشت این مصرع در میان امرا بطور کنایت شایع شد (ع) دورِ مسیح گیدی ایردی زمان احمد یعنی (دور مسیح بگذشت آمد زمان احمد) لکن چون احمد پاشا مرد آن کار نبود زود معزول گشته خادم علی پاشا وزیر ثانی شد ~~بیکاربکی روم ایلی~~ خلیل پاشا نیز بجای او بیکاربکی روم ایلی گردید چون پادشاه بهیچ وجه نمیخواست صدراعظم از در دولت دور شود چنان مناسب شمردند که علی پاشا که وزیر ثانی شده بود بر لشکر سردار شود و امر شد که بیکاربکی اناطول سنان پاشا با قشون اناطول در حدود قرمان به اردوی همایون ملحق گردد و به بیکاربکی روم ایلی خلیل پاشا نیز حکم شد که با لشکر روم ایلی از بوغاز گلیبولی عبور نموده برسر قونیه هجوم ببرد بملاحظهٔ اینکه شاید اسباب صلح بشود هرسک زاده

احمد پاشا که از طرف مصریها بدربار دولت فرستاده شده بود سرکردهٔ دستهٔ کشتیهای جنگی گلیبولی شده مقرر گشت باصد فروند کشتی در سواحل قرمان بگردد در سنهٔ ۸۹۲ علی پاشا با چهار هزار ینکی چری و هزار نفر قشون عزب و سوار بسیاری از اسلامبول حرکت نموده با قشون ابوالجعب سنان پاشا و خلیل پاشا ملحق گشت و با اردوئی که جمعاً شصت هزار نفر میشد عازم (چقورا اووا) گردیده بجهت تسخیر ولایات (طرسوس) و (ایاس) و (سیس) و (ادنه) برسر دشمن هجوم برد و از تهاجم طرفین قلعه‌های آنجاها علی الخصوص حصار (ادنه) بحدی خراب و زیرو زبر شده بودند که ~~نسبت به آنها~~ خاکریزها از آن حصارها استوارتر بود لهذا لازم بود که قلاع مخروبه تعمیر شود و امرای اردو را مأمور نمودند که خرابی قلاع مذکوره را تعمیر نمایند و بموجب امر همایون کار تعمیر و ترمیم بانجام رسید چون خبر ضبط و تسخیر مواقع مذکوره بمصر منعکس گردید ملک اشرف قایتبای بغیرت آمده قشون عربستان را با لشکر شام ملحق ساخته بسرکردگی امیر آوزبک به سمت چقوراوه فرستاد که عساکر عثمانی را بزنند اگرچه دستهٔ کشتیها طرف دریا را احاطه نموده بودند لکن بسبب وزیدن بادهای مخالف بقدر صد فروند کشتی از صدمهٔ لطمات امواج شکسته مغروق گشتند در این بین لشکر چراکسه

از کوههای (بلن) گذشته از رودخانهٔ (جیهان) عبور نمودند ودر ششم
ماه آب در موقعیکه معروف به (اغاچایری) و فیمابین (ادنه) و (طرسوس)
واقع است تلاقی فریقین شد وقزل احمد بیک که از خاندان اسفندیار است
با طورخان بیکزاده عمر بیک ومحمد بیک در قلب با سردار مانده یعقوب
پاشا با ولی زاده احمد پاشا وسنان پاشا در میمنه واورنوس زادها و
میخال زادها با خلیل پاشا در میسره تعیین شده بودند در روز یازدهم ماه مبارک
رمضان سپاه روم ولشکر شام چون التحاق صبح وشام بهم آمیخته با یکدیگر در آویختند
چون لشکر اناطول در ثبات واقدام قصور ورزیدند شکست خورده منهزم شدند
وسپاه شامیان عقب قشون روم ایلی را دوره کرده عساکر تراکمه نیز براردوگاه
هجوم برده دست بغارت زدند واورنوس زادها شهید وبسیاری از دلاوران
نامدار از عرصهٔ عالم ناپدید گشتند چون علی پاشا این انهزام را مشاهده کرد
بملاحظهٔ اینکه محافظت کردن بهتر از آن است که بقیهٔ اردو را بکشتن
بدهد لاجرم لوازمات حربیه را در قلعهٔ (ادنه) گذاشته خودش بسمت
(لارنده) شتافت وازانجا ماجرا را بدربار دولت اعلام داشت وازا

کسانیکه در محاربه اظهار بی غیرتی ورخاوت کرده بودند بسیار شکایت کرد وفوراً
قره گوز پاشا طلبیده شده بسیاست رسید وامیر قیصریه سنان بیک وامیر
قره سی اسحق بیک را هم بروم ایلی نفی وتبعید وقزلجه مسلم بیک وقره جه پاشا زاده
اسکندر بیک و لشکر نویسان اردو را حبس کردند وبیگلربیگی روم ایلی
خلیل پاشا نیز از منصبش عزل شد حکومت (اوخری) را به او دادند ویحیی پاشا را
بجای او نصب کردند وکان هذا فی سنهٔ ۸۹۴

ششم
چون پادشاهی مجار بعد از وفات (ماتیاس) حسب الوراثه به (ولادسلاس) ششم
منتقل گشت از برای اعلان جلوس خود سفیری بدربار همایون فرستاد کیفیت
وفات (ماتیاس) را چنین روایت میکنند که مصطفی نام شخصی از اهالی سمندره
چون برادرش را در مجارستان در حضور (ماتیاس کورو) کشته بودند برای اینکه
انتقام برادرش را بکشد تبدیل قیافت نموده بمجارستان رفت بیک وسیلهٔ
بدرخانهٔ (ماتیاس) انتساب نموده تقرب حاصل کرد وباخنجر یکه در زیر لباس پنهان
داشت در وقت فرصت کار ماتیاس را بساخت لکن مرقوم گرفتار آمده او را
در حضور (ماتیاس) زخمدار پاره پاره کردند وپس از آن ماتیاس نیز فوت شد

چون مسئلهٔ مصر روز بروز غامض تر وکار بزرگتر میشد لزوم بهم رسانیده بود
پادشاه بالذات با اردوی بزرگی ... لهذا بایستی
که با (ونه ده) های مملکتین و با لهستان ومجارستان واردل
وویندیک وموره وایتالیا مدارا وموافقت کرده واحوالات سلطان جم را نیز
به پاپ سفارش کنند واز برای خرجی او سنوی چهل هزار طلای یالدز پیشنهاد
تا در حفظ وحراست او اهتمام نماید وعداوتیکه فیمابین دولت چراکسه و
ودولت عثمانیه بالواسطه تحدث نموده بود ظاهر گشته اتفاق این دو دولت اسلامیه
مبدل بنفاق شده بود وگذشته ازین چون ملوک چراکسه (چقور اووه) را دوباره
ضبط کرده بودند به این جهت عشایر (بایندرلو) و (ذوالقدریه) نیز با دولت عثمانیه
بنای سرکشی گذاشته بالاخره عاصی شده بودند وحال اینکه قضیهٔ شکست خوردن
ومنهزم گشتن عثمانیان از همان امدادی که از ایران آمد صورت گرفت
والحاصل چون میرمومی الیه از التجا آوردن بعثمانی الطور که دلش میخواست از ایران نشد
باز رو بمصریان اورده ملتمس گشت که پسرانش بخدمت سلطان مصر باشند ودخترش را
به امیر کبیر بدهد لهذا اوزبک که امیر کبیر مصر بود دختر را از برای پسرش گرفته
پسران را نیز بخدمت سلطان مصر سرافراز ساخت چون این کیفیات

بدربار شوکت قرار عرض شد فی الفور بداق بیک برادر علاءالدوله
بیک را که سابقاً بمنصب حکومت (زیله) واصل شده بود به ایوان
کیوان پاسبان همایون احضار فرموده والیگری مملکت ذوالقدریه به او
توجیه شد وخضر بیک زاده محمد پاشا را نیز مأمور ساختند که او را
در مقر حکومت خویش بنشانند بداق بیک از این عصیان برادرش
بغضب امده در حضور پادشاه متعهد شد که ناموس سلطنت را بجا بیاورد
علاءالدوله بیک پسری داشت شاهرخ بیک نام که سابقاً
از جانب سلطنت سنیه والی (قیرشهر) نصب شده بود بداق بیک مومی
الیه رفته چشمهای شاهرخ را میل کشید واو را نزد پدرش فرستاد
چون علاءالدوله بیک نور چشم خود را نابینا دید روز روشن بچشمش تیره
گشته از این نامردی برادرش چنان بجوش آمد که فوراً عشایر ترکمانیه را
جمع کرده بر سر برادرش هجوم برد چون بداق بیک نیز چون از هجوم اوردن
برادرش مطلع شد از محمود بیک حاکم قیصریه امداد طلبید وخبر شایع شد که محمود بیک نیز با قشون

ابوالحسن خوشی به امداد می آید بنا علیه علاء الدوله بیک از طریق حیله برآمده
از زبان برادرش بداق بیک به محمود بیک کاغذی بدین مضمون نوشت
که چون معلوم شد که دشمن بسیار کم قوت و ضعیف است دیگر حاجت به امداد
نیست اگرچه اول امداد فرمودن شما را التماس کرده بودم لکن اکنون بنا به
تحقیقاتیکه کرده ایم با دلاورانیکه همراه ما است میتوانیم با دشمن مقابله نماییم
دیگر لزومی بزحمت شما نیست چون این کاغذ مجعول بمحمود بیک رسید
باز بدارالحکومهٔ خود عودت کرد چونکه بداق بیک از کاغذ
مجعول غافل بود به امداد محمود بیک وامدنش اعتماد نموده منتظر نشسته بود
که ناگاه علاء الدوله بیک یکشب شبیخون آورده جمیع عساکر بداق بیک را
مقتول ومنهزم ساخت وازایشان پانصد اسیر دستگیر نمود
بقیة السیف رو بفرار نهادند میخال زاده اسکندر بیک نیز جزو اسرا شد

واورا برای اثبات مظفریت بمصر فرستادند به این جهت مصریان بغیرت آمده
امیرالامرای حلب را مأمور تسخیر قیصریه نمودند چون بسمع ارکان دولت رسید که
حوالی (نیکده) و (اریکلی قرمان) جولانگاه سپاه مصر گشته است معجلاً هرسک زاده
احمد پاشا را با لشکر اناطول مأمور ساختند که رفته قره حصار صاحب را ضبط کند
واعلان شد که شخص همایون نیز بسمت اسکدار خواهند گذشت لهذا
مشغول تدارک اردو شدند چون قوهٔ جبریه که از برای تادیب عشایر [illegible]
تراکمه که مابین ایالتین حلب و قرمان مرافقادند قوهٔ جبریه بآن صوب
فرستاده شده بود مصریان بشبهه و وسوسه افتاده ودر حال
تیقظ میبودند ودراین اثنا التجا بردن امرای عشایر نیز باعث مزید غیرت
وجسارت مصریان شد چون نمیخواستند در صورت رسمی با عثمانیان اعلان
حرب نمایند بعض مأمورین را بهانهٔ اصلاح حال عشایر فرستاده مأمورین
مشارالیهم سرخود به بهانهٔ اینکه طرفدار عشایرند قشون اناطول را هرجا بر میخوردند دور
میکردند چون عساکر مصر از (چقوراووه) بیرون میرفتند امرای عثمانیه

از حول وجوار آمده داخل انجا میشدند وبرعکس بمجرد اینکه عثمانیان
بسرحد خود میرفتند مصریان آمده موقع مذکور را ضبط مینمودند و امرای
عثمانیه چون درمقابل این حرکات مصرانهٔ مصریان کاری از پیش شان
نمیرفت در حدود خاقانی به استقلال حکومت سلطانی خلل رسیده بود
و هرچند درحوالی خط حدود ممالک محروسه ضعف اداره وارد می آمد
بر جرأت مصریان افزوده میشد چون شایستهٔ مقام وصفت حکومتی
نیست که بی پروا قشون بیگانه داخل مملکتش که بجای ناموسش است
گردد وصاحب ملک هیچ دربند نشده بغیرت نیاید لهذا امر همایون
صادر گشت که سنه واثنانه اردو از بشکطاش به طرف اسکدار نقل شود
در سنه ۸۹۲ این قضیه واقع شد
در روز یکشنبه بیستم شهر شعبان المعظم سال مذکور وقت اذان صبح ابرهای
تیره جمع شده هوا تار گردید و باد شدیدی وزیدن و بار رعد و برق غریدن و باران لندی
باریدن گرفت که گوئی نمونهٔ طوفان نوح بود و به کلیسای معروف (گون گورمز) که از زمان

فاتح سلطان محمد خان مرحوم انجا را مخزن باروت قرار داده بودند صاعقه خورده
چنانکه ابر و باران از آسمان بزمین فرود می آمد مخزن مذکور نیز به آسمان صعود نمود
توگوئی زمین به آسمان برامد و آسمان بزمین فرو ریخت چون عوام طبعان
مایل تفأل وتطیر است بسبب وقوع آن صاعقه چنان گفتگوها واقع شد که
وصف آنها نه بقال و نه بقلم میگنجد خلاصه مأمورین معین شدند که خرابی
وضایعات جلیج قسطنطنیه را کشف ومعاینه نمایند بنا بتحقیقات واقعه بسبب برهوا شدن
مخزن باروت بقدر سیصد وپنجاه باب خانه بکلی خراب ومتجاوز از چهارصد باب
بیوت نیز مشرف بخراب شده بود و زیاده از دو هزار نفر نیز هلاک گشتند از طرف
دولت به متضرر دیدگان وخسارت رسیدگان عطایای بسیاری مرحمت شد
دراین اثنا از طرف پادشاه (تونس) سلطان عثمان یکنفر ایلچی با هدایای مناسبه
وارد شده در نامه که بسدهٔ سنیه تقدیم نمود ضمن استدعا شده بود
که توسط سلطان مشارالیه در باب مصالحه با مصریان قبول شود چون بعضی از علمای
آن عصر در باب خون دشمن ریختن فتوای شرعی داده بودند وارکان دولت نیز
از برای انتقام جوئی بغیرت آمده بودند لکن مفتی انام زین الدین علا که بعلاء عرب

مشهور بود کسانرا که اباحت خون مسلمین را جایز دانسته بودند تقبیح نموده
اظهار داشت که از برای حضرت پادشاهی درست نیست که بالذات بقصد مقاتلهٔ
با یک هیأت اسلامیه که حکومت استقلالیهٔ آن به اجماع امت محمد تصدیق
شده است حرکت نماید و عزم همایون را فسخ نموده مصریان را بعقد مصالحه
طالب و راغب ساخت و رضای اعلیحضرت پادشاهی را استحصال نمود که بشرط
آنکه تأدیب کسانیکه بنهب و غارت ممالک محروسه متجاسر گشته اند عقد مصالحه
شود در اثنائیکه کیفیت به پسرک زاده احمد پاشا
که باردوی همایون در قره حصار اقامت داشت اعلام شد عساکر مصر
از ممالک محروسه بیرون رفته بودند بمجرد رسیدن این خبر قرار مصالحه
داده شد و بعد از آنکه سفیر تونسی را پس فرستادند حضرت پادشاه
نیز عازم ادرنه گردیدند چون بسبب طغیان رودخانهای مریچ و طونجه
آن جاها معادل بحر عمان شده بود موکب همایون متوجه سمت کوملجه گشته در شکارگاها
شکارکنان به اسلامبول عودت فرمودند و در سنه ۸۹۶ فرمان همایون صادر شد که از برای شهزاده سلطان محمد و دیگر سلطان محمد

پسر شهزاده سلطان شهنشاه سور پرسرور ختان ترتیب داده شد چون از
محاربهٔ زایله چندان نتیجهٔ خوب حاصل نشده بود و مقتضی حال این بود که خلق را
مشغول پارهٔ تماشاها کنند فرصت قیل و قال را مندفع سازند داود پاشای
صدراعظم باین وسیله بخیال افتاد که خاندان خود را بشرف مصاهرت
سلطنت ممتاز سازد بنا برین یکی از محترمات صلب پادشاهی را از برای
سلطان احمد پسر اوغورلی محمد میرزا خلف حسن طویل شاه ایران و دیگری را
از برای نصوح بیک امیر اشکودره و سیمین را بگمان اینکه اسباب بقای
جاه و اقبالش خواهد شد بجهت پسر خودش تزویج نمود زیرا
از شهزادگانی که محتمل بود مانع این کار شوند سلطان شهنشاه در قونیه
و سلطان احمد در اماسیه و سلطان علمشاه در صاروخان و سلطان
محمود در مغنیسا و سلطان قورقود در اسپارته و سلطان سلیم در
طربزون بودند تنها شهزاده سلطان محمد نزد حضرت پادشاهی بود
داود پاشا با این شهزاده هم میانه اش خوب بود و بعد از ختام سور ختان

او نیز منصوب بوالیگری ولایت کفه گردید و سنجق نیکده نیز به سلطان
محمد پسر سلطان شهنشاه توجیه شده خاطرشانرا بدست آوردند و صبیهٔ
محترمهٔ سلطان بایزید کوهرملوک سلطان را نیز به محمد بیک که یکی از امرا بود
داده نسلی شاه سلطان را هم به اسکندر بیک دادند که این اسکندر بیک بعد از
اندک زمانی در دیوان همایون وزیر رابع گردید چون ارکان دولت بسبب اینکه
سخنشان در باب قضیهٔ مصر مؤثر نیفتاده بود مغبر الخاطر گشته هرکس خود را
عقب کشیده بودند صدراعظم داود پاشا وقت فرصت را غنیمت شمرده پادشاه را
به اجرای مقاصد خود واداشت این داود پاشا یکی از غلامان مرحوم سلطان محمد
فاتح بود که یکوقت در شهر ادرنه بسبب پارهٔ مفاسد که از او بروز کرده بود
قاضی بلده کس نزد او فرستاده او را از آن حرکات منع نمود چون پیغام
قاضی مؤثر نیفتاد حاکم شرع را غضب استیلا نموده از کرسی شریعت برخاسته
خود بالذات بمحلی که غلام مرقوم بود رفت و در صدد توبیخ و ملامت او برآمد
لکن داود وقعی به تشدد قاضی نگذاشته او را دشنام داده تحقیر نمود

چون قضیه بسمع همایون رسید بقتل داود فرمان صادر شد ارکان دولت
این کیفیت را شنیده در صدد استخلاص او برآمدند و بشیخ الاسلام
ملا ولدان التماس نمودند که در حضور همایون شفاعت کند مولانای
مشارالیه نیز عفو او را از حضرت پادشاه درخواست نمود لکن پادشاه
در جواب مولانا فرمودند چون او تحقیر شریعت نموده قاضی را کتک
زده است البته باید بقتل برسد جناب ملا باز آغاز کلام نموده
عرض کرد چون قاضی غضب آلوده از کرسی شریعت فرود آمده است
از رتبهٔ قضاوت عزل و خلع او لازم آمده است در این صورت داود
توهین شریعت نکرده است فلهذا شرعاً قتل او لازم نمی آید از این
کلام مولانا حضرت پادشاه سکوت اختیار فرمودند و بعد داود را بحضور
همایون درآوردند و حضرت پادشاه با عصائی که در دست داشتند او را
تأدیب نموده فرمودند از سر قتل تو درگذشتم لکن بعد ازین گرد اینگونه
مفاسد نگردی در کتاب شقایق مرقوم است که داود پاشائی که

در زمان سلطان بایزید بعز وجاه رسید همان داود غلام است که قاضی ادرنه را کتک زد
الی صد سال مذکور بمشغولیت سور ختان و نصب شاهزادگان بانجام رسید
و در سال بعدش که سنه ۸۹۶ باشد در حدود جنوبیه ممالک محروسه ~~در مجارستان~~
بسبب فوت شدن ماتیاس که از خاندان هونیاد حکمدار انکروس بود و نشستن پسرش
بجای او خاندان زادگان قدیم و با نهام در صدد آن برآمدند که (ولادسلاس) بوهمیائی را که از خانواده
زاژه لون بود جلوس بدهند و از این جهت در مجارستان امارات اختلال ظاهر
شده بود و در اثنای این اغتشاشکاریها مستحفظ سمندره خادم سنان پاشا
بدربار دولت معروض داشت که اکنون فتح بلغراد ممکن است بعد از آنکه
عریضه او برکاب همایون تقدیم شد خبر شایع گشت که سفر همایون مصمم است
امر صادر شد که واحمد پاشا با دسته کشتیهای جنگی همایون داخل خلیج وندیک گردیده
در آبهای (آولونیه) و (دالماچیا) گردش کند و موکب همایون نیز از
اسلامبول عازم ادرنه گردید و از آنجا حرکت فرموده واصل جلگه (صوفیه)
شدند مؤخراً فهمیده شد مجاریها بحیله مستحفظ سمندره را بازی داده اغفال

نموده‌اند لهذا سفر بلغراد موقوف شده موکب همایون از صوفیه بجانب (مناستر)
معطوف گشت و اردوی همایون رمضان را در محل (دپه دلن) گذرانیده
در این اثنا چون دسته کشتیهای جنگی عثمانیه نیز پاره جاها را تصرف نموده بودند
و بعتبه علیای پادشاهی معروض داشته شده بود که امراء (بوسنه)
ساخلو بعضی سنگرها را پراکنده ساخته‌اند اردوی همایون عازم
سمت (پرلبه) گردید در انجاها درویشی بشخص حضرت پادشاهی نزدیک
شده از وجنات حالش فهمیده شد که قصد نفس همایون را دارد که فوراً
اسکندر پاشا بادرسیده سرشرا با شمشیر آهنین کوبیده خرد ساخت
و ولی نعمتش را از آسیب آن خبیث رهانید بعد از ان نگذاشتند
دیگر کسی بشخص همایون نزدیک شود و مستحفظین مسلح تعیین شدند
که همیشه پیرامون حضرت پادشاه را بپایند و امر صادر شد که سیاحان
و درویشان مجهول الحال را که در ممالک محروسه یافت میشوند تفتیش نموده
بیگانگان را از مملکت بیرون کنند بنا بود موکب همایون به اسلامبول معاودت
کند لکن چون در آن اثنا در شهر مذکور ناخوشی طاعون بروز کرده بود بقدر

چهار ماه موکب همایون در ادرنه توقف فرموده بعد از ان تشریف فرمای اسلامبول
گشته مدت شش سال دیگر از مقر سلطنت بجای حرکت نفرمودند
در سنه ۸۹۷ از جانب ایوان سوم کیزار روس بتوسط منکلی گرای خان قریم
سفیری وارد اسلامبول گشت و مستدعیش این بود که با دولت عثمانیه
کسب مناسبات نمایند نقل میکنند که سفیر مرقوم وقتی که به اسلامبول میخواسته است
بیاید از طرف دولتش به او چنین دستور العمل داده شده بود که چون بحضور
همایون درآید بزانو نیاید یعنی کرنش نکند و هنگام سخن گفتن رسمی
بپادشاه خطاباً و متوجهاً سخن بگوید سفیر مومی الیه خارج از این دستور العمل
از خودش پاره حرکات بارده نیز فضولا اظهار نموده اولا مخصصاتی را
که از جانب دولت از برای او تعیین نموده بودند قبول نکرد و خلعت پادشاهی را
نپوشید باین جهت از سفیر مزبور بدولتش پاره شکایتها نوشته شد
بعد از چهار سال دیگر باز ایلچی دیگر با چند نفر از تجار روس وارد اسلامبول

گشته در اعتماد نامه او چنین مرقوم بود که از ایلچی سابق ما پاره شکایات
مرقوم فرموده بودید که انها تصریح نشده بودند و ما ندانستیم که حرکات بارده
و اوضاع ناپسندیده سفیر ما چه بوده است لکن گویا سلطان بایزید نمیدانند
که از جانب حکمداران دنیا ایلچی نزد حکمدار اعظم روس فرستاده میشود همین
جوابِ متکبرانه کیزار روس باعث این گردید که لهستان نهب و غارت شده
نفوذ عثمانی در سواحل شمالیه بحر سیاه ثابت و جاری گشت وقتی که همین
جهت امر شد میخال زاده علی بیک با بیست هزار فدائی از موقع سمندره از رودخانه
طونه عبور نموده مجارستانرا بچاپد و مالقوچ زاده بالی بیک محافظ (سلستره)
نیز با سی هزار داوطلب لهستانرا غارت کند از (له) انقدر اسیر آوردند
که عده انها موجب وله میشد چون اتفاق کردن با مصریان نیز از ایجابات
وقت بود اداره حوالی ادنه و طرسوس بشرط اینکه تمام مالیات انجاها صرف
حوایج مکه معظمه و مدینه منوره شود بمصریان واگذار شده یکی از دختران
شهزاده سلطان جم را نیز قایتبای ملک مصر از برای پسرش ناصر محمد عقد کرده باین

مناسبت یعنی بواسطهٔ تزویج دو دختران شهزادگان مرحوم سلطان محمد فاتح به سلطان
احمد نبیرهٔ شاه عجم و سلطان مصر فیمابین دولت علیهٔ عثمانیه و دو دولت عظیمهٔ
اسلامیه مناسبت مصاهرت حاصل گشت لکن هیچیک از آن دو دولت از
این جهت فایدهٔ پولیتیکی نتوانستند ببرند و دولت و مملکتشان در مقابل قاعدهٔ
که عثمانیان از برای توسیع حوزهٔ حکومتشان پیش گرفته بودند نتوانست پایدار
و برقرار بماند

از وقایع غریبهٔ این سال یکی این بود که ملا لطفی را که از علماء بود بتهمت الحاد
قتل کردند اصحاب تواریخ قضیهٔ قتل اورا بدو وجه بیان کرده اند که هر دو روایت
نیز مخلوط با غرض است بنا بروایت تذکرهٔ عاشق چلبی ملای مشار الیه به افعال
و اقوال متعصبان ظاهربین همیشه اعتراض میکرده است و مشرب و اطوارش لاابالی
بود در همه جا اطوار و اوضاع متعصبانهٔ ملاعب را تزییف و تحقیر مینموده است
و فیمابین ملا لطفی و اسکندر پاشا که از وزرای سلطان بایزید بود نیز کدورت
برودتی حاصل شده بود وزیر مشار الیه سلطان بایزید را اغفال نموده اورا دربارهٔ

ملا یعقوب اورد و امر بحبس ملا شد ملای موی الیه هنگامیکه در محبس بود هرچند
از برای داود پاشا و ابراهیم پاشا و خادم علی پاشا و قاضیعسکر روم ایلی حاجی حسن زاده
و قاضیعسکر اناطول امام علی افندی و نشانجی تاجی بیک زاده جعفر چلبی شعرهای استرحام
امیز و قطعات مرحمت انگیز فرستاد لکن چون در آن روزها ملا زین الدین عرب
بجهت انکه مسئلهٔ مصری را برطرف کرده بود قدر و اعتباری داشت عرایض و استرحام
نامهای او سودمند نیفتاده بموجب فتوای خطیب زاده بیچاره بقتل رسید غریبه
این است که با وجود انکه این افتراها را خطیب زاده بملا لطفی اسناد داده بود
کیفیت تحقیق و تفتیش ملا لطفی را باز به خطیب زاده حواله کرده اند و این خود
ظلمی بود صریح حتی بعد از قتل ملا خطیب زاده بخانهٔ خود رفته در حضور جمعی گفته بود
کتابم را از اعتراض لطفی خلاص کردم و همین سخن او دلالت میکند که تهمت
الحاد محض افترا بوده است

هم درین سال در مملکت اناطول باران شدید باریده از کوهسار سیلاب
عظیم آمده ~~بسبب طغیان~~ نهرها و رودخانهها تحویل مجرا نموده مردم نتوانستند
غله و ذخایر خود را در صحراها جمع کنند و خانهای بسیاری خراب شد و جو بکدی ندرت
بهم رسانید که شعرا در باب غلای جو قحط قصاید شعیریه گفته اند پارهٔ از شعرهای

شعیریهٔ نجاتی بیک که از شعرای انزمان بوده است درانجا بمناسبت مرقوم بود
لکن چون ترکی و خالی از محسنات عبرت بود درج و ترجمهٔ انها ترک شد

شهزاده سلطان احمد در اماسیه مشغول عیش و عشرت بود دو شاعرهٔ مهری
و زینب نام دو نفر شاعره دقت میکند رایند که احوال و اشعار انها در تذکرهٔ
عاشق محرر و مسطور است

تاج زاده جعفر چلبی پسر دویم تاجی بیک بود که تاجی بیک هنگامیکه حضرت پادشاه
شهزاده و در اماسیه بود سمت لالاگری داشت و بعد از جلوس همایون خانه نشینی
اختیار نموده بود مشار الیه درین سال فوت شد کذلک مؤید زاده نیز که در اماسیه
ندیم سلطان بایزید بود و بجهت خوشگوئی و سخن سنجی در استان شهزاده کسب
تفرد و امتیاز کرده بود بعضی اشخاص بجان او حسد برده بپادشاه غمز نمودند که
مؤید زاده شهزاده را بملکیفات و مسکرات ترغیب مینماید و فرمان قتل اورا اصدار
کردند چون قضیه بسمع شهزاده سلطان بایزید رسید قدری خرجی به مؤید زاده داده
اورا روانهٔ سمت اناطول نمود که درانجاها از برای خود بگردد موی الیه اسمش
عبدالرحمن و مخلصش خاتمی بود از ایران آمده در اماسیه توطن کرده بود و بسلطان

بایزید تقرب حاصل نموده بود قارشدران سلیمان بیک که از امرای مرحوم
سلطان محمد فاتح بود و بعد از فتح اسلامبول مأمور تحریر نفوس اسلامبول شده بود
دو پسر داشت یکی طورسون بیک و دیگری سنان بیک نام داشت طورسون
بیک مأمور خدمت سلطان احمد شده بود سنان بیک که زنبرکم بلقب بهشتی معروف شده بود در درخانه شهزاده سلطان محمد مستخدم بود از امرای سلطان بایزید
یکی هم مصطفی بیک بود که اورا شاملی اوغلی میگفتند اکثر اوقات با
کمال پاشازاده و نجاتی بیک راه میرفت بانی مناسبت شعر هم میگفت
حکیمباشی حضرت پادشاهی سنان چلبی زاده مصطفی چلبی بود که بصبحی چلبی
معروف است یکوقت از قزوین شاه محمد طبیب نام شخصی آمده در دایرهٔ
سلطنت از حذاقت و مهارت طبیب غریب سخنی گفتند چون پادشاه
مدت مدیدی بود مبتلا بدرد نقرس شده بود اورا از برای معالجه بحضور همایون
در آوردند موی الیه تجویز نمود بتوی سفید یا نبوله را که نوعی از پشمینه است چهار لا
انداخته پادشاه بران مسند جلوس نماید صبحی چلبی بالتفات پادشاهی که
درباره شاه محمد طبیب داشت غبطه برده بقصد انکه اورا از نظر بیندازد

اسباب چینی را گذاشت و بالاخره ایرانی بیچاره را که نیران کار سرای
در دستش نبود از نظر انداخت لکن بعد فهمید که بخودش هم وفائی نکرد
و نیز در این سال از چاکران قدیم مرحوم سلطان محمد فاتح باشچی باشی حاجی محمود چلبی وفات
کرده نعش او را در صحن مسجدی که در قرب محلهٔ خاصکی بنا کرده بود دفن نمودند و مسجدی را
که در بشکطاش معروف بجامع عباس آقاست یکی از زنهای سلطان بایزید که
سلجوق سلطان نام داشت بنا نموده آن را بواقف مسجد ایاصوفیه ملحق ساخت
بعد از مرور زمان هنگامیکه محلهٔ بشکطاش آتش گرفته سوخت مسجد مذکور نیز محترق
گشته یکی از خواجگان دارالسعاده که عباس آقا نام داشت انرا از باره بنا نمود
هم در این سال کمال پاشا که از امراء لشکری فاتح مرحوم است و در عصر حضرت
پادشاه خانه نشین شده بود وفات کرده او را در قرب باغچهٔ مسجد خودش که در موقعیکه معروف به
(اسکی اوطه لر) میباشد واقع است دفن نمودند دو پسر ازو ماند که یکی سلیمان افندی
و دیگری احمد شمس الدین افندیست که معروف بکمال پاشازاده است
در سنهٔ ۸۹۸ میخال اوغلی علی بیک امیر سمندره عازم نهب و غارت مجارستان
گردید و مالقوچ زاده بالی بیک امیر سلستره نیز بقصد تاراج داخل مملکت لهستان

گردیده با غنایم بسیار مراجعت کرد و نسبت به امرای همجوار نبای
مباهات و افتخار را گذاشت این اطوار او محرک غبطهٔ یعقوب پاشا شده
او نیز از حضرت پادشاه رخصت طلبید که رفته مملکت خرواتستان را
بچاپد در این اثنا از جانب دوک پولیه و حکمدار مجارستان محض ابراز خلوص
و خصوصیت ایلچیها آمدند اگرچه مجارستان بعد از فوت ماتیاس
بسیار هرج و مرج شده بود لکن مجارستان علیا نسبت بمجارستان
سفلی قدری منظم تر بود و مجارستان سفلی صورت ملوک طوایف گرفته در دست
پارهٔ بانها افتاده بود لهذا چون هیچکدام از این بانها قابلیت آنرا نداشت
که معاهدهٔ دولتی بتواند امضا نماید در نظر دولت عثمانیه مجارستان سفلی
و خرواتستان بی صاحب بود و این چنین مملکت بی صاحبی را متصرف گشتن
لازمهٔ شان دولت شمرده میشد بنا برین به استدعای یعقوب پاشا
دولت موافقت کرد
یکی از اسباب رضا و موافقت دولت در این باب این بود که به بهانهٔ اینکه سلطان
جم را بتخت عثمانی نشانند بر ضد حضرت پادشاه اتفاق کرده بودند و مقتضای

مصلحت بود که جمعیت متفقین را پریشان سازد پس اینکه سلطنت سنیه یعقوب
پاشا را با قوت کلیه به ان سمتها روانه کرد محض تیقظ و عاقبت اندیشی بود
پس در این باب با یعقوب پاشا موافقت و مساعدت نمودن
حضرت پادشاه مبنی براین اسباب بود و مشار الیه نیز بقدر سی هزار قشون برداشته
از دروازهٔ (بوسنه سرای) بیرون رفته داخل مملکت خرواتستان گردید و با کمال سرعت
از رودخانهٔ (او) گذشته از بالای ایالت ایستریا که دارالحکومتش شهر غراج است
انداخته تا شهر لایباخ که کرسی ولایت (ایلری) است تاخت و تاراج نمودند و اموال
غنایم و اسرائی را که بجنگ آورده بودند بوطنشان فرستادند در این اثنا به اردوئی
که مرکب از قشون اوطریش و فرانسه و پاپا و مجارستان بود و قصد داشتند که بر
ممالک محروسه هجوم بیاورند برخورده در حلکهٔ (کریوا) تلاقی فریقین واقع شد و مابینشان
جنگ سختی درگرفت چنانکه از صعود دود توپها آسمان و از نزول گلولهها زمین برگشت و بعد از زد و خورد
بسیاری عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یعقوب پاشا وزیده سرکرده گروه متفقین
(دریخیل بان) روی بفرار نهاد و از برای امداد نزد حکمدار مجار خبر فرستاد حسن نام شخصی
(بان) موحی الیه را در اثنای فرار گرفتار ساخته بحضور یعقوب پاشا آورد بان مرقوم اول
اسم خود را پنهان داشته از در انکار در آمد لکن چون به او سخت گرفتند حقیقت حال خود را بیان کرد

و گفت هفت دفعه عرصهٔ این صحرای وسیع را بر تاراجیان ترک تنگ کردم و جمعیتشان را
پراکنده ساختم بالاخره این قضا بر سر خودم نیز آمد اکنون در دست شما گرفتارم
هرچه میخواهید بکنید فردای آنروز بان موحی الیه را با مال غنایم بسیاری
به استان دولت فرستادند و خودشان از رودخانهٔ (اودونه) گذشته
از راهی که آمده بودند دوباره داخل خاک بوسنه شدند روایت میکنند که
بقدر ده هزار نعش دشمن در میدان کارزار افتاده و بیشتر از شش هزار
رأس اسیر دستگیر شده بود این فتح نمایان در روز بیست و دویم شهر ذی القعدهٔ
سنهٔ مزبوره اتفاق افتاد از جانب حضرت پادشاه هر از برای یعقوب پاشا
یک قبضه شمشیر طلا و یک رأس اسب با زین و برگ مزین و خلعت بگلربگی گری
روم ایلی عنایت و از برای رؤسا و افراد لشکر نیز انعامهای مناسب
مرحمت شد چون یعقوب پاشا بگلربگی روم ایلی گردید امارت بوسنه
بر عهدهٔ یحیی پاشا محول شد والحاصل این سه نفر امراء هر یکی بنوبت
بر مجارستان حمله برده انجاها را تاخت و تاراج نمودند یکی بیرون مرابد و دیگری

هجوم میبرد یکی میگریخت آن دیگری تعقیب مینمود زیرا چون هنوز نظامات
لشکری مقرر نبود اصول دولت علیه براین بود
~~نائب... محاربه که یعقوب پاشا با نهابی خروات کرد ثانی اثنین محاربهٔ~~
چنانکه محاربهٔ ~~...~~ سلطان مراد ثانی در وارنه ~~و~~ سلطان مراد اول در (کوس اووا) کردند ثانی محاربهٔ بود که
این محاربهٔ یعقوب پاشا با نهابی خروات نیز ثانی اثنین محاربهٔ بود که سلطان
~~مراد اول~~ بایزید اول در نیکوبولی کردند

در سنهٔ ۸۹۹ حکومتهای فرانسه وایتالیا و امرای وندیک در این خیال بودند که به بهانهٔ اینکه حصهٔ
ارثیهٔ سلطان جم را که از ممالک عثمانیه داشت گرفته به او بسپارند از طرف
خشکی و دریای سفید با جمعیت انبوهی بر ممالک محروسه هجوم بیاورند و این
قصدشان بواسطهٔ جاسوسان معلوم گشت و در ضمن وقوعات سنهٔ سابقه مذکور شد
که یعقوب پاشا از حدود بوسنه رو به خرواتستان نمسه وامیر سمندره علی بیک نیز برسر
مجارستان بقصد مقابله کردن با آن جمعیت تاراجگری رفتند لکن تنها به این حرکتها
مطلوب حاصل نمیشد ولزوم بهم رسانیده بود که طرف سواحل نیز از هجوم کشتیهای
متفقین محافظت شود چون شایع شد که دولت عثمانیه میخواهد کشتیهای جنگی مکمل
از برای محافظت دریابار وسواحل خود تهیه وتدارک نماید لهذا کمال رئیس که از

از اهالی کلیبولی واز ناخدایان راه زنان دریائی بود ودر سنوات گذشته
اورا به امداد اندلس فرستاده بودند وبرادرش براق رئیس ~~...~~
~~ملاحان خود~~ از دولت استدعا نمودند که باکشتیها وملاحان خود همیشه
درخدمت دولت باشند فی الفور استدعاشان قبول افتاده هردو
برادر را ~~...~~ بسردار بحری داود پاشا سپردند

بسرکاری این دونفر ناخدا دو فروند کشتی بسیار بزرگ که معروف به
قالیون میباشند ساخته شده که طول هریک هفتاد وعرضشان سی ذرع
بود یکی را کمال رئیس ودیگری را برادرش براق رئیس سوار گشته بقدر سیصد
فروند کشتیهای کوچکتر که بعضی را قدرغه وپاره را ماؤنه میگویند نیز تجهیز
نمودند ~~...~~ روایت ~~...~~ باوجود اینکه نجار وعملهٔ این دو فروند کشتی از غلامان
خاصهٔ سرکاری ولوازمات سایره شان از مرتبات کشتی سازخانهٔ دولتی
بوده است از برای آنها چهل هزار طلا که تقریباً پنجهزار کیسه اقچه میشود خرج
کردند

چون در این سال فرخنده فال پل سنگی که مدتها بود بر بالای رودخانهٔ صقاریه

در قرب قصبهٔ گیوه در کار ساختن بودند بانجام رسید رخصت عبور ومرور
از آن صادر گشت

حکمدار ناپولی (لغونس) برضد حکمدار فرانسه از سلطان ~~...~~ بایزید امداد طلبید
چون حکمدار فرانسه از کسانی بود که میخواستند سلطان جم را بر تخت عثمانی بنشانند
بالطبع از مخالفین حضرت پادشاه محسوب میشد لهذا بشرط اینکه در رفع و
ازالهٔ سلطان جم همت بگمارد وعده شد که به (لغونس) امداد داده شود واز برای
اینکه ~~از طرف~~ پاپ نیز در این کار اقدام واهتمام نماید پارهٔ از اشیاء متبرکهٔ حضرت
عیسی علیه السلام را که در خزینهٔ دولت محفوظ بود بتوسط مصطفی بیک ~~...~~
~~رئیس روحانیان ...~~ به شهر روم ارسال داشتند ودر سنهٔ ۹۰۰ منکلی گرای خان قریم
که از جانب سلطان محمد خان مرحوم پدر حضرت پادشاه بخانی نصب شده بود چون دید
سالها شد وسلطان بایزید در سرای خود عزلت وانزوا را اختیار نموده ایام واوقات
خود را با چند نفر ندمای متملق ~~گویان~~ تن پرور صرف مینماید ودست از مصالح دولت
کشیده واز هرچیز احتراز واجتناب میکند به بهانهٔ اینکه باشان اخطار نماید
که دشمن خیال دارد بر ممالک محروسه هجوم ~~...~~ بیاورد نامهٔ بحضور همایون معروض

داشته درضمن سوال کرده بود سبب اینکه ~~...~~ عزم جهاد وغزا نمیفرمایند
چیست

صورت نامهٔ خان قریم

برکاب همایون حضرت سعادتمآب شوکتمدار عظیم الاقتدار پادشاه روی زمین
ظل الله فی الارضین معروض چاکر کمترین این است که هرگاه حضرت شهریاری
به آیات بینات ~~...~~ ویا احادیث نبویه که حکم قوی باشند از برای سد باب
غزا وجهاد برخورده باشند محل آن را اشارت فرمایند که این چاکر
دیرینه نیز بموجب حکم آن عمل نماید باقی امر وفرمان پادشاه عالیشان
مطاع است انتهی

حضرت پادشاه این نامه را بوکلای دولت ابراز نموده جواب انزوای سال زده بودند
جوابنامهٔ همایون

از صوب استان ~~...~~ انجناب کتاب مستطابی وارد شده مضمون
بلاغت مشحون این بود که آیا از برای اینکه جناب جلالتمآب ما ترک غزا
وجهاد نموده درگوشهٔ ~~...~~ عزلت گزیده ایم از نفی اوامر الهیه ویا خود حدیث
نبویهٔ اطلاع بهم رسانیده ایم حق الحال این خوب سوالی است فی الواقع
امر جهاد وغزا آئین دین اسلام است واز برای سلاطین شریعت قرین

سالک آن طریق گشتن موجب سعادت دارین است لکن چه چاره که اخلاق بشر
مایل فساد و شرارت است اگر بالذات عازم غزا و جهاد گردم احتمال است که در مقر
سلطنت فتنهٔ انگیخته شود و اولاد و عیال رعایا و برایا گرفتار آشوب و محن گردد
به این ملاحظه است که عنان عزیمتمان از غزا معطوف و جهاد را موقوف داشته ایم
و از برای نظام مملکت گوشهٔ انزوا را اولی و انسب شمرده ایم لکن لیلاً و نهاراً از
تفقد حال رعایا و ترصد امور فقرا غفلت روا ندارم انچه که جناب جلالتماب سوال نموده اند
همیشه مرکوز ضمیر حکمت اشتمال ما بوده است بناءً علیه بمقتضای صدق و صفای ازلیه که فیمابین
موجود بوده است قضیه را بحضور لامع النور انجناب بیان نمودیم والسلام انتهی تفصیل این
مکاتبه در تاریخ عبدالله بن رضوان محرر و مسطور است

چون قطعهٔ (موره) مدتی بود در دست وندیکیان افتاده بود در سنهٔ ۹۰۱ وکلا بخیال استخلاص
قطعهٔ مذکوره افتادند و بالذات حرکت نمودن حضرت پادشاه مقتضای مصلحت بود
لکن حضرت شهریاری نه تنها از سفر رفتن بلکه از معضلات امور نیز دست کشیده
هر کاری را بوکلا محول داشته بودند اینقدر شد که بجهت رفع تعرضات خان قریم
وغیره بتشویق و ترغیب صدراعظم بنا شد حضرت پادشاه بالذات مصمم سفر شوند

لهذا بداود پاشا امر شد یکدستهٔ مکمل کشتیهای جنگ تهیه و تجهیز نماید و دو فروند
قالیون بزرگی که سال گذشته از براس کمال رئیس و برادرش بداق رئیس ساخته
شده بودند با سیصد فروند کشتیهای کوچک مامور گشتند که سواحل (موره) را محاصرهٔ
دریائی کنند

چون ویوه دهٔ بغدان استفان موافق رضای ملوکانه در اطاعت و موافقت
ابراز حسن صداقت کرده بود از برای او سنجق و اسقوف سفید مرحمت شد
و حال انکه از یکطرف دولت علیه مملکتین افلاق و بغدان را مانند ملک موروث
خود میدانست و از انطرف افلاقیان و بغدانیان مناسبت و روابطی را که
با دولت علیه داشتند از قبیل معاهدات عهدی شمرده چنان وانمود میکردند
که ملک ملک خودشان است و در جزو بخیال محافظهٔ استقلال قدیمهٔ خودشان
افتاده بودند و این قضیه از اوضاع و حرکات طرفین معلوم بود زیرا هر وقت که
دولت علیه قصد محافظت حقوق حکومت خود کرده بنای مداخله را میگذاشت و متصدی
سرباز گرفتن و مالیات جمع کردن وغیره میشد رؤسای مملکت نیز بدعوای استقلال
شروع بقیل و قال میکردند بناءً علیه هیچ وقت جنگ و جدال و شورش و اختلال در آن
صفحات کم نمیشد زیرا امیر افلاق با امیر مولداویا که تابع او بود و ویوه دهٔ بغدان

همیشه میخواستند احکام فرمانی را که یلدرم بایزید خان در وقعهٔ نیکوبولی به ایشان داده بود
محافظت نمایند چون در فرمان مذکور این فقرات مسطور بود (که ویوه دهٔ افلاق
که قوهٔ قاهرهٔ ما را شناخته و تصدیق مینماید ماذون است ولایت خود را بموجب
نظامات قدیمه که داشته اند اداره نماید و در خصوص با دشمن اعلان حرب کردن و عقد مصالحه
نمودن و در اصلاحات ملکیه و سیاست تبعه مستقل و مختار باشد و هر کس در اجرای
دین و ائین خود امین بوده متروپولید و رؤسای مذهبی نیز بموجب عادت قدیمشان
ویوه دهٔ خود را انتخاب نمایند بشرط انکه در مقابل این منشور ما مبالغ مناسبه را
بخزینهٔ خاصهٔ ما تادیه کنند) فی الواقع از این چنین فرمانی تابعیت
کامله فهمیده نمیشود لهذا افلاقیان حق داشتند که این فرمان را معاهدهٔ
اتفاقی دانسته باشند لکن هنگامیکه سلطان مرحوم محمد خان فاتح با بغدان اعلان
حرب نمود احکام این فرمان بکلی باطل و عاطل گردیده نواحی موجودهٔ مملکتین
مذکورتین جزو ممالک محروسه گشت و خراج مناسبه را نیز به دوازده هزار
طلا قطع نمودند

هرچند عهدنامهٔ وندیک تجدید شده بود باز به ابرام حکومات ایتالیا
بقصد تسخیر بختی حصار از حدود اشقودره نیز تجاوز نمودند و باین سبب
وندیکیان پارهٔ از ممالک عثمانیه را ضبط و علاوه بر این بعضی از
جاهای حکومت پاپ را نیز غصب کردند چون وندیک جمهوریت بود
و نفوذ پاپ چندان در وندیک جاری نبود لهذا حکومتهای فلورانسه
و ناپولی و پولیه دولت عثمانی را بر ضد وندیکیان تشویق نمودند

در سنهٔ ۹۰۲ بحضرت پادشاه خبر دادند که دستهٔ کشتیهائی که باید
برسر وندیک هجوم ببرند از اسلامبول و از کشتی سازخانهٔ گلیبولی
بیرون رفته در دریا بار حاضر سفرند چون خودشان نیز مصمم این سفر ظفراثر
شده بودند موکب همایون از اسلامبول عازم ادرنه گردید

چون ویوه دهٔ افلاق وفات کرده بود جای او به پسرش که در خدمت پادشاه بود
عنایت شده اسکوف طلا و شمشیر مرصع و خلعت زرین طراز به او احسان
فرمودند و معززاً و محترماً او را بمقر حکومتش اعزام نمودند او نیز امرای خود را
در محل ماموریتشان نصب نموده خراجی را که معمول بود تماماً بدربار شوکت قرار
سلطانی تقدیم کرد

از جانب حکمدار مجار نیز ایلچی مخصوص آمده مبادلهٔ اسرا را درخواست کرد لهذا
رخصت داده شد که اسرای مجار که در دست اهل اسلام گرفتار بودند هرکس که آرزوی
وطن خود را دارد برود و همچنین مقرر شد که اسرای اسلام نیز که در قید مجار بودند
بوالی سمندره تسلیم شود از طرف حکمدار لهستان نیز ایلچی آمده التماس
کرد که برادر او به ویوه‌ده کری بغدان نصب شود چون این مطلب موافق اصول
دولت نبود مسئول ایلچی قرین اجابت نگشته بعزازه او را پس فرستادند

پسر اوغورلو میرزا سلطان احمد که بشرف صهریت حضرت پادشاهی سرافراز و مباهی
شده در دیار بکر مترصد احوال ایران بود چون زمان را از برای استحصال
تخت موروث خود موافق و مساعد دیده بود داخل خاک ایران گشت که تفصیل حال
مشارالیه در فصل معاصرین در ضمن احوال طبقهٔ اق قیونلو مذکور است

هرچند بنا به اصول معتاده اوقاف حرمین شریفین که در ممالک روم بود هر ساله
از راه بر العرب فرستاده میشد در این سال چون عربان بادیه طغیان کرده
در بر عربستان آشوب بود این قضیه مانع تقدیم نذورات گردید لهذا فرمان همایون

صادر شد که اوقاف مذکوره را کمال رئیس از راه دریا بمصر برساند لهذا از
دستهٔ کشتیهای همایون چند فروند کشتی و هزار نفر ملاح از برای این خدمت تخصیص شده
مبالغ موقوفه را بمصر بردند چون شوالیهٔ جزیرهٔ رادوس شنیده بود که چند فروند
کشتی عثمانی که حامل اموال حرمین شریفین بودند از آن دریا بار عبور خواهند کرد
بنا بعادت مألوفه اش بقصد غصب و نهب اموال مذکوره بدریا نوردی بیرون شد
هنگام رفتنشان بکشتیها بر نخورد لکن در اثنای مراجعت در پهناور دریابار
جزیرهٔ قبریس برایشان تصادف شده فیمابین فریقین جنگ دریائی درگرفت لکن
تاب مقاومت نیاورده اغلب کشتیهایش غرق شدند و دو فروند کشتی او نیز
بدست کمال رئیس افتاده رئیس مشارالیه با کمال غلبه و مظفریت سالماً و غانماً
وارد لنگرگاه کلیبولی گردید

در سنهٔ ۹۰۳ سلطان احمد پسر اوغورلو میرزا که در وقایع سنهٔ سابقه اشارتی ازو
رفت از دیار بکر بحدود اذربایجان گذشته و امرای بایندری او را استقبال
نموده بر تخت تبریز اجلاس نمودند لکن چون مشارالیه به اجرای شریعت
مطهرهٔ محمدی قیام نموده بدعت علویه را ابطال نمود و عماراتی که در آنها
نغمات ساز و ارغنون غلو میکرد پر از آوازهٔ اذان صفابخش روح افزا ساخت

وکذلک سرای دل آرائی را که در دار الملک تبریز مشهور بعمارت هشت بهشت بود
و در زمان سلطان یعقوب و رستم میرزا مجمع انواع مفاسد و افعال
زشت شده بود بمسجد مبدل ساخته عبادتگاه قرار داد امرائی که عادت
بلهو و لعب کرده مایل عیش و عشرت بودند از این وضع سلطان احمد خوشنود
نگشته در محاربهٔ که در قرب اصفهان میانهٔ او و قاسم بیک اتفاق افتاد
امرای موما الیهم مساعدت نمودند تا آنکه شهید شد مشارالیه تقدیر یکسال
حکومتش در اذربایجان ممتد گشت چون این واقعه بسمع همایون حضرت خداوندگار
واصل گردید بسیار متأسف شدند

حکمدار لهستان بسبب آنکه در سال سابق ملتمسش در دربار دولت قرین
اجابت نشده بود رنجش حاصل نموده خواست خیال خود را با قوهٔ جبریه صورت
بدهد و استفان بیک ویوه‌دهٔ بغدان به باب عالی معروض داشت که
که حکمدار لهستان تدارک دیده است که بر مملکت بغدان هجوم بیاورد
لهذا از جانب سلطنت سنیه امر صادر شد که یعقوب پاشا بکلربکی روم ایلی

در غلبه با قشون روم ایلی منتظر امر باشد و مسیح پاشا که سرکردهٔ
ولایت طونه بود و به امورات طرفهای اق کرمان نیز رسیده میکرد
قشون سرحدات را جمع آوری نموده در کنار رودخانهٔ طونه حاضر باشد
که اگر امیر بغدان امداد طلب کند بلا درنگ به استعانت
او بشتابد قشون لهستان چنانکه خبر داده بودند داخل حدود بغدان
گردید و لشکر عثمانی نیز از بسارابیا رودخانهٔ بروت را عبور نموده
بمقابلهٔ لهستانیها برآمدند و فیمابینشان جنگ سختی درگرفت امیر
بغدان نیز از یکطرف جمعیت اهالی را که فریفتهٔ حکمدار له گشته بجان
نثاری آمده بودند پراکنده نموده گریزاندند چون این مظفریت به باب
سلطنت اخبار شد فتحنامه‌ها به اطراف نشر شده امر شد شهر آئینی
و چراغان کنند بجهت آنکه چون در آنروزها دولت عثمانی در تدارک
محاربه کردن با دول غربیه بود این مظفریت برای محارباتی که بایستی
در آینده واقع شود فایدهٔ بسیار می‌بخشید

در سنهٔ ۹۰۴ چون مسئلهٔ مصر مندفع شده بود لازمهٔ حال این بود که عساکر عثمانی

مشغول باشند و بجهت انکه ملکه و مهارت حربیهٔ خوشان را فراموش نکنند
امیر سمندره علی بیک که از میخال زادهاست بجهت تاخت آوردن
بر مجارستان و مالقوج زاده بالی بیک که امیراق کرمان بود نیز با سرشی
عالی بیک برای هجوم آوردن بر مملکت روس تهیه و تدارک دیدند
تفصیل این سفر ازین قرار است که لهستانی نتوانست متحمل این شود که دیوه ده
بغدان بر این غلبه داشته باشد لهذا از پرنس بزرگ مسکو استمداد نمود
بنا بتجارب [...] و این پر شخص بود که روس بجهت حرص و طمعی که نسبت بر وستان داشت
در این باب غیرت خود را دریغ نخواهد داشت لهذا اعلان شد که بملک
روس قشون تاراجگر فرستاده خواهد شد که فی الفور بقدر چهل هزار نفر عسکر
فدائی در زیر علم بالی بیک جمع آمده از بیرقهای الوان عالم را [...] مانند
بر طاوسی منقش و ملون گردید [...] که بایستی سطح زمین از خون روسها چون چشم
خروس رنگین [...] شود در این اثنا قریم منکلی کرای خان نیز با قریب
بیست هزار سوار جرادکردار از آن طرف یورشی برده اطراف روسهای سرخ را مانند
ابر سیاه احاطه نمود و شهرهائی را که تا آنزمان لشکر اسلام پا نگذاشته بودند

خراب کرده آتش زدند ازین طرف بالی بیک بقدر پنجاه هزار اسیر را
بیشتر کرده بکنار رودخانه طونه آورد لکن چون موسم زمستان حلول
کرده بود جائی که مسکن کرده خود را از سرما محافظت کنند نداشتند بسیار
زحمت و خسارت کشیدند هرچند عساکر عثمانیه بسبب برودت شتا از
نفع زیان کردند لکن اگر باین حالت باقی میماندند فیمابعد از جهت لهستانیها
آسوده نمیشدند بهر باین سبب مایل صلح و صلاح بودند یکی از اسباب
ظهور محاربه فیمابین عثمانی و لهستانی این بود که ~~ضعف و با اقتداری~~ حکمدار
~~لهستان بغدانیان فهمیده بودند خوب میدانستند~~ چون ~~بغیر~~ خان این بود
~~که مداخله روس را دعوت کنند~~ چون بغدانیان فهمیده بودند که ضعف و
با اقتداری حکمدار لهستان مداخلهٔ روسها را که قلباً میخواستند دعوت
خواهد کرد عثمانیان را بتاراج لهستان ترغیب و تشویق نمودند که لهستانی مجبور
شده بروس مراجعت کند و به این واسطه عثمانی و روس را با هم بجنگ
بیندازند که در این بین استقلال لهستان را بکلی محو و منقرض گردانند
سبب دیگر این شد که چون یکی از برادران البر حکمدار لهستان حکمدار مجار و دیگری

حکمدار (چه) یعنی بوهمیا و سیمنش حکمران (لیتوه) بود و از برای برادر چهارمینش که
دستش بجائی بند نبود نیز میخواست حکمداری بغدان را استحصال نماید بناءً علیه
با برادرانش مشورت کرده دست بکار زدند اما چون در مقابل مجارها در سمت
صوفیه یک اردوی علیحدهٔ حاضر شده بود و منکلی کرای خان نیز در طرف لیتوه
مسلط شده بود قشون مجار و لیتوه نتوانستند به امداد لهستانیها برسند
پس در این صورت بسبب پولیتیک سه شعبهٔ بغدانیها که بکار زدند [...] مصارف و غرامت
حربیهٔ بسیاری داده مصالحه کردند ~~از جانب~~ سلطنت سنیه نیز آرزوی خوابیدن
این فتنه را داشت زیرا در خلیج ونديک و در قطعه موره از برای دولت کارهای
کارهای عمده شروع شده بود
در سنهٔ ۹۰۵ المانها وندیکیان را تشویق نمودند که حدود خاقانی را تجاوز کنند
و همچنین حکومات ایتالیا نیز دولت عثمانیه را تحریک نموده برضد وندیکها اعلان حرب شد
بناءً علیه سردار روم ایلی مصطفی پاشا و عموم قشون روم ایلی را در حوالی (کوملنجه)
جمع آوری کرده سردار اناطول سنان پاشا نیز با ابواب جمعی خود بسمت کلیبولی
عبور نموده عازم موقعی که مصطفی پاشا بود گردید و از سمت دریا نیز داود پاشا

و ابراهیم پاشا با کمال رئیس و براق رئیس و بیشتر از دویست فروند
سفائن جنگی از کشتی سازخانه حرکت و بر سر (موره) با باد بادبانکشی
عزیمت گردیدند چون کیفیت بخاکپای همایون عرض شد خودشان نیز با عساکر
خاصه در محرم سنهٔ مذکوره از اسلامبول حرکت کرده در جلگهٔ ادرنه اردو زدند
بعد از آنکه لوازمات اردو را از هر قبیل تهیه نمودند متوجه فلبه گشته از آنجا نیز
حرکت و از دربندهای صماقو عبور نموده وقتیکه بکنار رودخانهٔ واردار رسیدند
عساکریکه در کوملنجه جمع شده بودند آمده به اردوی همایون ملحق گشتند و از آنجا
بکاربکی روم ایلی مصطفی پاشا را با بیست هشت هزار نفر قشون روم ایلی و
هیجده هزار نفر لشکر اناطول و هشت هزار سپاهی و همانقدر ینیکچری از عساکر
عزب که تقریباً شصت و پنجهزار نفر میشدند مأمور (اینه بختی) ساختند
حضرت پادشاه نیز از رودخانهٔ واردار گذشته از راه سلانیک داخل
مملکت موره گردیدند چون به جلگهٔ چتالجه که در قرب (اغرفه) واقع است
واصل شدند از اهتمامات اردوئی که از پیش فرستاده بودند (اینه بختی)
مسخر شده بود لکن قسم اعظم کشتیهای جنگی اسلام با ملاحینشان در اثنای

محاربهٔ بحری محترق شدند درهنگامیکه این کشتیها در پیشگاه (اینه بختی) محروق
ومغروق گشتند ابراهیم پاشا حاضر بوده است مشار الیه شخص بود اهل
خیرات حتی در محلهٔ شهزاده باشی (از محلات اسلامبول است) یک باب حمام ویک مسجد بسیار خوبی بنا
کرده است وهنوز باقی هستند

بعدازانکه حضرت پادشاه قلعهٔ اینه بختی را فتح نمود در دهنهٔ خلیج انجا
سنگرها و باستیونها بنا کرده انجاها را استحکام ساختند ومنصور ومظفر
به ادرنه مراجعت فرمودند ومقرر شد موسم زمستان را در ادرنه بسر برده
باز اول بهار برسر موره بروند لهذا عساکر موجوده را در اطراف وجوار جایگیر نموده
امر فرمودند که دستهٔ کشتیهای جنگی نیز در مرداب اینه بختی قشلاق کنند واسکندر
پاشا که مأمور حدود بوسنه بود با قدری قشون تاراجی از بوسنه حرکت کرده
ازراه دالماچیا ودوبره وندیک یکراست تا شهر وندیک رفته انجاها را
نهب وغارت کرده مراجعت کرد

در سنهٔ ۹۰۶ حضرت پادشاه باز از ادرنه حرکت نموده چون قصدشان فتح وتسخیر قلعهٔ

مستحکم (موتون) بود علی پاشا ومصطفی پاشا وسنان پاشا ویعقوب پاشا
ازپیش مأمور شدند که قلعهٔ موتون را از هر طرف محاصره کنند و
واز طرف دریا نیز بقیهٔ کشتیهائی را که در مرداب اینه بختی مانده بودند بر
قلعهٔ مزبور فرستادند که دراین اثنا دستهٔ کشتیهای وندیک که از
برای تخلیص قلعه آمده بودند از دور نمایان شدند فوراً سردار داود پاشا
ویعقوب پاشا هریکی سوار یک کشتی قدرغه گشته خودرا بکشتی
امیرالبحر وندیک رسانیدند و شادی بیک که از خانوادهٔ ذوالقدریه بود
با مصطفی بیک امیر ایدین نیز برسر کشتیهای دیگر رانده وهر ناخدائی
کشتی خودرا برسر یکی از کشتیهای دشمن انداخته بادبانها را خوابانیده
جنگ بحری درگرفت چنانکه بحر سفید از سیلاب خون کشته های کشتیها مبدل
به بحر احمر گردید چون این خبر هیجان اثر بسمع همایون رسید فی الفور سبکبار
از اردوگاه رو بساحل دریا آورده از دور صورت محاربه را تماشا میکردند بعداز
چندین ساعت جنگ دو فروند کشتی دشمن بدست عثمانیان اسیر [illegible] ومابقی
جلو باد افتاده فرار کردند واز نظر ناپدید شدند چون این هزیمت اسباب شکست
ناموس وندیکیان گردیده میشد بازکشتیهای خودرا جمع آوری نموده بخیال برگشتن

افتاده قصدشان این بود که باردیگر برسفاین عثمانی هجوم آورده تلافی شکست
سابق کنند چون این قضیه بعرض همایون رسید چند فروند کشتی فرستاده اینها را
باردیگر گریزانیدند ودراین اثنا قلعهٔ متون نیز فتح شده قلعه های قرون
وناوارین وکستل [illegible] وفنار نیز از در امان درآمده از صدمهٔ گلولهٔ توپ
قلعه کوب عثمانیان ایمن شدند وتسخیر قلعهٔ (انابولی) را بر عهدهٔ خادم
علی پاشا محول داشته خود حضرت پادشاهی برای آنکه زمستان را در ادرنه
قشلاق کنند عازم شهر مذکور گردیدند زیرا چون زمستان حلول کرده بود در زیر
چادر ماندن موجب زحمت ومشقت میشد ومقرر شد که در اول بهار باز مراجعت
فرمایند لکن چون در ربیع آن سال باران بسیار باریده از شدت سیلاب راهها
صعب المرور شده بود ارادهٔ همایونی براین تعلق گرفت که اتمام آنکار را بر عهدهٔ
سردارها محول داشته موکب همایون در ادرنه توقف نماید هرچند مشار الیه علی پاشا
قلعهٔ انابولی را فتح کرد لکن قلعهٔ ناوارین را از هجوم ثانی وندیکیان نتوانست خلاص
کند وحتی یک قسم از کشتیهای وندیک متوجه آولونیه گشته شهر را ضبط کردند ودر
انجاها جایگیر شدند لکن امیر آولونیه مصطفی بیک قشون محلیه را جمع آوری نموده بر وندیکیان

بشدت حمله برد وایشان را مجبور ساخت ازراهی که آمده بودند برگردند وعلی پاشا نیز
قلعهٔ ناوارین را دوباره گرفت حضرت پادشاه از ادرنه عازم اسلامبول گردیده
مسیح پاشا را مأمور اصلاح قرمان کرد وکمال رئیس را با دستور العمل مخفی
به بحر سفید فرستاد دراین اثناها کشتیهای وندیک باکشتیهای بعضی متفقین
متحد گشته سواحل معمورهٔ چشمه نام موقع را که از ممالک محروسه ودر ساحل اناطول
واقع است آتش زده خراب کردند

در سنهٔ ۹۰۷ بهنگامیکه کمال رئیس در بحر سفید باکشتیهای جنگی گردش میکرد چند فروند از
کشتیهای متفقین را گرفته مابقی از شدت تلاطم امواج وطوفان پراکنده وپریشان
گردیدند و باز شهرت فاخرهٔ فتح وظفر بدولت علیهٔ عثمانیه عاید گشت
جاسوسانی که بتحریک بلغاریان وصربیان ازجانب مجارها برای تجسس فرستاده
شده بودند از ثمرهٔ سعی وغیرت اورنوس زاده حاکم سمندره بگیر افتاده ایشان را
بحضور پادشاه باتأیید [illegible] سلطان بایزید که در قرب اینه بختی آرام ساز سطوت
واجلال بودند فرستاد وازاتفاقات روزیکه جاسوسان واصل حضور همایون گردیدند
قلعه های متون وقرون وناوارین نیز فتح شده بودند وشقاوت پیشگانی که
بسبب اصرار وعنادشان خودرا بمیدان سیاست انداخته بودند بجزای اعمالشان رسیدند

وجمیع این وقوعات را بجاسوسان فهمانیده ایشان را رها کردند که رفته هر انچه را
که دیده بودند تعریف کنند

در این اوقات چون بقیهٔ خاندان قرمان ایرانیان را برضد عثمانیان تحریک کرده بودند
این واقعه را یعنی انکه عثمانیان با قوهٔ کلیه برضد ایتالیا و وندیک ومجار در قطعهٔ
موره مشغول بودند فرصت شمرده از قرمان زادها ابراهیم بیک حاجی حمزه بیک
با پسرش مصطفی که از ایام صباوت بممالک عجم گریخته بودند در هنگامیکه موکب
همایون مشغول فتح وتسخیر موره ومتون بود مصطفی بدیار روم برگشته جمعی بی سروپا را
برسر خود گرد آورده در نواحی ایچ ایل بداعیهٔ استقلال علم اختلال برافراشته بود
چون این قضیه واصل سمع ارکان دولت گردید اوامر علیه اصدار
نمودند که تا مراجعت موکب همایون شهزاده سلطان احمد فرمان فرمای اماسیه و
وسلطان شهنشه حکمران قرمان و والی ابیک شهر سلطان محمد بالاتفاق جمعیت
عاصیان قرمان را زده پراکنده نمایند چون امرنامهٔ همایون واصل دست شهزادگان
مشار الیهم گردید هر یک عساکر محلیهٔ قلمرو حکومت خود را جمع اوری کرده در لارنده
اجتماع نمودند چون مصطفی بیک مرقوم شنید که شهزادگان بالاجماع برسر او امده اند

واز حوالی مرعش الی نواحی ملاطیه جمیع رؤسای عشایر چادرنشین را بمواعید
وعطایا بطرف خود جذب نموده اند پای ثباتش بلرزه درآمده اقتدار قرار
درخود ندید بناء علیه سر بکوهستان قوزان گذاشته از میان بدر رفت و دیگر نام ونشانش معلوم نشد
شهزادگان نیز هرکدام با توابع خود بدار الحکومتشان مراجعت کردند حضرت پادشاه
بقیه سفر موره را برعهدهٔ سردار علی پاشا محول داشته مسیح پاشا را ملتزم
رکاب همایون ساخته به اسلامبول عودت فرمودند

مشار الیه علی پاشا نیز بقیهٔ قلاع موره را از دست وندیکیان گرفته با
کمال استقلال شروع بتمشیت دادن انجاها نمود وحتی چند هزار خانواری که
تاب جور وجفای اسپانیولها را نیاورده از اندلس وغرناطه مهاجرت
وبقصد توطن نمودن درآن سامان بزیر سایهٔ عدالت پاشای مشار الیه
دخالت کرده بودند درانجا توطن نموده ماندند وازاین فهمیده میشود که اجداد موره‌ایها
عبارت از اعراب اندلس وبومیان قدیم است

بنا به التماس وندیکیان از جانب حکومتهای فرانسه واسپانیا چند فروند کشتیهای جنگی
با قدری قشون بری بقصد انکه سواحل ممالک محروسه را تاراج کنند تا بحر الجزایر
آمده واز بوغاز بحر سفید گذشته جزیرهٔ (مدللی) را محاصرهٔ بحری کردند چون

چون این قضیه بگوش شهزاده قورقود والی مغنیسا رسید نایب الحکومهٔ قره‌سی را
همراه برداشته با قریب هشتصد نفر سرباز فدائی از بندر (ایازمند) سوار
پرمه‌ها که نوعی از کشتیهای کوچک شده عازم (مدللی) گردیدند چند نفر تا داخل شدند
از اتباعشان خیلی کسان کشته شد لکن بهر نحوی بود داخل قلعه گشتند چون این خبر [illegible]
پادشاه شنید احمد پاشا پسر هرسک را بر دستهٔ کشتیهای جنگی سردار نصب نموده
فرستاد وعلاوه بران بیگلربگی اناطول سنان پاشا نیز امر شد که با کمال استعجال
عازم (ایازمند) بشود شب آن روزی که هرسک زاده بکمک مدللو فرستاده شد که شب
چهارشنبهٔ ششم شهر جمادی الاول بود در حصار غلطه که یکی از محلات اسلامبول است حریق
ظهور نمود چون مخزن بارود درآن نزدیکیها بود مسیح پاشا برای محافظت مخزن بسیار
کوشید لکن استخلاص آن ممکن نشد که سهل است حتی مسیح پاشا وقاضی غلطه واغای
ینکیچریان درآن راه هلاک شدند ومنصب مسیح پاشا بوالی موره خادم علی پاشا
داده شده هرسک زاده احمد پاشا وزیر ثانی ویعقوب پاشا نیز وزیر ثالث شد
چون دستهٔ کشتیهای فرانسه از شدت طوفان در پیشگاه (مدللی) نتوانست زیست کند
از راه موره رو به خلیج وندیک بدر رفته خود را بجای سلامت کشید از اورنوس زادها
محمد بیک که والی ایلیصان بود مأمور گشت که داخل خاک والاچیا گردیده قلعهٔ دراج را بگیرد

کذلک از حسن همت اسکندر پاشا زاده مصطفی بیک حصار لوفچه نیز
مسخر گردید

در سنهٔ ۹۰۶ در اثنای شورش واختلال طایفهٔ آق قیونلو که مدتی بود درحوالی ایران ظهور
کرده بود شاه اسمعیل صفوی نیز از اردبیل به تبریز آمده اثبات وجود نمود
و طایفهٔ ترکمان که در نواحی تکه وحمید وایچ ایل بودند بهوای صوفی مشار الیه
دسته دسته رو بحدود ایران کوچ کرده رفتند چون این قضیه بسمع همایون
رسید ایالات تکه وحمید را بشهزاده سلطان قورقود توجیه فرموده ایالت
ایدین را که منحل شده بود با سنجق صاروخان بشهزاده علمشاه دادند
وسنجق انقره را نیز به پسرش شاه عثمان بیک مرحمت فرمودند چون دراین اثنا
شهزاده علمشاه در مغنیسا وفات کرد جای اورا به حاکم قسطمونی شهزاده
سلطان محمود دادند وبسیاری از عشایر ترکمان تکه را که هواخواه صوفیان بودند
کوچانیده بمملکت موره که درآن روزها تازه فتح شده بود فرستاده
درانجا تخته قپو کردند واوامر علیه منتشر شد که صوفیان مجهول الاحوال را
نیز از ممالک محروسه دفع وتبعید نمایند وشهزاده سلطان سلیم فرمانفرمای
طربزون مأمور شد که با قشون محلی خود حدود شرقیهٔ ممالک محروسه را از هجوم
وتاراج شاه اسمعیل محافظت نماید شهزادهٔ مشار الیه دراین میانه قلعهٔ بایبورد را

نیز از دست اکراد گرفت چون خبر رسید که شاه اسمعیل بقصد اینکه داخل
حوزهٔ حکومت ذوالقدریه بشود بسمت ماردین آمده است یحیی پاشا را بر
پنجهزار نفر ینکیچری و سپاهیان اناطول سرکرده نصب نموده امر شد رفته در انقره
منتظر ظهورات باشد چون در قطعهٔ اناطول روز بروز اختلال و اغتشاش
زیادتر میشد مصالح دولت در آن صفحات کسب نزاکت و اهمیت میکرد
لهذا لازم شد که منازعهٔ وندیکیان و مجاریان فصل و قطع شود الی صلح بهر نحو که بود
اسباب مصالحه را فراهم آورده دشمنی را از میان برداشتند
در سنتین ۹۰۹ و ۹۱۰ بالاقتضا خادم علی پاشا از مقامش عزل شده
وزیر ثالث یعقوب پاشا در جایش نصب شد لکن او نیز بسبب پیری و کبرسنی
از خدمت معاف شده داود پاشا دفعهٔ دویم وزیر شد بوزارت منصوب
گردید اما چون عمرش وفا نکرد بعد از وفات او وزارت به یحیی پاشا داده شد
و حضرت پادشاه از اسلامبول بطرفی حرکت نکرده مشغول اتمام مسجد و خراجخانه
و سایر امورات خیریه که بنا گذاشته بودند شده از اسلامبول بهیچ طرفی حرکت
نفرمودند و هم در این اوقات یکی از دختران نیک اختر حضرت پادشاه را که
هما سلطان نام داشت از برای بالی پاشا عقد و تزویج نمودند سلطان مشارالیها

مسجدی بنام خودشان بنا کرده اند که تاریخ ختام آن سنه ۹۱۱ است بالی پاشا
نیز مسقط رأسش شهر انطالیه است هنگامیکه بسلطان بایزید کسب تقرب
نموده مشهور به بالی بیک بود بعده امیرالامرای اناطول گردید محمد سعید افندی
که منشی ینکیچری بود در مسجدیکه سلطان بایزید بنا کرد بسرکاری مامور شده
مرقوم از انقاض مسجد دزدیده در محلهٔ قدرغه لیمانی مسجدی بنام خودش بنا کرد
چون این مطلب معلوم حضرت پادشاهی گشت او را از خدمتش خارج ساخت
در این اثنا حکمران ولایت کفه شهزاده سلطان محمد وفات نموده نعشش او را
بشهر بروسه فرستادند و حکمرانی ایالت مذکوره را موقتاً بعهدهٔ یکی از امرا
حواله و بعده به شهزاده سلطان سلیمان پسر شهزاده سلطان سلیم فرمانفرمائی
طربزون توجیه شد در این اوقات اسکندر پاشا والی حدود بوسنه
نیز عمرش بپایان رسیده داعی اجل را لبیک گفت
سنه ۹۱۱ الی سنه ۹۱۲ بسبب وفات صدر اعظم داود پاشا هرسکچی پاشا
وزیر شد چون محاربهٔ وندیک برطرف و مسئلهٔ موره نیز بانجام رسیده بود

خادم علی پاشا را به اسلامبول طلبیده مقام صدارت به او داده شد و بوده ده
بعد از ان اسفندیان بیک نیز فوت شده پسرش بجانشین نصب شد و نیز خبر رسید
که شاه اسمعیل صفوی در تدارک آن است که بر ممالک محروسه هجوم بیاورد
حتی مشارالیه بعد از تسخیر خطهٔ آذربایجان امرای بایندری را یکان یکان از میان
برداشته حکمدار شیروان و خوانین طاغستان و بیکهای گرجستان را داخل
حلقهٔ اطاعت نموده امرای کردستان را نیز با خود متحد ساخته بود و پس از آن
به استیلای ارزنجان همت گماشت بنابرین چون شهزاده سلطان احمد سرباز
خانوادی خود ایالات خود را جمع آوری نموده از برای مقابلهٔ او حاضر شده بود
طایفهٔ قزلباشان به بهانهٔ شکار از نواحی ارزنجان فرار نموده از دیار سیواس
عبور و در طرف قیصریه شروع بدست اندازی و شر و شور کردند بعد از
نهب و غارت آن مرز و بوم داخل ولایت ذوالقدریه گشته حوالی مرعش را
آتش زده باز از راهی که آمده بودند برگشته بمحلی که معروف به طورنه طاغی میباشد
رفتند چون طایفهٔ تراکمه من القدیم از سلطنت سنیه استعانت و استمداد میکرده اند
این دفعه نیز چون از دولت استدعا کرده بودند که ایشان را از شر اعدا برهانند لهذا فوجی

از عساکر شاهانه را که در انقره تجمع کرده بود بدیار ترکمانیه فرستادند ازین
جهت شاه اسمعیل در انجاها بند نشده از نهر فرات عبور کرده از میدان
بدر رفت
سنه ۹۱۳ در این سال شهزاده سلطان محمود که در مغنیسا بود وفات نموده نعشش را
به بروسه فرستادند شهزادهٔ مشارالیه خلف سلطان قورقود بود که بعد از او ایالت
صاروخان را بر عهده اش توجیه نموده از ملازمت حضرت شهریاری درآمده بود و
هنگامیکه از برای او اجرا ترتیب داده میشد منشی حضور شهزاده عبدالله نجاتی
بیک نیز نشانجی نصب شده بود شهزادهٔ مشارالیه در سن سی سالگی حکمران
صاروخان شد و با ارباب هنر و اصحاب کمال التفات تمامی داشت لهذا
آستان علیه اش مجمع عرفا و اصحاب کمالات شده بود سلطان اورخان و سلطان
موسی و سلطان امیر از شهزادگان اوست و دو نفر دختر نیز داشت که اسمهای
ایشان معلوممان نیست سنجق قسطمونی به سلطان اورخان و سنجق سینوب
به سلطان موسی توجیه شده بود نجاتی بیک مرثیه در وفات شهزادهٔ متوفی گفته است
چون ترجمه اش اهمیتی نداشت از درج آن قطع نظر شد بعد از وفات شهزاده
نجاتی بیک رسم وفاداری را مرعی داشته در محلهٔ وفا که یکی از محلات اسلامبول است

خانهٔ گرفته تا یکدفعه عزلت و انزوا اختیار نمود لکن چون مومی الیه از ظرفای آن عصر بود باز به ابرام و اصرار مؤید زاده میان تماشات خلق نموده کما فی السابق در امورات دولتی مستخدم گشت

شهزاده سلطان قورقود والی مغنیسا بود دو نفر ندیم داشت یکی را پیاله و دیگری را غزالی میگفتند غزالی لقبش دلی برادر یعنی (برادر دیوانه) بود حتی کتابی بنام (لطایف دلی برادر) نیز تألیف کرده است شهزاده مشار الیه از وزرای پدرش علی الخصوص از صدراعظم علی پاشا بجهت پارهٔ اوضاع و حرکات آن رنجیده خاطر گشته بدولت مصر التجا برد غزالی مرقوم هم نیز همراهش بود روزی از روزها شهزاده از پارهٔ سخنان غزالی آزرده خاطر گشته به قپوجی باشی سنان بیگ که در حضورش ایستاده بود امر کرد که این مردکه را ببر بقتل برسان قپوجی باشی نیز گریبان غزالی را گرفته در اثنائی که میبرد کارش را تمام کند دلی برادر عقلش بسرش آمده به قپوجی باشی گفت تو حالا میخواهی مرا بسخن مستانهٔ آقایم بکشی اگر بعد بهوش آمده از کاری که کرده است پشیمان شود توجه خواهی کرد اگر مرا دوست خود میدانی مصلحت تو آن است که بنقد بحبس من اکتفا کنی فردا هر طور که اقتضا میکند بهمانطور

عمل کن قاپوجی باشی نیز چنانکه گفته اند حرف راست را از دیوانه بشنو این کلام معقول را بگوش عبرت شنیده دلی برادر را حبس کرد روز دیگر که شهزاده بخود آمد از کار دوشینه نادم گشت غزالی را خواست قپوجی باشی عرض کرد قربانت گردم بموجب امر والا عمل نمودم شهزاده متغیر گشته گفت یقین است که تو با غزالی غرض داشته و الا اجرا در این کار با این اینقدر تعجیل نمیکردی امر کرد قپوجی باشی را بکشند قاپوجی باشی عرض کرد شهزاده سلامت باشد غزالی زنده است غضب شهزاده فرو نشسته غزالی باز کما فی السابق داخل بزم خاص گردید بعد از وفات شهزاده غزالی دست از مشغولیت کشیده در محلی بمناسبت اینکه مخلص غزالی داشت مدتی در خانقاه کیکلی بابا (یعنی گوزن بابا) اختیار انزوا نمود تا اینکه در عصر سلطان سلیمان باز داخل کار گردید که تفصیل احوالش در دفتر یازدهم مندرج است

سبب اینکه شهزادهٔ مشار الیه بمصر فرار کرد این بود که املاک خاصهٔ که از برادرانش معین شده بود صدراعظم علی پاشا آنها را خاصهٔ صدراعظمها است گفته بی آنکه در این باب با شهزاده گفتگو کند مأمور فرستاده مالیات املاک مذکوره را جمع کرد شهزاده از این معاملهٔ بی قاعدهٔ صدراعظم رنجش حاصل نموده

بهانهٔ [illegible] الیه با ممالیک خودرا بر سه سفینه حمل کرده در لنگرگاه اسکندریه فرود آمد چون ورود [illegible] را بملک مصر خبر دادند بعضی از امرا برای تبریک قدوم او باستقبال فرستاد و روزیکه داخل مصر شد اورا با تشریفات تمام پذیرائی نمودند و در مدت اقامتش روزی سه هزار طلای مصر از برایش خرج مطبخ مقرر کردند چون این قضیه معلوم حضرت پادشاهی گردید بجهت تطییب خاطر شهزاده املاک خاصهٔ مذکوره را تماماً به او انعام نموده التفات نامهٔ به او نوشتند و مقرر فرمودند که حکومت تکه نیز به او داده شود بناءً علیه شهزاده دوباره مراجعت نموده خبر رسید که وارد اسپارته شده است

سنه ٩١٤ در این سال چون امیر افلاق فوت شده بود از بانهای دیار انکروس پسر چیلوش که یکوقت پدرش در افلاق حکومت کرده بود است به استعانت حکمدار مجارستان آمده میخواست افلاق را ضبط کند این خبر بسمع همایون رسیده امارت افلاق را به پسر (قازقلو ویوه ده) که در خدمت شهزاده شهنشاه بود مرحمت فرموده مقدار کافی قشون همراه او کرده اورا بمرکز حکومتش فرستادند چون خبر آمدن امیر مذکور درمیان بویارهای افلاق شایع گشت بانزادهٔ فوق الذکر در خود طاقت مقاومت ندیده بسمت اردل فرار کرد (بار بول) نام سرکرده که از بویارهای امارت افلاق بود هرچند خواست پسر امیر متوفی را که در آستان دولت مستخدم بود بجای پدرش بنشاند

بسبب حداثت سنش ممکن نشد و اینبدفعه از این مطلب قطع نظر نمودند

رمضان اوغلی خلیل بیک که مالک ادنه و چقور اوه بود و بنامش خطبه خوانده میشد و بقدر سی هزار سوار داشت و به اینها افتخار میکرد در اوقاتیکه فساد و منافرت فیمابین دولت عثمانیه و دولت چراکسهٔ مصریه منتج بحرب و عداوت گشته عساکر مصر بر سر چقور اوه هجوم آورده بودند مومی الیه خلیل بیک به آستان دولت علیه پناه آورده در روم ایلی با مقرری مستوفی صرف اوقات مینمود تا هنگامیکه محاربهٔ مصر با عثمانی بصلح انجامیده از طرفین سفرا تعیین شد رمضان زاده خلیل بیک را نیز بمحل خودش فرستادند مومی الیه مدت عمرش به انجام رسیده در این سال وفات کرد

هم درین سال جاسوسان خبر آوردند که شاه اسمعیل از عراق عجم بعراق عرب گذشته نزدیک بممالک محروسه شده است لهذا شروع بتعمیر قلعهٔ سیواس شده امر شد پانزده سنجق بکیهای آناطول با عساکر موجودهٔ خود در سرحدات جمع شوند

سنه ٩١٥ در این سال در اسلامبول زلزلهٔ شدیدی واقع شد چنانکه حضرت پادشاه در سرای همایون اقامت نفرموده از برایش اطاقی از چوب ساختند که در آن

بیتوتت میفرمودند از اثر این زلزله بقدر نهصد جوامع و مساجد و هزار و سیصد
باب بیوت خراب شد و علاوه بر اینها سور حصار دوتوی اسلامبول از طرف خشکی
متزلزل گردیده با خاک یکسان گشت و یدی قله نیز زیر و زبر شد و دیوار قلعه
از موقع سرای بورنی الی دروازهٔ باغچه قپوسی بدریا افتاد بقدر یکماه گاهگاه
زلزله واقع میشد و قرار دادند که در چهارصد مواقع مختلفهٔ اسلامبول چاهها
کنده شود بعد از آن زلزله فرونشست و جامعیکه بنام نامی حضرت پادشاهی
بنا شده بود گنبدش خراب شد خرابی بحدی بود که دیگر شهر اسلامبول قابل سکنا
نبود لهذا حضرت پادشاه بسرائی که در دیمتوقه بنا شده بود نقل مکان فرمودند
دراین اوقات مزاج همایون منحرف گشته هرچند بواسطهٔ معالجهٔ حکیمباشی شهریاری حسن
سنان چلبی زاده مصطفی چلبی که بصبحی افندی معروف است مخاطره بندفع گشت
لکن چون از هنگام جوانی اعتیاد به تجرع کرده در این اوان
نیز به تریاک و برش مألوف شده بودند خلط بلغم بر عناصر اربعه غلبه کرده به حرکت
اعصابشان کسل عارض گشته حرارت غریزیه رو بنقصان نهاده در دوران دم
اختلال حاصل شده بود به این سبب شغل سلطنت را برأی وکلا محول داشته
بغیر از روزهای سلام دیگر خود را بخلق نشان نمیدادند و وکلا نیز مسند و منصب خود را

وسیلهٔ وصول بمقاصد شخصی خود پنداشته هریک تابع اغراض نفسانی خود گشته
دربند مال و دولت اندوختن شدند و از تمشیت مملکت و تفحص حال رعیت
غفلت میورزیدند و تبعه و زیردستان مغدور و پریشان شده بودند
چون پارهٔ از بندگان صداقت نشان که حق نان و نمک و ولی نعمت را ملاحظه میکردند
از اغراض وکلا و خرابی مملکت و پریشانی رعیت خالصاً مخلصاً حضرت
پادشاه را آگاه کردند از خوف انکسار قلوب عامه چند روزی وکلا را بحضور
همایون رخصت دخول نفرمودند بالاخره کلیهٔ امور را به خادم علی پاشا
محول نمودند یعنی دوباره اورا بمقام صدارت آوردند که مدت صدارت
این دفعهٔ او بقدر چهار سال ممتد گشت وزیر مشار الیه در اول امر متوغل استقلال
شهزادگانیکه در سر ایالات بودند شده همیشه از سلطان احمد طرفداری و
هواخواهی میکرد
چون شهزادگان پشت سرهم وفات کردند اقتضا چنان میکرد که علاقمان
و سایر اجزای ایشان باز بسرای همایون ملحق شوند لکن چون در سرای
اسلامبول از برای این همه جمعیت جا نبود بنابه پولیتیک عصر لازم و مهم بود که در غلطه در یک
موقع مرتفعی سرای برپا نموده از برای دستگاه همایونی نیز عمارت مختصر ساخته شود
بعد از اتمام خدمهٔ همایون را به آنجا نقل نمودند و معلمین مخصوص تعیین کردند

موخرا در زمان سلطان سلیم سرای غلطه از قاعدهٔ اصلی خارج شده صورت
مکتب و مدرسه گرفت هرکسی را که در آنجا تربیت میشد بخدمت مخصوصهٔ پادشاه
داخل میکردند باز بمرور زمان موقع مذکور دوباره سرای شد که تفصیلش بموقع
نگاشته خواهد شد
سنهٔ ۹۱۶ در این سال امیر افلاق با (باربول) نام سرکرده سازکاریشان نشده
مصالح ملکیه هرج و مرج شد و سردار مومی الیه آمده برکاب همایون عارض گشت
که (ویوه ده) یعنی امیر نوجاه افلاق خیال فساد در سر دارد ارادهٔ پادشاهی صادر شد
که هردو آمده در دیوان خانهٔ همایون در حضور وکلا مرافعه و محاکمه بشوند و فوراً فرمان
همایون از برای ویوه ده فرستاده شد که آمده در دیوان همایون با مدعی خود
مواجه شود لکن مومی الیه این دعوت را اجابت ننموده در جواب معروض داشت که
بسبب همین مغایرت و لجاجت و طرف طرف گشتن مملکت افلاق قرین اختلال است
بنابرین بیگزاده حدیث السنی که باربول سابقاً منجوراست اورا به امارت نشاندند
بحضور همایون طلبیده شده اسکوف طلا و شمشیر و طبل و علم عنایت شده منشور
امارت افلاق بنام او نوشته شد و از ولایات روم ایلی قشون پنج سنجق را
با او همراه نموده او را بشهر بکرش روانه کردند و امیر معزول که بدولت عاصی شده بود

چون جای درنگ ندید بقصبهٔ که در مقابل بلغراد واقع و زمین نام دارد
رفته در گوشهٔ عزلت منزوی گردید لکن بالاخره در دست یکی از دشمنانش
بقتل رسید
در ضمن وقایع سنین سابقه ذکر نمودیم که سلطان قورقود بسبب اغبرار خاطری
که نسبت بصدر اعظم بهم رسانیده بود دست از حکومت تکه و حمید کشیده
بمصر رفت و موخراً چون از طرف حضرت پادشاهی اطمینان به او
داده شده در حقیقت التفات ملوکانه واقع گشت باز مراجعت نموده
مشغول امورات حکومتی خود گردید لکن بعد از چندی
هواخواهان شاه اسمعیل صفوی چون عشایر چادرنشین
تراکمه را تحریک نموده اسباب اختلال فراهم آورده بودند شهزاده قورقود از این
قضیه متنفر گشته خدم و حشم خود را در اسپارته گذاشته با چند نفری به ایالت
ساروخان فرار کرد لهذا در میان اتراک و ارامنه شیوع یافت که این فرار غیر معتاد شهزاده بسبب وفات
حضرت پادشاه بوده است شاه قولی نام شخصی دلاور نامداری این شایعهٔ کاذبه را
فرصت شمرده بقدر هشت نه هزاری قزلباش اوباش را بر سر خود گرد آورده
بلاد معموره را نهب و غارت کنان تا حوالی بروسه و بلکه تا ساحل دریا را
چاپید و شهر و قصبات را آتش زده خراب کرد چون بعد معلوم شد که شیوع

وفات پادشاه صحتی نداشته است وشهزادکان در مقر حکومت خودشان
بوده اند ازانجا فرار کردند ورفته دور آلاشهر را گرفتند وقتیکه این کیفیت
بحضور همایون عرض شد حضرت پادشاه مشغول غایلهٔ شهزاده
سلطان سلیم بودند بطوریکه لازم بود نتوانستند دفع اسباب اندفاع
این اختلال اشرار را فراهم بیاورند هرچند بکلربکی اناطول را با قدری سپاه مامور
ساختند لکن موصی الیه دراثنای محاربه کرفتار پنجهٔ اشقیا کشته اورا بدار
برای شهرت وعبرت بدار کشیدند چون این خبر ملالت اثر واصل سمع پادشاه
بحر وبر کردید صدراعظم بغیرت آمده از حضور پادشاهی رخصت طلب نمود
که بالذات رفته این کار را انجام بدهد وقتیکه صدراعظم با چهار هزار علامان
حاضر رکاب وچهار هزار نفر ینکی چری وهمان مقدار سوار خانقاری خود از بوغاز
کلیبولی بسمت اناطول عبور نمود شهزاده سلطان احمد که بهوای سلطنت پرواز میکرد از
اماسیه که دارالحکومتش بود به انقره آمده ~~ازخلیفه~~ چون برادرش سلطان قورقود
بی انکه از عتبهٔ همایون رخصت بطلبد از حکومت اسپارته به ایالت صاروخان
رفته بود واین حرکت شهزاده مشارالیه بی قاعده وتربیت وتادیب اولازم بود

از خاکپای همایون رخصت طلبید که رفته اورا بمرکز حکومتش دفع نماید لکن [redacted] از طرف همایونه
امر صادر شد که چون (اهالی اماسیه سالک مذهب قزلباشی [redacted] میباشند*
~~(عثمانیان نصیری را قزلباش کوینه) ولین نقد تعلیم نمو شیعه انیز قزلباش میخوانند) ازطرف همایونی امر بشهزاده~~
~~خرالیه حکم صادر شد~~ اکر تو نیز مانند برادرت بی محل از مرکز حکومت خود
حرکت نمائی بلاشبهه حرکت تو باعث فتنه خواهد شد فی الفور باید بمقر حکومت
خود برکردی این مسئلهٔ خروج شاه قولی نیز سبب آن شد که برادرت سلطان قورقود
مقر حکومت خود را ترک نمود چون مقصد ومطلب تو نیز اقصای امل وارزوی من است
لهذا دراین باب خاطرجمع باش صدراعظم علی پاشا را مامور تادیب اشقیا
نموده ایم وقتیکه وزیر مشارالیه بسدهٔ حریم اقبال تو مشرف میشود با او مشورت
کرده در [illegible] تمشیت این امر مهم همت بکمار خلاصه جمیع عساکر اناطول
بسرکردکی صدراعظم درزیر فرمان سلطان احمد جمع شدند علاوه برین امر شد
قشون روم ایلی نیز احتیاطاً در ادرنه جمع شوند سبب این همهٔ اهتمام واحتیاط
این بود که چون سلطان سلیم در سرداشت که به بهانه انیکه باپدر ملاقات کند آمده تاج وتخت را
بچنک بیاورد میخواستند مانع این قصد او شوند الحاصل صدراعظم بجاییکه شهزاده
سلطان احمد توقف وارام داشت رفته وازراه انقره بالاتفاق به قزل قیا
توجه نمودند بقصد انیکه سر راه را بر عاصیانیکه مطیع شاه قولی طاغی شده بودند بکیرند

* حاشیه: عثمانیان نصیری را قزلباش مینامند وعجمان سالکین مذهب شیعی را نصیری مینامند [illegible]

لکن کروه اشقیا درموقع خود نمانده از کوهها پیچیده بخاک سیواس کذشته بودند
چون این خبر به علی پاشا رسید از فرط حمیت بالذات سر بدنبال اشقیا نهاده
بتعقیب ایشان شتافت بقدر چند هزار سواری همراه خود برداشته باقی قشون را
نزد شهزاده کذاشت حیدر بیک که از اجزای درخانهٔ سلطان شهنشاه حاکم
قرمان بود درصدد منع عبور اشقیا بر آمد لکن اجل امانش نداده بهدف کلولهٔ توپ شد
این قضیه نیز باعث استعجال علی پاشا کردید لکن چون تدبیرش با تقدیر موافق
نیفتاد در [illegible] ربیع الاول سال مذکور درموقعیکه معروف به (کوک خان) است
بدشمن ملاقی کشته فیمابین آتش جدال ونایرهٔ قتال درکرفت ودر اثنای جنک وستیز
تیری بسینه علی پاشا خورده فوراً از اسبش درغلطیده جان سپرد وکشته شدن
او باعث تفرقه وهزیمت سپاه کشت
سنه ٩١٧ دراین سال یحیی پاشا که از وزرای دیوانخانهٔ همایون بود وفات کرد
جای اورا از برای هرسک زاده احمد پاشا که امیرالبحر کشتی سازخانهٔ همایون بود
مناسب دانسته کس بطلب او فرستادند واورا وزیر دیوانخانه نصب نمودند

در وقتیکه ~~[illegible]~~ بدربار دولت خبر رسید که علی پاشا در موقع کوک خان درجنک شاه قولی
شهید شده است از اتفاقات سلطان شهنشاه که فرمانفرمای دیار قرمان بود نیز
داعی اجل را استجابت نموده وفات کرد واجزا وامرای درخانه اش نعش اورا
با نوحه وزاری بشهر بروسه نقل نموده بخاک سپردند از و سلطان محمد نام یک
شهزاده باقی ماند که جای پدرش به او توجیه شد خلاصه پس ازانکه علی پاشا
درجنک جلالیان شهید شده عساکر سلطانی منهزم وپراکنده کردید از یکطرف
وقوع وفات سلطان شهنشاه وبلاموجب محل حکومت خود را ترک کردن
سلطان قورقود وباعث ظهور اشقیا شدن او واز جانب دیکر بخیال استحصال سلطنت
افتادن سلطان سلیم چون باعث اوقات تلخی حضرت پادشاه شده بود
[illegible] مقرر شد که تخت سلطنت را به ولیعهد دولت سلطان احمد ترک نمایند
بنابرین شهزادهٔ مشارالیه را بمقر سلطنت دعوت فرمودند لکن شهزاده سلطان
سلیم از ولایت طربزون سوار قایقها کشته آمده به ایالت کفه وازانجا ازراه
(بوجاق تارتارلغی) واز میان مملکت بسارابیا زده بسمت ایساقجی رفت

ودر انجا امرای روم ایلی را بر سر خود جمع نموده با ایشان در خصوص سوء ادارهٔ سلطان
احمد و سلطان قورقود با ایشان سخنها بمیان آورده از ظهور جلالیان اناطول بحث کرد
واخر کلامش این شد که درصورتیکه مصریان و ایرانیان خیال تسخیر حوالی مذکوره را
دارند و در این سمتها نیز عیسویان از برای سرکشی و عصیان تدارک می بینند
ولی نعمت ما خاقان معظم میخواهند سلطان احمد را بر سریر سلطنت بنشانند و
حال انکه بمقتضای مزاج و اخلاق معلومهٔ او که دارد در چنین عصری پادشاه شدن او
علامت زوال دولت است باین گونه دلایل و براهین امرا را اقناع نموده طرفدار
خود ساخت و بعد در طلب ملاقات کردن با پدرش ابرام و اصرار نمود لکن
وکلای دولت از راه صداقت و دولتخواهی صحیح به این مطلب نگذاشتند
و موافق رضای پادشاه سخن گفتند حضرت پادشاه نیز از انکه سلطان سلیم
بلا رخصت بسمت روم ایلی رفته سعی در جلب قلوب امراء کرده بود غضبناک گشته
امر فرمود که باز برگشته بمقر حکومت خود برود لکن چون شهزادهٔ مشار الیه
بقدر چهل هزار نفر قشون گرد آورده بود باین حرفهای ساده از مقصد خود روی نتافته

در صدد این برآمد که حرف خود را ببرد و از پیش ببرد بناء علیه از طرفین
تدارکات عظیمه دیده شد این دو اردو یکی آرزوی ملاقات را بهانه
کرده پیش میرفت و دیگری قضیهٔ ملاقات را قبول ننموده در صدد
دفع برآمده پیش می آمد تا انکه در چقور چایر نام محلّه که در قرب قریهٔ اوغراش
افتاده است تلاقی فریقین واقع شد لکن قشون سلطان سلیم جسارت نکردند
که بروی پادشاه معظم که سی سال بود در سریر سلطنت حکمروا آتش تیر خالی کنند
لهذا هر یکی بطرفی فرار کرده پراکنده شدند سلطان سلیم نیز چون دید که
تنها با نوکرهای در خانه اش نمیتواند بمقام مدافعه برآید باکمال ندامت
و خجلت از راهی که آمده بود مراجعت کرد و از خاکپای حضرت پادشاهی
استدعا و نیاز نمود که جرایم سابقهٔ اورا ببخشد حضرت شهریاری نیز از در
لطف و رأفت برآمده مسئول او را قرین اجابت و حکومت و ایالت
سمندره را که از مضافات طونه بود به او مرحمت فرمودند شهزادهٔ
مشار الیه شبی نشسته با امرای خود صحبت میکردند و بالی بیک امیر سلستره
و فرهاد بیک و احمد بیک از اسباب مغلوبیت آن سفر سخنی بمیان آورده

گفتند هر چند این سفر چنین اتفاق افتاد باز نصرت ما راست انشاء الله در سایهٔ
شهزادهٔ بلند اقبال چنین خواهیم کرد و چنان خواهیم شد و از این گونه لاف و گزافهای
بسیار کردند لکن شهزاده بفحوای من در میان جمع و دلم جای دیگر است مانند اینکه
در خواب بود خیالش در عالم خود پرواز میکرد بعد از این لاف زنیهای امرا سر بالا
کرده گفت ای بیچارهها از سلطنت و پادشاهی دم میزنید از پادشاهی
که بیشتر از نه سال طول نکشد چه فایده حاصل میشود این سخن بگفت و باز
خاموش شد خواجه سعد الدین مرحوم روایت میکند که این سخن شهزاده نیز مانند
سخنهای دیگرش بعینه ظهور کرد از امرای فوق الذکر احمد بیک که نامش ذکر شد
در عصر سلطان سلیمان والی مصر شده بدولت عاصی گشت خلاصه شهزاده سلطان
سلیم شایع ساخت که میخواهد به سنجق (اسندره) که تازه به او توجیه شده بود برود
و در نزدیکیهای زغره توقف نموده منتظر این بود که از طرف حضرت پادشاهی
چه ظهور خواهد کرد حضرت پادشاه اگر چه مرادش دعوت کردن سلطان احمد بود
لکن در میان ینکیچریان در باب این مقصد پادشاهی گفتگوها ظهور کرده معلوم شد
که به این مطلب راضی نیستند تا انکه بالاخره شوریده نجانهای هواخواهان

سلطان احمد رنجیده و در عزل انها نیز اصرار و ابرام نمودند تا انکه بالمجبوریه
هرسک زاده احمد پاشا و قوجه مصطفی پاشا و نشانجی جعفر چلبی و امثالهم را
عزل کرده فتنه را خوابانیدند و از جانب پادشاهی بسلطان احمد خبر فرستاده
شد که بنقد بدار الحکومت خود برگردد هر وقت باشد سلطنت خاص اوست
حال برای رفع شورش و اختلال مصلحت چنان اقتضا میکند که تا برطرف
شدن فساد به اماسیه مراجعت کرده کند چون این گونه خبر بسلطان
احمد رسید در دل رنجش پیدا کرده ارکان و امرائی را که در رکابش بودند
بمناصب اناطول کامیاب نموده بخیال استیلای اناطول افتاد و بر سر
مملکت قرمان که بعد از وفات برادرش سلطان شهنشاه به پسر او سلطان
محمد توجیه شده بود تاخت آورد سلطان محمد نیز کیفیت را بدربار جد بزرگوار خود
پادشاه کامکار معروض داشته دستور العمل خواست و خود در قلعه تحصن نموده
در صدد مدافعه برآمده منتظر دستور العمل بود فی الواقع وقتیکه سلطان احمد قلعهٔ
قونیه را محاصره کرده بود سلطان محمد نیز بموجب دستور العملی که از جانب حضرت
پادشاهی رسید عمل نمود لکن چون بسبب فساد و اختلالی که بجهت انتقال
سریر سلطنت در پایتخت واقع شده بود امداد فرستادن ممکن نشد سلطان محمد

نیز بالضروره قلعه را بعثمان سلطان احمد تسلیم نموده خودش هم اطاعت کرد چون
کیفیت بسمع همایون رسید فرمودند من جمیع شهزادگانم را مایوس و مغبر الخاطر
نموده محض برای اینکه سلطان احمد را بتخت نشانم در فکر این بودم که بیک تدبیر
حکیمانهٔ فساد و شورشی را که محض خاطر او ظهور کرده بود مندفع سازم حال اینکه
خودش هم از یکطرف باعث احداث فتنه و فساد شده که اصلا قابل تعمیر و
اصلاح نیست و از اوضاع نابجای او بسیار شکایت کردند در این بین واقعهٔ
دیگر ظهور کرد تفصیلش این است که نور علی نام شخصی که او در راه ترویج
اقبال شاه اسمعیل جان فشانی میکرد بقدر بیست هزار نفر محبان و مریدان
بر سر خود جمع نموده در سمتهای تکه مشغول تاخت و تاز شده بود چون
این قضیه بگوش سلطان احمد رسید بقصد اینکه انتقام صدر اعظم علی پاشا را
که در وقعهٔ شاه قولی شهید شده بود بستاند از امرا سنان بیگ را با قدری
قشون برای دفع ان حشرات روانه کرد لکن سنان بیگ
در مقابل دشمن منهزم گشته رجعت نمود الحاصل اینکه سلطان احمد در آن
اوقات نتوانست فسادات داخلیه را تسکین نماید حمل بر عدم رشد و

و بی کفایتی او میشد و رفته رفته نوکرها و اجزای درخانه اش
یکی دوتا گذاشته فرار میکردند

در اثنائی که در هر طرف ممالک محروسه فتنه ها و اختلالها برپا میشد
از یکطرف کوششیدن بداعیهٔ استحصال سلطنت قیام نمودن شهزادگان
و از طرف دیگر بهواخواهی کوچکترین شهزادگان برخاستن ینیچریان
و خود سلطان احمد را نیز طالب بودن پادشاهی و برخلاف قبول عامه حرکت کردن
سلطان احمد بیم آن بود که باعث فتنهٔ عظیمی گردد و هر کس آرزو داشت
که این کار بزودی انجام پذیر شود بنا علیه در حضور حضرت پادشاه
از نزاکت وقت و از عظم و اهمیت مسئلهٔ موجوده مذاکره رفته
در مشورت گفته شد که شهزاده سلطان احمد هرچند صاحب اولاد بسیار
و اکبر شاهزادگان است از کارهائی که از او سر میزند معلوم میشود که قابلیت
و کفایت سلطنت را ندارد شهزاده سلطان قورقود با اینکه اهلیت
و کفایتش ظاهر است چون میلش بیشتر بعزلت و انزوا است در چنین

وقتی سلطنت او بدرد نمیخورد لکن بسبب اخبارات و غیرت مسلمه که شهزاده سوم
سلطان سلیم دارد بر دیگران مرجح است و حضرت پادشاه نیز فرمودند من میخواستم که
سلطان احمد پادشاه شود لکن چون از اوضاع نابجا و اطوار ناپسندیدهٔ او
آزرده خاطر شده ام هر چیزیکه قبول جمهور است مرا نیز مقبول است چون
این خبر بشهزاده سلطان سلیم رسید فوراً با عساکر موجوده اش به مرغ نیکی
باغچه آمده ملاقات کردن با پدر را اعلان کرد

اسامی اولاد و احفاد حضرت
پادشاه بر وجه ذیل است

اسامی شاهزادگان	اسامی اولاد ایشان
سلطان علاء الدین	بلاولد
سلطان عبدالله	بلاولد
سلطان شهنشاه	سلطان محمد
سلطان احمد	سلطان عثمان، سلطان سلیمان، سلطان علاء الدین، سلطان مراد

اسامی شاهزادگان	اسامی اولاد ایشان
سلطان علمشاه	عثماشاه
سلطان قورقود	سلجوق سلطان دختر، سلطان اورخان
سلطان محمود	سلطان موسی، سلطان امیر
سلطان سلیم	سلطان سلیمان

اسامی دختران سلطان بایزید

هما سلطان	گوهر ملوک سلطان	فرخ شاد سلطان
شاه سلطان	صافیه سلطان	خدیجه سلطان
سلجوق سلطان		

فصل رابع

در بیان وقوعات عمومیهٔ عالم نسبت بمسلک دولت علیه عثمانیه

هرگاه فصل محاکمهٔ دفتر اول با فصل محاکمهٔ دفتر دویم و همچنین فصل محاکمهٔ
سایر دفترها را به این قیاس با یکدیگر و فصل محاکمهٔ دفتر هشتم را

با فصل محاکمهٔ دفتر نهم تطبیق شده بترتیب خوانده شود اسباب خفیه و
حقیقیهٔ وقوعات سیصد سال دنیا به آسانی فهمیده خواهد شد
علاوه برین کسانیکه میخواهند تنها وقایع داخلهٔ دولت علیه را با احوال
دول موجوده موازنه نمایند باید فصول اخیرهٔ دفاتر مرتبهٔ این تاریخ را
مطالعه نمایند تا مطلب بخوبی منفهم شود
در عصر هشتم هجرت نبوی ۳۰ اگرچه حکومت از اولاد عرب به اکراد و اتراک
و تاتار انتقال نمود لکن هنوز معلوم نبود که همای همایون بال حکومت
برکدام خاندان سایه افکن اقبال گشته و استقرار خواهد یافت زیرا قطعهٔ
جسیمهٔ آسیا از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب درمیان بیشتر از
سی خاندان حکمداری منقسم گشته درمیان اینها طوایف مغول و تاتار و آق
و قره قیونلو و صفویه بیشتر قطعهٔ مذکوره را متصرف بودند صفویان
بمناسبت طریقت تصوف و درویشی اوباش و قلاش بسیاری را با خود
متحد و متفق ساخته بر بالای خرابهٔ پادشاهی شیروان یک هیأت
حکومت قاهره تشکیل نمود بعد از آنکه در مقابل اوزبکان شیبانی و تاتار

قره قالپاق با قشون قزلباش نواحی غربیه و جنوبیهٔ بحر خزر را
تسخیر نمودند کلهٔ آق قیونلو را بکرکهای قره قیونلو خورانیده قره
قیونلوها را نیز در راه مقاصد خودشان قربان کرده عراق عجم را
سراسر مسخر ساختند و بجهت اینکه عثمانیان یک قسمت از عراق عرب را
با پارهٔ از جاهای ارمنستان ضبط نموده بودند و علی الخصوص بسبب
مغایرت مذهبی عرق طمع و عداوتشان بحرکت آمده به بهانهٔ اینکه
میخواهند کردستان را بدایرهٔ اطاعت در آورند هجوم آورده پس
از آنکه حکومت خود را بتصدیق امرای اکراد رسانیدند بغداد و نجف
و کربلا را و سماوات را که دار الحکومت دولت مشعشعه بود نیز ضبط
کرده حکومت خود را بهیئت یک حکومت مقدسه گذاشتند و سنیان را
که بایشان سر فرود نمی‌آوردند گردن زده مذهب رافضی گری را
رواج دادند و بدین وسیله بسیاری از عشایر ترک و ارمن را به دوستی خودشان
گروانیدند
ملوک مصریه نیز تا ایالات ایچ ایل حکم میکردند و بمناسبت اینکه خدمت

حرمین شریفین با ایشان بود از جمیع ملوک اسلامیه که در روی زمین بودند حشمت
تعظیم و احترام داشتند همینکه سلطنت عثمانیه ملاحظهٔ این احوال را نکرده شروع
به حرکات تجاوزی کرد مصریان نیز عشایر ترکمانیه را تحریک نموده با صفویان
صفوی بالاتحاد ممالک عثمانیه را که در آسیا داشت هرج و مرج ساختند مع هذا عساکر
چراکسه بسبب عدم انتظامی که داشتند به آرزوی تاراج و غارت بر ضد حکومت خود
سر بعصیان برداشته فتنه برپا کرده بودند چون اسپانیولها بر اهل غرناطه جری
گشته هرچه میخواستند میکردند بملاحظهٔ آنکه مبادا حکومتیکه عربها در قطعهٔ افریک دارند
از برای غدارات ایشان سد مانعی شود پیشدستی کرده بواسطهٔ کشتیهای جنگیشان بربرستان را
در زیر محاصرهٔ دریائی آورده بودند دولت پورتکیز نیز بزور کشتیهای جنگی خود بخیال
کشف اراضی مجهولت الاحوال افتاده از پوزهٔ امید که اقصی نقطهٔ جنوبیهٔ
قطعهٔ افریک است تا شده داخل دریای سویس یعنی بحر الاحمر شده بودند و از این ورود
تا که ظهور ایشان دران دریا بار ادارهٔ سواحل حجاز و یمن را اهمیتی پیدا شده بود هم
قرار داده که هم از برای کم کردن سرکشی که در مصر عادت به غصب و نهب اموال
عباد الله کرده بودند و هم بجهت دفع کشتیهای جنگی پورتکیزها قدری قشون به آن صوب
بفرستند لکن رؤسای عساکری که بر خلاف حکومت سر برداشته بودند گستاخی را
بجائی رسانیدند که قصد خلع و عزل سلطان مصر نمودند اصحاب تواریخ در این عصر

آورده اند که از برای هر ملتی وقوعاتی که شایستهٔ شأن آن دولت است بیان نمایند مثلا از آنجمله
در انگلستان و فرانسه بواسطهٔ غلبهٔ پادشاهی بر اصول ملوک طوایفی و مرزبانی که
از زمان خرابهٔ دولت روم به این طرف عادت شده بود حکم و نفوذ دولت که
درمیان اصحاب املاک منقسم بود بدست شخص واحد پادشاهان منتقل
شد که بعد از کسب این اقتدار آن هر دو دولت صاحب قوت شدند
در این عصر از برای هر دولت و ملتی پارهٔ وقوعات و مظفریتها اتفاق افتاد که
هر یک فراخور حال خود خوشحال شدند مثلا پورتکیزها از کشف اراضی مجهولت الاحوال
منتفع گشتند اسپانیولها بر اعراب غالب آمدند دول شمالیه با یکدیگر
شیرازهٔ اتحاد و اتفاق را محکم ساختند حکومت پاپ بر اروپ نفوذ پیدا
کرد روسها مدعی خلافت ایمپراتوری شرق گشتند صفویان بواسطهٔ ترویج
مذهب شیعه باعلا درجهٔ دولت و اقبال عروج نمودند ملوک چراکسهٔ مصر در حقوق اودو
مظفر و مقضی المرام گردیدند سلطنت سنیهٔ عثمانیه نیز در توسیع دایرهٔ حکومت و مملکت ظفریاب
گشت لکن چون عناد و تعصب که هر شخصی را در درجهٔ که دارد متوقف میسازد
و بلکه از آن درجه هم تنزل میدهد هنوز حکمش جاری بود اغلب خونریزیهای
که در عالم واقع میشد محض از برای ترویج مذهب و اعتقاد بود در اروپ
مذهب پروتستانت و عقاید (لوتر) با مذهب کاتولیک بجنگ گرم مخالفت و نزاع
بودند که عداوت قدیمهٔ کلیساهای شرق و غرب را از خاطر محو ساخته بودند در قطعهٔ آسیا نیز

بسبب مخالفت شیعه و سنی چه محاربه های خونریز که اتفاق نیفتاد که تفصیل آن
در دفترهای دهم و یازدهم محررست

ملوک بربریهٔ مغرب با یکدیگر بداعیهٔ تعظم و تفوق برخاسته بجای اینکه عثمانیان
(از بحر و بر بالاجماع بر دشمنان خود هجوم آورده از گذشته اهالی غرناطه را که در مضیق
وعصبیت عربیه که ادعا میکردند
اضطراب مانده بود برهانند بیچارگان را بکلی از خود مأیوس ساخته سلطان
فاس برضد ملک تلمسان و ملوک بنی حفص برخلاف ملوک مصر و ملوک مصر
نیز با دولتهای همجوار بداعیه رقابت برخاسته کشف راز کردن بدشمن را
عرض احتیاج دانسته مداخلهٔ عدو را مدار استقلال حکومتشان گمان میبردند
این دولتها ناموس و آبروئی را که اخلافشان بخون خود تحصیل کرده بودند سود
استعمال نموده در راه رقابت و نفسانیت همه را فدا کردند و دولتهای
خود را بدرجهٔ محو و انقراض آورده اولاد و احفاد خود را گرفتار قید اسارت
ساختند

اگر عساکر تاراجگر عثمانی بر مملکت دالماچیا داخل نشده بودند و انگروسیان را
از مقابله کردن مأیوس نساخته دریابار یونان را نگرفته بودند و کشتیهای
جنگی خود را داخل خلیج وندیک نکرده بودند در روم ایلی حال عثمانیان

[illegible]

از عربها بکرات خطرناکتر میشد من جانب قطعهٔ اناطول از
عساکر اسلامیه مالامال بود و این قضیه از برای لشکر روم ایلی قوت
الظهر بود ویوه دهٔ مولداویا که در مقابل عثمانیان در صورت ظاهر
فرمانبرداری میکرد بقصد اینکه انتقام دولت منقرضهٔ روم بزانسیو را بکشد
با ویوه دهٔ افلاق اتفاق کرده با سلطان محمدخان ثانی محاربه های
سخت کردند و در اوانی که شهرت غلبه های او در میان جمیع حکمداران
اروپ شایع شده بود به گوش حکمدار روس نیز رسید بملاحظهٔ اینکه
مولداویا در حین اقتضا در مقابل سیل شدید عثمانی سد سدید میتواند شد
قوسبودار روس ایلچی مخصوصی بجهت تبریک و تهنیت غلبهٔ که واقع شده بود نزد ویوه دهٔ
مولداویا فرستاده دخترش را نیز از برای پسرش گرفت و با این واسطه رشتهٔ
قرابت و مناسبت را با او مستحکم ساخت و بقصد اینکه استانه را مجبور برو سرها
سازد عساکر عثمانیه را [illegible] که در سرحدات طونه بودند بخرابی استانه ترغیب
و تحریک نمود یا بسبب اینکه وکلای دولت از این دسیسه غافل بودند و یا
اینکه میدانستند و از مهارتی که داشتند تجاهل مینمودند افعال و حرکات او را

حمل بر صداقت کردند و حال اینکه قوسبودار موی الیه از اسباب عداوت
فراهم آوردن برضد عثمانی آنی کوتاهی نمیکرد وندیکیان طرفداران دولت منقرضهٔ
بزانسیو را تشجیع نموده بغیرت می آوردند و از طرف حکومت پاپ نیز در شادی و شهرت
باز روی اینکه آن
مظفریتی که اسپانیولها در راه وطنشان تحصیل کرده بودند اشتراک کرده با ابراز حمیت و غیرت میشد
و [illegible] برای اینکه بیگانه را از خاک اروپ زده بیرون کنند مجاریان و المانیان را
به اتفاق دعوت کرده به حکمداران ایتالیا نیز فتوی داده شد که سواحل اسلامیه را
نهب و غارت کنند و سلطان جم به امید سلطنت بجنگ حکمداران اروپ
افتاده مدتی در ایالات جنوبی و شرقی فرانسه اوارگردانیده بالاخره بزیر
نظر پاپ انتقال نمود اینکه شهزادهٔ مشارالیه نزد پاپ آورده شد
مبنی بر گمانی بود که دولت عثمانی را مجبور سازند که علاقه و مناسبت با حکومت
پاپ پیدا کند و حتی اهتمام و اقدامیکه بجهت حفظ و حراست سلطان جم از طرف
سلطان بایزید ابراز شد باعث این گشت که پاپ عهدنامهٔ را با
چندین تکالیف شاقه و شرایط ثقیله بامضا رسانید و قرار شد که هر ساله
از برای مخارج شهزاده سلطان جم مبلغ معینی داده شود لکن چون شهزاده در ناپولی

فوت شد سلطنت سنیه از این گرفتاری خلاص گشت

لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه با حکمدار اسپانیا فردنیاند و تحت الاتفاق
کرده بعد ازانکه مملکت ناپولی را تسخیر نمودند لکن مؤخرا حکمدار اسپانیا
برای اینکه دست فرانسویان را از اشتراک در ملک ناپولی ببرد در تقسیم
قرار منازعه برپا کرده فی الفور با پاپ اتفاق و انگلیسها را برضد
فرنسویان تحریک و فرانسویان را به وقت مجبور ساخت که از ایتالیا دور شوند

چون در اروپ در مجالس و محافل از دنیای جدید کشف کردن کپتان قولومب
و از جنوب افریک گذشتن و داخل بحر سولیس گشتن پورتگیزها و
و بر انهمانی پارهٔ ناخدایان باجرأت جزایر هندوستان رفتنشان و از این
قبیل حوادث گفتگوها میرفت و محصولات و امتعهٔ نادیده و ناشنیده
در بازارهای ممالک غربیه دیده میشد بعضی اشخاص بطمع افتاده
نفس خود را بمخاطرهٔ سفرهای مجهول العاقبت انداخته بسیاحت در آمدند
و در صورتیکه دولتین اسپانیا و پورتگیز بطایفهٔ مغاربه غالب گشتند

بسبب [illegible] مساعدت موقعی که داشتند دشمنان شان نیز زبون و کم قوت بودند
و محصولات مختلفهٔ اراضی جدیده را نیز در بازارهای اروپ جلوه کر ساخته
فخرها میکردند لکن در جزو هم بعلت مال و دولتی که بهم بسته بودند محسود و مغبوط
جمیع عالم شده بودند زیرا بدبختی اعراب معین نیکبختی این دو دولت شده بود
که در یک کوشهٔ جنوب غربی قطعهٔ اروپ افتاده بودند علاوه برانها چون
در مملکت اندلس دین ترسائی را از سر نو رواج داده حتی در دنیای جدید
نیز آنرا منتشر ساخته بودند قوت طالع این دو دولت به اوج کمال و
بحد نصاب رسیده بود

در اروپ اصول مرزبانی یا اینکه ملوک طوایفی که (سیستم فیودال) میکویند
از میان برداشته شده بر بالای خرابهٔ آن به یک حکومت شاهی بر پا شد اسپانیولها
کریبان از چنک حکم عرب بیرون کشیده ناکهان یک حکومت قاهرهٔ تشکیل
نموده دولت اسپانیا بدرجهٔ [illegible] دول صنف اول ترقی کرد و
پورتکیزها نیز از برکت سیاحت بحری جزایر و سواحل مجهول الاحوال کشف نموده

مال و دولت فراوان بچنک آوردند مملکت ایتالیا هرچند کرفتار داهیهٔ
شقاق و نفاق بود لکن چون بسبب مظفریت و غلبهٔ کشتیهای جنکیش
در بحر سفید و [illegible] پولیتیک خودرا بتصدیق دول اروپ رسانیدن
و بواسطهٔ حرفت و صنعتش و اثرهای نافعش بر سایر ملل فخر و مباهات میکرد
مملکت المان را که از طول مدت و شدت محاربات داخلی پاره پاره شده بود
~~بسبب نااهلی~~ هرچند فرهدریک چهارم بسبب بی قابلیتی و نااهلیش اصلاح کردن
نتوانست لکن پسرش ماکسیملیان در ذهن خود پارهٔ تعدیلات متیمنه
تصور میکرد که بغیرت و حمیت خود ناموس امپراتوری را که از طرف اخلاف
(رودولف) بباد رفته بود بجا بیاورد اما در این اثنا حکومتهای لهستان و چه
یعنی بوهمیا و مجارستان که تقریباً در تحت ادارهٔ سلالهٔ یک خاندان
بودند با خاندان اوستریا متحد شدند و این اتحاد مظفریتهای عثمانیان را
در تسخیر ممالک که موجب دهشت نصرانیان شده بود شکست دول ثلاثه و دولت دانیمارک نیز
که در شمال قطعهٔ اروپ واقع شده اند برای اینکه اصول پولیتیک اروپ را
داخل مملکت خودشان بکنند [illegible] خطا میکردند [illegible] که بایکدیکر متفق شوند

چون روسها با لهستانیها معارض و لهستانیها به مجارها مخالف بودند
[illegible] عثمانلوها بواسطهٔ اخطار و تشویق ویوه‌دهٔ بغدان رفته تا لهستان را غارت
کردند جمهوریت ازویچره که بر حریت و محبت بنا شده بود هرچند بسبب صعب المروری
کوههای الب از تعرض اعدا محفوظ بود لکن اهل آنجا بقوت حرص و طمعیکه داشتند
حتی در منازعات خطرهٔ مقتدرترین دول اروپ اسم خودرا بمیان انداخته
هم سهمی میکردند و ~~(انسه اتیک)~~ المانیا بواسطهٔ اتفاق لشکری و تجارتی که (انسه اتیک)
میکویند و مرکب از هشتاد و پنج شهر بود و صاحب ثبات و دارای متفقین
بودند مظهر احترام و اعتنای حکمداران اروپ شده بود که تفصیلش
در دفتر یازدهم مسطور است

حوادث غریبهٔ یک دنیای جدیدی که دلیل ادراک کردن احوال سابقهٔ اولیهٔ
نوع انسان و درجات تاریخ بنی بشر است نظر دقت حکما و فلاسفه را
ربوده بود و علاوه برین تا آن زمان محصولات نفیسه و ثمینهٔ هندوستانی
که ~~تا آن زمان~~ اهالی اروپ در بارهٔ آن سرزمین انواع اطلاعات مبهمه و عجیبه داشتند

با هزار مشقت و مشکلات از راه صعب المروری و از وسط ایران کذشته
از طریق بحر ازاق بندرت وارد اروپ میکردید لکن بواسطهٔ سعیها
و همتهای جسورانهٔ (واسکو دو کاما) کشتیهای تجارتی از پوزهٔ امید که اقصای
جنوب افریک است تا شده چون سواحل هندوستان را مشاهده کردند
کپتان ~~[illegible]~~ بقدری که (کرستوف کولومب) سابقاً در هنکام کشف امریکا
شادمانی و خوشحالی کرده بود کپتان (واسکو دو کاما) نیز [illegible]
~~[illegible]~~ از کشف شدن راه دریائی برای هندستان شاد و خرم کردید

در اثنای پیدا شدن این دو قطعهٔ عظیمه که اروپ را بدرجهٔ فوق المأمول
دولتمند ساخته [illegible] باعث وسعت و ترقی تجارت و صنعت
شده بودند اهمیت اختراع فن طباعت یعنی صنعت چاپ نیز که روز بروز در نشر علوم
و فنون فایدهٔ مهم آن مشهود و در معاملات عمومیه نفع آن مسلم است کمتر از
اهمیت ایجاد و اختراع حروف [illegible] هیجا و ترتیب آن بنحو وحسبی چون بواسطهٔ این
فن نقشه‌های [illegible] سیهنا و دریاها چاپ میشوند در هنکام عقد معاهدات وکلا و
سفرای هر دولت دانسته که مجبورند بنقشه‌های جغرافیائی نگاه کرده منافع تجارتی را که یکی از

اساسهای عمدهٔ قدرت و اقبال دولتشان است حساب کنند بواسطهٔ این کشفهای
تازه بتازه درمیان ملل و امم بارهٔ علاقه و روابط خیالی نو بظهور آمده و ارباب
بصیرت حس کرده بودند که یک عصر جدیدی در دنیای عتیق شروع بظهور و بروز کرده است
که وحشیگری و بربریت را از افکار ناس خارج ساخته ترقی و تزاید مدنیت را
ظاهر میکند

در دفترهای سابق همه جا مذکور شده است که ~~دولت علیهٔ عثمانیه با دولتها~~
سلطنت سنیه باحکومتهائی که همحدود ممالک محروسهٔ عثمانیه قطعهٔ اروپ
بودند مخابرات دوستانه را دریغ نداشته است لکن عقد عهدنامهها و ربط
مواثیق بعد از فتح اسلامبول شروع شده و دولت علیهٔ عثمانیه نیز در سایهٔ
زور بازوی خود بالادست دولتهای طبقهٔ علیا را گرفت اگرچه حضرت سلطان بایزید ثانی
چنانکه اثر مظفریتهای پدرش را از خاطرها بدر کند مظهر فتوحات جلیله نگردید
آنقدرهم تنزل نکرد که خلق آرزوی پیشینیان را داشته باشند در صورتیکه از
خونریزی بسیار اجتناب داشتند تشویق و ترغیب ملت و ارکان دولت

بشخصه شش دفعه سفر جنگ کرده اند و پارهٔ جاها را جزو ممالک محروسه کردند
لکن بسبب اینکه در مدت این سی و یکسال که طول ایام سلطنتشان است ~~میتوانیم علت اینکه~~
مظهر فتوحات عظیمه نگردید نه این بود که خودشان بالذات بامور جنگ بیرون
نمیرفتند و بواسطهٔ سردارها و کوماندانها که تا آن وقت در میان عثمانلو عادت
نشده بود کار دیدن را ترجیح میدادند و سبب این هم تن پروری و راحت
پرستی بود که در راه آن هر چیزی فدا شده مصالح ناس ~~[illegible]~~
بطور سرهم بندی دیده میشد و تنها به این اکتفا کرده بودند که اسباب
محافظت پیرامن مملکت را از تجاوز دشمن بهر نحویکه بود فراهم بیاورند
و حال اینکه هر یک از شهزادگان که در حدیقهٔ سلطنت شاخ و برگ داده بودند
با استقلال کامل در ایالات دولت عثمانیه کیف ماشاء متصرف بودند
و این عادت بسبب نزاکت قلب و مرحمت پادشاه باعث ضم و علاوهٔ پارهٔ
تکلفات و علت بالزوم ترقی حریت گردیده سلطان احمد برادر ~~[illegible]~~ استحکام دادن
وعدیکه دربارهٔ پادشاه شدنش به او کرده بودند ارکان دولت را بطرف خود میکشید
و سلطان قورقود نیز نایب السلطنه گی سابقش را بخاطر آورده با زمرهٔ سپاه

وینکیچریان راه ~~[illegible]~~ میرفت و شهزادگان صنف ثانی نیز میدویدند بزیر
سایهٔ حمایت سلطان احمد زیرا سلطان احمد سخی الطبع و صاحب خلقهای خوش بود جمیع ارکان
دولت غرق لطفهایش بودند لکن در نظر عاقبت اندیشان نزاکت و اهمیت عصر ~~[illegible]~~
تحمل تخت سلطنت نشستن او را بر نمیداشت زیرا ایالات مملکت از طول از جاهائی
شده بود که دولت چراکسهٔ مصریه و دولت صفویهٔ ایرانیه فیمابین خود قرار تقسیم آن
داده بودند و مذهب شیعیت نیز بواسطهٔ عشایر چادرنشین تراکمه تا داخلهای
اناطول ریشه دوانیده بود در سمت روم ایلی هرچند مانند اناطول در اختلال نبود دستههای
صرب و بلغار و افلاق که بزور شمشیر سر بحلقهٔ فرمان آورده بودند بملاحظهٔ اینکه
مبادا از طرف لهستان و مجار و وندیک تشویق و تحریک شوند همیشه احتمال مخاطره
از این میرفت که در چنین وقتها حکومت تن پرور اینکه باستراحت و آسایش میل دارند
و عیش و نوش و بازی و صحبت را پیشهٔ خود ساخته باشند قطعیاً خلاف است
وجود شخصی لازم است که از سوار و پیاده شدن عاجز نباشد و از جنگ و ستیز نهراسد
چشم از تیر نپوشاند و روی از شمشیر نگرداند جسور و با وقار باشد شهزاده سلطان سلیم چون
صاحب اخلاق بود که خلق میخواستند و وقت و زمان میپسندید معلوم شده بود که خودش
اهل این کار است و لیس با اعلا درجهٔ فداکاری در راه بقای دولت بایستی گذرانند
احتمال میرود که مشارالیه بعد از آنکه فرمانفرمای ایالات روم ایلی را بر عهده گرفت یک طریقی که
مغایر مطالعات و اصول برادرانش بود داخل حلقهٔ دولت گردیده با شخصانیکه ~~[illegible]~~

رگ غیرت و حمیت گروه لشکری را بحرکت بیاورد پارهٔ از خانوادههای
قدیم را با خود متفق ساخته باشد بجهت اینکه وارثی که در درجهٔ سوم
باشد و نوبت استحقاق ورثهٔ اقدم تر از خودش را پس نشانیده برخلاف
عادت طبیعی خود را بزور به اول درجهٔ وراثت درآورد ~~[illegible]~~ باید جهتش
این باشد ~~[illegible]~~ که اعتبار و امنیت خلق را از ورثهٔ دیگر منسلب ساخته
باشد ~~در افکار رؤسای قوم~~ چنان ذهنی رؤسای قوم گردیده ~~[illegible]~~
~~و قوت [illegible] ملت~~ که غیر از سلطان سلیم کس دیگر نیست که قوهٔ قهرمانی
و سطوت قدیمهٔ ملت را که مندرس شده است باز تجدید نماید و ~~[illegible]~~
لیاقت و کفایت خود را در اجرای تدابیر و اسبابیکه از برای سعادت حال
ملت لازم است بجدی اظهار ساز ~~[illegible]~~ که اشراف قوم را که از جهت قدم و
حیثیت محل امنیت و اعتماد ناس بودند بمعاونت خود دعوت نماید
زیرا سلطان سلیم به این نکته خوب برخورده بود که از برای تسهیل این
چنین امر خطیری و ظفر یافتن در مقاصد تا بعکس جمیع ~~[illegible]~~ نظامات
موضوعه که خلق از آنها خوشنود نبودند عمل ننماید و طبقات ناس را مایل خود

نسازد و رؤسای ملت را بحرکت نیاورد وصول یافتن بمقصد میسر
نخواهد شد واین را هم میدانست که باید یکقوت فاعلهٔ مقتدره را بدست
بیاورد که شهزادگان دیگر که رقیب سلطنت بودند از برای اجرای مرام و مقصد
خودشان اگر حیله وخدعهٔ بکار بزنند او در خفیه حیله‌ها و خدعه‌های رنگین‌تر و
مخیل‌تر از آنها بکار برده افکار خلق را از مدعیان استقلال متنفر سازد
و بدیگران وقت وفرصت نداده در انجام مرام تعجیل نماید لهذا سلطان سلیم بجهت
همان بود که علی الغفله به مرغ (باغچه جاییری) آمد زیرا این مسلم است که کار هرچند
بزرگتر و مغلطه‌دارتر است در اجرای آن تأنی کردن آنقدر مضر و خطرناکتر است
انکه افراد بشر مدتی که در این دنیا [illegible] درجهٔ بالاتر از درجهٔ خود را آرزو میکنند
و برای تحصیل آن بقدری که قوتشان میرسد کوشیده اگر عمرشان وفا و طالعشان مدد کند
باز از آن درجه بالاتر را میجویند و دلیل آن است که در طبیعت انسان قناعت نیست
فی الحقیقه چون انسان از مخلوقات ممتازه و مکرمه است علو خیال و بلندی همت
نیز شرف انسانیت است لکن مانعی که نمیگذارد کسی از حیثیت و قابلیتش
بالاتر برود قوانین مرعیهٔ [illegible] دولتهاست که از اجتماع افراد بشر تشکیل
شده‌اند والا انسان بر مقتضای علو طبیعتش هیچوقت نمیتواند خود را از تفوق

جستن بر امثال خود باز [illegible] واز داعیهٔ تفرد باز دارد در استحصال مطلب مشروعی
نکوشیدن و در تحصیل مطلب غیر مشروعی سعی نمودن منتها درجهٔ غفلت و حرص را
ظاهر میسازد سلطان سلیم بواسطهٔ حرکات عاقلانه [illegible] خود را از این
حال نیز خلاص نموده است میل به تفخر کردن از طبیعت انسان است وانکه مردم
تابع غالب میگردند برای آن است که بر مغلوب تفخر کنند وسبب اصلی این است
که انسان نمیخواهد نفس خود را از حقارت زیر دستی برهاند زیرا انسان و شرف انسان
وابسته بناموسش است در امر محافظهٔ ناموس پدر مادر برادر و خواهر بنظر انسان نمی‌آید
این بر مسلم است که انسان مادام حریت و آزادی مفتخر و مباهی است انکه تا به این درجه
در بند محافظت ناموس عزیز خود است محض برای آن است که نفس خود را از ذلت
اهانت وحقارت برهاند زیرا چنانکه در انسان خاصیتی موجود است که بجمیع دردها
و تلخیها صبر و تحمل میکند همچنان هم قوتی در او هست که در پایمال ساختن ناموس خود
مقتدر است و همین مدعی سلطنت شدن سلطان سلیم و پارهٔ چیزها را که لایق نفس خود
نمیدانست به آنها تحمل نیاوردن او و با تدابیر اجرای عمدهٔ صائبه جسورانه حرکت کردنش
دلیل کمال ذاتی او بود لهذا جمیع خلق اعتقادشان این بود که ناموس دولتی را
که از برای خلاص شدن از ذلت اهانت وحقارت تابع آن شده بودند سلطان محافظت
میتواند کرد و جمیعاً متفق گشتند که باید تمام سلطنت بدست سلطان سلیم سپرده شود که تفصیل آن
در دفتر یازدهم که عهد سلطنت او را بیان میکند مذکور است

در سایهٔ همایون حضرت پادشاهی دفتر نهم تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه بانجام رسیده شروع بترتیب دفتر دهم شد
فی ۲۳ رجب ۱۲۷۳

ترجمهٔ

دفتر دهم تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه

تألیف جناب سعادتمآب

خیرالله افندی

دفتر عاشر

من وقایع دولت علیهٔ عثمانیه

من سنه ۹۱۸ الی سنه ۹۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بشمارهٔ انفس ناس مر خالق عقول و حواس و مدبر انواع و اجناس جل عظمته را سزاوار است که این هیئت منتظمهٔ عالم را از اشیاء غیر منتظمه پدیدار کرد و درود نامحدود و ثنای غیر معدود حبیب رب معبود را روا و احرا است که امم و قبایل مختلفة الطبایع و الاوصاف را راه راست نمود اما بعد در سایهٔ فیوضات وایهٔ حضرت پادشاهی دفتر نهم این تاریخ که وقایع سی و دو سالهٔ دولت علیه را که از سنه ۸۸۶ الی سنه ۹۱۸ باشد بانجام رسیده در ضمن این دفتر دهم نیز

سلیم خان را که هشت سال است وقایع داخلهٔ دولت علیهٔ عثمانیه را که در زمان سلطنت هشت سالهٔ حضرت سلطان سلیم خان روی داده است با حوادث عمومیهٔ عالم بهم امیخته نشر مینماییم

فصل اول

در بیان وقوعات عمومیهٔ عالم که از هجدهم شهر صفر سنه ۹۱۸ الی چهارم شوال سنه ۹۲۶ که هشت سال و هشت ماه مدت است

خلیفهٔ عباسی که ذکرش در دفتر نهم سبقت کرد در زیر حکم ملک مصر مانده نام و نشانی دیگر از و باقی نمانده بود الا اینکه وقتیکه تبدل حکومت و سلطنت واقع میشد رسماً از خلیفه اجازت میگرفتند یعنی از برای خلیفه تنها نفوذ روحانی مانده نفوذ جسمانی او را کسی تصدیق نمیکرد متوکل ثالث بدین منوال با اوقاف ست نفیسه صرف اوقات میکرد تا در زمانیکه سلطان سلیم بر سر مصر هجوم برد خلیفه خود را بمرحمت سلطان مشار الیه تسلیم نمود چون ملوک مصر بخت‌شان واژگون گردیده سلطنت سنیهٔ عثمانیه در میان ملوک اسلام کسب تفوق و استقلال نموده بود خلیفه نیز منصب خلافت را که بر عهدهٔ امانتش تودیع شده بود بسلطان سلیم سپرد لهذا چون لازم شد که خویش هم در زیر

سایهٔ دولت علیه باشد او را بدر سعادت یعنی به اسلامبول فرستادند سلطان قانصو غوری ملک مصر که در دفتر سابق اشارتی از و رفت هشت نه سال بود در مصر اجرای حکومت میکرد و علاوه بر اینکه بر دشمنانش غالب آمده بود با رقیب خود عثمانیان نیز سر ستیزه داشت تا اینکه از پارهٔ اطوار سلطان سلیم بخشش نهم رسانیده در باب خدماتی که از طرف عالی سلطنت سنیه نسبت بمکهٔ معظمه واقع میشد پارهٔ مشکلات بروی کار اوردن گرفت و بانی جهت غضب سلطان سلیم زیاده از سابق برافروخت و در بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه ۹۲۲ در (مرج دابق) که نام موقع فیمابین محاربهٔ اتفاق افتاد و در اثنای حرب سلطان قانصو غوری کشته لشکرش منهزم و پراکنده شدند چون خبر این هزیمت بمصر رسید امیر کبیر (تومان بای) بر سریر حکومت نشسته حکومت خود را در مصر اعلان کرد زیرا نوبت حکومت مصر همیشه بحسب و نسب و یا خود به اصول وراثت نبود پاره اوقات یکی از صاحبان مال و دولت از برای خود بعضی هواخواهان پیدا کرده اعلان حکومت

میکردند و استحقاق جلوس نمودن بر تخت سلطنت را داشتند لهذا تومان بای نیز از برای سلطنت دو روزه اموال خود را صرف نموده بقدر چهار ماه در مصر حکومت کرد لکن از شام و حلب گذشتن و از راه صیدا رو بمصر رفتن سلطان سلیم خان مصریان را مضطرب ساخته بود پادشاه مشار الیه در اواسط شهر ذی الحجه بمصر نزدیک شده در قریهٔ (ریدانیه) با تومانبای محاربهٔ سختی نموده او را بمصر فرار داد

چون سلطان سلیم داخل مصر گردید تومانبای بجانب صعید مصر گریخته از سواران (کوله‌من) که دور او جمع شده بودند بقدر پنجهزار نفر را و طلب برداشته علی الغفله داخل مصر گردید و سه روز در کوچه و بازارها جنگ ممتد شد قریب به پنجاه هزار نفوس بهلاکت رسید در این هجوم دویم تومانبای نزدیک بود غالب بیاید که حضرت پادشاه بشخصه بتفنگ فرمان داده از سمت مسجد سلطان حسن داخل شهر گردید هم تومان بای اسیر شد و هم جمیع هواخواهانش را گرفته در زنجیر کردند و دولت چراکسه محو و منقرض گردید

الی حین خاتمهٔ ملوک چراکسهٔ مصر روز بیستم شهر ربیع الاول سنه ۹۲۳ هجری بوده است
و مدت سلطنت طبقهٔ مذکوره صد و سی و نه سال ممتد شد
بعد از فتح مصر حکومت مصر را به خیربیک که از امرای چراکسه بود توجیه فرمود
ولایت شام را نیز به جانبردی غزالی بیک عنایت کردند

در بیان بقیهٔ خاندان چنگیزی در ماوراء النهر

شهزادگان چنگیزی که علی الاطلاق عبارت از احفاد تیمور گورکانی میباشند
در ماوراء النهر و هندوستان مستولی گشته بعضی از آنها نیز خراسان
و آذربایجان را ضبط کرده بودند و بعد از ظهور کردن عشیرهای آق و قره
قیونلو متحد گردیدند و بالاخره از خروج کردن شاه اسمعیل اردبیلی و منقرض گشتن شهزادگان
تیموری در دفترهای هفتم و هشتم و نهم بتفصیل ذکر شده است لکن در ماوراء النهر
بارهٔ شهزادگان که از احفاد تیمور بودند شهرهای بزرگی را که بتصرفشان در آمده بود
از برای خود مقر حکومت قرار داده دعوای استقلال مینمودند تا اینکه بسبب هجوم
آوردن اوزبکان از اقلیم دشت به ترکستان بارهٔ از شهزادگان مومی الیهم

بطرف شاه اسمعیل و برخی تا افغانستان و هندوستان فرار
کردند از آنها شهزاده میرزا الوغ بیک در حیات پدرش والی غزنین بود و بعد
بسمت کابل و قندهار رفته تا سنه ۹۰۰ هجری در آنجاها حکومت داشت و
بعد از وفاتش پسرش عبدالرزاق میرزا اگرچه بجای پدرش جلوس نمود
لکن بسبب صغر سنش میرزا مقیم پسر شجاع الدین ارغون از قندهار
حرکت نموده بر سر کابل لشکر کشید چون عبدالرزاق دید که بمقام مقابله
بر نمیتواند آمد فرار کرده التجا به عمزاده‌اش ظهیرالدین بابر برد که میرزا بابر
در سنه ۹۱۵ ~~میرزا بابر~~ در کابل حکمدار بود و بنا بتشویق میرزا عبدالرزاق
قندهار را از میرزا مقیم بصلح گرفت و بجهت اینکه حوزهٔ حکومت
خود را از شر صوفیان محافظت نماید با شاه اسمعیل مدارا میکرد و بجهت
اینکه بر ضد اوزبکان ابراز جسارت و شجاعت کرد منظور التفات شاه شد
میرزا مقیم در سنه ۹۱۶ در قندهار فوت شده میرزا سلطان ناصر برادر بابر
حکمدار قندهار شد و وقتیکه محمد خان شیبانی پادشاه اوزبک در جنگ شاه اسمعیل اردبیلی

کشته گشت عبدالله خان در بخارا محمد تیمور خان در سمرقند خرم سلطان در بلخ حکمران
بودند و از احفاد تیمور بغیر از بدیع الزمان و پسرش محمد زمان و حسین میرزا و ظهیرالدین
بابر همه در محاربات واقعه قتل و هلاک شده بودند بدیع الزمان میرزا به شاه
اسمعیل صفوی التجا برده و بروزی هزار طلا مواجب قناعت و از دغدغهٔ سلطنت
فراغت کرده در شنب غازان که قریه ایست در قرب تبریز اقامت داشت
تا اینکه ~~در آن اثنا~~ سلطان سلیم بعد از محاربهٔ چالدران چون وارد تبریز گردید بدیع
الزمان میرزا را همراه خود برداشته به اسلامبول برد و در آنجا بمرض طاعون وفات کرده
در قرب تربت ایوب انصاری در مقابر سلاطین دفن شد لکن پسرش محمد زمان
میرزا در این تاریخ یعنی در آن زمانیکه شاه اسمعیل از هرات بیرون رفته عازم
همدان گردید و از آنجا باستقبال سلطان سلیم آمد از خدمت شاه در آمده
بعد از ضبط حدود هزار جریب استراباد و جرجان را از امرای اوزبک گرفت و بعد
به ظهیرالدین بابر ملتجی گشته مدتی در کابل ماند مؤخراً از حسن توجه و همت او
حکومت بلخ را با جمیع توابع و لواحقش استحصال نموده تا سنه ۹۳۰ در بلخ ماند
حسین میرزا نیز در زیر نظر شاه اسمعیل نیست شد در این تاریخ بغیر از ظهیرالدین

بابر و محمد زمان میرزا از شهزادگان حسین بایقرا کسی باقی نمانده بود
هرچند محمد خان شیبانی و توابعین او باعث خرابی و بیرنجی اینها شدند
لکن ~~جور~~ خساراتی که شیبانیان به اینها رسانیدند بلا انتقام
نمانده در صورتیکه فاتح ممالک جسیمهٔ بخارا و خیوه و قوندوز و خجند و حصار
بودند در اندک زمانی آفتاب اقبال دولت شیبانیه بعقدهٔ کسوف
افتاده محو و نابود گشت
چون بگوش شهزادگان تیمور رسید که محمد خان شیبانی در محاربهٔ شاه اسمعیل
کشته شده است ظهیرالدین بابر با لشکر کابلی بر سر بدخشان رفت چون
حمزه سلطان و مهدی سلطان که از سلاطین اوزبکیه بودند خبر گرفتند که
وارث ملک هجوم میآورد قشون خود را جمع آوری کرده از برای جنگ حاضر شدند
لکن ظهیرالدین بابر بعنایت رب اکبر بر اعدای خود غالب آمده در اثنای جنگ
حمزه سلطان و مهدی سلطان نیز کشته شدند و ولایتهای شادمان و ختلان
و قندز بدست تصرف بابر افتاد چون این خبر بسمع تیمور سلطان و عبدالله سلطان
پسران محمد خان شیبانی واصل شد با زیاده از ده هزار سوار اوزبک
شروع بغارت نواحی شادمان و ختلان کردند بابر نیز قشون جمع کرده در صدد

مقابله برآمد لکن کاری از پیشش نرفته به بخارا گریخت و در انجا هم بند نشده دورتر فرار کرد در این اثنا خان میرزا حاکم بدخشان که اویس ابن سلطان محمد ابن سلطان ابوسعید باشد وفات نموده جای خود را به پسر بزرگش همایون میرزا ترک کرد تیمور سلطان پسر محمد خان شیبانی که پادشاه سمرقند بود نیز وفات کرده پسرش گوچ گونجی خان حاکم سمرقند نصب شد و با عمش عبدالله خان بالاتفاق بر سر هرات هجوم بردند لکن چون طرفداران شاه اسمعیل کثرت داشتند تنها بغارت نواحی اطراف هرات اکتفا نموده رو بسمت بخارا رفتند حاکم هرات امیرخان چنان گمان برد که سبب هجوم آوردن اوزبکان یشیل باش (سرسبز) بر سر هرات دعوت سید محمد غیاث الدین نام شخص صاحب نفوذ شده است لهذا مشار الیه را بتهمت اینکه هواخواه ظهیرالدین است بقتل رسانید و بعد بر ضد ظهیرالدین سفر قندهار را اعلان نمود که تفصیل این لشکرکشی در دفتر یازدهم مندرج است

در بیان بقیهٔ احوال صفویان

چنانکه در دفتر سابق مذکور داشتیم در هنگامیکه شاه عجم با خدم وحشم در کوههای

هرات مشغول صید و شکار بود از جانب ظهیرالدین محمد بابر میرزا که در حوالی هندستان حکمرانی داشت ایلچیها آمده در اثنای ابراز خلوص وخصوصیت به انها گفته شد از ممالک ماوراءالنهر هر جائی که تسخیر شود از طرف شاه انجاها مانند ملک موروث تصدیق خواهد شد ظهیرالدین بابر از این مواعیده باره بر سر غیرت آمده با قشون زابلستان رو به بدخشان آورد و امرای اوزبک را از انجا دفع نموده متوجه سمرقند گردید سبب معاونت شاه اسمعیل بظهیرالدین بابر میرزا این بود که اورا از میل واتفاق کردن با امرای اوزبک منع نماید ولزاین جهت برای اینکه بابر دوباره مملکت موروثهٔ خود را مالک گردد خواه از قشون وخواه از سایر لوازمات کوتاهی نکرد لکن از اطوار ورفتار ظهیرالدین چنین استدلال میشد که خیالش این است که پس از بچنگ آوردن ملک موروث خود شاه اسمعیل را بحرف اغفال کرده استقلال پیدا کند واین مطلب را بشاه اسمعیل رسانیده بودند وقتیکه شاه اسمعیل خواست از برای تحقیق این مطلب درخفیه کس بفرستد اوزبکها دوباره از رود اموی به اینطرف گذشته درصدد تاخت بردن ببخارا بودند چون این خبر بموکب شاهی رسید دیگر از برای تحقیق حال بابر وقت باقی نبود

ومسئله کسب اهمیت کرده بود زیرا چون اهالی بخارا سنی حنفی المذهب بودند بجهت اینکه دستهٔ بابر با پیروان شاه اسمعیل حمایت کرده مذهب شیعه را بر سنیگری ترجیح داده بودند با انها همیل و دوستی نداشتند لهذا اوزبکان به آسانی بخارا را ضبط نمودند و بابریان گریزان گشته بقلعهٔ شادمان پناه بردند اوزبکها داخل بخارا گشته بدعت رفض والحاد را رفع وابطال کردند و کما فی السابق اصول مسنونهٔ حنفیه را رواج داده تقویت نمودند چون این گذارشات بسمع شاه اسمعیل رسید امیرنجم ثانی را بر پانزده هزار سوار سردار نصب نموده امر شد با کمال سرعت بسمت اموی دره بشتابد امیرنجم ثانی نیز از آب مرغاب گذشته در حدود بخارا با عبیدالله سلطان که از سلاطین اوزبک بود مقابل گشته شروع بمقاتله نمودند سردار موی الیه علاوه بر انیکه در جنگ منهزم گردید خودش نیز بدست اوزبکیان بقتل رسید و پس از ان بعض از امراء مشهور اسمعیلیه نیز کشته شدند ظهیرالدین بابر این دفعه نیز نتوانست کاری بکند لهذا باز رو بگریز نهاده اما شاه جمجاه هنگامیکه در بلدهٔ قم مشغول وقت گذرانی بود

خبر موحشیکه پشت سر هم ورود نمود عیش ونوش اورا بکامش تلخ کرد و در فکر این بود بچه تدبیر خودرا از ننگ وفضاحت این مغلوبیت و هزیمت برهاند که شهزاده طهماسب میرزا بوجود آمد لهذا تولد اورا وسیلهٔ سور وسرور شمرده بقدر یک هفته بتشریفات ولادت شهزادهٔ نوزاد صرف اوقات شد در این اثنا سلطان مراد پسر شهزاده سلطان احمد که از شهزادگان سلطان بایزید مرحوم بود چون بعد از وفات حضرت پادشاه سلطان سلیم که کوچکترین شهزادگان بود بر تخت عثمانی جلوس نمود وسلطان احمد را بقتل رسانید مشار الیه خوف کرده چنانکه برادرش سلطان علاءالدین بمصر فرار کرد او نیز بحدود ایران فرار کرده بزیر سایهٔ شاه اسمعیل پناه برد و در حق او احترامات لازمه بجا آورده شده در ایالت فارس امارت پارهٔ جاها را بشهزاده ملتجی احاله وتوجه نمودند لکن هنگامیکه در راه بود وفات کرد ودیگر انکه اوزبکها بعد از انکه مملکت خراسان را از تسلط شیعیان خلاص کردند شیعیت وسنیت را بهانه کرده اغلب خلق شروع به اجرای اغراض قدیمه ونفسانیه نموده علی الخصوص تلافی

خون محمد خان شیبانی آن به آن نایرهٔ جدال و قتال اشتعال گرفته بیهوده
از شیعیان نفوس بسیاری را بقتل رسانیدند بعد از آنکه دیگر سنیان نیز از این
خنک گشته از برای ان اغنا حاصل شد شیعه کشتن را قدغن کردند لکن
بملاحظهٔ اینکه این مطلب در خراسان امتداد خواهد یافت شاه
اسمعیل تخلیص نمودن خراسان را از اوزبکان واجبهٔ ذمت همت شمرده
از بلدهٔ قم بعزم مشهد حرکت نمود اما اوزبکانیکه بتقاص خون محمد خان
شیبانی ان خونریزیها را کرده بودند چون توجه موکب شاهی را شنیدند
دسته دسته رو بفرار نهادند و ترک آن دیار نمودند و قبل از آنکه شاه
جم جاه از حدود ساوه بگذرد جمیع اوزبکها از خراسان به بخارا گریخته
بودند در اواخر سنه ۹۲۰ شهر هرات که دار الملک خراسان بود مخیم شاه
شیعه سمات گردید و به پسرش زنبیل سلطان خالق لقب داده
دار السلطنهٔ هرات را با ایالات و ملحقاتش به او توجیه فرمود شاه نیز
از هرات عازم دار السلطنهٔ اصفهان که پایتخت قرار داده بود گردید و چهار
فصل سال را در مواقع مناسبه گذرانیده اول بهار بهمدان رفته در آنجا

بساط عیش و عشرت را گسترد چون در آنجاها شایع شد که سلطان سلیم
از روم حرکت و قصد آذربایجان کرده است بزم طرب و انجمن لهو و لعب
برهم خورده هرکس بفکر چارهٔ کار خود افتاد در سنه ۹۲۰ از جانب سلطان
سلیم قاصدی آمده حرکت لشکری را خبر داد شاه اسمعیل نیز در جواب بایلچی
گفت ما سوء قصدی در بارهٔ مملکت روم نداشتیم و حقوق هم جواری را
بقدر امکان بجای می‌آوردیم حال که این مطلب را ندانسته اند و با قوه
حربیه برسر ما حرکت میکنند ما نیز بقوهٔ جنود توفیق نامتناهی و حول و قوهٔ
الهی جمیع وقت بود از برای مقابله حاضر بودیم هنگام تلاقی فریقین هرچه مقدر
شده است بظهور خواهد پیوست و ایلچی را پس فرستاد چون تفصیل محاربه
در جزو وقایع داخلهٔ سلطان سلیم مشروحاً بیان شده است در اینجا حاجت بتفصیل نیست
اینقدر هست که شاه اسمعیل بعد از شکست خوردن بسمت سلطانیه فرار کرده
بعد از آنکه سلطان سلیم از تبریز معاودت کرد دو باره بقصد استیلای تبریز
هجوم برد زیرا حضرت سلطان سلیم در تبریز بیشتر از یکهفته نماند بسبب
آنکه بتحریک امرائی که از جانب شاه اطماع شده بودند در میان عساکر عثمانی

فتنهٔ عظیمی برپا شده بود و مسلماً با چنین قشون بی نظم عاصی
در مملکت دشمن ماندن ممکن نبود و هنگام خروج موکب همایون از تبریز آنچه اصحاب هنر
و ارباب صنعت و معرفت بودند همه را تشویق و ترغیب نموده به اسلامبول
بردند و در آنجا متوطن ساختند بنا بروایات تاریخهای عجم با شاه اسمعیل
تنها دوازده هزار سوار بجا مانده است و در زیاد کردن آنها عزم کرد
بعد از محاربهٔ چالدران چون از برای جمع آمدن قشون بهر طرف خبرها فرستاده
شده بود بسمع سلطان سلیم رسید که پی در پی قشون از برای شاه اسمعیل جمع
میشود بنابراین دیگر در تبریز توقف کردن نتوانسته مجبور بمراجعت شد
شاه اسمعیل بعد از آنکه محاربهٔ عثمانی را برطرف کرد با ملوک مصر که در مقابله
کردن با عثمانی تا بتقدم بودند اتفاق کرده امراء کردستان را نیز بحلقهٔ
اطاعت در آورده برای اینکه سلطان سلیم را در آناطول بیکار بیاورد
بسیار صرف همت و غیرت نمود
از آنجائیکه شاه اسمعیل مروج و پیشوای مذهب رفض و الحاد بود در این راه
نفوس بسیاری را بهلاکت رسانید و خونها ریخت و با اوزبکها جنگهای سخت

کرده در خراسان و عراق و آذربایجان از برای خود هواخواهان بسیاری
فراهم آورد و بقصد اینکه انتقام پدرش حسن طویل را از عثمانیان
بستاند از سمت کردستان بر ممالک محروسه حمله ور گشته جسارت
بخسارت نمود و اینکه سلطان بایزید از غوایل حرب و ستیز بالطبیعه
اجتناب میکرد حرص و طمع شاه را در بارهٔ ممالک عثمانیه زیاد کرده بود
و آشکارا در تحریک و افساد فروگذار نمیکرد لکن سلطان سلیم چون
نخبهٔ افکار و خیالات شاه را میدانست از پیش با سلطان عبدالله
پادشاه اوزبکان مخابره کرده بعده با قریب بدویست هزار نفر
لشکر برسر شاه حرکت کرد و غالب و مظفر نیز گردیده بمقر سلطنت
خود مراجعت فرمودند که تفصیل آن در جزو وقایع داخلهٔ سلطان مشار الیه
توضیح و بیان شده است
شاه اسمعیل بعد از آنکه دو باره به تبریز آمد برای اینکه ننگ هزیمت
سابقش را محو نماید جمیع وکلای خود را عزل نموده در تحت ریاست و
انتخاب نایب السلطنه اش میرزا شاه حسین از سر نوع بعضی وکلا نصب نمود

واحوال مملکت را که مختل ومشوش شده بود بطور دلخواهش اصلاح [redacted] کرد
دراین اثنا یکی از شهزادگانش که القاص میرزا نام داشت شهزاده ازو
بدنیا آمده نامش را القاص میرزا نهادند واز برای تهنیت ولادت او
شروع بسور نموده عیش وعشرت درگرفت

در سنه ۹۲۱ شاه اسمعیل حکومت خراسان را به شهزاده طهماسب میرزا
که طفلی بود بسن دو سال ونیم توجیه نموده خودش متوجه [redacted] یایلاق سورلوغ
که از یایلاقات تبریز است گردید تا سنه ۹۲۳ درانجاها امرار وقت نموده
در اثنای سنهٔ مذکوره بسمت ارمنستان کبری رفته چون واصل نخجوان
گردید درمدت سه ماه سه شهزاده قدم بمهد وجود نهاده اولی را سام میرزا
دویمین را رستم میرزا سیمین را بهرام میرزا نام [redacted] تسمیه نمودند واز برای
هر یکی دستگاه علیحده ولالاها تعیین شد چون شیخ شاه شیروانی شنیده
که شاه بحدود گرجستان تقرب نموده است درصدد مقابله ومدافعه برآمد
لکن میرزا شاه حسین نایب السلطنه چون برعهده گرفته بود که این مخالفت و

دعناد شاه شیروانرا بی محاربه بگذراند ازجانب شاه [redacted] بسمت سفارت
فوق العاده بمقر حکومت شاه شیروان رفته مذهب سنی را که
درحوالی طاغستان شیوع یافته بود لغو [redacted] ومذهب امامیه را بقبول وتصدیق
رسانیده مراجعت کرد اما سبب اینکه [redacted] شیخ شاه شیروانی مذهب شیعه را
قبول وتصدیق نمود این است که معلوم ما نیست نمیدانیم مرادش این بوده است
که عجزهٔ مسلمین را از صولت وهجوم غدارانهٔ شاه اسمعیل خلاص کند
ویا اینکه بمواعید میرزا شاه حسین نایب السلطنه فریفته شده است
والی حال معلوم نیست بازی خورد یا بازی داد اما چنانکه از وقوعات
سابقه ومستقبله استدلال میشود بایستی قبول [redacted] شدن مذهب شیعه
در طاغستان یکنوع اغفال بوده باشد خلاصه یکی از دخترهای شاه را
از برای پسر خود گرفته مخمصهٔ حرب را بر طرف ساختند زیرا [redacted] شاه
اسمعیل ملاحظهٔ اینکه طول ودراز با شیروانیان محاربه کردن باعث
غضب سلطان سلیم خواهد شد چندان دلش جنگ نمیخواست بعد ازین
قضیه شاه جم جاه از نواحی طاغستان کوچیده بطرف قم واز انجا بمشهد
شتافت زیرا شنیده بود که عساکر عثمانی از برای هجوم آوردن برحوالی بغداد

از اسلامبول حرکت کرده اند وحال اینکه عساکر سلطانی از اسلامبول بعزم حرکت
سفر مصر بود میرزا شاه حسین که در دولت شاه اعتمادالدوله نصب شده بود
چون بروجه مالکانه متصرف ولایت کاشان بود محض شکرگذاری از شاه
رخصت طلب نمود که [redacted] میهمانی [redacted] ترتیب دهد بعد الاستیذان بطوریکه
شاه را خجالت داد جمیع مال خود را پیشکش نموده خرج گزاف کرد زیرا موی الیه
از پول خرج کردن هیچ خم به ابروش نمی‌آمد لکن امرائی که بدولت واقبال
اعتمادالدوله حسد وغبطه میبردند فرصت یافته در بارهٔ میرزای مشارالیه
غیبتها کردند وبعرض رسانیدند که از خزینهٔ دولت در ذمتش بقدر
ده دوازده هزار تومان باقی است شاه دل آگاه بعد از آنکه غمز وشکایت
ایشانرا که در معرض صداقت بیان کرده بودند استماع کرد فرمود من زمام
دولت و حکومت را بکف کفایت میرزا شاه حسین تسلیم کردم در دولت
ما جمیع افعال او مقبول ماست آنچه در حق او گفته شد بعینه مثل آن است که
در بارهٔ من گفته شده باشد از برای تادیب شماها وتلطیف میرزا موافق شان
عدالت است لهذا غمازان مشارالیهم را از رتبه ومناصبشان عزل نموده

خرقهٔ تنپوش خود را باکمر [redacted] زرینی که درکمر داشت درآورده از برای
میرزا شاه حسین فرستاد واعتما داورا تاکید نمود دراین اثنا از برای شاه خبر آوردند
که امراء اوزبک از آب آمویه عبور نموده مملکت خراسان را تسخیر کرده اند
لهذا زنبیل خان وطورمش خان را با لشکر عراق بجانب فیروزکوه
فرستاده خودش عازم سمت بلخ گردید مؤخرا چون معلوم گشت
که خبر گذشتن امراء اوزبک از آمودره صحت نداشته است ومحض
اخبار اراجیف بوده است زنبیل خان وطورمش خان رفته به اردوی شاهی
ملحق شدند ونیز دراین اثنا خبر رسید که سلطان سلیم خان وفات کرده است
لهذا در اردوی شاهی اجرای شادمانی وچراغان شد حتی [redacted] در کتب
تواریخ مظبوط است که شاه گفته بود از مضیق اضطراب خلاص شدم
واین شعر را خوانده بود که (بس تجربه کردیم درین دار مکافات) (با آل علی هرکه
درافتاد برافتاد

در بیان احوال هندوستان

دراین عصر در هندستان دولت خضرخانیه بود چنانکه تفصیل انرا در دفتر سابق
ذکر نموده ایم تفصیر چنان است که چون سلطان علاءالدین بآواز اوقات مشغول عیش وعشرت بود

مدت سلطنتش بیشتر از هفت سال طول نکشیده سلطان بهلول بجای او
پادشاه هند شد و حکومتهای لاهور و دیپالپور را نیز بجنگ آورد و پادشاه محمد
سلطان حسین راجگان که از نو که بشرف اسلام مشرف شده بودند بالدفعات
محاربه کرده در سنه ۸۹۴ وفات نمود و پسرش نظام خان در دهلی بجایش جلوس کرد
و مشارالیه با سلطان حسین پادشاه لکنهو و سلطان علاء الدین پادشاه
بنگاله جنگ کرده بعد از غلبه در هندوستان فرمانفرما شد نظام خان
چون از بزرگترین پادشاهان هند بود او را بسلطان اسکندر ملقب
کرده بودند این نیز در سنه ۹۲۴ فوت شده پسر بزرگش سلطان ابراهیم بجای
او در دهلی جلوس کرد و حکومت دکن را به برادرش جلال خان داد چون جلال خان
بقدر پنجاه هزار لشکر پیدا کرده بود بر ضد برادرش سلطان ابراهیم قیام نمود سلطان
ابراهیم نیز سایر پنج نفر برادران دیگرش را به حبس انداخته بر سر جلال خان
لشکر فرستاد و در قرب اگره او را دستگیر کرده بقتل رسانید امراء چون
از حرکات غدارانه و ظالمانهٔ سلطان ابراهیم دلگیر بودند حاکم لاهور دولت خان
به کابل رفته بابر میرزا را که از احفاد تیمور بود بر ضد او تشویق نمود ظهیر الدین

بابر میرزا بعد از انکه با افغانها سخت بالدفعات بر سر هندوستان هجوم
برده در هندوستان از سر نو یک حکومت مغولیه تشکیل نمود چون تفصیل
احوال او و کیفیت زمان پسرش همایون شاه که در ایام سلطنتش یکی از
راجگان متغلب که شیرشاه عنوان داشت به استقلال حکومت همایون شاه مداخله
کرده بالاخره همایون را مجبور به استعفا نمود از وقوعات بزرگ
هندوستان است و این دفتر که عبارت از وقایع هشت سال است گنجایش
این همه تفصیلات را ندارد و دفتر یازدهم شامل وقوعات پنجاه
سال است همهٔ انها را لهذا در دفتر مذکور نوشته ایم مراجعت شود

در بخارا و خیوه و بخارای صغیر از قبیل قالموق و مغول و قالقاس
و ماچین و مانتشوری و تبت و امثالهم نیز حکومتها و رؤسای
قبایل داشتند لکن چو بعضی از انها تابع حکومت اوزبک و پارهٔ داخل
حوزهٔ نفوذ چین و برخی در تحت حکم بابر میرزا بودند جداجدا به تفصیل احوال
انها پرداختن لزومی نداشت لهذا ذکر انها در این دفتر ترک شد

در بیان بقیهٔ احوال اعراب اندلس

در دفتر نهم بتفصیل اسباب انقراض حکومت غرناطه را که در اندلس واقع است
بدست اسپانیولها بیان کرده ایم لکن در مدت وقوعات این دفتر نیز حکومت
غرناطه خود را بکوههای البوقار کشیده در انجا اهالی اتفاقی کرده بودند
در هنگامیکه سلطان سلیم در مصر اساس دولت چراکسه را زیر و زبر کرد
حکمدار اسپانیا فردنیاند و نیز بقیهٔ حکومت عرب را تمام کرده مسلمانان
انجا بحکم یک مجلس ناحق غدارانهٔ که تشکیل کرده بود عموم مسلمانان انجا را
بقتل میرسانید یکی از حالات سوزناک این عصر آن است که در هر طرف
بلاد اسلامیه در راه تعصب دینی نفوس بیشماری هلاک شد زیرا
در اوقاتیکه اوزبکها شیعیان را قتل میکردند عثمانیان نیز مصریان
مقاتله داشتند وقتیکه انها یکدیگر را میکشتند اسپانیولها عربها را طعمهٔ
شمشیر ظلم میکردند الحاصل اخرین ملوک عرب که پایتخت غرناطه را
به پادشاه اسپانیا فردنیاند تسلیم نمود چون دیگر روی ان را نداشت که بروی
تبعهٔ خود نگاه کند در البوقار نیز نمانده بجانب افریک فرار کرد و اعرابی که

که در البوقار باقی مانده بودند مولی عبدالله نام شخص را بر خود رئیس و حاکم
قرار داده حکمهای مجلس ناحقی را که بقتل مسلمانان حکم میداد مدافعه و جرح میکردند
اگر از خارج جزئی امدادی به ایشان رسیده بود این اوقات فرصتی بود
که اعراب از اسپانیولها انتقام خود را بستانند زیرا در این اثنا چون
ملکه ایزابلا زن فردنیاند وفات کرده بود و فردنیاند مشغول این بود
که حکومت کاستیلیا را که بدخترش منتقل شده بود تحصیل نماید و شوهر
دخترک ارشیدوک فیلیپ نیز به این خیال افتاده بود میانهٔ داماد
و پدر زن بر سر حکومت کاستیلیا جدل و نزاع در گرفته بود و علاوه
برین ایمپراتور المان دربارهٔ فردنیاند و خیالها داشت و لوئی دوازدهم
پادشاه فرانسه نیز با او ابراز دشمنی میکرد و پادشاه انگلستان هانری نیز
بر ضد اسپانیا عداوت میورزید درچنین وقتیکه فردنیاند و از هر طرف
گرفتار اضطرار و اضطراب بود اگر از خارج به عربها امدادی رسیده بود
قضیه طور دیگر میشد اقلاً عربها به آن ذلت و حقارت باقی نمیماندند
و قیمت اموال و املاکی که ترک کرده بودند استرداد مینمودند جمیع حکومات

سلاطین اسلامیه در این باب بی‌قیدی و تقصیر کردند و سبب لاقیدی حکومات
مذکوره گویا این باشد که در آن اوقات هیچکدام در ملک خود از تسلط
دشمن ایمن نبودند خلاصه در هر صورت در چنین وقتی حکومت فاس
ملاحظهٔ حال اهالی غرناطه را ننموده با حکمدار تونس اعلان جنگ کرد نیز
کذلک مصریان نیز ملوک دوالقدریه و صفویه را بر ضد عثمانیان برانگیختند
از کمال بی‌حمیتی و بی‌غیرتی بود احکام مجلس تفتیشی که از برای حکم و اذن قتل اسلام
و یهودیانی که در اندلس مانده بودند تشکیل شده بود در ظاهر این
بود که کسانیکه مال و املاک خود را ترک و فدا نموده قبول رعیتی میکنند بیکار
و یا آنکه دین نصارا را تصدیق میکنند رسیده کشته شوند و به این وسیله دل مغلوبین
و بیچارگانی را که از پستی بخت و طالع‌شان استراحت و آسایش از دستشان
رفته بود کباب کنند این مجلس به اسم حقانیت و عدالت چه ظلمها و
غدرها که نکردند در اینجا اگرچه حزن و تأسف و مرحمت مانع از آن است که
انواع جور و جفاهای عربهای بیچاره را ذکر نماییم لکن اولی شمردیم که یکی از وقوعات
فاجعه را که این تربیت شدگان اروپ بر سر ابنای جنس خود آورده اند و مثل آن

در میان قبایلی که آنها را بربری و وحشی میخوانند هیچوقت واقع نشده است
بیان نموده درجهٔ قسوت قلبشان را ظاهر سازیم

(غریبه)

چهار نفر اولاد یکی از بندگان خدا که بکوههای البوقر فرار کرده بود بدست یکی از امراء
طایفهٔ غالبه افتاده یکی از آنها دختری بوده است صاحبهٔ حسن و جمال
شخصی دیگر عاشق آن دختر بوده است امیر مومی الیه از این قضیه واقف گشته دختر را
اشکنجه ها میکند و تنها بتعذیب دختر اکتفا نکرده برادرانش را نیز بهانه اینکه
ایشان نیز از این مطلب اطلاع داشته اند اشکنجه میکند پدر بحضور محکمهٔ تفتیش
رفته استرحام میکند که این ظلم را از سر ایشان رفع کنند فی الفور نزد مالک
پسرها فرستاده ایشان را گرفته بحضور مجلس در می آورند و مجلس به پدر امر میکند که
پسرها را در آتش انداخته بسوزاند پدر بیچاره این امر را قبول نمیکند بعد به او
میگویند هرگاه تبدیل دین کند پسران او را خواهند بخشید پدر جگرسوخته محض
خلاصی اولاد اختیار دین نصارا میکند پس از آن به پسران امر میکنند که پدر خود را
در آتش بیفکنند پسران نیز از قبول امر ابا میکنند به ایشان نیز میگویند که اگر
تبدیل آیین کنید پدر را رها خواهیم کرد فرزندان محض خلاصی پدر مظلوم خود اقرار بدین

نصارا میکنند پس هر یک را جدا جدا به اشکنجه کشیده نتیجه حکمشان این میشود که
که همه را در آتش بسوزانند بعضی خواهند گفت پس از آنکه قبول نصرانیت کردند
دیگر کشتن ایشان چه معنی دارد وجه معامله این است که اگر ایشان را در صورتیکه
در دین خودشان بودند قتل میکردند در میان هم‌دینان خود بمنزلهٔ شهدا
شناخته شده ذکر خیر ایشان باقی میماند این تدبیر را کردند که نه تنها نه
عیسوی شدن ایشان مقبول نبوده است و نیز بجهت آنکه از مسلمانی خارج شوند
خارج شده اند الی الابد در نزد هم‌دینان خود مورد ملامت و بدنام

در بیان احوال انگلستان

چنانکه در کتاب نهم مذکور گشت هانری هشتم پادشاه انگلستان با شارلکان
پادشاه اسپانیا متفق گشته با دولت فرانسه اعلان حرب کردند
و در سنهٔ ۱۵۲۵ میلادیه فیمابینشان عقد مصالحه شد لکن چون هانری به یکی
از زنانی که در خدمتگذاری زنش بودند تعشق بهم رسانیده بود برای اینکه ملکه را
تطلیق نماید در انجمن کشیشان مزبوره بهتانها بسته تهمتها اسناد نمود

لکن پاپ هیچکدام از تهمتهای پادشاه مشارالیه را نپذیرفته قبول تطلیق نکرد
هانری را از این قضیه منفعل گشته با او غرض بهم رسانید و مذهب (لوتر) را
که تا آن زمان باطل میشمرد علی رغم پاپ قبول کرد و خود را مانند رئیس
آن مذهب شایع ساخته زن معشوقه را بنکاح خود درآورد لکن بعد از
چهار سال مزبوره را بتهمت اینکه زناکار است یعنی در سنهٔ ۱۵۳۶ بقتل رسانید این کاریکه
پادشاه مشارالیه کرد در مملکتهائی که از همه بی‌تربیت ترند بندرت
اتفاق می‌افتد الی حین هانری خود را هم کاتولیک و هم
لوتریان قلم میداد و حال اینکه هم دشمن کاتولیکها و هم عدوی جانی اصحاب
لوتر بود و در امر مذهبی هر کدام مذهب را که بکارش می‌آمد قبول میکرد
جمیع تزیینات ذیقیمت کلیساها را در خزینهٔ خود ضبط کرده پاره
کسان را که به این مطلب اعتراض کرده بودند سیاست کرده و افکار مخصوصه
خود را جبرا بتصدیق اجزای پارلمنت رسانید با این احوال که داشت
با فرانسه اعلان حرب نموده بولونیا را مسخر ساخت و پس از آن وفات کرد
چون با سلطان سلیمان هم عصر بود تفصیل بقیهٔ احوالش در ضمن وقایع زمان سلطان
مشارالیه ذکر خواهد شد

در بیان احوال فرانسه

بعد از انکه در سنه ۱۵۱۲ فرانسوای اول پادشاه فرانسه شد از برای حکومت میلانو
که از پدرش بمیراث مانده بود بدعوای حقوق خود قیام نمود و لشکر بسیاری کشیده
صاحب‌منصبان (ازویچره) را که مأمور محافظت انجاها بودند قتل نموده حکومت
میلانورا کاملا بقبضهٔ تصرف خود در آورد لکن چون این گستاخی و جسارت
پادشاه مرقوم بطبع شارلکان که هم ایمپراطور الامان و هم پادشاه اسپانیا بود
گران آمده بود درمیانشان منازعه و محاوره به مقاتله و محاربه منجر گشت و فرانسویان
مغلوب شدند که تفصیل این محاربه و امداد طلبیدن پادشاه فرانسه از علیه
دولت عثمانیه و صورت نامه که از جانب سلطنت سنیه به او نوشته شده است
در دفتر یازدهم محرر و مسطور است

در بیان احوال ایمپراطوری المانیا و پادشاهان (بوهمیا) و (مجار) و (له) و (ترانسوانیا)

در این عصر (ماکسیمیلیان) ایمپراطور المانیا و (لادسلاس ششم) پادشاه بوهمیا و مجارستان
و (الکساندر سیژسموند) نیز حکمدار لهستان بود ماکسیمیلیان از سنه ۱۴۹۶ الی سنه ۱۵۱۹

یعنی بیست و سه سال در مقام ایمپراطوری قایم ماند و لادسلاس پادشاه بوهمیا
و مجارستان نیز تا سنه ۱۵۱۶ بر حیات بود و حکمدار لهستان الکساندر سیژسموند
نیز در ایام سلطنت سلطان سلیم در مقام حکومت بود یعنی این چهار پنج مملکت
در تحت حکم سه پادشاه بود که هر سه اجزای یک خاندان بودند چون
ماکسیمیلیان وفات کرد که بایستی بحسب الوراثه جانشینی به پسرش
منتقل گردد لکن چون پسر قبل از پدر وفات کرده بود مقام ایمپراطوری به پسر
پسرش شارلکان انتقال نمود و دیگر انکه زن ماکسیمیلیان دختر دوک
بورغونیه بود و از برای پسرش که از مشارالیها متولد شده بود دختر فردیناندرو
پادشاه اسپانیا را گرفته بود بدین مناسبت فلیب پسر ماکسیمیلیان داماد
فردیناندرو بود که از دختر فردیناندرو پسری از برای فلیب بوجود آمد شارل نام
لکن چون فردیناندرو داماد خود فلیب پسر ماکسیمیلیان را بعلت
پارهٔ اسباب غیر معلومه مسموم کرده بود بالطبع ایمپراطوری المانیا بعد از وفات
ماکسیمیلیان بشارل رسیده پادشاهی اسپانیا نیز ارثا از طرف مادرش
به او منتقل گشت لهذا شارلکان از طرف پدری وارث ایمپراطوری المان و از طرف مادری

بالوراثه پادشاه اسپانیا گردید چون حکمدار لهستان ژان وفات کرد در سنه ۱۵۰۱
(الکساندرو زازه لون) بجایش حکمدار نصب شد و بعد از پنج سال این نیز فوت شده
در ایام حکومت او وقوعاتی که قابل بیان باشد سر نزده است لکن پسرش
سیژسموند بسبب طول مدت حکومتش در محاربانیکه در عصر سلطان سلیم
اتفاق افتاد داخل شد لوئی پسر لادسلاس حکمدار بوهمیا نیز از برای جنگ
کردن با عثمانیان تدارکات دید و بالاخره در جنگ مهاج کشته شد
که تفصیلش بعد از این نوشته خواهد شد
تفصیل احوال لوتر نام راهب که از دفتر هشتم بدفتر نهم و از دفتر نهم به این
دفتر حواله کرده بودیم از این قرار است که مشارالیه لوتر پسر شخص معدن کار
فقیری بود که در سنه ۸۸۸ هجریه مطابق سنه ۱۴۸۳ میلادیه در شهر ارفورت که از مضافات
ساکسونیای علیاست متولد گشته تا سنه ۱۵۰۵ یعنی تا سن بیست و دو سالگی
مشغول تحصیل علوم بود بعده در ویتمبرغ در دار الفنون مدرس گردید و در سنه ۱۵۱۵ بمأموریتی
عازم شهر روما شده برخلاف پاپ که لیون دهم بود بپارهٔ مسائل مذهبی
اعتراض و با او مباحثات بسیاری کرد لکن بعضی از طلاب

دار الفنون که نمیخواستند پاپ با حکمداران خویش مذهب و اعتقاد خلق را
موافق مشرب و مزاج خویش رواج بدهند با لوتر متفق گشته شروع کردند
به خلاف بدعت کشیشان عمل نمودن چون جهلا و عوام الناس که درباره طلاب
دار الفنون حسن ظن داشتند دیدند که طلاب مومی الیهم بخلاف پاپ
حرکت میکنند نزد ایشان رفته مذهب لوتر را میپذیرفتند که تفصیل آن
راجع بدفتر یازدهم است زیرا چون طایفهٔ مذکوره با سلطان سلیمان محاربه
کرده اند تفصیل احوالشان را در جزو وقوعات عصر سلطان مشارالیه ذکر
کردن اولی و انسب است

فلیب پسر ماکسیمیلیان ایمپراطور المانیا امارت (په یی با) و (بورغونیه) را
که از والده‌اش باو منتقل شده بود بدست اورده علاوه بران در سنه ۱۴۹۶ حکمداری
کستل را نیز که از زنش مانده بود اعلان نمود که زنش (ژان) ~~دختر زنش~~
~~زوجه‌اش که از فردیناندو پادشاه اراغون و ایزابلا ملکهٔ کستل متولد گشته~~
~~است (ژان)~~ بود اسم زوجه‌اش ژان و پدر زنش فردیناندو پادشاه اراغون
و مادر زنش ایزابلا ملکهٔ کستل بود در سنه ۱۵۰۴ میلادیه چون ایزابلا فوت شده
فردیناندو بحیله و زور حکمداری کستل را از برای خویش اعلان کرده بود

وحال انکه چون حکمداری کاستیلیا از زنش بمیراث مانده بود بدخترش (ژان)
منتقل کشته مزبوره حق خود را از برای شوهرش فلیب پسر امپراتور المانیا وصیت
کرده بود هرچند فردیناندو دراین مطلب دست اندازی کرد لکن چون در حکومتیکه زنش متصرف بود
حقی نداشت نتوانست مداخله کند تفصیل این اجمال چنان است که ملکهٔ کاستیلیا
ایزابلا نزدیک بوفاتش حکمداری کاستیلیا را از برای دخترش (ژان لافول)
ترک نمود امروصایت را تا هنگامیکه حفیدش دوک کارلوس که مؤخرا
شارلکان تسمیه شد بحد بلوغ برسد شوهرش فردیناندو را از برای خودش مقرر ساخت
وحال انکه خود ایزابلا مرادش این بود که دامادش ارشیدوک فلیب وصی نصب بشود لکن
فردیناندو ازان حرص وطمعی که داشت اسباب چیده باک انیکه محل وثوق زنش
ایزابلا بودند درخفیه ساخته وصیت نامه را باسم خود به امضا رسانید چون
ارشیدوک فلیب نزد ایزابلا نبود بعد که از کیفیت اطلاع بهم رسانید در خصوص
امروصایت پسر صغیر مداخلهٔ پدر زنش را قبول ننمود بعد از وفات ایزابلا
با فردیناندو بمنازعه برخاست واهالی کاستیلیا بموجب دستور العملی که فردیناندو
به ایشان داده بود تماماً ایشان براین شد که وصایت کمان برعهدهٔ فردیناندو باشد

در بیان بقیهٔ وقایع کپتان کلومب کاشف قطعهٔ امریکا

چنانکه در دفتر سابق مذکور گشت بعدازانکه کوکب اقبال کپتان کلومب
اوج گرفت دفعهٔ ثانیه باز از اسپانیا با هزار و پانصد نفر مردان مسلح
وهفت فروند کشتی خطی که برعکس سفر سابق پیش گرفته بجزیره که معروف به
جزیرهٔ اسپانیول است مواصلت نمود لکن دید قلعهٔ که در سفر قبل برای
تحفظ ساخته بود خراب گشته و مستحفظینی که گماشته بود هلاک شده اند دانست
که این اغتشاش از خشونت و وحشیگری اهالی انجا واقع شده است لکن بنا
به اقتضای حال ومصلحت سکوت کرده چیزی نگفت و از رئیس انجا باز در خصوص
طلا استفسار نمود و برادرش را باکسانیکه همراه برده بود در جزیره گذاشته خودش
به اسپانیا مراجعت کرد ایندفعه نیز از برای پادشاه اسپانیا طلای بسیاری
آورده بود دراین مراجعت ثانوی از برای کپتان کلومب مطلبی روی داد که باعث
خوشنودی وممنونیتش گردید یعنی هنگامیکه به اسپانیا عودت میکرد بسبب شدت
باد وجریان آبها گذار کشتیش به مرداب شهر لیزبون که مقر حکومت دولت پورتگیز است

افتاد و دریابکی انجا به کشتی بیگانه آمده استفسار کرد که این کشتی از کیست
واز کجا امده بکجا میرود جواب داده شد که این کشتی کپتان کلومب است
که از جانب دولت اسپانیا مأمور کشف اراضی جدیده شده است این کیفیت را
بعرض پادشاه پورتگیز رسانیدند وامر شد کپتان کلومب را بحضور
پادشاه درآوردند ودراثنای مصاحبت پادشاه گفت این مطلب را اول
بمن عرض شد افسوس که کلام پارهٔ اصحاب اغراض را شنیده این تکلیف
قبول نکردم و بعد کار بحیله وخدعه کشید کپتان کلومب چون این سخن
بشنید باکمال حیف ودریغ عرض کرد چه کنم بعدازین از خدمت کردن بدولت
پورتگیز معذورم وسبب این معذوریتم باز از جانب خود دولت پورتگیز
ظهور کرد بعداز گفتگو مرخص گشته لنگر کشتی برداشت و بادبان گشوده
عازم سمت اسپانیا گردید

کپتان کلومب باوجوانیکه مروارید ها وطلاهائی را که از بعضی جزیره ها
جمع کرده بود به حضور پادشاه تقدیم نمود چون خودش عن اصل ژنویز بود

وژنویزها با اسپانیولها مخالفت ورقابت داشتند ازاین جهت
متحمل این نتوانستند بشوند که کپتان کلومب درخطهٔ دولت خیزی
مانند امریکا مثل یک حکمداری باشد و باخصوص نامش در اروپ
پیچیده شان پیدا کند لهذا برضد کلومب قیام نمودند نسبت به او
عداوت وبدرفتاری کردن گرفتند وحتی پادشاه اسپانیا فردیناندو را
در بارهٔ او بغضب آوردند بیچاره کلومب درصورتیکه بجهت انیکه اسپانیا را
دولتمند کرده بود چشم مکافات داشت برخلاف امیدش بدرفتاری
و بی اعتباری از آنها دید مع هذا باز بغیرتش کسل وفتور راه نمیداد
لکن اصلا بخاطرش خطور نمیکرد که دولت اسپانیا یک روز حاکم ووالی تازهٔ
به امریکا فرستاده اورا در زنجیر خواهد کرد و به اسپانیا خواهد فرستاد
که تفصیل آن در دفتر یازدهم ذکر خواهد شد

در بیان حکومت پاپ

در باره کیفیت تسمیم سلطان جم حسن موالات
وامیرش (الکساندر) و(پی یه) نام پاپها را با حضرت سلطان بایزید در دفتر
نهم مذکور داشتیم دراین دفتر نیز از احوالات لیون دهم که دراین اوقات پاپ بود

نبذهٔ ذکر خواهیم کرد موسی الیه لیون در سنه ۱۴۷۵ در شهر فلورانس متولد گشته
در سن سیزده سالگی برتبهٔ کاردینالی رسید و در ملازمت پاپ آن وقت
بوکه (ژول دویم) نام داشت در سن سی و هشت سالگی او را به پاپی انتخاب نمودند
در زمان ریاستش در امورات روحانیه و جسمانیه ابراز مهارت و کفایت
نموده با فرانسویان عهدی بست

در بیان احوال دولت پورتکیز

پادشاه پورتکیز (امانویل) در سنه ۱۵۲۱ میلادیه فوت شده ژان سوم بجانشینی جلوس کرد
مشارالیه سی و شش سال پادشاهی کرده در ایام حکومتش در شهر لیزبون
یک مجلس تفتیش منعقد ساخته چون بکارهائی که در اسپانیا
بر سر عربها میاوردند این نیز هوس کرده بود پارهٔ بیگناهان را گرفتار عقوبت
ساخت لکن تیر آه مظلوم بهدف تأثیر رسیده زلزلهٔ شدیدی اتفاق افتاد
و از تبعهٔ منتخبش تنها در شهر لیزبون سی هزار نفوس هلاک شده نصف
بیشتر شهر نیز در آب غرق شد چون تفصیل احوال او راجع بزبان دفتر یازدهم است
در ضمن آن دفتر مذکور خواهد شد

پورتکیزها مانند اسپانیولها از خرابی و اضمحلال عربها چندان فایدهٔ
از برای خود حاصل ننمود هر چه کرده اند محض تقلید به پولیتیک اسپانیولها
بوده است زیرا مقصد عمدهٔ پورتکیزها اراضی جدیده کشف کردن بود و علتش هم
این است که چون مداخلی که از کشف اراضی جدیده میشد مخصوص مصارف
شخصی پادشاه بود و هر چند این نوع مداخل بیشتر میشد باز هم عاید خزینهٔ خاصهٔ
پادشاه بود لهذا از برای اینکه راهی بهندستان پیدا کنند در ماورای افریک
هر ساحل و جزیرهٔ را که میپافتند ضبط میکردند تا اینکه بالاخره بمراد خود
رسیده بهندستان نیز راه یافتند اسپانیولها به بهانهٔ اینکه بواسطهٔ کپتان
کلومب راه نزدیکتری از برای هند پیدا کنند پارهٔ اراضی جدیده کشف نمودند
که تا آنوقت در نزد اروپائیان غیر معلوم بود که تفصیل آن در کتاب دفتر سابق ذکر شده
بقیه اش نیز در دفتر یازدهم مسطور است مراجعت شود

در بیان احوال دولت روس

چون در سنه ۱۵۰۵ یوان ثالث حکمدار روس فوت شد پسرش واسیل ثالث
بجانشینی نشست موسی الیه تا سنه ۱۵۳۳ حکومت کرد که در اوایل عهد حکومتش
شهر (اسمولنسکی) مسخر روسها شده اهالی آنجا را به شهر مسکو فرستادند

این شهر اسمولنسکی کرسی ایالتیست بهمین اسم که در ساحل رودخانهٔ (دون)
واقع شده است این واسیل ثالث بتوسط خان قریم ایلچی به اسلامبول
فرستاد و متصل میکوشید که بعیسویان ممالک محروسهٔ عثمانیه بفهمانند که در روی
زمین حکومت روسی وجود دارد که تفصیل احوال او در ضمن وقایع عصر سلطان
سلیمان نوشته خواهد شد

صرب و افلاق و بغدان بتحت حکم دولت علیه بود لکن ترانسلوانیا که
حکومت اردل باشد در تحت حمایت پادشاه مجار بود و از تسلط استانیها
ایمن بود (کلی) و (اق کرمان) از مضافات دولت عثمانیه (حوتین) و (بندر) نیز
در دست استانیها بود و از (بسارابیا) سمتهای (بوجاق) در تصرف خوانین قریم
خان نشینی قریم نیز علاوه بر دشت قبچاق ~~تا رودخانهٔ (وولکا)~~ ممالک وسیعهٔ را
که تا کنار رودخانهٔ (وولکا) مبسوط است شامل بود لکن (کفه) و (منکوب) و
(بوغاز ازاق) مستقلا در تصرف دولت عثمانیه بود هنگامیکه ولایت طربزون
پاشاهزادگان بود کفه نیز بحکومت طربزون تعلق داشت موخراً پاشانشین
علیحدهٔ شده است (اباظه) و (چرکستان) اگرچه لفظی بخوانین قریم مربوط بود
لکن در حقیقت بهیچ طرز تابعیت تامهٔ نداشتند چون همه قبایل وحشیهٔ کوهستانی

بودند داخل ممالک محروسهٔ عثمانیه نشده بودند و طرفهای داغستان و شیروان و بحر خزر
از هیبت سطوت قاهرهٔ شاه اسمعیل صفوی پر شده حکومت گرجستان نیز
از بیم هجوم والیان طربزون در صورت ظاهر بدولت علیهٔ عثمانیه اظهار
هواخواهی میکرد و از آنطرف هم با امرای شاه اسمعیل نیز از در مدارا و سازکاری
در می آمدند اگرچه هر یک از این ممالک که ذکر شد پارهٔ وقایع داخلهٔ
مخصوص بخود شان دارند چون در بارهٔ آنجاها اطلاعات مفصله در دست
نداشتیم تنها بذکر اسامی مواقع مذکوره و مسلک حکومتشان و بعضی مطالب
عمومیهٔ آنها اکتفا نمودیم

اصول سیاست و تمدن و تربیت چین و ژاپون و جاوه و سایر جزایر شرقیه نحویست
که در نزد خلق ما شیوع دارد انام و سیام و پارهٔ جاهای هندستان نیز اصول چینیان را
تقلید میکنند لکن چینیان بیشتر از هر چیز گرفتار مراسم و عاداتند اکثر اوقات خود را صرف
پارهٔ تشریفات و تکلفات میکنند که ترک آنها در نزد شان از محالات است و
اغلب وظایف مأموریتشان بسبب این رسوماتشان معطل و معوق میماند مثلا هرگاه
خاقان چین با هزار تکلف از دولت سرای خود بیرون آمده بخواهد به جائی برود دکانهائی که در سر
راهش واقع شده اند همه را میبندند و پردهٔ پنجرهها را میاندازند و اگر احیاناً کسی در راه

بموکب خاقانی برخورد فوراً بروی خود بزمین افتادن را شرط ادب میدانند این
اصول دکان و پنجره بستن هرچند از مرکز چین دورتر میشود سبکتر و سهلتر میگردد مثلا در
ترکستان شهرها اکتفا به انداختن پردها میکنند در بهار عصر سلطنت سلطان سلیم
اسم خاقانی که در چین حکومت میکرده است (ووتصونگ) بوده است مشارالیه
بیست و پنجسال سلطنت کرده در سنه ۱۵۲۱ فوت شد و برادرش (شیتصونگ)
بجایش جالس اورنگ خاقانی گشت مدت سلطنت او چهل و پنجسال ممتد شده است
چون با سلطان سلیمان همعصر بوده است تفصیل احوال او را در ضمن وقوعات عصر سلطان مشارالیه
ذکر خواهیم کرد در زمان فغفور مشارالیه تاتارها با اردوئی عبارت از شصت هزار
نفر تا شهر پکین هجوم بردند لکن چینیان بمقام مدافعه برآمده تسلط لشکر
تاتار را برطرف نمودند و حتی بعضی از رؤسای تاتار را نیز اسیر و گرفتار کردند
و تاتارها ایلچی نزد فغفور فرستاده [illegible] اعتراف بتقصیر خود نمودند و بر عهده گرفتند
که هر ساله خراج معینی را که حکومت مناسب بداند بدربار خاقانی تقدیم نمایند
کذلک در سواحل شرقی چین شخصی که مالک صد فروند کشتی بود بر دولت چین
یاغی گشته سواحل مذکوره را غارت و خراب میکرد و حکومت چین از برای
دفع شر و مضرت این راهزنان دریائی یکدسته کشتی جنگی مکملی ترتیب داده

مقرر شد که هم عاصیان مذکور را تادیب کنند و هم قوهٔ بحریهٔ ژاپون را
بشکنند و بعد از دفع این غوایل قصد کردند که از برای اینکه داخل ممالک را
از هجوم و تعرض تاتار محافظت نمایند یک تدبیر عمومی بیندیشند که تفصیل
آن در دفتر یازدهم مذکور خواهد شد پادشاه قازان محمد امین خان در اثنائی
که بر روسها غالب آمده در کار این بود که حکومت قدیم خود را دوباره برپا کند
عبداللطیف خان نیز با [illegible] پارهٔ قبایل خالی از مخالفت ورزی با روسها
نبود در این بینها خان قریم منکلی گرای خان فوت شده پسر بزرگش
محمد گرای خان قریم گشت حدود مملکت وسیعهٔ که در تحت حکومت ایشان
بود از [illegible] تا مملکت لهستان و روس و تاتارستان قازان ممتد میشد
مشارالیه محمد گرای خان چون مانند پدرش در سیاست مملکت مقتدر و باکفایت نبود
دوستانی را که پدرش بهم بسته بود او دشمن کرد

فصل ثانی

در این فصل وقایع هشت ساله که از ۱۸ صفر سنه ۹۱۹ الی ۴ شوال سنه ۹۲۶ باشد
مذکور خواهد گشت

بعد از آنکه سلطان سلیم خان پدرش سلطان بایزید خان را راضی نمود تخت سلطنت را
خودش صاحب شد و کیفیت را بر رؤسای لشکر اعلان نمود پدرش را تشویق
نمود که رفته در سرای دیمتوقه بنشیند و این مقصد خود را از قوه بفعل در آورد
سلطان بایزید خان هنگامیکه عازم دیمتوقه بودند در اثنای راه وفات کرده نعشش را
به اسلامبول برگردانیدند اینکه در تاریخ عثمانیه تفصیل چگونگی وفات سلطان بایزید را
ننوشته اند دلالت بر این میکند که در اثنای راه قضائی بر سرش آمده باشد لکن
چون صورت قضیه مجهول است بالضروره اختیار سکوت شد وقتی که در مرغ
ینکلی باغچه وکلای سلطان بایزید بتبریک سلطنت سلطان سلیم آمدند ارادهٔ همایون
برین تعلق گرفت که برادر بزرگشان سلطان احمد نیز در اناطول با پارهٔ امتیازات
حقوق سلطنتشان را تصدیق نماید لکن سلطان احمد به ادعای اینکه نوبت سلطنت
حق من است نسبت به برادرش سلطان سلیم سر بعصیان برداشت و گفت پادشاهی
او قبول نیست و شروع بتحریک والیان اناطول نمود چون کیفیت بسمع سلطان سلیم
رسید یک دیوان ترتیب داده فرمود ارکان دولت در این باب مذاکره و مشاوره
کنند و در سرای همایون مجلس مشورتی منعقد گشته امرا در حضور پادشاه نوجا جمع شدند

حضرت پادشاه بحضار مجلس خطاباً فرمودند شما رأیتان چیست اول
فساد داخلی را بخوابانیم یا اینکه [illegible] بدشمنان بیگانه بپردازیم که
قصد تعرض بر ممالک محروسه دارند ترجیح کدام یکی از این دو امر از برای
دولت انفع و اولی است بمن خبر بدهید هرچند اغلب وکلا علی الخصوص صدراعظم
قوجه مصطفی پاشا [illegible] از هواخواهان سلطان احمد بودند لکن بعضی هم از آنها
از گماشتگان و نصب شدگان حضرت پادشاه نوجا بودند لهذا هواخواهان
سلطان احمد جرأت بتعویق مصلحت کردن نتوانستند و دست جمع بحضور
همایون عرض کردند که رفع و ازالهٔ [illegible] فساد داخله از قبیل تقدیم اهم علی المهم است
حضرت پادشاه نیز چون اخص آمال ملوکانه اش این بود که فساد شاهزادگان را
که داعیهٔ اشتراک در استقلال حکومت داشتند برطرف نمود اعلان فرمودند
که اول موکب همایون عازم بروسه گردد و شروع بنقل لوازمات و مهمات
لشکری به اسکدار شد امور قطعهٔ اناطول بسبب دعوای وراثت سلطان
احمد و سلطان سلیم مسلم بود که مختل و مشوش خواهد شد و این کیفیت را
شاهزادگان کوچکی که در محال و نواحی حکومت داشتند فهمیده بود

لهذا پناه بسلطان سلیم را اولی وانسب دانسته هرکدام با نوکرهای حاضر رکاب خود
به بروسه نزد سلطان سلیم آمده سلطنت اورا تبریک نمودند سلطان سلیم نیز بجهت
انکه اینها پیش سلطان احمد نرفته پناه بخود اول آورده بودند به ایشان اظهار
امتنان نموده ایشان را مرخص فرمود که بفراغ بال در بروسه اقامت نمایند لکن
مؤخراً بنابر بعضی ملاحظات هریک را به بهانه وخدعهٔ هلاک نموده در مقبرهٔ سلطان
مراد ثانی دفن کردند وکان هذا فی ۱۵ جمادی الاول یوم خمیس سنه ۹۱۸

چونکه این شهزادگان هیچکدام وارث تخت سلطنت نبودند واز مرتبه سوم وچهارم
بودند قتل واعدام ایشان بنوعیکه موجب نظام عالم واسایش امم باشد
اهمیتی نداشت لهذا حرص وطمعیکه سلطان سلیم در خون ریختن داشت باعث
هلاک ان مظلومین شد اگر مانند سلطان احمد هواخواهان میداشتند
وبدعوای سلطنت متصدی میشدند بحتمل به بهانهٔ نظام عالم دربارهٔ
ایشان بجا بود والا کشتن پارهٔ بیگناهان که بغیر از نوکرهای درخانهٔ خود
طرفداری نداشتند واگر هم در سرشان هوای سلطنت میبود کسی ایشان را
تصدیق نمیکرد فی الحقیقه موجب اسف است چون سلطان سلیم حق برادر
خود سلطان احمد را غصب نموده بود قناعت نکرده محض از برای قتل او [illegible]

سلطان احمد احتیاط را از دست نداده اهل حرم خود را تماماً بسمت
ملاطیه فرستاده خودش بقصد مقابله شروع بجمع اوری قشون کرد
دراین اثنا سلطان سلیم ایالت اماسیه را که مقر حکومت سلطان
احمد بود به مصطفی بیک پسر داود پاشا توجیه نموده اورا با
قشون بسیاری به اماسیه فرستاد سلطان احمد ازاین بی
احترامی برادرش منفعل گشته از ملاطیه حرکت نموده از راه کماخ و
نیکسار علی الغفله بر سر اماسیه ریخته مصطفی بیک را گرفت
لکن بر مقتضای مرحمت وشفقتی که داشت اورا نکشته وزیر خود کرد
بعده خطابهٔ خوانده در جزو اظهار داشت که بحسب السن خودش لایق
ومستحق سلطنت است چون این مرحمت ونطق سلطان احمد در
اطراف شایع شد امرای اناطول دورش جمع شده طرفداران
سلطان سلیم را استثقال مینمودند چون مالقوج زاده علی بیک
والی انقره این قضیه را برکاب همایون عرض کرد حضرت پادشاه
طریق مدارا را پیش گرفته موقتاً دست از تدارک جنگ کشید و

انکه سلطان احمد باره اماسیه را گرفت وعلی بیک نیز از انقره فرار کرده
نزد سلطان سلیم رفت وخلق اناطول طرف سلطان احمد را التزام نمودند
از برای سلطان سلیم موجب اندیشه واضطراب گردید زیرا از امرای لشکری
که پادشاهی سلطان سلیم را تصدیق کرده بودند بعضی میل بهواخواهی سلطان
احمد کرده بودند لهذا سلطان سلیم از برای بقای نفس وحفظ مراتب خود
لازم دانسته بود که تدبیر سریعی وچارهٔ عاجلی بجوید وتدبیرش عبارت
ازاین شد که دراین راه سلطان محمد پسر سلطان شهنشاه واز شهزادگان سلطان
محمود نیز سلطان موسی وسلطان اورخان وسلطان امیر و پسر سلطان
علمشاه عثمان شاه را تماماً بقتل رسانیده شهر بروسه را پر از آه واندوه
ساخت در صورتیکه سلطان قورقود که اصلا اظهار هوس سلطنت نکرده در هنگام
جلوس با سلطان سلیم عهد بسته بود ودر نواحی صاروخان ومغنیسا بحال
خود نشسته کاری بکاری نداشت مع هذا سلطان سلیم مؤخراً بخیال قتل او نیز افتاده بحیله
از بروسه قدری قشون بمغنیسا فرستاده اورا نیز گرفته بقتل رسانید
یکی از نوکرهای قدیم ومحارم سلطان قورقود که پیاله نام داشت بعدازان

شهادت مولای خود تبدیل جامه ودستار نموده تا اخر عمر بر سر تربت
او بخدمت مقبره داری بسر برد باوجود انکه سلطان سلیم با برادرش
سلطان قورقود عهد بسته بود که اورا نکشد چون بعضی از اصحاب اغراض بپادشاه
غمز کرده بودند که سلطان قورقود نیز در سر هوای سلطنت دارد بی انکه
تحقیق وتدقیق مطلب کند برادر بیگناه خودرا بقتل رسانید بنابر روایت
تاریخ خواجه وعالی سلطان قورقود به مکتوب خدعه اسلوب سلطان سلیم
اعتماد نموده از برای تحقیق مطلب ادم بحضور پادشاه فرستادن اورا
حمل بر طلب سلطنت نموده بطریق حیله اورا بقتل رسانیدند وحال انکه
سلطان قورقود اصلا دربند سلطنت نبود وهمیشه با اهل کمال وندیمان
صاحب حال مشغول وقت گذرانی بود لکن چه چاره که بنا باقتضای
حکم زمان قتل او لازم آمده بود چون کیفیت قتل سلطان قورقود را مفصلاً
نقل نمودن مثمر ثمر خیری نبود دراین کتاب از بیان آن قطع نظر
نمودیم اگر کسی طالب تفصیل آن باشد باید به تاریخ خواجه وسلیمنامه
مراجعت کند ودر مشاعر الشعرا نام کتاب مزاج واخلاق شهزادهٔ
مشارالیه تفصیلا بیان شده است سلطان قورقود اول حاکم مغنیسا

و بعد حاکم اسپارته و پس از آن دفعهٔ ثانیه باز والی مغنیسا گردید چون
یکوقت بنایب السلطنه‌گی پدر بر تخت هم نشسته دیگر نوبت خود را
گذرانیده بود اوقات خود را بمطالعه کتب تصوف میگذرانید علایق دنیا
از نظرش افتاده بود و از مناسبات و معاملات خلق نیز مقطوع العلایق بود
و باندیمانی که موافق طبع و مشرب خودش بودند امرار وقت مینمود
سلطان سلیم پسر خود سلطان سلیمان را از کفه طلبیده نایب السلطنه
نصب فرمودند و بعد از آنکه شهزادگانی را که رقیب سلطنت می‌پنداشت
از میان برداشت شروع به رفع و ازالهٔ طرفداران سلطان احمد کرد مثلا
صدراعظم قوجه مصطفی پاشا را بتهمت هواخواهی سلطان احمد قتل نمود غرض
این است که هنگامیکه سلطان بایزید میخواست تخت سلطنت را بشهزاده
اعظم سلطان احمد واگذار کند وکلای دولت را بحضور خود طلبیده مطلب
خود را به ایشان اظهار داشت و همین مصطفی پاشا قبل از همه آغاز سخن
نموده گفته بود که جایز ندانسته بود که سریر سلطنت بسلطان احمد واگذار شود
و گفته بود مادامیکه حضرت خداوندگار معظم بر حیاتند سریر سلطنت را بدیگری واگذار
نمودن را کسی قبول نمیکند و سلطان بایزید را از این خیال انداخت که سلطنت

بسلطان احمد واگذار کند که در معنا این خدمتی بود بسلطان سلیم کرد اگر
با خیال سلطان بایزید موافقت کرده بود پادشاهی سلطان
سلیم در درجهٔ دویم میماند اما نقل میکنند که بعد از آنکه سلطان سلیم
قوجه مصطفی پاشا را بقتل رسانید گفته بود مصطفی پاشا عمم سلطان
جم را کشته بود بجزای خود رسید (الجزاء من جنس العمل) و نیز پارهٔ
از امرا را بتهمت طرفداری سلطان احمد بقتل رسانید
سلطان احمد از برادرش یقین حاصل شد که این کار حسن عاقبت ندارد لهذا
از در فروتنی در آمده بالطوع والرضا به برادرش التجا آورد لکن بمحض وصول
به جائی که دارالامان می‌پنداشت یک دقیقه امانش ندادند الحاصل در مدت
دو سال کار جمیع شهزادگان ساخته شد و نعش همه را در بروسه دفن کردند
لکن از این میان دو نفر از شهزادگان سلطان احمد یکی که سلطان مراد نام داشت
بشاه اسمعیل پناه برد و چنانکه مذکور گشت در راه فارس وفات نمود
و دیگر یکه سلطان علاءالدین اسم داشت بمصر فرار کرد
چنانکه از سبک عبارت پارهٔ تواریخ استدلال میشود هرچند نوبت سلطنت رسید
اول بسلطان احمد و پس از آن بسلطان قورقود و در درجهٔ سوم بسلطان سلیم

لکن اگر بحسب القاعده سریر سلطنت بسلطان احمد و یا بسلطان
قورقود نصیب شده بود بنا بر سرعت و شدت استعدادی که آن زمان
برای اختلال داشت دولت عثمانیه بمخاطرهٔ عظیمی می‌افتاد که تفصیل این
حدس در فصل محاکمهٔ این دفتر مرقوم است مراجعت شود حضرت سلطان
سلیم وقتیکه کار برادرانش را به انجام رسانیده بسمت روم ایلی گذشت
و در شهر ادرنه اقامت داشت از جانب امرای افلاق و بغدان و حکومتهای
مجار و وندیک از برای تبریک و تهنیت سلطنت ایلچیها آمده بودند
و از سفرای موهی الیهم به اصول و آئین عثمانه پذیرائی نمودند و هر یک مظهر
نوازش ملوکانه شدند چون سلطان سلیم بر اصول تشریفات و مراسم
قدیمه که ساده بودند پارهٔ احتشامات و تکلفات علاوه کرده بودند در چنین
موارد عرض احتشام و شوکت را دوست میداشتند

در بیان تفصیل سفر ایران

سبب آنکه سلطان سلیم برای استعجال نمودن تخت سلطنت از پدر قیام
نمودند این بود که پدرش در بند مهام انام نبود و هر کاری را معوق و معطل
گذاشته بودند و برادرانش نیز سرگرم عیش و صفا گشته به احوال رعیت رسیدگی نمیکردند

و علاوه بر اینها صفویان در اناطول روز بروز اجرای نفوذ کرده
در آینده بلاشک استقلال سلطنت عثمانیه مختل میگشت چنانکه
در دفتر سابق ذکر شد مقصد اصلیش این بود که سلطنت را از پدر
گرفته بعده مشغلهٔ برادرانش را نیز مندفع ساخته رقابت شاه
اسماعیل را بشکند بنا علیه در ۹۲۰ چون از امراء اناطول عریضه‌ها
ورود کرده بدربار دولت اخبار نمودند که طرفداران شاه اسمعیل آنی
از افساد فارغ نمیشوند و عشایر اتراک با ایلیات اکراد و ایران بنام
احباب باهم اتفاق کرده مال و منال عجزه و بیچارگان را غصب و غارت
میکنند و حوالی اماسیه و قیصریه بکلّی هواخواه و طرففکر شاه اسمعیل
شده‌اند این وقوعات عرق غیرت و حمیت حضرت پادشاه را بحرکت آورده
وکلا را بحضور همایون طلبیدند و امر فرمودند برای اینکه جلو تحریک
و افساد صفویان را در ممالک عثمانیه گرفته باشیم لازم می‌آید که در داخل
مملکت هرچقدر طرفداران شاه اسمعیل هستند اولاً بقتل برسند و بعده
با ایران اعلان جنگ بشود در این خصوص مذاکره و مشاوره نموده
قرارش را بدهید

در سنهٔ ۱۵۱۴ میلادی در روز نوزدهم ماه مارس حضرت پادشاه از ادرنه حرکت کرده
ده روزه واصل اسلامبول گردیدند و صحرای کاغذخانه را مخیم همایون
ساخته بعد از زیارت تربت مرحوم سلطان محمد فاتح شهزاده سلطان سلیمان را
در ادرنه بنیابت سلطنت مأمور ساخته خودشان بسمت اسکدار گذشتند حسن پاشا
سرکردهٔ افواج ینکیچریان که بیکلربکی روم ایلی بود نیز با دسته‌های ابوالجیبی خود
از کلیبولی بسمت اناطول عبور نمود خادم سنان پاشا والی اناطول با قشون
اناطول آمده در (مالتپه) که در سه چهار فرسخی مشرق اسلامبول است به موکب همایون
ملحق گردید [illegible] و قشون بوسنه نیز روز دهم حرکت [illegible] موکب همایون
رسیده به اردوی همایون ملاصق شدند چون اردو بموقع سید بطال غازی
مواصلت نمود دوقه‌کین زاده احمد پاشا صدراعظم را با بیست هزار سوار
بطور طلیعه و مقدمة الجیش از پیش روانه کردند و اردوی همایون [illegible] طی منازل
و قطع مراحل نموده از راه قونیه بشهر قیصره وصول و در انجا چند روزی رفع خستگی کرده
عازم سیواس شدند لکن تا بسیواس رسیدند لازم آمد لشکری را که از
اطراف آمده تجمع کرده بود از سان بگذرانند لهذا فرمان سان لشکر صادر
گشت و سبب [illegible] نیز این بود که بنا بنظامات انوقت از کسبه و اهل حرفت نبایستی

اقتضا نمود که

کسی در اردو باشد لهذا از برای اینکه هم این مقوله اشخاص فهمیده
بشوند و هم کسانی را که تاب مشاق سفر نمی‌آورند جدا کرده لشکر را
منتخب و زبده کنند سان لشکر دیده شود حتی هنگامیکه سلطان سلیم
بسیواس میرفت در راه [illegible] قلاب شمشیرشان شکست فرمودند
ایا در میان اردو کسی یافت میشود که شمشیر را تعمیر کند شخص عثمان
نامی از اهل اسلامبول که از زمرهٔ سپاهیان بود بمیدان آمد و شمشیر را
درست کرد بعد که شمشیر را به حضور بردند امر فرمودند هر کس که این
شمشیر را تعمیر کرده است عریضهٔ نوشته در آن فوج [illegible] و لقب
و کنیهٔ خود را ذکر کند بیچاره بگمان اینکه مظهر التفات پادشاهی
خواهد شد فی الفور عریضهٔ نوشته تقدیم نمود در حاشیهٔ عریضه
(margin: بخط مبارک خودشان)
دستخط فرموده بودند که (صاحب عریضه [illegible] مواجبش بگمرک اسلامبول
محول است که مستمراً بستانند و لکن من بتو گفته بودم که در میان سپاهیان کسانی را
که کاسبند بمن عرض کنی تو تکاسل کرده انچه خودت خواسته عرض کرده
لهذا ترا از اغای سپاهی عزل کردم امروز از اردوی من جدا شده بروی
اگر بعد از این ترا در میان سرباز بیابم زنده زنده پوستت را کنده کاه

کاه پر خواهم کرد) بعد از ان وزرا را خواسته فرمودند سرباز کسانی هستند که تنها
در امر معاششان بمواجب قناعت کنند اهل زراعت و صنایع و حرفت سرباز نمیشود
من همیشه این مطلب را بشما تأکیداً سفارش کرده‌ام باز شما متنبه نمیشوید بعد از این اگر در میان سرباز
انگونه اهل حرفت و صنایع یافت بشود بخدا قسم از دستم خلاص نخواهید شد اگر
بعد از این بخلاف رضای من [illegible] چنین کاری از شما سر بزند شما را بقهار ذوالجلال
حواله کردم بعد امر همایون صادر شد که باز سان سرباز دیده شود و فی الفور فوجها را
در میدان جمع کرده از میان اردو که قریب به صد و هشتاد هزار نفر میشد تقریباً چهل
هزار نفر را جدا کرده در سیواس گذاشتند و بعد بشاه اسمعیل نامهٔ بمضمون اتی
نوشته او را بجنگ دعوت نمود

صورت نامهٔ همایون

اسمعیل بهادر اصلح الله شانه چون این دستخط لازم الامتثال واصل شود دانسته باشی که
[illegible] بحد تواتر رسیده است که [illegible] به هتک پردهٔ ناموس اسلام و هدم شریعت
سید الانام قیام نموده لهذا ائمهٔ علماء کثر الله امثالهم الی یوم الجزاء باسرهم فتوی
داده‌اند که نقطهٔ طینت معرفت نهادت را که مرکز دایرهٔ فتنه و فساد است

بتیغ و خنجر آبدار از صفحهٔ روزگار حک و ازاله نمودن بر کافهٔ مسلمین
عموماً و بر سلاطین اولی الامر و خواقین ذوی القدر خصوصاً از جملهٔ واجبات است
بنا و علیه محض احیای دین محمدی و اقامت ناموس شریعت [illegible] احمدی با لشکر
بیشمار دشمن شکار بقصد تو توجه همایونم بجانب شرق واقع شده است
و [illegible] اراضی و نواحی که بمضمون شریف شاهی در تحت تصرف اوردهٔ بسعادت
ظل ظلیل رایات فتح آیات ما مستسعد خواهد گشت اگر مردی پا بمیدان
بگذار مشیت و ارادهٔ حق سبحانه و تعالی بهرچه تعلق گرفته است بظهور خواهد
پیوست غرض این است که از چندی قبل تو نیز خبردار گشته [illegible] تدارک
خود را دیده باشی و بعد عذر و بهانه نیاوری که من غافل بودم و از برای
جمع آوری سپاه وقت مساعد نداشتم [illegible] الآن مدتیست مدید که سینهٔ
زمین از مزاحمهٔ نفوس کثیره تنگ و از مصادمهٔ اسلحه و سنان صدر هوا
گرفتار خفقان گشته از سم ستوران جرم زمین اهن پوش و از اوازهٔ
نای رویین قبهٔ اسمان پرخروش شده است و در این همه مدت از جانب تو
وضعی که سراً و علانیةً خیراً و شراً جرأت را ایهام نماید بروز نکرده است

علی الخصوص در این اوقات که در دیار اذربایجان تلال و جبال از نقش سم خیال
عساکر منصوره چون سپهر پر هلال گردیده و هنوز نه از تو نام و نه نشان پیدا و نه
از وجودت اثری هویداست چنان بود و نبودت مجهول است که گوئی وجودت
با عدم یکیست کسانیکه دعوی شمشیر زنی میکنند باید چون سپر سینه بهر بلا نگه بدارند
و آنانیکه داعیه سروری در سر دارند باید چون مغفر از زخم تیر و تبر نیندیشند
(نظم) (عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ) (که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند) بر بالین
در کنج عافیت پرده نشینند اسم مردی خطاست و بر آنانی که از مرگ میترسند
شمشیر بستن و بر توسن نشستن ناسزاست همانا تا باین مرتبه در زاویهٔ خمول خویش
نشستنت بعلت آن است که کثرت لشکر ما را قیاس نموده در نهادت رعب و هراس
عارض گشته است محض رفع این شبهه بقدر چهل هزار نفر از لشکر ظفر رهبرم جدا
کرده فرموده ام در میانهٔ قیصریه و سیواس منتظر باشند از برای دشمن جای
ارخای عنان و وسعت دایرهٔ میدان این قدر میشود و ازین زیاده عبث است
اگر در تو نیز بقدر ذره غیرت و حمیت موجود است آمده با عساکر نصرت مآثرم مقابل
شوی تا آنچه از نخست مقدر شده است در ساحهٔ ظهور و بروز جلوه گر شود انشاء الله تعالی
والسلام علی من اتبع الهدی تحریراً فی اواخر جمادی الاولی سنه ٩٢٠ در مقام ارزنجان

چون این نامهٔ همایون بشاه اسمعیل واصل گشت این غضب و تهور پادشاهرا
حمل بر اثر معجون مکیف کرده جواب داده بود
که ما هیچ وقت است از برای استقبال اردوی شما حاضریم و در مقام استهزا
یک حقهٔ معجون نیز فرستاده بود حضرت پادشاه این وضع گستاخانهٔ
شاه را هضم ننموده فرمود ایلچی را در حضورش بقتل رسانیدند و باین وجه تسکین
نایرهٔ غضب نمود لکن اکثر امراء لشکری و بعضی از وکلای دولت این سفر
شرق را که وخیم العاقبت پنداشته بودند جایز نمیدانستند و در خیال این
بودند که بیک حسن صورتی حضرت پادشاهرا از این قصد باز دارند
اما حضرت پادشاه گوش بحرف آنچنان وکلای تن پرور نمیدادند گذشته از اینکه
در حضورش کسی را یارای این گونه سخن گفتن نبود و اعلان شد که تا
تبریز رفتن مقرر است وکلا بملاحظهٔ اینکه در ممالک وسیعهٔ بیگانه که
از نشیب و فرازش بیخبر و به آب و هوایش غیر مألوفند تکاپو کردن
و بر سر صاحب خروجی مانند شاه اسمعیل رفتن پای بر دم
افعی خوابیده نهادن است برای اینکه پادشاه را از این خیال بیندازند

بکطاشیان معهود را تحریک نمودند (بکطاشیه طایفهٔ از علویه میباشند و ینیکچریان نیز
از سر سپردگان طریقت بکطاشیه بودند) چون گروه ینیکچریان عبارت از پارهٔ مردمان
بیکارهٔ بیعار بودند و همیشه از برای سرکشی و عصیان وسیله میجستند این مطلب را
با کمال ممنونیت پذیرفته در جلگه ترجان دور سراپردهٔ پادشاه را احاطه نموده
فریاد میزدند ما را در خاک بیصاحب عجم چه کار است ما دیگر به اسلامبول
باید برگردیم و با تشویق وکلا همدم پاشا بیگلربگی قرمان خواست
که حضرت پادشاه را با پارهٔ سخنان از مشاق سفر منع نماید لکن بمجرد اینکه
آغاز سخن نمود سرش مانند گوی در میدان سیاست غلطید و منصبش به زینل پاشا
داده شد این حادثه در غرهٔ جمادی الثانی سنه ٩٢٠ اتفاق افتاده مهابت سلطانی
کافهٔ ارکان هیئت وکلا را بلرزه درآورد از جلگهٔ مذکوره حرکت و بمنزلیکه جوربوک
نام دارد مواصلت نموده در آنجا نیز دفعهٔ چهارم از برای شاه اسمعیل دعوت نامه فرستاده شد
در منزلیکه معروف به اسکی تپه است باز افواج ینیکچریان سر برداشته دور
سراپردهٔ همایون را گرفتند و فریاد و غریو برمی آوردند که الان سه ماه در کار است
لیل و نهار ما صحرانوردی میکنیم دیگر طاقتی از برای ما باقی نمانده و هنوز در مقابل خود دشمنی
نمی بینیم در ویرانه های ایران چه کار داریم ما میخواهیم برگردیم وحتی بر سراپردهٔ

همایون تیر تفنگ نیز خالی کردند اما حضرت پادشاه چون در عزم خود جازم بود
به ایشان فرمودند بیهوده قیل و قال مکنید تا من با دشمن روبرو شده
جنگ نکنم برگشتنم محال است ولیکن آنانیکه نمیتوانند متحمل مشاق سفر شوند
همراه بردن نمیخواهم آن چنان اشخاص بروند این بگفت و راه
اذربایجان پیش گرفت گروه ینیکچریان نیز چون تا این مرتبه
جسارت پادشاه را مشاهده نمودند لابد از دنبال موکب همایون
شتافتند

چون حضرت پادشاه عازم سمت (ایلشکرد) شدند میخال زاده محمد بیک و
شهسوار زاده علی بیک و مالقوچ زاده بالی بیک را بقصد تجسس احوال
دشمن مأمور ساختند و بواسطهٔ جاسوسان خبر رسید که استاجلو اوغلی
محمد بیک والی دیار بکر که تابع شاه گمراه شده بود با قشون جمعیت ایالتش
آمده در نزدیکی شهر خوی منتظر شاه اسمعیل است و شاه خودش نیز در صحرای
چالدران عزم را از برای جنگ جزم نموده است و از تبریز با قریب شصت
هزار سوار حرکت خواهد کرد بعد از استماع این خبر موکب همایون بسرعت تمام
از ایلشکرد حرکت نموده چون بکنار (قازلی گول) بموقعیکه معروف به طاشجلیری

میباشد رسیدند در [struck out] ۱۱ جمادی الثانی افتاب گرفت و منجمین این خسوف شمس را
بزوال دولت شاه عجم حمل و تأویل نمودند و روز دیگر از انجا نیز حرکت کرده در جهت
غرب جلگهٔ چالدران که در واقع است در اطراف آن کوه اردوی همایون موقع گرفت
در این اثنا شاه اسمعیل مصریان و امراء اکراد را برضد سلطان سلیم تحریک نموده
[struck out] سلطان سلیم نیز اوزبکان و شیروانیان را برخلاف شاه اسمعیل
برانگیخته بود لکن از این تحریک و تشویق طرفین منفعت مطلوبه بحصول
نپیوست. پارهٔ از امراء عثمانیه چون مذهب شیعی را محبت عبارت از خاندان نبویه گمان
میبردند همیشه میخواستند پادشاه را از این سفر منع نمایند بناءً علیه این
دفعه نیز طایفهٔ ینکیچریان را برانگیخته در مراجعت کردن ابرام و اصرار نمودند لکن
سلطان سلیم گوش بحرفشان نداده بخیال خود باقی بودند در غرهٔ شهر رجب سنهٔ
مذکوره [struck out] طرفین در مقابل یکدیگر اردو زده [struck out] شروع به استحکام
مواقع خود نمودند آنشب شهسوار زاده علی بیک به پیش قراولی مأمور شد
و تا صبح دشمن را مشغول داشت تا اینکه سنگرها و باستیونها تمام شدند فردا که
که روز چهارشنبه بود حضرت پادشاه بر اسب خود سوار گشته صدراعظم هرسک زاده
احمد پاشا و دوقه‌کین زاده احمد پاشا و مصطفی پاشا مباشر ترتیب صفوف لشکر

گشتند [blot] حضرت پادشاه در قلبگاه قرار گرفته سپاهیان و سلحداران و افواج عزب
در جناحین میمنه و میسره و دسته‌های ینکیچریان [blot] در وسط این واپسر ترتیب
داده شدند چون این محاربه در خاک اناطول واقع میشد لشکر اناطول را
در میمنه و لشکر روم ایلی را در میسره جای دادند سنان پاشا را بر لشکر
اناطول و حسین پاشا را بر قشون روم ایلی سرکرده نصب نمودند و محافظت
بنه و اثاثهٔ اردو را بر عهدهٔ شادی پاشا و امر تفتیش را بشهسوار زاده
علی بیک محول داشتند دور اطراف جائی را که لوازمات جنگ در آنجا بود
عرابه‌های بارکش و شتران را با زنجیر بهم مربوط نموده احاطه نمودند فوج عزب
کلاه سرخ و فوجهای ینکیچریان کلاه سفید بر سر داشتند و هر فوجی بیرقهای
مخصوص بخودشان را برافراشتند و قدم قدم پیش رفته [struck out] مانند
سیل از کوهسار رو بهامون نهادند و یکطرف جلگه چالدران از تموج لشکر
عثمانی چون بحر احضر نمودار میشد چون ایرانیان که هواخواهان شاه
اسمعیل بودند بمحض اینکه چشمشان بعساکر عثمانیه افتاد بلائی را
که بایستی [blot] بسرشان بیاید از پیش بخاطر آوردند

بنا بروایت پارهٔ تواریخ در اردوی عثمانی که بیشتر از صد و بیست هزار نمیشد نیز
قریب به بیست هزار ضعیف و بیمار موجود بودند و اغلب سوارانیا از کثرت حرکت
وطی مسافت و از بی اذوقگی بسیار ناتوان و پریشان حال شده بودند لکن توپخانهٔ
عثمانی که در قطعهٔ آسیا اسباب غلبه و مظفریت بود در صحرای چالدران خوب بکار
برخوردند یعنی در روز مذکور بیگلربگی روم ایلی حسن پاشا بالطاریا [struck out] های توپها را
بر عهدهٔ خود گرفته بتوپچیان از قبل اشاراتی را که در وقت لزوم بایستی دقت
نموده توپها را آتش کنند تعلیم و دستور العمل داده بود
شاه اسمعیل نیز والی دیاربکر و بغداد استاجلی اوغلی محمد بیک را با بعضی از امرای
در میمنه مقابل سنان پاشا تعیین نموده سید نعمت الله را با بعضی از معتبرین
در مواجهٔ قشون روم ایلی قرار داده بود و خودش با چهل هزار سوار زبدهٔ گزیده
از برای هجوم آوردن بر سر افواج عزب حاضر شده بود و این سواران منتخب
الحق شایان اعتماد و مانند سواران اسپانیا سراپا غرق آهن و فولاد بودند
در روز چهارشنبهٔ سوم شهر رجب المرجب سنهٔ ۹۲۰ علی الطلوع لشکر حاضر شده اول
با تیر و کمان و تفنگ آهنگ جنگ نموده بعد از یک ساعتی که به این منوال جنگ
و جدال دوام نمود که ناگاه از جناحین دشمن علامات یورش ظاهر گشت و فی الفور
به اشارات مخصوصه توپچیان اعلام آتش شد که توپها مانند رعد غریدن گرفت

بحکمت الله تعالی از اثر صاعقهٔ گلوله‌های پر ولولهٔ جمعیت پسران استاجلی
محمد خان که مأمور میسره بودند پراکنده و پریشان شدند چون در حملهٔ
اول محمد خان دلش از داغ فراق پسرانش بریان گشت دیگر غیرت آنکه
اسب بمیدان محاربه بتازد از برایش باقی نماند اول در خیال این بود که خود را
از میدان جنگ بیرون بکشد لکن چون دید [struck out]
بعد از این تحمل داغ اولاد را نخواهد آورد پیش خود خیال کرد که مردن از اینکه بعد در فراق
فرزندان زنده بماند اولی است لذا با قشون ابواجمعی خود بر سر عساکر اناطول
یکباره هجوم برد و از قضا خودش نیز در اثنای جنگ کشته شده بفرزندانش
پیوست و در جناح میسرهٔ شاه اسمعیل کسی زنده نماند هرچند استاجلی
اوغلی با اولاد و احفادش و بعضی از معتبران شیعه مانند حاکم بغداد خلیفه بیک
و سایرین هلاک شدند اما از لشکر اناطول نیز پارهٔ از امراء نامدار مانند
الیاس بیک و اسکندر بیک و محمد بیک در راه پادشاه جانشان را فدا کردند
در وسط صف حرب نیز جنگ سختی شروع کرد و از طرف عثمانیان علامت
غلبه ظاهر گشت شاه اسمعیل چون دید شیرازهٔ جمعیت لشکرش از هم گسیخت
بقدر سی هزار سوار را که در زیر فرمان خود داشت امر بهجوم داده بشدت و حدتی

حمله ور گشتند که دو دفعه در عساکر روم ایلی علامت هزیمت مشاهده شد
لکن چون شاه عجم از دو جا زخم برداشت دیگر نتوانست بر بالای اسب بند شود
و خود را بر زمین افکند یکی از لشکریان سلطان این حال را مشاهده کرده
بر سر او تاخت آورد که ناگاه میرزا سلطان علی نامی از خواص خدام شاه که
در شکل و شمایل بسیار بشاه مشابهت داشت خود را در راه شاه
فدا کرده شاه منم گفته خود را بمقابل غازی مرقوم انداخت چون دعوی شاهی
نمود دلاور مرقوم نیز باور کرده به امید اینکه شاه را گرفتم او را
بسته نزد حضرت سلطان در آورد چون بعد معلوم شد که شاه نبوده است
بقتل رسید در این اثنا خضر نامی از اعجام که بعد معروف بخضر اسب کشی
شد اسب خود را بشاه تقدیم نموده مولای خود را از تنگنای هلاک خلاص
کرد شاه جم جاه بر آن اسب سوار گشته از راه چورس بارکان جلو ریز راه تبریز را پیش گرفت
چون اهالی تبریز از هزیمت شاه آگاه شدند بتماشا بیرون آمده مراسم
تعزیت و تسلیت را بجای آوردند بعد از آنکه حضرت سلطان سلیم
صاحب میدان حرب گردید فرمان داد اردوی شاهی را غارت کنند و خودشان
متوجه سمت تبریز شدند و قبل از آنکه موکب همایون وارد تبریز شود از پیش

دوقه‌گین زاده احمد پاشا و پیری چلبی دفتردار و وقعه‌نویس مولانا
ادریس بدلیسی را که در خدمت شهنامه‌چی گری بود فرستادند که به
اهالی تبریز اطمینان بدهند تا خلق متوهم گشته ترک دار و دیار ننمایند و
به اهالی خطاباً تأمین نامه‌ها نوشته شد محافظ تبریز حلوائی زاده
حسن بیک که دائما در تفحص بود که موکب حضرت پادشاهی بکدام
سمت متوجه میشود چون شنید دوقه‌گین زاده با بعضی از امرا رو
بتبریز می‌آیند از خزینهٔ شاهی بقدریکه میتوانست اشیاء گران بها
برداشته و بر قاطرها بار کرده بطرف درگزین فرار کرد چون موکب
همایون از منزل اخته‌خان برداشته وارد چمن قوشچی گشت بعضی از
امرای شرقیه با توابع خود آمده دخالت نمودند لکن چون فهمیده شد که
دخالتشان مبنی بر نفاق بوده است جمله به قتل رسیدند روز دیگر
در مرغزار هفت چشمه نزول اجلال فرموده روز چهارشنبه شانزدهم
شهر رجب المرجب در خارج تبریز خیام فلک احتشام همایونی برافراشته شد
روز جمعه اعیان شهر پیاده به استقبال شتافته پادشاه را با تشریفات
مظفریت و کمال دبدبه و حشمت به مسجد جامع سلطان یعقوب

بردند در نماز جمعه و خطبه‌ها که مدتها بود در تبریز متروک شده بود اسامی
چار یار کرام بعزت و احترام مذکور شد از آنجائیکه ارکان دولت خوشحال و مشعوف
گشته نفرات عساکر از مال غنایم دلسیر شده بودند همه مترقب عودت
بودند چون غالبیت صحرای چالدران کار بخت و طالع بود دیگر از آن بیشتر
رفتن را نمیخواستند و آرزوی همه این بود که از تبریز سر گردند لکن
حضرت پادشاه چون خیالشان این بود که نام و نشان شاه اسمعیل را که
رقیب سلطنت خود میبینداشت از روی زمین محو سازند میخواست
زمستان را در تبریز گذرانیده در اول بهار تمام خطهٔ آذربایجان را
تسخیر نماید ولیکن زمرهٔ ینکیچریان بنا بعادت دیرینشان پادشاه را بی
آرام میکردند لهذا بیشتر از یک هفته نتوانستند در تبریز اقامت
نمایند و ارادهٔ همایون صادر شد که بقدر هزار و پانصد خانوار از اصحاب
حرف و صنایع را که شاه اسمعیل از خراسان و سایر دیار بتبریز آورده بود
بموجب اصول نقل وطن به اسلامبول نقل نموده متوطن سازند در میان
این مهاجرین حافظ محمد یعقوب که پدر حسن جان که پدر خواجه
سعد الدین مرحوم است در میان این مهاجرین بود بجهت حسن صوتی که داشت او را در خدمت حضرت پادشاهی

نگاه داشتند و میرزا بدیع الزمان را نیز که از سلالهٔ چنگیز بود به اسلامبول
فرستادند در خزینهٔ شاهی آنچه از چنگیزیان و تیموریان جمع شده بود
همه را حمل قاطرها کرده به اسلامبول بردند
موکب همایون بعد از یک هفته اقامت در غرهٔ شهر شعبان المعظم سنهٔ ۹۲۰ از
دار السلطنهٔ تبریز حرکت نموده از آب ارس عبور نمودند لکن بسبب طغیان
آب رودخانه از انسان و حیوان نفوس بسیاری هلاک شدند خلاصه
روز بعدش وارد نخجوان شده در شهر مذکور کسانیکه هواخواهان شاه
اسمعیل بودند و تاجهای دوازده ترک سرخ بر سر مینهادند از خوف
عساکر عثمانیه تاجها را از سر انداخته عمامه‌های متعارفی بر سر گذاشته بودند
لکن بواسطهٔ جاسوسان حالشان معلوم گشته همه را بقتل رسانیدند در هفتم
ماه مزبور اردوی همایون روانهٔ شهر روان گردیده در بارهٔ اهل عصیان
آنچه روا بود بجا آورده شد در این اثنا قلعهٔ مالین را نیز حرباً فتح کردند
و در روز پانزدهم بجهت تسخیر گرجستان در حضور همایون مجلس مشورتی
منعقد گردید و نتیجهٔ شورا قرار سفر گرجستان شد چون وارد چوبان گشتند
از جانب حاکم گرجی هدایای مناسبه با سه هزار رأس گوسفند پیشکش رسید

وجرایمش بخشیده شد هفتهٔ سوم ماه مزبور پیری پاشا را مامور ساختند
که رفته درحوالی اماسیه مشغول جمع آوردن سیورسات شو چون دراین اثنا
بایبورد نیز فتح شده بود قدری عسکر نیز در انجا مامور ساخلو گشت در اواسط
ماه رمضان المبارک اردوی همایون به قره حصار شرقی واصل گردید لکن بسبب
خرابی راهها تا به انجا رسیدند بیشتر از صد هزار رأس مواشی هلاک و تلف شدند
و بقدر هزار نفر از گرسنگی مردند بجهت اینکه درمیان عساکر شیرازهٔ نظم و نسق
گسیخته شده امر شد چادرهای هرسک زاده احمد پاشا و دوقه گین زاده
احمد پاشا را بر سرشان خراب کرده از ماموریتشان عزل نمودند در ماه
شوال چون اکثر خلق بسبب خودرائی که ینیکچریان داشتند بهوای اینکه خود را با
انها مشتبه سازند کلاه سفید بر سر نهاده بودند سخت قدغن شد که کسی
غیر از ینیکچر از خارجی کلاه سفید بر سر نگذارند و کلاه سفید تنها مخصوص
ینیکچریان و شاطران و قاپوجیان باشد و بعسکر رخصت داده شد که
در انقره قشلاق کنند و پادشاه داخل اماسیه گشته خزینه را نیز در
اماسیه نگاه داشتند
در فوق مذکور گشت که خیال پادشاه این بود که زمستان را در تبریز بماند

سال آینده اول بهار تمام خطهٔ اذربایجان را مسخر ساخته بعده شاه اسمعیل را نیز
گرفته مذهب رفض و الحاد را از میان بردارد و امت محمد را متحد و متفق سازد لکن
حرف دراینجاست که ایا این کار ممکن بود یا خیر بلی [...] ممالک وسیعهٔ مانند ایران و اذربایجان را
که حدودشان تا ماوراءالنهر ممتد بود تسخیر نمودن ممکن بود اما از یک نقطه به
انجاها حکم کردن غیر ممکن بود دراین باب در فصل محاکمهٔ این دفتر شرحی داده‌ام
مراجعت شو
در ۸ محرم الحرام سنه ۹۲۱ گروه ینیکچریان سر برداشته گفتند ما در اماسیه
قشلاق نمیکنیم و مطلقا به اسلامبول برمیگردیم و باین جهت بخانه‌های
صدر اعظم دوقه گین زاده احمد پاشا و پیری پاشا ریخته فضاحتها کردند
و فردای ان روز دیوان عدلیه تشکیل شده درحضور همایون گفتگوهای
بسیار شد و بعد از ده روز پادشاه دوقه گین زاده را با خنجر زده به نوبتچی‌های
دربار فرمود گردنش را زدند و بعد حوادث شایع شد که با امیر ذوالقدریه
علاءالدوله بیک درخفیه اتفاق کرده بوده است
بعد از این قضیه چون فتح ذوالقدریه لایح ضمیر همایون بود بیوم بگلربگی روم ایلی
سنان پاشا را با قدری قشون تاراجی به انصوب اعزام فرمود در کوههای

البستان بعضی مرتبه بجنگ هم ایستادند لکن چون امیر ذوالقدریه علاءالدوله بیک از مقابله مایوس
بود فرار را برقرار ترجیح داده خواست از میان بدر رود لکن از چپک عساکر عثمانیه خود را نتوانست
برهاند یکی از سربازها به او رسیده او را کشت و سر بریدهٔ او را بر سنان زده بمعرفت سنان پاشا
بحضور همایون فرستادند و تمام حوزهٔ حکومت او بشهسوار زاده علی بیک عنایت و احسان شد
و کذلک خبر رسید که پارهٔ جاهای ولایت دیاربکر نیز داخل حوزهٔ حکومت عثمانی شده است لهذا
در اردوی همایون [...] چراغان کردند • لکن چون ینیکچریان نمیخواستند در آنجا
قشلاق کنند و اصرار داشتند که به اسلامبول برگردند اوقات حضرت پادشاه از این جهت
بسیار تلخ بود و بالضروره اعلان کوچ شد و بکمال استعجال عازم (تکفور چایری) شده
از انجا نیز بکنار ساحل فرود آمده سوار قایقها شدند و روز ۲۹ شهر جمادی الاول سنه ۹۲۱ وارد
اسلامبول گشتند بقدر پانزده روز در بار نشد حضرت پادشاه تنها در صحرا تفرج میفرمود
بعلماء و مشایخ علاوه بر بسیار احسان شده سلطان سلیمان خان را نیز از ادرنه به اسلامبول
طلبیدند و روز ورود شهزادهٔ مشار الیه را باکمال حشمت و جلال استقبال نموده وارد ساختند
و حتی حضرت پادشاه تبدیل جامه نموده تماشای مراسم تشریفات رفتند روایت میکنند
هنگامیکه شهزاده سلطان سلیمان با مراسم تشریفات ملوکانه داخل اسلامبول میشدند
درحینی که بیرق مخصوص ایشان از دروازهٔ سلوری قاپوسی داخل میشد علم بیرق بطاق

بالای دروازه گیر کرده چوبهٔ علم شکست و اهالی گفتند این علامت خیر نبود و
حال انکه هیچ تاثیری بظهور نپیوست و بلکه بعد از جلوس فرمودن بسریر سلطنت
بقدر چهل و پنج سال پادشاهی کردند و در ایام سلطنتشان دولت علیه را
با مظفریت فوق العاده به اوج اقبال رسانیدند یعنی فال بدی که خلق در خصوص
شکستن علم زدند مانند تفعلهای دیگر بی اثر بود والحاصل روز بروز خیالات
پادشاه زیادتر شده وکلا را اضطراب و هراس استیلا مینمود تا اینکه امر شد بر معتاد
دربار شو و مامورین دیوان را حیرت گرفته بود در دیوان رئیس ینیکچریان تنها
بحضور طلبیده شده از او پرسیدند که در اماسیه باعث سرکشی و بی اطاعتی ینیکچریان
که شد و دراین باب به او سخت گرفتند ینیکچریان در وهلهٔ اولی نخواستند کسی را
که باعث فساد بودند بروز بدهند و طلب عفو و امان نمودند لکن قبول همایون نیفتاد
و باین سبب اسکندر پاشا و قاضیعسکر اناطول تاجی زاده جعفر چلبی و سکبانباشی
بالیمز در میدان سیاست بقتل رسیدند پیری پاشا را دستهایش را بسته در دیوان
بعد التحقیر عفو نمودند و امر شد تنها یعنی بی نوکر و خدم بخانه اش برود پادشاه
غضب و حدت تا بحدی بر پادشاه مستولی شده بود که انهائی را که در پیش چشمش
بودند بدست خود میکشتند حلیمی افندی درصورتیکه [...] محرم خاص پادشاه بود

[illegible]

جرأت نکرد جلو چشم پادشاه بیاید کمال پاشازاده نیز مغضوب گشته از نظر افتاد قاضیعسکرها را
داخل دیوان نکردند و اضطراب مفتی علی جمالی افندی زیاد شده بود پادشاه از غضب و تهورش
بروزی هزار نفر کشتن قانع نمیشد اگر گرد بقدر چهل نفر تجار ابریشم را یکبار بکشند لکن مفتی علی افندی
بهزار صعوبت انشان را خلاص کرد که این فقره در کتاب شقایق در جزو تفصیل حال علی جمالی
افندی مرقوم است با این همه حرص و جسارت و غضب و حدتی که پادشاه در امور مهم
داشتند برای اینکه بدانند بخت و طالعشان یاری خواهد کرد یا نه مانند انکه عجزه و احاد
ناس میکنند تفئل و تطیر میکردند مثلا بکلامهائی که علی الصباح نخست میشنیدند معنی
میدادند و وقوعات جاریه را با خوابهائی که میدیدند تطبیق میکردند و همیشه با
این قبیل موهومات مشغول بودند و حال انکه از برای این چنین پادشاه معظمی
بموجب این گونه موهومات حرکت کردن هیچوقت درست نیست و علی الخصوص
در بند دانستن امور مستقبله بودن اصلا جایز نیست کسانیکه اصحاب حکومت
مطلقه میباشند باید چنان بفهمند که هر کار بزور و قوت صورت میگیرد این گونه
مطالب در نظر عجزه و مساکین عظم دارد والا کسیکه بموهبت ازلیه ربانیه بمراد خود
رسید دیگر به تطیر و تفئل مجبوریت پیدا کردن محض تنزل است آیا در این عالم بخت
و طالعی بیشتر از پادشاه شدن هست اگر بخت و طالعش یاور نمیشد در صورتیکه نوبت سلطنت

حق سلطان سلیم نبود پادشاه نمیشد بدبخت انهائی بودند که باوجودیکه در قضیه سلطنت
هیچ مدخلی نداشتند محض در راه بقای طالع و اقبال او بیگناه کشته شدند
بعضی متعرض شده اند که این همه خونریزی که از سلطان سلیم سرزد بسبب قوه واهمه و عدم
اطمینانش بود اگر امنیت داشت محض برای اینکه خلق را بترساند این
همه خون ریختن لزومی نداشت زیرا کسیکه میخواهد خلق را بترساند
سببش این است که خودش از خلق میترسد والا چه موجب کرده است
که اینقدر بیگناهان را بکشد لکن هیچیک از این اعتراضات موافق حق
و صواب نیست زیرا حضرت سلطان سلیم هنگامیکه بسفر ایران میرفتند اگر
در راه مخالفت کنندگان و سرکشان را نمیکشتند هم در ان محاربه غالب نمی آمدند
و هم سفر مصر را که اصلا خلق راغب نبودند بطور دلخواه از پیش نمیبردند مؤخرا
اگر آنگانی را که مانع در تبریز ماندنش شده بودند تفتیش نموده بقتل نرسانیده بود
بعد از فتح مصر نمیتوانست شش ماه در انجا مانده مملکت را منتظم بگذارد هرگاه
عظمت اثاریکه سلطان سلیم از برای دولت علیه باقی گذاشت و اینکه صدها
سال است باقی مانده است ملاحظه نمائیم در انکه آیا صاحب طبع عالی و
علوهمت بوده است یا خیر بغیر از انکه اعتراضات اصحاب تواریخ را رد نمائیم
دیگر چاره نیست لکن با آن میلی که به تفئل و تطیر داشت

نسبت بعصمت شانش نقص شمرده میشود
ایلچی روسی آمده هدایائی که آورده بود تقدیم کرده رفت دفتردار شهزاده سلیمان را
بدیوان آورده حسابش را کشیدند کمال پاشازاده مفتی از اعتبار افتاده قاضیعسکری
ادرنه به او داده شد در ماه رمضان سال مذکور در قرب بدستان (قیصریه) حریقی ظهور
نموده نصف بازار و تمام قیصریه آتش گرفت و بسیار مال ایتام که در قیصریه
بطور امانت محفوظ بود سوخت لکن چون دفترها را خلاص کرده بودند صدر اعظم پیری
پاشا و مستوفیان و قاضیعسکران مأمور گشته اموال خلق را تحقیق کردند از یکطرف
از برای سفر شرق تدارک دیده میشد و از یکطرف از برای جمع اوری قشون
رضا نوکر امرنامهها منتشر میکردند از قراریکه از ندمای سلطان سلیم حلیمی افندی نقل میکنند سبب
قتل تاجی زاده جعفر چلبی مبنی بر فتوحات چالدران بوده است باین معنی که در محاربه
مذکوره یکی از عورات شاه اسمعیل تاجلی خانم نامی اسیر افتاده بوده است مومی الیه جعفر چلبی مراعات
حقوق سلطنت را ننموده مزبوره بعقده نکاح خود در می آورد و حضرت پادشاه
از این قضیه دلگیری بهم رسانیده بوده است و علاوه برین بسبب این حرکتی که
کرده بود شیعه بودنش استدلال میشود زیرا ظاهرا جعفر چلبی بسیار سعی کرده بود که پادشاه را

از جنگ کردن با شاه اسمعیل باز دارد و بعد هم سعی کرده بود که زمستان را
در تبریز نمانند و کذالک تاجلی خانم را تزویج نموده که مزبوره را باین
بهانه از پنجه تسلط دیگران خلاص کرده باشد پادشاه را بسیار شبهه انداخته
بود و در این بین دشمنانش نیز فرصت جسته باعث قتل آنجناب
صاحب هنری که از مشاهیر عصر خود بود شدند بعد از ان هر وقت سلطان سلیم
لزوم وجود جعفر چلبی را در خدمات دولت حس میکرد کسانی را که انوقت
در حضور بوده اند ملامت و توبیخ میفرمودند که چرا مرا از کشتن او منع نکردید
در تذکره عاشق صورت احوال تاجی زاده جعفر چلبی چنین ذکر شده است که
هنگامیکه سلطان بایزید هنوز شهزاده و حکمران اماسیه بود تاجی بیک در خدمت
شهزاده مشار الیه بود و پسرش جعفر چلبی نیز در خدمت وزارت
سلطان سلیم رتبه نشانجی گری داشته است و با امثال ادریس و
حلیمی چلبی و غیره محرم اسرار سلطان سلیم بوده است لکن جعفر چلبی چون
بتهمت فتنه ینکیچریان در تبریز متهم و از نظر التفات افتاد حکایت هارون
الرشید و جعفر برمکی را بطرز دیگر نوشته باین واسطه ندامت
خود را تلمیح کرده بود لکن چون خادم سنان پاشا دشمن جانی بیچاره بود

انقدر کرد که او را بکشتن داد برادرش سعدی چلبی امده از میدان سیاست سر بریدهٔ
او را با جسدش برداشته در صحن مسجد نشانجی دفن کرد فی الواقع پادشاه
چند دفعه از کشتن او پشیمان گشته در بارهٔ سنان پاشا غضبناک شده بوده
حتی وقتیکه حریقی ظهور کرد فرموده بودند این آتش شرارهٔ آه دل بیگناه جعفر چلبی است مشهور است
عجب است اگر جزای این ظلم از ما بگذرد منقول است وقتیکه برادرش سعدی چلبی
امده بود که جسد او را از میدان سیاست بردارد شروع بگریه کرده هرچه بدهنش
آمد در حق انهائی که سبب شده بودند گفت بعد از انکه هوشش بجا آمد از
ترسش مدتی خود را ظاهر ساخته در خانه اش پنهان شده بود بعده چون
لازم شد که نامهٔ بملک مصر فرستاده شود پادشاه باز لزوم جعفر چلبی را بزبان آوردند
دوستان مشارالیه فرصت کلام جسته بعرض رسانیدند که برادر جعفر چلبی مرحوم
سعدی چلبی در فن انشا مهارتش بیشتر است بنابرین او را بحضور همایون
طلبیده نوازش فرمودند و سی هزار اقچهٔ عثمانی انعام عنایت شده صد اقچه نیز
از برایش یومیه مقرر شد و بزبان عربی نامهٔ نیز بملک مصر انشا کرد که
همان نامه است که مویدزاده هنگام سفارتش بمصر با خود برد اقچهٔ عثمانی تخمیناً
پنج شاهی است که سی هزار اقچه انعام تقریب هفتصد و پنجاه تومان رایج ایران و سی هزار غروشی

رایج حالیهٔ اسلامبول است و صد اقچه یومیه نیز ماهی هفتاد و پنج تومان
پول رایج ایران و سه هزار غروش رایج حالیهٔ اسلامبول است بموجب
دفتریکه سفیر وندیک که انوقت در ادرنه اقامت داشته است بمورخین
اروپ نموده است مالیات سنوی دولت علیهٔ عثمانیه انوقت تقریباً
پنج ملیون طلای وندیک بوده است و مداخل سنوی شهزادگان که از ایالات
عایدشان میشده است هشتاد هزار طلا و مواجب
مقرری سالیانهٔ هریک از وزرای ثلاثه که انها را وزرای سه توغی میگفتند بیست و پنج
هزار طلای وندیک بوده است (توغ) پرچمی بوده است که از موی اسب
میساخته اند و مراتب وزارت از ان علامت فهمیده میشده وزیریکه دارای
سه توغ بوده است مرتبه اش از همه بالاتر بوده است) مواجب سالیانهٔ
هریک از بکلربکیان روم ایلی و اناطول پانزده هزار طلا و مقرری هریک از دو نفر
قاضیعسکران روم ایلی و اناطول پنجهزار طلا و مواجب هریک از چهار
نفر قاپوجی باشیان هزار طلا بوده است
هر روز سه شنبه پادشاه بدیوان مینشسته است و هفته سه روز در سرای مجلس
منعقد میشده است

در سنه ۹۲۱ از مصر ایلچی آمده انکه به شهسوار زاده علی بیک حکومت دوسنجی داده شده بود
بنظرشان زیاد نموده بجای انکه بحضرت پادشاه تبریک غزا کنند پارهٔ تعرضها
نوشته بودند چون حضرت پادشاه نیت داشت این کار را به انجام برساند یعنی
با دولت چراکسه دست و پنجهٔ نرم کند گذشته از انکه تعرضهای محررهٔ نامهٔ
غوری را اصلا احالهٔ سمع اعتبار نفرمودند جواب نامه را هم ننوشتند
در تکثیر و تنظیم قوهٔ بحریه اهتمام نمودند بنابروایت تاریخ کنه الاخبار اراده
تعلق گرفته بود که کشتیهای جنگی عثمانی را بپایهٔ کشتیهای جنگی وندیک و اسپانیا
برسانند چون این قضیهٔ تنظیم قوهٔ حربیه بواسطهٔ اهالی غلطه و تجار به
اروپ منعکس گشت از جانب المانیا و وندیک و مجار و ایتالیای در باب
بقای صلح و اسایش التماس نامها ورود نمود چون دراین بین با امراء کردستان
ساختن و دل انها را بدست آوردن مقتضای مصلحت سلطنت سنیه بود
مؤلف کتاب هشت بهشت مولانا ادریس تبلیسی را که در حوالی کردستان
مرعی الخاطر بود برای جذب و تأمین امرای اکراد به انصوب فرستادند
فی الواقع حکام ممالک وسیعهٔ که فیمابین موصل و وان بودند بالاتفاق معروض

داشتند که از جانب سلطنت سنیه از برای ایشان حاکمی نصب و تعیین شود
که در امور و مصالح مرجع ایشان باشد و متعهد شدند جمیع ملاحدهٔ اسمعیلیه را
که در داخل ممالک موروثهٔ ایشان است نیز بحدود اذربایجان برانند چون
دراین اثنا طورمش بیک از جانب شاه اسمعیل مامور شده بود
که از راه چباقجور آمده قلعهٔ (امد) را محاصره کند مرقوم با پنجهزار نفر ملاحدهٔ
اسمعیلیه یورش آورده قلعهٔ مزبور را احاطه نمود اهالی قلعه و امراء اکراد به
استمالت مولانا ادریس اعتماد نموده در اطاعت و فرمانبرداری پادشاه
ثابت قدم ماندند و در تسلیم نکردن قلعه پایداری کردند چون این قضیه
بواسطه مولانا ادریس بدربار شوکتمدار عرض شد احمد پاشا را با پانصد
نفر دلاوران به انصوب فرستادند در یک شب مظلمی احمد پاشا از دروازهٔ
روم داخل قلعه گشته فرمان همایونی را که به امراء اکراد خطاباً نوشته شده بود
به مولانا مشارالیه دادند چون اهالی قلعه دیدند که از جانب سلطنت سنیه
از برای ایشان امداد فرستاده شده است در مقابله کردن بادشمن پای ثبات
افشردند چون قره خان و طورمش بیک از تسخیر حصار مایوس گردیدند از ان

تبلیس و ارجیش و عادالجواز که معروف بوادی الجوز است به (اخلاط) نام
موقع نزول نمودند درانجا حاکم تبلیس شرف خان با چهار هزار سوار جرار
بر سر طرفداران ملاحدهٔ اسمعیلیه ریخته در ماورای کوه سیسام در سر راه
ارجیش محاربهٔ سختی فیمابین فریقین درگرفت بالاخره ملاحدهٔ مزبوره
تاب مقاومت نیاورده بکوه (باکیری) فرار کردند بیقلی محمد پاشا که
که معروف به قبابیقلی محمد اقاست و در زمان شهزادگی سلطان سلیم
میراخورش بود (بیقلی یعنی سبیلو و قبابیقلی یعنی سبیل گنده) مومی الیه چون
در هنگام رزم بقوت و شجاعت رستم عصر خود و در مجلس بزم همدم پادشاه بود والیگری
دیاربکر با رتبهٔ امیرالامرائی به او توجیه ~~[illegible]~~ و بجناح استعجال فرستاده شد
نقل میکنند روزی پادشاه از برای تفرج سوار شده بود در این اثنا اسب پادشاه
شروع به بدخوئی نموده خواست جفته بیندازد مومی الیه محمد اقا پای اسب را
سخت گرفته گفت بدخوئی مکن و اسب را از حرکت باز داشت حضرت پادشاه

بگوشهٔ چشم نگاه کرده فرمودند میراخور ما رستم عصر ماست و او را تلطیف
نموده نواختند این محمد آقا بعد پاشا شده دیاربکر و سنجار را از دست ملاحدهٔ
اسمعیلیه گرفته انجاها را بر ممالک محروسهٔ عثمانیه ملحق ساخت ماردین نیز
هرچند بغیرت محمد پاشای مومی الیه و همت ملا ادریس فتح شد چون
شادی پاشا که از شعبهٔ قشون سیواس مامور به امداد بود از جانب
شاه اسمعیل اطماع شده در امداد رسانیدن بوقت اهمال ورزید
(ماردین) دوباره بدست گروه ماردین افتاد بعد از این قضیه خسرو پاشا
بگلربگی قرمان با قشون محلی اول قلعهٔ خربوت را ~~[illegible]~~ فتح نموده بعد به اردوی
محمد پاشا ملحق گشت هرچند از جانب ملاحدهٔ اسمعیلیه برای اینکه این دو اردو
ملحق بیکدیگر نشوند سعیها شد سودمند نیفتاده بالاخره بعد از مقاتلهٔ سختی
منهزم شدند تفصیل این اجمال ازین قرار است که چون مقرر شده بود که حلکهٔ
(قراغن) میدان جنگ بشود صف ارائی نموده بقاعدهٔ عثمانیه افواج ینکیچریان
در وسط و قشون اناطول ~~[illegible]~~ و محمد بیک حاکم ساسون
که در اطاعت پادشاهی اثبات مدعا کرده بود و حاکم سنجق اگل قاسم بیک و والی
تبلیس شرف خان و ضابط غزان داود بیک و حاکم اطاس زرقی احمد بیک و [illegible] ولد بیک

و حاکم جمشکزک حسین بیک و امثالهم با عساکر جمعیتشان در میمنه قرار گرفته درمقابل
دشمن ایستادند در مواجههٔ اینها در میمنه سر لشکر قرمان قره خان و در میسره نیز حاکم
بغداد قیصر سلطان و خلیفه بیک با قشون ایالتشان ایستاده شروع بجنگ نمودند
تخمیناً بعد از سه ساعت جنگ و ستیز قره خان هدف گلولهٔ تفنگ گشته جان بجانستان سپرد
چون زوجه اش که خواهر شاه اسمعیل بود دید شوهرش کشته شد بقیهٔ قزلباشان را
برداشته روی بسمت موصل اورد الحاصل چون این خبر مظفریت در حلکهٔ کماخ بسمع
حضرت پادشاه واصل گشت محمد پاشا را بخلعتی فاخر و ملا ادریس را به اعطای
یک فروهٔ سمور و هزار عدد طلا تلطیف فرمودند و بجهت اینکه در حین لزوم
بجاهای مناسب تقسیم شود بیست و پنج لک اقچه که بحساب غروش حالیه
تقریبا پنجهزار کیسه وجه رایج اسلامبول میشود و پانصد ثوب خلعت زری
و هفده علم نیز ارسال شد (کیسه پانصد غروش است) امرای اکراد استدعا
داشتند که مادام حضرت پادشاه تا اناطول آمده است بکردستان نیز آمده ملک ایران را هم
ویران کند و به مولانا ادریس ابرام و اصرار میکردند که این استدعای ایشان را سریعاً
برکاب همایون عریضه کند مولانا نیز مستدعی امرا را بخاکپای همایون عرض کرد
و به این جهت حضرت شهریار مولانا را احضار فرمودند مولانا ادریس بحسب الامر همایون

حرکت کرده روزیکه بنواحی کیغی واصل گشت جواب عریضهٔ که به ابرام
امرای اکراد ~~[illegible]~~ بخاکپای همایون عرض شده بود رسید و در آن ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ مرقوم شده بود
که ملاحظه کرده ببینید دفع محاصرین قلعهٔ امد ~~[illegible]~~
بواسطهٔ اتحاد حکام سرحد و امرای اکراد میسر است و یا ~~[illegible]~~ موقوف
به این است که از درگاه ظفر پناه مقدار کافی سپاه ارسال شود هرکدام
از این دو صورت را که موافق مصلحت باشد سریعاً بعرض برسانید بناءً علیه
بجهت تحقیق این مطلب اقتضا نمود که مولانا دوباره برگردد و مراجعت نموده
بواسطهٔ کبوتر نامه بر کاغذی بداخل قلعهٔ (امد) فرستاد و خبر داد که محمد
پاشای سبیلو که در حلکهٔ بایبورد منتظر است به امداد خواهد آمد و از انطرف
بواسطهٔ خواجه نظام الدین مستوفی طیولات بحضور همایون معروض داشت که
~~بجهت استخلاص دیاربکر از محاصره~~ محمد پاشا را امر شود که آمده دیاربکر را
از محاصره خلاص کند و چهل روز بعد جواب آمده در روز دهم شهر شعبان سنهٔ ۹۲۱
استخلاص قلعهٔ (امد) میسر شد و بجهت ملا ادریس در مقابل خدمات مبرورهٔ که از او
بروز کرده بود یک طغرا دستخط شریف ~~[illegible]~~ ارسال شد که صورت آن در اینجا ذکر میشود

صورت دستخط شریف

عمده الافاضل قدوة ارباب الفضایل سالک مسالک طریقت هادی مناهج شریعت
کاشف مشکلات دینیه حلال معضلات یقینیه خلاصة السلاطین مقرب
ملوک وسلاطین برهان اهل التوحید والتقدیس مولانا حکیم الدین ادریس
ادام الله فضائله چون توقیع رفیع همایون ما واصل شود سرافراز ومباهی بداند
مکتوب تو بسده سنیه ما واصل شد و معلوم گردید بمقتضای حسن دیانت وامانت وفرط صدق
واستقامت تو که مأمول ما بود باعث فتح کلی دیاربکر شده روی تو سفید باد
ان شاء الله تعالی سبب فتح سایر ولایات نیز خواهی شد و انواع عنایت علیه
خسروانه ام درحق تو مبذول ومعطوف است   بنقد مواجب
تا اخر ماه شوال شمارا مبلغ با ... هزار عدد فلوری ویک فروه سمور وخرقه های
وشق ویک قبضه شمشیر ارسال داشتیم دریافت نموده صرف مایحتاج خود نمایند
درمقابل خدمات واستقامت واخلاصت سزاوار انواع عواطف خسروانه ما
گشته بهره مند باشی انتها بمحض وصول این تشریفات ملوکانه محمد پاشا
ومولانا ادریس مشورت کرده خلعتها را به امراء اکراد پوشانیده

وسنجقهارا به ایشان دادند ومجموع ملاحده اسمعیلیه را ازانجاها
رانده دور کردند

تفصیل سفر مصر وانقراض دولت چراکسه

روز پنجشنبه چهارم شهر جمادی الاولی سنه ٩٢٢ موکب همایون به اسکدار نقل نمود
سفر ایران شیوع یافت شهزاده سلطان سلیمان در ادرنه بنیابت سلطنت
وپیری پاشا بمحافظت اسلامبول هرسک زاده احمد پاشا بمحافظت
بروسه معین گشته زیرک زاده رکن الدین افندی واز امراء قره پاشا
با نامه همایون که متضمن دعوت بسفر ایران بود بمصر فرستاده شدند حضرت
پادشاهی نیز با اردوی جهان پوی که کمتر از پنجاه هزار نفر نبود عازم
شهر قونیه که پایتخت سلاطین سلجوقیه بوده است گردیدند ودر هنگامیکه در
سر مرقد مظهر سرقیومی مولانا جلال الدین رومی از روح پرفتوحش استمداد
مینمودند سر بریده سردار ملاحده اسمعیلیه قره خان با ده هزار گوش
بریده از راه رسیده بزیر سم سمند ملوکانه انداخته شد دراین اثنا ایلچیهائی که بمصر رفته
درحلب بسلطان غوری ملاقی گشته نامه همایون را تسلیم نمودند لکن چون مضمون

چون بسلطان غوری خبر رسید که

نامه با خیالات ایشان موافقت نمیکرد ایلچیهارا تفضیح نموده بحبس انداختند لکن موکب همایون
آهسته آهسته از قونیه حرکت وعزم متوجه سمت حلب است
از کرده پشیمان گشته ایلچیهارا از حبس دراورده بحضور
خود آورده ایشان را تلطیف نمود وبجواب نامه ایشان را نوشته مرخص کرد
ودر مضمون نامه اش بیان کرده بود که گویا خیال اوانیست که فیمابین سلطنت عثمانیه
وخاندان صفویه توسط نموده منافرت وعداوت را بمحبت وصفوت مبدل سازد
ایلچیها معاودت نموده در (بوجاق دره) نام موقع بموکب همایون ملحق شدند و
وبا براهین عدیده بیان نمودند که سفر غرب لازمتر وواجب تر از سفر شرق است
از امراء چراکسه یونس بیک که حاکم عینتاب بود بزیر سایه پادشاهی التجا آورده
در راه حضرت پادشاهی نیز خدمتگذاریها کرد چون سلطان غوری مطلع گردید که سلطان
سلیم با اردوی سنگینی رو بحلب می آید از برایش یقین حاصل شد که امراء چراکسه
تاب نیاورده پراکنده خواهند شد لهذا نامه مخصوصی عرض نموده درضمن متعهد هرنوع
تکالیف وشرایط گردید وبتقصیر خود معترف گردید لکن چون با انهمه تدارکات
عظیمه حرکت کردن وبعد بجزوی اعتذاری این کاررا بوقت دیگر محول داشتن موافق
شان ومصلحت سلطنت نبود ایلچی اورا پس فرستاده امر شد سان سپاه دیده شود

مواجب سپاهیان اناطول وروم ایلی راداده مقرر شد که (مرج دابق)
نام صحرا جولانگاه باشد روز ششم شهر رجب المرجب سنه مزبوره افواج
سواره شروع بحرکت کرده دسته های ینیکچریان از کنار صحرا برفتند ودسته
توپخانه قورخانه وسایر مهمات حربیه را برداشته براه افتاد چون بموقع
مذکور واصل شدند فورا شروع بجنگ قراول کردند زنیل پاشا
که مأمور محافظت جناح ایمن پادشاهی بود با قشون خود بر میسره چراکسه
حمله برد وشهسوار زاده علی بیک وبیرام بیک ومحمد بیک پسران رمضان
یمین این اصحاب یمین بودند وبکلربکی روم ایلی سنان پاشا مأمور
جناح ایسر پادشاهی بود ودر جلو حضرت پادشاهی دسته های تفنگ انداز
ینیکچریان ودو باطاری توپخانه وضع شده بود واز برای این افواج
میمنه ومیسره وقلب فوجهای ذخیره نیز بجهت احتیاط معین شده بود
وفوجهای عزب نیز درپشت سر پادشاهی بجای قوت الظهر بودند لکن
گروه چراکسه در میدان جنگ اصول تعبیه میمنه ومیسره وفلانرا نمیدانستند وعادت قدیمه
ایشان این بود که بی آنکه سود وضرر را ملاحظه وموازنه نمایند یکباره دست جمع

هجوم میبردند اگر در حملهٔ اول کاری از پیششان میرفت که بیشتر میرفتند والا فرار
کرده بقلعه پناه میبردند و از برای هجوم ثانوی حاضر میشدند خلاصه چنان گمان
برده بودند که این محاربه نیز که معادل بهانهٔ ناموس چندین سالهٔ پادشاه معظم بود
مانند جنگهای سابق از عداوت دشمنی موقتی است که از نفاق و معارضه ناشی شده است
و حال اینکه حضرت سلطان سلیم خود را مأمور براین میشمردند که اقالیم مصریه را با
اقطار حجازیه از پنجهٔ استیلای ملوک چراکسه بکلی بیرون آورده مانند سایر ممالک
محروسه داخل حوزهٔ حکومت خود نمایند و نام و نشان ملوک چراکسه را از صفحهٔ عالم
بردارند لکن مصریان که از این نیت پادشاه غافل بودند گمان میبردند که غضب پادشاهی را
که حلیم و سلیم پنداشته بودند بتقدیم هدایا و اظهار معذرت تسکین میتوانند کرد
لهذا برای اینکه امرای اسلامیه را طرفدار خود سازند بذل نقود میکردند هر چند
بعضی از امرای عثمانیه محاذیر عدیده بیان کرده میخواستند پادشاه را اقناع نمایند
که این کار از قوه بفعل نخواهد پیوست گذشته از اینکه سخنانشان سودی نبخشید
خود را نیز بخطر انداختند الحاصل در میدان محاربه کشته شدن سلطان غوری باعث
تفرقه و پریشانی لشکر مصر شده امرای مصر هر چند کوشیدند که عساکر پراکنده را

دوباره جمع کنند ممکن نشد هر یکی بطرفی فرار کردند و جانبردغزالی بسمت
شام خیره بای نیز بطرف حلب گریخته تمام اموال و اثاثهٔ سلطان
غوری از برای سلطان سلیم ماند چون یونس پاشا بتعقیب خیره بای
مأمور شده بود تا حلب رفته در آنجا او را محاصره کرد خیره بای چون مرد عاقلی بود
فهمید که راحت و آسایش از برای او نیست مگر پناه بمرحمت سلطان سلیم
ببرد تابعیت خود را بعتبهٔ علیهٔ پادشاهی اعلان نمود از جانب حضرت
پادشاه بامان داده شد و بعد از اطمینان آمده بر کاب بوسی حضرت سلطانی
مشرف گشت بعد از آن عساکر عثمانیه خواستند داخل حلب شوند چون اهالی
حلب در زمانهای چنگیز و هلاکو و تیمور بارها گرفتار غارات و خسارات
شده بودند چشمشان ترسیده بود از حضرت شهریاری استدعا
نمودند که از نهب و یغما محفوظ باشند لهذا مظهر عفو ملوکانه شدند و والیگری آنجا
بقره جه پاشا که سابقاً بسفارت بمصر رفته بود محول گشته حکومت شرعیهٔ شهر نیز
به چلبی زاده کمال چلبی مفوض شد و ضبط خزائن نیز به
عبداله پاشا زاده علی بیک محول گردید در خزینهٔ مصریه کرور طلای مسکوک با دویست
(قیه) طلای سبیکه یافت شد از جواهر گرانبها و اطلس و کیمخا و جمیع امتعه و اقمشهٔ

گوناگون هرچه بود همه داخل صندوقخانهٔ خاقانی گردید و مابقی را در میان عساکر قسمت کردند
خلاصه بعد از آنکه شهر حلب فتح شد ملحقاتش را نیز تسخیر نمودند و والی دیاربکر محمد پاشا
نیز مرخص گشته بمحل خود عودت نمود و از برای شهزاده سلطان سلیمان فتحنامه فرستاده شد
در حلب پانزده روز اقامت همایون واقع گشته بعد از آن بعزم شام حرکت کرد
از راه حلب عتیق و از بالای حما در سلخ ماه شعبان المعظم وارد شام شدند چون
بگلربگی اناطول زنیل پاشا و مستوفی اناطول قاسم بیک در باب تحصیل بقایا
در حضور همایون با هم معارضه کردند هر دو از منصبشان عزل شده امیرالامرای
موره محمد بیک با رتبهٔ میرمیرانی بگلربگی اناطول نصب شده اسکندر چلبی نیز مستوفی
گشت از ابتدای شهر رمضان المبارک تا بیستم شهر ذی القعده اردوی همایون در شام
توقف نموده مشغول تدبیر رفتن بر سر مصر بودند و در این اثنا سنجق حما به کوزلجه
قاسم پاشا که از پیشخدمتان حضرت پادشاهی بود و سنجق حمص نیز به احمدان
اوغلی که از امرا بود عنایت شد و بقدر کافی قشون نیز
در شام ساخلو گذاشته شده موکب همایون بعزم مصر حرکت کرد
چون امرای چراکسه شنیدند که در صحرای (مرج دابق) سلطان مصر سلطان غوری کشته شده لشکر مصر

نیز منهزم شده اند از امراء تومان بای بر تخت مصر جلوس نموده بقصد اینکه
عثمانیان را از خاک عربستان بیرون کنند مجلس شورتی منعقد ساخته تدارکات
بسیاری دید لکن بعد از آنکه سلطان سلیم داخل شام شد ملحقات شام را که صفد
و صیدا و نابلوس و بیت المقدس و غزه و جبل عجلون باشند نیز ضمیمهٔ ممالک
عثمانیه ساختند هرچند مقصود عالی پادشاهی این بود که بزودی مصر را تسخیر
نمایند لکن به بهانهٔ اینکه افکار وزرا و امرا را در این باب تفتیش کنند در خصوص اینکه
زبده و سبکبار بغتةً بر سر مصر هجوم بردن مناسب است یا خیر رای ارکان دولت را
طلب فرمودند و این استشاره بجهت آن بود که بدانند چنانکه
از جبانتشان در سفر شرق از در حیله بازی و فتنه گری در آمدند
این سفر هم چنان خواهند کرد یا اینکه بجسارت رو بمصر خواهند رفت
لهذا خلاف مرضیشان را نمحو ارکان دولت را علی الانفراده بمشاوره
طلبیدند یونس پاشا که بهمراهی همایون مأمور سفر بود غافل از این
فکر پادشاه عرض کرد این بهتر که باید از آن بگذریم پر از انواع
مخاطرات است لهذا لازم است که با تدارک کلیه برویم کذلک خلیل بیک را
که برادر رمضان اوغلی محمد بیک و پدر پیری پاشا بود بخلوت سرای خاص

طلبیده ازو نیز استفسار فرمودند که رای تو چیست رفتن بمصر را
بتأخیر بیندازیم یا اینکه بتعجیل برویم چه میگوئی مصریان بقدر بیست هزار نفر
سقایان و راویه کشان داشته اند سایر تدارکات ایشان نیز باید به این نسبت
باشد در این باب متحیرم تو چه خیال میکنی بگو به بینم در جواب عرض کرد
ما بندگان فرمانیم اگر در قلب خود قوت شجاعت حس میکنی بلا درنگ رو براه
بیاوریم مقدار قشونمان از برای مقابله کردن با دشمن کافیست فوراً ده دست
خلعت به او احسان شده قدر و اعتبار او را ترفیع فرمودند و در روز
بیست و سوم محرم از شام حرکت نموده رو بمصر نهادند چون به غزه رسیدند
دیگر از انجا تا مصر چون مراحل و منازل بادیه و بی‌حاصل بود عساکر عثمانیه بسیار
زحمت و مشقت کشیدند چون بمنزلی که معروف به ریدانیه است واصل شدند
تومان بای که بعد از وفات سلطان غوری به رای و انتخاب چراکسه حکمدار اقلیم
مصر نصب شده بود با قریب به پنجاه هزار سواران تیرانداز بر سر عساکر عثمانیه
هجوم آورد بقدر یک هفته با انکه غالب و مغلوب معلوم نشود بازار جنگ و
ستیز رواج داشت تا انکه بالاخره برای انکه دشمن را بفریبند صدراعظم سنان
پاشا با افواج جمعی خود از مقابلهٔ دشمن برخاسته و یک قسمت لشکر از راهی دیگر بسرعت

هر چه تمامتر بقصد دخول بمصر شتافتند حضرت پادشاه نیز با قشونیکه
بایستی بمصر بروند جدا شده میرفتند که در اثنای راه شنیدند که صدراعظم
سنان پاشا شهید شده است دلیل قدردانی سلطان سلیم این عبارت
که بعد فرموده بودند اگرچه مصر را فتح کردم لکن وزیری مانند سنان پاشا
نیز از دستم بیرون رفت الحاصل در بین این اغتشاش و بیرونی عساکر عثمانی
پی در پی از دروازهای مصر داخل میشدند لکن چون معلوم پادشاه شد که زنان مصر بعقل خود
برای انکه از عساکر منصوره تقاص بکشند از پنجرهٔ خانهای چهار طبقه
سنگ هر چه بدستشان می آمد بر سر سرباز میزدند فوراً امر شد در خانها را
شکسته زنهائی را که درون خانه بودند گرفته گیسهاشان را بحلقه های
آهنین بسته از کنار بام خانها بیاویزند
اگرچه در سال مذکور مصر فتح شد لکن متجاوز از پنجاه هزار نفر از سکنهٔ شهر نیز نعششان
در کوچه و بازار افتاد زیرا هرچند سکنهٔ مملکت میدانستند و درک مینمودند که
بعدالت سلطنت سنیهٔ عثمانیه پناه بردن از برای اشخاص و افراد محض شرف
و نعمت است لکن محض بخیال انکه شرف و امتیاز سکنهٔ پایتخت بودن را از
دست ندهند و نیز در میان هیئت و ارکان دولت حیثیت و اعتباری را که چندصد ساله پیدا کرده
بودند کم نکنند بالطبیعه با مهاجمین بمقام مدافعه برآمدن و فدای جان کردنشان از برای

انها نقص شمرده نمیشود
دوازده روز بعد از فتح مصر سلطان سلیم بسرای حکومتی که از بناهای صلاح الدین
یوسف بود تشریف فرما شدند و یکی از سرکردگان چراکسه را که قورد بای نام داشت
گرفته بحضور همایون در آوردند حضرت پادشاه خواستند او را بجهت شجاعتی
که داشت تلطیف نمایند لکن مرقوم اصلا التفات نکرده چون زوال دولت چراکسه را که
بسبب نیفی و رفعت او بود تخطر نمود باکمال خشونت احساسات پادشاهی را رد کرد
و فوراً بقتل رسید پس بحث و ایضاح این مطلب که آیا پس از
فتح مصر بسیاری از دلاوران را با انکه جرم و جنایتشان تحقیق نشود بقتل رسانیدن
لازم بود یا نبوده است بفصل محاکمه حواله مینمائیم و در اینجا همین قدر میگوئیم
که در فتح و تسخیر انچنان خطه‌های وسیعه مانند مصر بعضی اشخاص بی‌تقصیر تلف شدن
بسیار دفعه‌ها واقع شده است خلاصه چون تومان بای که بر چراکسه حکمدار نصب
شده بود از مصر به جزه گریخته با قشون موجوده‌اش دوباره متهیء هجوم گشت
صدراعظم یونس پاشا با بیست هزار عساکر عثمانیه و چهل عراده توپ مأمور
بگرفتن تومان بای شد و برقایقها سوار گردیده به جزه که در مقابل مصر عتیق واقع است

بیرون آمد با بقیهٔ چراکسه در انجا جنگ سختی کردند چنانکه بموجب روایت کتب تواریخ شش هزار عثمانی
و چهار هزار چرکس کشته شدند در این محاربهٔ جزه نیز شان و شرف جنگ
بطرف عثمانیان عاید گشت مصریان رو بصعید مصر فرار کردند و مشایخ و قبایل
عرب که هواخواهان دولت چرکسیه بودند هرچند از برای اکمال ناموس تومان بای
کوشیده با او از در اطاعت در آمدند و امرای پراکندهٔ چرکس را با تأمینات
قبول کردند لکن به یونس پاشا و ایاس اغا که مأمور تعقیب بودند نیز
از اخبار کیفیت دریغ نکردند چون سلطان تومان بای دید که بغیر از بارگاه
سلطنت دیگر از برای او ملجاء و ملاذی نیست بالضروره التجا آورده خود را
تسلیم ایاس اغا نمود او نیز در احترام او تقصیر نکرده معززاً او را بمصر برد
و کیفیت را بحضور همایون عرض کرد سلطان سلیم خیالش این بود که از برای
تومان بای معاش بسیاری مقرر نموده او را بروم ببرد لکن چون
پارهٔ حرکات خود تومان بای و انکه مصریان فریاد زده بودند که تومان بای
زنده باشد امنیت و اعتماد را ازو سلب نمود لهذا امر شد او را در باب
زویله بدار کشیدند چون دولت چراکسه بکلی منقرض شد ادل خیربیک
به امارت مصر نصب شد که این خیربیک مقدماً از جانب مصر والی حلب بود

وبعده بسلطان سلیم دخالت آورد مفتیان مذاهب اربعه را نیز کما فی السابق
ابقا نمود واغلب امرا را بخدمت مستخدم داشتند حضرت پادشاه از برای
تماشای خرابهای قدیم مصر بسمت گنبد هرمان و منفس رفتند وبعده از راه
بریه به اسکندریه امدند زیرا قسمی از کشتیهای جنگ عثمانی داخل لنگرگاه
اسکندریه شده بودند سلطان سلیم دوباره بمصر امده امر کرد سان لشکر
دیده نمود خودشان بالذات درمیان افواج عسکر و دستههای ینیکچریان میکردیدند
ومعلوم شد که شصت هزار نفر لشکر موجود است وبعد از ان شروع کردند که [illegible]
بلطایف الحیل حکیمانه حکومت اقطار حجازیه را از دست شرفا بگیرند [illegible]
اگرچه موکب همایون بطرف سولیس عازم گشته انجا را تفتیش ومعاینه نمودند لکن چون هنوز
درمصر امنیت کامله حاصل نشده بود باجمعیت عظیم به انحوالی رفتن مصلحت ننمود
لهذا قرار شد که به تلطیف ایشان را جلب نمایند دراین اثنا ابو النمی پسر
شریف مکه محمد ابو البرکات برای تبریک غزا بمصر آمد چون حوایج [illegible] مکه
معظمه ومدینهٔ منوره از مصر کارسازی میشد لهذا ~~شریف محمد ابو البرکات~~
نیز حجاز بمصر محتاج بود وازین جهت شریف محمد ابو البرکات نیز تابع سلطان
سلیم گشته سلطنتش را تصدیق نمود و اشیاء متبرکه را که در دست امانتش بود

به سلطان سلیم تسلیم نمود
نقل میکنند در اثنای این محاربه قدری طلا لزوم بهم رسانیده بود دفتردار (توپلدار)
مضطرب شده بود که یکی از امرای ~~چراکسه فوت شده بود~~ خبر به او دادند یکی از امرای
چراکسه فوت شده پسر کوچکی وزر خالص العیار بسیاری ازو باقی مانده است برکاب
همایون عریضه کرد که از اموال موجودهٔ متوفی مومی الیه مبلغیکه ارادهٔ همایون شده است
[illegible] از برای خزینه ارو جدا کنند ولکن حضرت پادشاه درحاشیهٔ عریضه
دستخط فرموده بودند که بمتوفی رحمت وبمالش برکت و به پسرش طول عمر ودولت
و بغماز لعنت باد و بجهت رفع ضرورت ارو از سه نفر تجار صد هزار طلا
[illegible] استقراض شده حوایج سفریه کارسازی شد وتجار مشار الیهم
~~از خلیفه [illegible]~~ مستدعی شده بودند که اگر پسرانشان درسلک سپاهی
قبول شوند مبالغ مزبوره را بخزینهٔ دولت پیشکش خواهند کرد دفتردار
ازاین مطلب کمال خرسندی حاصل نموده کیفیت را بنجاکپای همایون عرض
کرد لکن چون پادشاه این گونه مطالب را موافق علو همت خود نمیدانستند
پولها را پس داده بازرگانزادگان را بسلک لشکری داخل نکرد حضرت
سلطان سلیم سه چهار ماهی درمصر توقف نموده و به تلطیفات ونوازشات
هوای طرفداری دولت منقرضه را از سر مردم بیرون کرد ~~[illegible]~~

حسن جان روایت میکنند که یکروز حضرت پادشاه در بولاق مصر باکمال پاشا
زاده صحبت میفرمودند ملا عرض کرد امشب خواب از سرم بریده بود ودرمیان
ارو گردش میکردم و باخود میگفتم (بیت) (نه قالدی بزم ملک عربده) (نیچه بز گزه لم
شام وحلبده) (بتون احبابمز ذوق وطربده) (کل ای دل کیده لم روم ایللرینه)
ترجمهٔ تحت اللفظ بیت این است (مارا در ملک عرب دیگر چه کار است تا چند در
دیار شام وحلب سرگردان باشیم وحال انکه جمیع دوستان وطن ما درعیش وطربند
بیا ای دل بملک روم برویم) ~~این ابیات~~ حضرت پادشاه ازین ابیات
[illegible] خوشحال شده بسیار خندیدند وبعد فرمودند فی الواقع دیگر در
اینجاها کاریکه سبب ماندنمان باشد نمانده است این همه حرکت میکنیم بصدر اعظم
خبر بدهند تدارک رفتن به هند وحرکت را اعلان کنند باز یکروز دیگر با ملای
مومی الیه مصاحبت میکردند ومتوجه به او شده فرمودند ملا لطفی معلم تو بود چرا بقتل
او فتوی دادند عرض کردم حسد رفقا گرفتار شد به بلای زیرا بجهت انکه درحضور همایون
کسب حیثیت کرده بود دیگرا اعتنا بکسی نداشت و درضمن لطیفه وشوخی مطالب
بعرض میرسانید لهذا دشمن بسیار پیدا کرد تا انکه به او افترا بسته بقتلش
ساعی گشتند اغلب اوقات لطیفهها اختراع کرده حضرت پادشاه را مشغول میداشت

حضرت پادشاه فرمودند او استاد تو بود تو هم مگر نمیتوانی لطیفهها جعل
کنی که مردم انرا صحیح بپندارند ملا درجواب عرض کرد بنده روز گذشته
[illegible] نوبت خودم را گذراندم حال نوبت رفیقم است پادشاه فرمودند
ای راستی رباعی پیرپروزی اختراع خودت بود ملا تعظیم کرده عرض کرد بلی [illegible]
حضرت پادشا از طول اقامتشان درمصر [illegible] مطلبها داشتند لکن بعد
بهر ملاحظه ومحذوری که بود عودت فرمودند
درباب فتح مصر چنانکه بهر طرف ممالک محروسه فتحنامهها نشر شد از برای
امیر الامرای حلب نیز فتحنامهٔ همایون نوشته شد که [illegible]
[illegible] اوقاتیکه حضرت پادشاه درمصر بودند یکبار هنگامیکه
از المقیاس سوار قایق میشدند پایشان لغزیده برود نیل افتادند
وفوراً حاضرین کوشیده اورا بیرون آوردند درشهر شعبان سال مذکور
پادشاه سپهر احتشام از مصر عزم شام نمودند و روز بیست وچهارم
شعبان موکب همایون درصحرای میانه رسید و غزه فرود آمده درماه
رمضان درصالحیه نام موقع چون صدر اعظم یونس پاشا جرایم سابقه اش

باز تجدد کرده بود تقبل رسید تا اینکه درصورتیکه وزیر ثانی زنیل پاشا
بایستی بقاعدهٔ مرعیه صدراعظم بشود بجهت عدم لیاقت وکفایتش از
او چشم پوشیده شد وزیر ثالث خواجه زاده محمد پاشا اگرچه قابلیت داشت
بجهت قدم زنیل پاشا تقدم ننمود پیری پاشا را که سابقاً از منصب
صدارت منفصل شده بود از محافظ کری اسلامبول طلبیده صدراعظم
نصب نمودند از اسباب عدیدهٔ که درخصوص قتل یونس پاشا در کتب
مذکور است اصحش آن است که حسن جان که از ندیمان پادشاه بود روایت
میکند و انهم خراب ظلمهائی بود که در مصر از وسر زده انکه گفته اند هنگامیکه موی الیه در رکاب
همایون میرفته است کف دهن اسبش بلباس حضرت پادشاه خورده بود است
و بانی جهت حکم تقبلش شده است نباید صحیح باشد سلطان سلیم وقتیکه برادر
خود سلطان احمد را کشت چنانکه ذکرش سبقت کرد از دو پسرانش سلطان مرادشاه
عجم و سلطان علاء الدین نیز بمصر پناه برد سلطان علاء الدین بعدازقلیل زمانی
درمصر فوت شد واز وپسری سلطان قاسم نام درنزد سلطان غوری باقی ماند
بعدازمحاربهٔ (مرج دابق) شهزاده مرقوم بمصر فرار کرده بود هنگامیکه سلطان سلیم

مصر را گرفت شهزادهٔ مرقوم خود را پنهان کرده بود چون خیری بیک والی مصر شد
شهزاده از کنج خمول بیرون آمده اغاز فتنه انگیزی کرد لهذا اورا گرفته
بقتل رسانیدند و فردا اعلان نمودند که سلطان قاسم وفات کرد کذلک
شخصی دیگر پیدا شده ادعا نمود که من سلطان غوریم که در محاربهٔ مرج دابق
مفقود شده بودم چون تحقیق احوال او را نمودند معلوم شد که کذاب است
بعدازانکه کذبش ثابت شد بقتلش رسانیدند

ذکر تحریر بلاد عرب

درابتدای این سفر مصر مرقوم داشتیم که بغیراز انعام عمومی که بسپاهیان
روم ایلی مرحمت شد چون محل تیمارشان دور بود
(تیمار ملکیست که ازطرف دولت به کسانی داده میشود که هنگام سفر آمده خدمت میکنند)
موقتاً محصول انها ازجانب خزینهٔ دولت ضبط شده به خودشان از خزینهٔ
مالیات بطور قرض مبالغ مستوفی داده شده بود واز برای تحصیل مبالغ
مذکوره بقاضیان روم ایلی اوامر سامیه نوشته شده بود که حاصل تیمار سپاهیانیکه
از خزینه پول قرض کرده بودند بمعرفت وکیلهاشان وکدخدایانشان جمع وتحصیل شود

واز هر ناحیهٔ یکنفر قاضی محصولات تیماریه آن ناحیه را آورده دراسلامبول تسلیم نماید
و بمحافظ اسلامبول پیری پاشا نیز امر شده بود که ازبرای دادن مواجب عسکر و تهیهٔ
سفر بقدر کافی سیم وزر از خزانهٔ عامره برداشته بقاضیانی که حاصلات تیمار
سپاهیان را ضبط میکنند تسلیم نموده بسرعت هرچه تمامتر به اردوی همایون بفرستد پیری پاشا نیز
بموجب امر سلطانی نقود مطلوبه را ازخزانه برداشته بقاضیان سپرد که به اردوی همایون
ببرند و قاضیان هزارلک اقچه را که بعهدهٔ امانتشان تودیع شده بود برداشته طی
مراحل وقطع منازل نموده بحلب واصل گشتند لکن چون حضرت پادشاه هنوز در مصر بودند
وجه را درقلعهٔ حلب نگاه داشته بجهت نا امنی راهها بحضور همایون عریضه کردند که بسبب
نا امنی راهها جرأت نکردیم که ازانجا پیشتر بیاییم الان درحلب منتظر امر و ارادهٔ
همایونی میباشیم ازجانب حضرت پادشاهی بوالی حلب قره جه پاشا فرمان عالی ورود نمود
که مبالغ مذکوره را بمعرفت امرای حما وحمص بمصر فرستاده تسلیم تحویلدار اردوی همایون
نماید دراین اثنا چون دفتردار یعنی تحویلدار حلب نیز به چلبی زاده کمال چلبی قاضی حلب
توجیه شده بود خبر آن هم رسید بعدازان شروع بتحریر املاک شده هرطرف ولایات
جدیدهٔ که داخل حوزهٔ حکومت پادشاهی شده بود قید وثبت شد وانچه لایق خاصهٔ

همایون بود دردفتر املاک خاصه داخل ومابقی به اصحاب تیمار توجیه شد
و قضاوت طرابلس شام نیز به قاضی ترخاله ونیکلی شهر مولانا ابوالفضل افندی
پسر ملا ادریس بتلیسی که در منضم شدن کردستان بر ممالک محروسه
همت گماشته بود عنایت شد وتفتیش وتحریر انجا نیز برعهدهٔ خودش محول گردید
کذلک قضاوت شام به فناری زاده نوح افندی وتحریر ولایت حلب
نیز به عبداله پاشازاده عبدالکریم بیک حواله شد فناری زاده
نوح افندی ضابط اموال شام و عبدالکریم بیک نیز ناظر اموال حلب بود
الحاصل مأموریت تحریر املاک و اوقاف تکمیل شده دفترانها
بتصدیق حضرت تاجداری وبصحهٔ شهریاری رسید این کیفیت تحریر املاک بعداز
عودت موکب همایون بشام واقع گشت دراین اثنا از اسلامبول قاصد
رسیده عرایض شهزاده سلطان سلیمان را آورد چون درضمن عرایض نوشته
بودند مجاریان ازحدود ممالک محروسه تجاوز نموده اند وامیر ازورنیق حاجی
مصطفی بیک نیز درمیدان مدافعه شهید شده است چون این ازکارهای
مهم بود لازم مرآمد که عریض وعمیق دراین باب ملاحظه ومطالعه شود در ماه ذی القعدهٔ
سال مزبور در اثنائی که حضرت پادشاه درشام شریف مشغول زیارت مراقد

ومزارات محترمه بودند مرقد شیخ اکبر (محی الدین عربی) را دیدند که از خس وخاشاک مستور شده بود فوراً اراده فرمودند که از برای آن یک زریح ویک مسجد ویک خیراتخانه بسازند و باکمال سرعت شروع به بنای مقبره شد چنانکه در روز جمعهٔ چهارم شهر محرم الحرام ٩٢٤ نماز جمعه در مسجد یکه مجدداً ساخته بودند نماز جمعه ادا شد و پیری پاشا که صدراعظم نصب شده بود در بیست دوم ماه مزبور واصل شام گشته بشرف رکاب بوسی همایون مشرف گردید

از جانب شاه عجم شاه اسمعیل نامهٔ مخصوصی متضمن بر تأکید صلح وصلاح وارد گشت لکن حضرت پادشاه اصلا التفات نفرموده جواب نامه را بوقت دیگر تعلیق فرموده امر شد سفیر را نیز در یدی قلهٔ اسلامبول حبس کنند (یدی قله درسمت جنوبی اسلامبول دروازه ایست که درخارج آن هفت یکه برج ساخته شده است وسلاطین عثمانیه سفرای بیگانه را هنگام غضب درانجا حبس میکرده اند) و به ارکان دولت اعلام داشتند که منوی ضمیر همایون این است که بدار الخلافه عودت نفرموده بخط مستقیم بر سر مملکت اذربایجان لشکر بکشند لکن چوقشاق سفر طبقهٔ لشکر را مضطر ساخته بود استدعا نمودند که این سفر بسال دیگر بماند و مسئولشان

قرین قبول گشت و ولایت شام مع ملحقاتش بروجه مالکانه به جانبرد غزالی احسان [illegible] وکذلک حوالی بیرت وصیدا که مسکن وجولانگاه [illegible] عاصی معروف ابن حنش بود به قورقمزاوغلی محمد بیک توجیه وعنایت شد الحاصل تقدیر چهار ماه شهر یار سپهر احتشام در شهر شام توقف وارام فرموده در ماه صفر المظفر سنهٔ مذکوره ازانجا قیام نموده عازم حلب گردیدند

حسن جان افندی که ندیم سلطان سلیم بود وشش سال علی الدوام درخدمت ملوکانه ایفای چاکری کرده بود بعد از فتح مصر دراین هفت هشت ماه که حضرت پادشاه از برای اصلاحات داخله در مصر وشام وحلب اقامت فرموده بودند در باب احوال داخلهٔ سلطان سلیم تاریخی نوشته است در تاریخ مذکور چند حکایت غریبه دیده شده است که بعینه دراین محل ذکر میشود ازان جمله هنگامیکه حضرت پادشاه بالشکرش که کمتر از شصت هزار نفر نبود از حوالی غزه عبور میفرمودند اعراب بادیه نشین بنابعادت قدیمهٔ شان احمال واثقالی را که از اردو جدا افتاد غارت میکردند مثلا یکشب از یدکهای مخصوصی دستگاه همایون یک قاطر عقب مانده بود واعراب قاطر را بابارش زده

بردند چون قضیه بخاکپای همایون عرض شد بجهت اشیاء منهوبه دربند نشدند لکن از برای یکجلد تاریخ وصاف که بسیار چیز قطعهٔ بود اظهار اسف فرمودند از معلمین دستگاه همایون خطاط شمس الدین افندی چون بسیار سرعت قلم داشت [illegible] خواجهٔ سلطانی حلیمی افندی تعهد نمود که بیست روزه موی الیه تمام تاریخ وصاف را بنویسد مولانا [illegible] حلیمی افندی در خانهٔ خود اطاقی را که ناظر برود نیل بود از برای شمس الدین افندی تخصیص نموده به او تبلیغ نمود که باید بیست روزه تاریخ وصاف را بنویسد موی الیه نیز در اطاقی راکه مینشست [illegible] از داخل بسته مشغول نوشتن تاریخ بود یکروز ناگاه دید شخصی در مقابلش نشسته است نزدیک بود که از خوف وهراس غش کند که شخص غیبی گفت مترس مراهم مانند خود بنی آدم بپندار و با این کلام وحشت اورا دفع نمود افندی موی الیه دانست که اواز رجال الغیب است از او سوال کرد که مصر در حکم دولت عثمانیه خواهد ماند یا خیر جواب داد بلی باقی خواهد ماند بعد از مدت طول عمر صاحب خانه حلیمی افندی وخودش سوال نمود جواب گرفت که حلیمی افندی از شام به آنطرف نخواهد گذشت و رشتهٔ حیات خودش نیز با او منقطع خواهد شد این بگفت و از چشمش غیب شد چون بعد از زمانی موکب همایون بشام رفت حلیمی افندی

ناخوش شده وفات کرد ودر همان اثنا شمس الدین افندی نیز یکشب فجاءةً فوت شد وفردا جنازهٔ هردو را در قبرستان صالحیه دفن کردند خواه در شام وخواه در مصر از حضرت پادشاه کرامات بسیاری سرزد مع هذا بتطیر وتشأم مایل بودند در مصر یکوقت بزیارت شیخی رفته بودند درحین ورود پادشاه شیخ هیچ ملتفت نشده از مراقبه سر بالا نمیکرد مدتی بسکوت گذشت بعد حکیم باشی اخی چلبی جسارت کرده اغاز سخن نمود پادشاه غضبناک گشته فرموده بودند من اول کلام شیخ را [illegible] بنیت فال گرفته بودم تو نیت مرا بهم زدی بعد ازین بی اذن سخن مگو بروازپیش چشمم گم شو در ماه رجب سال مذکور وارد اسلامبول شدند بعد از چند روز آرام متوجه ادرنه گشتند شهزاده سلطان سلیمان که بنیابت سلطنت مانده بودند با هزار و پانصد نفر از خواص عثمانی عازم محل مأموریت خودشان که صاروخان بود گشتند وکان هذا ۲۷ شعبان سنه ٩٢٤

ابن حنش که حوالی صیدا را متقر خود ساخته بود پارهٔ سبکمغزان را گرد خود جمع کرده باحضرت پادشاهی بعید عصیان برآمده بود وهمچنین جلال نامی از اهل ضلال هم در نواحی (بوز اوق) و (سیواسی) بقدر بیست هزار نفری هواخواه پیدا کرده بدعوای سلطنت و استقلال شیرازهٔ نظام اناطول را اخلال

کرده بود چون این قضیه واصل سمع همایون گردید به پیری پاشا صدراعظم که در کنار نهر
فرات مأمور محافظهٔ بلاد بود امر شد که بر سر ابن حنش قزلباش فرستاده شده او را از سر اهالی
آن سامان دفع و رفع نماید و فرهاد پاشا [illegible] نیز
مأمور بر رفع غائلهٔ جلالی گردید در محرم سنهٔ ۹۲۵ این هر دو عاصی مقهور و منکوب گشته
به جزای ناشایستی خود رسیدند به بکلربکی محمد پاشا که مأمور این کار بود مکافاتاً رتبهٔ رفیعهٔ
وزارت داده شد و داماد فرهاد پاشا نیز بمنصب بکلربکی گری روم ایلی شیرین کام گشت
در این اثنا بسمع همایون رسید که شخصی در حوالی اماسیه ظهور نموده بدعوای اینکه سلطان
مراد بن سلطان احمد است بر سر خود جمعی را گرد آورده است بملاحظهٔ اینکه سبب حدوث
فتنهٔ عظیمی نگردد امر بتحقیق و تفتیش حال او شد و از برای این کار آدمهای
معتمد کاردان معین گشت شهزاده سلطان مراد هنگامیکه طومار عمر برادرش سلطان
احمد طی شد چنانکه مذکور داشتیم به شاه اسمعیل شاه عجم التجا برده بعده در راه فارس
وفات نمود بنا علیه حضرت پادشاه حافظ محمد بدر حسن جان را بمطالعهٔ اینکه در آن
هنگام در خدمت شاه اسمعیل بود و از کیفیت وفات سلطان مراد خبر داشت بحضور
همایون طلبید و [illegible] کیفیت حال سلطان مراد را از او استفسار نمود مرقوم بعرض رسانید
هنگامیکه شهزاده تازه آمده بود در حضور شاه اعتبار داشت لکن بعد از مدتی از نظر شاه افتاد

و بعد یکروز شایع شد که او را کشته اند ولکن قاتلش معلوم نشد کی بوده است
حضرت پادشاه فرمودند ما نیز چنین شنیدیم و بعد در تحقیق حوادث شایعه
اهتمام نمودند [illegible] از هر کس پرسیدند و هر کسی جائی را که شنیده بود خبر داد
تا اینکه خبر بشخص نعلبندی منتهی شد نعلبند را [illegible] که در تحت اخور قاپو بود
برای طلبیدند در حضور همایون او را استنطاق کردند نعلبند نیز از
صابونجی ابراهیم افندی روایت کرد که او گفته بود است که شهزاده به
اسلامبول آمده و بعده ناخوش شده پانزده روز قبل وفات کرده است
و او را در اسکدار دفن نموده اند و بوستانجی باشی را فرستادند و سر او را
از [illegible] قبرش بیرون آورده معاینه نمودند لکن علامتی که دلیل شهزاده
سلطان مراد بودنش باشد ظاهر نشد لهذا به این اقاویل باور نکردند
حتی حسن جان افندی چون افراط تحقیق این مطلب را دیده عرض کرد افندم در صورتیکه
در خصوص وفات کردن شهزاده در ایران اطلاعات صحیح در دست است از این
هم تحری و تحقیق فایده چیست حضرت پادشاه در جواب فرمودند با وجود
اینکه نزد من محقق است که شهزاده در ایران وفات کرده است چون اشرار
اشقیا از برای احداث فتنه بهانه میجویند این مطلب را وسیله کرده بر سر خلق

بلائی خواهند آورد و من ملتزم گشته ام که این سلطنت عثمانیه را وقتیکه به
صاحبش میسپارم از دست تعدی شرکا و رقبا تماماً آزاد باشد [illegible]
به آن جهت در تحقیق افراط کردم زیرا از ابتدای جلوسم تا کنون نهایت
اصولی که پیش گرفته ام این است چون بعد از من [illegible] بقای ما موجب فنای
اشخاص بسیاری خواهد شد لهذا ما مأموریت خود را تماماً ایفا نمودیم فیما بعد وقت است
که آثار من مروی و طومار حکومتم مطوی خواهد شد بعد از این قضیه [illegible]
از سفر رادوس فسخ نیت فرمودند و تسخیر جزیرهٔ رادوس را
که اقدم افکار صدراعظم پیری پاشا بود بتأخیر انداختند در این باب مطالعهٔ
صدراعظم بسیار مناسب بود زیرا چون مصر فتح و تسخیر شده بود دریائی که فیمابین
اسلامبول و مصر بود نیز بکلی در دست تصرف آوردن باعث بقای آن مملکت میشد
لهذا فتح رادوس و قبرس موافق مصلحت و لازمهٔ حال بود
قهرمان رزمگاه چالدران سلطان سلیم هر چند تبریز را که پایتخت آذربایجان است فتح نمود
چون بنا به اصرار و ابرام طایفهٔ لشکری تنها بنهب و غارت آنجا اکتفا نموده آنجاها را ترک
کرده [illegible] این مظفریت را در خیال خوش غلبهٔ کامله نشمرده باز خیال داشت
دوباره بر سر آذربایجان هجوم ببرد بنا علیه تجار ایران را از داخل شدن به ممالک محروسه

منع نمودند و تجار روم را نیز قدغن فرمودند که تجارت امتعهٔ ایران را
موقوف کنند بعضی از این تجار بتهمت تجارت امتعهٔ ایران گرفتار شده
اموالشان را از جانب دیوان ضبط نمودند و هر چند سوز و گداز کردند التماسشان
بجائی نرسیده از اسلامبول بیرونشان کردند یکی از چیزهائی که نقص عظمت
شأن سلطان سلیم شمرده میشود این است که بعد از وفاتش پول این
امتعه را سلطان سلیمان بصاحبانشان پس داد چون منع تجارت امتعهٔ بسبب عداوت با پادشاه اسمعیل
ایران باعث کساد تجارت و مضایقهٔ اهالی مملکت شده بود از این قدغن
هیچ ضرری بشاه اسمعیل عاید نمیشد بنا علیه این حرکت سلطان سلیم را
اگر نپسندند بجاست زیرا به این واسطه از دشمن انتقام کشیده نمیشد
تفصیلش در دفتر بعد مذکور است مراجعت نمود
این مسافرخانهٔ [illegible] دلفریب عالم عجب منزل غریبی است در آن نه جمشید و ضحاک
بمراد و نه فریدون شاد گشت از صدمهٔ این [illegible] دهر دون نه هارون
امین ماند و نه مأمون چون افسر سروری از چندین سر و عروس سلطنت از
هزاران شوهر [illegible] بجا مانده است بهرام فلک کوس لمن الملک را بر در چندین
سلاطین تخت نشین کوبیده است و بسیار بتجربه رسیده است که [illegible]

که سام هرکس که از شربت کامروائی شیرین شد عاقبت مذاق
جانش بزهر قهر تلخ وبدر امالش در سپهر امید دو هفته نکذشته سلخ کردید
مراد ومقصد از این مقالات عبرت انکیز ومقدمات حکمت امیز این است که
این جهان فانی از برای سلطان سلیم که در راه تقای دولت وسلطنتش خواب و
ارام خود را ترک کرده بود نیز باقی نماند ان پادشاه غیور غازی که در
مقابل قوت عرب وعجم مانند سد سکندر ایستاد بالاخره تاب یک جوشی را
که مبدل به دنبل شد نیاورده کریبان جان را از پنجهٔ شیر اجل نرهانید تفصیل
این اجمال ازین قرار است که در پانزدهم شهر شعبان سنه ٩٢٦ بنا به بعضی
اسباب خفیه قرار دادند که از اسلامبول به ادرنه بروند وارادهٔ پادشاهی
تعلق کرفت که جمیع وزرا از پیش به ادرنه رفته تنها فرهاد پاشا ملتزم
رکاب همایون باشد لکن یکروز قبل از انکه عازم ادرنه بشوند هنکامیکه در
باغچهٔ سرای همایون میکردیدند شکایت کردند که در پشتشان جوشی سرزده است
ودرد میکند وبه حسن جان افندی فرمودند که به بیند چیست چون موی الیه
نکاه کرد عرض کرد جوشی کوچکی است تازه سرزده است فردا آن روز بحمام
رفته به حسن نام دلاک مخصوصشان فرمودند آن جوش را بفشارد از آن

فشار جوش حمرت والتهاب بهم رسانید چون مناسب نمیدانستند
بجهت یک بثور کوچکی از سفر فسخ نیت نمایند بنهٔ اردوی همایون را
فرمودند رو به ادرنه حرکت بدهند وخودشان با خدمهٔ خاصه سبکبار وزبده
براه افتادند چون بمنزل (قورشدران) رسیدند درانجا نصب خیام ارام فرموده
چند روزی در آنجا توقف نمایند زیرا دیکر در مزاج همایون قدرت اینکه
بیشتر بروند نمانده بود وغریب این است که آن منزل موقعی بود که پدرش با
سلطان بایزید برای تاج سلطنت محاربه کرده وبالاخره مغلوب شده
بودند خلاصه دیکر از انجا بیشتر مجال رفتن نمانده برای معالجهٔ اطبا را جمعیت
کردند لکن کار از کار کذشته بود یعنی دنبل مبدل به قرحهٔ شده بود که معروف
به (شیر پنجه) است حکیم باشی اخی چلبی شب وروز با جراحین مشغول دفع
آن زخم بودند حسن جان افندی آنی از پیش فراش پادشاه دور نمیشد
اکر قدری عقب مینشست اورا به نزدیک رختخواب میطلبیدند نقاهت و
ضعف پادشاه درمیان اردو شایع شده از هر سری صدائی در می آمد
وانواع اراجیف منتشر میشد بناءً علیه صدر اعظم پیری پاشا وپیشخدمت
حسن جان افندی میانه خود قرار دادند که دیوان سرپائی ترتیب بدهند
وباکمال نزاکت حضرت پادشاه تلمیح نمودند که لزوم بهم رسانیده است

خود را به اهل اردو بنمایند لهذا در پیشکاه اطاق همایون تختی کذاشتند و
حضرت پادشاه چند دقیقهٔ با وقار وتمکین بر بالای تخت قرار فرموده زود
به فراشکاه همایون برکشتند چون بکلربکی روم ایلی احمد پاشا که ملتزم رکاب
همایون بود مقتدر بحفظ اسرار نبود اورا به بهانهٔ به ادرنه فرستادند
و دل واقفان اسرار بسبب این حالت حضرت شهریار پر از خون
بود والحاصل در شب نهم شوال المکرم سنهٔ مزبوره سلطان سلیم خان چشم از تماشای
جهان پوشیده دست از کار وبار عالم بمدار کشیدند وجام کل نفس ذائقة الموت را
از دست ساقی اجل چشیدند خواص بندکان بنای کریه وزاری نهاده شروع به نوحه
وفغان نمودند وخوف آن بود که این سر مستور بی وقت بخارج نشر شود پارهٔ از
پیشخدمتان رایشان این شد که قضیه را بصدر اعظم خبر بدهند لکن حسن جان افندی
راضی نکشته کفت فردا بقاعدهٔ مقرره دیوان ترتیب داده وبه آن
وسیله بوزرا خبر میدهیم انها هر طور که مصلحت میدانند انطور عمل کنند
وباین قرار داده هرکس را ساکت کرد بهمان دستور چون صبح شد صدر اعظم وسایر
وزرا را از قول پادشاه بخلوت سرا طلبیدند وچون از قضیه واقف شدند این
تدبیر حسن جان افندی را بسیار پسندیدند واورا تحسین نموده کفتند افرین بر تو
که خوب تدبیری اندیشیدی اکر در ان دل شب به تلاش واضطراب حرکت شده بود
کار مشکل میشد ومصلحت چنان دیدند که در انروز بر وجه معتاد دیوان بشود

واز حذقه اطبا حکیم شاه محمد قزوینی وحکیم عیسی وحکیم عثمان با حکیمباشی
در داخل چادر بالاتفاق بغسل جسد پادشاه مباشرت وبعده
نمازش را خوانده امانةً نعش را در تابوتی وضع نمودند
وفات آن
در شب نهم شوال المکرم هفت ساعت از شب کذشته در سنه ٩٢٦ وفات
واقع کشت
فوراً از برای وارث تخت سلطنت سلطان سلیمان خبر فرستادند واستدعا
نمودند که از برای جلوس بر تخت سلطنت استعجال وبمقر خلافت بسرعت
استقبال بفرمایند وتا انکه از جانب سلطان سلیمان خبر برسد بهیچ طرفی
حرکت نکردند چون بقیهٔ این وقعه عبارت از جلوس حضرت سلطان
سلیمان است تفصیلش در دفتر یازدهم که متضمن وقایع سلطان مشار الیه است
مذکور خواهد شد
وقتیکه سلطان سلیم خان پادشاه شدند قوجه مصطفی پاشا صدر اعظم بود
بعد از کشته شدن او هرسک زاده احمد پاشا دفعهٔ چهارم وزیر اعظم شد پس از ان
خادم سنان پاشا بصدارت منصوب کشت چون او نیز در سفر مصر شهید شد

یونس پاشا بجانش نصب شد لکن بعد از برگشتن از سفر مصر او نیز
بقتل رسیده پیری پاشا صدراعظم گردید که در هنگام جلوس سلطان سلیمان
پیری پاشا صدراعظم بود هرسک زاده احمد پاشا نیز امیرالبحر بود لکن بعده
از امرا جعفر بیک امیرالبحر گشت چون او را بدار کشیدند مصطفی پاشا
در جانش امیرالبحر گردید
مقام فتوی نیز برعهدهٔ استحقاق علی جمال افندی بود که ترجمهٔ حال
اینها همه در کتاب شقایق محرر است از ابتدای ظهور دولت علیهٔ عثمانیه
که سنهٔ ۶۲۶ هجریه است تا سنهٔ ۹۲۶ یعنی در مدت سیصد سال ده تن در
سریر سلطنت عثمانیه تشریف فرما شده و خدمت وکالت مطلقه یعنی
صدراعظمی نیز بیست و شش دفعه به بیست و یک تن داده شده است

در بیان اجمال وقوعات عمومیهٔ عصر سلطان سلیم خان و اسباب وقوع آنها

بزرگترین وقوعاتیکه در هنگام سلطنت سلطان سلیم روی داد این است
که در صورتیکه نوبت سلطنتش نبود سلطان شد زیرا همه خلق و علی الخصوص
زمرهٔ لشکری که بهر چیزی دخل و تصرف میکردند میدانستند که بموجب قوانین مرعیهٔ سلطنت عثمانیه پادشاهی
مشروط به اکبر خاندان سلطنت است مع هذا سلطان سلیم از دو نفر برادرانش که

که از خودش بزرگتر و بحق تقدم بخودش امر بزرگی بود علی الخصوص بعد از آنکه در
جنگ پدرش مغلوب شد برخلاف عادت و طبیعت ارکان دولت اثبات وجود
کردن مبنی بر یک قوهٔ فوق العادهٔ بود که در نفس او مودوع بود و آن قوه نیز بعد
الجلوس بروز کرد زیرا وقتیکه سلطان سلیم پادشاه شد چند دولتهای بزرگ
چشم به ضبط و تسخیر ممالک عثمانیه دوخته بودند که عمده ترین آنها ملوک آل رمضان
چراکسهٔ مصر و شاه اسماعیل صفوی بود و در تحت حمایت اینها چندین حکمداران مستقل از قبیل
و ذوالقدریه و امرای اکراد و شیروانیه و امثال آنها ~~[illegible]~~ بودند و
هرکدام از آنها میکوشیدند که از ممالک عثمانیه از برای خود قسمتی بربایند در
اثنای تسلط و غایلهٔ این دو دولت بزرگ و چهار حکمداران کوچک که در صدد این
بودند ممالک عثمانیه را که واقعه در آسیا در تنگی و حال اختلال بیندازند در داخل مملکت نیز
بجهت نزاع تاج و تخت که شهزادگان با یکدیگر داشتند و کلای دولت و اهالی
تابع افکار مختلفه بودند ~~و ارکان دولت که خیالات مختلف داشتند~~ و در میان
آن حیله ها و تزویرهائی که ارکان دولت بخیالات مختلفه بکار میزدند در میان دسته های
ینیکچریان گفتگوئی بود که پادشاهان پیر و علیل شده است باید سریر سلطنت
به سلطان سلیم تسلیم شود والحاصل ایالات اناطول کانه محصور بودند و داخلش
نیز در دست شهزادگان منقسم شده بود در ایالات روم ایلی هر چند مانند اناطول

فساد و اختلالی نبود لکن حکومتهای مجار و وندیک برضد دولت علیه از تحریک و افساد
اهالی صرب و خروات و بلکه سکنهٔ مملکتین آنی فارغ نبودند باخصوص بغدانیان
که به پشتگرمی قوهٔ حربیهٔ لهستانیها و روسها یک قوهٔ احتیاطیه ترتیب داده
بودند که در قطعهٔ بسارابیا هم از برای منع هجوم و تسلط خانان قریم کافی و هم از برای
ضبط و ربط ایالات طونه و بلغارستان وافی بود در هنگام جلوس حضرت
سلطان سلیم خان امورات داخله و خارجهٔ ممالک محروسهٔ عثمانیه نحویکه مذکور
گشت کسب نزاکت کرده بود لکن هرگاه در صدد استیضاح این برآئیم که آیا این
اغتشاش از سوء ادارهٔ کدام طرف لازم آمده است جواب این است که
سوء ادارهٔ عصر سابق سلطان سلیم را در صورتیکه نوبت سلطنت حق او نبود
او را از برای پادشاه شدن بغیرت آورد باین معنی که لاقیدی سلطان بایزید مرحوم
و کافی نبودن قوهٔ دافعهٔ او در مقابل ارکان دولت و مستقل بالرای بودن
شهزادگان در ایالات متصرفی خودشان باعث قوت و گستاخی شاه اسمعیل
صفوی و آل ذوالقدریه و مصریان شده بود و به این جهت بنیهٔ دولت
ضعف بهم رسانیده بود در چنین وقتی پادشاه شدن قهاری مانند سلطان
سلیم سبب احیای دولت شد اگر سلطان احمد جلوس کرده بود از برای اینکه
راحت و خوشگذرانی را طالب بودند بسیار خوب میشد اما در راه استراحت

چند روزه دولت محو و منقرض میگشت بعضی کسان از خونریزی و سفاکی
سلطان سلیم بحث بمیان آورده میخواهند از برای اعتراض راه پیدا کنند
فی الواقع خون ریختن بی جهت مذموم و مشئوم است لکن سلطان سلیم
بمقتضای عقل و درایتش که ~~[illegible]~~ از کارهائی که پیش گرفت استدلال میشود
البته فهمیده بود که بتدبیر دیگر اصلاح آن گونه امورات مغشوشه
ممکن نخواهد شد اگر به خیالات کسانیکه با مطالعات و ملاحظات او
مخالف بودند موافقت کرده بود نه شان و شرف مظفریت صحرای چالدران
عاید دولت علیه میشد و نه مصر مسخر میگشت پس باید حکم کرد که در
اثنای سفر ایران خون همدم پاشا بحق ریخته شد زیرا اعم از آنکه
رای و معروضات او در حضور پادشاه قبول میشد یا نمیشد اگر بقتل
نرسیده بود نتیجهٔ محاربه از برای دولت عثمانیه بسیار وخیم میشد و
قس علیه البواقی سایرینی که کشته شدند همه از این قبیل بودند خونریزی
وقتی مذموم و ملوم است که حکومت برای کیف شخصی کسی را بکشد والا
از برای انتظام عالم در قتل مقصرین مرحمت و اغماض کردن بیجاست
اگر سلطان سلیم چنانکه (هامر) و پارهٔ از مورخین گفته اند غدار و
خونریز میشد کسی به امر و ارادهٔ او اطاعت نمیکرد خودش تنها

میماند ازین معلوم میشود که غضب وحدت او همه بجا بوده است اگر بچشم انصاف
نظر شود بعد از آنکه با اردوی مکملی که عبارت از صد و چهل هزار نفر بود داخل
خاک عجم گردید او را بلا حرب برگردانیدن عین بی‌حمیتی بود و همچنین گوش
بحرف آنچنان بی‌حمیتان ندادن و وجود اصحاب اینگونه خیالات را از میان
برداشتن محض صلابت و غیرت است شاید کسی بگوید در صحرای چالدران
بخلاف افکار عامه محض استناد به بخت و طالع بالذات با شاه اسمعیل
داخل محاربه شدن آیا کار خوبی بود خیر حرکتی نبود که شایسته مدح و ستایش اعتراف بکنیم که آن
باشد زیرا این محاربهٔ چالدران با جنگهای دیگر قیاس قبول نمیکرد اگر در ملک
بیگانه شکست خورده بودند دیگر خود را جمع کردن و جلو خرابی کار را گرفتن
محال بود و دولت بزرگ سیصد ساله بهمین یک مغلوبیت محو میشد هر چند محاربهٔ
چالدران سلطان سلیم مانند محاربات قصوه و انقره و وارنه که سلاطین
سالفه کردند چندان سخت و شدید نبود لکن چون شاه اسمعیل بواسطهٔ
دعوای دین و مذهب از اهالی ممالک محروسه طرفداران و اشیاع بسیار پیدا
کرده بود اگر در آن محاربه سلطان سلیم غالب نیامده بود اهالی اناطول
از برای عصیان حاضر بودند و به این جهت چون شاه اسمعیل نیز کسب قوت
و جسارت میکرد از برای دولت در قطعهٔ اسیا یک وجب خاک باقی

نمیماند و ملک عثمانی منحصر به روم ایلی میشد و در چنین صورتی یعنی [illegible]
روم ایلی بی اناطول بدیهی بود که در دست نمیماند زیرا قوت و شوکت
سلطنت عثمانیه بمقتضای موقعی که دارد وابسته بر این است که
اناطول و روم ایلی را هر دو داشته باشد هر کدام از این دو قطعه ضعف
بهم برسانند هیئت حکومت پایدار نمیتوانند ماند بنا بر روایات تاریخهای
قدیم [illegible] با وجود آنکه رومیان چند هزار سال بود در ولایات (تراکیا) و
(تسالیا) و (مقدونیه) متوطن و متمکن بودند باز بی اناطول نتوانستند
مواقع مذکوره را محافظت کنند و کذلک عربها نیز از افریقا گذشته
اسپانیا را ضبط نمودند مؤخراً بمحض آنکه از افریکا دستشان برید
اسپانیا را نتوانستند نگاه بدارند بناءً علیه اگر سلطان سلیم در مقابل
شاه اسمعیل مغلوب میشد جمیع اناطول تابع شاه اسمعیل گشته
حکومتی که منحصر بروم ایلی میماند دیگر بی اناطول کاری نمیتوانست
از پیش ببرد پس مسلم است که داخل محاربهٔ که این همهٔ مخاطرات
عظیمه را شامل بود گشتن موافق عقل سلیم نبود آنکه سلطان سلیم
خود را آلودهٔ سفر شرق کرد مقصدش این بود که آنجاها را نیز بقبضهٔ تسخیر

در آورد و حال آنکه حوالی مذکوره را یعنی عراق عرب و عجم را نگاه داشتن موقوف
بر این است که دریاهای آنجاها را نیز از تسلط دشمن محافظت کنند چون این
(تا ساحل در دست نباشد داخل را نمیتوان نگاهداری کرد) امر ثابت معلوم پس
برای این مقصد زحمت کشیدن کار عبثی بود بنا به مطالعهٔ بعضی اشخاص
سلطان سلیم بیشتر از سایر سلاطین بدولت علیه خدمت کرده است فی الحقیقه
خلافت و سلطنت را توام ساختن او موجب بقای سلطنت
عثمانیه شد و آنکه میخواست ملت اسلامیه را یک هیئت مجموعه بسازد
خوب خیالی بود لکن ظن اغلب این است که اگر زمان سلطنت او ممتد میشد
دولت از مظفریتهای سلطان سلیمان محروم میماند زیرا سلطان سلیمان
علاوه بر آنکه رعیت پرورتر بود بخونریزی هم میلش کمتر بود میگویند اگر سلطان سلیم زنده مانده
بود سفر دویم ایران که در نظر داشت خطرناک میشد زیرا گروه لشکری
از قهر و صولتش بتنگ آمده بودند سفر مصر فایده مندتر از محاربهٔ چالدران
بود زیرا غالبیت سفر مصر منفعت بیشمار داشت و مغلوبیتش بی‌ضرر بود
بجهت آنکه ملوک چراکسه نیز از بومیان مصر نبودند و نظامات ملکیه شان هم درست
و بقاعده نبود لهذا از غلبهٔ مصریان از برای دولت چندان احتمال ضرر نمیرفت

اساس و سبب محاربه‌هائیکه سلطان سلیم با شاه اسمعیل و ملوک چراکسه کرد
این بود که میخواست سلطنت جمیع ملل اسلامیه را که در روی زمین بود بخودش
حصر و قصر نماید فی الواقع این مطالعهٔ او بسیار بجا و از علو همتی بود که
لایق شان پادشاهان معظم است علی الخصوص چون حکومت و سلطنت هیچوقت
شراکت را قبول نمیکند کسانیکه دارای علو جناب بند هیچوقت از دعوای تفرد
و تفوق نمیگذرند پادشاه عصر نیز بنا به این مطالعه با عیسویان در نیفتاده اوقات
خود را منحصر بتقلیع و قمع ملوک اسلامیه ساخت چنانکه سلطان محمد ثانی که وقوع
حالاتش در دفتر هشتم مذکور گشت بسبب فتح و غلبهٔ که بر ایمپراتوری شرق
پیدا کرد درجهٔ قوهٔ قاهرهٔ دولت عثمانیه را بتصدیق حکمداران کل اروپ
رسانیده شرف و شان دولت را زیاد کرد سلطان سلیم نیز بسبب
آنکه غالبانه داخل شهر تبریز که مقرر سلطنت صفویه بود گردید و مقر سلطنت
دولت چراکسه یعنی مصر را با ملحقاتش ضبط و دولت چراکسه را محو ساخته
سلطنت و خلافت را جمع کرد متبوع شرعی حکمداران ملت اسلامیه
شد سلطان سلیم مدت سلطنتش را که بهشت سال نرسید مانند
آنکه مأمور بود صرف غزا و جهاد کرده بر شهوات نفسانیه خود غلبه کرد حتی
یوسف نام غلام خوش اندامی را که اسیر عشقش بود در راه شان و اقبال دولت

فدائمو هشت دفعه بشخصه بمحاربه رفته است نقل میکنند بعد ازانکه سلطان سلیم
مصررا گرفت گفته بود بحر سفید تحمل آن را ندارد که در تصرف چند حکومت
باشد شایسته آن است که جمیع سواحلش در قبضهٔ تصرف یک پادشاه
باشد خیالش این بود که در مصر نشسته ازام الدنیا بهمهٔ دنیا حکم بکند بعده
چون ملتفت شد که جهانی را از یک نقطه اداره کردن ممکن نیست یونس
پاشارا والی مصر نصب نمود بعد ازانکه او را گشت امارت مصر را به خیری بک
که از امراء چراکسه بود توجیه نمود سر و سبب این نیز در مقدمهٔ دفتر یازدهم
اشارت شده است مراجعت شود

هر چند بر جمیع ملت اسلامیه پادشاه شدن و جمیع سواحل و داخل بحر سفید را
بتحت تصرف آوردن و مرجع همهٔ روی زمین گشتن فی الحقیقه از مطالبی است
که شایستهٔ شان پادشاهی و حکمداریست لکن اوضاع مختلفهٔ ممالک وسیعهٔ
دنیارا و افکار متضادهٔ سکنهٔ موجودهٔ جهان را متحد ساخته از یک
نقطه بر همه جا حکم کردن محال است اگرچه سلطان سلیم صاحب همت عالی بود
اما در سفر تبریز معلوم گشت که افکار عامه را با مطالعات خویش جمع و
متحد سازد عجز ازین داشت که ~~[illegible]~~ بعد از فتح مصر در واقع اول خیال داشت رؤسای

چراکسه را مضمحل سازد انیکه مؤخراً همه را بقتل رسانید بعلت ~~[illegible]~~ خشونت
و دماغ خشکی خودشان بود زیرا هرچند از طرف پادشاهی برایشان
امتیازات و معافیات وعده شد چون از درجهٔ شرف ریاست
یک دولت مستقله افتاده بودند ازآن مواعید رنجیدند ~~[illegible]~~ این
~~[illegible]~~ تحقیق و تفتیش کردن این قضیه را عبث شمرده اند فی الواقع خوب ملاحظه
شود عبث بودنش هم معلوم میشود زیرا ارکان و امراء چراکسه چون میدانستند
دولتشان را که به آن استناد و افتخار داشتند ضایع کرده مانند
ایالات سایرهٔ دولتی که بعداوت متوارثه دشمن خود میدانستند اداره
خواهند شد مثل ایالت قرمان وغیره لهذا هر چقدر امتیازات ~~[illegible]~~
و معافیات به ایشان داده میشد انها را موقتی شمرده مایهٔ امیدشان
نمیشد و انیکه در ایالات شام و حلب که از ولایات معظمهٔ دولت چرکسیه بودند
بقدر پایتختشان که مصر باشد نفوس بقتل نرسید دلیل این مدعاست زیرا
چون سکنه ایالات هر دولتی ~~[illegible]~~ بواسطهٔ عدالت و حقانیت دولت متبوعه
زندگانی میکنند تأثیری که از تبدیل شدن اساس دولت برانها واقع میشود
کمتر از تأثیر و انفعالیست که از برای سکنهٔ پایتخت روی میدهد لهذا برای
انیکه ~~[illegible]~~ خلق را از خیال اعادهٔ دولت منقرضه بیندازند اقتضا نموده است

که خون بسیاری ریخته شود و انیکه در مصر بیشتر از سایر ایالات نفوس هلاک شد مبنی
براین سبب است سلطان سلیم از زمان شاهزادگیش صاحب علو طبع بود
ارزویش این بود که لهذا دایرهٔ حکومت خود را مرکز علم و کمال کند و بهمین خیال از تبریز و مصر اصحاب
صنایع و ارباب حرفت را به اسلامبول و ادرنه آورده بسیار سعی نمود که اهالی
هر نوع صنعت را بیاموزند حتی نقل میکنند یکوقت در اثنائیکه با خیالی مرحوم شطرنج بازی
میکردند فرمودند من از تبریز و مصر ارباب صنعت و حرفت را آوردم که
اهالی ما محتاج استادان سایر ممالک نباشند و حال انیکه هنوز اغلب خلق
به نقاشان و سایر استادان عجم اعتبار میکنند و اعتنائی بکارهای مملکت خودمان ندارند
ازین جهت دلم برای زحمتهائی که درین باب کشیدم میسوزد ازاین فهمیده میشود
که اقدم افکار سلطان سلیم این بوده است که مملکت را معمور سازد حتی فرشی
و بساط عمارت زمستانیشان از احرامی های کار یانبولی و فرش تابستانیشان
از اطلسهای بروسه بوده است بروی امتعهٔ بیگانه هیچ نگاه نمیکردند مگر از
غنایم غزا باشد زیرا چون اغلب خلق بحضرت مایلند محض خطوطات
نفسشان جسارتهای بزرگ و فداکاریها بزرگ کرده از خیال سفر کردن
که موجب ترقی و فواید دولت است مرافقند و بجهت حشمت و تجملات بخارج

محتاج میشوند در دنیا بزرگترین دولتمندی برای هر ملکی آن است که از برای
فراهم آوردن حوایج ضروریه بخارج محتاج نباشند دا مالی هر مملکتی
باید صنایع و حرفتی را که مملکتشان میتواند بسهولت عمل بیاورد بکار
برده در ترقی آن بکوشند و اخراجات و ادخالات مملکت را به آن
تطبیق نمایند داین نیز از امورات مهمه ایست که باید صاحب ملک در
بند آن باشد لهذا سلطان سلیم هر جائی را که فتح کرد اصحاب حرفت
و صنعت را کوچ داده در اسلامبول و ادرنه متوطن ساخت زیرا
چونکه تا انوقت دولت علیه به سفر حرب و جهاد افتخار میکرد تبعه نیز به صنعتهائی
که از برای جنگ و لشکرکشی لازم بود میل داشتند از قبیل چادر دوزی و اهنگری
و تفنگ سازی و امثال آنها و جمیع تجملات سایرهٔ مدنیت را از غنایم
استحصال مینمودند لکن لازم است برای چنین دولت بزرگی این کار همیشه میسر نمیشد
ازان جهت ~~اصحاب~~ صنایع وقت ان رسیده بود که ارباب حرفت و
صنایع را از ممالک سایره آورده در وطن استادان و هنرمندان ماهر
~~[illegible]~~ عمل بیاورند علی الخصوص چون حضرت پادشاه بصحبت اصحاب
علم و عرفان میل و رغبت تمامی داشتند ندیمانش از علماء و دانشور بودند

اعتنای زیادی به کیفیت حسب ونسب داشتند حتی میفرمودند هرکس ارزو
دارد که بپادشاهان تقرب نماید اما پادشاه باید از انها صاحبان حسب ونسب را
بقرب خود راه بدهد زیرا چون فرومایگان برسر کار مرآیند بنظام دولت خلل عارض
میشود فی الحقیقه یکی از اسبابهای معموریت ملک این قضیه است وبهمین
جهت بود که کمال پاشا زاده احمد افندی و ملا ادریس وپسرش فضلی بیک
وهرسک احمد پاشا زاده علی بیک که شیری بیک تسمیه شده بود وحسن چلبی
افندی وخیالی بیک وسایر شاعرهای امثال ایشان را [illegible] مقرب خود
ساخته محترم میداشت
قوهٔ حربیه نیز سه قسم بود یعنی پیاده وسواره ورضا نوکر بودند وهر
قسمی از این اقسام ثلاثه شامل صنوف عدیده بودند پیاده عبارت
از دستههای ینکیچریان یا تفنکچی بودند که انواع اینها را سکبانان وعجمی اوغلانها میگفتند
(عجمی) ناشی را گویند) که اینها صد ویک فوج صد وبیست نفری بودند به این
حساب همیشه در باب پادشاهی دوازده هزار ینکیچری وده هزار سکبانان
وده هزار عجمی اوغلان حاضر بودند [illegible] پیادههای کشتی سازخانه را
عزب میگفتند اینها یک قسمشان درکلیبولی وبعضیشان درکشتی سازخانهٔ

اسلامبول میماندند سواره را علی الاطلاق سپاهی میگفتند اینها
[illegible]
دوقسم بودند قسمی را یمین وقسمی را یسار تعبیر مینمودند بغیر از سواریان
صاحب تیمار اناطول وروم ایلی در رکاب خنکار بیست هزار سوار نیز
موجود بودند و ایچ اوغلانها که بجای عساکر خاصه شمرده میشوند با بوستانجیان
عبارت از شصت هزار لشکر گزیده بودند بقدر پنجهزار نفر هم توپچیان بودند هر صنف
از این عساکر اگرچه جداجدا رئیس وکوماندانها داشتند لکن جمیع در زیر حکم
صدر اعظم بودند در اناطول وروم ایلی قلیج تعبیر میکنند پنجاه هزار تیمار
وزعامت بود کذلک هر ایالتی داوطلبان مخصوص به آن ایالت داشتند
جمعاً دولیت و پنجاه هزار قشون موجود بود که جمیع اینها در سفر وحضر از دیوان
معاش ومعافیتها داشتند ودر هنگام لزوم حرب بهر محلی که امر میشد
جمع میگشتند ودر حدود ممالک محروسه (اوج بکاری) تعبیر میکردند پارهٔ
اوجاقهای عسکر نیز داشتند که اینها از مالیات معاف بودند وبجهت این
ازادی جان فشانی میکردند والحاصل پادشاه بهر سفری که رفتنی میشد
کمتر از صد هزار قشون حاضر رکاب نبودند بنا به این ترتیب قوهٔ حربیهٔ

پادشاه متحمل این بود که دوسه اردو با جمیع مهمات وملزومات بیرون بیاورد
علاوه برین والی هر ولایتی با نوکرهای درخانه اش یک اردوی کوچکی میشد
لهذا از برای دفع فتنه در هر محلی عسکر موجود بود قوهٔ بحریه نیز قریب بصد
فروند کشتی بود که بعضی را (باشتروه) وبرخی را (چکدیره) وپارهٔ را (ماونه)
و(کوکه) میگفتند چهارده هزار پاروکش وملاح داشتند ارکان دولت نیز عبارت
از صدر اعظم و وزیر دیوان ومفتی وقاضیعسکر ونشانجی ودفتردار بودند و
این مناصب نیز به اصحاب قابلیت واستحقاق توجیه میشد ومخرج اینها
منشیگری ینکیچری وسپاه ودانشمندی بود مثلا بنا بقابلیتشان اکثر واقع
میشد که قاضی فلان محل دفتردار میشد ونشانجی بقاضیعسکری میرسید وقاضیعسکر
بوزارت نصب میگشت حتی ادریس تبلیسی که وقعهنویس بود درصورتیکه منصب
قاضیعسکری کردستان را داشت جامع سیف والقلم گشته بسرداری اردو
نیز رسید زیرا بقدریکه از برای تشکیل درجات ومراتب کفایت کنند اصحاب
علم واطلاع موجود نبود وانهائی هم که بودند چون بخیال توسیع حوزهٔ حکومت
افتاده بودند تشکیل طرق ومراتب که از لوازمات حضریت است بخاطر کسی نمیآمد

چون چشم سکنهٔ بلاد شرقیه از سطوت شاه اسمعیل ترسیده بود شهای
اذربایجان وخراسان وجهات غربیهٔ هندستان را تماماً بقبضهٔ تسخیر اورده
از رودخانهٔ اموبه دره گذشته ترکستان را که ماوراء النهر میگویند با خانات
بخارا وخیوه متصرف گشته بحدود چین تقرب کرده بود وبخیال اینکه به مسلمانانی که در
ان صفحات بودند مذهب شیعی را تلقین نموده بتصدیق وقبول برساند
خوانین چنگیزیه وتیموریه را که در انجاها تشعب کرده بودند محو ومنقرض ساخته
و پادشاه شیروان را نیز به ان وسیله مطیع کرده بود الی صد حوزهٔ حکومت
شاه اسمعیل از بغداد گرفته تا دامنهٔ شمالی کوه قفقاس (قاف) وارز
اموبه دره بلکه رودخانهٔ گنکا (گانژ) وپنجاب الی اریه چای ممتد شده بود
وازان طرفهم ملوک چراکسهٔ مصر نیز حکم ونفوذ خودرا در حجاز ویمن و
بریة الشام وحلب وحوالی جنوب غربی کردستان ودر اناطول نیز
در ولایت ایچ ایل وبلکه تکه ایل جاری ساخته بودند لهذا در قطعهٔ آسیا
امت محمد بحسب شیعیگری وسنیگری منشعب بدو شعبه گشته وسنیان نیز
منقسم به چهار مذهب شده بدعوای رجحانیت متفرق شده بودند.
ازاین جهت سلطان سلیم در صدد این بود که خواه شاه اسمعیل وخواه

ملوک مصر را مغلوب کرده اقبال و استقلال ایشان را منکسر سازد انها نیز
اتفاق کرده بودند که دولت سلیمیه را از میان بردارند لکن اتفاقشان
ثمری نبخشید بناءعلیه سلطان سلیم نیز ابتدا بر عاقلانه شیعیانی را که در
مواقع مختلفهٔ ممالک محروسه ریشه زده بودند در عوض سنیانی که شاه اسمعیل
بقتل رسانیده بود قلع وقمع نمود علاوه برین بواسطهٔ حکومت عادلهٔ خود امرای
کردستان را بتوسط ادریس تبلیسی رام نموده انجاها را بممالک محروسه ملحق [illegible]
وبعد ملوک چراکسهٔ مصر را نیز از میان برداشته حکومت وسلطنت را با خلافت
توام ساخت وخدمت حرمین شریفین را سرمایهٔ افتخار خود نموده بعده [illegible] نیتش این بود
که قوهٔ موجودهٔ خود را برداشته متوجه سمت اذربایجان گردد و عراق عجم را
مسخر ساخته با اوزبکان نیز مخابره نموده مذهب شیعی را از روی زمین محو کنند
بعضی برآنند که کسب قوت و شوکت کردن دولت علیه در اصولی نیست که سلطان
سلیم پیش گرفته بود ودر ممالک ملل بیگانه توسیع دایرهٔ حکومت کردن
از امورات مشکله است لکن هر که تواریخ احوال ملل ودول [illegible] بدقت مطالعه
نماید مسلم نبودن این ادعا ثابت میشود که فصل این دعوا در مقدمهٔ دفتر یازدهم
که متضمن وقوعات عهد همایون سلطان سلیمان خان است ودر فصل محاکمهٔ ان دفتر

مسطور و محرر است مراجعت شود
سلطان سلیم بغیر از [illegible] ظلمی که در حق برادر و برادرزادگان خود کرد دیگر حالی
که مورد تعرض وجای حرف باشد نداشت آن نیز اگر بنظر امعان وانصاف
ملاحظه شود مسلم خواهد بود که تدبیر دیگر ممکن نبوده است زیرا انها بسبب تن پروری
وشب وروز مشغول عیش وعشرت [illegible] و مرتکب انواع مناهی بودن [illegible]
شهزادهٔ اعظم سلطان احمد و اصول پدر را پیش گرفتن فرزندانش
سلطان مراد [illegible] وسلطان علاءالدین وسلطان موسی [illegible] کار انضباط
ولایتهائی که در تصرفشان بود راجع به بخت وطالع شده بود شهزاده
سلطان مراد که از طبقهٔ ثانیه محسوب میشد بعد از فوت سلطان احمد پدرش
بشاه اسمعیل پناه برده در ابتدا مظهر التفات شاهی شده بود لکن بعد از نظر
افتاده تلف شد کذلک سلطان علاءالدین نیز در مصر فوت شده سلطان
قاسم نام پسری ازو مانده بود او نیز مؤخراً از میان رفت سلطان موسی نیز در این
راه تلف شد شهزاده سلطان قورقود چون در وفات جدش سلطان محمد در نزد
او بود تا اینکه پدرش سلطان بایزید از اماسیه آمد وکالةً در مقام سلطنت
نشسته بر این جهت دماغش از هوای سلطنت پر شده بود لهذا تا مدتی میانه اش
با پدرش بهم خورده عازم مصر وحجاز گردید مؤخراً عودت نموده دست از همه چیز کشید
ودر گوشهٔ انزوا خزید و شهزادگان کوچک که از طبقهٔ ثالثه بودند هریک به هوای

وراثت سلطنت از برای اینکه نوبتشان زود برسد مشغول ترتیب مقدمات
گشته در کار این بودند که احوال مملکت ورعیت را اخلال کنند با بودن این
رقبا آیا ممکن بود که کار دولت را منظم ساخته با دشمن مقابله نمایند وغالب
ایند چون این نکات ملاحظه شود سلطان سلیم از برای عصر خود بسیار لازم بوده است
زیرا اگر او نیز مانند برادرانش به عزلت وانزوا مایل یا خود مثل سلطان
احمد مشغول هوای نفس میشد بر دشمن ظفر یافتن ممکن نبود
در زمان سلطنت سلطان سلیم هیچکدام از دولتها وحکومتهای [illegible] همحدود
مانند (بغدان) (ترانسلوانیا) (له) (مجار) (المانیا) (وندیک) (ایتالیا)
بر ممالک عثمانیه تعرض وهجومی نکردند اگرچه بارهٔ اعتقادشان این است
که کوتاهی زمان سلطنت سلطان سلیم انقدر مساعدت نداشت لکن آن
درصورتی باید باشد که ابتدا از طرف دولت عثمانیه شروع بحرکات خصمانه
نمودن قاعده بوده باشد مادامکه از طرف عثمانیان حرکت کردن قاعدهٔ ثابت
نبوده است عدم مساعدت بسبب کوتاهی زمان سلطنت قول بی معناست
بلکه عدم مساعدت وقت وسایر مشغولیتهای عثمانی از برای دشمنان
هم حدود فرصت بزرگ بود وبارهٔ گمانشان این است که از هیچ طرفی
تعرض نکردن بجهت ان بوده است که در اروپ مشغولیتهای عمومی ظهور کرده است

زیرا هریک از حکومتهای فوق الذکر قوتی را که از برای استیلای هر طرف
ممالک محروسه تهیه کرده بودند در اثنائی که دولت علیه مشغول محاربات
ایران ومصر بود از برای فرصت جویان تمام وقت فرصت بود که برضد
عثمانی استعمال نمایند در این صورت [illegible] دولتهای اروپ مثل اینکه
گویا حدود خاقانی پر از لشکر است جرأت حرکات دشمنانه نکردن
چنان مینماید که در اروپ مانعی بوده است بناءعلیه مجبور میشویم که در
این مدت افکار رونیات و وقوعات اروپ را تحقیق وتفحص نمائیم
سبب اینکه در این مدت حال واوضاع اروپ از حال واوضاعیکه در دفتر سابق ذکر نمودیم
فرقی نکرده این است که اولاً مدت قصیر سلطنت سلطان سلیم بهشت سال
نرسید و علاوه برین در اکثر جهات اروپ کارهای عمدهٔ داخله ظهور کرده بود
از جمله از دولتهائیکه در نهایت غربی قطعهٔ مذکوره بودند انگلیسها میکوشیدند که فرنسویان را
مضمحل کنند اهالی دانیمارک با اهالی اسوج وسکنهٔ شمال متفق گشته بخیال
این افتاده بودند که کسب قوت کنند روسیان نیز حکومت (ارکانجل) را گرفته
علاوه بران همت گماشته بودند که پادشاهی قازان را ضبط [illegible] وحدود حکومت
خود را تا بحر خزر ممتد [illegible] نموده به بهانهٔ اینکه اهستان را حمایت کنند
مملکت مذکوره را بکلی تصرف کرده حکومت منقرضهٔ روم را بر حکومت خودشان
ملحق ساخته حکمداری روسی را بتصدیق کلیسای شرق ربط نمایند و مداخلهٔ

حکومت خود را در امورات ریاست مذهبی کلیسای شرق زیاد کنند و پورتگزها
در صدد این بودند که اراضی جدیده کشف نموده به این وسیله هم تمتع ببرند
و هم بدول معظمه بنمایند که در این باب خودشان از همه اقدمند اسپانیولها
نیز بر اعراب غالب آمده در اروپ کسب شهرت کرده و علاوه برین
قطعهٔ عظیمه مانند امریکا را کشف کرده بودند و از یکطرف هم مشغول لشکرکشی
بر سواحل قطعهٔ افریک بودند و بسبب قرابت و مناسبتی که با خاندان اوستریا
داشتند هم تاج حکومت ناپولی و هم
افسر دولت اوستریا در پادشاه اسپانیا جمع شده بود به این جهت حکومت فرانسه در حالت
نصف محاصره مانده چون از برای رفع این حال قوت کافیه نداشت از این
مضیق اضطراب خلاصی یافتنش محتاج به امداد خارجی بود کذلک حکومات
المانیا که در وسط اروپ بودند بجهت انکه با حرص و طمع کارلوی خامس مقابله
کنند یک اتفاق تحفظی تشکیل کرده بودند و کشیشان پروتستانت نیز میکوشیدند
که نفوذ مذهبی پاپ را بشکنند جهات شرقیهٔ ایتالیا و خلیج وندیک
از کشتیهای جنگی عثمانی خوف و واهمه داشتند و اهالی ایالات (ابریا) و (ایستریا)
و مجارستان علیا و سفلی و ترانسلوانیا نیز در تدبیر این بودند که چگونه با
قشون تاراجی عثمانی بمقام مقابله و مدافعه در آیند و علاوه بر اینها حرص و

طمعیکه کارلوی پنجم را وا داشته بود که دولتهای اروپ را محو نموده مملکت
خود را وسعت بدهد تا مدتی ~~باعث امنیت~~ از برای دولت علیه از جهت
روم ایلی باعث امنیت شده بود در این مدت بود که از اتفاقات ~~در زمان سلطنت~~
سلطان سلیم اول که از سلطنت عثمانیه شده بود و الا سلطان سلیم حرکتی
نکرده بود که دولتهای اروپ را ترسانیده باشد سواحل بحر سفید در
تصرف چند دولت بود و بعضی از جزیره های بزرگ مانند (مالطه) و (قبریس)
در تصرف قوالیرهائی بود که از بقیهٔ اهل صلیب متفقین مانده بودند آنها نیز چون
راه زنی دریائی را عادت خود کرده بودند و مسلمانان سواحل تونس و جزایر و فاس
نیز بر سر سواحل عیسوی نشین ریخته انها را غارت میکردند و کشتیهاشان را
گرفته ملاحانشان را اسیر میبردند از یکطرف قوالیرها سفاین مسلمانان را
گرفته غارت میکردند و ... بر سر سواحل ریخته نهب و یغما مینمودند
و از طرف دیگر ناخدایان مجاهد اسلام بر سواحل اروپ حمله برده شهرها را
اتش میزدند و سفینه ها را غرق میکردند و خلقشان را اسیر مینمودند از این
جهت در هیچ طرف بحر سفید راحت و امنیت نمانده بود و ان دریا بای
بحدی شلوغ شده بود که هر کس بهر کس زورش میرسید میچاپید و یکی از کارهای
مذموم و مخالف انسانیت در این عصر این بود که در ساحهٔ بحر سفید از برای

کپتانها یعنی ناخدایان هیچ قاعده و قانونی در کار نبود و نظمی نداشتند مثلا
یکی از ناخدایان اسلامبول که اندریاس نام داشت ...
~~عقلش را از هوا ...~~ باد هوا و هوس بشراع کشتی عقلش وزیده یکبار
از جزیرهٔ مایورکه حرکت و علی الغفله بر مردابی از مردابهای سواحل افریک
که بکار و تجارت خود مشغول بودند حمله برده شهر را نهب و غارت کرد و این
حرکت ناخدای مرقوم مستند بر هیچ حق و بهانهٔ نبود ... منتهای
مراتب یک همچنین اندریاس ناخدائی با پانزده فروند کشتی شالوپه رفتن
و بر ساحل افریک حمله بردنش نه از برای ضبط و تسخیر قطعهٔ افریک بلکه برای
این بود که از برای شخص خودش قدری مال بجنگ بیاورد لکن در جزو بر ملت
خود خسارات کلی وارد آورد مثلا در مقابل اینکه کپتان اندریاس
در سواحل افریک یک شهر اسلام را غارت کرد (ناخدا ادلوج) نیز شهر
(مالاکا) را که عیسوی نشین بود غارت کرده هر کشتیئی را که در راه بر خورد
بباد گلولهٔ توپ گرفته حرق و غرق کرد و این عداوت و انتقام کشی تسلسل
پیدا کرده مخاطرات بحر سفید که بایستی واسطهٔ سهولت تجارت عامه باشد
حتی پادشاهان را نیز از کارشان باز داشته بود کذلک کاوالیرهای جزیره در صورتیکه اگر
رادوس با جمیع اهالی جزیره بر کشتیها سوار شده به سواحل رفته خاک اناطول

میریختند بدیهی بود که انجاها را نمیتوانستند ضبط کنند و جمیع زحمت
و مشقتشان بباد میرفت مع هذا دشمنی که از ابا و اجداد از برای طرفین
بمیراث مانده بود انها را نمیگذاشت راحت بنشینند والا حکمرانهای
جزایر مالطه و رادوس و قبریس از عداوت ورزیدن با اهل اسلام
هیچ فایدهٔ نمیبردند لزوم و منفعت اینگونه مواقع از برای دولتهای
بزرگست که قوهٔ کلیه بجاهای دور میفرستند مثلا فرنگیان از برای اینکه
بسهولت بیت المقدس و شام را ضبط کنند اول جزیره های مالطه
و قبریس را از دست مسلمانان گرفتند و بعد از آنکه انجاها را استحکام
دادند انوقت بر سواحل شام هجوم بردند زیرا هر دولت از برای
ظفر یافتن بر موقعیکه مطمح نظر اوست در سر راهی که باید از ان
عبور کند اول سعی میکند که از پیش موانع را بردارد که زحمتهائی در آن
راه بهدر نرود بنا به این ملاحظات سلطان محمد ثانی فاتح قسطنطنیه وقتیکه
میخواست با مصریان اعلان حرب کند اول بتسخیر جزیرهٔ رادوس همت گماشت
لکن موفق نشد اگر سلطان سلیم اول رادوس و قبریس را فتح کرده بود از
برای تسخیر مصر مجبور نمیشد که از راه خشکی بادیه های عربستان را طی کند زیرا برای
تسخیر جائیکه ~~با دریا~~ در میان دریا دارد باید اول جاهائی را که در

وسط راه است ضبط کرد که صدق این مدعا از مطالعهٔ دفترهای یازدهم و دوازدهم
ثابت میگردد

لاحقه

چون بعضی از وقایع حضرت سلطان سلیم خان مؤخراً بدست افتاده بود محض علاوهٔ
مجمله در این محل درج میشود بنا بروایت حسن جان که از پیشخدمتان مخصوص بوده است
بسلطان سلیم خدمت کردن بسیار مشکل بوده است زیرا از سخنانی که در حضور شان
گفته میشد معنی‌ها استخراج میکردند که بخاطرها خطور نمیکرده است مع هذا اصلاً راضی
به این نبوده‌اند که به یکی از عباد الله ظلم و یا ستمی وارد بیاید و خط همایونی که
به پیری پاشای صدراعظم نوشته‌اند مؤید این مدعاست

صورت خط همایون

وزیر من از همهٔ احوال و امور مسئولی باین معنی که اگر تهاون و تکاسل بورزی
از دست ستم خلاصی شدن را محال بدانی و در آخرت نیز روسیاه حشر شده بعذاب و
عقاب عظیم گرفتار میشوی باید از خداوند سبحانه و تعالی بترسی و ظلم ظالمان را
از سر مظلومان دفع کنی باید بدانی که خدا تعالی بر جمیع احوال ما بصیر است زنهار زنهار
غفلت نورزی و گمان مبری در خیال تحقیق احوال تو نیستیم در هر خصوص من جاسوس‌ها

دارم در هر صورت از احوالات اطلاع بهم میرسانم بقاضیعسکرها
و سایر وزرای من این دستخط همایون سعادتمقرون ما را بنمائی که
آنها نیز نمیتوانند از دست ستم خلاص بشوند به احوالات اهالی از آنها تو رسیدگی
کن یکقدر ذره رضای همایون ما بظلم نیست دانسته باشی والسلام)
پاشای مشار الیه بعد از ورود این خط همایون بمناسبتی بحضور همایون
میرود و در اثناء کلام عرض میکند افندم آخر یک بهانه مرا هم خواهی
گشت باری یک روز اول خلاصی بفرمائید که از اندیشه فارغ گردم
چون خوف خود را به این قسم بیان کرد حضرت شهریار جهان بسیار خندیده
فرمودند من هم این معنی در خاطرم بود که ترا هم بروز اسلافت بنشانم
لکن کسی را نیافتم که جای ترا بگیرد که خدمت صدارت را به او توجیه کنم
والا ترا بمراد رسانیدن آسان است به این لطیفه ایما فرمودند که
که پیری پاشا در عصر خود عدیم الاقران و بی مانند بوده است از جلال زاده
که به قوجه نشانجی معروف است مرویست که صدراعظم پیری پاشا بالای این التفات
بخاکپای همایون عرض کرد که بجهت معاونت او بوجود یک وزیر ثانی لزوم است
در جواب فرموده بودند یکوزیر خواسته هرکس را که مناسب بدانی عرض کن

صدراعظم نیز عرض کرد بیگلربیگی روم ایلی مصطفی پاشا حاضر است حضرت پادشاه
متغیر گشته فرموده بود سلطان سلیم دیوانه نشده است که همچنین بی عقلی را وزیر
نصب کند اگر تو میخواهی وزیر تو باشد و بعد به او رتبهٔ صدارت را مرحمت فرمای
بعد از پنج شش ماهی نوکرهایش یکروز مصطفی پاشا را مرد کرده
گفته بودند تو چگونه وزیری هستی که جمیع امور باز در دست پیری پاشاست
ارکان دولت ترا نمیشناسند و باز به پیری پاشا مراجعت میکنند هر وقت
بحضور همایون میروید لازمهٔ حال است که شما هم داخل حرف بشوید بیچاره باین سخنان فریفته
شده وقتیکه با پیری پاشا بحضور میروند شروع میکند بمعروضات پیری
پاشا تعرض کردن که حضرت پادشاه بغضب آمده میگوید ای ملعون
مگر من صدق و کذب پیری پاشا را نمیدانم و یا سخنان دروغ آمیز چون تو
بی عقلی را نمیفهمم و گذشته از این تو وزیر من نیستی وکیل او هستی
برو از حضورم گم شو چون مصطفی پاشا از حضور رانده میشود پیری
پاشا عرض میکند پادشاها او یکی از بندگان بیگناه توست برجان
بیچاره بخشش بازی خورده است والی صدق بصعوبت او اخلاص کرده است
ازین معلوم میشود که لطف و قهر پادشاه مشار الیه توام بوده است هرکس

که بحضورش میرفته است اول وصیت میکرده است اگر زنده بیرون
می‌آمده است تصدق میداده است باین جهت هیچکس جرأت
حرکت تجاوزی نداشته است هرکس بکار خویش مشغول بوده است
یکی از مشایخ که معروف به کموشلی اوغلی و در کثرت مرده مشار
بالبنان بوده است بتهمتی حبس شده بوده است جلال زاده
مصطفی بیک را بتوسط بحضور همایون میفرستند در آن اثنا حضرت
پادشاه با عینک تاریخ وصاف را مطالعه میکرده‌اند چون جلال زاده
داخل حضور میشود سلطان سلیم سر بالا کرده میگوید جلال اوغلی
تو هستی او نیز عرض میکند بلی پادشاهم بندهٔ توام فرموده بودند کموشلی
اوغلی را چگونه میدانی عرض میکند او را مرد بزرگی میدانم که کرامات نفسی ظاهر است
سه دفعه میفرمایند بزرگ است‌ها بزرگ است‌ها بزرگ است‌ها بعد امر میکنند بیشتری بیا
به بینم او را چگونه میدانی چون دوباره استعلام میفرمایند باز عرض میکند
او را مرد بزرگی میشناسم بحال خودش است بعد از این جواب استفسار
میکنند مواجب تو چند است عرض میکند یومی ده اقچه سه دفعه میگویند
ده اقچه‌ها ده اقچه‌ها ده اقچه‌ها و بعد میفرمایند ترا بخدمت خواورده

وزیر میکنم برو بشیخ سلام برسان مرخص خواهد شد مرشار الیه رفته اراده پادشاه را ابلاغ داشت لکن چون دعا و نیاز شیخ در درگاه حضرت احدیت به اجابت رسیده بوده است سلطان سلیم وفات میکند تفصیل این حکایت در تاریخ عالی محرر است

سلطان سلیم در سنه ۸۷۰ متولد گشته در سنه ۹۱۸ جلوس کرده اند یعنی در سن چهل و سه سالگی پادشاه شده اند متوسط القامه ملحم سفید چهره سیاه ابرو زنخ تراشیده بوده است و سبیل موزون داشته است لباس زری پوشیدن و دستار زری پیچیدن مخصوص خودش بوده است بیشتر اوقاتش را بمطالعه کتب صرف میکرده است صحبت شعرا را نیز خوش میداشتند لکن درباره ارباب کمال و هنر همت و توجهشان افزون بوده است بمصاحبت حکیم باشی اخی چلبی بسیار مایل بوده اند حتی از کمال الفتی که با او داشتند اسم او را صدا نمیزدند همیشه به او اخی یعنی برادر خطاب میفرمودند و تکلفات رسمیه را با او از میان برداشته بودند چنانکه پادشاه مشار الیه بزبان فارسی تکلم میکرده اند از دیوان شعر که در فارسی گفته اند استدلال میشود و مجاهد و مرتاض

بودن نیز از فتوحات جلیله که موفق گشته اند ثابت میگردد

بعد از این شروع بتحریر دفتر یازدهم میشود که شامل وقوعات عصر حضرت سلطان سلیمان است

تاریخ دولت علیه عثمانیه

تألیف

سعادتمآب خیر الله افندی

دفتر یازدهم

ترجمه میرزا محمود خان افشار

دفتر یازدهم از تاریخ
دولت علیهٔ عثمانیه
من سنه ۹۲۶ الی سنه ۹۷۴

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد فراوان و سپاس بی پایان صانع کون و مکان را سزاست که تالیف و ترتیب این تاریخ عثمانیه را بطرز ممدوح نامسبوق در زیر سایهٔ فیضوایهٔ پادشاهی از برای این عبد احقر مقدر فرمود و نسیم تسلیمات و روایح تعظیمات مر خواجه هر دو جهان و پیغمبر آخر الزمان را حراست که از برای این بندهٔ قدیم میسر فرمود که وقایع جلیلهٔ خاندان عثمانیه را که بواسطهٔ اعلاء کلمة الله سلطنت اسلامیه را تأسیس و تحکیم نموده اند نوشته بپادشاه خود ابراز صداقت نمایم

در بیان وقایع داخلهٔ حضرت سلطان سلیمان خان

دفتر دهم تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه که با وقوعات عمومیهٔ عالم توام ترتیب داده شده است با وفات سلطان سلیم ختام پذیر گشت کذلک وقوعات عهد همایون سلطان سلیمان را

که از سنه ۹۲۶ الی سنه ۹۷۴ یعنی وقوعات داخلهٔ چهل و هشت سالهٔ پادشاهی اعلیحضرت را در این دفتر یازدهم به انضمام احوال معاصرین در ضمن فصول آتیه ذکر و بیان خواهیم کرد

فصل اوّل

یکی از سه دول معظمهٔ اسلامیه که در عصر دهم هجرت نبویه علیه افضل التحیه با دولت علیهٔ عثمانیه معاصر بودند بقوهٔ قاهرهٔ عثمانیه ملحق گشته دویمین در دست سکنهٔ اصلیه اش افتاد و سویمین بقبضهٔ ضبط و تسخیر روسها انتقال نمود از این سه دولت منقرضه نخستین دولت چراکسه بود که در مصر تشکیل شده بود دویمین دولت عرب بود که بقدر هفتصد سال علی الدوام در اسپانیا سلطنت کردند سویمین حکومت تاتارستان قازان بود که از سلالهٔ تیمور منشعب شده بود لکن از این سه دولت منقرضه چندانکه تشکیل دولت و حکومت کردن چرکسها در مملکتی مانند مصر که مطمح نظر جمیع ملتهاست شایان تعجب و استغراب است صد چندان عجبتر این است که عربها با آن همه حمیت و عصبیتشان که ادعا میکنند مملکت اندلس را که قریب هشتصد سال بتوارث مکرره در دست داشتند و توطن کرده بودند در اندک زمانی از دست دادند لکن چون وقوعات عمومیهٔ عالم بتفصیل مطالعه شود دیده میشود که دول و ملل مانند فصول و مواسم بسرعت از حالی بحالی تحول و تبدل میکنند پس

این تحول و تبدل دول و ملل مانند حوادث یومیهٔ طبیعیه موجب تعجب و استغراب نیست بناء علیه هرچند محو و انقراض دولت چراکسه و افتادن ممالک مصر و شام و حجاز و یمن بزیر حکم سلطنت عثمانیه و محو و منقرض گشتن چند دولت در ظاهر چنان مینماید که موجب کسر شوکت اسلامیه است لکن چون بنظر حقیقت ملاحظه شود اینها در میان ملت اسلامیه از ضایعات محسوب نمیشود بلکه متحد گشتن حکومات متعددهٔ که با یکدیگر مخالف و متباین بودند و در نقطهٔ واحد جمع شدن آنها بیشتر باعث قوت بنیهٔ ملت بیضا گشته است و گذشته از این بمقتضای حال و موقعیکه دولت عثمانیه دارد منقسم گشتن بحر سیاه و بحر سفید بدو حکومت مختلفه از برای اکمال اسباب لازمهٔ استقلال دولت علیه هیچ مناسبتی نداشت علی الخصوص یکی مرکز یکی در اسلامبول و مرکز دیگری در مصر و اسکندریه بودن بکلی منافی استقلال هر دو شده بود لهذا بالاخره ملحق و منضم شدن یکی از این دو حکومت بدیگری از امورات طبیعیه بود از این جهت بود که فیما بین ملوک مصر و سلاطین عثمانی هیچوقت شقاق و نفاق کم نمیشد از حکمداران این دو دولت گرفته تا اجزای هیئات حکومتشان همه در آرزوی این بودند که وارث و خلف ملک موروث یکدیگر شوند و در این باب خودداری نمیتوانستند بکنند و منازعات جزوی که در سرحدات واقع میشد چنانکه در کتاب سابق مذکور شد پاره اوقات منجر بمحاربه های خونریز میگشت

و حال آنکه در زمانهای قدیم هرچند از مصر بجاهای دور حکم شده است باز مصر نتوانسته است مرکز بلاد بعیده بشود و این از اقتضای موقع مصر است لهذا دولت چراکسه نیز مانند دولتهای سابق مصر نتوانست پایدار بماند لکن اسلامبول بمقتضای موقعیتی که دارد نه تنها بر مصر بلکه بر همهٔ جهان میتواند حاکم باشد و مرکز و مرجع گردد این از امورات طبیعیه است که با حسن سلوک و سیاست عادله بهر طرف دنیا حکم میتوان کرد بناء برین پدر پادشاه عصر سلطان سلیم مرحوم چون از این نکته واقف بود افکار خود را منحصر بفتح و استیلای مصر ساخت و تسخیر مصر را بر هر امری مقدم شمرد زیرا به براهین عدیده ثابت است که اگر خطهٔ مصر بر ممالک محروسهٔ دولت علیه منضم و ملحق نمیشد سلطنت عثمانیه باعلا درجهٔ کمال و اقبال واصل نمیگشت از جمله کیفیت خلافت و امامت بحسب الاسلامیت عبارت از نیابت و وکالت دینی و دنیویست و کسانیکه بقوت و غلبهٔ اعوان و انصار بمرتبهٔ سلطنت میرسند باز مادون خلافت شمرده میشوند لهذا هرچند صاحب قوت قاهره باشند باز در امر دین و تنفیذ شریعت خیر المرسلین نمیتوانند مرجع باشند پس در آن عصر بخلافت اسلامیه رسیدن و خدمت موجب المفخرت حرمین شریفین را که سرمایه شرف و شهرت است استحصال نمودن و مرکز و مرجع جمیع ملت اسلامیه شدن

مربوط و منوط به استیلای مصر بود قبل از فتح مرکوز ضمیر سلطان سلیم این بود که
تخت سلطنت را از اسلامبول بمصر نقل کرده از انجا بدنیا حکم کند لکن بعد از
فتح از این خیال افتادند به این معنی که چون دانسته شد مصر به جاهائیکه از حدود
طبیعیهٔ آن خارج است مرکز و مرجع نمیتواند شد انرا ترک کردند زیرا کسانیکه
مصر را مقر حکومت خود قرار دادند همینکه ~~خواسته~~ بحدود طبیعیهٔ مصر قناعت
نکرده خواستند از مصر به بلاد بعیده نیز حمایت و نظارت کنند همین باعث
زوال دولتشان شد که اسباب موجبهٔ انها را بیان کردن چون از حوصلهٔ اصول
این کتاب خارج بود از تفصیل انها قطع نظر نمودیم
به این ملاحظه قسم اعظم اقطار حجازیه و تمام خطهٔ مصر بر ممالک وسیعهٔ عثمانیه
منضم و ملحق گشته پارهٔ مواقع نیز از سواحل شمال شرقی بربرستان داخل حوزهٔ
حکومت عثمانی گردید و در این صورت دولت علیه اکثر بلاد معمورهٔ
قطعات ثلاثهٔ کرهٔ ارض یعنی اسیا اروپ و افریک را متصرف شده سطوت
و شوکت دولت ابد مدت را بجائی رسانید که دولتهای همجوار و همحدود را رعب و
دهشت استیلا کرده بود از این جهت کافهٔ دولتهائیکه در عرض و
طول کرهٔ زمین بودند نسبت بدولت عثمانیه پولیتیکشان را عوض کردند دولت علیه نیز

مجبور گشت که از برای اصول ادارهٔ ملکیهٔ خود از نو قاعده وضع کند و بسبب
مسلک عادلانهٔ که پیش گرفت مدت مدیدی مرجع مفخم اکثر حکمداران
شده بود هرچند از جانب سلطنت سنیه بحکومت منقرضهٔ عرب که در غرناطه مقیم بود
بود امداد لشکری بفرستند لکن چون ملاحدهٔ اسمعیلیه در سمت اناطول بواسطهٔ
انتشار دادن مذهب شیعیت اذهان خلق را بهیجان آورده بودند
بالطبیعه بسبب محاربات متعاقبهٔ که در شرق اتفاق افتاد و بعلت ظهور نمودن
سفرهای (المانیا و مجار و وندیک که) بنا بپارهٔ تحریکات که اسبابشان در جای خود
ذکر خواهد شد در حدود اروپ واقع گشت دولت علیه از برایش میسر نشد
که از برای اعرابیکه در گرداب اضطراب افتاده بودند امداد لشکری بفرستد لکن
چنانکه پایتخت سلطنت سنیه از جهت بری حکومت کامله داشت از جهت
بحری نیز دارای نظارت شامله بود لهذا چنانکه در مواقع عدیدهٔ ممالک محروسه
اردوهای مکمل فراهم داشت در پهناور دریا نیز شروع بترتیب چند
دسته کشتیهای جنگی نمود و به این واسطه هم سلطانی اقلیم مصر و هم تا
بوغاز سبته و جبل طارق دریانوردی بحر سفید بدست استقلال سلطنت سنیه
انتقال نمود از اتفاقات در این روزها کمال شرف و اقبال دولت علیه مقارن

و مصادف با زوال کارلوس پنجم حکمدار المانیا و اسپانیا شد این کارلو که
او را شارلکن نیز میگویند در هر طرف اروپ نهایت درجهٔ شان و شهرت را
بهم رسانیده بود و افتخار به این میکرد که در ملکش افتاب غروب نمیکند و از این
مرادش تفهیم وسعت و عظمت ملکش بود بنا بر علیه سلطنت سنیه با او نیز بمیدان
جنگ و ستیز درآمده بعد از حفظ حقوق و اقبال دولت علیه و صلحنامهٔ موافق
شان و عظمت خود نیز بامضا رسانید و بعد بقصد انکه نفوذ و اقبال فرانسوا حکمدار
فرانسه را که بسبب غلبهٔ شارلکان پایمال شده بود تجدید نماید عنوان
پادشاهی را بر عنوان او علاوه نمود دولت فرانسه به این وسیله با دولت
علیه ارتباط بهم رسانید و از این جهت اکثر حکمداران عصر با دولت علیه
داخل دایرهٔ عهد و امان شده بودند چون بر مصالح داخلهٔ سلطنت سنیه
مطالب خارجه نیز افزوده شد شروع بترتیب دادن در بارها و دیوانها شده کارها کسب
جسامت کرد و شان و شکوه دولت علیه در انظار بیگانه اثر دیگر پیدا نمود
کذلک بجهت کشف شدن قطعهٔ امریکا و پیدا شدن راه تازهٔ از برای هندوستان
و خارج شدن اعراب از خاک اروپ و ضبط نمودن روسها پادشاهی قازان را
در اروپ اصولهای تازهٔ بسیاری روی کار آمده افکار خلق بکلی تبدیل شده بود

لهذا در این دفتر یازدهم چنان اقتضا میکند که یک مقدمه بسط و تمهید نمائیم

مقدمه

احکام دفتر اول که مانند مقدمهٔ این تاریخ دولت علیه میباشد وقایع ششصد سال را
که از ۶۲۶ الی ۹۲۶ باشد و در دفتر دهم منتهی میشود شامل است و این
دفتر یازدهم نیز ~~ازان ببعد~~ مقدمهٔ وقایع ازان به بعد است وقایعی
که ~~در این کتاب ذکر خواهیم~~ و عمده ترین وقایع عمومیهٔ که در این دفتر ذکر خواهد شد
نخستین ~~این است که~~ فایده مند گشتن دولت علیه است از افسادات
و تحریکاتیکه شاه اسمعیل صفوی و بعده پسرش طهماسب در جهات شرقی
ممالک محروسه برپا کرد دویم رفتن دستهٔ کشتیهای جنگی عثمانی است تا
دریابار چین که این دستهٔ کشتیها از برای دفع مضرتهای رانیدهٔ پورتکیزها
مامور بودند در سواحل هند گردش کنند و دعوت نمایند جهانشاه پادشاه
هند را بر ضد رافضیان سوم منضم و الحاق شدن نواحی موجودهٔ بغداد
و علی الخصوص نجف اشرف و کربلاست بر ممالک محروسه چهارم محدود گشتن
منتهای حدود شرقیهٔ ممالک دولت علیه است با سواحل غربیهٔ بحر خزر
پنجم گرفتن جزیرهٔ رادوس است از دست شوالیه ها که در بحر سفید مشغول

راه‌زنی دریائی بودند و نهب و غارت شدن جزیره‌های مالطه و کورسیکا و مایورکا و مینورکا
و تاراج سواحل ایتالیا و اسپانیا ششم محاصرهٔ شهر (وین) پایتخت اوستریا و هجوم
بردن عساکر عثمانیه تا داخل خاک آلمانیا هفتم ترتیب دادن افواج نصرت و تسخیر
نمودن خطهٔ یمانیه هشتم وضع نمودن اصول مراتب و مناصب که از قوایم
دولت و سلطنت شمرده میشود و تأسیس قوانین مکافات و مجازات نهم
~~تقسیم نمودن~~ قلمرو حکومت وسیعهٔ دولت علیه را به الویه و ایالات
تقسیم نمودن و درجزو وضع شدن پارهٔ نظامات بجهت اصلاحات ملکیه دهم ساختن طرق
و شوارع بجهت سهولت امر تجارت و بهم متصل ساختن نهرها و بجهت جاری
ساختن آنها بدریا جداول و مجراها حفر نمودن است که همه از امورات
معظمه اند

فصل ثانی

در بیان احوال خاندان صفویه که در جهات شرقیه دولت علیه ظهور نمود

شاه اسمعیل صفوی که از آذربایجان الی خراسان بلکه از رودخانهٔ امویه الی صحرای
قارص فرمانفرما بود چون شنید که سلطان سلیم وفات کرده است

باعتقاد خودش گمان کرد که شر اغیار از سرش دفع شد و بشکرانهٔ این مطلب
به امرای خود عطایا و انعام بسیار توزیع نمود بعد یکی را به شاه شروان شیخ شاه
رسانید که اراده دارد یکی از دختران شیخ را بحبالهٔ نکاح پسر او مظفر شاه درآورد
شیخ شاه نیز بملاحظهٔ محافظت حوزهٔ حکومت خود راضی به این گردید که پسرش داماد
شاه اسمعیل شود و پیشکشهای مناسب ترتیب داده مظفر شاه را به
اردوی شاه اسمعیل فرستاد در سنه ۹۲۷ هنگامیکه موکب شاهی در تبریز اقامت
داشت شهزاده طهماسب میرزا را که حکمران خراسان بود دعوت کرد
و جای او را بسام میرزا داد در این بین ظهیرالدین بابر میرزا که از سلالهٔ تیمور بود از کابل
بقصد تسخیر هرات حرکت نمود و از آن طرف هم عبیدخان اوزبک نیز با سی هزار
سوار (ارشیل باشی) یعنی سبزسران از آب امویه عبور نموده بر سر خراسان تاخت
آورد چون این قضیه بسمع شاه رسید از برای دفع دشمن قوهٔ کافیه گسیل نموده
خودش تا ماه ربیع الاول سنه ۹۳۰ مرفه البال در تبریز اقامت داشت و از
کنار رودخانهٔ امویه تا نهایت مصب نهر دجله بالاستقلال حکم میکرد در این
اثنا حقد و حسد امرا در باره وکیل السلطنه میرزا شاه حسین اصفهانی بمرتبهٔ رسیده بود که

که هر یک از ارکان حکومت با چهار چشم نگران زوال اقبال و ازالهٔ وجود میرزای
مشارالیه بودند روزی از روزها شاه اسمعیل در سرای حوالی تبریز بزم عیشی
ترتیب داده بود میرزا شاه حسین و سایر امرا را داخل حلقهٔ محرمیت ساخته
تا نصف شب با انواع ساز و طرب وقت گذرانیدند بعد از برطرف شدن
مجلس بزم شاه اسمعیل به اندرون رفت میرزا شاه حسین و دیگران بهمان
حالت مستی در آنجا مانده بودند یکی از آن میانه که شاه قلی نام داشت
پیش کشیکچیان سرای رفته گفت از طرف پادشاه امر صادر شده است
که میرزا شاه حسین بقتل برسد زود امر شاهی را بجا بیاورید کشیکچیان
نیز با خنجرهائی که در کمر داشتند میرزای بیچاره را پاره پاره کردند و
شاه قلی نیز از خوف غضب شاه اسمعیل بسمت خراسان فرار کرد چون صبح شد
و شاه از قضیه واقف گردید فرمود قاتل را بگیرند هر چه جستجو کردند پیدا نشد
بعد امر شد نعش مقتول را علی رغم حسودانش با تکلفات بسیار برداشته بکربلا
فرستادند و خواجه جلال الدین تبریزی بجای او نصب شد و مأمور شد که

اصولی را که میرزا شاه حسین وضع کرده بود بلاتغییر و تخلف مجری بدارد
در این اوقات شاه اسمعیل نیز در اصفهان فوت شده نعشش را به اردبیل
نقل نمودند و پسر بزرگش طهماسب میرزا بجانشینی جلوس کرد مدت سلطنت
شاه اسمعیل بیست و چهار سال بود چون در سن چهارده سالگی بدعوای سلطنت
قیام کرده بود مدت عمرش قریب به سی و هشت سال بود از مشرب و مزاج
شاه اسمعیل به تفرد و استقلال مایل بود و آرزو داشت که جمیع حکمداران روی زمین
مطیع او باشند دعوای سلطنت را با دعوای مذهب شیعیگری داخل کرده ادارهٔ
امور خلق را با قضیهٔ مذهب بهم مزج داد و زمام امورات دینی و دنیوی را
بدست گرفته کارش تا بمرتبهٔ اوج گرفت که اگر محاربهٔ چالدران را که با
سلطان سلیم مرحوم فیمابینشان اتفاق افتاده بود صیت حکومتش را
بگوش خلق اسلامبول نیز میرسانید و بلکه به ادعای ریاست مذهبیه بر مصریان
نیز غلبه کرده چنانکه در ممالک شرقیه مرجع حکمداران شده بود در ممالک غربیه
نیز میتوانست مرجع سلاطین بشود لکن بسبب حرص و طمعی که در خونریزی داشت
بخلاف تعصب و ورعی که در قضیهٔ ترویج مذهب اظهار کرده بود حرکتها از او
سرزده بجای اینکه ~~[illegible]~~ قبول عامه را تحصیل کند امنیت عامه را از خود

سلب کرد مثلا از یکطرف شمشیر کشیده سنیانی را که ضد مذهب شیعی بودند
قتل مینمود از طرف دیگر مرتکب انواع مناهی و ملاهی گشته شراب میخورد و
قمار بازی میکرد شهزاده طهماسب میرزا چون در سنه ٩٣٠ هجری بسلطنت
آذربایجان کامیاب گردید برادرش سام میرزا را والی خراسان کرد و
برادر دیگرش بهرام میرزا را به اصفهان فرستاد و همچنین برادر سومینش القاص
میرزا را والی شیروان نصب نمود

چون به شاه طهماسب خبر دادند که عبید خان اوزبک با بیست هزار سوار
اوزبک از آب آمویه عبور نموده حدود خراسان را تجاوز کرده است
با لشکر قزلباش روی بخراسان آورده در قرب بلدهٔ جام جنگ عظیمی کرد
و به اینکه اوزبکها را شکست داده بر این قناعت ننموده در صدد تعقیب ایشان
برآمد لکن چون در عالم خواب از این سفر ممنوع شد از برایش انتباه دست داد
از جمیع مناهی و ملاهی توبه کرد و امرای خود را نیز از ارتکاب مناهی منع نمود
چون در سنه ٩٤٠ شایع گشت که سلطان سلیمان خان بقصد سفر شرق متوجه
حدود آذربایجان شده است از خراسان مراجعت کرده برای مقابله در صحرای

سلطانیه اردوی خود را جمع نمود لکن جرأت محاربه نکرده رو به اصفهان فرار کرد
سلطان سلیمان در جلگهٔ ارجان فرود آمده از آنجا از راه همدان و درگزین
متوجه بغداد گشت و بغداد را با جمیع نواحیش تسخیر نموده زمستان را در آن
حوالی اطراق کرد چون مسموع همایون گشت که طهماسب بطرفهای (وان)
آمده است از راه (التون کپری) از کوههای کردستان گذشته تا تبریز که
دار الملک آذربایجان است آمد لکن از طهماسب اثری نیافت در سنه ٩٤٢
حضرت سلطان سلیمان آذربایجان را ضبط نموده بمقر سلطنت عظمی مراجعت
فرمودند شاه طهماسب نیز بسمت خراسان شرقی توجه نموده همت خود را برای گماشت
که پادشاه قندهار ظهیر الدین بابر هندستان را تسخیر کند و بعد هرات را هم
از دست اوزبکها خلاص نموده حکومت آنجا را بشهزاده سلطان محمد خدابنده
داد و خودش عازم اصفهان گردید و در سنه ٩٤٥ شاه شیروان را اسیر نموده
٢ جای او را به برادر خودش القاص میرزا داد چون شنید عبید الله خان پادشاه
اوزبک در آنجا فوت شده است گفته بود شکر خدا که از دشمن زورمندی که آرام
و راحتم را سلب کرده بود خلاص شدم چون در سنه ٩٥٣ القاص میرزا در شیروان
بدعوای استقلال برخاست بر سر او قشون کشید القاص میرزا نیز بسلطنت سنیهٔ

عثمانیه دخالت نموده و حضرت پادشاه را بر ضد ایران تحریک نموده اعلان حرب شد
و از راه ارضروم و قارص بر سر تبریز لشکرکشی شد القاص میرزا نیز از سمت
بغداد بکاشان رفته تا اصفهان همه جا را چاپید لکن در سنه ٩٥٩ بدست طهماسب
اسیر افتاده او را حبس کرد و بعد از آن از برای نهب و غارت دیار روم تدارک دید
و بر سر (وان) و (اخلاط) و (ارجیش) تاخته آنجاها را به آتش زد و حکومت
خراسان را به پسر کوچکش اسمعیل میرزا توجیه کرده بود دخترش گوهر خانم را از
برای برادر زاده اش ابراهیم سلطان عقد کرده حکومت مشهد را به او داد و پسر خود
اسمعیل میرزا را بحبس انداخته حکومت او را به پسر بزرگترش محمد خدابنده
ارزانی داشت در سنه ٩٦٧ از شهزادگان سلطان سلیمان شهزاده سلطان بایزید
با برادر خود شهزاده سلطان سلیم جنگ کرده منهزم بالاخره به ایران فرار کرد و [illegible] رفته
در قزوین با شاه طهماسب ملاقات نمود شاه شار الیه طبقهای زرین پر از مروارید
کرده بر سر شهزاده نثار نمود لکن مؤخراً از بعضی اطوار شهزاده مشتبه گردیده
او را هلاک کرد سبب آنکه شاه طهماسب شهزاده سلطان بایزید را بحقارت کشت
این قصه است که شهزاده سلطان سلیم در بارهٔ او کاغذها بشاه نوشته بوده است در سنه ٩٧٠ طهماسب باز

با اوزبکها جنگ کرده شکست خورده و مغلوباً عودت نمود بعد از آن بر سر گیلان
لشکر کشید که تفصیل آن در دفتر دوازدهم مسطور است در سنه ٩٧٤ شادمانی
وفات سلطان سلیمان را در قزوین شهرآیین کردند

در بیان تفصیل احوال ماوراء النهر

از دفتر نخستین تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه تا این دفتر یازدهم بالمناسبه
ذکر ماوراء النهر شده است مراد از این تعبیر ممالکیست که در آنطرف نهر
بزرگ مشهوری واقع شده است این نهر را در ترکستان (قوندریا) و در سمت
بخارا (سیردار) میگویند و در حوالی خراسان آنرا سیحون میخوانند این نهر
از کوههای (الاطاغ) که در مملکت خوقند واقع شده است جمع و جاری گشته
و از ولایتهای طاشکند و طونقان پیچیده بدریای آرال میریزد چون
تقریباً بقدر هزار و ششصد کیلومتر مسافت قطع میکند از رودخانهای
بزرگ دنیا محسوب میشود بغیر از این نهری دیگر هم به این دریا منصب میگردد
که آنرا جیحون میگویند و هم بخارائیان آنرا آمویه دره میخوانند این رودخانه
از کوههای بلور که ترکستان و افغانستان را از هم فصل میکند نبعان نموده
از بدخشان و قوندوز و هزار اسب گذشته داخل دریای آرال میگردد واقعاً

نهرهای دیگر هم از قبیل بارتخشی و قوته و حبوبیا و مرغاب و مانند اینها نیز
هستند لکن تعبیر ماوراءالنهر بهیچکدام از آنها اطلاق نشده است نهرهای دیگر که در
جهت غربی کوه بلور جریان میکنند اینها بودند که ذکر شدند اما بزرگترین نهرهای دیگر
از اجتماع آبهای جهت شرقی کوه مذکور حاصل میشوند نهر سند است
که اینرا (ایندوز) و یا (هندوس) نیز میگویند و دیگری هم (کاشغر داریا) نام نهر است
آن نهر را که از کشمیر و کابل و قندهار و والی صدر از افغانستان گذشته میگذرد هندوس
میگویند و نهر را که از یارقند و کاشغر به بخارای صغیر جریان میکنند
(کاشغر داریا) مینامند

اینها دو نهر یکه اموی دره یعنی (جیحون) و سیر داریا یعنی (سیحون) میگویند در
فصل زمستان هر دو منجمد گشته کاروانهای سنگین از بالای آنها عبور و مرور
میکنند در موقعیکه نهر اموی دره و یا بتعبیر دیگر جیحون بدریا میریزد نهر مذکور
منشعب بشعبه ها گردیده در جزیره هائی که از این انشعاب حاصل شده است
بکثرت صید ماهی میشود اغلب اهالی و سکنه این حوالی مسلمان سنی مذهب
هستند مقدار کمی هم یهودی و مجوسی یافت میشود لکن بیشتر مجوسیان
در سمتهای دروازه نام موقع ساکن و متوطنند ترکستان علی العموم منقسم است

به خانات بخارا و خیوه و قوندوز و خوقند و حصار و شهر سبز و کرکیز
یا خرخیز اهالی بخارا از قبایل تاجیک و عرب و اوزبک منشعب شده اند
لکن قسم اعظمشان تاجیکند بسبب مباینت مذهب فیمابین بخاراییان
و ایرانیان عداوت سختی موجود است چنانکه در بخارا ایرانیان را اسیر کرده
خرید و فروش میکنند ایرانیانی که خواه به اسارت و خواه بوسایل سایره
درسمت بخارا افتاده اند از ابروهای سیاه و از مژگانهای بلند و از
اعتقاد شیعی گری که حفظ کرده اند و از حقارت و ذلتشان شناخته میشوند
مع هذا ایرانیان فخر و مباهات را از دست نداده به اوصاف شاه اسمعیل
و هزیمت محمد خان شیبانی افتخار دارند بغیر از اینها در آنجاها قالموق
و لزگی و قره قالپاق و یهودی و کولی نیز هستند این خان نشینی بخارای
کبیر از خودشان حکومت دارند و عبارت از نوزده شهر بزرگ است
هریک از ممالک فوق الذکر را بتفصیل بیان نمودن مثل این است که از برای
ترکستان یک کتاب جغرافیا بنویسیم و این منافی اصول متخذه این کتاب است
لهذا از تفصیل اینها قطع نظر نموده تنها از کم و کیف خان نشینی بخارا و سکنه و قلمرو و حکومتش
و قبایلشان اطلاع مجملی در زیر ذکر و بیان نموده اکتفا خواهیم کرد

عبیدالله خانی که ذکرش سبقت کرد بر دو ملیون سکنه این نوزده شهر بخارا
و قصبات و قرای آن که از جان و دل بغض ایرانیان را میورزیدند بالاستقلال شاه
شد طرفداران و پیروان مذهب شیعی که شاه اسمعیل در عراق و اذربایجان
و نواحی خراسان تقویت کرده بود بالوراثه از برای شاه طهماسب مانده لهذا
اوزبکان بقدر کفایت قوه دافعه نداشتند زیرا متصرف گشتن بابر میرزا
افغانستان را و بنام طهماسب شاه هرات و قندهار و کابل را ضبط کردن او
و بالاخره در هندوستان حکومت عظیمه تشکیل نمودنش اوزبکها را بی‌تاب
و کم قوت کرده بود خان نشینی خیوه نیز میانه بحر اورال و بحر خزر واقع گشته
و اکثر اراضی اینجا بواسطه رود جیحون که اموی دره میگویند ارواء و اسقا میشود
و خود شهر خیوه نیز که دارالحکومت است در کنار همین نهر افتاده است
اکثر اهالی اینجا از قبایل اوزبک و کرکیزند لکن قبیله قره قالپاق از همه دولتمندترند
قبیله که سارتی میگویند شعبه از طایفه تاجیکند لکن اوزبکها قبیله
حاکمه میباشند و قبایل سایره هیچ اعتباری ندارند
حکومت بدخشان نیز به سلطان ویس ابن سلطان محمد ابن سلطان ابوسعید داده شده
اورا خان میرزا میگفتند وقتیکه محمد زمان میرزا پسر بدیع الزمان میرزا بر عبیدالله خان

و پادشاه اوزبک غلبه نموده حکومات قوندوز خوقند بدخشان و شادمان را
گرفت حکومت بدخشان را به خان میرزا داده بود بعد از آنکه محمد میرزا
مغلوب گشته عبیدالله خان دوباره آنجاها را ضبط و استیلا نمود خان میرزا
مطیع اوزبکها شده مملکتش را از طوفان بلا نجات داد و در سنه ۹۲۹ هجریه
وفات کرد وفات خان میرزا وقتی اتفاق افتاد که عمزاده اش ظهیرالدین
بابر هرات را محاصره کرده بود مشارالیه پسر بزرگش همایون میرزا را حاکم
بدخشان و پسر کوچکش کامران میرزا را نیز حاکم قندهار کرد هنگامیکه بابر
در مملکت کابل فرمانفرما بود در خیال این افتاده بود که قندهار و زمین داور را
نیز ضمیمه مملکت خود سازد و بهانه اش این بود که برادرش سلطان ناصر میرزا
سابقاً بر آنجاها حکومت داشته بوده است و یکوقتی یکی از امرا
که شجاع بیک نامی از امراء متغلبه آنجاها را بی صاحب پنداشته
قندهار و زمین داور را ضبط کرده بوده است و بعدم به شاه اسمعیل برای حفظ مملکت اظهار
اطاعت نموده و با ظهیرالدین
بابر از در مخالفت درآمده بوده است لکن چون شاه اسمعیل از برای بابر
خبر فرستاده بود بابر امتثالاً للامر یک مدت تسخیر قندهارها را بتعویق انداخت

لکن موخراً باقی بیک که از خدام شجاع بیک بود و همیشه بابر را بتسخیر قندهار
تشویق و کار را تسهیل میکرد رای شجاع بیک را زده او را از طرفداری شاه متنفر
ساخت و او را تحریک نمود که از برای لشکر جمع کردن بطرف سند برود و بعد از آن
بابر میرزا را بقندهار دعوت نمود او نیز بسرعت هرچه تمامتر رفته قندهار را تسخیر کرد
و پسرش کامران میرزا را حاکم انجا نصب نمود چون امیرخان که از جانب شاه اسمعیل
والی هرات بود شنید که بابر قندهار را ضبط کرده است بقصد انیکه قندهار را گرفته
باز به شجاع الدین ارغون بدهد ~~بر قندهار لشکرکشیده~~ اعلان جنگ کرد لکن عمرش
وفا نکرده فوت شد شاه اسمعیل حکومت هرات را بشهزاده سام میرزا داد
بعد از انکه در سنه ۹۳۰ شاه اسمعیل وفات کرد شاه طهماسب که بجانشینی نشست
عبیدالله خان پادشاه اوزبکها
~~با عبیدالله خان~~ محاربهٔ سختی کرده ماوراءالنهر را از هجوم قزلباشان محافظت نمود
چون عبیدالله خان در سنه ۹۴۶ فوت شد شاه طهماسب ممنون و مسرور گشته مشهور است
که گفته بود از بلا خلاص شدیم بعد از آن عبداللطیف خان و پس از آن براق خان
و بعد از آن تیمورخان بر حدود ماوراءالنهر حکمرانی کردند و تا بخارای صغری
یک حکومت عظیمهٔ تشکیل نمودند که در اثنای مدت تاریخ این دفتر

پیر محمد خان پادشاه اوزبک بود بعد از این آنجا بحالت ملوک طوایف افتاد
که تفصیل آن راجع به دفتر دوازدهم است و اهالی خان نشین حصار نیز عموماً
عبارت از قبیله های تاجیک و اوزبکند

بعد از خانات فوق الذکر کرکیز و قزاق و قالموق و تاتارستان چین است
که معروف به بخارای صغیر است خان بخارا بر انها همه حکم میکرد و پارهٔ
از انها تابع حکومت صفویه و برخی در ضبط بابر بودند لکن مغولستان
تابع هیچ حکومتی نبود ولایات سمت شمالی چین را علی الاطلاق مغولستان
مینامند که در ضبط و تصرف حکمدار لیست که از سلالهٔ چنگیز منشعب شده است
یکوقت مغولها از ثمرهٔ حسن ادارهٔ آل چنگیز داخل خاک چین گشته پادشاهی
چین را بدست آورده بودند لکن بجهت انکه اصول و عادات قدیمهٔ اهالی
اصلیهٔ انجا را بر اصول و عادات خود ترجیح دارند پادشاهیشان در ملک چین
پایدار نماند چون طایفهٔ مغول از مملکت چین رانده شدند از انکه از
ملکی مانند خطهٔ چین که بجهت امتعهٔ غریبه و اقمشهٔ نفیسه اش محسود عالم است
جدا و محروم گشتند بسیار منفعل گردیده چند بار بر آن دیار هجوم بردند
اما فایدهٔ نبردند و شخصی جلالی خروج نموده طبقه بیست و دوم سلطنت چین را
تشکیل نمود

در بیان احوال هندوستان

هندوستان خطهٔ وسیعه ایست دارای دویست کرور نفوس است و در آن
چندین حکومتها منحصر است که تابع ادیان و مذاهب مختلفه بوده اند
از انجمله نبکاله یک حکومت و مرتبان و مالاقه حکومت دیگر و حوالی
دکن و کجرات نیز حکومت علیحدهٔ بوده است و در سمتهای لاهور و
اکره نیز چند پادشاهان حکمرانی داشتند در این کتاب مجملا از مواقع
معلومهٔ هندوستان ذکر خواهد شد بانی مغول ظهیرالدین بابر از
شر شاه طهماسب در صورت ظاهر در افغانستان مذهب شیعی را ترویج و
برای انکه ترکستان و بخارا را که ملک موروثش بود از اوزبکان
یشیل باش (سبز سران) تخلیص نماید با شاه مشار الیه مدارا میکرد
لکن چون کثرت و ازدحام اوزبکان باعث ضعف و فتور غیرت قزلباشان
شده بود ظهیرالدین بابر نیز از استحصال ملک موروث خود مأیوس
شده بود و در کابل مترصد فرصت مینشست تا انکه بسبب بی‌کفایتی

سلطان ابراهیم و ظلمهائی که در بارهٔ برادرانش کرده بود هرچند امراء هند از و
متنفر شده همه آرزوی این را داشتند که یک شهزادهٔ که موافق
خواهش خودشان باشد اعلان استحقاق نماید لکن بسبب حسن تربیتی
که داشتند بغیر از اطاعت حکمدارشان چیزی دیگر نمیدانستند و اصلا
پیرامن عصیان نمیگردیدند اما دولت خان حاکم لاهور که یکی از این امراء بود
به کابل رفته بابر میرزا را تشویق و تحریص بپادشاهی هند نمود بابر نیز
چند باری بر سر دهلی هجوم برده بالاخره سلطان ابراهیم را اسیر
و دولت خضرخانیه را در هندوستان محو و منقرض ساخت و بجایش دولت
مغولیه را برپا کرد چون بابر شخصی مقتدر و بهادر و در حل و فتح هرگونه
مشکلات قادر بود ~~از افغانستان تا خلیج مرتبان~~ ممالک وسیعه را که
از افغانستان تا خلیج مرتبان ممتد است مالک گردید ایام سلطنت او تا
سنه ۱۵۶۶ میلادی ممتد گشت مشار الیه چهار پسر داشت یکی از این پسرها ~~کامران میرزا دیگری~~
~~همایون میرزا نام~~ کامران میرزا در افغانستان مانده همایون میرزا
والی اکره گردید بعد از وفات بابر همایون میرزا اعلان جلوس نمود
از هر طرف سلطنت او را تصدیق کردند و تاریخ جلوسش عبارت (خیر الملوک) است

و دو برادرانش را که یکی هندال و دیگری عسکری نام داشت هر یکی را بر
مملکتی حاکم نصب نمود اما پادشاه گجرات بهادرخان و پادشاه بنگاله شیرخان
بعد از بابر به پادشاهانی که بعد از بابر آمدند اطاعت ننمودند از طرف
پورتگیزها به بهادرخان امداد میشد و او را برضد دولت مغولیه تشویق
و ترغیب میکردند و سبب این بود که پورتگیزها میخواستند ملوک هند را
بهم دیگر انداخته در آن میانه کار خود را صورت بدهند که تفصیل این اجمال
در جزو وقایع پورتگیزها مذکور است

چون پادشاه گجرات بهادرخان از دولت خضرخانیه نیکیها دیده بود هر چند
حکومت بابر را در هندوستان هضم کرده بود نمیخواست پادشاهی
پسرش همایون را تصدیق کند چون همچنین میدانست که تسلط بابر
در هندوستان بشخص خود او قایم است و خیالشان این بود که بعد از وفات
بابر باز دولت منقرضه را بروی کار بیاورند چون در این بین پسران
بابر به هر طرف دست انداخته و طایفه مغول مانند جراد منتشر
به هر سمت مملکت را فرا گرفته بودند بهادرخان درصدد حق گذاریشان

و نعمت دولت خضرخانیه برآمده بقصد غیرت کشی با همایون شاه
عصیان و مخالفت ورزیدن گرفت و از سلطنت سنیه عثمانیه امداد طلبید لهذا
سلیمان پاشا والی مصر با یک دسته کشتی جنگی مامور سواحل گجرات گشت
هنگامیکه سلیمان پاشا واصل آن دریا بار گردید بهادرخان از اتفاقات
فوت شده بود کذلک پادشاه بنگاله شیرخان نیز به بهانه هواخواهی
و غیرت کشی دولت منقرضه بسیاری از هنود را بر سر خود جمع آورده
در فکر اعلان استقلال بود سلطان محمودخان که فرمانفرمای دیار دکن
بود در سنه ۹۲۴ فوت شده پسرش اسمعیل عادل خان بجایش نشست
که به اینها دولت بهمنیه میگویند لکن در عصر اسماعیل عادل خان هر یک از
امرا بخیال استقلال افتاده آنجاها مانند ملوک طوایف شده بود مؤخراً دولت
مغولیه بر همه اینها غالب آمده راجه ها را مطیع و منقاد ساخت لکن در
زمان استیلای اینها نفوذ همایون شاه از سرایش هم بخارج اثر نمیکرد و بقدر
سی سال مشغول رفع و ازاله متغلبه بود همایون شاه در شهر اگره مینشست
بسبب اینکه بسیار مایل و معتقد علم نجوم بود مطابق احکام سبعه سیاره
هفت دیوانخانه تو در تو ترتیب داده و موافق تأثیرات موهومه دوازده

برج دوازده وزیر نصب نمود امورات خود را موافق احکام اجرام فلکیه
اجرا میکرد سلطنت همایون شاه تا سنه ۹۵۵ ممتد گشت بعد از آنکه همایون شاه
بر بهادرخان غالب آمد در خیال این بود که برادران خود هندال و کامران را نیز از میان
بردارد که شیرخان که در بنگاله اعلان استقلال کرده بود برضد همایون
شاه اعلان حرب نمود

الحاصل مدت پانزده سال که شیرخان سلطنت میکرد همایون شاه
نتوانست در اگره توقف کند اولاد و اموال خود را گذاشته بسمت غربی
هندستان رفته چنانکه بموقت پدرش بابر به شاه اسمعیل دخالت کرده بود
او نیز به شاه طهماسب دخیل گشت چون مذهب شیعی را قبول کرده بود شاه
طهماسب بقدر دوازده هزار نفر از لشکر خراسان را با او همراه نمود بقصد اینکه
حکومت هندوستان را از دست متغلبه خلاص کنند قیام نمود چون بحوالی کابل
رسید برادرش کامران میرزا با او درصدد مقابله و مدافعه برآمد از آنجا که قوه حربیه اش
کفایت مقاومت نداشت متوجه قندهار گشت حاکم قندهار دروازه شهر را
بروی همایون گشوده او را پذیرائی کرد و همایون شاه در قندهار نشسته مشغول
جمع آوری لشکر گردید وقتیکه کامران میرزا کابل را گرفته بود پسر همایون شاه

اکبرشاه در کابل مانده بود مشارالیه چون شنید بازبخت پدرش رو
به بلندی نهاده است کامران میرزا را از کابل بیرون کرد لکن شیرخان
که سریر حکومت همایون را غصب کرده بود بقدر هشتاد هزار هندی جمع نموده
بقصد اینکه همایون را دفع کند حرکت کرد چون شیرخان مردی بود در هندوستان
نام و نشان و کاردان همیشه در تسهیل امور خلق اظهار میل
و رغبت میکرد حتی از رودخانه گانژ (گنگا) تا رودخانه هندوس از وسط
اراضی واسعه یک شاهراهی ساخت که در دو طرف جاده درختکاری
کرده بودند و بمسافت هر دو متر یک چاه کنده شده بود و در سر راه
در مواقع مناسبه کاروانسراها بنا کرده اهالی هندوستان را از زحمتهای
بسیاری خلاص نمود کذلک بجهت احقاق حقوق عباد الله مجالس عمومیه تشکیل
کرده در کار این بود که صنایع موجوده را ترقی بدهد که در سال پنجم حکومت
مستقله اش یعنی در سال ۹۵۵ هجریه داعی اجل را لبیک گفته وفات نمود
و اهالی هندوستان را بسبب موت او حزن و کدر عظیم روی داد و پسرش
جلال خان بلقب اسلام شاه بر سریر پدر جلوس نمود و در میان خلق معروف
به سلیم شاه شد لکن چون سلیم شاه مانند پدرش رعیت پروری نکرد

بسیاری از خلق تابع همایون شاه شدند الحاصل سلیم شاه نه سال پادشاهی
کرده بعد از وفاتش پسرش فیروز شاه در سنه ۹۶۴ در جایش جلوس کرد لکن
مبارک خان برادر شیرخان بعد از دو ماه فیروز شاه را کشته بعنوان عادل شاه
بر تخت نشست در مدت حکومت سه ساله اش ابراهیم احمد اسکندر و نظام
نام شهزادگان تاب ظلم عادل را نیاورده هر یک سر بعصیان برداشتند و در جاهائیکه نفوذشان
جاری بود اعلان استقلال نمودند در این اوقات کوکب اقبال همایون
شاه دفعة رفته اوج میگرفت بالاخره شهزادگان مشار الیه نیز به همایون شاه
دخالت نموده دولت شیرخانی در مدت بیست سال محو و منقرض گردید
بعد از آنکه غائلهٔ متغلبه بر وجه مشروح برطرف شد همایون شاه منصور
و مظفر داخل دهلی گردید در سنه ۹۷۰ اکبر ابن همایون از جانب پدرش
با پانزده هزار سوار بر سر اسکندر شاه که یکی از متغلبه بود هجوم برده
او را بکوههای سمت شمال فرار داد همایون هنگامیکه از پله های مرمر
سرای پائین می آمد پایش لغزیده افتاد و از اثرش فوت شد
و اکبر شاه بر تخت دهلی جلوس نمود که تفصیل احوال او راجع به دفتر دوازدهم است
مراجعت شود

در بیان احوال فرانسه

در زمان سلطنت حضرت سلطان سلیمان خان فرانسوای اول
و هانری دویم و فرانسوای دویم و شارل نهم و هانری سوم پشت
سر هم بر تخت فرانسه نشستند فرانسوای اول بسبب آنکه حقوق
موروثه اش تصدیق نشده بود دلتنگ گشته
برخلاف تملقهائی که به شارلکان میکردند رفتار مینمود و حتی از اتفاقیکه
اروپائیان به ابرام شارلکان و تشویق و ترغیب پاپ بجهت بیرون
کردن عثمانیان از قطعهٔ اروپ کرده بودند جدا گشته ~~با سلطان سلیمان~~
اظهار خواهش نمود که با سلطان سلیمان مناسبت پیدا کند و بهمین سبب
سفیری بدربار دولت علیه فرستاد لکن چون در حدود بوسنه نامهٔ
سفیر مرسول بدست آلمانیها افتاد مطلب معوق ماند تا آنکه دفعهٔ ثانیه باز
برضد خاندان بزرگ اوستریا در سنه ۱۵۲۵ ژان فرانجیانی نام شخصی از اهالی
مجارستان را به سفارت فرستاد لکن چون سلطنت سنیهٔ عثمانیه
بسبب پارهٔ امورات داخله مشغول بود سفیر مسفور را با جواب نامه اش
پس فرستادند و به این جهت آمال فرانسوا بقدر ده سال بعقدهٔ تأخیر افتاد

و تاریخ جوابنامهٔ همایون از قراریکه نبشتش در دست است روز دوازدهم شهر
ربیع الآخر سنه ۹۳۲ هجریه در دار الخلافه قسطنطنیه نوشته شده است که بحساب
تاریخ فرنگیان مطابق سنه ۱۵۲۶ میلادی میشود بعد از آن در سنه ۱۵۳۵ میلادیه
نیز فوره مارتنه نام سفیری دیگر فرستاد که در صحرای تبریز بموکب همایون
ملحق گردید و بحسن تدبیریکه داشت عهدنامهٔ بامضا رسانید که شرایط
عهدنامهٔ مذکور این بود که ~~در اسلامبول~~ از جانب دولت فرانسه در اسلامبول
یکنفر سفیر و در اسکندریه یکنفر قنسل اقامت داشته باشد و تجار
فرانسه صدی پنج گمرک داده تبعهٔ فرانسه مدت ده سال در مملکت
عثمانیه معاف باشند بعد از انقضای مدت مذکوره اگر باز خیال اقامت
داشته باشند از آنان تکالیف عرفیه تحصیل شود و تبعه و کشتیهای دولتهائی که
که با دولت عثمانیه مناسبتی ندارند در تحت بیرق و حمایت فرانسه شناخته
شوند و تبعهٔ فرانسه در اجرای آئین و مذهب و در بیت المقدس حر و آزاد
باشند و اگر یکی از تبعهٔ دولت فرانسه دختری از بومیان ممالک عثمانیه
نیز بگیرد اولادیکه از آنان بعمل آید از تبعهٔ دولت علیه محسوب باشند الحاصل

بعد از این اتحاد و اتفاق دستهٔ کشتیهای جنگی فرانسه با دستهٔ کشتیهای
جنگی دولت عثمانی بالاتفاق برضد شارلکان میگردیدند و این
اتفاق تا زمان هانری دویم ممتد گردید کذلک فرانسوا پادشاه
فرانسه در سایهٔ اتفاقی که برای انتقام کشیدن از شارلکان پادشاه اسپانیا که بسبب
منازعهٔ امپراطوری آلمانیا و حکمداری میلان خرابیها به او رسانیده بود
با دولت علیه کرد مغلوبیت شارلکان را در مقابل نشد عثمانی
سیر کرده در دلش تسکین یافت زیرا فرانسوا در محاربهٔ که با
شارلکان در پاوی فیمابینشان اتفاق افتاد اسیر شده بود
و نامهٔ که بمادرش نوشته در ضمن اظهار داشته بود که بغیر از عرض همه
چیزم از دست رفت و بانی و اسطهٔ استرحام گمهٔ بود فی الواقع
آن محاربه سبب مغلوبیت فرانسویان شده بود زیرا حکمدار مشار الیه
بجهت آنکه (لوندیک) نام ژنرالش در قریهٔ (بیکوکا) که داخل حوزهٔ لومباردیا و وندیک است
مغلوب گشته ژنرال دیگرش که بایار نام داشت نیز در جای دیگر منهزم شده بود
و خودش هم در خارج شهر پاوی یا زخم خورده بود و در روز بیست و چهارم ماه
فوریه سنه ۱۵۲۵ هم نه هزار لشکر فرانسه را با قطعهٔ ایتالیا ضایع کرده در دست

اسپانیولها اسیر گشته اورا به مادرید که پایتخت اسپانیاست بردند
هنگامیکه فرانسوا در مادرید بود از طرف مادرش جدا وازجانب خودش
جدا به سلطان سلیمان استرحام نامه عرض شده بود والتماس کرده بودند
که ازان مضیق بلا اورا خلاصی دهد ~~منابرین حضرت پا~~ هنگامیکه حضرت
پادشاهی بر سر مجارستان لشکر فرستاده بود اسپانیولها عهدنامهٔ به امضای او
رسانیدند که دولت فرانسه از عهدهٔ اجرای آن نمیتوانست براید وبعد اورا رها کردند او نیز
بلادرنگ از سمت تیرول دوباره بر قطعهٔ ایتالیا هجوم برد لکن ژنرالی که از
جانب ایمپراتور مأمور بمحافظت روما وایتالیا بود بمقام مدافعه برآمده باز اورا شکست
داد لهذا دفعه دویم در سنهٔ ۱۵۲۹ عهدنامهٔ دیگر امضا نمود در هجومیکه ایندفعه
فرانسویان بر مملکت ناپولی بردند چون کپیتان مشهور (اندریا دوریا) که از اهالی
ژنوه است در خدمت فرانسه بود باوجود اینکه موی الیه از برای مارشال فرانسه که شهر ناپولی را
محاصره کرده بود بسیار فایده کرد لکن شارلیکان باورود ناگهانی با چهل هزار قشون مسلح
~~به ایتالیا ... داخل ایتالیا [illegible] نتیجهٔ کار را از برای فرانسویان سودمند نشد~~
به ایتالیا کار فرانسویان را مغشوش کرد لکن بعد ازانکه با سلطنت سنیهٔ عثمانیه

اتفاق کرد بموجب مصالحه نامهٔ که در موقع غربیس بامضا رسید حکومت متنازع فیه
میلانو را از برای پسرش دوک اورلیان استحصال نمود وسه سال بعد از امضای این
عهدنامه وفات کرده پسرش هانری دویم پادشاه فرانسه گردید هرچند متوفای مشارالیه
در فنون حربیه چندان مهارتی نداشته است چون علوم وصنایع بسیاری در فرانسه شایع
ساخت اورا ابوالعلوم میگفتند اما ابتلائی که به عیش وعشرت داشت خصایل ممدوحهٔ
اورا اخلال کرده بود قضیهٔ اتفاق دولت فرانسه با دولت علیه علیحده ذکر خواهیم نمود
هانری دویم در سنهٔ ۱۵۴۷ میلادیه بجای پدر نشست لکن چون اقصای امل ومنتهای
خیالش این بود که قدرت وقوت دولت اسپانیا را بشکند در سنهٔ ۱۵۵۰ کولونیا را
از انگلیسها گرفت بعده با طایفهٔ پروتستانت که مخالف شارلیکان پادشاه
اسپانیا بودند عقد اتفاق نموده چند باری با او جنگید اما کاری از پیش نبرد و
از برای مدت پنج سال متارکه کرده مشغول انتظام کار خود بود که شارلکان
از پادشاهی استعفا نمود فلهذا متارکه را فسخ نموده باز اعلان جنگ کرد
لکن این دفعه نیز سودی نبرد ودر سنهٔ ۱۵۵۹ شخص مجهول الاحوالی زخمی به او
زده از اثر آن جریحه وفات کرد هفت نفر از ده اولادش فوت شده سه نفر شان

متعاقب یکدیگر پادشاه شدند که نخستین آنها فرانسوای دویم ودویمین شارلی
نهم وسومینش هانری سوم بود فرانسوای دویم پسر بزرگ هانری دویم بود که
در سنهٔ ۱۵۴۳ متولد گشته در حیات پدرش با خاندان حکمداران اسکوچیا عقد قرابت
نمود وبعد ازانکه پدرش مجروحاً وفات کرد بر تخت فرانسه جلوس نمود اما عمرش
وفا نکرده در اندک زمانی فوت شد وسریر حکمداری به برادرش شارلی نهم
منتقل گشت ومشارالیه شارلی در سنهٔ ۱۵۵۰ در (سان جرمان) نام محل متولد گشته
بعد از وفات برادرش در سنهٔ ۱۵۶۰ پادشاه فرانسه شد لکن چنان اقتضا کرد که امر
حکومت در تحت وصایت باشد چون در عهد حکومت مشارالیه مملکت فرانسه
بسبب منازعهٔ کاتولیک وپروتستانت منقسم بدو فرقه شده بود وپادشاه
مشارالیه تابع مذهب کاتولیک بود با مروجین مذهب پروتستانت
چندین محاربه ها کرد

در بیان احوال اسپانیا والمانیا وایمپراتور شارلیکان

(شارلیکان) که در دفتر سابق ذکرش گذشت از طرف مادری بپادشاهی اسپانیا
رسیده وازجانب پدری مظهر ایمپراتوری المانیا شده بود علاوه براینها حکم ونفوذ او

بر یک قسم از فرانسه و بلجیک محوطهٔ وتا حدود فلمنک یعنی از جهات غربیهٔ اروپ
تا سمت شمالی قطعهٔ مذکوره ساری وجاری بود کذلک بمناسبت ایمپراتوری المانیا
که به او رسیده بود بر قطعهٔ ایتالیا نیز هجوم برده هر یک از حکومتهای
ناپولی وسیسیلی وطوسقانه را به بهانهٔ ضبط ومملکت فرانسه را دار ومادار
احاطه کرده بود با طایفهٔ پروتستانت که در آن روزها در اکثر جاهای اروپ
وعلی الخصوص در المانیا ظهور کرده بودند چندین محاربه های متعصبانه کرد هرچند در
(موهلبورغ) نام موقع جمعیت پروتستانتها را متفرق ساخت لکن سه سال نگذشته
چارهٔ ندید مگر اینکه بالمجبوریه حریت ورواج مذهب مذکور را تصدیق نماید مقصدش
ازانکه بعد از غلبه یافتن بر پروتستانتها حریت مذهب ایشان را اکیداً
تصدیق نمود این بود که میلی را که رؤسای پروتستانت بسلطان سلیمان
بهم رسانیده بودند منع نماید زیرا چون سلطان سلیمان برضد شارلیکان
پروتستانها را حمایت میکرد وپادشاه فرانسه فرانسوا نیز از سلطنت سنیهٔ
عثمانیه طلب امداد کرده بود وبنابرین عساکر عثمانیه از حدود مجارستان
تجاوز نموده شهر وین را محاصره کرده بودند شارلیکان بسیار مضطرب
واشفته خاطر بود لهذا فوراً حریت مذهب پروتستانت را تصدیق نموده

اینها را داخل اتفاق خود ساخت بعد از آنکه پولیتیک خود را نسبت به المانیا بطوریکه مطمئن تواند بود راه انداخت ~~یک لشکری پنجاه هزار نفری~~ بقصد اینکه راه زنان دریائی بربرستانیها را که غارت کردن سواحل اسپانیا را عادت خود ساخته بودند تأدیب کرده ~~و~~ حقوق دولت علیهٔ عثمانیه را که تازه در آنجاها پیدا کرده بود نیز باطل کند به ابراهیم باربا روسی یک اردوی پنجاه هزار نفری بسمت افریک فرستاد و مالک ممالک بسیاری گشت لکن چون نتوانست با (بارباروس) مقاومت کند دست از سواحل افریک کشید این بار باروس آن ناخدا خیرالدین ~~[illegible]~~ معروف به خیرالدین رئیس زردست که به دولت علیه دخالت آورده منصب امیرالبحری به او توجیه شده بود و بعد خیرالدین پاشا شد و از فرط صلابت و جلادتش فرنگیان اسپانیا او را بارباروس میگفتند که بمعنی وحشی باشد.

کذلک برای تصدیق حکمداری برادرش بر اوستریا و استرداد مجارستان بر ضد سلطنت عثمانیه یک جمعیت متفقهٔ فراهم آورد که بر ممالک محروسه هجوم بیاورد لکن از آنهم نتیجهٔ نتوانست حاصل کند تا اینکه بالاخره سالی سی هزار طلا دادن را تعهد نمود ~~حکومت~~ حقوق حکمداری برادرش فردیناند و را بتصدیق دولت عثمانیه توانست برساند

چنانکه قوت و اقتدار ایام شباب ~~[illegible]~~ زایل گشته ضعف پیری بر بنیهٔ انسان مستولی میگردد قوت و اقتدار شارلی اسپانیائی هم که اکثر مواقع اروپ را شامل بود رو به انقلاب و زوال نهاده بطوع و رضای خود حکومتهائی را که بر عهده اش بود بوارثان تسلیم نمود از جمله پادشاهی اسپانیا را به پسرش فلیب و امپراتوری المانیا را به برادرش فردیناند و دوک گری طوسقان را به الکساندری واگذار کرده ~~و~~ خودش در دیری که در ایالت کستلیا که در سرحد مملکت پورتکیز واقع است نشسته اختیار عزلت و انزوا نمود چون گمانش این بود که ولو وکلای ملت استعفای او را که مبنی بر پارهٔ اسباب بود قبول خواهند نمود اما آحاد ناس بجهت خدمتهائی که بدولت و ملت کرده است دانسته دانسته قبول نخواهند کرد لکن چون دید قضیه بخلاف مأمولش واقع گشته خلق بکلی از و روی تابیده اند تحمل نیاورده در اندک زمانی سودای حکومت در دماغش اثر ندامت گذاشت زیرا امپراتور مشار الیه چنان گمان میبرد که اگر اهالی استعفای او را قبول کنند طبقهٔ لشکری قبول نخواهند کرد و باین دلگرمی استعفا کرد و امید وار بود که بجهت شان و شرفی که از برای ملتش حاصل کرده بود از هر طرف دوباره حکومت او را طلب خواهند نمود لکن چون قضیه برعکس اتفاق افتاد هوش از سرش پریده بسیار پشیمان و نادم گشت

لکن پشیمانی سودی نداشت و قوتی را که از دست بدر کرده بود دیگر نتوانست استحصال کند حتی در این راه عمر پنجاه و هشت ساله خود را تلف کرد و باز چارهٔ بدست نیاورد فلیب که بوقوع استعفای پدرش شارلیکان پادشاه اسپانیا شده بود در سنه ١٥٢٧ متولد گشته در سن سیزده سالگی هم دوک گری میلانو رسیده حکمدار ناپولی و سیسیلی نیز گردید بعد از قلیل زمانی بسبب استعفای پدرش در سنه ١٥٥٦ پادشاه اسپانیا گردید و با خاندان پادشاهان انگلستان نیز عقد قرابت نمود این پادشاه در ایام حکومتش همیشه با بلجیک محاربه داشت و همچنین با فرانسه نیز خالی از جنگ نبود بر پارهٔ از ولایات فرانسه مستولی گردید لکن باز از دستش بیرون رفت که تفصیلاتش در ~~[illegible]~~ دفتر آتی مرقوم است

یکی از حکومتهائی که در زیر حکم شارلیکان بود یکی هم امپراتوری المان است که آنرا به برادرش فردیناند و واگذار نمود این فردیناند و در سنه ١٥٠٣ در القاله نام محل بدنیا آمده در سنه ١٥٦٤ در شهر وین وفات کرد و ماکسیمیلیان دویم بجانشین امپراتور المانیا گردید الحاصل فردیناند و بعد از آنکه پادشاه بوهمیا لوئی در وقعهٔ مهاج کشته شد بپادشاهی بوهمیا نصب گشت بعد در تاریخ سنه ١٥٣١ او را بپادشاهی رومان نیز انتخاب نمودند و بعد قایم مقام پادشاهی نمسه گردید که به برادرش شارلیکان منتقل شده بود

در اثنائی که شارلیکان استعفا نمود امپراتوری المانیا نیز به او واگذار شد این فردیناند و بدعوی پادشاهی مجارستان نیز برخاسته با دولت عثمانیه اعلان حرب کرد و بالاخره شهر وین را بتحت محاصرهٔ عثمانلوها انداخته تا خراجگذاری را قبول نکرد منظور عفو سلطنت سنیه نگردید خلاصه چون امپراتور مشار الیه محقق دانست که مجارستان را از جنگ دولت عثمانی خلاص نمیتواند کرد دیگر از آن خیال افتاده مجبور شد که حکمداران مجارستان و ترنسلوانیا را ~~مانند سایر~~ که از جانب دولت عثمانی نصب شده بودند مانند سایر حکمداران تصدیق نماید از طرف دولت علیه استفان که حکمران یک قسمت از مجارستان و یکی از چهار نفر امرای ماتیاس قوروِن بود بسبب قراتبی که با سیزسموند پادشاه لهستان داشت به امارت مجارستان نصب و تعیین شده بود چون در سنه ١٤٩٩ فوت شد پسرش یانوش بجای او سر قبایل مجار که در ترانسلوانیا بودند رئیس شده بعد پادشاهی مجارستان را اعلان کرد لکن بسبب وفات لوئی چون فردیناند و برادر شارلیکان بر حکومت مجار نیز دست اندازی نمود یانوش بسلطان سلیمان دخیل گشته ~~و~~ از طرف حضرت پادشاهی حکومت یک قسم از مجارستان بمشار الیه حواله شد یانوش دویم نیز پسر یانوش اول است که او را

سیزسموند ثانی نیز گویند مشارالیه در سنه ۱۵۴۰ متولد گشته چند روز بعد از وفات پدرش او نیز فوت شده است

هانری هشتم پادشاه انگلستان در محاربه که با فرانسه کرد غالب گشته بعد در سنه ۱۵۴۷ وفات نمود ادوارد پنجم بجایش پادشاه شد بابن معنی که پادشاه مشارالیه در تاریخ سنه ۱۵۳۷ از ژان سیمور نام ملکه متولد گشته در سن ده سالگی بجای پدرش پادشاه شد و بعد از شش سال یعنی در سنه ۱۵۵۳ وفات کرد در ایام حکومت این پادشاه چون جوان بود در انگلستان امری که قابل بیان باشد اتفاق نیفتاده است باهمین قدر اکتفا رفت بجای او همشیره اش ماری و پس از آن الیزابت نام پرنسسها بر تخت انگلستان نشسته اند

در بیان احوال جمهوریت ونیک

بعد از آنکه سلطان محمدخان مرحوم اسلامبول را فتح نمود یعنی بعد از آنکه بر دولت علیه لازم شد که دسته کشتیهای جنگی ترتیب بدهد تا زمان محاربه جزیره کورفو کشتیهای جنگی عثمانی سه دفعه با کشتیهای جنگی ونیک در دریا جنگ میدان کرده اند و در این محاربات هیچوقت دسته کشتیهای جنگی ونیک فائق نیامده اند بالاخره راضی باین شدند که سالیانه مبلغی بدولت علیه خراج داده

مشغول محافظت وطن خود باشند لکن بازهم همیکه عیسویان فرنگ بر ضد دولت عثمانی اتفاق نمودند جمهوریت ونیک نیز دعوت جمعیت متفقه را اجابت نمود اسبابیکه اتفاق عیسویان را بر ضد مسلمانان تقویت داد ~~یکی فتح بلغراد بود~~ یعنی ایشان را بغیرت آورد اول فتح بلغراد دویم ضبط و تسخیر مجارستان سوم استرداد جزیره رادوس از شوالیه ها چهارم جسارتهای بارباروس یعنی خیرالدین پاشا که سواحل اروپ را نهب و غارت میکرد و پنجم بیرون کردن اسپانیولها اعراب را از اندلس بود این کارها فرنگیان را بجوش آورد در اروپ بسبب بالا گرفتن نایره جنگهای مذهبی و نزاعهای خانواده های حکمداران از برای نوبت وراثت و بعلت محاربات عدیده که فیمابین شارلیکان پادشاه اسپانیا و ناپولی که امپراتور آلمان نیز بود با فرانسوای اول پادشاه فرانسه اتفاق افتاد شارلیکان بهواخواهی پاپ برخاسته با رؤسای اسپانیا و ایتالیا و مجارستان متفق گردید و پادشاه فرانسه نیز بسبب غرض و عداوتی که با شارلیکان داشت از آن اتفاق کنار گرفته با دولت عثمانی متحد گشت در این اثنا دولت عثمانی عساکر بریه را که از برای امداد فرانسویان معین کرده بود بر کشتیهای جنگی سوار کرده آنها را بخاک دوک نشین اوترانده که از ملحقات ولایت ناپولی

و داخل قطعه ایتالیاست بیرون ریخت و کشتی های جنگی فرانسه نیز با کشتیهای بارباروس ملحق گشته سواحل ناپولی را زدند و باتفاق سرکرده فرانسه میکردیدند که دسته کشتیهای شارلیکان و کشتیهای متفقین او را گیر بیاورند و در این اثنا بواسطه سفیر مخصوص به جمهوریت ونیک که خراج میداد و بیطرفی خود را اظهار میکرد اخطار شد که ~~با فرانسویان~~ بر ضد شارلیکان با فرانسویان متحد بشوند لکن جمهوریت مشارالیها ابا نمود نه با دولت علیه و نه با فرانسه موافقت نکرد در این بین دوژه یعنی رئیس جمهوریت ونیک ~~فوت شده~~ که لیوناردی نام داشت فوت شده انطوان غریمانی که در سنه ۱۴۹۹ سرکرده دسته کشتیهائی بود که بر ضد عثمانلو فرستاده بودند بجایش به (دوژه) گی انتخاب شد وقتیکه فرانسوا پادشاه فرانسه از کوههای آلپ گذشته بر سر ولایت (لومباردیا) لشکر ریخت دوباره ونیکیان را بر ضد شارلیکان به اتفاق دعوت نمود لکن ونیک از خوف شر شارلیکان در بیطرفی خود مصر گشته قبول این معنی ننمود پس از آن در سنه ۱۵۳۷ بود که بادبانهای دسته مکملی از کشتیهای جنگی عثمانی از بالای جزیره زانطه رو به اینطرف نمودار گشت و رفته رفته از جزیره کورفو نیز مشاهده شد و ونیکیان نیز دسته کشتیهای خود را که مقدار صد فروند میشدند منقسم بدو شعبه کرده

شعبه که عبارت از پنجاه و پنج فروند بود بسرکردگی (ژروم پسارو) نام کپتان در پیشگاه جزیره کورفو گردش میکرد و شعبه دیگر که مقدار چهل و شش فروند میشد بسرکردگی (ژان و دیتوری) نام ناخدا در لنگرگاه جزیره مذکور توقف داشت و یک قسم اعظم قوه حربیه عثمانیه نیز در صحرای آولونیا که در ساحل ارنبودستان واقع است در تحت فرمان حضرت پادشاهی حاضر شده بود که بسمت ایتالیا حرکت کند کذلک بقدر هشتاد فروند از دسته کشتیهای جنگی عثمانی در مرداب (اوترانده) بر سر لنگر حاضر بودند در صورتیکه کشتیهای عثمانی در دریا بار ونیک مظفرانه سیر و حرکت میکردند و در سواحل آنجا بقدر صد هزار قشون بری خیمه نشین بودند و ونیکیان متصل ابراز دوستی میکردند و چنانکه در فوق ذکر شد برای محافظت مملکت خود دو شعبه کشتی جنگی در آبهای آنجا را به امنیت گردش میدادند یک فروند کشتی تجارتی را که حامل بیرق عثمانی بود به بهانه اینکه خلاف قوانین بحریه ونیکیان حرکت کرده است یکی از کشتیهای جنگی ونیک بتوپ بسته بود چون این خبر بسمع امیرالبحر عثمانی رسید از (اندریا دوریا) که در فن دریانوردی ماهر و در قوانین بحریه اطلاعش ظاهر بود این مسئله را سوال نمود موی الیه

~~بجواب گفت هر گاه یک کشتی جنگی در دریائی که حقوقی بحریه گردش میکنند~~

درجواب گفت هرگاه یک کشتی جنگی که اعلان بی طرفی میکند در دریائی که سفاین
حربیه گردش مینمایند به کشتی تجارتی دولتی که اظهار بی طرفی میکند ضرر برساند
بی طرفی نمودن آن کشتی محض خدعه محسوب شده او را بطرفداری دشمن حکم مینوان
کرد بعد از این استفتا کیفیت بسلطان سلیمان عرض شد و از برای رفع منازعه
دو امیر البحر و تحقیر شدن بیرق دولت عثمانی از جانب سلطنت سنیه یونس بیک
مترجم نزد سیناتو یعنی مجلس شورای جمهوریت وندیک فرستاده شد
بیچاره یونس بیک در حینی که با سه فروند کشتی قادرغهٔ عثمانی از بوغاز کورفو
داخل میشد (چهار فروند از قادرغه های) (ژروم پسارو) نام سرکردهٔ بحری که مأمور محافظت آنجا بود کشتیهای
یونس بیک را بباد گلولهٔ توپ گرفت کشتیهای یونس بیک چون چنین دیدند
از جلو آنها رجعت نموده خواستند خود را بجای سلامتی بیندازند از اتفاقات
اهالی جائی که ساحل سلامت پنداشته پناه بردند [illegible]
دشمنی طبیعی خود را مکتوم نداشته اموالشان را غارت و خودشان را
گرفتار زنجیر اسارت نمودند بعد از رسیدن این خبر ملالت اثر شنیده شد

که در طرفی دیگر یک قسمت از کشتیهای جنگی عثمانی با کشتیهای جنگی وندیک جنگیده اند
فی الحال لشکر فرستادن بسمت ایتالیا را موقوف کرده تسخیر جزیرهٔ کورفو را
ترجیح دادند و بقدر پنجهزار قشون و سی عراده توپهای محاصره را بجزیرهٔ مذکوره
در آورده آغاز جنگ نمودند دارو نام مورخ در تاریخ وندیک این محاربهٔ کورفو را
چنین بیان میکند که چون صدر اعظم ایاس پاشا از وندیکیان حمایت میکرد در حضور
پادشاه عرض کرد که این جنگ کردن با وندیک را باربا روس خیر الدین پاشا
باعث شد و بر ضد خیر الدین پاشا چیزهای بسیار بحضرت پادشاه اظهار داشت
و از وندیکیان نیز ترضیهٔ علنیه گرفته پادشاه را از اعلان حرب کردن با
وندیک پشیمان ساخت و پانزده هزار اسیر گرفته در هفتهٔ ششم محاصره
اردوی همایون را برداشته به ادرنه عودت داد لکن باربا روس
خیر الدین پاشا از این ایاس پاشا (بخدعهٔ وندیکیان فریفته شده بود) بسیار دلخوری بهم رسانیده
دستهٔ کشتیهای خود را بیکطرف کشیده از پی غارت جزیره های دیگر که تابع وندیک
بودند بلند شد و بنای انتقام کشی را گذاشت
این وقوعات در سنهٔ ۱۵۳۷ میلادیه اتفاق افتاد و در سال دیگر وندیکیان بابعالی را بازی داده

به تشویق پاپ داخل اتفاق شارلیکان شدند و این اتفاق فیمابین پاپ
و شارلیکان که امپراطور المانیا و پادشاه اسپانیا بود و برادرش فردیناند و
حکمدار رومان و حکومت وندیک بر ضد عثمانیان بطور تحفظی و تدافعی
منعقد شده بود و این جمعیت اتفاقیه قوهٔ بحریه شان زیاده از سیصد فروند
کشتی و مقدار پنجاه هزار قشون بری بود و (اندریا دوریا) نیز سرکردهٔ دستهٔ کشتیهای
متفقین نصب شده بود و این پنجاه هزار نفر قشون بری ده هزارشان اسپانیول
و بیست هزارشان المان و بیست هزار دیگرشان ایتالیان بودند و قرار داده
بودند یک قسمت این اردوی متفقه بطرف دالماچیا و یک قسم دیگر به جزیرهٔ مورة
در آید و دستهٔ کشتیهای متفقین با دستهٔ کشتیهای خیر الدین پاشا که عبارت
از صد و دو فروند بود بنای جنگ را نهادند که در این محاربه بهر دو طرف
خسارت کلی وارد آمد بعد از آن وندیکیان قرار مصالحه را با دولت عثمانی
بشرط اینکه سنوی سیصد هزار طلای یالدوز بدهند گذاردند در این اوقات
دوژهٔ وندیک فوت شده فرانسوا دوناتو در سنهٔ ۱۵۴۵ بجایش دوژه انتخاب شد

او نیز بعد از قلیل زمانی فوت شده در سنهٔ ۱۵۵۳ (مارک انطوان) دوژه
نصب شد و در سنهٔ ۱۵۵۴ (پی یه) و در سنهٔ ۱۵۵۶ (لورن پربولی) به دوژه گری
انتخاب شده در سنهٔ ۱۵۵۹ برادر او (ژه روم پربولی) دوژه گردید مومی الیه
تا سنهٔ ۱۵۶۷ در مقام دوژه گری مانده بعده (پرولوره دان) دوژه شده است
در طول این مدت اسباب اختلال و اغتشاش اروپ نیز سکونت
یافته دولتهائی که در میدان محاربه اوقات صرف میکردند فی الجمله روی
امنیت و آسایش را توانستند به بینند لکن در دریاها گوشه کنار جنگهای
دزده کم نبود و ضرر و خساراتی که از این گونه زد و خوردها وارد می آمد
بشکوه و گله گذاری مندفع میشد بعد از این تفصیل جنگهای جزیره های
قبریس و کرید ذکر خواهد شد که آن نیز چون موافق زمان دفتر دوازدهم است
در آن دفتر مسطور خواهد گشت

در بیان احوال دولتهائی که در ایتالیا واقع بودند

در قطعهٔ ایتالیا پاره حکومات و جمهوریتها مانند ساردنیا و ناپولی و ژنوه و امثالهم
موجود بودند لکن پاپهائی که حکم و نفوذشان بر جمیع عیسویان اروپ مؤثر و جاری بود

بقاعده مانند حکمدار مخصوص قطعهٔ ایتالیا بوند بناءً علیه ~~بسبب غلبهٔ شارلیکان~~
~~برعربها کرده بود علاوه بر شان واعتباری که در اروپ پیدا کرد~~
با آن شان واعتباریکه شارلیکان بسبب غالب امدن برعربها در اروپ پیدا
کرده بود به پاپ کمال امنیت واعتماد را داشت وبرادرش فردنیاند و پادشاه
نمسه نیز به پاپ اطاعت وانقیاد مینمود وانها نیز اسباب تزاید اقبال واستقلال
پاپ شده بودند و باین سببها پاپ باعث جنگهای خصمانه فیمان چندین دولتها
گردید وافراط تعصب وتغطرشان علت ظهور پارهٔ مذهبها شد که تفصیلش ازین
قرار است از پاپهائیکه در زمان این دفتر حیات داشتند از پی یهٔ سوم شروع کرده
~~تا پی یهٔ چهارم~~ ده تن پاپ بکرسی خلافت عیسی علیه السلام نشسته اند که اول پی یهٔ سوم
ثانیاً ژول دویم ثالثاً لیون دهم رابعاً ادریان ششم خامساً کلهمن هفتم سادساً
ژول سوم سابعاً مارسلی دویم ثامناً پول چهارم تاسعاً پی یوء چهارم عاشراً
پی یوء پنجم است ودر این دفتر نبذهٔ از کیفیات داخلهٔ آنها ذکر خواهیم نمود
پی یهٔ سوم همشیره زادهٔ پی یهٔ دویم است در سنه ۱۵۰۳ درجای الکساندر ششم
پاپ نصب شد لکن بیشتر از بیست وپنج روز نتوانست در مقام پاپی
بماند ژول دویم را بجای او انتخاب نمودند که مدت ریاستش ده سال طول کشید

در زمان ریاستش برضد وندیکیان در جهات شمالیهٔ ایتالیا نفوذ روحانیهٔ
خودرا اجرا نموده با پادشاه فرانسه لوئی دوازدهم و پادشاه اسپانیا فردنیاند و
وایمپراطور المان ماکسیمیلیان داخل مصالحهٔ پولیتیکی گشت ودر شهر پیزا نیز
یک مجلس عمومی منعقد ساخت ودر کار این بود که اروپ را برضد
روٴسای مذهب پروتستانت برانگیزد که فوت شد ولیون دهم را درجایش
بپاپی انتخاب نمودند این لیون در سنه ۱۴۷۵ در شهر فلورانسه متولد گشته آمش
زان بود ازغایت فقر وفاقهٔ خانواده‌اش تحمل نکرده بشهر روما آمد ودر آنجا
بمرتبهٔ کاردینالی یعنی خلیفه گری رسید ودر آن اوقات از پولیتیکی که پاپ انوقت
یعنی ژول در میان حکمداران بکار میزد استفاده نموده بعد از انکه پاپ شد
در منازعهٔ که فرانسویان در خصوص حکمداری میلانو ~~با شارلیکان~~ داشتند با
شارلیکان متفق گردید واقربا ومتعلقاتش را از فلورانسه طلبیده
چون دولت ومکنتی بهم بست عمرش نیز مسموماً به انجام رسید مشارالیه
با پادشاه فرانسه فرانسوا فیمابینشان مباحثات مذهبی واقع شد
لکن انرا هم بیک حسن صورتی فیصل داده برضد اهل اسلام یک اتفاق
اهل صلیب نیز فراهم آورد

بعد از او ادریان ششم برکرسی پاپی جلوس نمود که مشارالیه درصورتیکه در
در شهر روما وکیل شانسلر یا بود از اثر همت شارلیکان به پاپی انتخاب شد
لکن در سنه ۱۵۲۳ فوت شده کلهمن هفتم بجایش نشست که مومی الیه نیز از
پاپهائیست که از خانوادهٔ مدیسی بودند با پرنسهای ایتالیا وفرانسوا
پادشاه فرانسه اتفاق نموده برضد شارلیکان همتها کرد چون عمرش
وفا نکرد نتیجهٔ تدابیر خودرا ندیده در سنه ۱۵۳۴ وفات نمود وپول سوم بجایش پاپ شد
چون پول بافراط متعصب بود وندیکیان را برضد عثمانی تحریک نموده
بعده میانهٔ شارلیکان پادشاه اسپانیا را با فرانسوا پادشاه فرانسه
تألیف داده اسباب غوایل بسیاری از برای دولت عثمانی فراهم آورد
در اثنای سنه ۱۵۴۵ در ترانته مجلسی برضد ژزوتیها عقد نموده بروجه دلخواه
از ان مجلس نتیجه حاصل نمود ودر سنه ۱۵۴۹ وفات کرده ژول سوم بجایش نشست
لکن بعد از قلیل مدتی او نیز وفات نمود مارسیل دویم بپاپی نصب شد از اتفاقات
بعد از دوازده روز او نیز وفات نموده پول چهارم پاپ شد مدت ریاست پول

چهار سال بود او نیز در مدت ریاستش همه را در رد وابطال مذهبهای نوظهور
کوشید تا فوت شد در جایش پی یهٔ چهارم که از خاندان مدیسی بود بجایش
نشست مومی الیه بالذات برضد اهل اسلام محاربه کرد مع هذا مجلسی را که در
ترانته منعقد شده بود فسخ نمود وشروع به لشکرکشی برسر بیت المقدس
کرد در اوقاتیکه گروه متعصبین را بهیجان در آورده بود در سنه ۱۵۶۵ بار دیار آخرت
بست وپی یهٔ پنجم بجایش برمسند پاپی نشست مشارالیه در سنه ۱۵۰۴ در شهر
بوسکو متولد گشته چون بحد بلوغ رسید در محکمه ها اوقات خودرا میگذرانید
علی الخصوص در مجالس ظلمیهٔ که در اسپانیا از برای تعذیب اهل اسلام تشکیل
شده بود مداومت میکرد تا انیکه بالاخره بشهر روما آمده پاپ شد که ترجمهٔ
حال وتفصیل وقایع او در جلد دوازدهم ذکر خواهد شد

در بیان احوال ساردنیا وصادوا و پی یه مونته

شارلی سوم پادشاه ساردنیا که اورا دوک صادوا نیز گویند درصورتیکه در تحت صدمات
فرانسوا با زحمت واضطراب وقت خودرا میگذرانید وعلاوه براین از جانب
شارلیکان نیز روی گرمی نمیدید در سنه ۱۵۵۳ فوت شده پسرش امانوئیل بجایش
نشست که مشارالیه در سنه ۱۵۲۸ میلادیه در شابری نام شهر متولد گشته در سن
بیست وپنج سالگی بجای پدرش برسریر حکومت جلوس نمود اکثر ایامش در اتفاق

باشارلیکان کذشت بعدازانکه غایلهٔ شارلیکان برطرف شد بافرانسه متحد
کردید و پادشاهی ساردنیارا با دوک کری صاود او سرکردکی بیه مونته تا
سنهٔ ۱۵۸۰ حفظ نمود که تفصیل مابعدش در دفتر دوازدهم محرر است

در بیان احوال ناپولی و سیسیلی

در دفتر سابق مذکور کشت که در اثنای سنهٔ ۱۴۵۰ حکومت ناپولی بخاندان اوتریشی
و حکومت سیسیلی به اصحاب اراغون منتقل کشته پنجاه سال امتداد یافت لکن
بالاخره هر دو حکومت یکی شده دفعهٔ سوم به فردینانده که از اصحاب اراغون بود
انتقال نمود بعده به حفیدش شارلیکان رسید و این هردو حکومت متحد شد
شارلیکان چون بروز بد افتاده محروماً فوت شد هر یک از حکومات ملحقه
که در او جمع شده بودند مانند اول جدا کشته بحال سابقشان منقلب شدند تنها
حکومت ناپولی به فلیب پسر شارلیکان رسیده موما الیه از سنهٔ ۱۵۵۶ تا سنهٔ ۱۵۹۸
بر مملکتین سیسیلی و ناپولی حکومت کرد این فلیب در حال حیات پدرش دوک
میلانو بود که با فرانسویان متنازع فیه بود اندکی قبل از انکه پدرش شارلیکان از حکومت
استعفا کند به پادشاهی ناپولی انتخاب شده بود مؤخراً چون بر اسپانیا نیز
پادشاه کشت با یکی از پرنسسهای خاندان انکلستان عقد ازدواج نموده ان قوهٔ
حربیه را که برضد مذهب پروتستانت حاضر کرده بود در بارهٔ فرانسویان صرف نمود

در عهد حکومتش از اسپانیا خاندانهای بسیاری به هندستان و امریکا فرستاده
شدند که اکثر انها از مسلمانان بومی بودند که جبراً عیسوی شده بودند چون تفصیل
این بحث عبارت از تعریف و بیان جور و جفاهائیست که مسلمانان از
کاتولیکها دیده اند از ذکرش قطع نظر شد

در بیان احوال پورتکیز

در زمان تاریخ این دفتر یازدهم در مملکت پورتکیز اول امانویل و بعده
ژان ثالث و پس از ژان سباستیان و از عقب او هانری راهب و
مؤخراً فلیب پسر شارلیکان حکومت کرده اند باین تفصیل که امانویل
در سنهٔ ۱۴۹۵ بر تخت حکمداری جلوس نموده در سنهٔ ۱۵۲۱ فوت شده است در عهد
حکومتش مسلمانان و یهودیانی که در خاک پورتکیز متوطن بودند بسمت
افریک رانده شدند و در ایام حکومت همین پادشاه بود که کشتیهای پورتکیز
در دماغهٔ (بون اسپرانس) یعنی رأس الخیر که در اقصی نهایت افریک است
نمودار کشتند بعد از وفاتش ژان ثالث که بجایش نشست بتشویق و
تحریک کشیشان ژزویت بهوس افتاد که حقارتی را که اسپانیولها بر سر
عربها اورده بودند او نیز بیاورد لکن از خساراتی که بر مملکتش وارد امده
فی الجمله متنبه کشته از ان خیال افتاد و اوقات خود را حصر کشف نمودن بلاد جدیده

حتی کشتیهای جنکی پورتکیز دریابار ژاپون راهم سیر و سیاحت کردند که تفصیل این
سفرها بمناسبت بیان خسارات شهر لیزبون در دفتر سابق ذکر شده است بعد از
او سباستیان پادشاه پورتکیز کردید این پادشاه در محاربهٔ که در افریک با حکومت
مراکش کرد به اشارت مولا عبدالملک وجودش ازاله شد و برادرش هانری
در جانشین جلوس نمود چون این هانری اغلب در دیرها با کروه رهابین الفت
کرده بود اورا هانری راهب میکفتند لکن سباستیان هم بواسطهٔ کشف
اراضی جدیده ملک خود را وسعت داد و هم در قطعهٔ افریک شجاعت خود را
بحکومت مراکش نموده چندین جنکهای خونریز کرد ~~[illegible]~~ و بالاخره نفس خود راهم
در این راه فدا نمود لکن جانشین او هانری چون بری از امورات دنیوی
خبر نداشت بغیر از دیرها و بیابانهائی که دیرها در آنها بود دیکر جائی را
نمیدانست محض اینکه وارث و ولیعهد بود اورا بر تخت نشانیدند بیچاره
در اجرای اصول و مراسم دینیه هر آنچه ژزوئیتها به او یاد میدادند با کمال
تعصب حرکت میکرد با این حالت بقدر سه سال توانست حکومت بکند
هنوز خلف و جانشین خود را تعیین نکرده بود که در سنهٔ ۱۵۸۰ وفات نمود پادشاه
اسپانیا فلیب به استنادی حرکت نموده پادشاهی پورتکیز را نیز استحصال نمود

که تفصیل آن در دفتر آتی مسطور است ~~در زمان این امانویل نام پادشاه~~
این کیفیت کشف اراضی جدیده در عهد حکومت امانویل رواج کرفته
امور ضبط و ربط ممالک وسیعهٔ را که در جهات غربیهٔ افریک و در سواحل
هندوستان ضبط و استملاک کرده بودند به (البوکرک) نام شخصی که از
خانوادهٔ ~~[illegible]~~ حکمداران پورتکیز و از جانب پادشاه مرخص بود حواله
شده بود در اسیا و افریک پورتکیزها بر مستملکات خود حکمرانها نصب
نموده بودند بعد از انکه سواحل مالابار و جزیرهٔ سیلان یعنی سراندیب
و جزیرهٔ بزرک صونده و قطعهٔ وسیعهٔ مالاکارا ضبط کردند
تا دریابار چین و سواحل جزایر ژاپون رفته امتعهٔ شرقیه را از
انجاها به اروپ حمل و نقل نموده سودهای زیاده و سوداهای فوق العاده
کردند کذلک داخل خلیج فارس کشته جزیرهٔ هرمز را کرفته به
ایرانیان نیز دست اندازی نمودند لکن چون فهمیدند در آنجاها
و علی الخصوص در بحر احمر از صدمات کشتیهای جنکی عثمانی خود را محافظت
کردن مشکل است کشتیهای خود را از آنجا به بحر هند کشیده به مملکت
سیام تقرب نموده بعد از جنک و اشوب بطور دلخواه بر انجاها مسلط شدند
نزد پادشاه حبشی نیز سفیر مخصوص فرستاده بواسطهٔ ~~اقوام و غیرت~~

ثمرهٔ اقدام و غیرت کشیشانی که از پیش رفته بودند چون پادشاه حبش داود عیسوی المذهب
بوده است حبشیان از برای پورتکیزها در آن صفحات قوت الظهر بزرگ شدند محض شکرگذاری
انکه حبشیان در دریای عمان ~~...~~ به پورتکیزها معاونت کرده بودند حکومت پورتکیز
(الوارز) نام شخصی را بسفارت نزد پادشاه حبش فرستاد که رفتن و انجام مأموریت
کردن و عودت نمودن این سفیر پنجسال طول کشید خلاصه فرمانفرمای هندوستان
(البوکرک) بقدر هشتاد سال زندگانی نموده در سنه ۱۵۷۶ عمرش سرآمده وفات کرد
متوفی موی الیه در دم نزع نامهٔ که بکلمات اندک و تأثیر بسیار ~~مشتمل بر کلمات قلیل با تأثیر کثیر بود~~ به پادشاه
پورتکیز نوشته بود که مضمونش معرفی و سفارش پسرش بود (الوارز) که بسفارت نزد
پادشاه حبش فرستاده شد در جزیرهٔ (ماوره) متولد گشته مؤخرا داخل بمسلک کشیشی
منسلک و ~~...~~ داخل جمعیت ژزوئیتها که جمیع عالم را زیر و زبر کردند گشته بود الحاصل
پورتکیز بواسطهٔ کشتیهای که بدریا بار هند و سواحل حبش بسیر و سیاحت فرستاد
در سمتهای غربیه و جنوبیهٔ افریک بوغاز موازنبیق و جزایر ماداگسکر و سقوطره
و امثالها را متصرف گشته علاوه برین یک از کشتیهایشان نیز در دریابار امریکا
بره زیلیا را بدست آوردند چنانکه در فوق مذکور گشت بعد از انکه پادشاه
سیسیلتان که پسر حریم زان بود با دوازده هزار قشون گزیده بخاک پادشاه حکمرانی
فاس که متعرض سواحل پورتکیز میشد گذشت و در موقع القصر کشته شد سربر

به مانزی راهب انتقال نمود ~~در این اوقات~~ که در تاریخ سنه ۱۵۷۸ میلادی بود
مانزی راهب بقدر دو سالی حکومت کرده حکومت پورتکیز محض بسبب کبر و تعظیمی
که پیدا کرده بود به پنجهٔ تصرف فلیب پسر پادشاه اسپانیا شارلیکان که دشمن پورتکیزها
بود افتاد و بقدر شصت سال جزو دولت اسپانیا بود که تفصیلش در ذیل
سمت نگارش خواهد یافت بنا بروایت بتاریخهای مخصوص دولت پورتکیز که از ادارهٔ
داخله و از پولیتیکهای خارجه و از وسعت مستملکات دولت مزبوره اطلاع
میدهند اصل مملکت پورتکال که در قطعهٔ اروپ واقع است مدتی از ایالات
غربیهٔ که در تحت تصرف اعراب بودند محسوب میشد وقتیکه اسپانیولها بر اعراب
غالب آمدند پورتکیزها نیز کم کم مملکت خودرا از دست تسلط اعراب درآورده انها را
بحدود قدیمهٔ خودشان راندند لکن چون در آن روزها اراضی جدیده کشف نمودن
و بسیاحت بحری رفتن رواج تمامی ~~...~~ پیدا کرده بود از تاریخ هزار و پانصد
میلادیه شروع کرده تا تاریخ هزار و ششصد دولت پورتکیز پر قوت تر و
دولتمندتر جمیع دول بحریهٔ روی زمین بود زیرا حاصلات مواقع معمورهٔ هندوستان
با جمیع دولت و ثروت افریک تماماً بدولت پورتکیز عاید میشد در مملکت
پورتکیز مذهب کاتولیک شایع و حکومت نیز مروج مذهب مذکور بود در صورتیکه

قسم اعظم بحر محیط اوقیانوس با دریاهای هند و امریکا و افریک منحصر به کشتیهای پورتکیز
و دانیمارک و اسپانیا بود دستهٔ کشتیهای جنگی پورتکیز بر سایرین فایق و غالب بود

در بیان احوال دانیمارک و اسوج و نوروجیا

این دول ثلاثه مدتهای مدید بتعبیر قوهٔ شمالیه معروف و معلوم بودند و در اصول
ادارهٔ داخلیه شان گاه متفق و گاه منفرد میزیستند در زمان حکومت ملکهٔ معروفه
که به سمیرامیس شمال مشهور بود این سه مملکت یکی شده بودند لکن بعد از او باز
هر یکی حکومت علیحدهٔ شدند مع هذا در مصالح پولیتیکی خللی به اتحادشان راه نیافته بود
در سنه ۱۵۱۳ هنگامیکه کریستیان ثانی که از خاندان اولدنبورغ است پادشاه دانیمارک بود در
اسوج نیز (گوستاو) نام برنس حکومت میکرد که مشارالیه نخستین هفت پادشاهی است
که از خاندان واسا بودند (واسا) اسم قلعه ایست که در قرب شهر
استخلوم واقع است و خاندان مذکور به ان اسم منسوب است
سالف الذکر کرستیان ثانی پادشاه دانیمارک بعد از وفات پدرش در سنه ۱۵۱۳
پادشاه شد لکن چون از اسرار حکومت بی خبر و بسیار مسرف و متلف بود
بعد از هفت سال حکمرانی زمام حکومت از دستش نزع شده خودش بقدر
سی سال در محبس زندگانی کرد در اثنای خلع و حبس او فره دریک نام برنس

پادشاه دانیمارک شده فی الحال با (گوستاو واسا) پادشاه اسوج عقد
اتفاق نمود و بتصدیق اورسانید که ولایات نوروجیا از ملحقات دانیمارک است
و در ترویج مذهب لوتر نام راهب در ممالک شمالیه نیز مساعدت نمود
و به این واسطه با حکمداران کاتولیک مذهب اروپ و علی الخصوص با روسها
همیشه مخالفت و ضدیت داشت و در سنه ۱۵۳۳ فره دریک نیز فوت شده
کریستیان ثالث بجایش جالس گشت تمام زمان حکومت او بمنازعات
که مدت پانزده سال بود بمنازعات و محاربات خونریزانهٔ که بعلت
ترویج مذهب لوتر ظهور کرد گذشت و بعد از ان در سنه ۱۵۵۹ فره دریک ثانی
پادشاه شد بعد از انکه این فره دریک ثانی بر دانیمارک و نوروجیا هر دو
پادشاهی یافت هفت سال متمادی با حکومت اسوج جنگ کرده بالاخره
مملکت اسوج رانیز بحلقهٔ اطاعت کشید چون پادشاه مشارالیه دوستدار
علم بود در زمان حکومتش مدرسه های بسیار و دار العلومها بنا شد
و حتی (تیهو براهه) نام منجم و حکیم مشهور در عصر او ظهور کرد حکمداری اسوج نیز
به (اریق چهارم) پسر (گوستاو واسا) انتقال نمود مشارالیه برخلاف
جمیع رؤسای ملت که در حوزهٔ حکومتش بودند با دانیمارک اعلان حرب کرد

لکن آن نتیجهٔ که منظورش بود بحصول نپیوست و علاوه بران ژان و شارل را
دو برادر داشت که هردو با او مخالف بودند ژان بعنوان ژان ثالث در سنهٔ ۱۵۶۸
پادشاهی اسوج را بنام خویش اعلان نموده اورا از سریر حکومت خلع ساخت
که بقیهٔ این وقایع راجع بدفتر دوازدهم است (تیهوبراهه) که اسمش در فوق ذکر شد
در علم فلکیات مهارت کاملهٔ داشت و از نجبای دانیمارک بود مومی الیه در سنهٔ ۱۵۴۶
متولد گشته از حین طفولیت میل و رغبت تام در دانستن عدد و مقدار اجرام
فلکیه و سیر و حرکت آنها داشت بالاخره بسمت المانیا رفته رصدخانهای
مشهور را سیر نمود از فرط شوق و هوسی که بعلم نجوم داشت در علم هیئت
استاد کاملی شد و به شهر (کوپنهاک) رفته رصدخانهٔ بنا کرد و به این
واسطه کسب شهرت نمود

در بیان احوال دولت روس

ایوان رابع در سن چهار سالگی در سنهٔ ۱۵۳۳ در تحت وصایت مادرش بر تخت
روس جلوس نمود بعد از آنکه بحد بلوغ واصل گشت متصل با تاتارها و
لهستانیها و اسوجیها جنگ داشت و در این محاربهها گاه غالب و گاه
مغلوب شده بالاخره عنوان (چار) ی را که بمعنی قیصری و امپراطوریست اختیار نمود

بنابروایت تاریخها
(این عنوان چار و یا کزار از تاتارهای دشت قبچاق گرفته شده است) بعد از او
(فدور ایوانوویچ) امپراطور و یا چار روس گردید که بعد از وفات این پادشاه زمام
حکومت بخانواده رومانوف که از طبقهٔ روریک است انتقال نمود الحاصل ایوان رابع
بسبب حرکتهای تجاوزی سلطان سلیمان و تاتاران قریم همیشه محاربه داشت و از طرفین
چند باری سفرا نیز تعیین شده است

این پرنس بزرگ روس که عنوان چار گرفت بعد از تسخیر حکومت قازان
با پرنسهای لیتوانی نیز حسن مماشات نموده روس سفید را نیز کاملا مسخر
ساخت لکن چون در مملکت مذکوره چون هنوز شرف و اعتبارات نیت و مدنیت
شایع نشده بود وحشت و تعصب بهم امیخته به عبث خونهای بسیاری ریخته شد
خوانین قریم از انقراض حکومت قازان خونشان بهیجان آمده با روسها جنگهای
بسیار کردند تا انکه بالاخره خوانین قریم را بخراج مناسبی اسکات نموده اداره
میکردند در سنهٔ ۱۵۵۳ سه فروند کشتی بزرگ انگلیس که قایاق میگویند بقصد انکه
از برای هند راهی پیدا کنند به دریا بار شمال آمده چون بفصل سرما گیر کردند انگلیسها
کشتیهای خود را در مرداب (ارکنجل) در میان یخها گذاشته خودشان داخل شهر
شدند ایشان را چون بحضور چار در آوردند انگلیسها از حشمت و جلال
روسها غرق حیرت شدند انها بملک خود برگشته سال دیگر دو فروند کشتی و چند نفر

مامورین انگلیس به
دوباره امده نخستین دفعه با روسها عهدنامهٔ تجارت بستند بعد از طبقه روریک
نخستین پادشاه طبقهٔ رومانوف که ظهور کرد (اناستاسیا) نام ملکه زن ایوان رابع
بود که از اجتماع این پادشاه و ملکه پرنسی (فدور) نام بدنیا آمد که اورا (فدور اول)
میگویند از جانب پدر بخاندان روریک و از جانب مادر بخانوادهٔ رومانوف
منسوب بود بعد از انکه مشارالیه فدور بر تخت دولت روس نشست اسم خاندان
رومانوف شیوع یافت که تفصیلش در دفتر اتی مندرج است

در بیان احوال لهستان و مجارستان

حکمداری لهستان در دست سیژسموندها که از خاندان (زازه لون) بودند بعد نخستین
اینها در سنهٔ ۱۵۰۶ حکمدار لهستان شد که تا سنهٔ ۱۵۴۸ یعنی چهل و دو سال حکمرانی کرد زمان
حکومت این سیژسموند اول در محاربهٔ با روسها و تاتارها گذشت و گذلک با
بغدانیان نیز اتفاق نموده بر ضد سلطنت سنیهٔ عثمانیه قیام نمودند لکن نتیجه اش
از برای ایشان موجب پشیمانی گردید کذلک لوئی دویم پادشاه بوهمیا که موخرا
پادشاهی مجار را نیز استحصال نمود در محاج نام موقع با سلطان سلیمان محاربه نموده
کشته شد و بعد از او پایتخت مجارستان شهر (بودین) که مقر حکومت مجارستان بود با شهر
پشته داخل ممالک محروسهٔ عثمانیه گردید لکن پادشاهی مجارستان منقرض نگشته
(ژاپولی یا نوشی) که داماد سیژسموند پادشاه لهستان و ویوه دهٔ ترنسلوانیا بود از طرف

سلطان سلیمان به حکمداری مجارستان نصب شد لکن فردینا ند و که از جانب
برادرش شارلیکان امپراطور المان بالوکاله پادشاه نمسه بود با همشیرهٔ سیژسموند
پادشاه لهستان عقد ازدواج نموده بواسطهٔ نفوذ او ژاپولی را که از جانب
سلطان سلیمان حکمدار مجارستان نصب شده بود حکمدار مجار نشمرده یعنی
راضی بحکومت او نشده بقصد انکه حکومت مجارستان را از برای خویش بتصدیق
برساند بر ضد دولت عثمانی سلطان سلیمان قیام نمود در این وقت چون عثمانلو برای
او میکوشید حکمدار لهستان یعنی سیژسموند چون عثمانلو از او حمایت میکرد
در ابتدا نمیخواست که اشکارا با نمسویان اتفاق کند لکن با عثمانیان هم
داخل اتحاد نگشته در این خصوص بی طرف مانده بود اما چون سیژسموند دید سلطان سلیمان
شهر وین را محاصره کرد و اگر این شهر را فتح کند تا مصب رودخانهٔ
طونه بدست عثمانلو خواهد افتاد و در چنین صورت لهستان در میانهٔ عثمانلو و
تاتار در اندک زمانی محو و نابود خواهد شد و این مطلب بهیچوجه مناسب حال
سیژسموند نبود بغیرت این افتاد که عثمانلو را از محاصرهٔ وین منع کند لهذا
وقتیکه سلطان سلیمان بمناسبت شدت شتا میخواست محاصره را ترک
کند سیژسموند از برای شهر وین امداد فرستاد فسخ محاصره
کردن سلطان سلیمان معلوم نیست که بسبب عساکر جدیدهٔ فرستادن لهستانی

و یا اینکه بجهت شدت وصولت فوق العادهٔ زمستان بود چون در تاریخ عثمانی نوشته اند
که بسبب فسخ محاصرهٔ شهر وین شدت زمستان شد اما در تواریخ فرنکیان
مذکور است که باعث برداشتن محاصره امداد فرستادن لهستان کشت بجهت این
اتفاق افتادن امرین در وقت واحد حقیقت حال درست معلوم نمیشود
چون مطلب چندان دارا اهمیت نبود بیش ازین در صدد تحقیق بر نیامدیم
لکن این مداخله کردن سیژسموند بحوالی ترنسلوانیا ومجارستان بسبب
آن است که دامادش ویوه دهٔ ترنسلوانیا بود و دخل در کارهای لوتیانی
کردنش نیز بجهت ان بود که خوش با دختر یکی از رؤسای انجا عهد عشق و
محبت بسته و بانی واسطه در انجاها مشار بالبنان شده بود بنابرین
احفاد ژاپولی یانوش که از جانب سلطان سلیمان بحکمداری مجار نصب شده بود
هم بر مجارستان و هم بر ترانسلوانیا حکمدار شدند لکن بسبب بدکرداری
امراء مجارستان قرار برین شد که نصف مملکت مجارستان بکلی بر ممالک
محروسه منضم وملحق شود لهذا پانزده هزار نفر قشون ساخلو در انجا کذاشته شد
و از وزرا نیز یکی را والی تعیین نمودند لکن بجهت انیکه امتیاز مجارها نیز محو نشود

از خودشان نیز یک سرپرستی نصب شد و حکومت ترنسلوانیا یعنی اردل
نیز ~~کلمدار~~ مبدل به حکمداری شد
پادشاه لهستان سیژسموند در سنه ۱۵۴۸ فوت شده بجایش پسرش
سیژسموند دویم پادشاه کردید تا سنه ۱۵۷۲ یعنی بیست وچهار سال در تخت
حکمداری باقی ماند این سیژسموند ثانی بعد ازانکه پادشاه لهستان کشت
با دختر ایمپراتور المانیا الیزابت عقد ازدواج نمود لکن عمر مشار الیها
وفا ننمود وفات کرد بعد ازان دختر پرنس راجویل را که از امراء
ایالت لوتیانیا بود کرفت این هم درایی سرای فانی باقی نمانده دفعهٔ
سوم زن بیوهٔ کرفته زندکانی را با او بسر برد چون پادشاه مشار الیه طرف
طرف پروتستانها را میکرفت لهستان را از صدمات پاپها خلاصی
کرده بود که تفصیلش در دفتر آتی محررست چون حکمداران لهستان از برای
انیکه از شر تاتار امین باشند مجبور بودند که با دولت عثمانی مدارا کنند
هرچند ~~...~~ اشکارا طرفداری دولت عثمانی را ظاهر نمیساختند لکن به بی طرفی
مملکت خودرا خوب محافظت میکردند زیرا اکر طرفداری عثمانی را اشکارا اعلان
میکردند از طرف روسها و المانها صدمه میخوردند کذلک از خوف تاتارها با
دولت علیهٔ عثمانیه نیز عداوت نمیورزیدند

فصل ثالث

در بیان وقایع عهد سلطنت سلطان سلیمان خان قانونی

چون در قریهٔ اوغراش که از قرای مالکانهٔ تمارشدران سلمابیک است
سلطان سلیم بمرض دنبلی که شیرپنجه معروف است در ۶ صفر سنه ۹۲۶ هجریه ازین
سرای فانی رخت بسرای باقی کشید پیشخدمت باشی حسن جان اغا جنابانکه
در دفتر سابق ذکر شد وفات اورا از طایفهٔ لشکری مکتوم داشت و
تنها به صدر اعظم پیری پاشا خبر داده کیفیت را بوارث تخت سلطنت
سلطان سلیمان نیز اخبار نمودند
چون این خبر جانسوز بوارث تخت آل عثمان سلطان سلیمان خان بعد از هفت روز در مغنیسا
واصل کشت بر مقتضای مهر و محبت پدری و پسری چاک کریبان ونوحه
وفغان ائین سوکواری را بجا آورد لکن چه چاره چون مسلم میدانست
که تیر تقدیری که از کمان قضا در آید دیکر بهیچ تدبیری بر نخواهد کشت
دل سوکوار خودرا تسلی داده بعد از طی مراحل وقطع منازل روز یکشنبهٔ
یازدهم ماه شوال المکرم سنه ۹۲۶ بساحل اسکدار واصل کردید وازانجا بر

بر زورق سلطنتی سوار کشته بسمت اسلامبول عبور و داخل سرای همایون
کردیدند چون این خبر بهجت انگیز ورود همایون صاحب جدید تخت وکشور بمقر
سلطنت عظمی بسمع پیر باتدبیر یعنی صدر اعظم پیری پاشا رسید نعش
پادشاه مبرور مغفور را که در صندوقهٔ امانت وضع شده بود به حسن جان
وخزینهٔ دولت را بوزرا وارکان سپرده ~~...~~ علی جناح الاستعجال
وقت عصر همان روز خودرا به اسلامبول ~~...~~ برساند لکن ممکن نشده روز
فردا علی الصبح وارد شهر کردید و ~~...~~ بحضور حضرت پادشاه نوجاه داخل
کردیده طلبیده شده بعد از تحقیق احوال امر همایون صادر کشته که نعش پدر
بزرکوارش به اسلامبول نقل شود
از برای تبریک جلوس برموجب رسم مأنوس از وزرای دولت اول
صدر اعظم پیری محمد پاشا واز وزرای قبهٔ همایون مصطفی پاشا و فرهاد
پاشا ومفتی کمال پاشازاده احمد شمس الدین افندی واز کبار علماء علی افندی
وسعدی چلبی و دفتردار عبدالوهاب خیالی بیک و شیری بیک وقوجه
قاسم پاشا وابراهیم بیک وامثالهم بتقبیل دامن ~~...~~ حضرت
پادشاهی مفتخر ومباهی کردیدند
در جلوخان باب السعاده از برای تهنیت جلوس همایون ازدحام فوق العادهٔ

شده بود که در این اثنا کسو خبر داده شد که نعش پادشاه مغفور از طرف دروازهٔ
ادرنه داخل شد چون قرار داده بودند که نماز جنازه بر بالای سنگ مصلائی
که در صحن مسجد جد امجد حضرت جهانبانی مرحوم سلطان محمد ثانی تهیه شده بود خوانده شود
حضرت پادشاه به استقبال جنازهٔ پدر بزرگوارشان بیرون آمدند چون
تابوت سلطان سلیم خان بر بالای سر ارکان دولت نمایان گردید حضرت سلطان
سلیمان که با دیدهٔ پرنم بر سر دستار سیاه نهاده بود با خواص چاکران که همه
لباس ماتم پوشیده بودند شروع بنوحه و زاری نموده فریاد ماتم را با بانگ
تکبیر و تهلیل توام ساختند و پیاده با خطوات اجلال به استقبال شتافتند و
بر بالای سنگ مصلا نماز جنازه را ادا نموده تا مرقد مطهرشان که حالا بر بالای
تپهٔ که قریب به موقع جقور بستان است ماشیا تشییع نمودند و بعد از آن
که آن جسد مطهر را بلحد مقدرش سپردند برای همایون عودت فرمودند
هرچند جلوس همایون سلیمانی از برای ارکان دولت و ملت موجب شادی
و مسرت بود چون هنوز معلوم نبود که پادشاه نوجاه چگونه حرکت خواهند
فرمود در زمان اندکی وفات کردن سلطان سلیم از برای هرکس موجب
داغی درون شده بود بنا علیه چون کیفیت وفات با فرمان اعلان جلوس

به اطراف ممالک شایع و منتشر گردید در وقتیکه صاحبقران
عصر یعنی آنکسیکه عروس دولت و سلطنت را از دست نا اهلان
خلاص نموده و کوس جلادت و مظفریت را در صحرای چالدران و
مرج دابق کوفته بود بایستی مرجع حکمداران عالم گردد علی الغفله
امر ارجعی را اجابت و از تخت و بخت مفارقت کرد نشئه دلهای
بسیار کسان را در آتش تحسر و تاسف بسوخت حتی بعد از شیوع
وفاتشان از مرثیه هائی که گفته شده بود مرثیهٔ کمال پاشازادهٔ
احمد شمس الدین رحمه الله در این مقام مندرج بود لکن چون ترجمه منظومه
بنثر کیفیتی نداشت و نیز خالی از اهمیت تاریخی بود از ترجمهٔ آن
قطع نظر شد چون ترجمهٔ حال سلطان سلیم و اصولی که در مدت
سلطنتشان پیش گرفته بودند در فصل اخیر دفتر سابق بتفصیل مرقوم است
در اینجا بیش ازین جای تفصیل نبود لکن این را هم بیان میکنیم که
از آثار همت سلطان سلیمان است هنگامیکه از برای ایشان مقبره میساختند
~~در مقام حیات ایشان و تکیه از جای خود خان~~
یک مسجد جامع و یک خیراتخانه و یکباب مدرسه نیز ~~جا کردند~~ باسم
ایشان ساخته شده است

چنانکه مذکور گشت خبر ارتحال سلطان سلیم خان در همه جا شایع و همچنین چون در مصر و شام نیز
منتشر گردید بعضی از امراء چراکسه بخیال باطل افتاده چنان گمان بردند که الحاق
و انضمام خطهٔ مصر بر ممالک عثمانیه بمجرد بذات سلطان سلیم قایم بوده است لهذا
جانبرد غزالی را که حاکم شام بود اغفال نموده مانع ازین شدند که او بدربار جهان
مدار حضرت سلیمان خان عرض اطاعت و انقیاد نموده مراسم چاکری و فرمان برداری را
بقاعدهٔ متعارفی بجای بیاورد حتی دربارهٔ رسولی که بشارتنامهٔ جلوس همایون را
آورده بود احترامات لازمه و مراسم پذیرائی مرسومه را بجای نیاورد اگرچه این
اطوار ناپسندیدهٔ غزالی را معروض عتبهٔ همایونی داشتند لکن چون بنا بقاعدهٔ کلیه که
هر پادشاه نوجاه باید در اول جلوس با خلق بطور رفق و ملاعبت و عفو و مرحمت
رفتار نموده در تحصیل رضای عامه اهتمام تمام بجای بیاورد از این حرکت
نامرضیهٔ غزالی قصداً اغماض فرموده حسب المصلحت طرف عفو و عنایت را گرفتند
و ~~[illegible]~~ با وجود اینکه بعد از مسئلهٔ چالدران در زمان خداوندگار سابق قرار برین شده بود که
استعمال امتعهٔ شرقیه در روستان بکلی قدغن و موقوف باشد و حتی چون خبر
دادند که پارهٔ از تجار داد و ستد امتعهٔ ممنوعه را میکنند فورا اموال آنان از جانب

دیوان ضبط شده صاحبان آن هرچند استرحام نموده وسایط برانگیخته بودند
فریادشان بجائی نرسیده بود ~~هنگامیکه~~ چون حضرت سلطان سلیمان در مغتنبا ازاین
معنی که موجب انسلاب امنیت عامه بود مطلع گردیدند بعد از جلوس همایونشان
فورا امر فرمودند اموال تجار مشار الیهم را بایشان ~~رد نمودند~~ آنچه موجود بود عینا
و هر آنچه از میان رفته بود قیمتش را از خزینهٔ همایون بایشان رد نمودند چون از جانب
لوئی پادشاه مجار نیز ایلچی از برای تبریک جلوس همایون نیامده بود لازمهٔ
حال این بود که با هر دو یعنی با غزالی حاکم شام و لوئی پادشاه مجار ابواب کارزار
مفتوح گردد لکن مصطفی پاشا که از وزرای دیوان همایون بود با فرهاد پاشا
و صدر اعظم پیری پاشا بالاتفاق رایشان این شد که فع دو داخله را برطرف کردن
اولی و اقدم است فلهذا قشون آناطولی بسرکردگی فرهاد پاشا بطرف
اسکدار اعزام شد و به قوجه قاسم پاشا که میرمیران و از جان نثاران قدیم
سلطان سلیمان بود رتبهٔ وزارت داده شده مأمور دیوانخانهٔ همایون گردید
چون ~~[illegible]~~ قاعده این بود که ~~در دیوان همایون~~ صدر اعظم با سه وزیر و دو
قاضیعسکر و یک مفتی و یک دفتردار در دیوانخانهٔ همایون مواظب
و ارکان دیوان همایون باشند
مذکور شد که سلطان سلیم مرحوم بعد از آنکه مصر را فتح نمود از امراء چراکسه خیربیک را

والی مصر و جانبرد غزالی بیک را نیز حاکم شام نصب کردند چون سلطان سلیم
وفات نمود سلطان سلیمان اعلان جلوس کرد جانبرد غزالی بقدر پانزده
هزار ترکمان و سوارههای کوله‌من را با هشت هزار تیرانداز پیاده جمع کرده
به بهانهٔ استیلای دیار عرب متوجه سمت حلب گردید بناءً علیه از اجله
~~شوکتمدار امر صادر شد که~~ وزیر ثالث فرهاد پاشا با دولیت اراده توپ و چهار
هزار ینکیچری و چهار هزار سپاهی مأمور گشته امرنامهٔ همایونی صادر شد که گشته
شهسوارزاده‌ها و آل ذوالقدریه و سایر قشون اناطول با فرهاد پاشا ملحق
به امداد قره‌جه پاشا که مستحفظ حلب بود بروند و در انجا بالاتفاق تقلع
وقمع هواخواهان جانبرد غزالی بیک بکوشند هرچند غزالی بیک در پیشگاه
قلعهٔ حلب چند روزی با قره‌جه پاشا زد و خوردی کردند چون طالع را نامسعود
و ابواب فتح و ظفر را مسدود دید دست از محاصرهٔ حصار کشیده پی کار خود گرفت
روز یازدهم صفر المظفر سنه ۹۲۸ فرهاد پاشا با عساکر موجههٔ خود واصل حلب گشت
چون دید که غزالی تاب مقاومت شیران عثمانی را نیاورده در دشت فرار متواری
شده است در نوزدهم ماه مذکور از حلب متوجه سمت شام گردید و روز
بیست و هفتم همین ماه در خارج شام در مصطبه نام موقع اردوی عثمانی کو خیام

احتشام نمودند هرچند غزالیان قصد این کردند که در میدان غزائیان عرصهٔ میدان
فرس ران مبارزت کردند لکن چنانکه گفته‌اند از شیر حمله خوش بود و از غزال رم
برگلهٔ غزالیان تنگ آمده بیک حملهٔ مبارزان عثمانی از میدان بدر رفته
تماماً پراکنده و پریشان گردیدند و خود غزالی بیک نیز بقصد انکه خود را بجبل
عشیرت عربان عنزه انداخته جانی بدر برده باشد عار فرار را اختیار نموده
مانند غزال رمیده بهر سو میدوید که ناگاه هدف تیری از عساکر عثمانی
گشته بخون خود درغلطید چون این غزوهٔ غزالی به آستان حضرت سلیمانی
عرض شد ایالت شام به بکلربکی اناطول ایاس پاشا و محال عنزه
و صفد نیز بمناسب ترکی نیکه در این غزوه خدمتشان سبقت کرده بود
عنایت و حکومت شرعی انجا نیز به زین‌الدین فناری توجیه و حوالت شد
اگرچه این عصیان غزالی از نقصان عقل او ناشی بود لکن بملاحظهٔ انکه شاید از جانب شاه اسمعیل
صفوی نیز تحریک شده باشد امر همایونی صادر شد که فرهاد پاشا با قوهٔ موجودهٔ خود
مدتی در محلی که معروف به (اوجلر یایلاغی) میباشد اقامت نموده مشغول تحقیق احوال
دشمن باشد غزالی بیک از امرائی بود که در اوایل سلطنت سلطان بایزید مرحوم
تاراجیان عثمانی گرفته آورده بودند و بعد در جزو بیت رأسی غلامان که از جانب

حضرت پادشاهی از برای ملک مصر بهدیهٔ فرستاده شد بمصر رفت و بسبب جربزه
و زکاوتی که داشت در خدمت ملوک چراکسه برتبهٔ امارت رسید تا وقتیکه
سلطان سلیم مصر را فتح نمود مرقوم حرفهای بسیار سخت بحضرت پادشاه گفته در خیال
اجرای غرض بود لکن بشفاعت خیری بیک که محل اعتماد پادشاه بود خلاص شده
عنایتاً امارت شام نیز باو مرحمت شد لکن از انجائی که عداوت ملیه و خباثت
فطریهٔ او مانع از شکرگزاری لطف و عنایتهایی بود که از دولت علیه دیده حرکات
بعصیان کرده نمک ناشناسی نمود و حال انکه مرقوم بایستی ~~از اول دولت علیه~~ این مطلب را دانسته باشد
~~این حقیقت را کرده باشد~~ که چنانکه اصحاب عداوت ملیه و دینیه همیشه کرده اند
او هم نیز خود را بصورت اسلام نمودن لازمهٔ پولیتیکش مصلحت و [illegible] لکن با این
نکته برنخورده بسبب هیجان غیرت ملیهٔ که داشت وکلای دولت عثمانیه را
بشبهه انداخته بود که با مجاریان اتفاق دارد و این دلیل کار ناشناسی و عدم
مصلحت دانی او بود که تفصیل این اجمال در فصل محاکمهٔ این دفتر ذکر خواهد شد
و وقتیکه حضرت سلطان سلیمان وزیر ثالث فرهاد پاشا را بتحقیق احوال سرحدات
ایران مأمور فرمودند قرار داده بودند که خودشان نیز بر سر مجارستان لشکر بکشند

لهذا امر همایونی صادر شده بود که بکلربکی روم ایلی احمد پاشا با قشون
روم ایلی در جلکهٔ ایپصاله منتظر موکب همایون باشد کذلک بقدر
پانزده هزار عساکر عزب و سی هزار نفر شتر تدارک شده مأمور گردیدند
که مهمات حربیه و اذوقه به صحرای صوفیه حمل و نقل نمایند و از این جمله
سه هزار شتر و ده هزار عرابه از برای حمل و نقل باروت و گلوله تعیین
و تخصیص شد و خود حضرت پادشاه نیز در یازدهم جمادی الثانی سنه ۹۲۷
از اسلامبول حرکت فرموده با اردوی مکملی روز بیستم ماه مزبور بصحرای
ادرنه مواصلت کردند و از انجا نیز حرکت نموده روز پنجم ماه رجب المرجب
صحرای قلبه مضرب خیام فلک احتشام شهریاری گردید و از انجا نیز برداشته
روز یازدهم ماه مذکور در صحرای صوفیه فرود آمدند چون موقع مذکور بعد از
اسلامبول اول موقف لشکری قرار داده شده بود از برای قشلاق کردن
اردوی همایون کبرهای لازمه و الاچیقها در صوفیه حاضر شده بود بعد از انکه
حضرت پادشاه وارد صوفیه گردیدند یحیی پاشازاده بالی بیک والی بوسنه را
بمملکت خروات و خسرو بیک محافظ سمندره را با قشون محلی او

بمحاصرهٔ بلغراد و منغال بیک زاده محمد بیک را نیز بسمتهای ترانسلوانیا تبارجاک
مأمور فرمودند و صدراعظم پیری پاشا را با ده هزار نفر ینیکچری و سپاهی
از راه نیش بر سر بلغراد گسیل نمودند لکن چون پیش از دست زدن بمحاصرهٔ
بلغراد قلاع و حصارهای اطراف و جوار آنرا ضبط نمودن موجب سهولت
فتح و تسخیر آنجا میشد ارادهٔ پادشاهی براین تعلق گرفته بود که بکلربکی روم ایلی
احمد پاشا قلعهٔ (بوکردلن) را و صدراعظم نیز از نهر صوا عبور نموده زمین نام
حصار را محاصره نمایند و امراء دیگر نیز بر سر ولایت (سرم) بهجوم برند
بموجب این فرمان جهان مطاع همایونی اول حصار (بوکردلن) فتح و بعد بقدر
هزار نفر ساخلو در آنجا گذاشته بمعرفت مهندسین شروع بتعمیر خرابیهای
قلعه شد و قلعهٔ زمین نیز بهمت صدراعظم مسخر گشته و ولایت سرم نیز باتمام
این بود که بالقوه بر ممالک محروسه منضم شده باشد حضرت پادشاه بالذات
مشغول محاصرهٔ قلعهٔ بلغراد گردیدند و نقبی را که بمعرفت یکی از مهندسین ایتالیائی
حفر شده بود آتش زده یک قسم قلعه بر هوا و نصف دیگرش با زمین یکسان شد
مع هذا باز فتح حصار میسر نگشت زیرا مجاریان بقلعهٔ داخلی که مستحکم‌تر از
حصار خارجی بود تحصن نموده شدتی تیرباران کردند که ینیکچریان نمیتوانستند

از پناه گاهها سر بیرون کنند لکن بالاخره بزور بازوی همت پادشاهی
در مدت دو ماه و نیم بلغراد فتح شد و به اهالی و بیگانگانیکه در آن قلعه تحصن کرده بودند
اظهار شد هر کس رعیتی را قبول کند در جوار اسلامبول جای مناسبی
بطور مالکانه بایشان داده خواهد شد باین مناسبت بقدر بیست هزار خانوار
از بلغرادیان به اسلامبول مهاجرت نموده از برای بعضی از آنها در داخل بوغاز
اسلامبول در عقب محلهٔ طرابیه قریه‌ها بنا کردند و پارهٔ را هم در نزدیک
دروازهٔ (یدی قله) متوطن ساختند بلغراد را نیز با سنجق سمندره ملحق ساخته
به والی بوسنه دادند و بقدر ۳ هزار ینیکچری را در بلغراد ساخلو گذاشتند این
سفر بلغراد هفت ماه طول کشید و در این فتح بلغراد ولایت سرم و قلعه‌های بوکردلن
و (زمون) و (قولینک) و (باریچ) و (برقاس) و (میتروفچه) و (قارلوفچه) بر ممالک
محروسه ضم و علاوه شدند بعد از آن پادشاه به اسلامبول عودت فرموده
در اثنای راه چون بموقع صوفیه رسیدند خبر رسید که شهزاده سلطان مراد
که طفل ۳ ساله بود فوت شده است بعد از طی دو منزل دیگر باز خبر آمد
که یک سلطان خانم و شهزادهٔ دیگر که سلطان محمود نام داشت و ده ساله بود
بعلت آبله وفات کرده اند این اخبار مؤلمه باعث حزن و اندوه شهریاری شدند

چون موکب همایون وارد اسلامبول گردید از جانب جمهوریت راغوسه و
و دوژهٔ وندیک و پرنس روس ایلچیها آمده ملاقات رسمیه اجرا و در
خصوص مسئلهٔ غله که سفیر راغوسه مستدعی شده بود رخصت شهریاری ارزانی شد
و اسکندر بیک نام شخص را نیز با سفیر روسیه همراه نموده بسفارت نزد حکمدار روس
فرستادند و در سنه ۹۲۸ امر همایونی صادر شد که جمیع کشتیهای جنگی را تهیه و تجهیز
نموده عساکر عثمانیه در چشمه نام موقع جمع شوند و بر سر رادوس رفته آن جزیره را
از دست شوالیه‌ها بگیرند چون بعد از فتح سواحل شام و مصر خواه براً و خواه
بحراً به آن سمتها رفت و آمد ... کم نبود و علاوه براین بجهت
امنیت حجاج و اجناس و ذخایریکه میبایست بطرف حجاز و حرمین شریفین
بروند و با تسهیل معاملات تجاریه که با مصر و آن صفحات در کار بود جاگیر ضمیر منیر
صاحب سریر گشته بود که اراضی و دریابار را که فیمابین دارالخلافه و سواحل
شام و مصر بود ضبط و تسخیر شوند زیرا از طرف پاپ اذن و رخصت داده
شده بود که کشتیهای راهزنان دریائی در آن سواحل و دریابار گردش نموده بکشتی
هر دولت و ملتی که برخورند ضبط نمایند و ملاح و مسافرین آن کشتی را
اسیر کرده اموالشان فیمابین راهزنان تقسیم شود و از خلاف مذهب هر چه

بدست مرآورند حلال و بلکه ثواب میشمردند زیرا بقیهٔ اهل صلیب
که از استیلای بیت المقدس حظی برده بودند به آرزوی اینکه جزیره‌های
رادوس و قبرس و مالطه و کرید را از اهل اسلام گرفته و در بحر سفید
سواحل برالشام را نیز بدست آورده کشتیهای جنگی مصر را از اسکندریه
و کشتیهای جنگی عثمانی را از بحر الجزایر نگذارند بیرون بیایند دسته
دسته در هر طرف بحر سفید میگردیدند سلطان محمد ثانی
از برای رفع و ازالهٔ اینها بسیار همت کردند لکن چارهٔ آنها را
نتوانستند بکنند در زمان سلطان بایزید بسبب ظلم و جفائی که در
بارهٔ سلطان جم کرده بودند مقرر بود که بتسخیر آنجاها همت بگمارند لکن بسبب
پارهٔ فسادات داخله ترک این کار شد و بعد از آنکه سلطان سلیم برالشام و مصر را
فتح نمودند و دولت چراکسه منقرض گشت و به آن صفحات والیها نصب نموده
آنجاها جزو ممالک محروسه گردید وکلای دولت این مذاکره را کرده بودند که
باید جزیره‌هائی که در ضبط و تصرف شوالیه‌ها بودند نیز فتح و تسخیر شوند
لکن چون مدت سلطنت سلطان سلیم از برای حصول این مطلب کفایت نکرد این
امر از قوه بفعل نیامد تا اینکه حضرت سلطان سلیمان خان بر تخت عالی بخت عثمانیه

جلوس فرمودند چون در آن اثناها والی شام جانبردغزالی سر بیاغیگری
برداشته کم مانده بود که باز سواحل شام بدست اهل صلیب بیفتد لهذا
سلطان سلیمان پیش از هرکاری فتح جزیرهٔ رادوس را لازم وواجب دانستند
معلوم است که این جزیرهٔ رادوس در دهنهٔ بحر سفید ودر قرب ساحل
اناطول واقع شده است هرگاه جزیرهٔ مذکوره بدست بیاید بالطبع ملحقات آن
نیز در دولت است وعلاوه برین از برای تسخیر سواحل افریک نیز کمال لزوم و
اهمیت را دارد
الحاصل در شهر رجب سنهٔ مذکوره مصطفی پاشا که سردار نصب شده بود مهمات
ولوازمات حربیه را با عساکری که از اسلامبول از افواج توپچیان ولنکیجیان
انتخاب شده بودند وسایر قشونیکه از مواقع مختلفه جمع اورده شده بود بر هفتصد
فروند کشتیهای متنوعه حمل و سوار کرده عازم جزیرهٔ رادوس گشت چون بساحلی
که در جزیرهٔ مذکوره آنرا باغچهٔ جم سلطان میگویند واصل گردید عساکر موجوده را
بخشکی ریخته شروع بتسخیر قلعه کرد ودستهٔ کشتیهای جنگی همایون نیز داخل
مردابی شدند که معروف به (اوکوز بورنی) است وحضرت پادشاه با جنود نامعدود
از اسکدار حرکت فرموده چون بعد از قطع مراحل وطی منازل به (بوزطغان) نام منزل

واصل شدند مصطفی پاشا را از سرداری اردوئی که مأمور رادوس
بود عزل نموده جای اورا به احمد پاشا دادند از انجا اردوی همایون را
برداشته به اسکلهٔ مرمریس فرود آمده با کشتیها وزورقها نیکه دران‌ها حاضر
بودند به جزیرهٔ رادوس عبور کرده وفورا محاصرهٔ قلعه را تشدید کردند
~~ماه رمضان سال مزبور سراسر بمحاربه~~ جان پناهها وسنگرها ساخته بر
انها توپها وضع نمودند وشب وروز مشغول جنگ بودند وسراسر رمضان
سال مزبور بمحاربه گذشت ودر ماه شوال علامت فتح وظفر نمودار
شد لکن چون والی مصر خیری بیک به اجل موعود فوت شده بود واز مصر
معروض رکاب همایون داشته بودند که دیگری بجای او نصب شود لهذا
والی گری مصر بر عهدهٔ وزیر ثانی مصطفی پاشا که از سرداری اردوی
رادوس عزل شده بود توجیه شد لکن امراء مصر از خارج والی نصب
شدن را قبول نکرده از در عصیان در آمدند ودر قرب موقع ریدانیه که در خارج
مصر است با مصطفی پاشا جنگ کردند چون بعضی از امراء مذکوره
وعلی الخصوص اینال بیک وجانم کاشف که از سرکردگان بودند در آن دار و گیر
کشته شدند بقیهٔ عصات مصر منهزم گشته رو بمصر رجعت نمودند ومصطفی
پاشا منصور ومظفر داخل قلعه شده مقضی المرام گردید

اهل صلیب که در قلعهٔ جزیرهٔ رادوس تحصن کرده بودند چون تاب گلوله‌های خرواری
توپهای سلطان سلیمان را نیاوردند راضی بتسلیم قلعه شدند زیرا بغیر از
صد اراده توپ متعارفی دوازده اراده توپ قلعه کوب نیز اورده بودند که
محیط گلولهٔ دو قنداق انها هر یکی ده شبر میشد مع هذا ~~تا قلعه را~~
~~فتح کردند~~ بیشتر از پانزده هزار قشون تلف شد تا انیکه قلعه را بزور
فتح کردند واز اهل صلیب انهائیکه در قلعه بودند به جزیره مالطه رفتند اسم
سرکردهٔ شوالیه‌های رادوس (پترو بوصون) بود مومی الیه بعد از انکه در خدمت
سیژسموند ایمپراتور المانیا اثبات صداقت ولیاقت کرده بود اورا بجزیرهٔ
رادوس فرستاده بودند ~~وجزیرهٔ مذکوره نیز~~ وبجهت استحکاماتیکه
برای مدافعه ومقابلهٔ عثمانیان بجزیرهٔ مذکوره داده بود در میان ملتش
شان وشهرتی پیدا کرده بود مرقوم در سن هشتاد ونه سالگی فوت شد
روایت میکنند که سه هزار سال قبل از هجرت نبویه بسبب زلزلهٔ فوق العاده
که از ان انقلاب کلی در کرهٔ ارض روداده است جزیره رادوس حاصل
شده است وکذلک در دهنهٔ مرداب جزیرهٔ مذکوره مجسمهٔ عظیمهٔ از مفرق
نصب شده بوده است که از عجایب سبعهٔ عالم شمرده میشده است مجسمهٔ مذکوره نیز
بسبب زلزله افتاده محو ونابود شده است این مجسمه در زمان رومانها

ساخته شده است وهنگامیکه جزیرهٔ مذکوره در تصرف رومها بوده است مجسمهٔ مسطوره
افتاده بقدر پنجاه سال انقاض شکستهٔ ان در محل خودش مانده بعد از انکه جزیره بدست
عربها افتاد انوقت در هر طرف شایع شد که عربها انرا خراب کردند وحال اینکه اگر اعراب مأذون بودند
که اثار قدیمهٔ هر مملکتی را که تسخیر مینمودند خراب کنند اولا لازم می آمد که ابوالهول را که
در مصر بود خراب کنند وحال انکه ابوالهول مذکور با اکثر اثار عتیقه موجود است
خلاصه بعد از فتح رادوس استانکوی و پارهٔ جزایر ملحقهٔ آن نیز مسخر گشت پس از ان
حضرت پادشاه باز بطرف مرمریس گذشته از انجا عازم بروسه گردیدند در انجا
مصطفی پاشا را از حکومت مصر عزل کرده قاسم پاشا را والی مصر نصب نمودند بصدر
اعظم پیری محمد پاشا نیز بقدر کفایت معاشش طیول مرحمت شده اورا از صدارت
عزل وابراهیم اغارا که معروف به (اوطه باشی) یعنی سرایدار بود رتبهٔ وزارت
داده بمقام صدارت نشانیدند در ظاهر سبب عزلی از برای پیری محمد پاشا نبود
لکن چون پاشای مشار الیه مرد اصیلی فلهذا صاحب قدر وحیثیت بود هر وقت که
در حضور همایون در امور ومصالح ملکیه مذاکره میکرد حضرت پادشاه بسبب نقصان
تجربهٔ که داشت وخصوصاً در زمان شاهزادگیش به پیری پاشا تعلق کرده بود
ازو شرم میکرد وخودرا مجبور میدانست که هرگونه معروضات اورا قبول کند
حتی یکوقت فرموده بودند تا زمانیکه پیری پاشا را عزل نکرده‌ام لذت استقلال

پادشاهی را نمیدانستم زیرا هر وقت پیری پاشا بحضور می‌آمد من خودم را در هر کاری
بجرأت و در اجرای امور متردد میدیدم فی الواقع این از امورات طبیعیه است زیرا
هر شخصی چنانکه زمان اوایلش نسبت به زمان اواسط و یا اواخرش دون است آنقدر نمیخواهد
کسی از آن مطلع باشد الحاصل قاسم پاشا نیز بعد از اندک زمانی از والیگری مصر
معزول گشته ولایت مصر به احمد پاشا که از وزرای رکاب همایون بود عنایت شد
سبب اینکه والیان مصر زود زود عزل میشدند این است که نمیتوانستند مبتدی و استعداد
امرای مصر را که به سرکشی و عصیان داشتند ازاله نمایند بنا علیه بعد از آنکه احمد پاشا
وارد مصر شد بجای اینکه عصیان و سرکشی امرا را دفع و تسکین نماید خودش بر بعضی
سرکشان رئیس گشته اهل مصر را بر ضد دولت عثمانیه شورانید چون این خبر موحش
بسمع همایون رسید ایاس پاشا را که وزیر ثانی دیوانخانهٔ همایون بود با سرکردگی
قشون اناطول مأمور بحسن اندفاع این کار فرمودند چون وزیر مشار الیه با اردوی
ابو الجیش خود بصحرای کوتاهیه رسید سر مقطوع احمد پاشای خائن را آوردند
بنا برین از رفتن او بمصر قطع نظر شد ایاس پاشا نیز به اسلامبول برگشت

در بیان عصیان و سرکشی احمد پاشا و بقتل رسیدن او

این احمد پاشا هنی اصل از جنس ارنبود بود در ایام صبا و تشی در جزو اجزای خلوتی که
که از برای خدمات مخصوصهٔ سلطان سلیم انتخاب شده بودند به طره بزون فرستاده شده بود

درانجا بسلطان سلیم تقرب جسته بمقتضای شقاوتی که در فطرتش مرکوز بود حضرت
شهزاده را بر ضد پدرش تحریص و تشویق نمود لکن این از امورات مجربه است که
اکثر نیکه در اینگونه امورات معظمه مداخله میکنند و سبب میشوند هیچوقت طرف
نمیبینند این مطلب در این احمد پاشا نیز بتجربه رسید یعنی بعد از انیکه سلطان
سلیم پادشاه شد بغیر از منصب باشبوغی یعنی سرکردگی ینکیچریان دیگر شئی
از برای او حاصل نگشت در نزدیکیهای وفات سلطان سلیم اگرچه رتبهٔ وزیر ثالثی
به او داده شد لکن بسبب اوصاف ذمیمهٔ که داشت با ارکان دولت نساخته
با هیچکس حسن الفت پیدا نکرد لهذا وقتیکه سلطان سلیم در قریهٔ قارشدران
وفات کرد بملاحظهٔ اینکه فتنهٔ بر پا میکند زود اورا بمأموریت مخصوصهٔ به ادرنه
فرستادند این احمد پاشا از خانه بخانه گردیدن خسته نمیشد و از حرف زدن
دهنش بدرد نمی‌آمد هرگاه دروغش بروز میکرد حیا نکرده بتأویل و توجیه آن
برمیخاست استثقال و کم محلی را بروی خود نمی‌آورد تحقیر را نمیدانست
چیست مسخرگی و یاوه‌گوئی را وسیلهٔ تقرب دانسته کار خود را گذاشته بخانهٔ
بزرگان دوره زدن را پیشهٔ خود ساخته بود بیعار مکار دروغگو بود
لهذا چون صدر اعظم پیری پاشا میدانست که امنیت کردن به او جایز نیست
همیشه کسی را که بطلاقت و عذوبت کلام او فریفته میشدند اصلاح میکرد
و خبردار میساخت تا انیکه احمد پاشا خود را به ابراهیم آقا که پیشخدمت باشی ندیم و یار و محرم اسرار

پادشاه بود چسبانیده مقدماتی را که از برای صدر اعظم ترتیب داده بود در نزد او بسط
داده ابراهیم آغا را بهوس صدارت انداخت و از او قول و وعد گرفت که اگر ابراهیم
آقا صدر اعظم شود اورا والی مصر کند بعضی گفته اند والی مصر شدن احمد پاشا
مبنی بر طلب و آرزوی خودش نبوده است بلکه بجهت اخلاق مذمومهٔ که داشت
ابراهیم پاشا خواست اورا از در دولت دور بیندازد الحاصل خواه چنین خواه
چنان باشد موی الیه بمحض اینکه وارد مصر شد مأمورینی را که از طرف دولت نصب
شده بودند تحقیر نموده همه را از منصبشان عزل کرد و به امراء چراکسه اعتبار و اعتنا
نموده نواحی و محالات مصر را به امراء چراکسه توجیه کرده و شروع به احیای اصول
دولت منقرضه کرده دیگر اعتنائی به دولت عثمانی نکرد و بنای سرکشی و عصیان را
گذاشت چون کیفیت به اسلامبول منعکس شد اول به یکی از امراء مصریه که
قره موسی نام داشت از جانب بابعالی بشرط اینکه اول احمد پاشا را که به ادعای
فرعونی برخاسته بود بسزای خود برساند فرمان امارت مصر وعده شد لکن چون
احمد پاشا از پیش از برای تفتیش و تحقیق کسی که از اسلامبول می‌آمدند بنادر
اسکندریه و دمیاط و رشید وغیره را و ستهای عرلشی را بواسطهٔ آدمهای
معتمد خود سد و بند کرده بود فرمانی که از برای موسی بیک آمده بود بدستش افتاد
و فوراً بیچاره را بدار کشید و سکه و خطبه را که در حکومت اسلامیه

علامت استقلال است بنام خود تحویل داد و محمد بیک نامی را از امراء چراکسه
بصدارت و وکالت خود نصب نمود چون این محمد بیک مرد عاقبت اندیش
عاقلی بود دانست که این کار احمد پاشا از روی عقل نیست لهذا از حضرت شیخ ابراهیم
گلشنی رخصت گرفته به نیت اینکه بدولت علیه ابراز صداقت نماید یکروز
احمد پاشا را در حمام بگیر آورد لکن خائن مرقوم بهر نحوی که بود گریبان خود را رهانیده
رو بصعید مصر فرار کرد لکن جمعی از کسانیکه میدان ندا شنیده با احمد پاشا بدولت
عصیان نورزیدند سر بدنبال او گذاشته اورا بجنگ آوردند و سرش را بریده
بدربار دولت فرستادند وقتیکه این سر مقطوع را به اسلامبول می‌آوردند
در راه بوزیر ثانی ایاس پاشا که از اسلامبول به تسکین این فتنه
مأمور شده بود برخوردند لهذا دیگر لزوم رفتن بمصر نماند بهم محمد بیک موی الیه والیگری مصر
عنایت شد فی الحقیقت این احمد پاشا بسیار مرد بی عقلی بوده است که ندانست
درصورتیکه دولت سیصد سالهٔ ملوک چراکسه با تمام هیئت و ارکانش نتوانست
در مقابل قوهٔ قاهرهٔ دولت علیه دوام کند خودش با جمع قلیلی چگونه میتواند
رایت استقلال برافرازد این بر مسلم است که غایت حمق و بلاهت که ابتدای
نامردمی است عصیان ورزیدن تابع است نسبت بمتبوع زیرا از وقوعات
مکررهٔ عدیده ثابت است که در میان ولایاتی که از ممالک محروسهٔ دولتی محسوب میشود از سر نو

هیئت مستقلهٔ تشکیل نمودن محال و غیر ممکن است

در بیان عزیمت کردن صدر اعظم ابراهیم پاشا بمصر از برای اصلاحات ملکیه

ابراهیم پاشا که ابراهیم اقا بود و صدر اعظم گشت عن اصل فرنگی
و از خاندان نجبای ایتالیا و بروایتی از بزرگزادگان روم بوده است بتقریبی
داخل سرای همایون گشته در هنگام شهزادگی سلطان سلیمان داخل خدمهٔ مخصوصهٔ
سلطان مشار الیه شده بود و در سایهٔ قابلیت و زکاوت فطریه که داشت
در خدمت شهزاده قدر و منزلت پیدا کرده بعد از انکه شهزادهٔ
مشار الیه بر سریر سلطنت جلوس فرمودند ابراهیم اقا را منصب اوطه باشیگری
یعنی سرایداری دادند در شخص اوطه باشی چون محرم هرگونه اسرار پادشاه است
بارتبهٔ پیشخدمت باشیگری این عصر مساوی بوده است وقتیکه سلطان سلیمان
~~محمد پاشا اظهار داشت که خیال دارد ابراهیم اقا را صدر اعظم کند~~
میخواست به پیری پاشا اظهار بدارد که میخواهم ابراهیم اقا را صدر اعظم کنم
یکروز صدر مشار الیه را بحضور همایون طلبیده از او استفسار نمود که هرگاه بخواهم
یکی از بندگان را که از خدمات او بسیار ممنون هستم تلطیف نمایم در باره او
چه باید کرد وزیر پیر فوراً زمین بوسیده عرض کرد کسی را که حضرت پادشاه

از خدمات او راضی و ممنون باشند تلطیف او بغیر از مأموریت من
بجز دیگر حاصل نمیشود مادام که حسن توجه حضرت پادشاهی نسبت
به این چاکر دیرین باقیست آن بندهٔ را بمنصب مؤبد مفتخر و سرافراز
فرمایند و به این عرایض استعفای خود را از صدارت ادا نمود بعد از ان
به ابراهیم اقا بارتبهٔ وزارت صدر اعظمی نیز عنایت شد لکن نسبت
به اهلیت پیری پاشا که مسلم عالم بود صدارت ابراهیم پاشا بسیار
رکیک مینمود لهذا لازم بود کاریکه پیری پاشا به آن موفق نشده بود بکند
تا قابلیت و لیاقت صدارتش معلوم شود به این جهت ایاس پاشا را
که وزیر ثانی بود بجای خود بنیابت گذاشته برای اصلاحات اقلیم
مصر به کشتی قادرغهٔ که از برایش مهیا شده بود سوار گشته عازم الصوب گردید
نقل میکنند مشار الیه تا بحدی محل اعتماد حضرت پادشاهی واقع شده بود
که خزینهٔ دولت کفایت سماحت و سفاهت او را نمیکرد بعد از ورود بمصر
شیخ ابراهیم کلشنی را که از اجلهٔ مشایخ و بجهت کثرت مرده و احباء مشار بالبنان
بود به افترای تسلط لکه دار نموده نیت هلاک او را داشت لکن جسارت نکرد
یکی از سببهای رفتن بمصر نیز این بود که چون والی شدن احمد پاشا بر مصر
از اثر تشویق خودش بود و بعد عصیان ورزیدن او باعث شکست ناموسش شد

بر ذمت خود واجب دانست که بالذات به اصلاح و تنظیم آن حوالی مباشرت
نماید در تاریخ عالی مرقوم است که چون در کتب جفر محرر بود که ابراهیم نامی ظهور
خواهد کرد و باعث ضرر و خسارت کلی دولت علیهٔ عثمانیه خواهد شد بقصد اینکه
مبادا خود او را اکمان ببرند بشیخ ابراهیم کلشنی اسناد بست و حال اینکه
ابراهیم پاشائی که بایستی دولت را متضرر سازد نه ابراهیم پاشائی بود
که صدر اعظم شد و نه شیخ ابراهیم کلشنی بود که در مصر شهرت داشت سبب دوم
مصر رفتن او اینکه عصیان احمد پاشا بود چون عزل پیری پاشا هرچند منوی ضمیر حضرت
پادشاهی بود بلا موجب عزل و تبدیل او را روا ندانسته همیشه بجوی بهانه بودند
چون مومی الیه ابراهیم اقا این نیت خفیهٔ پادشاه را ملتفت شده بود احمد پاشا را
که از وزرای رکاب همایون و مایل افساد و افترا بود بر ضد وزیر مشار الیه بر انگیخت
او نیز بمقتضای فطرت خبیثهٔ که داشت در تزویراتیکه صدر مشار الیه را به استعفا
مجبور سازد قصور نکرد و در هنگام صدارت ابراهیم اقا مکافاتاً بمنصب ولایت
مصر بکام و مقضی المرام گردید موخراً چون عصیانش ظهور کرد لازم شد که
خودش بشخصه بمصر برود
خلاصه ابراهیم پاشا بعزم مصر بر کشتی سوار شده واصل رادوس گردید و از انجا نیز

هرچند نیز بادبان کشتی بخت و استدراج خود را گشوده خواست دریانوردی کند لکن
باد موافق و ایام مخالف اتفاق افتاده قرار برین شد که از خشکی عازم
صوب مقصود گردد لهذا به بندر مرمریس عبور نموده از راه مرعش به حلب
رفته در انجا بعرایض پارهٔ مظلومین رسیدگی کرده از انجا عازم شام گشت
بعد از تحقیق و تفتیش حال خرم پاشا امیر شام از راه بادیه متوجه مصر گردید
در ماه ششم حرکتشان از اسلامبول وارد مصر شدند اول احوال
طوایف کوله منها و کاشفها تجسس نموده والی صعید اعلا ابن عمر را
بدار کشید و بعد بایرمشایخ بلده ها عدالتنامه ها داده تلطیف نمود
اکثر قوانین ملوک چراکسه را ابقا داشته بر حاشیهٔ انها بالاستدعا
~~خط~~ هامو صحهٔ همایون کشیده شد و والیگری مصر را به ~~بکلربکی شام~~
سلیمان پاشا بکلربکی شام توجیه نموده بموجب دعوت همایونی که بجهت
سفر مجارستان واقع شده بود خودش به اسلامبول عودت کرد تا مدتی که در
مصر بود جرأت به ازالهٔ وجود شیخ ابراهیم کلشنی نکرد لکن چون به اسلامبول
برگشت حضرت پادشاه را وا داشت که شیخ مشار الیه را بدار الخلافه طلبیدند
او نیز امتثالا و اتباعاً للامر به اسلامبول آمده بموجب امر حضرت پادشاهی
در خانهٔ کمال پاشازاده احمد شمس الدین افندی مهمان شد و امر شد که
مذهب و مسلک او تحقیق شود چون بواسطهٔ ملای مشار الیه افکار و عقاید

شیخ معلوم همایون گشت به بهانهٔ اینکه باغ خاص را تماشا کنند مشار الیه را
بسرای همایون بردند وکانه از قبیل اتفاق با حضرت پادشاهی ملاقات شان
واقع شد در هنگام مصاحبت به ایشان فرمودند اگر از ابراهیم کار ما رنجشی
حاصل کرده اید التماس میکنم اورا ببخشید باین گونه اعتذارات دربارهٔ
شیخ احسانها ومرحمتهای فراوان فرمودند و بازایشانرا اجازت مراجعت
بمصر دادند بعضی سوء خاتمهٔ ابراهیم پاشارا بنفرین شیخ اسناد میدهند که در
موقعش مذکور خواهد شد درسنه ۹۳۱ در اسلامبول بعضی از سبکمغزان
ینکیچریان بنای تحریک فتنه را گذاشته خانهٔ نایب صدراعظم ایاس پاشا
و سردفتردار عبدالسلام افندی را غارت کردند وبعد بمحلهٔ یهودیان
ریخته خسارات بسیاری برانها وارد اوردند به انهها نیز اکتفا ننموده بخانهٔ
صدراعظم ابراهیم پاشا نیز ریخته خزینه اش را بغارت بردند ازانهائی که باعرض و
ناموس بودند و بازمرهٔ عصات موافقت نکرده بودند نزد رؤسای خود رفته
گفتند ما به این امر اصلا راضی نبوده ونیستیم اهل فساد را گرفته بجزاء
مستحقشان برسانید لهذا گروه اشقیا را ازمیان افواج عسکر جدا کرده
درمیدان سیاست بجزای بایلیقشان رسانیدند و رئیس ینکیچریان را نیز بجزای
عملش بسیاست رسانیدند دراین بین رئیس الکتاب حیدر چلبی و رئیس سفره

درخانهٔ مصطفی پاشا بالی اغا را نیز بتهمت اینکه محرک فتنه بوده اند
بقتل رسیدند

وزیر ثالث فرهاد پاشا که مامور قلع وقمع جانبردغزالی شده محافظ سمندره شده بود چون
نتوانست انجاهارا بحسن اداره راه ببرد بدارالخلافه طلبیده شد لکن سالک سمت شرور
وشقاوت که مرکوز فطرتش بود گردیده بنای سرکشی نهاد لله الحمد دراواخر ذی الحجه بقتل رسیده مفر نفسش
مندفع گشت وتمام اهل دیوان از قتل او خوشنود شدند

کذلک از ثمرهٔ غیرت واقدام صدراعظم ابراهیم پاشا درکشتی سازخانهٔ سویس بقدر
انکه محافظت بحراحمر ودریای هند را کفایت کند کشتیهای جنگی ترتیب داده شد
علاوه برانکه سواحل حجاز را از تسلط اعادی محافظت نمود امیرالامراء شام خادم پاشا را
سلیمان پاشا را نیز والی مصر نصب کرد سبب انکه حضرت پادشاه صدراعظم ابراهیم پاشا را
از مصر طلبیدند این بود که درباب سفر مجارستان که مدتی نخبهٔ افکار پادشاهی بود
با او مذاکره کنند بناءً علیه وزیر کاردان ارکان دولت را جمع نموده این مسئله مهمش را
بمیان نهاد که حدود ممالک عثمانیهٔ واقعه در خاک اروپ را از سمت مجارستان وسعت
دادن چگونه میشود چه یکی از سببهائی که سلطان سلیمان را مجبور به این سفر مجارستان
کرد این بود که لوئی حکمدار مجار میخواست سوء نیتی را که دربارهٔ ممالک عثمانیه داشت
از قوه بفعل بیاورد زیرا درصورتیکه نسبت بعظمت شان وقدرت سلطنت سنیه قوت
و قدرت پادشاهی مجار چیزی جزئی بود اگر درمقابل این چنین دولت قوی شوکتی اعلان

دشمنی کردن مجاریان مستند بیکطرفی نبود وتنها به جسارت خود مغرور گشته بودند لایق شان
وناموس سلطنت سنیه نبود که ~~درمقابل انها~~ با انها بقاعدهٔ مقابلهٔ بالمثل رفتار نکند
لهذا اقتضا بهم میرسانید که حضرت شهریاری با قوهٔ کافیه عازم این سفر کردند واگر
فی الواقع این حرکات خودسرانهٔ مجاریان مستند بر قوتی دیگر بود درهرحال تأدیب
انها لازم بود زیرا درصورتیکه با دولت قاهرهٔ مانند دولت عثمانیه همجوار بودند
بدولت دیگر ملتجی گشتن انها بیشتر مخل ناموس سلطنت شده بود بغیر ازین سبب دیگر
که باعث تعجیل دراین سفر شده التماس واستدعای ~~پادشاه فرانسه~~ فرانسوای اول پادشاه
فرانسه بود زیرا منتقل گشتن ایمپراتوری المانیا به کارلوس اول پادشاه اسپانیا پادشاه
فرانسه را از جهت وراثت به ناامیدی انداخته بود لهذا دروسط قطعهٔ اروپ فیمابین
این دو دولت بزرگ به بهانهٔ استحصال ایمپراتوری خونهای بسیاری ریخته شده
بعدازانکه بالاخره فرانسویان مغلوب گشتند مجاریان با ایمپراتور المان متفق گردیده
دوباره برضد فرانسویان اعلان حرب نمودند فرانسوا پادشاه فرانسه نیز مجبور شد که از
دولت علیهٔ عثمانیه امداد بطلبد بناءً علیه بواسطهٔ سفیریکه پنهان از اسپانیولها بدربار
شوکتمدار فرستاده ~~طلب~~ التماس امداد ومعاونت نموده بود صورت کاغذیکه بزبان
فرنکی از جانب مادر پادشاه مشارالیه نجاکیار حضرت پادشاه فرستاده شده است
چون دریکی از تاریخها بنظر رسیده بود ترجمهٔ ان دراین موقع مناسب نمود

صورت نامهٔ مادر پادشاه فرانسه
بحضور سلطان سلیمان

(معلوم حضرت پادشاهیست که پسرم الان در محبس شارل پادشاه اسپانیاست تخلیص
موی الیه ازاین ورطهٔ اضطراب از عنایت پادشاهی نیازمندم انتهی)
کاغذیکه فرانسوا درحال محبوسی بحضرت پادشاه نوشته بود عرق حمیت ومرحمت شهریاری را
بیشتر بحرکت آورد چون این دو نامه بواسطهٔ (فرانجیپانی) نام سفیر واصل گردید حضرت پادشاه
نیز مصمم شدند ملتمس پادشاه مشارالیه را استجابت نمایند لهذا اراده فرمودند که
ابراهیم پاشای صدراعظم با سفیر مرسول ملاقات نموده دراین کار ~~موافق~~
~~[illegible] دولت~~ با او مذاکره کرده موافق شان دولتین قراری بگذارند چون
صدر عالی قدر خوش عن اصل از بزرگزادگان اروپ بود با سفیر فرانسه شروع
بمباحثات پولیتیکی کرده گفت اگرچه اشکارا ~~دولت علیه~~ با ایمپراتور کارلو که دشمن با دوست
عزیزی مانند پادشاه فرانسه دشمن است اعلان حرب نمودن ~~[illegible]~~ از برای
دولت علیه وقوت قاهرهٔ عثمانیه ممکن است لکن چون درمقابل ~~[illegible]~~ همت و
واقتدار خود که دراین راه باید صرف کند از دوستی ~~[illegible]~~ دولت فرانسه مکافاتی حس
نمیشود از دولت ازمستقیماً جنگ کردن ~~[illegible]~~ با ایمپراتور کارلو که درهرطرف قطعهٔ اروپ کسب شان وشهرت نموده است
اگر اظهار تردد نماید حق دارد ~~[illegible]~~ بعدازانکه وزیر مشارالیه
بسفیر مرقوم اینطور معترضانه جواب داد بالاخره قرار براین شد که ~~بعد از~~ [illegible]

دولت علیه مستقیماً با ایمپراتور کارلو اعلان حرب نکند بلکه ابتدا متفقین اورا پراکنده ساخته بعدازانکه قوهٔ اتفاقیهٔ او ضعیف بهم رسانند چونکه بالطبیعه قوهٔ حربیهٔ او که باید با فرانسویان مقابله کند کم خواهد شد انوقت دولت فرانسه مقتدر تواند شد که بطور دلخواه بر دشمن خود ظفر بیابد بعد از ختم این مذاکره یکطغرا نامهٔ همایون نیز بر آن مضمون نوشته شده دوستی که فیما بین دولت علیه و دولت مشار الیها ظهور کرده در اتی علیحده مذکور خواهد گشت در روز یازدهم شهر رجب سنه ۹۳۲ موکب همایون بعزم سفر مجار از اسلامبول رو به ادرنه حرکت کرد

لکن چون اول ممالک محروسه را از کید دشمن محافظت کردن اهم علی المهم بود از پیش بجمیع امراء روم ایلی امرنامهٔ همایون صادر گردید که همه قشون ابواجمعشان را در صحرای صوفیه جمع کرده منتظر ارادهٔ ثانوی همایونی باشند و به بکلربکلی اناطول بهرام پاشا نیز دستخط همایون نوشته شد که با لشکر اناطول از معبر کلیبولی گذشته به اردوی همایون ملحق شود و به امرای بوسنه نیز امر شد که بموجب عادت قدیمشان با هشتاد هزار قشون تاراجیشان خرواتستان نمسه و دیار ونديک را چاپیده ازراه بلغراد آمده به اردوی همایون ملحق شوند از برای خان قریم سعادتکرای نیز دستخط همایون مرقوم شد که با لشکر تاتار مملکت قره بغدان و الستان را در تحت نظر داشته بمجرد اینکه سوء قصدی از ایشان نسبت بممالک محروسه فهمیده شود از برای جنگیدن با ایشان حاضر باشند

و به ویووده های افلاق و بغدان نیز امر شد با قشون تابع خودشان هرکس در جای خود حاضر باشند و به بیکلربکی دیاربکر خسرو پاشا که در سرحدات شرقی ساخلو بود اطلاع داده شد که با قشون کردستان در محروسهٔ (امد) اقامت نموده مترصد حال دیار عجم باشد و به بکلربکی قرمان فرمان قضا جریان صادر گشت که با امرای اق شهر و اقسرای و قیصریه و نیکده و ینکیشهر و لارنده و ایچ ایل و با عشایر طورغودلو و بایندرلو که در تحت ایالت او هستند جابجا حاضر و مهیا باشند و به امراء ادنه و طرسوس و سیس و مییس و رؤسای رمضانلو و ذوالقدرلو نیز امر شد که قوت الظهر یکدیگر گشته اگر از طرفی دشمن ظهور کند بمناسبت موقعشان بر اعدا حمله ور شوند و از امراء نامدار که در سمت جنوب بودند بوالی مصر سلیمان پاشا اطلاع داده شد که حوالی مصر را بحسن اداره نگاه داشته حرمین شریفین را از تسلط اعادی حفظ نماید بملک الامراء شام نیز نوشته شد که از کنار فرات تا عریش و از انجا تا سواحل یافه جمیع ان اراضی را از هجوم اهل صلیب حفظ و صیانت کند و به امیر سنجق حلب نیز اخبار دادند که ~~بمحافظت~~ سردارها را نسبتها بمحافظت امراء دارنده و دوریکی و ملاطیه و روم قلعه و اورفه و کرکوک و بهسنی و عینتاب هم مجتمع هرگاه فسادی ظهور کند در دفع آن بالاتفاق بکوشند بعد از انکه در باب حفظ و حراست قلاع و ثغور سفارشات و تاکیدات لازمه بجای آورده شد از خزینهٔ دولت

ده ملیون فلوری در آوردند و مأمورین معین شد که ~~مخارجات~~ وجوه نقد خالصجات همایون را بدفتردار اردو تسلیم نمایند و غله و اجناس انهارا نیز در انبار صوفیه ذخیره نمایند محاسبهٔ مهمات حربیه که در قلعه های بلغراد و سمندره و بوسنه موجود بود کشیده نقصان انهارا اکمال و کهنه هارا تجدید کنند بعد از اینها در صحرای ادرنه سان سپاه روم ایلی و اناطول را دیدند جمعاً صد و ده هزار لشکر مسلح گرد آمده بود چون صدراعظم ابراهیم پاشا یک منزل پیش رفته بود موجودی هر دو اردو بیشتر از صد و هفتاد هزار میشد با این چنین قوت کلیه حرکت نموده پانزدهم ذی القعده اردوی همایون واصل بلغراد گردید در اثنای راه هدایائی که از جانب امیر بغدان فرستاده شده بود با خراج امیر جزیرهٔ ساقز بحضور همایون تقدیم شد و جواب نامهٔ هردورا نوشته فرستادند ~~سمندره بالی بیک پسر یحیی پاشا~~ بموجب اخباریکه از قبل ~~داده~~ شده بود چون امیر البحر قاسم پاشا از برای اینکه در رودخانه های طونه و صوا گردش کنند ~~و~~ از برای حمل و نقل عسکر و مهمات کافی باشند یکدسته کشتیهای سبک ترتیب داده بود به والی سمندره بالی بیک پسر یحیی پاشا خبر فرستاد که کشتیهای مذکور را به سلیمان رئیس که مأمور ~~ازبوغاز طونه کشتیهای~~ بود از مصب نهر طونه که به قره دنکز معین بحر سیاه میریزد کشتیهای عثمانی را رد کنند تسلیم نماید لهذا دستهٔ کشتیها قبل از ورود اردوی همایون به بلغراد رسیده بود با قایقهای طونه که بالی بیک ساخته بود با انقاضی که سلیمان رئیس آورده بود بر بالای نهر صوا

جسری ساخته شد و چهار روزه صدراعظم ابراهیم پاشا با عساکر روم ایلی به جزیرهٔ سرم عبور نمود روز پنجم از ~~[illegible]~~ سردار معظم رخصت گرفتند که تاراجیان تا نهر دراوه تاخت ببرند حضرت پادشاه نیز روز بیست و یکم شهر ذی القعدة الحرام بدار الجهاد بلغراد آمده در مدت یکهفته بزور از جسر مذکور عبور نموده ~~[illegible]~~ جلگهٔ سرم را از هر طرف احاطه کردند و فوراً به صدراعظم خبر فرستادند که بر سر حصار وارادین هجوم ببرد صدراعظم ستوده شیم نیز بموجب امر همایون بر سر حصار وارادین رفته از طرف نهر و از سمت رودخانه قلعه را محاصره نموده تمور باولی نام سرکرده را از قلعه گریزانید و در مدت چهار روز قلعه را فتح و تسخیر نمود و بعد از ان سعی و اقدام کرد که قلعهٔ ایلوق را نیز ضمیمهٔ ممالک اسلامیه نماید و این قلعه را با قلعه های ارک و غراغوریچه و چرویک و برقاص و دیمتروفچه و نوکای و بوداخ و یراچه و دوکین و صوبین و قود و اردود نیز مسخر ساخت چون خبر فتح قلاع مذکوره در جلگهٔ سرم بسمع همایون واصل گردید امر فرمودند بر بالای نهر دراوه جسری بزنند که هردو اردو ملحق گشته از ان نهر بساحل مقابل عبور کنند در روز عید اضحی اردوی صدراعظم با اردوی همایون ملحق گشته از نهر دراوه گذشتند صدراعظم با لشکر روم ایلی کما فی السابق مقدمة الجیش گشته پیش افتاد و رو بسمت شهر بزرگ (اوسک) آوردند بعد از عبور لشکر جسریکه بر بالای نهر دراوه بسته بودند بموجب امر همایونی فوراً برچیده شده با ~~[illegible]~~ افزون

از صد و هفتاد هزار نفر عساکر موجعه بر سر شهر بودین توجه نمودند و از نهر طونه نیز
چهار صد فروند کشتی بسر کردگی ناخدا سلیمان رو به بالا رانده میشد چون به پنج شش
فرسخی جلگهٔ مهاج رسیدند صدر اعظم ابراهیم پاشا با اردوی جمعی خود تنها بمیدان
جنگ روی آورده از حضرت پادشاه استدعا نمود که بطور قوة الظهر عقب بماند و موافق
خواهش او ارادهٔ همایون صادر گشت بنا علیه با اردوی روم ایلی که کمتر از شصت هزار نفر
نبود پاشای رزم آرا از اردوی همایون جدا شده رو بصحرای مهاج آورد اردوی [illegible] زن ان قرادولا
لوئی پادشاه مجار نیز که کمتر از صد و پنجاه هزار نبود در کنار صحرای مذکور افتاده بود و بیشتر
مشغول تفتیش اطراف بودند چون دو لشکر در برابر یکدیگر صف جنگ بیاراستند
ابتدا شروع بجنگ توپ شد و قدم قدم رو بهم مراندند تا آنکه آهنگ تیر تفنگ نمودند
و بالاخره جناح میسرهٔ دشمن در هم شکسته منهزم و پراکنده شد در این اثنا حضرت هنگام عصر بود که
پادشاه نیز داخل صحرای مهاج شده بودند [illegible] از یکطرف مجاریان رو بفرار
نهاده [illegible] از طرف دیگر خراواتهائی که بامداد آمده بودند سواره از نشیب و فراز
هر کدام بسمتی میگریختند و مجاهدین بعزم تسخیر بودین تقدم مینمودند در هر طرف صحرا از
کشته ها پشته ها افتاده ناله و فغان زخمداران بقبهٔ آسمان بلند میشد در این اثنا داروگیر
حکمدار مجار که بقصد تخلیص جان روی بفرار نهاده بود راهش به باتلاغی افتاده خود و
اسبش در آب غلطیده هلاک شد این خبر باعث تأسف پادشاه گردید این محاربه
در شب بیست و هشتم اوت ماه فرانسه سنه ١٥٢٦ میلادیه اتفاق افتاده افراد قشون تا بصبح

برپا بودند و آنی نغنودند چون صبح شد و آفتاب طلوع کرد اردو قدری دورتر از
میدان گاه فرود آمده فرمان همایون صادر شد که یکدیوان عالی منعقد شود
روز دویم این فتح جلیل دیوان پادشاهی ترتیب یافته در جلو اطاق سراپردهٔ
همایون تخت زرینی نهاده شد و حضرت تاجداری بر اورنگ شهریاری نشسته
ارکان دولت شروع بتبریک نمودند اولا صدر اعظم ابراهیم پاشا برای تبریک غزا
دست همایون شهریاری را بوسیده بر سر نهاد و حضرت پادشاه نیز بدست مؤید مبارک
یک پر پرفری بر دستار دولت آثار جناب پاشا نصب نمودند که هر تار
ریشه اش نشانهٔ دولت و اقبال و هر لرزش و تموجش بر فرط امتیاز او
دال بود و سایر وزرا نیز هر یک موافق رتبهٔ خود تبریک غزا نموده هر کس
بفراخور حالش مورد نوازشات سلطانی و نایل مناصب و انعام خاقانی
گردیدند عدد کشتگانی که در صحرای مهاج افتاده بودند به بیست و هشت هزار
بالغ شده بود و بقدر دو هزار سر مقطوع نیز در محضر [illegible] شهریاری کامکار
غلطان گشته پس از آن برای اعلان این فتح جلیل فتحنامهائی نوشته شده
بهر طرف ممالک محروسه نشر شد که صورت آن در اینجا ثبت میشود

صورت فتحنامهٔ همایون

چون در آیات قدیمهٔ سبحانی و فصوص سعادت نصوص یزدانی و در تنزیل عظیم

و فرقان کریم قتال مشرکین و تعذیب کافرین مصرح و مسطور است همیشه آبا و کرام و اجداد
عظام هم انار الله براهینهم این عادت موجب السعادت شان مثوبات غزا و جهاد
بوده است لاتزال جناب خلافتنصاب ملوکانهٔ ما را نیز همیشه عنایت حق ظهیر و یاور
و رایات جهانگشای خسروانه ام مقارن فتح و ظفر است (ذالک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم) بناء علی هذا روی نیاز بدرگاه بی نیاز سوده بمقتضای
(فاذا عزمت فتوکل علی الله) به عنایت بی غایت الهیه عم نواله توکل و بمعجزات کثیر البرکات
سالار رسل هادی سبل مقصود جزو و کل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
توسل جسته بجهت آنکه از معنی آیت وافی هدایت (ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص) حصه دار و بهره مند و به امر (وجاهدوا
باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم) امتثال نموده در دارین ارجمند و سرافراز گردم
عزم و نیت غزا نموده از [illegible] کفار فجار و طایفهٔ اشرار فرقهٔ انکروس
منحوس که بانکار رسالت سید الکونین مأنوس و بسبب ضلالت و طغیانشان
از طریق هدایت مأیوسند چون مملکتشان ملاصق دیار دار الاسلام است عنان
ظفرقران خسروانه ام بر سرایشان منصرف و منعطف گشته هنگامیکه متوکلا علی الله
العزیز الفتاح رایات ظفر نجاح و الویهٔ نصرت مفتاح را گشوده با عساکر
دریا خروش و جندیان جوشن پوش منازل بعیده و مراحل عدیده قطع نمودم

از بهادران عدو شکار و دلیران خنجر گزار قشون منسوب بروم ایلی بسرکردگی
پلنگ قلهٔ کوه شهامت ببر بیشهٔ شجاعت صفدر دین پرور رستم میدان
ظفر شیر عرین رزم جهانداری در ثمین بحر کامکاری المجاهد لوجه الله وزیر اعظم
و بیگلربیگی روم ایلی ابراهیم پاشا ادام الله تعالی اجلاله بموجب فرمان [illegible]
مبارکم یک منزل از پیش حرکت نموده از جسر استواری که موافق فرمان همایونم
برای عبور دادن غزات نصرت قرین و مرور مبارزان رزم آئین بر بالای
نهر صاوه که از جلو قلعهٔ دار الفتح و النصر بلغراد جاریست بسته شده بود
~~[illegible] ثابت القرار بسته شده بود~~
بجزیرهٔ سرم گذشته صحرا و جبال پشته و تلال مخیم اجلال عساکر
دریامثال گردیده از عقب آنها من نیز بالعز و الاقبال با شیران
دشت هیجا و هژبران بیشهٔ وغا و مشیدان مبانی دین و دولت و ممهدین
اساس عز و رفعت وزرایم مصطفی پاشا و ایاس پاشا دامت معالیهما
و امیر الامراء العظام بیگلربیگی اناطول بهرام پاشا دام اقباله و سایر ملتزمین
رکاب مبارکم و دلاوران اناطول عزیمت نمودم چون جزیرهٔ مذکور بظلال رایات
سعادت آیاتم مستسعد گردید [illegible] از قلاع [illegible] مستحکمهٔ انکروس منحوس کفرآئین
قلعهٔ (واردین) که بواسطهٔ حصانت بنیان پایدار و متانت اساس استوارش

اشتهار دارد و برجهای مرتفعش با اجرام سماوی داخل و باروی فلک شکوهش با منطقة البروج
مماثل و درونش مقر عفاریت کفار و مکمن فجار خاکسار چون سنگ راه جهاد و
مانع حصول مراد میشد وزیر مشار الیه با تدبیر بموجب فرمان قضا تأثیر همایون معصم قلع و قمع
ان کردید بانی قلعه که تمور باولی نام کشیش شیاطین کیش بقصد مقابله و تعرض با سپاه
بی شمار در پیشگاه قلعه اش درآمده از برای جنگ حاضر شد یلان آهن پوش بیت غزا
بخروش آمده چون نعرهٔ شیران شرزه بگوش آن بدمنش حرزه واصل کردید هوشش از سر
و قوتش از پای برفته از نهر طونه عبور کرد و در انطرف ساحل صفوفها آراسته بقصد
اینکه کشتیها مانع عبور کشتیهای من شود توپها و خمپارها نصب نمود که در این اثنا
بعنایت الله تعالی بقدر هشتصد فروند سفاین نصرت قراین مملو از ابطال رجال و
بهادران میدان رزم و قتال از روی آب فرا رسیده حوالی حصار بر آو بحر
از خیام ثریا نظام و فلکه‌ها و زورقهای کوه اندام مالامال کردید چون [illegible]
کریمهٔ (قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر) بمسامع جنود موحدین
واصل کردید گروه انبوه غازیان و زمرهٔ مبارزان با وزیر اعظم
مشار الیه از طرف خشکی بر حصار قلعه و از کشتیها نیز بر سنگرهای توپدار کفار
خاکسار بشدت هجوم برده دلاوران شیرشکار و شیران میدان کارزار
و بهادران هژبر آهنگ و نامداران معرکهٔ نام و ننگ جهان را بر آن دوزخیان

تیره و تنگ نموده بعنایت الله تعالی حصار را فتح کردند و قلعه کیان خاکسار را
طعمهٔ شمشیر آبدار ساخته کشتیهایم نیز با توپهای آتشبار رعدآثار صاعقه
کردار بمضمون (وجعلناها رجوماً للشیاطین) کفار ملاعین را
با احجار جان شکار رجم و سنگسار نمودند و توپهاشان را بیکار گذاشته
افواجشان پراکنده و پریشان روزگار کردیدند و کشیش ابلیس کیش که رئیسشان
بود این المفر گویان فرار را بر قرار اختیار نموده روی رودخانه نیز کما هو المراد
از اهل هلاک پاک گشت و از طایفهٔ طغیان پیشه و معتدین
عصیان اندیشه که در قلعه بودند بنا بمضمون (وظنوا انهم مانعتهم حصونهم)
بمتانت و حصانت قلعه داخل اعتماد کرده در صدد حفظ خود بودند که از جوانب اربعه
توپها را نصب نموده شب روز با سنگهای قلعه گیر برج و باروی حصار را
مانند کفگیر سوراخ سوراخ و در و دیوارش را با صدمهٔ توپ قلعه کوب
ویران و خراب و کرده ریشه اش را با نقبهای پر آشوب به آب رسانیدند
و از غیرت اسلام سعادت انجام و برکت دین مبین سید الانام علیه
الصلوة والسلام غزات نصرت فرجام به بشارت (وعنده مفاتیح
الغیب لا یعلمها الا هو) مغتنم و شادان و بندگر (وثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین) رطب اللسان کردیده از هر طرف

امرا و کبار و کبراء ذوی الاقتدار با بهادران میدان جنگ و جنگجویان معرکهٔ نام و ننگ
مانند دعای مستجاب ابرار از در و دیوار آن حصار استوار صعود
نمودند که محصورین ضلالت آئین بقصد مدافعه با آلات جنگ و جدال
و اسباب حرب و قتال بر بالای بارو حاضر گشتند لکن غازیان با تیر و تفنگ
آهنگ محاربه و مضاربه نموده نفت و سنگ بر آنها باریدن گرفتند و بآن
کفار بد فرجام با سهام خون آشام پیغام (فذوقوا
العذاب بما کنتم تکسبون) میفرستادند و بواسطهٔ شمشیر مرگ تأثیر و سنان و
تیر خبر (اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة) را
میرسانیدند بتقدیر حی لایزال آن روز فتح قلعه مقدر نشده مضمون هدایت
نمون (استعینوا بالله واصبروا) لایح خاطر غزات گشته دست از هجوم
کشیدند و دوباره در مواضع عدیده توپها نصب نموده نقبها کندند و روز جمعه
هفدهم شهر شوال المکرم نقبها را آتش زده آن قلعهٔ آسمان بهره را بموجب
کلام مبین (فجعلنا عالیها سافلها) با خاک برابر ساختند و از هر رخنه
و گوشهٔ علامت (نصر من الله وفتح قریب) ظاهر و هویدا گردید و بر کفار خاکسار
رعب و هراس مستولی گشته برخی از بیم تیغ بران و هیبت شمشیر جانستان

سراسیمه و حیران گشته خود را از بالای حصار فرو انداختند و عسکر جنگجوی صاعقه
خوی مجال نداده از هر طرف بداخل قلعه ریخته ذکوران ملاعین ضلالت
آئین را طعمهٔ شمشیر و اناث و اطفالشان را اسیر و دستگیر نمودند و بعضی
از متحیزین و معتبرین ایشان بقلعهٔ دیگر تحصن نموده از جناب جلالتمآب
طلب استیمان کردند و بموجب (العفو زکاة الظفر) بایشان امان
داده در یوم مزبور مبشر فتح و ظفر مژدهٔ (انا فتحنا لک فتحاً مبینا) را
بگوش جهانیان رسانیده همه بدرگاه فتاح ذوالمنن تقدست آلاؤه
لازمهٔ حمد و شکرانیت را بجای آورده قلعهٔ مزبوره با جمیع ملحقاتش
تماماً فتح و تسخیر شد و جمیع کنایس و معابد آن مبدل بجوامع و مساجد گشته
اذان محمدی اقامه شده از روز در مساجد نماز جمعه خوانده شد
پس از آن از قلاع منیعه و حصون رفیعه که در قبضهٔ تصرف منحوس مزبور بود یکی هم قلعهٔ (ابلوق) است
که حصین است بنیان بسمک فرو برده و سر بفلک بر آورده اساس سور استوارش
بمرکز خاک وصول یافته و هر برجش از اوج هوا گذشته بکرهٔ افلاک دخول نموده و عمق خندق عبرت نمایش
حیرت بخش عقول آمده در تمهید بنیان سنگینش مهندسین ماهر خرج بدایع و در تنظیم
بروج فلک عروجش استادان کامل صرف صنایع کرده درونش از ارباب کفر و نفاق
و اصحاب ضلالت و شقاق مملو بود کذلک بعنایت حضرت ذوالجلال

تعالی شانه از برای تخلیص انحصار ستوار وزیر بزرگوار عظیم الشان ادام الله تعالی اجلاله بموجب فرمان
لازم الاذعان ما از جانب بر و از طرف نهر با لنگر بری با کشتیهای جنگ قلعه را محاصره نموده
و بهر طرف توپهای اژدها کردار ثعبان اثار آتش فشان دشمن شکار نصب شده شب و روز
اتش جانسوز و تیر دلدوز در بازار حرب و قتال داد و ستد میشد و آناً فاناً گنبد نیلگون
از نعرهٔ اهل هیجا و ولولهٔ واویلا پر خروش و ساعت بساعت بخار خون دشمن با دخان
توپ و ضربزن آبگینهٔ قبهٔ خضرا را سیه پوش میساخت فرقهٔ ضاله که در میان دیوار ضلالت اثار
معذب و محصور بوند (یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت)
بو و همه غرق بحر خشیت و حریق نار دهشت واقع شده اخر الامر از اثار ظفر نا گاه اعلام فتح پیام
اهل ایمان و رایات نصرت نشان غازیان کفار گمراه از معنی (ان جندنا لهم الغالبون)
خبیر و اگاه گشته و دانسته بغیر از استیمان راه نجاتی ندارند لهذا دست بدامن
شفاعت وزیر اصف تدبیر زده از درگاه نصرت پناه و بارگاه ظفر دستگاه استدعای
مرحمت و عنایت و رجای شفقت و رأفت نموده پس بمقتضای کلام حقیقت انتمای
(اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو شکراً للقدرة) به اهل قلعه امان داده
و در روز بیست و ششم ماه مذکور پاشای مشار الیه با مبارزین دشمن بند و عساکر
دریا مانند مفرحه ان حصار فلک کردار و قلعهٔ گردون مقدار گشته زمرهٔ فجار که طالب امان
شده بوند با هزار تذلل و انکسار دروازهٔ قلعه را گشوده صدای غیبی ندای (ادخلوها

بسلام امنین) را بگوش هوش گروه مسلمین رسانیده بعون و عنایت
حق سبحانه و تعالی ابواب فتوح مفتوح گشته رایات ظفر ایات خسروانه ام
بر برج و باروی قلعه نصب شد و بانگ اذان بلند گردیده صدای ناقوس
اشرار به گلبانگ سعادت مأنوس ابرار تبدیل و کنایس کفار بدائین بمساجد
مومنین موحدین و اصحاب دین مبین تحویل یافت الحمد لله علی هذا و بغیر از این
قلعه از قلاع مشهور انگروس منحوس قلعههای (اریک) و غرغوریچه و
جرویک و برقاص و سوتین و وکین و اردود و تیمترفچه و نوکای
و وقوار و بوارج و اوسک و ارجه بوند که هر یک کلید ممالک کفار
بد کردار و ملجأ اشرار ضلالت شعار شمرده میشدند سکان قلاع مذکوره از صیت مهابت
لشکر جهانپیما و شهرت صولت و سطوت مبارزان کشورگشا سرگشتهٔ
بادیهٔ ضلالت گشته مردمان بعضیها مانند بنات النعش در کوه و دشت متفرق شدند
و پارهٔ بسدهٔ سنیهٔ مراد بخش روی نیاز بخاک سوده استیمان نموده و قلاع مزبوره
با جمیع ولایات و اقطار و ملحقات شان ضمیمهٔ ممالک محمیهٔ ملوکانه ام گردید و پس از ان
از جانب خشکی لشکر جرار و دلاوران نامدار و از راه نهر مبارزان نهنگ شکار و
و دریا نوردان شجاعت شعار با کشتیهای جنگ از موج بادبان صولت و مهابت گشوده
عازم محل و موقع حکدار بد کردار مجاز گردیدند و از برای عبور دادن لشکر منصور بر بالای

نهر موسوم به (دراوه) که در کثرت میاه همسر نیل و جیحون و در عرض و طول
از دجله و فرات افزون است دو فروند کشتی ربط نموده بر بالای انها در مدت ده روز
یک قنطرهٔ منیع و جسر رفیعی ساخته شد و در روز دوازدهم ماه ذی القعده جمیع اجناد
ظفر معتاد و غازیان نیکو نهاد بسمت ساحل انگروس بی ننگ و ناموس عبور نموده
چون معمورهٔ مملکت کفار بد خصال پایمال خیول غازیان سعادت شمول گردید
از کیفیت احوال دشمن مخذول چنین اطلاع حاصل شد که چون خبر عزیمت موکب
همایونم بدان دیار بگوش هوش آن بد کردار که (لاوش قرال) یعنی حکدار لونی
نام دارد رسیده است ان بیدین با توابعین ملاعین خود خذلهم الله الی یوم الدین
جمع نموده چون از بیم تیغ جان ستان اهل ایمان هراسان و لرزان گشته از سایر
امرای کافرستان استعانت و استمداد نموده بود و آن فرقهٔ ضالهٔ کفار خاکسار نیز
جمعی را بمعاونت و مظاهرت او فرستاده بوند چنانکه مجموع گروه مقهور بقدر صد و
پنجاه هزار مرد مسلح آهن لباس و شیاطین استیناس میشدند این گروه
انبوه تبه روزگار با آن حکدار ضلالت شعار در صحرای مهاج که الی هشت منزلی
پایتخت آن کافر برگشته بخت واقع است جمع شده باعتقاد باطل و خیال
عاطل خودشان از برای مدافعه و مقابلهٔ لشکر اسلام توپها و خمپارهها نصب نموده با
بیشتر از ده هزار پیادهٔ تفنگ انداز در برابر جنود موحدین صف جنگ اراسته

چون در ائینهٔ ضمیر منیر خسروانه ام چهرهٔ ظفر بهرهٔ (عسی ربکم ان یهلک عدوکم
ویستخلفکم الایة) مشهود و ظاهر و در مرآت خاطر عاطر جهانبانیم لقاء سعادت
ارتقاء (واورثکم ارضهم ودیارهم واموالهم) مانند افتاب روشن و باهر بود
بعنایت خالق کونین عز شانه اتکا و بمعجزات سید الثقلین صلواة الله علیه
وسلامه التجا نموده با لشکر بیشمار خصم شکار بر سر آن انبوه کفار حمله برده
در روز چهارشنبهٔ بیستم ماه ذی القعدة الحرام وقت عصر در صحرای مذکور به انها تلاقی نموده
چون از هر دو جانب آتش جنگ و جدال و نائرهٔ حرب و قتال اشتعال یافت مجاهدان
چالاک بانگ تهلیل و تکبیر را بسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیده صدای
نفیر کرنا و غریو کوس با غرش مهیب توپها مصدق مضمون منیف (اذا زلزلت
الارض زلزالها) گشته از برق شمشیر برآن شمع نبرد فروزان و از لمعات
سنان جان ستان عرصهٔ میدان درخشان گشته و از تشعشع اتشخانههای توپ
و تفنگ معنی (یکاد البرق یخطف ابصارهم) ظاهر و نمایان گردید و
بر آن دوزخیان ابواب عذاب الیم و عقاب عظیم گشاده شد در این اثنا حکدار
فسادانديش با عساکر شقاوت پیشهٔ خود بر سر دستور اعظم و مشیر مفخم
بکلربکی روم ایلی صدر اعظم ابراهیم پاشا ادام الله تعالی اجلاله و عساکر روم ایلی

هجوم آوردند پاشای شارالیه آثار مردی و نتیجهٔ هنرمندی که در خلقت شهامت
منزلت وطینت شهامت مرتبتش مرکوز و مجبول بود بظهور آمده چون شیر غرین
بران گروه بد آئین حمله ورگشته جنود فجار را طعمهٔ شمشیر ابدار و آن خذلهٔ
کفره را ره سپر دار البوار نمود و مبارزان دولت و دین و مجاهدان غزا آیین از
هرسو بر مشرکین هجوم برده آنها را مجبور برجعت ساختند از کشتهٔ اعدا
پشته ها برسرهم ریخته چندان از آنها بکشتند که صحرا و جبال و میدان معرکه
و قتال از جیفهٔ ابدان اهل ضلال مالامال گردید و از مهابت آشوب و جنگ
صفحهٔ وسیعه زمین درنظران بی بصیرتان چون چشم مور تنگ مینمود
و برمقتضای (وللباطل جولة) هرچند باعساکر منصوره بمقام مقاومت
برآمدند بعنایت الله تعالی دلیران پیل افکن و غازیان صف شکن خرمن
حیات آن اهریمن منشانرا چنان در آتش فنا سوختند که در حق ایشان
سر (کان لم یکن شیئاً مذکورا) ظاهر گردیده اصحاب سقر و سعیر را بجانب
(جهنم یصلونها وبئس المصیر) روانه نمودند بالاخره نسیم فتح و فیروزی
از جانب کریمهٔ (لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة) وزیده مبشر اقبال آیت

فتح و نصرت را بمسامع جنود موحدین رسانیده حکمدار بدکردار مجار
بقول (من نجاه برأسه فقد انجح) عامل گشته فوراً از میدانگاه
ظفر دستگاه هم روی بفرار نهاد و شجیعان اسلام آن گروه شقاوت پیشه را
تعقیب نموده اغلب آنها را طعمهٔ نهنگ شمشیر ابدار نموده بعضی را
بنهر طونه انداختند و مانند آل فرعون ببلای غرق مبتلا ساختند سرهای پر شور و شر آنها
و سردارهاشان بریده شده و بقیة السیفشان اسیر و دستگیر گردیدند و اعلام آن
منحوسها بکلی معکوس و اسب و اسباب و اسلحه و توپ و قورخانه و جبه خانه
ایشان منهوب غازیان شد و از حیات و ممات حکمدار کفر شعار اثری ظاهر نگشت و از صغار و کبار
هرکس بدست افتاد طعمهٔ شمشیر ابدار و ابدانشان نصیب مور و مار گردید الحمدلله والمنه
اعلام اسلام مؤید و منصور و اعدای دین سید الانام مخذول و مقهور گشته فتوحات
جمیلهٔ الهیه که از برای هیچکدام از سلاطین نامدار و خواقین ذوی الاقتدار میسر نشده بود
نصیب جناب جلالتمآبم شد (فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین)
و تاریخ سال این فتوحات کلیه با عدد کلام (نصرة الاسلام) موافق افتاده بجهت
آنکه جماهیر اسلام و پیروان دین حضرت خیر الانام مسرور و شادکام گردند این حامل
حکم همایون ارسال شد ان شاء الله العزیز بمجرد تبلیغش شهرآئین و چراغان نموده این اخبار
فتوحات آثار را به اطراف و اکناف اعلان و اشاعه نمائید و مشغول دعای دوام و بقای
دولت ابد مدت فیروزنرم گردید تحریراً فی اواخر ذی القعدة الحرام سنه ۹۳۲ انتهی

بعد ازآنکه این فتح و ظفر یعنی غزائی که از برای اکثر سلاطین ماضیه میسر نشده بود
بطالع پادشاهی یاور گردید اگر بهمین قدر اکتفا میرفت موجب نقصان و عدی میشد
که بدولت فرانسه شده بود و اینهم درمقابل دولت و دشمن حمل برعجز دولت علیه
میشد و این بهیچوجه مناسب شأن عالی سلطنت سنیه نبود لهذا در صورتیکه
مجاریان از جلو سطوت قاهرهٔ عثمانیان فرار کردند بقصد اینکه برسر پایتختشان رفته مجارستان
علیا و سفلی را تماماً برممالک محروسه ملحق سازند اردوی همایون بعزم تسخیر شهر
بودین که پایتخت مجارستان است روز ۲۵ شهر ذی القعده از صحرای موهاج حرکت نموده بعد از سه روز بدروازهٔ
شهر بودین مواصلت کرد اهالی شهر به امان آمده شهر را تسلیم نمودند و بعد از
تسخیر شهر طایفهٔ یهود را که در آنجا متوطن بودند از آنجا بممالک اسلامیه نقل نموده
در هرجائی که دلشان میخواست آنها را جایگیر ساختند و در سایهٔ سلطنت آسوده گشتند
از آثار عجیبهٔ این شهر سه مجسمهٔ اسب سوار بودند که از مفرغ ریخته شده بودند
که دو عدد آنها شکل نوجوان و یکی تمثال پیری بود مجسمه های مذکوره را با دو عدد
شمعدان بزرگ و ستونهای متعدد مرمر برگشتنشان حمل نموده از راه نهر طونه و بحر سیاه
به اسلامبول فرستادند شمعدانها را در مسجد ایاصوفیه وضع و مجسمه ها را در
(آت میدانی) یعنی میدان اسب نصب نمودند (این میدان اسب مانند میدان نقش جهان اصفهان میدان
وسیعیست که از شمال بجنوب ممتد است و جامع ایاصوفیه و سرای قیصر کرالان به باب همایون معروف است

در منتهای شمالی میدان واقع شده است و در نهایت جنوبی یک عمود رفیع مربع یکپارهٔ از سنگ
سماق که بر بالای چهار قطعه مفرغ مکعب الشکل نصب است برپاست این عمود را در زمان
قیاصره از مصر آورده اند و بعد از آن یک عمود مفرغی مانند دو مار که بهم پیچیده باشند
نصب شده است و سر این عمود شکسته است بعد از آن عمود دیگر برپاست که از سنگهای
مربع بر بالای یکدیگر ساخته شده و در شکل مانند عمود سنگی فوق الذکر است و در جانب
شرقی این میدان جامع کبیر سلطان احمد واقع است) خلاصه بعد از آنکه حصار شهر بودین را
خراب کردند در اواسط ماه ذی الحجه حرکت نموده قصبات معمورهٔ را که در داخل
ساحل نهر بودند ضبط کردند چون بدروازهٔ شهر واردین رسیدند از آوازهٔ
الامان سماخ اهل ایمان پر شد اردوی همایون از وجود بیشتر از صد هزار اسرای
نازنین چون نگارخانهٔ چین شده بود هر مهتری که در تمام عمرش دو پول سیاه
بخود ندیده بود صاحب ده نفر غلام و کنیز گشت

حضرت پادشاه شهر را ضبط نموده عمارات دیوانی آنجا را از برای دولت
تخصیص و اماکن سایره را به لشکر واگذار نمودند و تاراجگران را به اطراف
و نواحی فرستاده همه جا را غارت کردند و بعد (ژان ژاپولی) نام بزرگزاده را
بر مملکت مجار حکمدار نصب فرمودند در این اثنا از جانب قاسم پاشا محافظ

اسلامبول قاصدها رسیده خبر دادند که در دیار قرمان امراء ذوالقدریه باعث بر ترکمان
اتفاق نموده بدولت عاصی شده اند و بکلربکی قرمان خرم پاشا در تنکنای اضطراب
درمانده است لهذا مصلحت اقتضا نمود که موکب همایون بدار الخلافه عودت نماید
وامر شد که تدارک مراجعت دیده نمود فورا بر بالای نهرها ورودخانه ها جسرها
نصب شده امواج افواج لشکر مانند بحر احمر بتموج درآمده کوه و دشت از سم ستوران
سواران چون صحرای ریگ روان گردید چون بدار الجهاد بلغراد رسیدند عساکر روم حدود ایلی
مرخص گشته هرکس بمحل خود عازم شدند چون بصحرای اختمان واصل گشتند به آن
قسمت دیگر نیز رخصت داده شده حضرت پادشاه با لشکر اناطول وارد ادرنه گردیدند
این سفر مجار فی الواقع سفر سنگین فوق العاده بود که مفاخرت سلاطین سالفه را
محو کرد و اثار قیاصره روم لزان قاصر و دبدبه اکاسره عجم را کاسر بود ملوک سلاطین
ساسان سفری بدین سان ندیده و بخیال ملوک عرب و رایان هند و خواقین
چین تصور آن نگنجیده بود یک هفته در ادرنه اقامت و استراحت فرموده بعد ازان
افواج اناطول را از راه معبر کلیبولی فرستاده خود حضرت پادشاهی با خواص
خدام سرای همایون به الغار عازم اسلامبول گردیدند و اهالی دار الخلافه
بنا به اصول وعادت دیرینی شهرآئین نموده هستی خود را نثار راه شهریار جهانبانی

ساختند و فتنهٔ قربانیان نیز که مذکور شد بواسطهٔ سعی واقدام خرم پاشا
برطرف گشته سرکردهٔ اشقیا بدیار ایران فرار نمود ونظم واسایش عامه
کما فی السابق برقرار شد کذلک از ضمیمهٔ فتوحات این سال فرخنده فال
یکی هم این است که خبر واصل گشت که از ثمرهٔ اقدام واهتمام خسرو پاشا امیر بوسنه
یکی از قلاع متینهٔ مجار بدست مسلمین افتاده است وازاین خبر مسرت اثر
شادمانی وخرمی دو بالا افزوده شد در این اوقات بسمع ارکان دولت رسید که از اتراک
وترالکه که در سال سفر صدر اعظم بمصر تادیب شده ارام نشسته بودند
باز در [crossed out] حوالی ایچ ایل بعضی اشقیا هم رسیده [crossed out] جسارت نهب
وغارت اموال فقرا وضعفا مینمایند اگرچه امرائی که مامور محافظهٔ
انجاها بودند مقدما در ازالهٔ دفع اشقیا کوشیده بودند لکن ان اتفاق واقدامات
ایشان متبنی بر اکمال ناموس حکومت عثمانیه نبوده بلکه حرکتی بوده است که از
تحریکات محبان خاندان صفویه که از صورت حق خود را نمودار میکرده اند حاصل
شده بوده است وحتی قلندر بابا نامی از سلالهٔ حضرت حاجی بکتاش ولی
بقدر سی هزار نفر مرده گرد خود جمع نموده به بهانهٔ اینکه گویا میخواهند خلق
اناطول را که در وادی ضلالت سرگردانند بطریق هدایت دلالت نمایند غرازهٔ

انتظام حکومت را مختل ساخته بود لهذا فرمان جهانمطاع همایون شرف صدور یافت
که صدر اعظم با یک اردوی سنگینی عازم سمت قرمان گردد صدر اعظم ستوده شیم
با سه هزار ینکیچری و دو هزار نفر از قشون بلوکات به سمت اسکدار عبور نموده ازانجا
رو براه آورد چون به اقسرای نام شهر که از مضافات ولایت قرمان است مواصلت
نمود بکلربکی اناطول بهرام پاشا را با بکلربکی قرمان محمود پاشا با قشون جمعیتشان مامور بدفع اعدا
ساخت لکن چنانکه مطلوب عالی بود غلبه میسر نشد و در آن گیرودار محمود پاشا
وامیر علائیه سنان بک وامیر اماسیه قوچی بک وامیر بیله جک مصطفی بک
واز امراء نامدار اکثر کشته شدند چون این خبر ملالت اثر به صدر اعظم رسید
بنواحی البستان رفته در انجا ولایت قرمان را به قوجه ابراهیم پاشا زاده [crossed out]
عیسی بک توجیه و مناصب سایره را بهرکس مناسب بود توجیه نموده سخت قدغن کرد که هیچ کس با اردوی
که قریب شش هزار نفر میشد که از عساکر منهزمه اختلاط نکنند وبعد ازان
امراء ذوالقدریه را که بسبب بهم خوردن اوضاعشان بگروه عصات ملحق شده بودند
به تأمینات واطمینان صحیح با خود طرف نموده رؤسای عشایر ترالکه را نیز استمالت
داده مطیع ساخت به این تدبیر درمیان زمرهٔ قلندران تفرقه انداخته مریدانی
که مدعی بودند در راه شاه قلندر جان فدا میکنیم در تاریکی مانده راه نجات را گم کردند
در این اثنا اردوی صدر اعظم نیز برانها هجوم برده رئیس ان شرزمهٔ قلیلهٔ اوباشی

قلندر قلاش را سرش از تیغ تیز مانند گوی در میدان مردان غلطید چون مریدان پیر گمره را چنان
دیدند یکباره پراکنده گشته زمرهٔ عصات محو ومضمحل شدند
بعد ازانکه کار قلندران بانجام رسید صدر اعظم دیوانی ترتیب داده امرائی را
که مقدما در جنگ قلندر و سوکلون اوغلی وغیره بر ترکمان اظهار جبانت [crossed out]
وخیانت کرده بودند بمعرض عتاب وخطاب درآورد از انجمله اول بکلربکی اناطول
بهرام پاشا را بمقام استنطاق کشیده اورا بسیار تحقیر کرد وبعضی را هم
بجزای سزاشان رسانید لکن محمد بیک افندی پسر صدر اعظم معزول پیری محمد پاشا
که حاکم ناحیهٔ ایچ ایل [crossed out] و دران مجمع دیوان حاضر بود از جای خود برخاسته
پیش آمد و بحضور صدر اعظم تقرب نموده از اسباب معنویهٔ هزیمت بحث
بمیان آورد وبتفصیل اظهار داشت که در این باب سردارها خفیا وجلیا
با هیچ طرف میل بمخابره واستشاره نکردند ودر دادن مواجب سرباز کوتاهی
نمودند این بیانات مشارالیه از جانب حضار تصدیق شده فی الجمله غضب
صدر اعظم تسکین یافت بعد ازان صدر اعظم پیری بک را که از خاندان رمضان
بود همراه برداشته به اسلامبول رفتند در اسلامبول نیز قابض نام شخصی از
زمرهٔ علماء اکتفا بمناهی که در نفس خود قبول کرده بود نکرده برای اینکه خلق را نیز با خود
همپا نماید برخلاف اعتقاد عامه پارهٔ سخنان نشر میکرد لهذا کسانیکه [crossed out]

تعصب دینیه وحمیت ملیه شان غالب بود بغیرت آمده ملا را بحضور حضرت
آصفی در آورده اثبات مدعا نمودند صدر اعظم نیز مطلب را بشرع شریف
حواله نمود در هنگام مرافعه ملای مرقوم از بس طلیق اللسان بود بر قاضیعسکرها
غلبه کرد وحضرت پادشاه ماجرا را از پشت پنجره که بدیوانخانه ناظر بود تماشا کرده بودند وقتیکه
صدر اعظم و وزرای قبهٔ همایون بحضور شهریاری در آمدند فرمودند قاضیعسکرها
ما نتوانستند یک ملحدی را اسکات وملزم سازند فردا شیخ الاسلام
افندی را دعوت کنید در مواجههٔ او دوباره این دعوا استماع شود روز دیگر
مفتی الانام کمال پاشا زاده احمد شمس الدین افندی بدیوان همایون دعوت
شده تکرار شروع به استنطاق ملا شد ملا قابض بخیال محال اینکه شیخ الاسلام را
نیز ملزم واسکات خواهم کرد شروع باثبات وتأویل اقاویل باطلهٔ خود
نمود لکن جواب جمیع آن ادعاها داده شده دیگر از برایش مجال قیل وقال باقی نماند
ساکت و ابکم گشت واشارت بقاضی اسلامبول شده حکم قتلش را نوشت
حضرات صدرین (یعنی قاضیعسکرها) ~~سر خجالت بزیر افکنده~~ از خجالت آن روز
بدیوانخانه نیامدند قاضی عسکر روم ایلی آنکش فناری مولانا محیی الدین بود وصدر اناطول
آنکش قادری افندی بود اسم قاضی اسلامبول نیز سعدی افندی بود در ٩٣٥

برادرزاده اش سیدی بیک و بعضی سرکرده‌ها و

حاکم سنجق عزیز که از مضافات ایالت ادنه است احمد بیک نام پاره‌ای از
ملاحده را جمع نموده وتاجهای سرخ بر سرشان نهاده بر ضد دولت علیه
خروج نمودند که این عصیانشان بسبب تحریکات صفویه شده بود پیری بیک
که با صدر اعظم به اسلامبول آمده بود دوباره مأمور بدفع آنها شد عصات مرقومه
ناحیهٔ یوندی وقصبهٔ ایاش وبعده قصبهٔ قارص غربه را وشهر سیس را غارت نموده
احمد بیک بسمت عزیز وسیدی بیک بکوههای سیس فرار نموده بدر رفتند
لکن پیری بیک مانند برق خاطف خود را به آن مخذولین رسانیده یاغیانی را
که بکوه فرار کرده بودند باطاغیانی که پناه بشهر برده بودند بجنگ آورده
بقتل رسانید و دفع شر وشور نموده بمحل مأموریت خود برگشت
دراین اثنا باز در اسلامبول یک حادثهٔ فجیعهٔ دیگر ظهور کرد باین معنی که
در ماه سوم ماه جمادی الاخر سنهٔ مزبوره در اسلامبول در قرب محلهٔ سلطان سلیم یکشب
از برای کدخدای محله خبر آوردند که بخانهٔ یک مسلمانی ریخته‌اند و تمام اهل خانه را کشته
اموال موجوده را نیز چاپیده برده‌اند هرچند جستجو کردند سررشته بدست نیفتاد
بالاخره این کیفیت بسمع همایون پادشاهی رسید چون در دار الحکومه که هر کس به آن
امنیت دارد این چنین وقعه روی بدهد وبعد هم فاعل آن پیدا نشود مخل ناموس
دولت وسلطنت است هرچقدر سرسری واشخاص مجهولة الاحوال در اسلامبول بود جمع نموده بلا استنطاق

بقدر هشتصد نفر آنها را در اسواق و بازارها بقتل رسانیدند در تاریخ عالی
میگوید از برای قتل اینها هیچ سبب وباعثی نبود محاکمهٔ این اعتراض را در
فصل محاکمهٔ این دفتر تفصیل خواهد شد اهالی بلدهٔ حلب چون از
قره قاضی که حاکم شرع آنجا بود ناراضی بودند در مسجد جامع حلب بر سر او ریخته
بقتلش رسانیدند چون این خبر معروض سدهٔ سنیهٔ حضرت پادشاهی شد
فرمان همایون صادر گشت کسانیکه محرک آن فتنه بودند به بلاد روم نفی
وتغریب شوند در ماه رجب سنهٔ مزبوره حضرت پادشاه جلال زاده
مصطفی بیک را که نشانجی بود بحضور همایون طلبیده به او فرمودند که یک طغرا
فرمان بنویسد که در آن وسعت ممالک محروسه وسردار بودن صدر اعظم بر جمیع آن
ممالک مذکور باشد رئیس مشار الیه نیز بموجب اراده فرمان را نوشته
بخاکپای همایون تقدیم نمود بعد از آن آغای ینکیچریان بحضور همایون
طلبیده شده امر شد جمیع افواج ینکیچریان بالباس رسمی از در سرای همایون تا درخانهٔ صدر اعظم
صف بسته سلام احترام گشته و آغای موما الیه منشور جلیل العنوان پادشاهی را
با یک قبضه شمشیر مرصع وسه ثوب خلعت گرانبها وچهار بغچه اقمشهٔ نفیسه ویک ترکش
مرصع ویک رأس اسب با زین و یراق مرصع از برای وزیر فلاطون تدبیر به برد باد جوی این همه

نشانجی یعنی فرمان نویس را گویند

توجهاتی که حضرت پادشاه درباره صدر اعظم ابراهیم پاشا اظهار فرمودند و
رخصتی که به او ارزانی داشتند وزیر مشار الیه اصلا در صدد آنکه متعلقان
ومنسوبان خود را بروی کار بیاورد برنیامده باهر کس موافق استحقاق
وقابلیتش رفتار مینمود صاحب کنه الاخبار عالی که وزرای عصر خود را پسندیده
میگوید که اگر ده یک رخصتی که به ابراهیم پاشا داده شده بود به وکلای عصر ما
داده میشد در دستگاهش از برای نوکرهایش رتبهٔ امیر الامرائی ادناترین
مراتب بود بنا به حکم این تاریخ ما ناگزیریم که تعرض عالی را تصدیق نمائیم زیرا
بسبب زیادی رتب ومناصب بسیاری از ادانی بجلوشان رسیده اند و در زمان ما
استحقاق واصالت که مایهٔ افتخار حقیقت است نمانده است
صورت فرمان سپهسالاری صدر اعظم ابراهیم پاشا که انشای فرمان نویسی جلال زاده است
حکم نشان شریف عالیشان سامی سلطانی وطغرای غرای گیتی ستان خاقانی آنست که
چون بحمد الله تبارک وتعالی وحسن توفیقه از درگاه احدیت وبارگاه صمدیت که مصدر منشور پرنور
سعادت موفور ومطلع آفتاب یرلیغ وطغرای قدرت ومشیت الهی و وفور مواهب
ارادت نامتناهیست ابواب خزاین لطف بمفاتیح احکام ملک وملت بر چهرهٔ
ایام دولت ابد مدت وغرهٔ غرای سعادت مقرون ما مفتوح گشته به انامل سلطنت
اختیار وایادی خلافت اقتدارم تسلیم شد (یختص برحمته من یشاء) هر روز

بظهور عواطف بدایع ربانی و بروز لطایف صنایع سبحانی جل جلاله وعم نواله پایه رایات
ظفر سمات نصرت قرین سلطنتم بمقتضای (ورفعناه مکاناً علیا) بامیامن فتح
به اوج علیین و شاهباز چتر همایون هما پرواز خلافتم بدستیاری (وینصرک الله
نصراً عزیزا) بر کنگره طارم افلاک رسیده و اوامر و نواهی پادشاهانه ام موافق
مضمون منیف (واطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم) بمرافقت یمن
هدایت لم یزلی بر بسیط زمین شامل و جاری و در مراسم دادگستری و عدل
پروری صدای شاهانه ام در اقطار امصار بحر و بر بانفحات نسایم صبا و جنوب همعنان
گردیده و فتح مغلقات بینات جهانداری و محکمات متشابهات کشورکشائی
از وفور فضیلت بی نهایتش مقید و مربوط السنه سیوف ابدار و اقلام نواب کامکارم
گردیده است (ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) ومقالید
تقلد امور جهان و جهانبانان را و مفاتیح انتظام احوال عالم و عالمیان را بکف کفایت
و قبضهٔ اقتدار ولایتم مفوض داشته بساط مراتب شوکت و اقبالم را در ذروهٔ
علیای السلطان ظل الله فی الارض بسط فرموده سرادقات عظمت و اجلال فرخنده
فالم را به اوج معلای (ورفعنا بعضکم فوق بعض درجات) رفع نمود مصباح نجاح فتوحات
و کامکاری و سراج وهاج عظمت و شهریاریم که قندیل ابدار سعادت و مشکوة انار
دولت و سیادت است بضیاء عالم آرایش ملک زمین را روشن و منور و فتوحات

جبهه نکهات نصفت و عدالت و نفحات عنبر شمامات رأفت و عنایتم مشام
دماغ کائنات را معطر ساخته است (الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله) که عرصهٔ سلطنت و جهانداری در تمام فسحت و دایرهٔ ملک
و خطهٔ اقلیم شهریاری در کمال وسعت است فلاجرم چون میامن توفیقات
الهی و محاسن تأییدات نامتناهی روز بروز در معرض بروز جلوه گر است ~~بحکم~~
~~آیهٔ الاعوالالا~~ ~~سبحانی~~ بمقتضای منیف (وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها)
مراسم شکرگذاری و لازمهٔ سپاسداری بر ذمت بلند رتبتم واجب و لازم
آمده است پس موافق کلام (ان الله یحب معالی الامور) لازم بود از برای احیای قوانین عدالت
و اقتضاء آئین رأفت و نصفت و تنظیم امور اطراف ممالک و ترتیب و تشیید
مبانی حدود و مسالک و قبض و بسط احوال ملک و ملت و حل و عقد قضایای
مملکت و انضباط مهام خلافت و انحطاط رسوم ظلم و ضلالت شخصی کاردان
صاحب رأیی و مشیر عدل فرمائی نصب شده حل و عقد احوال سلطنت بدست
کفایت او محول شود زیرا ~~که~~ بنا به اسالیب ضوابط جهانبانی و قوانین
مناهج کشورستانی کسانی که بتاج ابتهاج (ولقد اصطفیناه فی الدنیا)
متسعد و بسراج وهاج (وآتاه الله الملک والحکمة وعلمه مما یشاء)
مشرف گشتند دائما از بندگان سعادت و صداقت نشان آن کسانی را که

از ناصیهٔ امانی و امانتشان لوامع اشراقات (ان الذین سبقت لهم
منا الحسنی) لامع و درخشان است بیمن عواطف خسروانه و مکارم
اصطناعات پادشاهانه به اوج اعلای مراتب رسانیده ایشان را بمقام
(وما منا الا له مقام معلوم) ارتقا داده اند ما نیز موافق این معنای
سعادت مبنا و قضیهٔ مرضیهٔ دولت انتما چون بعقل دوربین و فراست عدالت
قرینم مراجعت کردم تحمیل این امانت را برافع توقیع رفیع جهانمطاع خسروانه ام
و دارندهٔ منشور مشهور موجب السرور ملوکانه ام جناب وزارت مآب صدارت
نصاب دولت اکتساب سعادت انتساب واسطهٔ عقد الدولة الابدیه
رابطهٔ عقد السعادة سرمدیه قاید جیوش الاسلام صاحب العز والاحتشام
الصارم الصمصام ضرغام پلنگ انتقام آصف الزمان ملاذ اهل ایمان مظهر
عواطف بی غایه مصدر الطاف بی نهایه (الذی تلألأ من وجنات دولته
نور الهدی وتبین من افق سعادته شمس الاعتلا الغازی فی سبیل الله
المجاهد لوجه الله المحفوف بصنوف لطایف عواطف الملک الاعلی
مبارز الدولة والدین والدنیا نظام الملک) وزیر اعظم ابراهیم پاشا
ادام الله تعالی اجلاله و زاد اقباله ~~لایق~~ الیق و سزاوار دانستم چون حسن

خدمات سابقه و لاحقه اش او را بفیضان قلزم زخار عواطف ملوکانه ممتاز
و باکمال تقرب و تبت فایقه بسعادت (والسابقون السابقون اولئک
المقربون) مفتخر و سرافراز ساخته در آستانهٔ سعادت آشیانه ام نایل شرف
التفات و حسن قبول و ~~سعادت~~ از اثر کیمیای تربیتم مربی و مقبول
گردیده است و علاوه بر اینها بزرانت عقل و فهم آراسته و بوفور
شهامت و کثرت حزم پیراسته موصوف بمکارم عادات و معروف
بحسن نیات و رأی صایبش مفتاح مشکلات و طبع وقادش
مصباح معضلات است پیوسته چون اقبال و دولت و دایم مانند
ظفر و نصرت ملازم رکاب و مواظب خدمات سنیهٔ پادشاهانه ام
مجسم است صورت حالش ماصدق معنی کلام سعادت فرجام (اذا اراد الله
بملک خیراً جعل له وزیراً صالحاً اذا نسی ذکره) واقع شده است
لهذا در حق او خورشید تابان عنایتم ~~شرق~~ از مشارق عزت و اجلال
شارق و طالع و انوار آفتاب درخشان حمایتم از آفاق همت و عاطفتم
بارق و لامع آمده علاوةً بر بیست لک اقچهٔ خاصهٔ متصرفه سابقش
قیمت ده لک اقچه خاصه نیز ضم ~~و~~ و اضافه نموده جمیع خاصه ها را او را

بهسی لک ابلاغ نموده واز برای حفظ وحراست وضبط وصیانت ممالک ومسالکی
که درداخل قلمرو سلطنتم واقعند علاوه بر رتبهٔ صدر اعظمی منصب سپهسالاری
نیز برعهدهٔ او محول داشتم وازمزید سعادتم به او توغ افتاب فروغ وطبل وعلم
بلند آوازه داشتم واین فرمان سعادت عنوان دولت نشان را به او دادم و
فرمودم که بعد الیوم کماکان صدر اعظم وازقبل جناب جلالتمآبم درجمیع ممالک محروسهام
سپهسالارم باشد وجمیع وزراء آصف نشان مسندنشین وبکلربکی روم ایلی
وقاضیعسکرهایم وعامهٔ علماء وفضلاء وقضات وسادات ومشایخ وسایر
بکلربکیانم وکافهٔ ارکان دولت قاهره واعیان سلطنت باهره وامراء سنجق
واقایان افواج کهعه وحجاب سراپردهٔ عظمت وکامرانی که خادم باب سعادت
مآبم هستند ونواب دستگاه حشمت وکشورستانی ومتفرقههایم وکتخدایان
افواج وغلامان دربارم جمیعاً وتمام امراء افواج که درممالک محمیهام هستند
ومرزبانان وچرخه باشیان وعموم عساکر نصرت مآثرم وسائر اکابر
وافاضل وجملهٔ اعالی واسافل وارباب مناصب وجهات واز جمهور انام
ساکنان سدهٔ عرش اسا ومتمکنان عتبهٔ علیا واهالی مملکت ومتوطنین هر
ولایت واهل ~~[illegible]~~ بحر وبر وصغیر وکبیر غنی وفقیر الحاصل خواص وعوام

کافهٔ انام موما الیه را وزیر اعظم وهم زمان سپهسالارم دانسته با
کمال تعظیم واکرام معزز ومکرم وبوفور تبجیل وتفخیم مبجل ومفخم
داشته درحضور او درمراسم اقبال واستقبال دقیقه فوت ننموده
هرچه بگوید وهرطور که صلاح بداند ~~[illegible]~~ آنرا کانه ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ مانند کلام سعادت انجام وامر واجب الاحترامم که از زبان
درربارم صادر شده است دانسته بسمع تحقیق اصغا وبحسن قبول تلقی
نموده درجمیع مهمات امور وکافهٔ مصالح جمهور که متعلق بدولت قاهرهٔ صاحبقرانی
باشد از امر او وکلام او تجاوز وعدول وانحراف وذهول جایز ندانند و
خواه دراستان سعادت آشیانم وخواه درجمیع ممالک محروسهام عزل ونصب
بکلربکیان وحکام ایالات وجمیع ارباب رتب ومناصب ~~ازاعلا وادنا~~
واصحاب جهات ومنازل از اعلا وادنی وجمیع بندگانم که درحوزهٔ سلطنتم
میباشند محول برای صائب وفکر صافی اوست وهرانچه مقتضای
قوانین وزارت وسپهسالاری ولوازم اسلوب صدارت ودادگستریست
بجای آورده سالک مسالک عدالت ونصفت وذاهب مذاهب شرع
ودیانت جمیع طبقات مخلوقات را علی تفاوت الدرجات بمنازل خود
تنزیل نموده دقیقه فوت ننماید هروقت سفر همایون واقع شود وجناب

جلالتمآبم بسعادت واقبال وبالعز والاجلال متوجه سمتی گردد ویا اینکه
لشکر ظفر رهبرم را به طرفی فرستادن لازم آید درآنوقت نیز ~~[illegible]~~ هر خصوصی
که متعلق به امورات لشکریهاست کلیتاً مفوض برای ~~صائب~~ منیب اصابت قرین
وافکار ثاقب متانت رهین اوست واز هرجهت به اوامرش امتثال و
از نواهیش اجتناب نموده به امر او معاندت ومخالفت نورزند درباب
کسانیکه بهمقطاری ومردانگی از ایشان ظهور نماید ومستحق عاطفت وعنایت
باشند خواه منصب بکلربکیگری توجیه نمودن وخواه به اعلی وادنی طبول
ومواجب دادن ~~[illegible]~~ وهرنوع رتب ومناصب روا داشتن باشد والحاصل
هرچه توجیه وتعیین وتفویض وتقلید نماید بدانند که درنزد سعادت موفورها
مرضی ومقبول است وهرکسی از عساکر نصرت مآثرم که العیاذ بالله ~~[illegible]~~
برخلاف این فرمان همایون ~~مخالفت نموده~~ به امر وکلام مشار الیه از راه عناد مخالفت
ورزد ~~هرکس میخواهد باشد~~ ویا اینکه خلاف شرع اطهر ومغایر قانون
مقرر برعیت ظلم وتعدی نماید هرکس میخواهد باشد وهرچند نفر میخواهند باشند
درمعروض داشتن بحضور همایونم اصلا توقف ننموده از انواع عقوبت وسیاست
بهرچه مستحق وسزاوار باشند بمقتضای شرع وقانون بلاتأخیر مجری دارد

~~[illegible]~~ تا از برای سایرین موجب عبرت وانتباه گردد ودرآنباب احدی
مانع ودافع نگردد دانسته باشند وبصحهٔ شریفم اعتماد نمایند تحریراً فی
اوایل شهر شعبان المعظم لسنهٔ خمس وثمانین وتسعمائه بمقام قسطنطنیه انتهی
بعد از آنکه درصحرای موهاج حکمدار مجار لوئی هلاک گشته شهرت فاخرهٔ میدان حرب
عاید بشجاعت حضرت پادشاهی گردید وشهر بودین که پایتخت پادشاه
مجار بود ضبط شده وحکمداری انجارا به حکمدار اردل زاپولی پسر یانوش
احاله فرمودند لکن بعد معلوم گشت که فردیناند که از جانب برادرش
شارلیکان بالوکاله ایمپراتور المانیا بود چون ~~خواهر لوئی حکمدار مجار که~~
~~درصحرای موهاج کشته شده بود~~ (آنا) نام پرنسس خواهر لوئی حکمدار مجار
که درصحرای موهاج ~~[illegible]~~ هلاک شد زنش بود از ظهور این وقعه برآشفته ~~[illegible]~~
وبوقوع این قضیه نتوانست تحمل نماید بقصد اینکه حکومت مجارستان را که
بتحت حمایت سلطنت عثمانیه انتقال نموده بود باز بصورت سابقش برگرداند
حکومات المانیا را برضد دولت علیه برانگیخته است واز برای دولت عثمانی
غائلهٔ بزرگی که ~~[illegible]~~ مخل ناموس سلطنت میشد برپا نموده است لهذا امر همایون
صادر گشت که بکلربکی روم ایلی قاسم پاشا با قشون روم ایلی دوباره برود

به بلغراد و علم سپهسالاری صدراعظم ابراهیم پاشا نیز در جلگهٔ داود پاشا برافراشته شد
در اثنائی که در اسلامبول تدارکات سفر مجار دیده میشد پشت سرهم خبرها رسید که
نمسویها جاهائی را که فتح شده بود ضبط نموده شهر بودین نیز گرفته شده است
و زاپولی که حکمدار مجار نصب شده بود تاب مقاومت نیاورده فرار کرده است
لهذا اقتضا نمود که حضرت پادشاه نیز با اردوی سوم حرکت نمایند فوراً با عساکر موجودهٔ
اسلامبول که جمع کثیری بودند از دروازهٔ ادرنه بیرون رفتند بعد از طی مراحل
واصل ادرنه گشته در انجا بگلربگی بهرام پاشا لشکر اناطول که بگلربگی
بهرام پاشا آمده بودند با قشون موجودی رکاب همایون ملحق گشته داخل
شهر شدند الحاصل حضرت پادشاه با این اردو که انرا اردوی احتیاطی نام نهاده
بودند دشت و هامون را نوردیده مانند سیل کوهساری وارد صحرای فلیبه گشته
از انجا بجلگه صوفیه و از انجا نیز از راه نیش واصل بلغراد گردیدند و از انجا نیز حرکت
نموده اردو را در صحرای سرم فرود آوردند در انجا ژاپولی پادشاه مجار که
تاب لشکر امپراتور المانیا را نیاورده فرار کرده بود با قشون موجود خود
امده به اردوی همایون ملحق گشت چون ملاقات حکمدار مشار الیه بحضرت پادشاه

مقتضای مصلحت بود لهذا از جلو سراپردهٔ همایون تا خیمهٔ مخصوص حکمدار
مرقوم عساکر ینکیچری در دو طرف راه صف بسته در قرب سراپردهٔ همایون نیز
شاطران و یساولان و چاوشان ایستاده بودند حکمدار مشار الیه بر اسب
مخصوصیکه از جانب حضرت پادشاهی فرستاده شده بود سوار گشته باشاطران
و یساولان و متحیزان دربار خودش هنگامیکه از میان دو صف عساکر عبور مینمود مرآمد
امراء دولت برای استقبالش درآمدند چون بسراپرده همایون نزدیک شد
از اسب پیاده گشته برانهائی وزرا داخل حضور همایون گردید و کلاه مرصعی را
که بر سر داشت برداشته در سه جا سر فرود آورد و در موقع چهارم زانو
بزمین زده قاعدهٔ تعظیم و تکریم را بجای آورد حضرت پادشاه نیز از بالای
تخت سلطنت قیام کرده سه خطوه استقبال نمودند بنا به امر همایون یکی از
وزرا صندلی زرینی آورده گذاشت و حکمدار بعد از نشستن اراده شد که صدراعظم
ابراهیم پاشا نیز بر بالای صندلی بنشیند و بعد حضرت شهریاری روی بحکمدار
کرده فرمودند ما به این موقع آمده ایم که مجارستان را از امپراتور المانیا
گرفته و تختگاه بودین را که بشما سپرده شده بود از دست دشمنان نزع نموده باز
بشما تسلیم کنیم امیدوارم که شما نیز از برای سلامت و رفاهیت حال خود تان با ما همراهی

خواهید کرد حکمدار مشار الیه در جواب گفت در هر صورت متبع امر همایون
خواهم بود فی الحال چهار دست خلعت و یک جقهٔ مرصع و یک رأس اسب
با برگ و یراق به او اهدا و اکرام شده معززاً و محترماً بخیمه خود مراجعت کرد
بعد ازآن جا نیز موکب همایون از انجا نیز حرکت نموده در قرب شهر بودین در موقعیکه
معروف به آخر باغهاست نزول اجلال فرمودند بعد از چند روز محاربه
محصورین به امان آمده قلعه را تسلیم نمودند هنگامیکه همهٔ مسلحین از شهر
بیرون آمده میرفتند دیده شد که یکی از آن میان با یکی از نفرات لشکر عثمانی مضاربه
میکند که ناگاه از هر طرف صدا بلند شد که دشمن از در حیله روی تسلیم نموده است
از هر جانب شروع بجنگ شد بنا بر روایت تاریخ جلال زاده کسی از آنها خلاص
نشد و حکومت مجارستان باز بحکمدار سابق ژاپولی داده شد بعد از انکه
از سر نو قرار مدار خراج را گذاشتند اردوی همایون از بودین کوچ کرده در سمت
استرغون فرود آمد امیر سمندره یحیی بیک را از پیش بترجمانی فرستادند که از پادشاه
نمسه استمزاج کند چون پادشاه نمسه از صدمهٔ قاهرهٔ عساکر سلطانی
چشمش ترسیده بود خبر رسید که تا شهر بج که تختگاهش بود عقب نشسته است لهذا

قرار براین شد که اردوی همان بر سر او برود و روز چهاردهم ماه محرم الحرام
سنه ٩٣٥ اردو از استرغون حرکت کرده روز بیست و چهارم ماه مزبور سپهسالار
مفخم یعنی صدراعظم با اردوی همایون که عبارت از سیصد هزار نفر بود واصل
پیشگاه حصار شهر بج گردید بنا به تقریر فراریانی که گرفته شده بودند
چون عساکر عثمانی بمقابل شهر بج که (وین) باشد واصل گشت در شهر
بقدر بیست هزار نفر قشون مسلح موجود بوده است و خبر داده شد که
محاربه خواهد شد
بعد از انکه محاصرهٔ وین سه هفته طول کشید محصورین بشرط
انکه ترانسلوانیا ضمیمهٔ ممالک عثمانیه گشته یانوش که از طرف دولت
حکمدار نصب شده بود نیز در مجارستان شرقی حکمداریش تصدیق شود
ابراهیم پاشا را قانع به بر داشتن محاصره کردند زیرا در اثنای محاصره
اطراف و نواحی وین غارت شده اهالی بسیار حقارت دیده بودند
بعد از انکه حکمداری یانوش بتصدیق رسید دیگر لزومی به پیش رفتن
نمانده بود بناءً علیه اردوی همایون رو به اسلامبول مراجعت کرد زیرا که مسموع همایون شده بود که در قطعهٔ آسیا

لشکر دولت صفویه که بادولت عثمانیه همجوار بود حدود را تجاوز کرده در آن صفحات
کار بجای نازک رسیده است هر چند طایفهٔ ینکیچریان بقدریکه امید داشتند غنیمت
چندانی کیرشان نیفتاد وقدری شکایت وتهمهمه کردند لکن به نفوذ واقبال معنوی
که حاصل شده بود اکتفا نموده چندان کوش به این قیل وقال ندادند
درباب نفوذ معنوی که از محاصرهٔ وین حاصل شده بود اینقدر میتوان بیان کرد که در صورتی
که عساکر عثمانیه قلعهٔ تختگاه حکومت ایمپراتوریهٔ اوستریارا که شهر وین باشد
محاصره نموده انرا باکلولهٔ توپ میکوبیدند نمسوی ها مجبور شد بکلی از معارضهٔ مجارستان
شرقی وترانسلوانیا دست بکشد و رسماً تصدیق نماید که انجاها جزو ممالک محروسهٔ دولت
علیهٔ عثمانیست ونیز درجهٔ زور وقوت خودرا به اهالی مجارستان که تازه فتح شده بود
فهمانیده معلوم ساخت که هروقت خواسته باشد لشکر کلی به آن حوالی
فرستاده انجاهارا تصرف میتواند کرد علاوه برین شرایط اشتراک حکومتهای
افلاق وبغدان وصرب را که مدتی بود در تحت ادارهٔ مشترکه بودند برطرف کرده
بواسطهٔ نصب کردن امرا وحکام فهمانید که انجاها تماماً در قبضهٔ استقلال دولت
علیه اند در هنکام جلوس حضرت سلطان سلیمان در سراسر طونه در صورتیکه حدود دولت
عثمانیه از دره سمندره بیشتر نمیرفت در اندک زمانی اول بلغراد تسخیر شده وازانجا کرفته

سراسر رودخانهای صوا وطونه پیش رفته از یک سمت قطعهٔ
ترنسلوانیا را واز سمت دیکر ایالات ایلریا واوستریارا زده بعدازانکه
جاهای بسیاری از مملکت اسلاو ضبط نمود در قلیل زمانی قسمت شرقی
مجارستان را ~~[illegible]~~ باپایتختش بقبضهٔ تصرف در آورد وپادشاهی
مجاررا باپادشاهی ترانسلوانیا یکی نموده مملکت واسعهٔ را که از
دولت اوستریا جدا کرد درمقابل دولت مشارالیها یک دولت
مستقله ساخت وبالای همین بادولت اوستریا اعلان حرب نموده
تا پایتختش حمله برد یعنی شهر وین را محاصره نموده ایمپراتور نمسه را
مجبور کرد که عهدنامهٔ بطور دلخواه دولت علیه امضا نماید والی حد
حدود شمالیهٔ دولت علیهٔ عثمانیه را در قطعهٔ اروپ تا به لهستان رسانید و
در مدت قلیل این پیشرفت دولت علیهٔ عثمانی خواه از برای دولت
نمسه وخواه از برای دولت (له) باعث حیرت و وله شده بود
بعدازانکه حضرت پادشاه باسلامبول عودت نمودند مباشرت به سور ختان
شهزاده سلطان مصطفی وسلطان محمد وسلطان سلیم شده و (آت میدانی)
نام موقع را محل سور پرسرور قرار دادند چون میدان مذکور انوقت مانند اینکه

تزیینات
الان دیده میشود بسیار واسعتر واز تزیینات قدیمه اش بسیاری موجود بوده است
وسه ۳ مجسمهٔ سوار نیز که از شهر بودین آورده بودند برآثار عتیقهٔ سایره
علاوه شده بود کذلک در مقابل سرای صدراعظم ابراهیم پاشا مجسمهٔ چهار
شیر که از شهر مذکور اورده بودند نیز نصب شده بود واین سرای در محلی که الان
مخزن البسه است بوده بمیدان ناظر بود ودر ختنخواب ختان حضرات شهزادکان
درسرای مذکور کسترده شده ~~بود~~ حضرت پادشاهی در ~~[illegible]~~ قصر چادرخانه وصدراعظم
وسایر وزرای قبهٔ هایون در نهایت میدان در چادرها نشسته بودند از روز دهم ماه
شوال الی اخر ماه یعنی تمام بیست روز سور همایون ممتد شد که تفصیلش در تاریخ هالی
محرر است
سه ماه بعدازاین سور ختان از طرف فردیناند وپادشاه نمسه دفعه دوم بود که ایلچی
به اسلامبول آمد از طرف صدارت بعضی چاوشان به پیشباز ایلچی مسفور فرستاده
شده اورا در سرای ایلچی نام که جای کاروانسرای باشند بیت فرود آوردند و در حق او مراسم مهمان
نوازی بجای آورده شد بعد از یک هفته با صدراعظم ملاقات نموده نامهٔ خودرا تسلیم کرد
ایلچی بزبان نمسوی نطق مرتبی که مفهومش از جانب فردیناند وبسفارت نزد دولت علیه
عثمانیه امدنش بود ایراد نموده ترجمانش نطق مذکور را بزبان لاتینی بترجمان دولت فهمانید
اونیز بترکی بصدراعظم تفهیم کرد وفیمابین محاورهٔ واقع شده بود به این معنی که

صدراعظم توجیه خطاب نموده ~~کفت ایلچی سابق~~ از حرکات نامرغوبهٔ ایلچی سابق فردیناند
قدری بحث نمودند وکفتند سبب محاصرهٔ وین برای بجنک آوردن فردیناند بود ولکن
بسبب برودت هوا وشدت شتا محاصرهٔ شهر مذکور ترک شد فاما در خصوص صلحی که
فردیناند طلب میکند مبنی بر چند شرط است ~~اول اینکه~~ یعنی باید پادشاه اسپانیا شارلی
از المانیا کف ید نماید وفردیناند ونیز بکلی از مجارستان کناره جسته یانوش که کمال
خلوص وعبودیت را نسبت بحضرت پادشاهی دارد باکمال راحت وامنیت پادشاه
مجارستان باشد سفیر باکمال تواضع وفروتنی باز ادعای قدیمشان را بمیان آورده
ولیکن صدراعظم درجواب کفت هجوم بردن ایمپراتور شارلی بر روما نسبت به آپا
و پادشاه فرانسه موجب غرابت وتضمینات بسیاری شده است این ایمپراتوری که
کارلو ادعا میکند شهها بتاج برسر نهادن نمیشود بشمشیر میشود این امر بر شما معلوم است ما محتاج
مبالغ کثیرهٔ که نیت دارید بما عرض کنید نیستیم ودلیل این قولم طلاهائیست که تا بنجه های
این یدی قلهٔ مملو ~~[illegible]~~ کرده اند ایلچی سابقتان که مجبور شدیم به بیرون کردنش بما
صد هزار فلورین عرض کرده بود وما قبول نکردیم زیرا از برای من ممکن نیست که ناموس
ولینعمتم را واقبال ومنافع دولت را برای پول فدا کنم کذشته ازانها درصورتیکه
من پیش خودم خیال میکنم که فتوحات ومظفریت ولینعمتم باید برجمیع دنیا محیط وشامل

باشد برعکس آن مملکتی را که دو دفعه لشکر کشیده فتح نموده است بطمع پول ترک کرده
هیچ وقت نمیتوانم قبول نمایم سفرا چون دیدند با مقالات رسمیهٔ ابراهیم پاشا مقابله
نمیتوانند سعی کردند شرف حضور پادشاه در آمدن را تحصیل نمایند
در اثنائیکه سفرای فردینانده در باب عالی دولت مذاکرهٔ صلح مینمودند خبر رسید که یکی از مارشالهای
او که کیلوم روژندورف نام داشت برسر شهر اوفن رفته شهر مذکور را محاصره کرده است
فورا سفرا را پس فرستاده قاسم پاشا و مؤمن آقا را با قدری قشون مأمور انضمام
ژاپولی که مأمور محافظهٔ شهر بود در مقابل کیلوم خوب ایستادگی کرده بود
لکن هوبوردانسکی نام سرکرده که دشمن جانی ژاپولی بود و این همان شخص
است که سابقاً بسفارت بدربار دولت آمده بود و بجهت خشونت طبعش و سخنان
سخت خارج از مأموریتش رانده شده بود مرقوم با سربازهای نمسه که بزور داخل
داخل قلعه شده بودند داخل گشته قصد قتل ژاپولی را کرده بود و سوء قصدش معلوم
شده او را گرفته به رودخانهٔ طونه انداختند چون شایع شد که حاکم
سمندره مرادبیک با امیر ترانسلوانیا محمدبیک به امداد می آیند سرکرده نمسه
در هفتهٔ ششم محاصره شهر را ترک نموده بدر رفت

چون حضرت پادشاه مبتلا بعلت نقرس بود به آب گرمهای بروسه تشریف
برده باز به اسلامبول عودت نموده و زمستان آن سال را در اسلامبول
بسر برده به اصلاح امورات داخله مشغول شدند و بعضی عزل و نصب بعضی
ولات وقوع یافت در این اثنا از جانب سیژسموند حکمدار لهستان
یکنفر ایلچی آمد و احمد آقا که در خصوص مبایعهٔ سمور بسمت روس رفته بود
برگشته نامهٔ از واسیل حکمدار روس آورد بنا به بعضی روایات
وقتی که قشون عثمانی برحصار شهر وین هجوم میبردند چندان لشکری که با عساکر
عثمانی مقاومت کند در قلعه نبود و گذشته ازین هیئت حکومت درستی هم
دیده نمیشد که با آنها جواب سوال شود بنا علیه سفیری را که این دفعه آمده بود
باب عالی بجای ایلچی فردینانده قبول نکرد بلکه او را مانند
مأموریکه از جانب قایم مقام شارلیکان امپراتور تمام اسپانیا و ناپولی و المانیا آمده است
شناخته پادشاهی مجار را که ادعا میکرد اصلا قرین قبول نکردید و قرار شد
که بعد از یک هفته ایلچی بحضور همایون در آید در وقت معین چون ایلچی بدر
سرای همایون آمد دو زنجیر فیلهای قوی هیکل دید در موقع دویم بقدر ده قلاده
شیر و همانقدر پلنگ را دید که بزنجیرها بسته بودند در موقع سوم بقدر هزار نفر

نفر غلامان خاصهٔ زرین کلاه سفیر را استقبال نموده داخل دیوانخانهٔ همایون کردند
که در آنجا صدر اعظم ابراهیم پاشا با قاسم پاشا و ایاس پاشا و بهرام پاشا که از
وزرای قبهٔ همایون بودند و دو نفر قاضیعسکر و سه دفتردار حاضر بودند ایلچی نامه
خود را داده بیرون رفت ادعای دولت نمسه از دولت عثمانی این بود که
~~دولت علیه پادشاهی مجارستان~~ دولت علیه تصدیق نماید که فردینانده
حکمدار مجار و نمسه باشد و سبب این معارضه نیز این شد که حکمدار مجار لوئی دویم
در صحرای مهاج کشته شده مملکت مجارستان منقسم بدو قسمت شد یک قسم آن بتصرف
ژاپولی حکمدار ترانسلوانیا و قسمت دیگرش به قبضهٔ غصب فردینانده برادر شارلیکان
انتقال نمود و بعد نمسوی بقصد اینکه قسمتی را که در تحت تصرف ژاپولی افتاده بود
استرداد نماید قشون فرستاد و پادشاه نیز از برای محافظت آن قسمتی که در تحت حمایت
خود داخل کرده بود اقدام نمود خلاصه بعد از آنکه ایلچی فردینانده را پس فرستادند
در شهر رمضان سنه ۹۳۸ بعزم سفر المانیا دفعه سوم یک اردو بیرون رفت
عدهٔ این اردو از دویست هزار نفر افزون بود و بقدر صد و بیست ارادهٔ
توپ با بیست هزار شتر و شش هزار بارکش از برای حمل و نقل مهمات حربیه

حاضر کرده بودند قشونیکه از اطراف ولایات طلبیده شده بودند جمع شده
عازم بلغراد گشته بعد از وصول از آنجا بسمت زملین عبور نموده در غرهٔ
ذی الحجه اردو در مقابل قلعهٔ اوسک فرود آمد که این قلعه بر شهر بزرگی
محیط و در موقعیکه نهر دراوه برودخانهٔ طونه میریزد واقع شده است در آنجا
قشون بوسنه که بقدر پنجاه هزار نفر میشد رسیده بسرکردگی خسرو بیک سرداران
بچیا و لجیکی از پیش فرستاده شدند چون این قوهٔ جسیمهٔ عساکر عثمانی
در آنجاها نمودار شد پارهٔ از بزرگزادگان مجار و خروات آمده بزیر سایهٔ
حمایت دولت علیه التجا آوردند و اردو از نهر دراوه بشهر موروس و از راه
نهر وراپی تا به حصاریکه معروف به غون میباشد رفته بعد از
نهب و غارت قلعهٔ مذکوره شهر اعظم غراتچ را نیز تسخیر نمودند
والی حصن بچیا و لجیان ایالت اوستریا را تا ناحیهٔ شهر وین دوازده
بیشتر از سی هزار اسرای مجار آوردند و در بهار سنه ۹۳۹ حضرت پادشاه به بلغراد
عودت کردند و به اطراف فتحنامها نوشته فرستادند در این سفر حضرت پادشاه
برسر (وین) یورش نبردند محض برای خاطر فرانسوا پادشاه فرانسه

ازشارلیکان سراق گرفته اورا بجنک دعوت نمودند لکن مشارالیه
شارلی خودرا ظاهر نساخته درسمتهای ایتالی گردش میکرد ازجانب
سیژسموند حکمدار لهستان پترو پالنسکی نام شخصی بسفارت آمده نامهٔ
خودرا درحضور همایون بصدراعظم تسلیم نمود وبموجب معاهدهٔ که درزمان
سلطان بایزید منعقد شده بود تجدید مصالحه واقع گشت وملتمس دیگرش
نیز قبول همایون افتاد یعنی نامهٔ همایونی به خان قریم صاحب گرای خان نوشته شد
که باحکمدار لهستان درکمال حسن آمیزش حرکت کند حضرت پادشاه بااردوی
همایون باشان وشکوه مظفریت به اسلامبول عودت فرمودند پنج روز
وپنج شب خانهها وبازارهای اسلامبول وغلطه وایوب واسکدار را آذین
بسته چراغان نمودند وبازدر اثنای این سال امارت سنجق صاروخان
بشهزادهٔ والاسلطان مصطفی توجیه وعنایت شد ووزیر ثالث ایاس پاشا
بوزارت وپیشکاری حضرت شهزاده معین گردید ووالدهٔ ماجدهٔ حضرت
شهریاری بمرض حا وفات کرد وارادهٔ همایون صادر شدکه جنازهٔ مشارالیها

درمقبرهٔ سلطان سلیم دفن بشود هم دراین سال (اندریا دوریا) نام
سرکردهٔ بحری شارلیکان ایمپراطور المانیا قاسم پاشا را که سرکردهٔ
دستهٔ کشتیهای جنگی عثمانی بود شکست داده سواحل موره را غارت
وقلعهٔ متون را محاصره کرد لکن بعد شارلی از کرده پشیمان شده به دولت
علیه ترضیه وغرامت داده (اندریا دوریا) را شدیداً مواخذه کرد
حضرت پادشاه وقتیکه باکمال مظفریت از سفر المانیا عودت فرمود واز پادشاه
نمسه فردیناند ونیز بطور دلخواه همایون عهدوپیمان گرفت حکمدار مشارالیه
عهدوقرار کردکه فیمابعد حضرت پادشاه را بجای پدر وصدراعظم ابراهیم پاشا را
مانند برادر بزرگ خود دانسته باکمال اطاعت وتمکین حرکت خواهد کرد چون در
این مدت سمت اناطول بحال خود مانده بود پارهٔ اصلاحات اقتضا نمود زیرا سلطان سلیمان
شاه اسمعیل بعد از وفات سلطان سلیم برای تجربه کردن بخت وطالع خود
امرائی راکه درسرحدات ممالک عثمانیه بودند برضد دولت علیه شروع بتحریک نمود
~~بتحریک~~ ازجمله چون والی بغداد امیر ذوالفقار مفتاح قلعهٔ بغداد را
سال قبلش بعتبهٔ همایون تقدیم کرده بود حکم ونفوذ دولت صفویه
درانجاها منکسر شده بود شاه اسمعیل نتوانست این امرا را جزم کند

وقبل ازانکه دولت علیه ولایت مذکوره را ضبط کند شاه اسمعیل بقصد اینکه
گویا میخواهد حرکات سرکشانهٔ ذوالفقار را منع نماید برسر بغداد لشکر فرستاد
وازاین طرفهم حاکم تبلیس شرف خان حمایت سلطنت عثمانیه را ترک نموده
بطرف ایران میل کرده بود این اغتشاش کارها باعث اعلان سفر ایران شد
لهذا صدراعظم ابراهیم پاشا بغیر از لشکر اناطول سه هزار ینکیچری نیز برداشته
عزم تخلیص شهر تبلیس نمود بعد از طی مراحل وارد حلب گشته درانجا خبر رسید
که شاه اسمعیل بغداد را محاصره کرده وذوالفقار بیک حاکم انجا نیز دردست
خدمهٔ خود کشته شده است سبب اینکه ذوالفقار بیک بطرف دولت علیه
میل کرده بود این بود که چون دانسته بود که شاه اسمعیل مذهب شیعت را
ازبرای ترویج اغراض شخصیهٔ خود وسیله کرده است تحمل نیاورده ازوروگردان
شده بطرف دولت علیه میل کرده خلاصه بعد از کشته شدن ذوالفقار بیک
دروازه بغداد را بروی شاه شیعهها گشودند وازبرای اینکه ازسر نو فاتح
بغداد بودن خودرا اعلان نماید قوهٔ حربیهٔ اش را بحوالی عراقین منتشر ساخت

درانثنائیکه صدراعظم در قشلاق حلب مانده مشغول تدبیر سهولت فتح وتسخیر
قلعههای وان واخلاط ووادی الجواز وارجیس بود وشاه عجم درصورتیکه
درتبریز اقامت داشت یا بسبب هراسیکه از تقرب عساکر عثمانیه بحدود
ایران ویا اینکه بنا به عادت مألوفهٔ که داشت این لشکرکشی را بهیچ شمرده الحاصل
عازم خراسان گردید صدراعظم خیال داشت که برسر بغداد برود لکن چون
شنید که شاه از تبریز رو بگریز نهاده است مرجح شمرد که اول دفتردار
اسکندر چلبی را بسمت تبریز بفرستد لهذا داخل مملکت کردستان گشت
~~بجهت انیکه~~ وامراء اکراد هریک بجهت انیکه مطیع اوامر حضرت پادشاهی
بودن خودرا اثبات کنند هر امریکه جناب سپهسالار اعظم کردند بطوع
ورضا قبول نمودند باوجود اینکه باچنین مظفریتی صدراعظم داخل مملکت بیگانه
شده بود چون اغلب عساکر عثمانیه بالذات در رکاب همایون سفر کردن را عادت
کرده بودند علناً از هرطرف این گفتگو جریان مینمود که سپهسالار
با شاه مقابل نمیشود ازبرای شاه شاه لازم است بنابرین آرزوی عساکر را
بخاکپای همایون معروض داشت والتماس کرد که بسرعت تشریف بیاورند
درین اثنا کسانیکه با دفتردار مخالف بودند نزد صدراعظم راه پیدا کرده درباره

درباره اسکندر چلبی افتراها کردند صدر اعظم چون از بارهٔ اوضاع اسکندر چلبی
دلگیر شده بود واین سفر تبریز نیز مبنی بر رأی او بود اشکار به او تعرض میکرد
به این وضع ارده از شهر خوی گذشته نزدیک تبریز شد وخبر رسید که
شاه از اصفهان با لشکر گران باز رو به تبریز ایلغار میکند

چون حضرت پادشاه از اضطراب صدر اعظم مطلع گشت غلامان خاصهٔ رکاب
همایون وسایر افواج سپاهیان را برداشته در ماه ربیع الاول سنه ٩٤٠
از اسلامبول بسمت اسکدار عبور نموده از راه قارتال و گکبوزه به ازنیق
وازانجا از سمت کوتاهیه وقره حصار زده واصل شهر قونیه گردیدند
بعد از چند روزی ارام واستراحت از راه قیصریه وسیواس حرکت ومحروسهٔ
ارضروم موقف عساکر سلطان روم گشت چون ازانجا خبرهای دلگرمی واستمالت
از برای سپهسالار اعظم فرستادند از برای سرعسکر ظفر رهبر قوت قلب
حاصل گشته از قصبهٔ مرند واز تبریز گذشته خودرا بجلگهٔ اوجان رسانید وحضرت پادشاه
برای قوت الظهر شدن صدر اعظم از ارضروم حرکت فرموده عازم تبریز شدند واهالی
تبریز بخیر مقدم حضرت پادشاهی پای اندازها تقدیم نمودند در اواسط ماه ربیع الاول

سنه ٩٤١ حضرت پادشاه به اردوی همایون که در صحرای اوجان بود ملاقی شدند
درانجا حکمدار گیلان مظفرخان واز شهزادگان اق قیونلو مرادبک واز
احفاد تیمور بعضی میرزایان بحضور همایون مشرف گشته مظهر نوازش
ملوکانه گردیدند از شهزادگان شیروان میرزا محمدخان و اولامه بک را
از برای محافظت تبریز نگاه داشتند محض استراحت وارام عساکر سلطانی
بقدر پانزده روز توقف فرموده بعد عازم سلطانیه شدند وازآنجا نیز
گذشته بعزم بغداد متوجه دربند قره قان شدند چون نشیب وفراز
وتلال وجبال دربند مذکور بسیار صعب المرور است اردوی همایون تا از آن
معابر سنگلاخ وگردنهای سخت گذشتند دواب ومواشی بسیاری هلاک
شدند ازانجا بدرگزین فرود آمده بعد از دو روز توقف در پنجم شهر صفر الخیر
سنه ٩٤٢ حرکت نموده در مقابل همدان در چمن لعلین نزول اجلال فرمودند
وبعده شهر همدان منزلگاه حضرت سلطان شد بعده از کوه الوند گذشته
واز مقابل چماق تپه نام محل داخل دربند سنقور شدند چون دربند مذکور آب و
علف بسیار داشت از آن دربند عبور نموده وارد قصبهٔ دینور گردیدند
وازانجا حرکت نموده بقلعهٔ رازور وبعد بمقام خضر که منزل مبارکیست وارد گشته

بعد از زیارت قبر حضرت اویس القرنی در قصر شیرین چند روزی اقامت نموده
کنار آب ماهیدشت فرود آمدند وازانجا نیز برداشته از جنگل قره ملک عبور
واز دربندهای شمس علمدار مرور وبقلعه شاهین نزول فرمودند با هزار
صعوبت از دربند طقوز اولوم (یعنی نه مرگ) گذشته بعد از راه تربت لقمان
حکیم وارد بغداد واز باب الابیض داخل شهر دارالسلام شدند حضرت پادشاه
در بغداد اقامت فرموده [illegible] بقصد گیر آوردن شاه طهماسب خیال داشتند
سال دیگر بر سر مملکت ایران حرکت نمایند روز بروز غیض وغضب پادشاه
دربارهٔ [illegible] دفتردار اسکندر چلبی زیاد میشد تا اینکه بالاخره بدار
کشیده شد ترجمهٔ حال موی الیه در تاریخ عالی محرر است در این اثنا خبر به بغداد
رسید که شاه از گرجستان گذشته واز تبریز اولامه بیک را گریزانیده است
ورفته قلعهٔ وان را محاصره کرده است درحال اردوی همایون کوچ کرده بعد از
قطع مراحل وطی منازل واصل تبریز گردید درانجا از جانب شاه ایلچیها امده طالب
صلح شدند واستدعای ایشان قبول افتاده موکب همایون به اسلامبول عودت
فرمودند تا اسباب عداوت بخوبی فهمیده نشود اساس مصالحه معلوم نخواهد شد
لذا چنان اقتضا نمود که در اینجا اسباب سفر ایران را توضیح وبیان نماییم باین معنی که

فیمابین دولت علیهٔ عثمانیه ودولت بهیهٔ صفویه اسباب ظهور محاربه
از طرفین بروز کرده است سبب اینکه دولت علیه با دولت ایران
اعلان حرب نمود این است که خان تفلیس که تبعهٔ دولت علیه بود
به ایران التجا برد ودولت ایران ملاحظهٔ حقوق همجواری را ننموده
اورا قبول کرد کذلک باعث قیام نمودن دولت صفویه بر ضد
دولت عثمانیه این شد که والی بغداد که از ملحقات دولت ایران
بود بدولت عثمانیه میل نمود و وکلای دولت عثمانی به این میل او
فریفته شدند باین سببها از هر دو طرف اعلان حرب شده بود
لکن چنانکه از قدیم ایرانیان تاب مقاومت با قوهٔ قاهرهٔ سلطنت
سنیه را نداشته اند این دفعه نیز طاقت نیاورده لهذا بشرط اینکه بغداد
مع نواحی قدیمهٔ اصلیه اش وگرجستان وقارص و وان نیز کماکان مانند
سابق در تصرف دولت عثمانی باشد عقد مصالحه شد حضرت پادشاه
نیز مظفراً به اسلامبول عودت فرمودند در ماه رمضان سال مزبور
ابراهیم پاشا که سرعسکر سلطان معروف ومشار بالبنان شده بود
مظهر غضب پادشاهی گشته در سرای همایون در اطاق مخصوص
خوش وقتیکه در خواب بود خفه اش کردند لکن بعد حضرت پادشاه از

پشیمان شدند وحتی نایرهٔ محبتشان که درحق او داشتند بالاگرفته مرثیهٔ
درتعزیت اوانشاد فرموده بودند که یک بند اورا دراینجا نوشته ایم

مرثیهٔ سلطان سلیمان درعزای ابراهیم پاشا ترجمه

قلبمی آذر آذر ابراهیم   یاقدگ اماکه اضطراری دکل
ای ابراهیم دلم راکم   سوختی اما از اضطرار نیست
بنی براتشه براقدگ کیم   نار نمرود انگ شراری دکل
مرادر آتشی انداختی که   نار نمرود شرارهٔ آن نمیشود

مولف کتاب طبقات الممالک جلال زاده نشانجی بک چون درخدمت
ابراهیم پاشا بوده است درضمن اینکه الطاف حضرت پادشاه راکه دربارهٔ او
داشتند بیان میکند میگوید خیال ابراهیم پاشا اصلاً خیال مشارکت
درسلطنت وخلافت رانداشت لکن به التفاتهائی که از پادشاه نسبت به او ظهور میکرد
فریفته شده نه اینکه قتل خود بلکه از منصب صدارت عزل شدن بخاطرش خطور
نمیکرد بناء علیه بجهت نقصان تجربه که داشت مقام صدارت عظمی را
درحق خویش مؤبد گمان میبرد دراینجا [illegible] که به اوضاع ابراهیم پاشا
تعرض میکنند تعرض کردن میخواهم زیراشخصی که با اصالت ونجابتی که داشت
ازسن طفولیت درخدمت مخصوصهٔ پادشاهی بوده ویکباره برتبه صدارت

رسیده هرروز مظهر التفات تازهٔ بشود ودرحسن نظر پادشاهی
سیزده سال بلا فاصله درمقام وکالت مطلقه بوده باشد آیا از
ولینعمتش نباید اطمینان داشته باشد ودرصورتیکه ازبرای
تمشیت امور دولت وملت که محول عهدهٔ لیاقت او شده بود
مطابق مطالعهٔ صادقانهٔ که به اعتقاد خویش محض خیر وصلاح میدانست
عمل مینمود آیا مقتضی بود که به احتیاط وتردد رفتار کند
به ادنا ملاحظهٔ میتوان بکنه مطلب رسید اگر مخفی قتل اسکندر
چلبی ابراهیم پاشا را تقبیح میکنند قتل چلبی مرقوم بسبب کثرت
رقبای او واقع شد واگر بسبب اینکه معروف به عسکر سلطان
شدنش قباحت داشته است آن هم محض اراده ومساعدهٔ خود
حضرت پادشاه بوده است واگر میگویند چون به شیخ ابراهیم گلشنی
حقارت کرد به این سوء عاقبت گرفتار آمد چون این مطلب از قبیل
معنویات است دراین باب سکوت لازم است

چون بحسب القانون بعد از ابراهیم پاشا از وزرای قبهٔ همایون کسی
وزیر ثانی بود بایستی صدراعظم بشود لهذا مهر صدارت بوزیر ثانی ایاس پاشا

عنایت شد درایام صدارت ایاس پاشا کارهای شایان تقدیر وتحسین دیده نشد
چون خودش از اهالی اشقودره (سقوطری) بود خاراتی را که از خشونت طبع
اهالی آنجاکه فطرتشان است ظهور مینمود همیشه تاویل کرده می پوشانید از اینجهت درولایات
ارنبودستان روزبروز اختلال واغتشاش زیاد میشد اگر حضرت پادشاه
بنا به استدعای دولت فرانسه برای رفتن به ایتالیا بسمت اولونیه تشریف
نبرده بودند بسبب اینکه صدراعظم بمقتضای غیرت وطنیه کار را سهل میشمرد
بالاخره درارنبودستان اختلال عظیمی ظهور میکرد چونکه اساس پولیتیک جبههٔ
خلیج چون حکومات ساردنیا وناپولی باشارلیکان ایمپراتور
المانیا متفق بودند اساس پولیتیک مبنی براین بودکه سواحل ایتالیا را
استیلا نموده کشتیهای جنگی وندیک را محو ومضمحل ساختن اساس
پولیتیک محاربهٔ خلیج وندیک بود لهذا سرکردگی عساکر عثمانیه راکه بایستی
بجنگ بریزند به لطفی پاشا واداره دستهٔ کشتیهای جنگی نیز به خیرالدین
پاشا محول شد لکن چون لطفی پاشا نیز از همشهریهای ایاس پاشا بود
درکار خیرالدین پاشا بنای مداخله کردن راگذاشته باعث شکست
خوردن کشتیهای جنگی شدند وحتی چون حضرت پادشاه از مخالفت افکار

این دونفر سرکرده مطلع بود اردوی همایون را بی‌وقت حرکت داده
بودند زیراکشتیهای جنگی عثمانی هرچند درعدد ومقدار زیادی داشتند
بازچنانکه عثمانیان درمحاربات بری مظهر غلبه میشدند درمحاربات بحری چندان
ظفریاب نشدند اگرچه خیرالدین پاشا سواحل ایتالیا را زده
نهب وغارت کرد مع هذا باکشتیهای جنگی وندیک واسپانیا
نتوانست مقابله کند مثلا دراین محاربهٔ خلیج که بیشتر از دولیست
فروند کشتی موجود ساخته بودند در داخل خلیج وندیک در
مقابل جزیرهٔ کورفو باوجوداینکه بالدفعات باکشتیهای وندیک مصادمه
کردند بازهم خسارت کلی به کشتیهای عثمانی وارد آمد بنا بروایت
کتاب اسفار البحار سبب ظهور این محاربه این شده است که کشتیهای
جنگی اسپانیا و وندیک همیشه برسواحل عثمانی تسلط مینمودند
وعلی الخصوص دولت اسپانیا سواحل بربرستان راکه بسعی واقدام
خیرالدین پاشا درتحت حمایت دولت داخل شده بود غصب وضبط کرده بود
وصدراعظم ایاس پاشا نیز حضرت پادشاه را تشویق کرده بغیرت آورده بود
که سواحل ایتالیا راکه درمقابل اولونیه ودلونیه واقع است تسخیر نماید

(اندریا دوریا) نام ناخدا که از هواخواهان غیور شارلیکان پادشاه اسپانیا بود در سنهٔ ۱۴۶۶
در شهر (اونه لا) که از مضافات ساردنیا است متولد گشته چون حد بلوغ را تجاوز نمود
جلای وطن نموده داخل خدمهٔ مخصوصهٔ اینوسان هشتم که پاپ وقت بود شد و بعد از
چندی به دربخانهٔ الفونوس ثانی پادشاه ناپولی انتساب کرد در اثنای اختلال ناپولی
موی الیه در صورتیکه بیست و شش ساله بود هشت فروند کشتی بهم بسته کما براعرابیکه در
دیار اندلس بضعف حال افتاده بودند خود را زده و گاه بر کشتیهای اسلام که در ساحل افریک
عبور و مرور میکردند حمله برده پارهٔ اوقات با کشتیهای جنگی عثمانی که در اطراف جزایر
بحر سفید میگردیدند دست و پنجه نرم کرده اندک اندک در علم بحری و فن دریانوردی
کسب مهارت نموده مرقوم در اوایل حالش طرفگیر فرانسوا پادشاه فرانسه بود تا وقتیکه میانهٔ
فرانسوا و شارلیکان بهم خورده باهم اعلان حرب نمودند موی الیه در ساحل پروانس
بر دستهٔ کشتیهای شارلیکان غالب آمد لکن چون وکلای دولت فرانسه به نفوذ و اقبال
او حسد برده در صدد تضییعش بر آمدند مرقوم بعد از چهار سال بطرف شارلیکان میل
کرده به او دخالت کرد بعد از فرانسویان را از ژنوه بیرون نموده در سایهٔ شارلیکان
دوک ژنوه شد لکن از دستهٔ کشتیهای جنگی خیرالدین پاشا منهزم و مغلوب

گردید مرقوم در سنهٔ ۱۵۶۰ میلادیه در شهر ژنوه فوت شد خلاصه این (اندریا دوریا)
که شرح حالش مذکور گشت وقتیکه در مرداب مسینه بود دستهٔ کشتیهای عثمانی
داخل خلیج وندیک گردید هنگامیکه لطفی پاشا بطرف ناپولی و خیرالدین پاشا
بمحافظت کشتیهائیکه از برای حمل و نقل غله و ارزاق مامور بمصر بودند رفته بودند
علی رئیس سرکار کشتی سازخانهٔ گلیبولی با دو فروند کشتی قدرغه در پیشگاه خلیج
به اندریا دوریا برخورده در میانشان جنگ در گرفت چون کشتیهای اندریا دوریا
در عده بیشتر بودند علی رئیس با کشتیهایش بدست دشمن اسیر افتاد در
این اثنا وندیکیان برخلاف معاهده حرکت کردند یعنی در هنگامیکه ترجمان
یونس از برای استخلاص علی رئیس که در پیشگاه جزیرهٔ کورفو اسیر کشتیهای اندریا
دوریا شده بود از طرف عثمانی بسفارت عازم وندیک بود بیکی از
دسته های کشتیهای وندیک برخورده هر چند از جانب ترجمان
یونس نسبت به آنها اظهار دوستی شده بود آنها اصلا التفاتی نکرده بدشمنی
مقابله نمودند در صورتیکه آنها اعلام نموده بودند که این کشتی سفارت است به این
کلام نیز اعتقاد ننموده گوش ندادند و اهالی کشتی را یکجا کشته کشتی را هم غرق
نمودند در آن اثنای گیرودار یکی از ملاحان کشتی مغروق که خود را بدریا افکنده بود

در حالتی که میان تلاطم امواج میغلطید یکی از کشتیهای عثمانی برخورده او را بیرون
آوردند و معلوم شد که از ملاحان کشتی سفارت است لهذا او را نزد سردار
لطفی پاشا فرستادند او نیز ملاح مرقوم را نزد حضرت پادشاه اعظم نمود
چون کیفیت معلوم همایون گشت با وندیکیان اعلان حرب شده تسخیر جزیرهٔ
کورفو مقرر گشت مردم وندیک تعصب دینیه شان بجائی رسیده بود که اگر بیکی از
غیر مذهب خویشان برمیخوردند و او را میدیدند گاه چشمشان گناه عظیمی کرده است
از برای کفاره سه روز در جای تاریکی نشسته ریاضت میکشیدند با این تعصب
با معنی عدواتشان نسبت به اهل اسلام کسب شدت نموده بود این بود که چون
یک کشتی مسلمانی بدستشان افتاد عهد و شرط همه از یادشان رفت آیا اینها
مگر نمیدانستند چنانکه رابطهٔ هر دینی بواسطهٔ عمل کردن به احکام شرعیه آن مستحکم است
امنیت و اعتماد دولتها بیکدیگر نیز منوط به تمامی اجرای احکام و شرایط عهود
و مواثیقی است که فیمابینشان منعقد میگردد یا اینکه در جریان معاملات دولتی
هنوز سیف از قلم تفریق نشده بود و یا خود چون هر دینی با اعدای آن دین مامور
به جهاد بود هنوز جنگ دین از میان برداشته نشده بود هر گاه این نکات خوب

ملاحظه شود میتوان حکم کرد که هنوز غلیان و هیجان عداوت ملتی
سکونت نیافته بود است که تفصیل آنرا در فصل محاکمه ذکر خواهیم کرد

در بیان وقایع بربرستان و احوال طایفهٔ مدجلان و ظهور خیرالدین پاشا المشهور به باربا روس کپتان

چنانکه در دفتر سابق در محلش مذکور گشت بعد از آنکه حکومت غرناطه محو و منقرض
گردید کوچک حکومتهائیکه در بربرستان افریک واقع بودند غیرت دینیه شان بحرکت
آمده بخیال این افتادند که از برای کسانیکه در غرناطه گرفتار قید اسارت و حقارت
بودند امداد بفرستند لکن چون بیگانگان داخل هیئت و ارکان دولت و حکومتشان
شده بودند بر صفت ملیه شان خلل و فساد عارض گشته حمیت و غیرت که باعث
بقا و نجاتشان میشد بکلی از میان رفته بود و به این جهت منافقین بسیاری برای
کار آمده به مهترین سرائر و خفایاشان در میان اسپانیولها که دشمن قویشان بودند مانند حوادث
یومیه شایع میشد و حتی اموراتی را که اعلا ترین اکابر قوم با کمال دقت مستور
میداشتند در میان ادانی بیگانگان به آسانی فهمیده شده کارهای عمده را
مختل و باطل میساختند و آن کارهائی را که موجب ضعف و زوال عربها بود
قولا و فعلاً اجرا میکردند و بقوت حکومت بجدی ضعف عارض شده بود

که حکومت نمیتوانست وقوعاتی را که از برای خویش ضرر داشت منع نماید الحاصل
بسبب نفاق اینگونه منافقینی که خود را بلباس حق ظاهر ساخته بودند حکومت
معظمهٔ عربانی که از افریک بر اسپانیا مستولی شده بودند روز بروز قرین
ضعف و زوال گشته دشمن اول رابطهٔ مشارکت و مداخلهٔ افریک را با اروپ که معبر
قوهٔ اسلامیه بود منقطع ساخته بعد برای تمام کردن اعرابی که در اروپ
مانده بودند تصوراتشان را از قوه بفعل آورده بعده درمیان ارکان حکومتی که
که در افریک بود [illegible] نفاق و شقاق انداخته انها را بچندین حکومات
صغیره متفرق ساختند و درمیانشان بحدی القای عداوت نمودند که بجود انقراض
یکدیگر هم باز متسلی نمیشدند و هر یکی از برای محو دیگری مجبور بودند که به
اسپانیولها مراجعت کنند و اسپانیولها تا به این مرتبه به نتیجهٔ حسنهٔ
تدابیر خود واصل و مرادشان حاصل شده بود زیرا اسپانیولها اقصای
امالشان این بود که اعرابرا مجبور سازند که به ایشان مراجعت کنند و عربهای
بیچاره را که به اخلاق و اداب ملیه شان فساد عارض شده بود [illegible]
[illegible] منافقینی که درمیانشان راه جسته بودند فریب داده بحدی نا امیدشان کرده بودند

که دیگر دستِ دولتشان بهیچ کاری نمیرفت و هر کس میگفت کار ما با خداست
و درمیان طبقات ناس حال مأیوسی و نا امیدی سرایت کرده بود و
اسپانیولهائی که از این نا امیدیهای اعراب استفاده میکردند بجزئی
وسیلهٔ شروع کرده به افریک قوهٔ حربیه میفرستادند اگرچه بعضی اعراب
از این سرعت حرکات اسپانیولها بشبهه افتاده بودند لکن جرأت
نمیکردند خلاصهٔ افکار خود را بروز بدهند و منتظر نتیجهٔ کار شده صبر میکردند
و مستغرق بحر حیرت بودند تا انکه در این اثنا دولت چراکسه منقرض
گشته حکومت مصر مسخر دولت علیهٔ عثمانیه گردید هرچند از این قضیه از برای
عربها انتباهی حاصل شده بود لکن فسادات داخلی بمرتبهٔ پیش رفته بود که
مانع از این شد که از این انتباه استفاده بشود لکن اسپانیولها چون
چشمشان برنمیداشت که عثمانی در قطعهٔ اروپ بهره مند شود درصدد این
برامدند که حکومات بربرستان را که از ضعف حالشان که داشتند انها را
مسخر خود ببینند اشتند بر ضد [illegible] سلطنت سنیه برانگیزند و بسیار کوشیدند
که پای ترکها را از افریک ببرند و در این بین چون بسبب فتح شدن جزیرهٔ رادوس

شوالیه های بستهای مالطه و کرید و ایتالیا و وندیک فریاد ناموها نوشته پراکنده
شده بودند از طرف پاپ اقدام تام میشد که عیسویان را بر ضد مسلمانان بشورانند
و اتفاقی حاصل کنند و حتی از بر و بحر بر ولایات دولت علیه از قبیل بوسنه
و هرسک (یعنی هرزیکوین) و دالماچیا و موره و ایالات طونه بشدت هجومها
نیز اورده بودند و در عوض فتح شدن رادوس ~~از طرف دولت علیه~~ (اندریا دوریا)
نیز سواحل موره را غارت کرده حصارهای متون و قرون را محاصره کرده بود
لکن چون بحقانیت حرکت کردن سلطنت سنیه کارها را سهل کرده سفر
اول ضبط مجارستان علیا و سفلی را و سفر دویم محاصرهٔ شهر وین را و هجوم
سوم محاربهٔ المانیا را موجب شد و علاوه برین سالی سی هزار طلای مجار
خراج بر دولت اوستریا تحمیل نموده [illegible] حکمداری فردیناندو را
تصدیق کرد بعده اتفاق عیسویان را بواسطهٔ معاهدهٔ که با دولت فرانسه
بست مفسوخ ساخت و پس از آن ناخدا خیرالدین معروف به بارباروس را
که در سواحل بربرستان براه زنی دریائی شهرت گرفته بود به اطاعت آورده
اورا بر ضد اسپانیولها گماشت این خیرالدین بارباروس یکی از چهار پسران

یعقوب نام شخصی از اهالی محال قره سی بود بعد از انکه بسن بلوغ رسید
با کشتیهائی که در زیر فرمان برادرانش ناخدا اوروج و ناخدا اسحق
بودند به تونس رفته بحسب الحکم سلطان محمد که از ملوک بنی حفص بود قلعهٔ
حلق الواد از برای ایشان محل و مرسا تخصیص شد و قورداوغلی نام
ناخدا که از سرکردگان بحریهٔ طرابلس بود با محی الدین رئیس برادر کمال
رئیس که بدولت عثمانی التجا آورده بود متفق [illegible] و با بعضی از کشتیهای
طایفهٔ که معروف به لوندند متحد گشته بقصد انکه اسپانیولها را که قلعهٔ
بجایه را گرفته بودند زده بتارانند حرکت نمودند خلاصه بعد از انکه قلعهٔ
بجایه را گرفتند بسمت جزیره های مایورکه و مینورکه توجه نموده سواحل
انجاها را غارت کردند و الحاصل اندریا دوریا نیز در عوض خساراتی که
اینها وارد آورده بودند در داخل خلیج وندیک و در سواحل افریک خالی از
دست نبرد نبود ناخدا اوروج در جنگ تلمسان و برادرش اسحق رئیس در محاربهٔ
قلعة القلاع شهید شدند خیرالدین رئیس نیز ملک جزایر را که ثمرهٔ فتحش بود
به پادشاه ال عثمان پیشکش نموده داد خطبه را بنام سلطان سلیمان خواندند
بعد از انکه دولت علیه در وقوعاتیکه در بربرستان بایستی ظهور کنند شریک شده

بدین منوال چهارده سال در حوالی جزایر زندگی کرده به اتفاق برادرش
متصل در بربرستان با اسپانیولها جنگ میکردند در سنهٔ ۹۳۹ در اثنائی که
سلطان سلیمان بر سر آلمانیا لشکر میکشید (در هنگامیکه) اندریا دوریا نیز با کشتیهای
جنگی اسپانیا بر سواحل موره هجوم برد برای اینکه خیرالدین بک را در افریک
مشغول بدارد امیر تلمسان را بغیرت آورده بود خیرالدین بک نیز برای ابقای
شکرانیت التفاتهائی که از سلطنت سنیه نسبت به او واقع شده بود چهارده
فروند کشتیهائی را که از برای آمدن به اسلامبول حاضر کرده بود ترک نموده خودش
درصورتیکه با حاکم تلمسان عبدالله مشغول محاربه بود راهزنی دریائی به اندریا دوریا
منتقل گشته مرقوم نیز فی الحال بسمت سواحل موره رفته حصار قرون را گرفت و باره
جاها را نیز غارت کرد بعد از آنکه خیرالدین بک مسئلهٔ تلمسان را برطرف کرد به
جزایر که دارالامارهٔ او بود عودت نموده از آنجا بقصد اینکه عربهای بیچاره را که
که در اسپانیا مانده بودند از شمشیر اسپانیولها خلاص کند عازم سمت اندلس شد
و بیشتر از شصت هزار مدجل گرفته بسمت جزایر گذراند که عداوت اهل
جزایر با اسپانیولها از این جهت است چون بنا به استرحام اعرابی که در اندلس
مانده بودند و بسبب حقوقی که دولت علیه در سواحل بربرستان پیدا کرده بود

سفر همایون بر ضد اسپانیا تحقق نمود دولت علیه از یکطرف رؤسای پروتستانت را
که از دشمنان شارلکان پادشاه اسپانیا و ایمپراتور آلمانیا بودند بر ضد اسپانیا تشویق نموده
از طرف دیگر با فرانسویان داخل اتفاق گشته خیرالدین بک را نیز برای مشورت در این خصوص
بمعرفت سنان چاوش دعوت نمودند لکن اسپانیولها محض اینکه مناسبات پیدا شدن
فیمابین باربروس و دولت عثمانیه را نمیخواستند سعی داشتند این مناسبات را بهم
بزنند بنا علیه چون شایع شد که خیرالدین بک میخواهد به اسلامبول برود کذلک متواتر
گشت که شارلکان پادشاه اسپانیا نیز میخواهد بسمت افریک بگذرد لهذا اقتضای
مصلحت چنان مقتضی شد که بقدر هفت هزار نفر اسرای فرنگی که در زندان جزایر
بودند قتل شوند حتی در میان اینها پسر شوالیهٔ رادوس نیز موجود بود بعد از آنکه
کار اسرا را پرداختند خیرالدین بیک خادم حسن بک نام امیر را بجای خود قایم مقام
نصب نموده خودش با یکدسته کشتیهای مکمل بقصد اسلامبول عازم جزیرهٔ ساردینیا
و از آنجا به سیسیلی راهی گشته بعد از برداشتن آذوقه در سواحل آپونه پارهٔ جاها را
چاپیده و در راه پارهٔ کشتیهای دزدان دریائی را گرفته در آوارین با (احمد پاشا) سرکرده
کشتیهای جنگی عثمانی که به امداد حصار قرون آمده بود نیز ملاقات نموده از آنجا
متوجه اسلامبول گشت چون واصل دارالخلافه گردید کشتیهایش در مقابل غلطه
لنگر انداخته از برای خودش درخانهٔ کپتان احمد پاشا منزل معین شد و روز دویم

بحضور همایون درآمده (مظهر) التفات بیحد و مراحم بی غایات ملوکانه گردید لکن چون
کافهٔ امورات بری و بحری دولت مفوض عهدهٔ سرعسکر اعظم یعنی صدر اعظم ابراهیم
پاشا بود و او نیز در آن اوقات در قشلاق حلب اقامت داشت (از برای) مذاکرهٔ امر
سفر خیرالدین بیک را بحلب فرستادند بمحض (وصول) منصب بکلربکیکی جزایر به او
عنایت شده بعد از آنکه در بارهٔ مطالب با او گفتگو کردند روز بیست و دویم
حرکتش از اسلامبول باز مراجعت کرد و در کشتی سازخانهٔ عامره شصت و
یک فروند کشتیهای باشدره و قدرغه بنا نموده جمعاً عدهٔ سفاین حربیه را
با هیجده فروند کشتیهای خودش که همراه آورده بود و پنج فروند کشتیهای داوطلب
دیگر به هشتاد و چهار فروند رسانید و این دستهٔ مکمل کشتیها را برداشته بعزم
ملاقات با احمد پاشا حرکت کرد لکن خیرالدین پاشا خیالش این بود که
تونس را فتح کند و یا اگر میسر نشود اقلاً مرداب حلق الوادی را که از برای قشلاق
کشتیها جای بسیار مناسبی بود ضبط نماید

در این اثنا ملک تونس سلطان محمد وفات نموده از دو شهزاده یکی سلطان حسن
و دیگری سلطان رشید نام بجا مانده بود سلطان حسن بحسب السن بر سریر سلطنت
تونس و بربرستان جلوس کرده برادرش نیز والی بلد العناب بود

و برادرش سلطان حسن با او حسن توجهات داشت لکن چون سلطان حسن فاعل
پارهٔ کردارهای زشت بود و در سرای خود بچههای خوش شکل را جمع نموده متصل
بعیش و عشرت و لهو و لعب مشغول میشد بین الاهالی در بارهٔ اش
بد میگفتند و سلطان رشید از این اوضاع غافلانه و سفیهانهٔ برادرش
متألم بود چون در آن اوقات اسپانیولها روز بروز نفوذشان در آنجاها
زیاده میشد موی الیه طرف باربروس خیرالدین بیک را که در جزایر
شیخ سالم را کشته جایش را ضبط کرده بود التزام نموده آمد به اسلامبول
و از برای او یومیه پانصد اقچه مواجب مقرر گشته در سایهٔ سلطنت بسر میبرد
چون این دفعه باربروس واصل تونس گردید چون اهالی از اوضاع
غریبهٔ سلطان حسن متنفر بودند بگمان اینکه خیرالدین پاشا
سلطان رشید را از اسلامبول همراه آورده است او را معززاً بشهر
قبول کردند چون سلطان حسن دید که خلق از او روگردان شده اند
رو بسمت سودان فرار کرد لکن بعد از آنکه بین الوب معلوم گشت که سلطان
رشید همراه خیرالدین پاشا نیست سلطان حسن باز دوباره بغیرت آمده
با خیرالدین پاشا بنای جنگ را نهاد اما تاب مقاومت نیاورده فرار کرد

و خیرالدین پاشا داد در تونس خطبه را بنام سلطان سلیمان خواندند و اعلان
نمود که تونس جزو ممالک محروسهٔ دولت عثمانیه است فاما سلطان حسن به اینکه
از سوء افعال خود دولتش را خراب و خودش را مفتضح کرده بود قناعت نکرده
این دفعه بطمع اینکه اعادهٔ دولت و اقبال نماید ناموس و دینیهٔ خود را نیز
بباد داده از اسپانیولها طلب امداد نمود و شارلیکان برای اینکه تلافی
صدماتی را که از سلطان سلیمان دیده بود در آورد این مراجعت کردن سلطان
حسن را فرصت شمرده دادن امداد را با کمال ممنونیت قبول کرد و بیست و چهار
هزار قشون اسپانیول را با قریب به سیصد فروند کشتیهای پورتکیز و اسپانیا
بر سر تونس فرستاد خیرالدین پاشا با تونسیان در قلعه های تونس و حلق الواد
تحصن نموده از انطرف هجوم و ازین طرف مدافعه شروع کرد تا اینکه خیرالدین پاشا
دید یاورانش رو بکجی گذاشت و جعفر بیک نیز که محافظ تونس نصب شده بود
بطرف سلطان حسن میل کرد انوقت با دشمنی بیهوده کوشیدن را عبث شمرده
جا خالی کرد و متوجه قلعهٔ (بجایه) شد چون خیرالدین پاشا از میان بکنار کشیده شد
سلطان حسن با اسپانیولها داخل تونس گشته دوباره پادشاه شد

بنا بروایت تواریخ فرنکیان در این محاربه باربا روس فوت شد گفته اند
لکن بموجب روایات عدیدهٔ تواریخ خودمان کذب این مدعا ثابت است
سلطان حسن بعد از انکه دوباره بحکومت تونس رسید جمیع هواخواهان
برادرش سلطان رشید را بقتل رسانیده انتقام خود را از انها کشید و
خیرالدین پاشا از بجایه سوار کشتیها شده متوجه جزایر گردید لکن
چون این وقعه بخلاف وعده ایکه خیرالدین پاشا به حضرت پادشاه کرده بود
ظهور کرده بود شارلیکان بهر طرف فخریه ها نوشته در جمیع اروپا شایع
ساخت بعد از این قضیه خیرالدین پاشا کشتیها را از جزایر حرکت داده
جزیرهٔ مینورقه را زده قریب به دو هزار اسرا گرفت و جزیره را
نیز جزو حکومت جزایر ساخت اسپانیولها نیز تونس را بسلطان حسن
داده قلعهٔ حلق الواد را هم تعمیر نموده پنجهزار مستحفظ و پارهٔ مهمات جنگ
در آنجا گذاشتند به این وسیله از سواحل افریک طرابلس و حلق الواد
و جربه و قیروان نام مواقع بدست اسپانیولها افتاد هرچند خیرالدین پاشا
نتوانست فرنکیان را از بربرستان بیرون کند لکن در سواحل اسپانیا

و ژنوه ضررهای بسیار زده انتقام جوئی نمود بعده بقصد اینکه اندریا دوریا را
پیدا کند از مقابل خلیج وندیک گذشته هنگامیکه به اسلامبول مراجعت
میکرد حضرت پادشاه تازه از بغداد به اسلامبول عودت فرموده بودند
چون حوادث بحر سفید کماهی حقها معلوم همایون گشت به خیرالدین پاشا
امر فرمودند یکدسته کشتیهای مکمل به بحر سفید در آورد و خودشان نیز
نیت داشتند که با قشون سرحدات بسمتهای آولونیه تشریف ببرند
که تفصیل آن مذکور گشت
الحاصل خیرالدین پاشا که در بحر سفید صیت و شهرتش شایع شده بود سردار
لطفی پاشا را با کشتیهای از کار افتاده به اسلامبول دفع نموده خودش
با شصت فروند کشتی قدرغه در خلیج وندیک ماند و جزایر سبعه را زده
سواحل ایتالیا را غارت کرد و بسبب حلول موسم زمستان به اسلامبول عودت
نمود هدایایی که این دفعه تقدیم نمود تا انوقت امثالش دیده نشده بود یعنی اولا
دو هزار غلام که بر دوش هر یکی یک توپ ماهوت بود بعد دویست غلام بر پشت هر یکی
یک کیسه پول پس از انها صد نفر غلام در دست هر یکی یک سینی نقره که در میان
هر یک هزار عدد سکهٔ طلا در کیسهٔ اطلس وضع شده بود بعد دویست کنیز که هر کدام

سراحی طلائی در یکدست و جام طلائی در دست دیگر داشتند کذلک در
طبقهای طلا شده های مروارید و گردن بندها و تسبیحهای مرجان و انواع
تحفه ها و چیزهای نادر بودند که مقدارشان معلوم نبود حضرت پادشاه
در ان ایام خیال نداشت که معاهده را که ابراهیم پاشا با وندیکیان
عقد کرده بود فسخ کند لکن اوهام و خیالات و تعصبهای بیجای خفیف
وندیکیان باعث محاربه شد زیرا پادشاه چون از بغداد برگشتند
شنیدند که تونس بدست اسپانیولها افتاده است و در سواحل
ایتالیا چند فروند کشتیهای مصر ضبط شده است بنابرین بموجب
اتفاقیکه با دولت فرانسه شده بود و باز بسبب اخطار دولت مشارالیها
برای اینکه در ظاهر وندیکیان را دعوت به اتفاق بکنند و در معنا افکار
خفیهٔ جمهوریت مشارالیها را بفهمد دولت علیه ترجمان دیوان همایون
یونس بیک را فرستاد جمهوریت ~~جواب داده بود~~ که در این باب بیطرفی را
ملتزم گشته بغیر ازین قولی نداد لکن در جزو این خبر که دولت علیه فرستاد
این را هم اعلام داشته بود که تدارک جنگ دیده شده است این خبر

ونديكيان را بشبهه انداخته بود وانها نيز بقاعدهٔ مقابلهٔ بالمثل حركت نمودند
براى اينكه در معنا نيات خفيهٔ دولت عليه را در اين تدارك درك ودر نظر
فتوحات سفر شرق را تبريك كرده باشند (تومازو ماسانيفو) نام شخص را
بعنوان سفارت با يونس بك به اسلامبول فرستادند

صدراعظم اياس پاشا پوليتيك سلف خود ابراهيم پاشا را بهم نزده افكارش
اين بود كه با ونديكيان با فرانسه در اتفاق بود در مطالب ونديكيان كه از
شارليكان جدا بوند مساعد باشد ومعلوم گشت كه حركات حربيهٔ دولت عليه
بنا به التماس فرانسوا پادشاه فرانسه بر ضد شارليكان و حكومات
ناپولى وسيسيلى است كه اساس پوليتيك فرانسه بود الحاصل در سنه ٩٥٤
حضرت پادشاه با اردوى مكملى از اسلامبول بيرون آمده واصل صحراى
آولونيه گرديدند در اين اثنا سفير فرانسه (فوره) نيز در موكب همايون بود
لطفى پاشا نيز با دستهٔ كشتيهاى جنگ بسمت ايتاليا گذشته در حصن
كاسترو نام موقع كه در پايين اوترانده واقع است هشت هزار سوار
ودوازده هزار پياده و پنجاه ارادهٔ توپهاى محاصره بيرون آورد وفى الحال

وژنتو نام قصبه را با پارهٔ دهات ضبط نمودند وبقدر ده هزار نفر
اسرا گرفته بممالك محروسه فرستادند در اين اثنا حضرت پادشاه
براى تسكين هيجان ونديكيان يونس بك را دفعهٔ پنجم بود كه بسفارت
نزد جمهوريت ونديك فرستادند كه در بين راه سركردهٔ بحريهٔ ونديك
در بوغاز كورفو به او برخورده كشتيها را اسير نمود ملاحانش پراكنده
شدند وبيچاره يونس بك خود را بجزيرهٔ (سيمه را) انداخت ودر انجا نيز
چون صدمه وحقارت بسيارى ديد مجبور شده بسمت ماموريت خود را اعلان نمود ونديكيان
بسبب تعصبشان به بهانهٔ اينكه پاره شده را رفو كنند كسانى را كه
اين بى قاعدگى را كرده بودند گرفته بزندان انداختند ويونس بك را
معززاً ومحترماً با كشتيهائى كه از او گرفته بودند بدربار دولت عليه
پس فرستادند وبسيار عذرخواهى نمودند لكن سلطان سليمان در صورتيكه بنا به
التماس فرانسوا پادشاه فرانسه با افزون از صد هزار لشكر ~~از براى فتح (اوترانت)~~
ودو دسته كشتيهاى مكمل از براى فتح اوترانت در صحراى آولونيه منتظر اخبار
فتوحات بودند چون ديدند بخلاف مامول دربارهٔ سفيريكه به ونديك

فرستاده بود اول به بهانهٔ ندانستگى تحقيرها نمودند بعد عذرخواسته او را پس فرستادند
اين قضيه را مخل ناموس دولت شمرده فى الفور حركات حربيه را كه بر ضد
ناپولى در خيال داشتند موقتاً موقوف نموده نيت سفر ونديك كردند و
عساكر عثمانيه را كه در سواحل پوليه واوترانده ريخته بودند با پانزده هزار
اسرائى كه گرفته بودند بسمت آولونيه عبور داده امر شد كه يك اردوى بيست و
پنجهزار نفرى به جزيرهٔ كورفو بريزند ونديكيان بسبب نتيجهٔ وخيمهٔ كاريكه
كرده بودند بسيار مضطرب شده هرچند از در اعتذار درآمدند عذرهاشان
از براى تسكين غضب حضرت پادشاه اكتفا ننمود باعث اين شد كه بيست وپنج
هزار نفر ديگر به جزيرهٔ مذكوره ريخته شد نهايت بعد از شش هفته اخر بجهت
صدراعظم اياس پاشا محاصره برداشته شده ونديكيان از بليه خلاصى شدند در اين
مورد اصحاب تواريخ فرنگ بسيار بى معنى گريها كرده از انجمله نوشته اند كه گويا
پادشاه ديده بوده است كه يك گلولهٔ توپى كه از قلعهٔ كورفو انداخته اند در ميان خندق
سه نفر ينيچرى را يكبار كشته است واز اين جهت محاصره را موقوف كرده بوده
مرادشان از اينگونه اسباب فسخ محاصره اگر كنايه از فرط مرحمتى
بوده است كه پادشاه در حق افراد عساكر داشته است در مقابل حصاريكه با پنجاه هزار

لشكر محاصره شده باشد بر بديهيست كه نه سه نفر بلكه سه هزار نفر
كله اش مانند گلولهٔ توپ در ميدان خواهد غلطيد وديگر انكه در محاربه بتجربه در صورتيكه
دل پادشاه به كشتن جمله نفوسى كه غرق شدند نسوخت هيچوقت
بجهت هدف گلولهٔ توپ شدن سه ويا پنج نفر برداشتن محاصره اقتضا
نميكند وبراى اين چنين مرحمت بى معنى برداشتن محاصره موافق
باشان وشهرت پادشاهى مانند سلطان سليمان هيچ مناسبت ندارد
در اين قضيه معلوم ميشود كه مورخين پوليتيك مصلحت را ندانسته اراجيفى را
كه از افواه ناس شنيده اند نوشته اند ويا اينكه قصداً نخواسته اند اصل پوليتيك را
اعلان كنند خلاصه بنا بمآل ومفهوم نوشتجاتيكه در اين باب تتبع شده است
وبموجب خلاصهٔ تاريخ فرنكيان سبب فسخ اين محاصره اول استرحام خود
ونديكها وبعد توسط دولت فرانسه شده است وقبول شدن اين توسط
واسترحام بجهت گذشتن موسم جنگ بوده است بنا عليه حضرت
پادشاه به اسلامبول عودت فرمودند در آن اوقاتيكه پادشاه در
خليج ونديك بودند امير بوسنه خسرو بك وامير سمندره مرادبك وجعفر بك
هريكى پنجهزار قشون همراه برداشته از راه (ادسك) رفته بر مجارستان
بالا متصل تعرض نموده نهب وغارت ميكردند

بادشاه نمسه فردینانده نیز شانزده هزار پیاده و هشت هزار سوار و داوطلبهای بسیاری را همراه برداشته بمقابلهٔ تاراجیانی که ازبرای غارت مملکت اوستریا آمده بودند شتافت لکن امرای سرحدات که ازبرای تاراج به سمتهای خرواتستان نمسه و بالاهای مجارستان رفته بودند چون خبر گرفتند که فردیناندو با افواج برگزیدهٔ خود برسر اوسک یورش برده است قشون متفرق را جمع نموده برلشکر یکه جلادار مذکور کسیل کرده بود حمله بردند قشون نمسه هرچند غیرت کردند نتوانستند در مقابل صولت و سطوت عسکر عثمانیه طاقت بیاورند و یکجا منهزم و پراکنده شدند و هریک ازطرفی فرار کردند برای اخبار منصور و مظفر گشتن امراد مذکوره ارسلان پاشا را بر رکاب همایون روانه کردند مرقوم در ادرنه بحضرت پادشاه ملاقی گشت و سنجق بوزوغه را از سنجق اوسک تفریق نموده به او عنایت فرمودند و بعد ازبرای امراء نیز تحسین نامه فرستاده شد کذلک

در این سال شیخ الاسلام کمال پاشا زاده وفات کرد پدر مولانا مشارالیه که کمال پاشا باشد از امرا سلطان محمد فاتح بود و در عصر سلطان بایزید وفات کرد و در صحن مسجدی که خودش بنا کرده مدفون است مولانا احمد شمس الدین شیخ الاسلام افندی اول ازجملهٔ امراء بود بعد میل بطلب علم نموده بود وسببش هم این است که

یکروز در مجلس بزرگی که در حضور همایون عقد شده بود ملالطفی بالادست جمیع امراد نشسته چون کمال پاشا زاده صدرنشینی او را دید پیش خود گفت من در میان امرا هرچند ابراز شجاعت نمایم باز ممکن نیست بر ارنوس زاده تقدم کنم لکن اگر علم و معرفت بیاموزم بلاشک بر جمیع امراء و بر اکثر علماء تقدم و تصدر خواهم کرد مادام که این دو احتمال یکی محال و دیگری ممکن است من نیز ازاین مسلک عقیم العاقبت خودم را براه نجات خواهم رسانید بنا و علیه از وطن اصلیش که دیمتوقه باشد قطع علاقه کرده در اسلامبول داخل سلک طلاب گشته در مجلس درس ملالطفی حاضر شد

و مشارالیه در ذم و تقبیح موالی زادگان بی علم و هنر و در باب امیرزادگان امثال خودش قطعهٔ گفته است چون خالی از انتباه و انتفاع نبود با ترجمه اش آن قطعه را در این محل درج شد

قطعه

معرفت گرچه که بگزاده لره لازم در	اوقویوب یازمه ده بینه بک ادغلو بکدر
اگرچه معرفت لازمهٔ امیرزادگان است	لکن اگر خواندن و نوشتن ندانند باز امیرزاده ایرند
اهل علم اوغلی اولوب خانقه عالمده	جاهل اولمقدن ایسه طوغمه دن اولمک یکدر
اما فرزند شخص عالم در این خانقاه دنیا	اگر جاهل باشد مردنش از ماندن اولی است

مشارالیه در ادرنه در مدرسهٔ سلطان بایزید نهکا میکه مشغول نشر نمودن علوم عالیه بودند بسبب استحقاق ولیاقتی که بهم رسانیده بودند طی درجات و مراتب نموده صدر اناطول

یعنی قاضیعسکر اناطول شدند و در سفر سلطان سلیم بمصر ایشان نیز همراه بودند وایشان نیز مانند حلیمی محرم وانیس و در مجلس همایون ندیم و جلیس سلطان سلیم بودند الحق بتقرب وندیمی سلطان لایق و در عصر خود بر امثال و اقرانش از هر جهت مقدم و فایق بود ازجمله اشعار و ابیاتش دلیل علو طبع و خیالش و حقایق و دقایقی که نوشته اند و در دستها میگردد برهان علم و کمالش است بعد از وفات علی جمالی افندی بمقام فتوی جلوس نمودند یعنی شیخ الاسلام گشتند علی جمالی افندی مرد کردی بود و عناد و اصراری در انکار طریق صوفیه داشت لکن کمال مزاج و مشرب کمال پاشا زاده هر دو طریق را یعنی فقاهت و تصوف را بهم امتزاج داده بود مشارالیه در تجنیس مهارتی که داشت از کمال عقلش بود و قوهٔ حافظهٔ که در علوم عالیه و آلیه داشتند از تقریر و بیانیکه میکردند نزدیکانیکه در مجلسشان حضور بهم میرسانیدند معلوم و آشکار میشد و از آثار و مولفات عدیدهٔ که ازایشان باقی مانده است ثابت میشود که مدایح ایشان را غایت و اوصاف ایشان را نهایت نیست

غارت کردن باربروس خیرالدین پاشا جزیره های وندیک را غیرت دینیهٔ پاپ و مجاهدین اسپانیا و ناپولی و مالطه را بحرکت آورده سال دیگر از اطراف خبر رسید که اندریا دوریا را بر

بر ششصد فروند کشتیهای مختلف الحجم سردار نصب نموده فرستادند که سواحل دالماچیا و داخلهای جزیرهٔ موره را ضبط کنند لهذا به خیرالدین پاشا امر شد که با کشتیهای موجودی خود را بدریا درآورد او نیز صد و بیست و چهار فروند کشتیهائی را که در کشتی سازخانه موجود بودند درآورده در اول بهار سال مذکور از دریای مرمره عبور کرده برسر موره رفت در پیشگاه جزیره های کفالونیه و ایاموره و مرداب نارده تلاقی فریقین واقع شده بعد از نه ساعت جنگ دریائی سختی اندریا دوریا با بعضی کشتیها یک قلعهٔ را دور کرده گرفت لکن مع هذا باز خیرالدین پاشا غالب آمده شرف و شان این محاربهٔ بحریه عاید او گشت و جمهوریت وندیک از محاربه کردن با دولت علیه توبه کرده بشرط اینکه سیصد هزار طلای یالدوز بغرامت این سفر داده سنوی هشت هزار طلا نیز خراج بدهد از سر نو عقد مصالحه شد

بمقتضای فسحت و وسعت ملکیهٔ که سلطنت عثمانیه داشت لازم بود که در بحر احمر و بحر عمان نیز کشتیهای جنگی داشته باشد لهذا امر شد بمعرفت سلمان رئیس که از سردارهای بحری و دستهٔ کشتیهای جنگی مصر بود در سویس یکدسته کشتی جنگی تجهیز شود حضرت پادشاه بالذات هیچوقت فارغ از سفر نبود

در صورتیکه خودشان در صحرای مهاج مشغول غزا بودند سردارهایش در خطهٔ یمانیه مظهر
فتوحات میشدند کذلک وقتی که بشخصه در دریای شرق مستولی شده بودند
سرکردههایش در دریای مغرب زمین غالب و مظفر می‌آمدند این دفعه نیز شخص
همایونشان بر سر مملکت افلاق لشکر کشیده بودند و دستهٔ کشتیهای جنگیشان
در سواحل هند میگردید که اینها همه از برای دولت موجب مباهات بود زیرا
از ابتدای ظهور دولت علیهٔ عثمانیه تا زمان این تاریخ این دفتر و از آن وقت
تا این زمان که مشغول بنوشتن این تاریخ هستم هیچوقت اقبال و استقلال
و شوکت و اجلال این دولت ابد مدت افزونی بر عهد همایون سلطان سلیمان
نداشته است یعنی هنوز هم فخر و مباهات منحصر به آن عصر است الحاصل بواسطهٔ
کشتیهائی که سلمان رئیس ترتیب داد نام نامی سلیمان زمان تا شهر صبا
واصل گردید وحتی سلیمان پاشا والی مصر که از خواجه سرایان سفید بوده است و به این
جهت او را خادم سلیمان پاشا میگفتند مالک هزار بندهٔ زرین کمر خنجر گذار بود
که همه بلند بالا و دلاور و توانا بودند مشارالیه هر جا میرفت ان هزار غلام در
رکابش میرفتند و در راه ولینعمتشان جان فدا میکردند چون پاشای مشارالیه اقتدار
این را داشت که در بحر احمر کشتی بکار داند لهذا از قوه بفعل آوردن این کار

خواجه سرا را در زبان عثمانی خادم آغا گویند

بر عهدهٔ او محول شد و سببش نیز این است که چند سالی اقدم وقتیکه صدراعظم
ابراهیم پاشا از برای اصلاحات بمصر رفته بود این سلیمان پاشا در شام بکلربکی بود
بسبب کفایت و لیاقتی که از او مروی بود او را طلبیده والیگری مصر را به او
توجیه نمود و او نیز بدربار دولت معروض داشت که اسایش و امنیت
اقطار حجازیه منوط بر این است که دیار یمن در تحت حکم سلطنت سنیه باشد
در آن اثنا پادشاه گجرات بهادرشاه که یکی از بزرگان هندوستان است چون از قهر و تسلط پادشاه
هند همایون شاه به استان قیصر پاسبان سلیمان زمان عرض مطاوعت و
متابعت و استدعای معاونت و حمایت کرده بود بملاحظهٔ اینکه هم ملتمس
بهادرشاه پادشاه گجرات بعمل آمده باشد و هم سکنهٔ مسلمین آن سامان را
از شر و مضرت کشتیهای جنگی پورتگیزها که مدتی بود در آن دریاها مسلط گشته مانند شتر بی مهار
میگردیدند حفظ و حمایت کرده باشند به پاشای مشارالیه امر شد که یک دسته
کشتی با قدری عساکر عثمانی از راه بحر احمر بهند بفرستد بحسب الامر همایون
سلیمان پاشا نیز در ماه محرم الحرام سنه ۹۴۵ سی هزار لشکر عرب را که به اسکلهٔ
سویس فرستاده بود بر هشتاد فروند کشتیهای جنگی سوار کرده در یک
هوای موافقی که باد مراد میوزید بادبان گشوده به بندر طور واصل شدند

و بعد از چند روز آرام و استراحت عازم معمورهٔ جده گشته از آنجا به اسکلههای
زبید و عدن برخورده از آب و آذوقه آنچه لازم بود گرفته از جهت شمالی
جزیرهٔ سقطره گذشتند و یکراست به دریای سواحل بلوچستان سرازیر شدند
الحاصل چهل و پنج روزه به اسکلهٔ سند تقرب نموده لنگر انداختند لکن چون
از وقتیکه بهادرشاه بجهت اینکه از همایون شاه هراسی برداشته و از پورتگیزها نیز ایمنی
بنفسه بدربار دولت سفیر فرستاده بود تا وقتیکه از طرف دولت بمصر خبر داده شد و
سلیمان پاشا برای امداد از راه بحر احمر به بحر هند رسید چند ماهی مرور کرده بود
بهادرشاه عمرش وفا نکرده فوت شده بود و بسبب نداشتن وارث محمودخان
نامی از خاندان حکمداران آن سامان بجایش نشسته بود در اثنای این
تحولات و انقلابات پورتگیزها نیز پارهٔ جاهای آن سواحل را ضبط کرده بودند
چون سلیمان پاشا واصل آنجا گشت دید که احوال بکلی دیگرگون شده است
بنا بقاعدهٔ تقدیم الاهم علی المهم اول کوشیده پورتگیزها را از آنجاها دفع کند

و اینکه دولت علیه این همه تکلف را از برای امداد رسانیدن به بهادرشاه
پادشاه گجرات بعهده گرفت محض این ملاحظه بود که ثروت و اقتدار خاندان
صفویه که دشمن قوی سلطنت سنیه بود در آنجاها شکسته شود چون
مشارالیه پادشاه گجرات هواخواه دولت منقرضهٔ خفرخانیه بود
راضی به این نحو که همایون شاه به امداد و اعانت خاندان صفویه
در هندستان از سرنو یک دولت مغولیه برپا نماید و از طرف
دیگر هم بتشویقات پورتگیزها فریفته شده پادشاهی همایون را
تصدیق نکرده بود چون این احوال معلوم حضرت پادشاهی شد بملاحظهٔ
اینکه بهادرخان را تقویت داده همایون شاه را که کماکان میرفت
بخاندان صفویه منسوب است ضعیف نماید و کذلک جلو مداخلهٔ
پورتگیزها را نیز که صورت دوستی مینمودند بگیرد در فرستادن امداد
از برای بهادرخان اقدام نمودند و دستورالعمل سلیمان پاشا این بود که
اگر از طرف همایون شاه دعوائی واقع شود که بدشمن ما امداد مینمود آنوقت

آنوقت حرکات قوهٔ حربیه که فرستاده شده بود برضد پورتکیز استعمال نشود
الحاصل در هنکامیکه یک قوت بزرک سلطنت سنیه در دریای هند باپورتکیزها
مشغول جنک وستیز بود ~~اغلب قوهٔ حربیه‌اش~~ حضرت پادشاه نیز با
قسم بیشتر قوهٔ حربیه‌اش به اسم سفر بغداد ~~مملکت لهستان را~~ بر مملکت
لهستان مستولی شده بود

ظهور سفر بغدان نیز بسبب اینی بود که پترو ویوه‌دهٔ بغدان امتیازاتی را که سلطنت سنیه
به او داده بود نپسندیده بخیال زیاد کردن انها افتاده بود و باین واسطه میخواست
دادن خراجی را که در زمان سلاطین سالفه معین شده بود موقوف کند دراین اثناها
بحسن همت خان قریم سعادتکرای طایفهٔ قزاق نیز که در حمایت لهستانیها بودند
از رودخانهٔ پروت کرفته الی شهر کیره‌سون تخته قاپو شدند ویکی از نتایج
حسنهٔ این سفر نیز این بود که از برای طایفهٔ مزکوره حطمان یعنی رئیس مستقل نصب
وتعیین شد زیرا همین که دولت علیه شروع بتدارکات حربیه کرد هریک از
حکومات همحدود را اضطراب استیعاب نمود فلهذا از برای کشف نیت دولت علیه
وسایل جزئیه را بهانه کرده بپارهٔ وسایط دلت زده سفیر میفرستادند ودر

اظهار خلوص اهتمام مینمودند چون حضرت پادشاه انقدر صاحب قوت و
واقتدار بود که عساکر موجودهٔ مملکتش را که قریب به دوکرور میشدند باکمال
ازادی وسرعت ازموقعی بموقعی ~~[struck]~~ وبهر جائیکه میخواست میفرستاد اصلا ملتفت سفرائی
که پشت سرهم وارد بابعالی دولت میشدند نکشته اهمیتی از برای انها قرار
نمیداد ومشغول کار وخیال خود بود بدین منوال اردوی همایون عازم ادرنه
شده شهزاده سلطان مصطفی بمحافظت ایالات اناطول قاسم پاشا به ادارهٔ
مملکت موره فرهادبک بمحافظت اسلامبول و بکلربکی روم ایلی با
قشون جمعیتش به ساخلو ولایت حلب مأمور شدند و به لطفی پاشا
امر شد که چون اردوی همایون از ادرنه بسمت یانبولی حرکت کند
در موقع اساقجی بر بالای رودخانهٔ طونه جسر ببندد چون بکنار
طونه رسیدند خبر رسید که خان قریم باسی هزار لشکر تاتار برای استقبال حضرت
پادشاه می‌آید سلیمان زمان نیز باقریب به صدوپنجاه هزار لشکر جرار
از رودخانهٔ طونه عبور نموده از قطعهٔ بسارابیا به مملکت بغدان داخل
کشتند وشهر یاش را که ویوه‌دهٔ بغدان از تعرض بیکانکان محافظت میکرد
لشکر تاتار غارت کردند و (پترو رارشی) نام رئیس که باعث این

این عصیان شده بود یورد خود را ترک واز میان جنکلها بسمت ترانسلوانیا فرار نمود
بعد از ان اموال موجودهٔ رئیس مومی الیه را بخزینهٔ دولت ضبط کردند وجمیع
بویارها یعنی اعیان مملکت را بحضور همایون طلبیده امر به ایشان شد که از میان
خودشان یکی را به ریاست انتخاب کنند ایشان نیز برادر رئیس فراری را
که (استفان رارشی) نام داشت با (خوسبودار)ی یعنی ریاست برکزیده کیفیت را
بحضور همایون عرض کردند ~~وبموجبش اجرا شد~~ ورخصت داده شد که بموجبش
اجرا شود فی الحال برسر استفان بک قوقه یعنی کلاه ریاست و بدوشش
قبانیچهٔ سمور یعنی خلعت حکومت پوشانیده به او طبل وعلم ارزانی شد
وبشرط اینکه هر دو سال یکبار خراج معمول را بر رکاب همایونی تقدیم نماید یک
طغرا فرمان همایون به او داده ~~[struck]~~ غایلهٔ ان صفحات را برطرف کردند
دراین اثنا از لهستان ایلچی آمده اعتذارنامهٔ عرض کرد وجواب نامه‌اش
نوشته شد واز برای زابولی حکدار بودین نیز دستخط همایونی فرستاده شد
که فراری مرقوم را پیدا کرده سریعاً مغلولا بر رکاب همایون بفرستد وقلعهٔ
اق کرمان را تعمیر نمودها لهستانی و بغدانی نیز قرار جدار تحدید حدود را
نهادند و به قزاقهائی که از لهستانیها جدا کرده بودند نیز استمالت واطمینان داده

بعد از ان عودت همایون واقع شد چون بدار الخلافه واصل شدند
از مژده رسید که قوهٔ بحریه وبریه که سابقاً بمواقع مختلفه اعزام
شده بود مظهر فتوحات عدیدهٔ جدیده شداند واز این جهت در
هر طرف ممالک محروسه شهر ائین کردند

صدر اعظم اباسی پاشا در ماه فوریهٔ سنهٔ ۱۶۳۷ میلادیه از مرض طاعون
وفات کرده مقام صدارت بلطفی پاشا که وزیر ثانی بود عنایت شد
مرحوم اباسی پاشا چون شهوانی و مغلوب هوای نفس بهیمیت ~~[struck]~~ درحین وفاتش [illegible]
درخانه‌اش جهل کهواره میجنبیده است وصدوبیست نفر اولادش
باقی مانده است لکن چون طبیعتش معتدل بوده است باهرکسی بملایمت رفتار
میکرد خلفش لطفی پاشا نیز از جنس ارنبود وبخشونت طبع موصوف
بود وهمشیرهٔ حضرت پادشاه خدیجه سلطان را بعقدهٔ نکاح درآورده بود
در هفتهٔ مواصلتشان میانهٔ او وشهزاده خانم منازعهٔ ظهور کرده کار بمضاربه
میکشد وکنیزان رسیده شهزاده خانم را از دستش خلاص میکنند وخواجه سرایان
پاشا را ببادمشت ولکد کرفته کتک محکمی به او زدند چون این منازعه قابل
تسکین واصلاح نبود مطابق شرع از هم جدا شدند الحاصل امر عالی پادشاهی

صادر گشت که از برای شهزاده سلطان بایزید و شهزاده جهانگیر تهیهٔ سور ختان دیده شود
بنا بعادت دیرین موقع مقرر شد که (آت میدانی) موقع سور باشد این سور پر سرور ختان
یازده روز ممتد شد چون حضرت پادشاه مبتلا بعلت ریح طیار بودند به آب گرمهای
بروسه تشریف بردند موسم بهار را در آب گرمها بسر برده بعده از راه کلیبولی
به اسلامبول عودت فرمودند از سفرائی که برای تبریک سور ختان آمده بودند
ایلچی فرانسه و ایلچی المانیا و بایلوی وندیک و مأمورین مجارستان بحضور همایون در آمده
بعد از تقدیم نامه و اجرای مراسم تبریک عودت نمودند لطفی پاشا صدراعظم خادم سلیمان پاشا
وزیر ثانی رستم پاشا وزیر ثالث صوفی محمد پاشا وزیر رابع بودند در اثنای این
سور حضرت پادشاه صبیهٔ محترمهٔ خود مهرماه سلطان را از برای وزیر ثالث
رستم پاشا عقد نمودند

وزیر ثالث سلیمان پاشا که بمناسبت صدراعظم شدن لطفی پاشا وزیر ثانی شد
همان خادم سلیمان پاشاست که والی مصر بود و در سویس کشتیهای جنگی تجهیز نموده
از بحر احمر بیرون رفت و عدن را گرفته شیخ عامر را بدار کشید و جزیرة العرب را
دور زده از بحر عمان عبور نموده رفت بگجرات و کشتیهای پورتکیزها را پراکنده
کرده در بحر هند مظهر غلبه و فتوحات گردید و باز به سویس برگشته بمصر رفت

چون فتوحات خود را بدربار شوکتقرار معروض داشت بمکافات این
خدمات مبروره اش رتبهٔ وزارت و مأموریت قبهٔ همایون به او عنایت
شد و بعد از لطفی پاشا بمقام صدارت نیز رسید

در این اثنا دولت اوستریا و حکومت المانیا در امور پادشاهی
مجارستان و ترانسلوانیا که در تحت حکم دولت علیهٔ عثمانیه در آمده بودند
بنای مداخله را گذاشتند و در مجلس سفرا که در حضور صدراعظم لطفی پاشا
منعقد شد در آن باب ممکن نشد که قراری داده شود سبب مداخلهٔ
فرنگیان در امور دولتی مجارستان این بود که چون در این اوقات یانوش
زاپولی پادشاه مجارستان که دست نشاندهٔ دولت علیه بود فوت شد وارثی
که بایستی خلف او بشود از طرف مادری بخاندان امپراتور المان و لهستان
منسوب بود چون متوفی زاپولی از معتبرترین خاندانهای مجارستان بود وقتیکه
حضرت پادشاه مجارستان را فتح نمود حکومت آنجا را به این زاپولی
دادند او نیز در اثنائی که بکرسی حکمداری نشست (ازابلا) نام پرنسس را
که از خانوادهٔ (ژاژه لون) بود بزنی گرفت و از او پسری (یوان) نام
بدنیا آمد بعد چون زاپولی وفات کرد بنا بتحریکات پرنسس مشار الیها

حکمدار فردیناند و حکمدار اوستریا بنای مداخله را گذاشت زیرا فردیناند
همشیرهٔ پادشاه لهستان (آنا) نام پرنسس را بعقد نکاح در آورده بود
لهذا حضرت پادشاه بملاحظهٔ اینکه ~~بیهوده بیایلچیها~~ این امر را بواسطهٔ
قوهٔ حربیه انجام دادن اولی و ارجح از آنست که بیهوده با پارهٔ ایلچیهای
صاحب غرض مذاکره بشود وزیر رابع طویل محمد پاشا را با بکلربکی روم ایلی
خسرو پاشا بر قشون وافی سرکرده نصب نموده بطور طلایه از پیش
فرستادند

چون صدراعظم لطفی پاشا در حرکات خود که منافی طبع جمیع ارکان دولت بود اصرار غریبی داشت
در قلیل زمانی معزول شده وزیر ثانی سلیمان پاشا در جای او صدراعظم
گشت لهذا خسرو پاشا وزیر ثانی و رستم پاشا وزیر ثالث شده
بکلربکی گری روم ایلی نیز به احمد پاشا آقای ینکیچریان توجیه شد و جای
او را هم به زنیل پاشا دادند و فوراً موکب همایون عازم ادرنه گردید مشار الیه
لطفی پاشا فی الحقیقه بسیار تندخو و کم حرف و صاحب وقار بود نمیگذاشت
سایر وزرا در حضورش لب بگشایند و کسی از حد خود نمیتوانست تجاوز کند

و سلیقه اش این بود که در امور داخله تبدیل مناصب کردن و از نو منصب
و رتبه دادن باعث خرابی دولت میشود اجرای این دو چیز در نزد وی
بسیار منفور بود و حتی در باب حسن ادارهٔ امور داخله یک نظامنامه
نوشته بود که حضرت پادشاه مدت مدیدی بموجب آن عمل میفرمودند
چون صاحب تاریخ کنه الاخبار عالی پاشا از دشمنان این لطفی پاشا بوده است
از آن جهت از پاشای مشار الیه بد نوشته است الحاصل صدراعظم تازه
سلیمان پاشا با قدری قشون مأمور محافظت اناطول گشت و شهزاده سلطان
مصطفی نیز بنیابت سلطنت در اسلامبول نشست چون حضرت پادشاه
با لشکر انبوه وارد بلغراد گردید از حسن همت احمد بیک امیر سنجق نیکوبولی
(پترو وارشی) که سابقاً امیر بغدان بود و فرار کرده بود گیر آمد چون
او را بحضور همایون در آوردند فی الحال او را بزندان یدی قله فرستادند
زن متوفی یانوش زاپولی ازابلا پسر کیالهٔ خود سیژسموند نام طفل را
در شهر اوفن که مقر حکومت بود بمقام حکمداری نشانده خودش میخواست
بالنیابت حکومت کند چون حضرت پادشاه واصل آن صفحات شدند
~~[illegible] هدایایی که مناسب شان خود و حکمدارزاده بود ترتیب داده اول~~

~~یعنی طفل یک ساله خود را که اجبارا اصرار داشت جلوسش را بتصدیق برساند~~
خیانت این بود که پارهٔ هدیه ها که مناسب حکمدار زاده و مادرش باشد ترتیب
داده طفلی را که اصرار داشتند حکمداری او را بتصدیق برسانند آورده
به پنهند چون حکمدار زادهٔ مشارالیه را با دبدبهٔ مخصوص به اردوی
همایون ~~در~~ آمد در بارهٔ او احترامات لازمه را بجا آوردند در این
اثنا از نفرات ینکیچریان دو تا سه تا پنجتا ششتا به بهانهٔ تماشا
داخل شهر گشته دروازه های شهر ضبط شد چون فرمان حکمداری اردل
که انشای نشانجی جلال زاده بود بواسطهٔ چاوشباشی علی اقا از برای
پرنسس مشارالیها فرستاده شد از طرف پرنسس پارهٔ کله مندیها اظهار
شده بود لکن در عهدنامه ثبت شد که تا زمانیکه حکمدار زادهٔ صغیر اقتدار حکومت
کردن بهم برساند حکومت مجار امانتاً با سلطنت سنیه باشد همینکه حکمدار
زادهٔ مشارالیه مقتدر شد که زمام حکومت را بدست بگیرد باز حکومت
مجار با معافیات و امتیازات سابقه اش بخانوادهٔ ژاپولی تسلیم بشود
و بعد از آن بکلربکی بغداد سلیمان پاشا برای اینکه سرپرستی عساکر عثمانیه را

و محافظت مسلمانانیکه در قلعهٔ بودین میمانند بکند بکلربکی بودین نصب شد
و مجارها نیز بجهت اینکه وکیل اموراتشان باشد یکی را یک نصب نمودند
و بعد از آن پرنسس مشارالیها و پسرش ژاپولی سیژسموند با نوکرهای
مخصوص در خانه شان و از اهالی انکانیکه میخواستند و خزائنشان و با طبل و علم
و خدم و حشمشان برخاسته بعزم تصرف کردن حکومت ترانسلوانیا راه
افتادند و مارتینوزی نام شخص از طرف سلطنت سنیه برای حکمدار زاده
وصی نصب شد در این اثنا از جانب فردیناند و سفیری آمده مستدعی
گشت که حکومت مجارستان را بشرایطی که بمتوفی ژاپولی داده شده بود
به فردیناند عنایت شود لکن این استدعا قرین قبول نگشت و الحاصل
در سال پانزدهم محاربهٔ مهاج پادشاهی مجار بکلی فسخ و سلیمان پاشا
در شهر بودین که دارالحکومهٔ مجارستان است والی و خیرالدین چلبی
قاضی نصب شد و سه هزار ینکیچری و سه هزار سوار ساخلو تعیین گشت
لکن امتیازات قدیمهٔ اهل شهر کما فی السابق باقی مانده و سرای حکمداری
بهمان حالتش ترک شد رستم پاشا که وزیر سوم قبهٔ همایون بود چون
بحسب القانون قبل از وزیر ثانی خسرو پاشا نمیتوانست صدر اعظم بشود و صدر اعظم شدن

خسرو پاشا نیز منوط بعزل صدر اعظم سلیمان پاشا بود بمکر و دسیسه خسرو پاشا را
کوک کرده در دیوان همایون در اثنای محاوره با صدر اعظم کار بخنجر کشی رسید
و با این جهت هر دو را مورد غضب شاهانه ساخته هم صدر اعظم سلیمان پاشا
و هم خسرو پا وزیر ثانی هر دو از مأموریتشان عزل شدند و بموجب قانون منصب وزارت
به وزیر ثالث رستم پاشا منتقل گردید و پاشای مشارالیه مهر صدارت را
به این حیله بدست آورد
چون حضرت پادشاه واصل اسلامبول گردید خبر رسید که خیرالدین پاشا در
محاربهٔ دریائی که با شارلیکان کرده بود غالب و مظفر گشته است بعد از این قضیه
پادشاه فرانسه فرانسوای اول بواسطهٔ سفیرش (پولن) از دولت علیه استرحام
نمود که بر ضد شارلیکان بقدر کفایت از کشتیهای جنگی عثمانی از برای او امداد فرستاده کشتیهای
امدادی نیز به سرکردهٔ بحری فرانسه تسلیم شود استدعای او در نزد دولت قبول شده
خیرالدین پاشا با دولت فروند کشتیهای نوساز بکمک پادشاه فرانسه فرستاده شد
و از جانب پادشاهی نیز نامهٔ مخصوصی به او نوشته شد و مضمون نامه از این قرار بود
(تو که مشهورترین و معتبرترین پادشاهان عیسوی هستی دانسته باش که بموجب استدعای

پولن نام سفیرت ~~دادم~~ راضی بدادن دستهٔ کشتیهای جنگی خود که با جمیع لوازماتش
مجهز است گردیدم و به کپتان خیرالدین پاشا فرموده ام که از امر شما بیرون
نرود شما نیز بعد از آنکه محاربهٔ مذکوره را بطور دلخواهتان به انجام رسانیدید
قبل از آنکه هواها منقلب بشود کشتیها را پس بفرستید و خود را از خدعه های
شارلیکان محافظت نمائید تا بدشمنانت نفهمانی که هر وقت از برای
جنگ کردن مقتدری دقت کنی که مصالحه را بنزیری هر انکسانی که
بمحبت و مودت من راغبند جناب حق به ~~ایشان~~ عنایت فرموده بشمشیر
مظفرم محافظت میشوند انتهی) این نامه را به پولن تسلیم نموده او را
نزد پادشاه فرانسه پس فرستادند
خلاصهٔ کلام دستهٔ کشتیهای عثمانی که در کشتی سازخانهٔ اسلامبول بموقت خیرالدین پاشا تجهیز و بسفیر فرانسه
پولن داده شد چون به بوغاز مسینا که از مواقع سیسیلی است واصل گردید
پارهٔ شهرهای متعلق بسواحل ناپولی را که با شارلیکان متفق بودند زده
غارت کردند و در شهر روما نیز شایع که پارهٔ کشتیهای خفیف نیز از راه
نهر تبر که از وسط شهر مذکور میگذرد داخل شهر خواهند شد و این شایعه
اهالی شهر روما را بسیار مضطرب کرده بود لکن کشتیها از آنجا متوجه

سواحل ژنوه و ساردنیا گشته از انجا به مارسیلیا مواصلت نمودند و پولنی
سفیر فرانسه از کشتی بیرون شده خبر قبول شدن استدعای پادشاه فرانسه را از طرف
حضرت سلطان ~~با نامه همایون~~ بحکومت خویش خبر داده نامه همایون را نیز
رسانید بعد از ان کشتیهای عثمانی با کشتیهای فرانسه که در مرداب مارسیلیا
حاضر شده بودند ملحق گشته قرار برین شد که شهر نیس را محاصره در یا بکنند
دسته کشتیهای عثمانی یقدر ۱۱۰ بیست فروند و در زیر فرمان خیرالدین پاشا
و کشتیهای فرانسه نیز بقدر چهل فروند و در تحت حکم دوک (انکوئنا) بوند
این دسته کشتیهای متفقه به پیشگاه شهر نیس آمده قلعه را که بواسطه مجاهدین
مالطه و رادوس و اسانیه محافظت میشد بتوپ بستند در این بین
درمیان بعضی از نفرات لشکر فرانسه و دسته های ینکیچریان در خصوص نهب
و غارت و اسیر گرفتن منازعه ظهور کرد لهذا سرکردکان بحری طرفین مصلحت
دیدند که لشکر طرفین از هم جدا شوند لکن این اصول بیشتر باعث رقابت
شد و فیمابین این دو لشکر مناقشه و منازعه کم نمیشد اگر فرانسویان عثمانیان را
از برای امداد مستعد نمیدانستند آیا طلب امداد میکردند و سبب انیکه عثمانلوها
بطریق امداد از برای مداخله مهیا بودند آیا این نبود که تابعان مذهب لوتر را

مایل نمود ساخته بمسلمانان دعوت کنند والحاصل هیچ شکی نیست که جنگ حواد
پادشاه فرانسه با شارلیکان و عداوت شارلیکان با اعرابی که در اندلس
باقی مانده بودند و خواه محاربات امراء بربرستان افریک با اسپانیولها و پورتکیزها
و علی الخصوص کشمکش حضرت پادشاهی با دول شمالیه شرقیه و اعانت و
حمایتی که از دولت فرانسه و رؤسای پروتستانت میکردند و اساس حمایت
از دولتهای بربرستان مبنی بر ترویج پولیتیک دین و مذهب بود زیرا
سلطنت عثمانیه مانند دولتهای دیگر بواسطه اجتماع و انتخاب یک ملتی
رئیس القوم نصب نشده بود بلکه یک صاحب خروجی بود که بواسطه اعلاء
کلمة الله ظهور کرده بود و این همه ممالک را بقوت دین و نیت جهاد فتح کرده
بودند و اساس دولت و سلطنتی که تشکیل شده بود از قضیه دین و مذهب
نمیتوانست جدا شود اگر دولت علیه عثمانیه در داخل حکومتش این اساس را
تبدیل و تغییر بدهد از برای خود یار و مددکار نمیتوانستند پیدا کند مع هذا
باز حقوق همجواری را منظور داشته از برای محافظت اسایش تبعه خود
با دولتهائی که مقتضی است بنا به اصول دولیه معاهدات عقد نموده و مطابق وقت و
حال قوانین وضع ~~...~~ میکنند ~~از اصول دولیه بود~~ و اگر ملتفت این
دقایق نشود هیچوقت از برای دولت دردسر و غوایل وخیمه کم نمیشود بنا علیه

به سفیر فرانسه که آمده بود از دولت علیه بر ضد شارلیکان امداد بطلبد و
و بنا به التماسش خیرالدین پاشا با قوه کافیه بحریه مأمور شد آن نطق رسمی که در
دیوان همایون خطاب شد نطق صدراعظم ابراهیم پاشا نبود بلکه نطق رستم پاشا
بود در تاریخ جودت مینویسد که آن نطق را ابراهیم پاشا کرد و در کتب تواریخ
ثبت و ضبط شده است که ~~چون معلوم است~~ در زمان ابراهیم پاشا نبود که سخنان فرانسوا پادشاه
فرانسه که گفته بود در قطعه ایتالیا متفقین هستند و اگر پادشاه بسمت آولونیه
لشکر بفرستد اول وندیکیان داخل اتفاق خواهند شد و باعث گشت که اردوی
همایون بطرف ارنبودستان توجه نماید بی اصل و بی اساس در آمد و علاوه
برین از وندیکیانی که گفته بود داخل اتفاق خواهند شد پاره حیلهها و خدعهها بروز
کرد ~~و این وقوعات هم در زمان ابراهیم پاشا نبوده است~~ بلکه از حوادثات زمان
صدارت خلف او ایاس پاشا بوده است کذلک موخراً کشتیهای جنگی به امداد
خواستن فرانسویان نیز در زمان رستم پاشا اتفاق افتاده است که میانه او
و ابراهیم پاشا سه صدراعظم یعنی ایاس پاشا لطفی پاشا و سلیمان پاشا آمده
و رفته اند والی صل ~~...~~ نطقی که ادعا میکنند کلام ابراهیم پاشا است چون
خوب دقت شود به رستم پاشا مناسب می اید اگرچه فیمابین ابراهیم پاشا و سفیر فرانسه نیز

مذاکره و مکالمه واقع شده است لکن فقره که در تاریخ جودت مذکور است
الوقت اتفاق نیفتاده در زمان ایاس پاشا بوده است
وقتیکه حضرت پادشاه از بودین حرکت کردند چون سلیمان پاشا که والی بودین
نصب شده بود عن اصل مجار بود مناسب ندانستند که در آن صفحات بماند لهذا
موی الیه عزل شده جای او را به بالی پاشا دادند در این اثنا امراء حدود بوسنه
هر یکی با چند هزار سوار مشغول تاخت و تاراج خرواتستان و ندیک بودند
و از طرف سمندره نیز بر حدود ترانسلوانیا تعرض میشد
و هم در این سال سعادتگرای فرمانفرمای قریم و صاحب گرای و قازان خان
که از سلاله چنکیز بودند با یکدیگر جنگ کردند و نهایت الامر حضرت پادشاه
بتأثیر نفوذ قوه اسلامیه اختلال و شورش مملکت قریم را خوابانیده
صاحب گرای در خانی قریم برقرار شد
خلاصه بعد از وفات یانوش ژاپولی که حکمدار مجار نصب شده بود
در امور حکومتی مجارستان اغتشاش دست داد یعنی از یکطرف ازابلا زن
ژاپولی بقوت پدرش حکمدار لهستان استناد نموده ادعا میکرد که حکومت مجار
باید به پسر صغیرش سیزبسموند ژاپولی منتقل شود و از طرف دیگر بعضی از

معتبرین خاندانهای مجارستان از برای خود شان طرفداران بهم بسته بعضی بدولت
عثمانی و برخی بدولت نمسه تکیه داده بودند دراین اثنا حکمدار نمسه فردیناند نیز
با بارهٔ شرایط دلفریبانه حکمداری مجارستان را از حضرت پادشاه التماس
کرد لکن حضرت پادشاه ~~تاج حکمداری راحسب الوراثه به پسر حکمدار متوفی داده~~
مشروط برانکه تا حد بلوغ بوصایت مادرش در امارت اردل مانده بعد ازان
به مجارستان بیاید و تا آن مدت از طرف دولت علیه در مجارستان یکنفر والی
مشغول ادارهٔ حکومت باشد تاج حکمداری راحسب الوراثه به پسر
حکمدار متوفی داده بودند اما این قرار نه بکار سیز سموند ژاپولی و نه بکار بعضی
از بزرگزادگان مجار که دعوای حکومت داشتند می آمد و علی الخصوص هیچ موافق
افکار حریصانهٔ فردیناند و نبود لهذا مرقوم بواسطهٔ تحریکات خفیه اهالی مجارستان را
بطرف خود مایل ساخته به این واسطه چند شهر برا تسخیر کرد چون این خبر
بسمع همایون واصل گردید چون مناسب و موافق مصلحت نبود که این کار مجارها را
در مقابل دولت و دشمنی اینطور شورش و مغشوش بگذارند لازم آمد که بطور
دلخواه چارهٔ این کار را بکنند و مقتضی شد که با قوهٔ کافیه بر سر آن مملکت
عزیمت فرمایند بناء علیه اول بهار سنه ۹۵۰ از اسلامبول حرکت نموده چون

بشهر ادرنه واصل گشتند قشون ایالات که از اول طلبیده شده بودند
با افواج ینکیچریان و سپاهیان جمع آمدند و اردوئی که تقریباً از صد و چهل
هزار نفوس مرکب بود فراهم آمد و از راه رودخانهٔ طونه لوازمات و مهمات
حربیه و اذوقه فرستاده شد و لشکر اناطول را بسرکردگی احمد پاشا بکلربکی
اناطول بطور طلیعه از پیش فرستادند و امر همایون صادر گشت که
امرای حدود خاقانی نیز در بلغراد جمع شوند خلاصه حضرت پادشاه با این چنین
قوهٔ کلیه به بلغراد واصل شدند و از انجا بحدود مجارستان گذشته
راهی را که سابقاً برای محاصرهٔ شهر وین رفته بودند پیش گرفته جمیع شهرها
و قلعه های آن خط را ضبط نمودند و قشون ساخلوی انجاها را که از
ایتالیانی و نمسوی و خروات و وندیکی بودند سلاح چین کرده رها کردند
و اهالی بوجی را نیز موافق عصیانشان تادیب و سیاست نمودند و
شهرهای بچوی و استونی و بلغراد و امثال انها چندین شهر و بلاد را
به ایالت بودین الحاق نمودند

ازجانب سفارت فرانسه بدولت علیه خبر داده شد که المانیا و چه وله و وندیک
و پاپ باهم اتفاق کرده اند که مملکت مجارستان را از دولت علیه پس گرفته عثمانیان را تا بلغراد

عقب نشانند

دولت علیهٔ عثمانیه در قطعهٔ اروپ متصرف ده مملکت شده که یکی از انها
امپراتورنشین و پنج امارت بود و هر یک ازان ممالک عشره
نیز منقسم به سنجقها و ایالات بودند

فهرست ممالک دولت علیهٔ عثمانیه
در قطعهٔ اروپ

مجارستان اردل بغدان افلاق صرب بوسنه
خرواتستان ارنبودستان بلغارستان روم ایلی

وقتیکه حکمداری بودین مفتوح گشت دولت علیه در قطعهٔ اروپا
چهارده ایالت و نود سنجق داشت هشت ایالت ازانها در خارج
رودخانهای طونه و صاوه بودند که انها عبارت از ممالک افلاق بغدان اردل
مجار و خروات بودند همه چهل پنج سنجق میباشند و شش ایالت
دیگر در طرف داخلی رودخانهای مذکور بودند که انها نیز منقسم به چهل و پنج
سنجق شده بودند که تفصیل انها در فهرست ممالک تصریح شده است

الی صل حضرت پادشاه بعد از انکه با این مظفریت به اسلامبول
مراجعت فرمودند خبر وفات شهزاده سلطان محمد حاکم مغنیسا باعث
الم و اندوه قلب همایون گردید نعش شهزادهٔ مغفور را فرمودند
به اسلامبول آورده در میدان وسیعیکه در قرب موقعیکه معروف به (اسکی اوطه لر) است
دفن نمایند و به اسم شهزادهٔ متوفی بمعرفت معمار سنان سیصد هزار
طلای وندیک خرج کرده یکباب مسجد عالی و خیرات خانه و سایر
عمارات خیریه ساختند حضرت پادشاه تاکنون با این شهزاده
چهار فرزند دلبندش فوت شده بودند و پنج نفر شهزاده در زیر
سایهٔ همایونی زندگانی میکردند شهزاده سلطان محمد در میان امرا
بسیار مقبول و ممدوح بودند و بعد از وفاتش در تعزیت او مرثیه ها
گفته شد از ان جمله مرثیهٔ دفتردار خیالی بک و مرثیه رحمی بک که از
ندمای شهزادهٔ مرحوم بود در این محل درج شده بود لکن چون مفید
فایدهٔ تاریخی نبود از ترجمهٔ آن قطع نظر شد

دراین اثنا برادر شاه طهماسب القاص میرزا از مسلک نابجائی
که پدرش احداث کرده و برادرش نیز سالک بود تنفر و اعراض نموده بدربار

شوکت قرار پناه آورد واین کیفیت از سر نو باعث ظهور مسئلهٔ شرقیه
شد ازانکه شهزادهٔ مشارالیه از سمت شروان به ملک قریم فرار کرده ازآنجا
به اسلامبول آمده بود عقلای عصر خوشنود نبودند و استدلال میکردند که چون
هر دو دولت بهانه سررشتهٔ میجویند بلاموجب از شاه خوف
نمودن و فرار کردن این شاهزاده را اسباب ظهور جنگ و جدال فیمابین
دولتین میشمردند فی الحقیقت فرار کردن و بزیر سایهٔ دولت عثمانیه
پناه آوردن این شاهزاده مبنی بر تصدیق مذهب تسنن محض چون از
برادرش طهماسب پارهٔ بی احترامیها دیده بود برای اینکه ازاو انتقام
بکشد بسلطنت سنیه پارهٔ خدمتها وعده نموده بسفر ایران تشویق میکرد
وحتی بعضی اشخاص دراین خصوص تعرض نموده گفته بودند نباید فریفتهٔ
وعدهای او شد واین مطلب مسموع حضرت پادشاهی گشته فرموده بودند
ما در حق یک پادشاهزادهٔ انچه لایق شان دولت و سلطنتمان است بعمل
میآوریم البته او هم در مقابل این حرمت ما مجبور خواهد شد که خدمتی بجا
بیاورد چون میرزای مشارالیه از احوال داخلهٔ دولت صفویه وقوف داشت

اصرار داشت که اگر تبریز بکمال سهولت ضبط میتواند شد و دلایل
قطعیه ایراد میکرد که بواسطهٔ مسخر شدن تبریز تفلیس و تمام
گرجستان و مملکت شیروان نیز مسخر خواهد شد خواه در اثنای
ملاقات شاهزادهٔ مرقوم با حضرت پادشاهی و خواه در بین مصاحبتش
با وکلای دولت انقدر مقالات و بیاناتی که ازو بروز میکرد و
از خلاصهٔ کاغذهائی که از برای او میآمد حضرت پادشاهی اعتماد کرده محقق دیدند
که میل اعلان حرب دارند وکلا نیز این میل پادشاهی را تصدیق نموده در
روز پانزدهم شهر صفر المظفر سال مزبور القاص میرزا را با عدهٔ از
قشون اناطول یک هفته پیشتر فرستادند هفتهٔ دیگر نیز شخص پادشاه
عازم تبریز گردیدند بعد ازانکه شهرهای وان و وادی الجواز وارجیش
وقارص و بایزید وامثال آنها دوباره ضبط شده بممالک محروسه ملحق
شدند حکومت شروان را به برهانعلی خان که از احفاد شاه شیروان
بود مقرر داشته القاص میرزا را نیز بحکمداری آذربایجان نامزد فرمودند
لکن چون درمیان امراء عثمانیه بعضی با میرزای مشارالیه مخالف
بودند پادشاه را ازین خیال انداختند هرچند شاه ایران خبر
گرفته بود که حوالی تبریز و خوزستان مخیم اردوی جهانپوی سلطان سلیمان شده است

چون ازمقابله عاجز و هراسان بود در حدود اصفهان توقف نموده مشغول تفتیش و تفحص
نیت وافکار حضرت پادشاهی بود چون القاص میرزا ازاین اوضاع واحوال
برادرش خبردار گشت با قشون اکراد که سپردهٔ او بود استیذان نمود که رو به
اصفهان ایلغار نماید ازانجائیکه ارکان دولت ازاوضاع او متنفر و دلخور بودند
بجان خود منت شمردند که شاهزادهٔ موما الیه به این وسیله از اردوی همایون
دور شود لهذا بالاتفاق در دادن رخصت رای دادند بغیر از عساکر موظف بقدر
ده هزار سوار نیز بمیرزا داده او را بسمت بغداد فرستادند و مقرر شد موما الیه
از بغداد بسمت کربلا رفته ازانجا رو به ایران بیاورد چون القاص میرزا
به بغداد واصل شد قشون بسیاری دور خود جمع کرده رفت بکربلا لکن
بخیال اینکه اهالی ایرانرا بخود مایل کنند بنای ترویج مذهب شیعیت را نهاد چون
فی الاصل موما الیه تسنن نکرده بود بلکه بنا بعادت روافض
از راه تقیه مراد شی بازی دادن سنیان بود خلاصه حضرت پادشاهی نیز از صحرای
جوالکی حرکت نموده برای گذرانیدن زمستان آن سال اعظم بلاد عرب یعنی شهر حلب را
قشلاق قرار دادند هنگامیکه موکب همایون در حلب بود هدایای وفیرهٔ
که علامت مظفریت القاص میرزا بود بواسطهٔ وزیرش سید عزیزالله شیروانی
بعتبهٔ همایون خاقانی ورود کرد و هدیه اش مقبول همایون افتاده ازبرای او

یک قبضه شمشیر مرصع و یکثوب خلعت ملوکانه فرستاده شد و بوزیرش نیز
یکثوب خلعت زرین پوشانیده اعاده نمودند شهزاده سلطان بایزید را هم
بمشتای حلب طلب کرده امر شد در رکاب همایون ملتزم باشد
در اول بهار سنهٔ ۹۵۶ موکب همایون از حلب حرکت و بجانب ایران
عزیمت نمود الوقت شهزاده سلطان بایزید نیز مرخص شد که بمقر حکومت
خود برود والقاص میرزا را به اردوی همایون طلبیدند لکن چون شاهزادهٔ
موما الیه میدانست که ارکان دولت با او مخالفند ازان جهت از غنایم
سال گذشته از برای وزرا چیزی نفرستاده تنها به حضرت پادشاهی پیشکش
کرده بود این قضیه باعث رنجش رستم پاشا که بحرص وطمع مشهور بود شد و
افکار حضرت پادشاهی را دربارهٔ میرزای مشارالیه تغییر داده بود چون
این مطلب به میرزا منعکس گردید دعوت پادشاهی را اجابت نکرده
استرحام کرد که در کردستان بماند دراین اثنا یکی از امراء اکراد که از
جانب برادرش طهماسب اطماع شده بود شاهزاده را کشته ازبرای
طهماسب برد هرچند شاه طهماسب از غایلهٔ برادرش آسوده گشت لکن
باز از محاربهٔ عثمانلو که بواسطهٔ او ظهور کرده بود بسیار هراس داشت

وزیر ثالث صوفی محمد پاشا به بغداد فرستاده شده وزیر ثانی احمد پاشا
نیز مأمور سمت کرجستان کردید و تورطوم ونجاح و ایراخور و تبکرد
واغجه قلعه و چندین قصبات دیکر ازین قبیل با نواحی معمورهٔ انها بر ممالک
محروسه ضم والحاق شد چون که ازجانب طهماسب نیز امان نامه ورود نموده بود
غائلهٔ حرب نیز مندفع کشته حضرت پادشاه به اسلامبول مراجعت فرمودند

در سنهٔ ۹۵۸ بمناسبت انکه مجارستان بر ممالک محروسه ملحق شده بود وطمشوار که در سمت شمالی
طونه واقع شده است درحکم پادشاه نمسه بود کسانی را که از بودین امده بدرولت
میرفتند اذیت میکردند و در این باب نزد حضرت پادشاه شکایت بردند بوالی بودین امر شد
که کیفیت را به امراء نمسه بنویسد لکن چون فردینانددو بسبب پارهٔ تشویقات باز
بغیرت آمده بود به این شکایات کوش نداد لهذا بکلربکی روم ایلی محمد پاشا
مأمور برسید که این مطلب کشت وعساکر موظفهٔ روم ایلی و دو هزار نفر ینکیچری با صد و
پنجاه اراده توپ نیز به ان سمتها فرستاده شد پاشای مومی الیه به بلغراد رفته از
رودخانهٔ صاوه بطرف سرم کذشت واز صحرای سکدین به پسته واصل شد
واز جسریکه بسته بودند نهر طونه را عبور نموده اول قلعهٔ بجی را بمحاصره کرفت وپس از ان
دو حصار ارات را کرفته چون انجارا هم مسخر ساختند فورا بقلعه های لیپوه و طمشوار

رسانید لکن بسبب شدت برودت هوا وقلت سپاه ومتانت قلعه معلوم شد که بر دشمن
غلبه ممکن نخواهد شد بالضروره به بلغراد برکشته زمستان را درانجا بسر بردند ولکن
خادم علی پاشا در ایالت بودین و اولامه پاشا در سنجق لیپوه ومنجال زاده خضربک
در سنجق سکدین ورستم بک در سنجق سمندره هریکی با جمعی مستحفظ ساخلو
ماندند چون بجهت اینکه حضرت پادشاه پادشاهی مجاررا بحکمداران اردل تحویل
نموده عساکر عثمانیه در اکثر مواقع مذکوره منتشر شده بودند امراء مجار
رنجش ودلخوری پیدا کرده بودند لهذا پادشاه نمسه فردیناندو وحکمدار لهستان
لونی با امراء مذکوره ~~اتفاق نموده~~ دست یکی کرده برای اینکه عثمانیان را از راهی که
آمده بودند برکردانند از پاپ فتوی کرفتند که یک اتفاق صلیبی جمع نمایند
وبعد از این اجماع اول بر عثمانیان وبعد برای تخلیص حصار لیپوه که ضبط شده بود
حمله بردند زیرا چون حصار مذکور تازه کرفته شده بود اسباب لازمهٔ محافظت
آن از برای عثمانیان هنوز مجهول بود والی صدر چون مسموع همایون کشت که
حوالی بودین بکلی هرج ومرج شده است وزیر ثانی احمد پاشارا بعنوان سرداری
سنه ۹۵۹ مجارستان از اسلامبول حرکت داده همراه او مقدار کافی لشکر نیز فرستادند در
سردارمشارالیه بعد ازانکه قلعه هائی را که بدست فرنکیان افتاده بود استرداد نمود

بر حصار اکرم نیز حمله برد لکن فتح آن میسر نشده سالمًا وغانمًا عودت کرد
اکرچه حضرت پادشاهی در این سال از سرای همایون بهیچ طرفی حرکت
نفرمودند از مشغولیت امداد واعانت فرستادن از برای غزاة مسلمین که در مجارستان
بودند نیز فراغت نداشتند بنابرین شاه عجم طهماسب شاه این مشغولیت مهمهٔ
دولت را که در روم ایلی داشت فرصت شمرده بر شهرهای وادی الجواز وارجیش
واخلاط مستولی شده تا قصبات حوالی ارضروم پیش آمد امراء عثمانیه که در
انجاها بودند با والی ارضروم بمقابلهٔ دشمن شتافتند لکن کثرت لشکر ایرانیان
باعث هزیمت عثمانیان شد لهذا قرار داده شد که از سر نو لشکر انبوه واردوی مکملی
ترتیب داده تا اصفهان بفرستند و وزیر ثانی احمد پاشا را بسرداری شرق نصب
سنه ۹۶۰ نمودند ولکن چون بوجهی تشخیص پادشاه نیز در آن اردو مقتضای مصلحت بود در غرهٔ شهر شوال
حضرت پادشاه نیز با اردوی علیحدهٔ حرکت فرموده بعد از طی مراحل چون به ینکی شهر
واصل کشتند شهزاده سلطان بایزید بشرف رکاب بوسی پادشاه مشرف کشته
مأمور بمحافظت شهر ادرنه کردیدند یک دو منزل بیشتر شهزاده سلطان
سلیم نیز بموکب همایون پیوست وامر شد که ملتزم رکاب حضرت شهریار باشند

چون موکب همایون به ارکلی رسید شهزاده سلطان مصطفی نیز با نوکرهای
درخانه اش بزیارت پدرش آمد چون از در اطاق سراپردهٔ همایون
داخل میشد بموجب اشارت پادشاهی مریخ فلک تیغ قضارا برفرق
شهزاده نواخت وبیک ضربت کارش را ساخت جمیع امرا وارکان ازاین
وضع غدارانهٔ پادشاه متعجب وحیران شدند فی الفور قپوجی باشی
از سراپردهٔ همایون بیرون دویده مهر صدارت را از صدر اعظم رستم پاشا
کرفته فورا انرا بکف کفایت وزیر ثانی احمد پاشا سپردند

پارهٔ تحقیقات در باب کشته شدن شهزاده سلطان مصطفی

شهزاده سلطان مصطفی شهزادهٔ با اقتداری بود که بسن چهل سالکی رسیده بود درمیان
شهزاده وصدر اعظم رستم پاشا بعض مباینت ومخالفت راه یافته بود لهذا
رستم پاشا درصدد رفع وازالهٔ شهزاده برآمده هروقت در حضور همایون
فرصتی میجست بپادشاه عرض میکرد که سلطان مصطفی طالب تاج وتخت است
ودرمیان طبقهٔ لشکری نفوذ کاملی دارد وقوهٔ حربیهٔ دولت را بطرف
خود جذب وجلب نموده است وچندان ازین سخنان میکفت تا انکه پادشاه را
درحق شهزاده بشبهه انداخت وحضرت پادشاه چون قصد شهزاده اینی بود

که سلطان بایزید را خلف خود کند چون ذهنیش شد که سلطان مصطفی بخلاف مرضی
همایون سودای سلطنت در سر دارد در بارهٔ او بغض آمده بود چون انسان بیشتر از
هر لذتی لذت جاه را طالب است بتجارب عدیده و وقوعات مکرره ثابت
و معلوم شده است که از برای این لذت تلخیهای بسیار و دردها و المهای بیشمار چشیده
و کشیده اند و این هم بهر شخص مسلم است که از هر کس صداقت و بالعکس خیانت
هر دو از برای تحصیل منصب و اقبال [illegible] سر میزند حتی جمیع ناس
بحرف از خودشان بزرگتر خود را به انواع مخاطره و مهالک می اندازند محض
برای اینکه بمنصب و اقبال برسند و این صداقت و خیانتی که ناس در بارهٔ
خود و دیگران ادعا و اسناد میکنند هر دو یا از برای تحصیل جاه و منصب است و یا
اینکه بجهت حفظ مسند و اقبالیت که دارند بهمین جهت بود که رستم پاشا
برای حفظ مسند و جاه خود از برای مرگ شهزادهٔ سیاه بخت این مقدمات را
تمهید نمود اگر خیال شهزادهٔ مقتول در بارهٔ پدرش بالفرض صحیح بود این محض استحصال
دولت و اقبال میشود و با رستم پاشا که مانع خیالات او بود عداوت ورزیدنش
امری بود طبیعی و اگر هم صحیح نبود در دفع و ازالهٔ دشمنی مثل رستم پاشا که در حق او سوء
قصد داشت کوشیدن کذلک [illegible] مقتضی مصلحت بود والحاصل در صورتیکه هیچ گمان نمیرفت

که سلطان سلیمان بر جهت سالهٔ خود را اینگونه بقتل برساند [illegible] بلا تحقیق و رسیدگی
مانند صاعقه این امر ظهور کرد و فوراً معزول کشتن رستم پاشا از صدارت بر کل معلوم است
که از در قتل شهزاده شد ارنوود یحیی بک که کاتب جامع سلطان بایزید بود از برای
قتل شهزاده عبارت (مکر رستم) را تاریخ یافته مرثیهٔ گفته است که تحقیق این مطلب را
باید از مجموعهٔ دیوان موهی الیه خواند مرویست بسبب اینکه سلطان مصطفی را باین حقارت
خفه کردند طبقهٔ لشکری از صدراعظم متنفر گشته هجویه های بسیاری در بارهٔ او
گفتند و در تعزیت شهزاده نیز مرثیه ها گفته شد و در چادرها با نوحه و شیون [illegible]
میخواندند یکی از آن مرثیه ها در اینجا موقع ثبت شده بود لکن چون خالی از اهمیت تاریخی بود
از ترجمهٔ آن قطع نظر شد

لکن سلطان سلیمان بعد بجهت اینکه گول خورده وجود با اقتداری مانند سلطان
مصطفی را که فی الواقع از برای دولت قوت الظهر بود [illegible] از میان برداشت بسیار پشیمان
شد و هر یکی از نوکران او را بوجهی تلطیف نمود نعش او را در بروسه در مقبرهٔ
سلاطین عثمانیه دفن نمودند شهزادهٔ مقتول صاحب فضل و کمال نیز بوده است
در شعر و انشا استاد خیالی [illegible] مشار بالبنان و در رزم و [illegible] سلحشوری همسر رستم دستان زال زمان
بعد از این فقرهٔ اخیره مراد ذکر اسامی کسانیست که باعث قتل شهزاده شدند یعنی خیالی بک
در حق شهزاده اختراع فساد نموده به رستم پاشا پیوست و زال محمود آقا نیز [illegible]

خبیث بد نژادیست که در جلو اطاق سراپردهٔ همایون بازوی شهزاده را گرفته
طناب بگردنش انداخته او را خفه کرد
حضرت پادشاه از آن منزل نامبارک حرکت نموده بکرات واصل حلب گشت و
~~زمستان سال مذکور را~~ اعلان شد که زمستان آن سال را در حلب بسر خواهند برد
و شهزاده سلطان سلیم در توقات قشلاق کرد کذلک شهزاده سلطان
جهانگیر که در رکاب همایون بود ناخوش شده بعد از چند روز وفات نمود
و نعش او را به اسلامبول فرستادند چون بغیر از شهزاده سلطان بایزید و
شهزاده سلطان سلیم فرزندی دیگر از برای پادشاه باقی نمانده بود در میان
خلق گفتگوز یاد شده کم مانده بود که فسادی ظهور کند بناءً علیه به اهل
دیوان تأکید بلیغ شد که در عدل و داد فیما بین عباد اهتمام کنند سال دیگر
اول بهار موکب همایون از حلب عازم دیاربکر گشت چون وزیر ثانی ابراهیم پاشا بمحافظه گری
اسلامبول مأمور بود روز یکه اردوی همایون بعزم دیاربکر حرکت کرد ابراهیم پاشا نیز مرخص
گشته متوجه اسلامبول گردید
حضرت پادشاه ~~بسبب وفات سلطان مصطفی~~ از برای اینکه معلوم کند که طبقهٔ لشکری
بسبب قتل سلطان مصطفی قهر کرده قضیهٔ شهزاده را وسیله نموده عودت طلب خواهند کرد

و یا اینکه کما فی السابق در راه شان و شکوه دولت و ملت جان نثاری خواهند نمود
خیال داشتند یک نطق رسمی ایراد نمایند لهذا در دیوان همایون به حاضرین حضور
خطاباً فرمودند (ما حضور و راحتمان را در راه سعادت و نجات دولت و ملت [illegible]
ترک کرده در این سن پیری مشاق سفر را اختیار کردیم و ناموس سلطنت را
که آباء و اجدادمان برای ما گذاشته اند محافظت نموده [illegible] ببرکت اعلاء کلمة الله در دیار
بیگانه نام و شان تحصیل نموده دولتمان را بر جمیع دولتهای روی زمین منتظم ترین فائق نموده ایم
چون این دولت قوت الظهر ملت نهصد سالهٔ اسلام است چنانکه دین و ملتمان
[illegible] از ملل و ادیان سالفه ممتاز و برتر است در اینکه دولتمان نیز دولت مقدسه ایست
اشتباه نیست لهذا بر ذمت ما لازم است آنکسانی را که در ادای شکرانیت
فیض و نصرتی که حق جل و علا بدین و دولتمان ارزانی داشته است متفق القلوب
گشته نه برای خاطر من بلکه محض رضای خدا تعالی در خدمات خیریه جان نثارانه
میکوشند بقدر استحقاقشان مکافات کنیم و همچنین کسانی را که [illegible] بممالک
محروسه که عرض و ناموس دولتمان است سوء نظر دارند [illegible] تادیب نمود
و بلکه آنکسانی را که حد ادب را تجاوز میکنند بسزای خود رسانیدن بر ذمت
طبقهٔ لشکری واجب و لازم است پس بنا به اعتماد و امنیتی که شما نسبت بمن
دارید [illegible] و حسن ظنی که من نسبت بشما دارم شما را بالذات بزیر فرمان خود در آورده

از برای قلع وقمع اعدا تا باین دیار آمده ام لکن چون از بعضی از شماها امارات
پشیمانی حس میکنم لهذا برای اینکه هم مطلب فهمیده شود و هم از شماها قول صحیح
بشنوم در وسط صحرا این دیوان را ترتیب دادم) چون نطق همایون باینجا
رسید همهٔ آن کسانیکه در دیوان سلیمانی زمان حاضر بودند بالاتفاق عرض کردند
تو پادشاه ما هستی بهر طرفی که امر بفرمائی مخالفت نخواهیم کرد و معلوم همایون
باشد که در راهت جانهامان را قربان و خونهامان را روان خواهیم نمود هرچه
امر بفرمائی همه از برای اطاعت حاضریم بعد از این جواب حضرت پادشاه توجیه
خطاب نموده فرمودند من نیز همراه شما هستم در امر جهاد مانند یکی از مجاهدین من نیز
میکوشم بعد از این فرمایشات ملوکانه عهد و امان استوار شده بساط اقامت
برچیده و کوس رحیل نواخته شد از سمت ارزن و از راه چپاقچور از نهر مراد
عبور و از [illegible] صحرای قرغه بازار مرور نموده در چمن طویلی اردو را فرود
آوردند در انجا به لشکر جباخانه تقسیم شده فوج فوج در صحرای قارص
تجمع نمودند در اینجا نامهٔ مخصوصی از برای شاه طهماسب ارسال شد
که صورت ان در ذیل مسطور است

صورت نامهٔ همایون

این نامه به انشای نشانجی جلال زاده از طرف سلطان سلیمان خانی برای طهماسب شاه
شاه ایران فرستاده شده است

طهماسب بهادر ارشده الله الملک القادر چون مثال بی مثال واجب الامتثال واصل گردد
دانسته باش که چون پدرم مرحوم سعید الحیات و شهید الممات سلطان سلیم خان علیه الرحمة
والرضوان ازین نشیمن فانی بسرای باقی انتقال و ارتحال کرد از بارگاه قدسی بنای
(توتی الملک من تشاء) تقدست اسماؤه و توالت الاؤه سریر ملک خسروانی و تخت
خلافت و صاحبقرانی بجناب جلالتمآب و عتبهٔ سعادت نصابم تفویض شده ممالک
محروسهٔ نامتناهی و اقالیم محمیهٔ سعادت دستگاهی بالطول والعرض بر مقتضای
(انا جعلناک خلیفة فی الارض) ~~[illegible]~~ بقبضهٔ قدرت جهانبانی و پنجهٔ
مکنت فرمان روائیم مقبوض و مقرر و مضبوط و مسخر گشت و پادشاهان دارا
ائین و خسروان صاحب تمکین بخاک سدهٔ گردون نشانم روی ابتهال
ملموس سائیده و بدرگاه جهان پناهم اظهار عبودیت و امتثال کرده اند
پس تو نیز که شمهٔ از صدمات صرصر قهر قهرمانیم و از سطوت و دهشت عتاب صاحبقرانیم
مشاهده نموده شکاری از شکارهایم بودی که مرغ روح با صعوبت از چنگل شاهین اجل خلاص و از منقار
شهباز بلند پرواز قدم مناص یافته بود و در عرصهٔ اشوب و جنگ فضای وسیع جهان

برتو تنگ آمده از نهیب مردان عدوکش صف شکن و غرش توپ و تفنگ اسیمه سر شدی
و لشکر شیاطین رهبرت این المفر گویان رمز آیت کریمهٔ (یوم یفر المرء من اخیه)
در نظرشان جلوه گر شده بود ولکن چون در طبایع محمدت بدایع اباء و اجداد عالی نژادم
کمال مروت و نهایت عاطفت و وفور شفقت و رأفت مرکوز و مقرر بود تعقیب
فراری و زبون کشی عادت معروف و قاعدهٔ مألوفشان نبوده است ما نیز در صورتیکه
نقطهٔ وجود خباثت آلودت را ~~حک و ازاله کردن ممکن و میسر~~ بتیغ بران لشکر
ظفر رهبرم از صفحهٔ روزگار حک و ازاله کردن ممکن و میسر بود اغماض عین مرحمت
نموده تنها خزاین و اسباب و اثاثه ات را نهب و غارت و معمورهٔ ولایاتت را پایمال
خیل خسارت ساخته لوای نحوست نمایت را سرنگون و طایفهٔ ملحدینی را که بسرت
جمع کرده بودی طعمهٔ شمشیر غازیان برفنون نمودیم اگر در طبیعت ضلالت
سرشتت بقدر ذرهٔ جلادت و غیرت میشد تا کنون از غصه هلاک شده بودی
پس مادامکه مظهر اینگونه عنایت ما گشته از زیر شمشیر ما جان بدر بردهٔ چرا بدرگاه
فلک اشتباه ما آمده فرستاده عرض عبودیت و جان نثاری و اظهار رقیت و خاکساری
نکردی این دلیل نقصان عقل و کمال غرور توست و معلوم میشود هنوز از دایرهٔ
ضلالت عدول نکردهٔ ~~انشاء الله الاعز الاکرم عنقریب~~ این حرکات شرق تو
باعث این شد که انشاء الله الاعز الاکرم عنقریب توجه همایون و عزیمت میمون بدیار

واقع خواهد شد و مقرر شد خیام فلک احتشامم در تبریز و ولایت اذربایجان
بلکه در ممالک ایران و توران و در صحراهای سمرقند و خراسان رکز شود سبب
تاخیر این عزم همایونم آن شد که چون بلغراد و رادوس که در اقصای ممالک محمیه واقعند
از معظمات قلاع ربع مسکون و هر یک اعجوبهٔ دهر بوقلمون میباشند در دست
کفار انکروس و افرنج بودند از برای استخلاص آنها با لشکر جرار عدو شکار بر سر آنها
عزیمت نموده بمحض رسیدنم به آن مواقع بهدایت هادی (انا فتحنا لک فتحا مبینا)
و بدلالت دلیل (و ینصرک الله نصرا عزیزا) تاب ضربهٔ هجوم شاهبازان رزم را
نیاورده هر یک در زمان اندکی داخل حیطهٔ فتح و تسخیر گشتند و مدار اصنام دارالسلام
و معابد اوثان مساجد اهل ایمان گردیده آئین کفر و ضلال علی وجه الکمال
قرین اضمحلال آمد (الحمد لله الذی هدانا لهذا) پس دانسته و آگاه
باش که عنان عزم ظفر توأمم بجانب تو ~~[illegible]~~ معطوف و هم لشکر
ظفر رهبرم بتاخت و تاراج مملکت مصروف است چون از پیش اعلان نیت
کارزار کردن شیوهٔ مردان نامدار است لهذا بتو نیز اعلان و اعلام شد دانسته باش
که قبل از آنکه لشکر انبوه دریا شکوهم داخل مملکت گشته خانمان و ملتت را تاراج کند
اگر تاج الحاد رواجت را از سر برداشته بطریق اجدادت سالک گردی و ابدال دار

نمد پوش و در زاویهٔ درویشی و مسکنت و تکیهٔ مذلت منزوی و خاموش گردی از
نواب کامیابم شنی اله کرده مسعود الحال و مرفه البال خواهی شد و جز نیکی نخواهی دید
والا اگر غرور فرعونی و نخوت نمرودی را از سر شقاوت اثرت بیرون نکرده
در راه ضلالت و لجاجت مصر و ذاهب شوی ان شاء الله الاعز صدای چکاچاک
شمشیر و گلبانگ لشکر جهانگیرم و غرش توپ صاعقه کردار رعد آثار بسماخ
گستاخت خواهد رسید و آنوقت معلوم خواهد شد که بر سرت چه آمده است
یعنی اگر چون مور به مقدار ثقبهٔ زمین فرو روی و یا مانند مرغ بالدار به فضای
هوا پرواز کنی خلاصی نخواهی یافت بعنایت الله الملک الخبیر عرصهٔ جهان را از
وجود خباثت آلودت تطهیر خواهم کرد جواب فرمان قدر نفاذم را بفرستی و اگر
مردی بوقت خود حاضر باشی والسلام علی من اتبع الهدی انتهی)

در ماه رجب سنهٔ ۹۶۱ موکب همایون عازم سمت (شوره گل) گشته از انجا به شراگل
و بغده نیل و قراق توجه نموده بعد از نهب و غارت ایل (یک روان)
بموقع اریه چایی نزول اجلال فرمودند و چند روزی آرام نموده بعده در ماه رمضان
داخل قصبهٔ قره باغ شدند سلطان حسین حاکم عمادیه نیز بقدر پانزده هزار
سوار اکراد را برداشته حدود آذربایجان را تجاوز و تا استراباد را نهب و غارت کرد

وجمیع عمارات و ابنیهٔ حکومتی را آتش زده خراب نمود مع هذا باز از
جانب شاه حرکتی ظهور نکرد لهذا بار دیگر صدر اعظم نامهٔ نوشته
او را بمحاربه دعوت نمود

در سنهٔ ۹۶۲ از جانب شاه ایران سفیر مخصوصی آمده طلب صلح کرد و مستدعیش
قرین قبول گشته بشرط آنکه قلعهٔ قارص مع نواحی در تصرف دولت علیهٔ
عثمانیه باشد در صحرای اماسیه بمعرفت فرخ زاد بک قرار مصالحه داده شد
و در جزو حدودهای مشتبه شهر زور که متنازع فیه بود نیز بوجه دلخواه دولت
قطع و فصل گشت بعد از آن موکب همایون به اسلامبول عودت نموده
هر کس مرخص گشته بمحل خود رفت و حضرت پادشاه در اسکدار در سرائی
که تازه بنا کرده بودند نزول اجلال فرمودند سفر اینده فعه که معروف
بسفر نخجوان است بقدر دو سال طول کشید لهذا در حدود مجارستان
بارهٔ اختلال ظهور نموده بود و علاوه بر این شخص مجهول الحالی در حوالی سلانیک
و ینکی شهر پیدا شده بقدر ده هزار اوباش را بسر خود جمع کرده ادعا میکرد
که من شهزاده سلطان مصطفی هستم و حال آنکه شهزاده سلطان مصطفی چنانکه مذکور گشت
در راه گرفتار غضب پادشاهی آمده کشته شده بود لکن مرقوم مدعی این بود که

گویا وقتیکه در موقع ارکلی مظهر غضب پادشاهی شده او را بدست جلاد سپردند
جلاد کسی دیگر را در عوض او بقتل رسانیده خودش را گریزانده بوده است چند مدتی
خود را مخفی داشته چون نوکرها و هواخواهانش جمع شدند دیگر اختفا و
انزوا ممکن نشده بالضروره خود را ظاهر ساخته است و میگفت ما موافق خواهش
کسانی که ما را خواستند حرکت کردیم تا ببینیم خدا چه خواهد کرد و متصل آدم جمع
میکرد چون این قضیه بسمع همایون رسید بگمان آنکه صدر اعظم احمد پاشا را در این
کار مدخلی باید باشد وزیر مومی الیه را قتل نموده دوباره رستم پاشا را
بمسند صدارت نشانیدند هر طوریکه بود در خدمت دولت همایون رستم پاشا خوب
امنیت حضرت پادشاهی بعد رفع و ازالهٔ شخص مجهولیکه ادعا میکرد من سلطان
مصطفی هستم بر عهدهٔ رستم پاشا محول شد و اندکی نگذشته او را بچنگ
آورده بقتل رسانیدند بعضی گفته اند که قتل این شخص مجهول مجعول هنگامیکه
پادشاه در اماسیه بود واقع گشته است صحیحش این است که از اثر همت و
غیرت رستم پاشا این کار به انجام رسیده است

این احمد پاشا که کشته شد چون قبول عامه داشت عموم خلق از او خوشنود بودند

لکن رستم پاشا در اوقاتیکه خانه نشین بود از داخل بواسطهٔ زنش
مهر ماه سلطان و از خارج بدستیاری منسوبان و متعلقانش از فتنه
سازی آنی خالی نبود و در حق احمد پاشای بیچاره نسبت به اندرون
افتراها اسناد داده آخر او را بکشتن داد و حتی وقتیکه سفرای
عثمانی نزد شاه طهماسب رفته بودند به ایشان گفته بود یکی از افعال
شنیعهٔ نامقبول پادشاه شما این است که جوانی مانند سلطان
مصطفی را که ارشد اولادش بود بقتل رسانید و دیگر آنکه
شیر جهادی مانند احمد پاشا را بحرف زنها کشت

در بیان محاربهٔ دو پسران سلطان سلیمان شهزاده سلطان سلیم و شهزاده سلطان بایزید و فرار کردن سلطان بایزید نزد شاه عجم و انجام کار او

در اواخر سلطنت سلطان سلیمان از شهزادگان او بغیر از سلطان سلیم و سلطان بایزید دیگر کسی
نمانده بود از این دو شهزاده سلطان سلیم نیز مایل عیش و عشرت و سرگرم بادهٔ
غفلت بود و هر کس علی الخصوص صدر اعظم رستم پاشا در ارکان دولت میلشان
این بود که سلطنت به سلطان بایزید منتقل بشود و شهزادهٔ اعظم سلطان مصطفی نیز

چون در این راه کشته شده بود شهزاده سلطان سلیم از اینکه سلطنت به او
منتقل شود بکلی مأیوس گشته قرارداده بود که با شعرا و ندما بسفاهت وقت بگذراند
در این اثنا ایالت (قونیه) بسلطان سلیم و ایالت اماسیه بسلطان بایزید توجیه شده سلطان سلیم
از مغنیسا به قونیه رفت لکن سلطان بایزید میل نداشت از کوتاهیه
به اماسیه برود حضرت پادشاه وزیر ثالث محمد پاشا را نزد سلطان سلیم و وزیر چهارم
پرتو پاشا را نزد سلطان بایزید با نامهٔ همایونی که
مشتمل بر بعضی نصایح بود اعزام نمودند لکن سلطان بایزید تا اماسیه رفتن و
در زیر تأثیر نفوذ سلطان سلیم که از لذت سلطنت بی‌جز بود حرکت کردن را
بهیچ وجه قبول نمیکرد و به این سبب با برادرش بنای عداوت ورزیدن را گذاشت
مع هذا به امر پدرش اطاعت نموده عازم اماسیه گردید لکن لله مصطفی پاشا که در خدمت
سلطان بایزید بود از دلخوری و انفعالی که صدراعظم رستم پاشا نسبت به او داشت متوهم
گشته هرچند عذرخواهی نمود فایده نبخشید بالاخره به این خیال افتاد که فیمابین دو شهزاده
فساد و نفاق انداخته بدین وسیله بر دشمن مبرم خود غالب شود و بقصد آنکه سلطان سلیم را براه
خطرناک بیندازد از پیش سلطان بایزید خارج شده خود را بسلطان سلیم چسبانید چون
سلطان سلیم را ساحهٔ افکار از خدعه و نیرنگ ساده و از قید سلطنت آزاده دید

از برای اجرای مکر و شیطنت میدان را چنانکه میخواست وسیع یافت بعد از آنکه
در مجلس خاص سلطان سلیم محرم گردید یکروز وقت جسته به او گفت وقتیکه
به افندی ما (یعنی پادشاه) امر حق واقع شود سریر سلطنت حق صریح حضرت والات
با این حق ظاهر باهر هرگاه به این بی قیدی و غفلت باقی باشید بلاشبهه زمام حکومت
بدست دشمنان خواهد افتاد لازم میآید فرصت را فوت نکرده در جستن چارهٔ
کار اقدام و اهتمام نمائید اگر از طرف حضرت والا مأذونیت حاصل شد اینجا را
به سلطان بایزید اعلام نموده او را بر ضد حضرت والا دعوت کنم بعد هر راهی را
که با ما پیش میگیرد و کاغذهائی را که بما مینویسد بحضرت پادشاه نموده شکایت
میکنیم به این سخنان به رگ و ریشهٔ سلطان سلیم نفوذ نموده برداشت نامهٔ
مکرآمیز خدعه انگیزی بسلطان بایزید نوشت و جوابی
که از سلطان بایزید آمد و متضمن ناهلی سلطان سلیم بود بر سریر سلطنت
با عریضه‌ئی که واداشته بود سلطان سلیم بنویسد و در آن شکایتهای بسیاری از
صدراعظم رستم پاشا مندرج بود بدرگاه سلطانی تقدیم نمود به این تدبیر توجه حضرت
پادشاه را از سلطان بایزید منحرف و منصرف ساخته و بعد در میان دو برادر
کار را بجائی رسانید که فصل دعوای استحقاق سلطنت محتاج بحکم سیف و سنان

گردید و سلطان بایزید را با پانزده هزار قشون بر سر سلطان سلیم کشانید و فوراً
برای اینکه فتنه و فنون خود را دو بالا قوت بدهد دفعهٔ دویم نیز سلطان سلیم را واداشت
عریضهٔ متظلمانه به حضور همایون عرض کند که درجزو از طرف سلطنت طلب امداد کرده بود
اگرچه سلطان بایزید کسانی را که میانهٔ او و برادرش فتنه انگیخته بودند و سبب نزاع
شده بودند نوشته از برای پدرش فرستاد لله مصطفی پاشا کاغذهای او را در بین راه
گرفته نگذاشت بجایش برسد و غضب و تهور پادشاه هم باین واسطه در حق سلطان
بایزید مزید گردید حتی فرمود (آیا به پسرم بایزید چه شد که جواب نامهای مرا نفرستد
گویا چنانکه سلطان سلیم نوشته است به بغی و عصیان مایل شده باشد اگر چنین باشد
تأدیب او لازم است) و هواخواهان سلطان سلیم این گمان پادشاه را تأیید و
تصدیق میکردند صدراعظم رستم پاشا با آنکه طرفگیری از سلطان بایزید میکرد
چون در وقعهٔ سلطان مصطفی که بفتنهٔ او اتفاق افتاد مدخول و متهم بود جسارت
نمیکرد آشکارا در کار شهزادگان مداخله کند باین جهت سلطان سلیمیها فرصت
سخن گفتن داشتند و کسانیکه با رستم پاشا عداوت داشتند میگفتند اینطور
جسارت کردن سلطان بایزید اثر کمکهای رستم پاشا ست لله مصطفی پاشا برای
آنکه از شر رستم پاشا امین باشد طرف سلطان سلیم را که با او خوب بود میگرفت و بقصد آنکه

بتأثیر قوت سلطان سلیم بر دشمن
خود رستم پاشا غالب بیاید بر سر سلطان بایزید که ولی نعمتش بود
بواسطه اسباب چینی بلائی نماند که نیاورد

از برای رفع غائله و کشمکش شاهزادگان در ماه رجب سنه ٩٦٦ سفر اناطول
اعلان شد و (صوقللو محمد پاشا) که از وزرای قبهٔ همایون بود با قدری دسته‌های ینکیچریان مأمور گردید که
اگر از طرف سلطان بایزید تعرضی واقع شود دفع کند وقتیکه بکلربکی اناطول
جنابی احمد پاشا و بکلربکی قرمان فرهاد پاشا و از پسران رضوان بیری پاشا
که والی ادنه بود در صحرای قونیه تجمع کرده بودند سلطان بایزید نیز بموجب
دستورالعملی که لله مصطفی پاشا داده بود غافل گشته بر سر سلطان
لشکر کشیده بود و فیمابینشان جنگ درگرفته تمام چهل و شش ساعت بلافاصله
دو برادر با یکدیگر زد و خورد کردند بالاخره نسیم نصرت بر پرچم علم
سلطان سلیم وزیده شهزاده بایزید از میدان بدر رفت
و اولاد و عیالش را برداشته تا اماسیه عقب نشست چون ملتفت شده بود
که بحیله‌های لله مصطفی پاشا فریفته شده است برداشت کیفیت را بر کار
همایون عریضه نموده و عذر تقصیر خواسته طلب عفو کرد لکن عریضه‌اش را دم‌های

لله مصطفی پاشا در راه گرفته توقیف نمودند تا آنکه بالاخره سلطان بایزید
خوب فهمید که از شر دشمنانیکه میانه او و پدرش نفوذ و حلول کرده اند در آماسیه
نیز امین نخواهد ماند لهذا چهار پسرانش را با قریب بدوازده هزار نفر خدمهٔ
صادقه اش برداشته ~~رو به خاک~~ بعزم آنکه ملتجی شاه عجم گردد رو به تبریز
عنان ریز شتافت چون بموقعیکه معروف بگودال سعدآباد است واصل گشت خان
ایروان شاه قلی سلطان به استقبال شهزاده پویان گشته و به شاه طهماسب نیز
کیفیت را خبر داد تا رسیدن جواب عریضه اش شهزاده را در آنجاها مشغول
صید و شکار داشت چون شاه از قصه آگاه گشت این مطلب را در عوض
الیجا بردن القاص میرزا بروم نعم البدل شمرده خودش بتختگاه قدیم که
قزوین باشد رفت و از قدوم شهزاده اظهار خوشحالی نموده بعضی از شهزادگان را
سنه ۹۶۷ به استقبال او روانه و او را دعوت کرد در روز ۲۳ شهر صفر المظفر
ملاقات شاهزاده با شاه جمجاه واقع شد چون وارد سرای شاهی گردید
طبقهای سیم و زر پر از مروارید و فیروزه و لعل و درر بر سر شهزاده نثار کردند
و با کمال بشاشت و انبساط هر دو بر یک تخت نشستند و حتی شاه بدست خود

جیقه برادستار شهزاده زد چون ~~شهزاده بقصر که از برای او مهیا شده بود~~ گوشهٔ
~~عودت نمود~~ شاه بسرای مخصوص خود عودت نمود نه رأس اسب با برگ و یراق
خوش خرام لاجل الاکرام برای شهزاده فرستاد کذلک از دیوانخانهٔ شاهی
تا بخلوت شهریاری از براقی اقمشهٔ گرانبها پا انداز فرش کردند
در جلو درخانه اش عود و عنبر در مجمرها سوزانیدند کارها کردند که بخاطر
و خیال نمیگنجد و از طرف شهزاده نیز حتی المقدور در مقابله قاعدهٔ بالمثل کوتاهی
نرفت چون تفصیل آن مارا بمبالغه گوئی ایرانیان میکشاند در این باب
سکوت بهتر نمود الحاصل در میان شاه و شهزاده الفت و محبت شدت
یافته شاه از شهزاده پرسید آیا سبب ترک کردن دار و دیار شما
غضب پادشاه شد یا آنکه مکر برادر و وزیر شهزاده در جواب
با هزار سوز و گداز گفت درصورتیکه پدرم درباره من حسن ظنش بیشتر از برادرم
بود لله برادرم مصطفی پاشا مرا ضایع کرد و الحاصل آتش فتنه و فسادی که او
افروخت خرمن ناموس و حیثیتم را بکلی بسوخت چون شاه شهزاده را بسیار مأیوس
دید قسمهای غلاظ و شداد خورد که دربارهٔ او از سلطان استدعای عفو و عنایت

خواهد کرد و شهزاده را متسلی ساخت چون بسلطان سلیم خبر رسید که
که برادرش با چهار پسر و دوازده هزار سوار گزیده بخاک عجم فرار کرده است
فی الحال کیفیت را به پادشاه معظم اعلام نمود حضرت سلطان سلیمان از این فرار
کردن و نابود شدن پسرش سلطان بایزید بغیظ آمده به سلطان سلیم کاغذ عتاب
آمیزی نوشته فرموده بود تو سبب این کار شدی در این بین رستم پاشا فرصت
سخن بدستش افتاده عرض کرد افندم لله سلطان سلیم مصطفی پاشاست که سلطان سلیم را
اغفال و سلطان بایزید را اضلال نموده از برای دولت علیه است همچنین غائلهٔ
بزرگی فراهم آورده است چون از محبان سلغم احمد پاشای مرحوم است
بسبب منافرتی که فیما بینشان بود از برای تقار نفس و دلگی هداری جانخواه این
دو شهزاده را بهم انداخته باعث این فساد شده است اگرچه حقیقت
حال را کشف نمود آنشب اعتقادی به این حرفها نشد لکن بعد لله مصطفی را
از خدمت شهزاده در آورده امر شد برود بسمت روم ایلی ~~[illegible]~~ اما باز
بنا بشفاعت سلطان سلیم درصورتیکه منصبش تحویل بوالیگری وان شد زیرا شهزاده
بایزید با افزون از دوازده هزار نفر سوار مسلح در ایران باشد عاقبت کار نخواهد از برای

سلطان سلیم مجهول بود و اصلا نمیخواست مصطفی پاشا را که در این خصوص
بمقام دستش بود از خود دور ببیند لکن چه چاره چون مومی الیه باعث
این فضاحتها شده بود نمیتوانست چیزی بگوید لکن باز از عتبهٔ
همایون استرحام نمود که چون وقتی است که لله از برای من ابراز شجاعت کند
کرده است باری نباشد تا برطرف شدن این غائله مساعدت
ارزانی شود که او نزد من باشد بنا به این استدعا بود که والیگری وان
به او مرحمت شد اگرچه شهزاده سلطان سلیم از این توجیهات
خوشنودی حاصل نکرد بیش از این هم جسارت نداشت چیزی عرض کند لهذا
چیزی نگفت زیرا خودش هم متهم بود بناءً علیه بموجب دستور العمل مصطفی
پاشا پنهانی از حضرت پادشاه راه مدارا پیش گرفته در خصوص تسلیم نمودن
برادرش بشاه اصرار کرد بغیر از فرخ زاد بیگ نام شخصی که از طرف ~~[illegible]~~ سلطنت سنیه
فرستاده شده بود او نیز نامهٔ مخصوص نوشته از شاه التماس کرده بود
که سلطان بایزید را به آدمهای خودش تسلیم نماید و این التماسی را که از
شاه کرده بود از حضرت پادشاه پنهان داشت و این التماس از شاه از برای شهزاده
موجب غدر بود لکن بدیهی است درصورتیکه شاه شهزادهٔ مشارالیه را

به پادشاه نداد البته بسلطان سلیم نمیداد از جانب پادشاه شاه طهماسب و از
جانب وکلای عثمانی به ارکان دولت ایران و از طرف زوجهٔ مهرماه سلطان صدراعظم رستم پاشا
بنحو شهزاده سلطان بایزید و بهمشیرهٔ شاه طهماسب بانوی عظمی جداجدا نامها فرستاده شد
و در این میان شهزاده سلطان سلیم نیز بجهت اینکه سلطان بایزید را به ادمهای او بسپارند
تمهید مقدمات میکرد اگرچه سلطان سلیم در عالم خود ذوق و صفا را بر هر چیزی
ترجیح میداد لکن للهٔ مصطفی پاشا و سایرین چون کار را به این پایه رسانیده بودند نمیشد
که دست بکشند و مقتضی مصلحتشان این بود که انواع مکر و شیطنت را بکار برده این مطلب را
به انجام برسانند لهذا از یکطرف در طلب کردن شهزاده از شاه اصرار و از طرف دیگر متصل
حضرت پادشاه را اغفال و اشغال مینمودند تا اینکه قرار برین شد بشرط اینکه نهصد هزار طلا داده
و قلعهٔ قارص را هم بنوع تسلیم نمایند شهزاده را بکماشتگان حضرت پادشاهی
بسپارند اما بسبب پارهٔ فسادات که با کار مخلوط کردند شهزادهٔ مشارالیه را ابتداً
تسلیم نمودند این نوع تسلیم شدن شهزاده اگرچه مغایر ناموس پادشاه بود
لکن بمقتضی وقت و مصلحت دربند نشدند
شهزاده سلطان بایزید صاحب طبیعت و شیرین کلام بود و شعر نیز میگفت
و مخلصشان شاهی بود غزلها از او در این موقع ثبت شده بود لکن از ترجمهٔ آن
قطع نظر شد

از این فلاکتی که بر سر سلطان بایزید آوردند اهالی قزوین آه و انین نموده بایلچیهائی
که از اسلامبول آمده بودند هزاران لعنت و نفرین کردند زیرا ایلچیها از طرف
شهزاده سلطان سلیم اطماع شده بودند
در این اثنا صدراعظم رستم پاشا سنش به هفتاد رسیده بود که از مرض استسقا
ارتحال نمود و مال و اسباب و نقود بسیاری از او ماند گذشته از اینکه متوفی مرقوم
طبیعت شعر نداشت بالطبع دشمن شعرا بود و ممیزی شعرا که در زمان
صدراعظم اسبق ابراهیم پاشا احداث شده بود نیز فسخ نمود لهذا شعرای
عصر از وفاتش ممنون شدند حتی یحیی بیک نام شاعر ماهر از برای وفات
پاشا بجای مرثیه هجویه گفته بود میگویند رستم پاشا چون میدانست بجهت اینکه
باعث قتل شهزاده سلطان مصطفی شده بود منفور خلق است از آن سبب طرف شهزاده
سلطان بایزید را که مقبول خلق بود گرفت لکن حیلهٔ للهٔ مصطفی پاشا غلبه کرده رستم پاشا
در این باب نتوانست کاری بکند و از این غصه مرد بعد از وفات رستم پاشا وزیر ثانی
علی پاشا بمسند صدارت نشست و محمد پاشای طویل وزیر ثانی پرتو پاشا وزیر
ثالث و فرهاد پاشا وزیر رابع شد چون کپتان خیرالدین پاشا نیز فوت شده بود
منصب امیرالبحری به صالح پاشا توجیه شد و پیاله بیک مامور کشتی سازخانهٔ گلیبولی شد
چون با دستهٔ کشتیهای جنگی همایون جزیرهٔ سیسیلی را خراب کرده بوغاز و شهر مسینا را

ضبط نموده بود به او نیز رتبهٔ امیرالامرائی داده شد در این اثنا جمعی از قبیل
طورغود رئیس و پیری رئیس و سید علی کپتان و مراد کپتان و اولوج رئیس و امثال
ایشان ناخدایان چندی بودند که شغلشان راهزنی دریائی بود پارهٔ از آنها در دریای
داخلی و برخیشان بواسطهٔ بحر سویس و دریای بصره در بحر خارجی یعنی بحر محیط هند
میگردیدند بعضیشان با کشتیهای اسپانیا و پورتکیز و پارهٔ از آنها با کشتیهای وندیک
و ژنویز مشغول جنگ و ستیز بودند

در بیان وقعهٔ سیل

در روز یکشنبهٔ غرهٔ شهر صفر سنهٔ ۹۷۱ حضرت پادشاه از برای شکار بموقع حلقه‌لودره
تشریف برده بودند از اجتماع ابرهای سیاه محسوس بود که باران خواهد بارید فوراً حضرت پادشاه
به باغچهٔ اسکندر چلبی که در قرب ایاسنفانوس واقع است شتافتند که باران
تازه شروع به باریدن کرده بود و رفته رفته از شدت رعد و برق و نزول
صاعقه کرهٔ هوا چون زلف زنگی درهم و جو سماء از هبوط و صعود ابرهای تیره و ژم
گشته تو گوئی آسمان و زمین بهم ملاصق شده بودند و الحاصل طوفانهای مهیب سر کرده یکشبانه روز
لاینقطع باران تندی بارید و هفتاد و چهار دفعه صاعقه نازل شد هنگام عصر آن روز
کوه سیل از حلقه‌لودره نمایان گشت و بهر جائی که میرسید از حیوان و انسان هر چه بود

پیش مرآمده مانند نهنگ بلا میبلعید بالاخره باغچهٔ اسکندر چلبی را هم
فرا گرفت عمارت پر از آب شده در اطاقها نشستن ممکن نبود که از
پیشخدمتها که مردی توانا بود پادشاه را بدوش کشیده از در بطرف ماندره
بیرون برده خلاص کرد و از این سیل عظیم طاقهای راه آب اسلامبول را
از گل و لای و خس و خاشاک پر کرده و جمیع جاهای پست پر از آب شده
شکل دریا پیدا کرده بود چون سیلاب بالای طاقهای راه آب افتاد مجرای
اصلی از اساس خراب گشته مغلاوه نام طاق که بزرگترین طاقهای
این راه آب است بهیبتی صدا کرده از ریشه درآمد که گوئی زلزله واقع شد
و سیلاب کشید تا درهٔ کاغذخانه را پر کرده بود که آب درختانی را که در
دو سمت در سینهٔ تپه‌ها بودند پوشانیده بود در این بین محلهٔ ایوب را
نیز آب فرا گرفته قبه و بارگاه مقبرهٔ حضرت خالد در زیر آب ماندی
و سیلی که از طرف ایوب و از داخل اسلامبول جریان میکرد خانهها
بسیاری را خراب کرده تمام یکهفته از سرای بورنی نام موقع سیلاب
بدریا میریخت و در چکمجهٔ کبیر و چکمجهٔ صغیر و در سلوری پلها را کنده بدریا
برد بعد از آنکه تحقیق ضرر و خسارتی که از این سیل وارد آمده بود کردند هزار و سیصد نفر

انسان و بقدر ده هزار حیوان هلاک شده بود و علاوه بر اینها خانه‌ها و کاشانه‌های
بسیاری ویران شده بودند فی الفور خلیفهٔ روی زمین صدراعظم و سایر وکلای
دولت را طلبیده بعد المذاکره از برای تعمیر طاقهای راه آب و ترمیم
سایر خرابه‌ها معمارباشی مهندس سنان آقا را خلعت داده مأمور ساختند
و به کپتان پیاله پاشا نیز حواله دادند که بموجب قاعدهٔ قدیم از کشتی سازخانه
عمله کارسازی کنند در ماه ربیع الاول سال مزبور شروع بعملیات نمودند
چون آب اسلامبول کافی نبود صد و ده لوله آبی که سابقاً سلطان سلیم مرحوم
بشهر آورده بود باعث احیا و عمار اسلامبول شده بود لکن چون راههای
مذکور بواسطه سیل خراب شده بودند خلق از بی آبی زحمت میکشیدند و این
قضیه محرک عرق مرحمت حضرت پادشاهی گشته هر روز بسمتهای کاغذخانه
رفته فکر چارهٔ این کار را برآورد میکردند که چگونه از برای اسلامبول
آب فراوانی بیاورند در این بین یکی از میرابها که یانقو نام داشت و مهارتی که در
فن میرابی داشت غره خود را بحضرت پادشاهی رسانیده معرفی خود را نمود
بعد از آنکه شرف مصاحبت شهریاری سرافراز گردید بخیال پادشاهی پیش آمده تصورات
همایون را در این باب تأکید و تقویت نمود چون صدراعظم رستم پاشا شنید که

حضرت پادشاهی در درهٔ کاغذخانه با میراب یانقو در باب آب آوردن به اسلامبول
مذاکره کرده‌اند فوراً میراب را خواسته او را بمحبس انداخت چون روز دیگر حضرت
ظل اللهی بعادت همیشه بسمت کاغذخانه تشریف بردند مطلع گشتند که صدراعظم
میرآب را برده حبس کرده است بسرای همایون مراجعت فرموده صدراعظم را خواستند
و فرمودند چرا میرابی را که با من آشنائی پیدا کرده بود گرفته حبس کردهٔ صدراعظم
رستم پاشا در جواب عرض کرد افندم مادامکه این چاکر جان نثار در خدمت
وکالت مطلقهٔ همایون حضرت پادشاهی هستم چون مرقوم به اطلاع من
بحضور همایون درآمده از برای خزینهٔ دولت در مصارف فوق العاده باز
کرده است و باعث ساختن راه آب شده است برای اینکه صدق و
کذب او تبیین کند او را چند روزی توقیف نمودن لازم آمد به بینند
با ارباب وقوف گفتگو شود هر نوع که آب آوردن اقتضا کند بخاکپای
همایون معروض بدارم فی الواقع از برای شهریکه کم آب باشد آب آوردن
و علی الخصوص موقع مستثنائی مانند اسلامبول را سیراب کردن از اعظم
کارهای خیر است لکن چنانکه معلوم عالی حضرت همایونیست اسلامبول
بحسب موقعیت در کرهٔ زمین بی مثل است و هر کس آرزو دارد در این نقطه

توطن نماید بسبب پارهٔ موانع اسلامبول گذران بیشتر از پانصد هزار نفوس را نمیتواند
بدهد زیرا زاد و ذخیره و غله و ارزاقی که از اطراف به اسلامبول وارد میشود کفایت
بیشتر از این عدهٔ نفوس را نمیکند تعیش سکنهٔ اسلامبول بر دو قسم است یک قسم با
مداخل خود گذران میکنند قسمی دیگر با مواجب دولت امرشان میگذرد و این دو قسم
اهالی همه حاضر خورند باغ و بستان و مزرعهٔ دهات اطراف تنها کفایت پانصد ششصد
هزار نفوس را میکند لکن بسبب آبی که حضرت پادشاهی میخواهند به اسلامبول
بیاورند از اطراف بیگانگان به ازدحام آمده در اسلامبول جمع خواهند شد و بعد از آنکه
دیدند از جهت ارزاق و اذوقه تنگی و سختی میکشند بلاشبهه بار گردن دولت خواهند شد
چون سکنهٔ پایتخت همایونشان از هرگونه بده معافند همینکه امور تعیششان را هم به این
نوع تسهیل بفرمائید باعث این میشود که خلق از جاهای دیگر آمده در اسلامبول تجمع خواهند
کرد و این مطلب در آینده اهالی اسلامبول را از برای حوایج ضروریه بسیار مضطرب
خواهد ساخت واقعاً در زمان سلطنت حضرت پادشاهی خلق این مضرت را درک
نخواهند نمود بلکه فایدهٔ آنرا مشاهده خواهند کرد لکن این فایده را نباید صحیح
و دائمی انگاشت چون در آینده هر قدر خلق زیاد میشوند قیمت املاک و اراضی ترقی
میکند و امر تعیش صعب و حوایج غیر کافی میگردد لهذا بر ذمت بلند همت شهریاری

لازم است از حال استراحت و آسایش سلاطین مستقبله را که اخلاف
کرام حضرت پادشاهی خواهند بود ملاحظه فرموده محافظت نمایند بحسب العبودیت
بر این چاکر جان نثار واجب بود که در اخطار این مطلب جسارت شود در هر صورت
امر همایون مطاع است چون صدراعظم سخن را بپایان رسانید حضرت پادشاه
بعد از اندک تأمل و تفکری رستم پاشا را تصدیق نموده تنها بتعمیر طاقهای
خراب شده راه آب قدیم اکتفا فرمودند این سخنانیکه رستم پاشا
در باب آوردن آب در حضور همایون عرض کرد راستی
همه درست و موافق حکمت و قاعده بودند
در سنهٔ ۹۷۲ اقتضا نمود که جزیرهٔ مالطه فتح و تسخیر شود چون برای اینکه
انتقام رادوس را بستانند شوالیه‌ها که زوار و کشتیهای تجار را
که بطرفهای مصر و سواحل شام و بربرستان آمد و شد داشتند تاراج میکردند
کشتیهای عثمانی را غصب و غارت مینمودند چون این حرکت مخل ناموس
سلطنت بود لازم بود که چارهٔ کار آنها دیده شود در این بین رستم پاشا
فوت شد و اینکه سفر مالطه چند روزی بتأخیر افتاد گمان میبردند بسبب فوت
رستم پاشا موقوف شده لکن نبا بوعدیکه بدولت فرانسه شده بود وزیر ثانی

سموز علی پاشا بمقام صدارت نشسته کارها باز مانند اول براه افتاد
و به کپتان کلیبولی پیاله بک رتبهٔ امیرالامرائی داده شده سرکردگی دستهٔ
کشتیهای همایون به او حواله شد و بمصطفی پاشا برادر شمسی پاشا نیز
ادارهٔ عساکر بریه توجیه شد
الحاصل پاشایانی که بایستی باکشتیهای جنگ بروند بحضور همایون درآمده
بعدازاجرای رسم زمین بوسی بیرون رفته برکشتیهاشان سوار شدند
وصدراعظم تا پیشگاه یدی قله ایشانرا مشایعت نموده سراً با ایشان بسیار
[illegible] گفتگو کرد بعده صدراعظم وداع کرده سوار قایق خود شد وقتیکه عودت
میکرد گفته بود افسوس که این پاشایان تازه منصب ما قلعهٔ مالطه را حلوا میپندارند
اوضاع واطوارشانرا نپسندیدم سخنی نماند که به آنها نگفتم اما نصیحتم
اصلا کارگر نیفتاد خدایتعالی عاقبت این کار را خیر کناد
پاشایان مشارالیه وقتیکه از حضور میخواستند بیرون بیایند از کمی پول
که از خزینهٔ عامره داده شده بود بحث نموده باز مبلغ بسیاری از خزینهٔ خاصهٔ پادشاهی
طلب نموده بودند پادشاه نیز رد نفرموده احسان کرده بودند لکن بعد بفرهاد اغا
داماد مصطفی پاشا بود فرموده بودند فرهاد اغا وقتیکه پدر زنت بازپول خواست

ازغیظم برآشفته به او پارهٔ حرفها زدم لکن اکنون پشیمان شدم
ازاین معلوم میشود که حضرت پادشاه یقین داشت که عاقبت
این سفر مالطه خیر نخواهد شد
بعدازانکه کشتیهای جنگ عازم مالطه شدند صدراعظم علی پاشا مبتلا
بمرض خناق گشته چون مرد ملحمی بود هرچند بفصد ومسهل تداوی
نمودند فایده نبخشیده دراواسط ماه ذی القعدهٔ سنه ۹۷۲ وفات کرد
وزیر ثانی صوفی محمد پاشا که ملقب بطویل بود واورا صوقوللی محمد پاشا نیز
میگفتند صدراعظم شد دراین اثناها اخبار وقوعات مالطه رسید
به این معنی که درجزیرهٔ مذکوره برای گرفتن یکی از برجهای قلعه چند نفر
از نامداران امرای بحریه از قبیل طورغود پاشا وسنان پاشا و
خضر بک وامثالهم کشته شده بودند چون بر غیرت عساکر بحریهٔ عثمانی
فتور عارض شده دشمن نیز اظهار شدت نموده بود بالضروره
عودت کرده بودند هرچند عساکر عثمانیه نتوانستند جزیرهٔ مالطه را
تسخیر کنند لکن امدادی را که ازطرف پادشاه اسپانیا فرستاده شده بود

منهدم ومتفرق ساخته جزیره را نیز زیرو زبر کرده خسارات کلی رسانیده بودند
لکن چون فتح تسخیر قلعه بساحهٔ ظهور نیامدن نتیجهٔ خیریهٔ این سفر
موجب غیرت وجسارت نمسویان شده از دادن سی وپنج هزار طلا
که خراجی بود هرساله میدادند تعلل نموده اهمال ورزیدند لهذا کارگذارشان را
که مانند سفیر مجارستان محسوب میشد به بابعالی طلبیده بعدازانکه صدراعظم
بشدت اورا توبیخ نمود به او گفت این زمان علی پاشا نیست تو خوب
میدانی که پادشاه ما مجاهد فی سبیل الله است دانسته باش بر سر مجار
اعلان حرب نمودند و پرتو پاشارا که وزیر ثانیست سردار نصب نموده
امر شد بطور طلیعه از پیش برود واینک با عساکر موجهه حرکت میفرمایند
برو بر رؤسای قوم خود خبر بده بعدازاین سخنان سفیر را بیرون کردند
وبعده صدراعظم محمد پاشا وزیر ثانی پرتو پاشا وزیر ثالث فرهاد پاشا
وزیر رابع احمد پاشا وزیر خامس مصطفی پاشا اسکندر پاشا کپتان پیاله پاشا
شیخ الاسلام ابوسعود افندی صدر روم ایلی حامد افندی صدر اناطول پرویز افندی
اغای ینکیچریان علی اغا سردفتردار مراد افندی دفتردار اناطول حسن افندی

شق ثانی بالق زاده علی افندی و بستانجی باشی داود اغا درسرای همایون
جمع شده بسفر مجار قرار دادند وبعدازان پرتو پاشا را فرستادند اسکندر پاشا
وپیاله پاشا وبالق زاده حسن افندی دراسلامبول مانده وباقی مأمور
رکاب همایون شدند درماه شوال سنه ۹۸۳ ازاسلامبول حرکت همایون
واقع شده درصحرائی که معروف به (رستم پاشا چایری) میباشد نزول
اجلال فرمودند ازاینجا وکلائی که بمشایعت آمده بودند رخصت انصراف گرفته
برگشتند بعدازمنازل چتالجه وسلوری گذشته روز یازدهم ماه مزبور موکب
همایون وارد چمن نمازگاه که درخارج شهر ادرنه واقع است شد دراین
منزل امر شد که صدراعظم بایک شعبه لشکر یک منزل پیشی بیفتد
الحاصل بدین منوال حرکت نموده تا اینکه اردوی همایون واصل قریهٔ تاتاربازار
شد وازاینجا به آن طرف حضرت پادشاه سوار عرابه شدند زیرا مرض
نقرس حضرت پادشاه را زیاده زحمت میداد روز سوم شهر ذی القعده
خبر رسید که ازصلب شهزاده سلطان مراد فرزند ارجمند وارث یگانهٔ تخت و
دیهیم شهزاده سلطان سلیم در مغنیسا شهزادهٔ قدم بعالم شهود نهاده است
حضرت پادشاه فوق العاده مسرور گشته چون اغلب فرزند مراد نام را محمد اسم نهادن

معتاد لعجه است اسم سامی او را محمد نهادند در غرهٔ ذی الحجه وارد جلکه نینش شدند
و سراپردهٔ همایون را بر بالای اب کرمهای انجا زدند والحاصل روز چهل و نهم
خروج از اسلامبول واصل محروسهٔ بلغراد شدند در انجا از والی سمندره بیرام
عرضه چی ها بشکایت آمده بودند لکن حضرت پادشاه گوش بعرایض ایشان نداده
فرمودند چون این اوقات وقت کار است و رعیت تکالیف بسیار دارد خلق
ازین جهت از حکام شکایت میکنند این شکایتها شایان اعتماد نیست بعده
فرمودند در سمت بوکردلن جسر بکشند و امر شد تا من با نوکرهایم از پل میکذرم
اقای ینکیچریان و دفتردار نیز خزینه را و عساکر روم ایلی و اناطول باکشتیها بطرف
زمون عبور کنند و ما با آدمهامان چون به انجا میرسیم جمیع عسکر حاضر
واماده باشند

به ارانوس بک که دزدانی را که در اردوی همایون پیدا شده بودند گرفته بود
چاوشی درکاه عالی عنایت شد در منزل دویم چون باران بسیار باریده بود
سراپردهٔ مخصوص همایون را نتوانسته بودند بزنند پادشاه بچادر صدراعظم
فرود آمدند بعضی پیشخدمتان که بجهت حیوان از فرهاد اقای صاحب جمع
رنجیده بودند این مطلب فرصت شمرده در بارهٔ فرهاد اقا شروع به بدکوئی نموده

عرض کردند این تقصیر فرهاد اقای صاحب جمع است که بندهٔ هرکس آمده است
مگر بندهٔ حضرت شهریاری حضرت پادشاه به آن کسان که این حرف را زدند
روی ترش کرده فرمودند شما با این فهمتان خودتان را خادم سلطنت
میشمارید شما چه خواهید شد ایا مگر چادر و بندهٔ من مانند چادر و بندهٔ
دیگران است بعد از این فرمایش فرهاد اقای صاحب جمع را
خواسته از او پرسیدند در شیب و فراز دربند دیروزی چقدر حیوان تلف شد
فرهاد اقا در جواب عرض کرد از شترهای سرکاری تنها پانصد شتر مانده است
و باقی تصدق سر همایون شده اند انوقت پادشاه به پیشخدمتها
نگاهی کرده فرمودند انها را برای وحوش و طیور قربان کن
الحاصل به این وجه از شیب و فراز گذشته جنگلها قطع نموده راههای
تازه باز کرده واصل صحرای زمون شدند و دشت هامون از نصب خیام
گوناگون مانند یک صحرای زمردنمون گشت (چادرهای اردوی عثمانی بزرگ است)
در اینجا بموجب دعوت همایون استفاکه نه
سابقا حکمدار بودین بود و با مادرش الیزابت تا انیکه بحد بلوغ
برسد موقتاً حکمدار اردل نصب شده بود به اردوی همایون آمد

روز دویم عید قربان از برای پذیرائی حکمدارمشار الیه دیوان مخصوصی ترتیب داده شد
چون خبر رسید که با سیصد نفر خدمهٔ مخصوص خود می آید نوکرهای درخانه اورا استقبال
کرده چون صدراعظم و وزرای قبهٔ همایون با استقبال داخل سراپردهٔ همایون شدند
حکمدار مرقوم کلاه مرصع خود را از سر برداشته در پیشگاه الطاق همایون زانو بر زمین
زده رسم کرنش را بجای آورد پادشاه فوراً بوزرا امر کرد بازوی او را گرفتند و او را از
زمین برداشتند چون دو خطوه پیشتر آمد باز زانو زده نشست الحاصل سه دفعه
مراسم تعظیم را بجای آورده در مقابل تخت همایون ایستاد صدراعظم محمد پاشا اشارت
کرده یک صندلی مروارید نشان آوردند حکمدار مشار الیه را نشاندند ترجمان
ابراهیم بک از زبان حکمدار عرض کرد چاکر جان نثار از مهابت مجلس پادشاهی مجال نطق ندارم
اگر در حضور همایون قصوری واقع شود محتاج عفو و عنایت همایون غلام خانزادی
هستم و مطیع و منقاد هرگونه امر همایون میباشم امر و فرمان همایون مطاع است
و سکوت کرد انوقت پادشاه توجیه خطاب کرده فرمودند من صداقت پدران شما را
میدانم از خود شما نیز مامولم همین است همیشه خیرخواه باشند و خیر ببینند از برای
حکمدارمشار الیه از چادرهای مخصوص خنکاری یک چادر سرخی برافراشتند و از برای
خدام و توابعش نیز چادرهای مناسب زده و مهمانی مکملی داده شد روز دیگر موکب
همایون از انجا حرکت نموده در زیر قلعهٔ واردین جسری بسته شد و بعزم تسخیر قلعهٔ

(اگری) با جوش و خروش دریا خروش کوچ فرمودند چون به نزدیکی قومران رسیدند
نیت عزیمت تحویل شده اراده شد در جلو قلعهٔ (بولقوار) جسر بسته شود
بنه و اثاثهٔ اردوی همایون را از قومران برگردانیدند تا موکب همایون به (بولقوار)
رسید علی اقا که مامور سراپردهٔ همایون بود دو منزل را یکی کرده چادرهای
مخصوص خنکار را بر سر پل رکز نمود این حرکت علی اقای بیچاره باعث غضب
پادشاهی گشته بصدراعظم امر شد او را تادیب کند لکن صدراعظم عرض کرد
فی الحقیقه چون علی اقا خلاف امر همایون کار کرده است مستحق سیاست است
لکن چون هرکس اعتقادش این است که شخص همایون پیر است و طاقت
سیر و حرکت ندارد این نوع دو منزل را یکی کردن و منزل در میان
سراپردهٔ همایون را زدن علی اقا باعث تخدیش و تحویل افکار دشمن
خواهد شد و اقتدار سرعت حرکت همایون را ثابت خواهد کرد لهذا اغلام
استان علی اقا از این جهت شایستهٔ انعام و مکافات است به این کلمات حکیمانهٔ
صدراعظم علی اقا خلاص گشت جسری بر بالای نهر دراوه کشیده شده شروع
بتسخیر قلعهٔ اوسک شد چون در این اثنا علی بورتک بک که از امرای بحریه بود
چند فروند کشتیهای خفیف و قایقهای زرنگار حضرت پادشاه را که در اسلامبول

سوار میشد همراه آورده بود حضرت پادشاهی بر بالای نهر صاوه با قایقهای
مخصوص خوشان کردش میفرمودند و تماشای جسر او سک تشریف بردند

در روز بیستم محرم الحرام سنه ۹۷۴ اردوی همایون در پیشگاه قلعهٔ سکتوار نزول
اجلال [illegible] نمود و فورا شروع به کوبیدن قلعه کردند دو هفته بلا فاصله
جنک سختی شد چون منشی صدراعظم فریدون بک صدراعظم را از منی طرهٔ
بزرکی رهانیده بود به او بادستخط همایون منصب متفرقه کری درکاه عالی عنایت شد
الحاصل مدت محاصره سی روز را تجاوز کرد لهذا از برای غیرت عساکر اسلام کسل و
فتور عارض کشت اما از عنایتهای خفیهٔ حق کلولهٔ خمپارهٔ بمخزن باروت قلعه
اصابت نموده یک قسم قلعه بر هوا شد از این جهت مجاهدین دین دوباره غیرت
آمدند چون موقع قلعه علی الخصوص محلی که اردوی همایون افتاده بود باتلاق
بدی بود رطوبت هوا باعث تشدد علت نقرس حضرت پادشاه شد که مدتی بود
مبتلای این درد بودند چنانکه از اطاق همایون نمیتوانستند بیرون بیایند
و علت پیری نیز علاوه شده بدن همایون بسیار کاهیده شد در این اثنا
سردار خرواتها که در قلعه تحصن کرده بود با قریب بهزار نفر توابعش از قلعه
بیرون زده متصدی حمله بود که ناکاه کلولهٔ تفنکی بسینه اش خورده هلاک کشت

و باقی چون بغیر از تسلیم قلعه چارهٔ دیکر نداشتند بالمجبوریه قلعه را تسلیم کردند
لکن در میان خلق در بارهٔ صحت پادشاه انواع کفتکوها میشد صدر
اعظم مضطرب شده بتدبیر اسکات و اغفال لشکر برخاست و خبر
داد که دیوان همایون خواهد شد یعنی پادشاه بسلام خواهد نشست و منشی
خود فریدون بک را خواسته کفت فردا سلام منعقد خواهد شد
برو بوزرای رکاب همایون خبر بده و بکو باید همه حرفمان یکی باشد و از خدمهٔ
صدراعظم مورخ سلانیکی به بهانهٔ اینکه چادرهای پاشایان را ببیند
همراه فریدون بک رفت و اول داخل چادر فرهاد پاشا داماد شهزاده
سلطان محمد مرحوم کشته بپاشا خبر فرستاد که فریدون بک منشی صدراعظم
میخواهد شرفیاب شود آیا رخصت هست فوراً جواب آمد که بفرمایند چون فریدون بک
داخل شد پاشا کفت ای خوب شد که تشریف آوردید حضرت دولتماب
چرا امر بعقد مجلس سلام فرمودند بعد کار ما بکجا خواهد انجامید و بسیار حرفها
کفت لکن فریدون بک در جواب کفت اقا رمن مکر ترتیب دیوان بد است
از احوال اسلاف مکر بیخبر هستید مکر تواریخ مطالعه نفرموده اید لطف
بفرمائید وقت قبول و تمکین است این بکفت و وداع نموده از آنجا بچادر
احمد پاشا داماد پادشاه رفت پاشا تا فریدون بک را دید کفت

[illegible]

ای برادر مکر دل شما سنک است مکر رحم ندارید چرا خزینه را اینجا نکاه میدارید
منکه بنده را فرستادم چون فریدون بیک این سخنان را شنید کفت افندم
چرا مضطرب میشوید مکر احوال سلف معلومتان نیست چه واقع شده است
اگر بگوئید الحمدلله پادشاهمان قدری بهتر است کی شما را تکذیب میکنند لطف بفرمائید
تلون و تردد را کذاشته ثبات داشته باشید این بکفت و از آنجا بچادر
مصطفی پاشا آمد [illegible] بجای [illegible] سلام کفت خوش
آمدید حق کارهای مشکل را آسان کند همت حضرت دولتماب دایم
و باقی باشد لشکر دشمن پراکنده و پریشان شد خوب تدبیری کردند
الله تعالی قوت عنایت کند و بعد بیان کرد که صدراعظم نجاک پای همایون
رو سای شدند روز دیکر مامورین دیوان آمده اقای ینیکچریان علی اقا [illegible]
بحضور در آمده بعد از اندک توقفی بیرون آمده وقتیکه میرفت به دستههای
ینیکچریان که صف بسته ایستاده بودند توجه خطاب نموده کفت ای همقطارهای من
پادشاه ما سلام و اکرامشان در حق شما مبارک باد فرمودند قلعه را تمام
کنند خدماتشان در نزد من مقبول است این بکفت و زود کفت از براش
اسب حاضر کردند و در جلو چادرش لباس رسمیش را کنده مشغول خدمت قلعه شد

بکلربکی اناطول زال محمود پاشا نیز ~~[illegible]~~ با دستهٔ
اناطول برای بریدن چوب رفت بکلربکی روم ایلی هم بقصد فتح
قلعهٔ یوبوفچه راه افتاده کفت هرکس میخواهد با من بیاید این کیفیت
ترتیب دیوان روز چهاردهم ماه ربیع الاول اتفاق افتاد که از وفات
پادشاه بیست و یک روز کذشته بود وزرا نیز بعد از کیفیت سلام
بقاعده بحضور رفتند همینکه بسمت اطاق رختخواب متوجه شدند
سلاحدار جعفر اقا و صندوقدار باشی مصطفی اقا و سایر پیشخدمتان
بجلو آنها در آمده کفتند (شهید راه حق سلطان سلیمان) در شب شنبهٔ
بیست و سوم صفر [illegible] چهار ساعت بصبح مانده مرغ روح پرفتوحشان
ازین سرای فانی بروضهٔ جنان طیران نمود و نعششان امانةً در زیر سریر
سلطنت مدفون است ارکان دولت ازین واقعهٔ دلسوز مکدر کشته از فراق
ولینعمتشان شروع بکریه کردند لکن بنا بپارهٔ تدابیر صدراعظم همه ساکت
شده و این کیفیت الم انکیز را از خلق مکتوم داشتند و بواسطهٔ اطبا
جسد مغفور را تدهین نموده بعد از در آوردن احشاء بطن نعش را در
صندوق مخصوصی وضع نمودند

رسیدن خبر وفات پادشاه سلطان سلیم

چون کاغذیکه به انشای فریدون بک منشی صدراعظم نوشته شده بود درروز
چهاردهم ربیع الاول بحضرت سلطان سلیم ثانی واصل گشت فی الفور
ملاباشی خواجه عطاءالله افندی و لله باشیش حسن پاشا را طلبیده فرمودند
لازم شده است که بسرعت به اسلامبول برویم اسبهای پرطاقتتان را
حاضر کنید بعده به میراخور خسرو اقا فرمودند این سفر ما مانند سایر وقتها
نیست حیوانهای قوی پرطاقت حاضر کن بعدازین سفارشات هنگام
مغرب عازم راه شدند روز دیگر که جمعه بود واصل کوتاهیه گشتند در راه
به خطیب مسجد حصار برخوردند که بمسجد میرفت مومی الیه چون شهزاده را
دید بسلام ایستاد حضرت شهزاده فرمودند چون خبر وفات پدرم رسیده است
به اسلامبول میروم خطبه را بنام من بخوان خطیب نیز چون بر منبر برآمد
و خطبه را بنام سلطان سلیم خواند هرکس را حیرت دست داده چون از حقیقت
مطلب واقف شدند از وفات ولینعمت چهل و هشت ساله خود
بسیار متألم و ماتم زده شدند
چون نوکرها مطلع گشتند که شاهزاده از برای جلوس رو به اسلامبول الغار میکند

هر یکی از حضرت شهزاده طلب انعام و مکافات کردند شهزاده میراخور
خسرو اغا را خواسته به او گفت ما که هنوز به اسلامبول نرسیده ایم
و جلوس هم نکرده ایم با ارکان دولت ملاقات کرده نفهمیده ایم
که اخر کار مان بکجا منجر خواهد شد بگذارید برویم بمقصود واصل بشویم
انوقت هرکس بمراد خود خواهد رسید آل عثمان کسی را محروم نکرده است سعیهای
شما ضایع نخواهد شد برو از جانب من مطلب را به ایشان بفهمان خسرو اقا
در جواب عرض کرد قربانت گردم چشم میگویم من به انها گفتم حرفم را نشنیدند
شهزاده تعرض کرده عریضه را که تقدیم کرده بودند پاره کرد

الحاصل قطع منازل طی مراحل نموده روز هفدهم ماه مزبور (بقاضی کوی) رسیدند و
علی چاوش نامی را نزد مستحفظ اسلامبول اسکندر پاشا بکلربکی سابق اناطول
فرستادند و به او پیغام دادند که ما از کوتاهیه تا اینجا آمدیم و از شما هیچ خبر
و اثری ظاهر نشد سبب چیست چون علی چاوش پیغام شهزاده را
به اسکندر پاشا رسانید پاشا تعجب کرده در جواب گفت افندیها چرا چنین میفرمایید
ما از مطلب خبر نداریم علی چاوش برگشته از برای شهزاده خبر برد شهزاده
باز خبر فرستادند که بلی چنین است کاغذی را که از ارکان برایش امده است بدقت
بخوانند و با کاغذ بستانجی باشی تطبیق کنند این امور را تصریح نمیکنند احمق نباشند

فرمایش شهزاده مبنی برین بود که در کاغذیکه از برای بستانجی باشی امده بود
مرقوم بود که انشاءالله با اقاباشی سرای همایون هوشیار باشید و
چشم گوشتان به انطرف باز باشد سرای همایون را پاک کنید و در
انروز بستانجی ها را (یعنی باغچه بانان) را از باغچه ها بیرون کرده باغچه ها را
خالی کنید و هوشیار بوده در خدمت تقصیر مکنید صاحبش که میآید تسلیم نمایید
شش روز بود که این کاغذ آمده بود روز هفتم به بهانهٔ اینکه گویا از حرم میخواهند
به باغچه های اسکدار بروند یکی از قایقهای سرایرا تزیین نموده از ساحل اسکدار
یکراست رو بسمت قاضی کوی کشیدند و ازاین طرف هم حضرت شهزاده به
میراخور خسرو اغا فرموده بودند که اسب کهر مرا زین و برک و یراق سنگین
زده در یک قایقی بگذار و به قصر طرف مقابل برده انجا منتظر من باش
و خود شان ملاباشی عطاءالله افندی و ندیم جلال بک و لله حسن پاشا را
همراه برداشته امده به اسکلهٔ اسکدار وقتیکه رسیدند بوستانجی باشی
داود اقا نیز با قایق در اسکله حاضر بود شهزاده سوار شده متوجه اسلامبول
شدند چون به قلعهٔ کتانیون که معروف به (قزقله سی) است رسیدند توپهای سلام

شروع بغریدن کردند چون اسبی را که از پیش فرستاده بودند به
به اسکلهٔ باغچهٔ سرای بیرون اوردند قراولان پیش دویده
گفتند این اسب کیست مگر نمیدانید اینجا کجاست و خواستند منع
کنند میراخور خسرو اقا پیش رفته گفت بلی میدانم اینجا کجاست
باغچهٔ تخت سلطنت پادشاهان سلطان سلیم پسر سلطان سلیمان است
شما قراول او هستید من هم میراخور اوشان هستم قراولها پرسیدند
پس پدرش چه شد خسرو اقا گفت اینک خودش سوار قایق است می آید
اگر نتوانید ازو بپرسید معلومتان میشود بوستانجی ها چون قایق را
دیدند مطلب دستگیرشان شد حضرت شهزاده بعدازانکه بسرای همایون
امده بر تخت سلطنت عثمانیه جلوس فرمودند همشیره شان مهرماه سلطان را
طلبیده بعدازانکه با مشارالیها درخصوص رفتن به اردوی همایون مذاکره کردند
خزینه را نگشوده از سلطان مشارالیها پنجاه هزار طلا قرض کردند
و بمشایعت شیخ الاسلام ابوسعود افندی و اسکندر پاشا و قاضی
اسلامبول احمد افندی و دفتردار حسن چلبی کوچک و بالق زاده علی چلبی
و بعضی از کبار علماء از دروازهٔ ادرنه بیرون رفته بعداز طی مراحل

وارد ادرنه و از آنجا عازم بلغراد شدند و در انجا خبر ورودشان را
از برای صدراعظم فرستادند و از او استفسار نمودند که چگونه باید حرکت کرد
صدراعظم نیز بعد از اظهار تشکرات در جواب عرض کرده بودند هرگاه
در بلغراد توقف فرمایند منتظر اردوی همایون باشند مناسب مینماید
خلاصه چون معلوم وزیر کاردان گردید که حضرت پادشاه نوجوان واصل بلغراد گشته
منتظر اردوی همایون است مواجب لشکر را داده پس از آن نعش پادشاه را
که هنوز از هرکس مکتوم بود در عرابه مخصوص وضع نموده بقاعده رسمی یدکها
و شاطران و یساولان و فراشان و ملتزمین رکاب همه از پیش و پس
عرابه شتابان گردیده با دورباش و شباش و طبل و باز
آهنگ راه نمودند لکن بغیر از ارکان دولت و خدمه مخصوصه کسی از حقیقت
حال آگاه نبود صدراعظم روزی چند بار نزدیک در عرابه رفته مثل اینکه گویا
با پادشاه گفتگو میکند بعضی اطوار اظهار و باین تدابیر لشکر را اغفال
میکرد و بهر شهر و قصبه که نزدیک میشدند چون اهل انجا به استقبال و تشییع
میشتافتند لازم بود که حضرت پادشاه عرض دیدار نماید لهذا حسن آقا نامی را

که مرد ضعیف البنیه ریش تنک زردچهره ناخوش مزاج بینی مقوسی
بود و مشابهت تمامی به پادشاه مغفور داشت به عرابه سوار کرده
شالها دور گردنش پیچیده بودند مرقوم به سپاه و خلقی که در یمین و یسار
صف بسته بسلام مرایستادند سلام داده میگذشتند باین تدبیر
هشت روزه واصل جلگه سرم شدند انجا امر شد که در اطراف
عرابه پادشاه تلاوت قرآن شود و توحید و تهلیل کنند فی الحال مؤذنان
خاصه دور عرابه را احاطه نموده شروع به تلاوت قران و تکبیر و تحمید کردند
چون راه از میان جنگل میگذشت وقت هم قریب بصبح بود و آواز مؤذنان
که با نغمه حسینی تلاوت قران میکردند بکوهها منعکس میشد دیگر کتمان اسرار
محال بود و قضیه وفات پادشاه که چهل و هشت روز بود مکتوم میماند شایع گشت
و طایفه لشکری که در موکب همایون کوچ و نزول میکردند از فراق پادشاه
مهربان خود هایهای گریه و وای وای نوحه کردند صدراعظم از اسب خود
پیاده شده به خدمه و سپاه توجیه خطاب نموده گفت آقایان اگر پادشاه
ما به رحمت ایزدی پیوست خداوند بوارث تاج و تخت که الان در
بلغراد است عمر طویل ارزانی کناد الان در بلغراد منتظر شماست
به امر حق مخالفت نمیتوان کرد انا لله و انا الیه راجعون

الان وظیفه ما این است که نعش مبارک پادشاه را بمحلش برسانیم و با پاره سخنان
تسلی بخش لشکر را بر سر غیرت آورده عرابه را میکشیدند لکن صدراعظم از انیکه قبل از
ملاقات با پادشاه کیفیت وفات را شایع ساخت پشیمان شد الحاصل صدراعظم از انجا
عریضه بخاکپای همایون عرض کرد که خلاصه اش این است
(پادشاه من سریر سلطنت را خداوند مبارک کناد ان شاء الله مانند پادشاه مغفور
مظهر فتوحات جلیله خواهید گشت معلوم حضور ملوکانه است که بندگان
چون ولینعمتشان را به بینند تمنی دارد که در مرتبه ترقی حاصل نموده
مظهر انعام و عطیه جلوس همایون شوند و التفات ملوکانه را از زبان
مبارک شنیدن را آرزو میکنند لازمه وقت و مصلحت حال این است هرکس هر
تمنی و خواهشی بکند نبقد قبول فرموده بفرمایند که داده شود مقبول همایونم است)
چون این کاغذ به پادشا واصل گشت انرا به ملاباشی خواجه عطاءالله افندی
نشان دادند ملاباشی عرض کرد احتیاج به اینها نیست امر جلوس صورت گرفته
و کار از کار گذشته است مقصدشان این است که حاکم را محکوم کنند بعد
لله باشی حسن پاشا را خواسته فرمودند صدراعظم کاغذی بما نوشته است بگیر
بخوان مطالعه خود را در این باب عرض کن حسن پاشا نیز بعد القرائت عرض کرد
اگر ما از اسلامبول به اینجا نیامده بودیم صدراعظم چه تدبیری میکرد جلال بیک ندیم

با تملق گوها موافقت کرده یک حرفی که از قدما مانده است میگفت مگر
حرف راستی بوده است میگفت آل عثمان تا از زیر شمشیر بندگان نگذرد
نمیتواند بر تخت بنشیند حالا معنی این کلام را فهمیدم بعد عرض کرد
مادامکه امروز وراثت منحصر بشخص شماست این حرفها بی معنی است
شما پادشاهید خلق بیچاره چشم محتاج شما هستند به این گونه کلامها
گوش نباید داد به این سخنان پادشاه را قانع کردند فی الفور امر شد
در محلی که معروف به (خنکار تپه سی) میباشد سراپرده زدند و فرمان
صادر شد که اردو بیاید چون صدراعظم محمد پاشا سخنان لطیفه آمیزی را
که در حضور خنکار زده بودند شنید نگاهی بفریدون بیک منشی کرده
گفت وقتیکه باک نیست که از حقیقت احوال خبر ندارند مشاوره نشود
کار مشکل میشود پادشاه ما بیک نیکه مستغنی هستند افکار خود را
بیان نمیکنند کسی را نزد خود راه نمیدهند هنگام کسی مجال سخن گفتن ندارد
وحال انکه دولت و سلطنت مال اوست هر شان و یا حقارتی هم
که واقع شود عاید خود اوست واجبه ذمت ما آن است که بپادشاه همان
به صداقت خدمت کنیم و از این مقوله کلمهای بسیار کرد فریدون بیک
در جواب گفت خوب است دوباره عریضه عرض کنیم و تکرار نماییم که

بنا بعادت دیرین گروه بندگان میخواهند از زبان مبارک خبر عطایا و توجیهات را
بشنوند جناب ان است سلام ایستاده گی منعقد بفرمایند احتمال میرود که این دفعه قبول
بفرمایند صدر اعظم در جواب گفت چون من وزیرم باید بپادشاه راه نمائی کنم مادامکه
عرضم مقبول نیفتاد تکرار کردن بی معنی است هرچه مقدر است بساحهٔ ظهور
خواهد آمد روز دیگر حرکت کردند جمیع ارکان دولت لباس ماتم پوشیده شاطران
و یساولان پرها را از دستار در آورده بر بالای دستارشان دستمالهای سیاه
انداختند و پیشخدمتان ملتزم رکاب نیز شال سیاه بگردن انداختند و لالاها
که خادم خلوت پادشاهی بودند پلاس پوشیده تابوت سلیمان خان را با نوحه
و شیون به بلغراد نقل کردند و اهالی بلغراد نیز با لباس ماتم تا پل صاوه
به استقبال نعش رفتند و در پیشگاه سراپردهٔ همایون که در طرف بلغراد
افراشته شده بود خواص خدام صف بسته ایستاده بودند چون جنازه به
سراپرده نزدیک شد روپوش عرابه را برداشتند چون تابوت سلطان
سلیمان با جقه نمایان گشت عموم لشکر و اهالی طاقت فراق ولینعمت چهل و
هشت سالهٔ خود را نیاورده آه و فغان شان طاق آسمان را و اشک روان شان
ساحهٔ زمین را پر کرد سلطان سلیم نوجا با لباس اطلس سیاه جنازه را استقبال

نمود خواجه عطاءالله افندی نماز جنازه را ادا کرد بعد از نماز جنازه حضرت
پادشاه به ارکان دولت سلام داده متوجه سراپردهٔ همایون
شدند که ناگاه گروه لشکری به آواز بلند فریاد کردند که انعام ما
فرمایش نشد بقانون قدیم عمل نفرمودید و روبوز را کرده گفتند چرا پادشاه
اخطار نکردید آخر این بد خواهد شد ما قباحت را قبول نمیکنیم لکن پادشاه
مانند اینکه بخانهٔ پدرش میرود داخل سراپرده شد و هیچ بطرف لشکر نگاه
نکرده التفاتی هم نکرد طایفهٔ لشکر از این اطوار پادشاه متغیر شده گفتند
خوب در باب سرای باز کردن بیانات در دست ماست آنجا همدیگر را ملاقات
خواهیم کرد حالا خوشحال باشد

وزرا مشغول تدبیر بودند که نعش سلطان سلیمان خان را به اسلامبول بفرستند
و آقای ینکیچریان فرهاد آقا و احمد پاشا و نور الدین شیخی و قدری سپاهی نعش
مبارک را به اسلامبول نقل نمودند و او را در باغچهٔ مسجدی که خودشان
ساخته بودند دفن کردند

عزیمت سلطان سلیم به اسلامبول از برای جلوس و شوریدن گروه لشکری بر او

بعد از آنکه نعش سلطان سلیمان را به اسلامبول بردند صدر اعظم دیوان ترتیب داده
از اجزای درخانهٔ شهزاده ملاباشی عطاءالله افندی بعده لله حسن پاشا

بعده ندیم جلال بک و خیالی بک و شیری بک و فضلی بک و اشخاص مانند اینها
آمده هر یک عرض خلوص کردند چون جلال بک به لیاقت و اهلیت خود مغرور بود
منتظر بود که از صدر اعظم التفات مخصوص ببیند صدر اعظم ملتفت گشته او را
جداگانه طلبیده فوق العاده احترام کرد

در این بینها در میان ینکیچریان و در داخل شهر گفتگو بسیار میشد نهایت کار بجائی
رسید که گفتند سلطان سلیمیها از میان ما بیرون بروند والا همه را از دم
تیغ میگذرانیم بعد از دو سه روز در گوشه کنار نزاعهای کوچک شروع کرد
فی الفور لله حسن پاشا اجزای خلوت و سایر نوکرهای مخصوص سلطان
سلیم را برداشته متوجه اسلامبول گشت و خبر مواجب و انعام و ترقی
منصب نیز شایع شد و لشکر یکجا حد را تجاوز نموده گوش بفرمان نمیدادند
سلطان سلیم از کرده پشیمان شد لکن باز بروی خود نیاورده قاضیعسکر روم ایلی
حامد افندی و صدر آناطول پرویز افندی را عزل کرد و شایع شد که سبب
عزل ایشان این بوده است که در حضور عرض کرده بوده اند مرحوم پدرتان شراب را
قدغن کرده بودند شما نیز باید قدغن کنید الحاصل تا به اسلامبول واصل شدند

در راه و نیمه راه انواع فضاحتها کردند در روز بیست و هفتم شهر جمادی الآخر
سنهٔ ۹۷۴ موکب همایون با دبدبه و جلال داخل اسلامبول شد چون نزدیک جامع
شهزاده محمد به موقعیکه معروف به (اسکی اوطه لر) است رسیدند صداها
بلند شد که دسته های ینکیچری توقف کنید و بقدر چند ساعت در آنجا
ایستادند و رذالت و فضاحتی کردند که بقال و قلم نمیگنجد و اهالی شهر
که تماشا آمده بودند همه پراکنده شده اجزای دیوان در میدان باب همایون
تا عصر بالای اسب معطل شده ایستادند صدر اعظم بنا به ابرام لشکر
از اسبش پیاده شده برکاب پادشاه تقرب نموده عرض و الحاح کرد
که افندم تا عسکر از زبان مبارک عطیه و انعام مقنن را نشنوند
دست برنخواهند داشت پادشاه نیز بالضروره فرمود جمیع استدعاهاشان
مقبول است بدهند وزرا بر اسبها سوار شدند به التماس به لشکر بیان کفتند الحمد لله
مرادتان حاصل شد دیگر در را باز کنید لکن اینها اقناع نشده میگفتند
ما از داخل نشنیدیم لکن بشهادت و افادت رؤساشان قانع گشته
باب همایون را گشودند و یکساعت از شب گذشته بود که پادشاه داخل
سرای همایون گردید دیگر از اینجا به آنطرف چون متعلق بوقایع عصر سلطان
سلیم ثانیست تفصیل آن راجع به دفتر دوازدهم است

فصل رابع

در بیان اسباب موجبهٔ وقوعات متنوعه که در عصر سلطنت سلطان سلیمان بساحهٔ ظهور پیوسته و محاکمهٔ وقوعات عمومیهٔ عالم

مؤلف این تاریخ اصول مؤرخین سلف را ترک نموده در بیان و توضیح وقایع عمدهٔ که از ابتدای ظهور دولت علیه تا این عصر همایون حضرت پادشاهی (سلطان عبدالمجید) روز بروز جلوه‌گر ساحهٔ ظهور و بروز شده است از راه راست و حقیقت‌گوئی عدول ننموده بی‌شائبهٔ غرض و تملق‌گوئی قاعدهٔ بی‌طرفی را التزام و در فصل اخیر هر دفتری که فصل محاکمه است نیز از منفعت و مضرتی که نتیجهٔ وقایع مختلفهٔ [...] پولیتیک امورات داخلهٔ دولت علیه و دول سایره است بحث کردن را قاعده اتخاذ نموده است و این فصل محاکمهٔ کلیه خلاصه ایست که از گنجینهٔ خیال خود مؤلف در آمده است

وقتیکه سلطان سلیم اول که وقایع عصرشان در دفتر دهم مذکور گشت سریر سلطنت را بشهزاده سلطان سلیمان ترک نموده عازم دار جنان گردیدند ممالک وسیعهٔ دولت علیه عبارت بود از ایالات مصر جده یمن شام حلب صیدا گرجستان وان

ارضروم قارص طربزون و جهات غربیهٔ لازستان با سنجق کفه کذلک حوالی جنوبیهٔ بساربیا با یک قسم نهر تورلا و دیار بغدان و مملکت افلاق و صرب و رودخانهٔ طونه و در حدود بوسنه نیز از جائی که نهر صاوه [...] در بلغراد بطونه منصب میشود گرفته تا هرسک و سواحل شرقیهٔ خلیج وندیک یعنی دالماچیا و قره طاغ و خرواتستان وارنبودستان و موره و بعضی از جزایر یونان

در عهد سلطنت سلطان سلیمان که چهل و هشت سال ممتد شد بعضی طرفهای حدود قدیمهٔ ممالک محروسه [...] وسعت یافت و نهر صاوه و نهر طونه که مدتی بود در قطعهٔ اروپ حد فاصل ممالک عثمانیه بودند در عصر همایون سلیمانی در وسط ممالک [...] خاقانی واقع شدند [...] و بغیر از مملکتین که ماوراء نهرین طونه و صاوه گفته میشوند در ممالک اردل و مجارستان تا نهر راب پنج ایالت وسیع و چهل و پنج سنجق (بلوک) اراضی معموره بممالک محروسه ضم و الحاق شدند و همچنین در قطعهٔ افریک نیز طرابلس و تونس و جزایر را از دست اسپانیولها خلاص کرده بزیر حمایت همایونشان آوردند کذلک در قطعهٔ اسیا موصل و بغداد را

با اکثر جاهای عراق عجم و اذربایجان و گرجستان و ارمنستان داخل حوزهٔ ممالک محروسه ساختند و ممالک وسیعهٔ [...] اطراف بحر خزر و بحر سیاه و بحر سفید و بحر احمر و بحر عمان و خلیج فارس که یکوقت جولانگاه چهار دولت معظمهٔ مختلف المذهب والافکار بودند الحمد لله از ممالک عثمانیه شمرده شدند

در عصر همایون سلطان سلیمان خان قطعهٔ عظیمهٔ که آنرا اروپ عثمانی اطلاق میکنند عبارت بود از ملتهای تاتار مجار اسلاو روم بشناق و منقسم میشد به یازده مملکت سه مملکت در شمال چهار مملکت در شرق و دو مملکت در غرب و دو مملکت دیگر در جنوب واقع بود ممالک شمالیه اول مجارستان است که منقسم بچهار ایالت میشد اول بودین دویم طمشوار سوم اکری چهارم قنیژه هر ایالتی نیز منقسم به چند سنجق (یعنی بلوک) میشد که جمعاً چهل سنجق بود دویم مملکت صرب است که منقسم به ایالتهای بلغراد و سمندره بود سوم مملکت بوسنه است که عبارت از ایالات هرسک و بوسنه و دالماچیا بود [...] سه مملکت و یک امارت و پنج ایالت شامل به پنجاه و پنج سنجق منقسم میشد از یازده ممالک عثمانیهٔ در اروپ [...] یکی خان نشین بود که قریم باشد

یکی هم حکمدار نشین بود که اردل باشد و سه مملکت هم امارت بودند که عبارت از افلاق و بغدان و صرب بودند الحاصل این دو حکومت و سه امارت و هشت ایالت جملگی صد و شصت و هفت سنجق (بلوک) و چهل و چهار هزار نفر اصحاب تیمار و زعامت و سی و یک هزار مسلمان معاف کوچی داشتند خان نشین قریم بده مالیاتی نداشت حکمداری اردل با سه امارات دیگر خراجگذار بودند کذلک قشون مواجب خوری که مامور محافظت ایالات روم ایلی بودند هفتاد و چهار هزار نفر عساکر میشدند که [...] مواجب انها از بده عشریهٔ هر ایالتی داده میشد و والیان و بکلربکیان و سایر وزرا طویلهای مخصوص بولایات داشتند

ممالک عثمانیه واقعه در قطعهٔ اسیا
ازین قرار است

بلاد عرب یمن مخا صنعا زبید نجد لحسا حبش ابوعریش درعیه
مکه مکرمه جده طایف مدینهٔ منوره [illegible]
ملحقات ملک کنعان بیت المقدس غزه کرک صفد نابلس
عجلون بقاع العزیز
ملحقات شام تدمر سالیانه صیدا بیروت
حلب هفت سنجق است موصل شش سنجق
بلاد کرد عثمانی دیاربکر سلیمانیه پنج سنجق است بغداد هجده سنجق است
بصره ۵ سنجق است
بلاد ارمنیه چلدر سیزده سنجق ارضروم دوازده سنجق قارص شش سنجق
وان سیزده سنجق
بلاد ترک اناطول چهارده سنجق قره مان هفت سنجق مرعش چهار سنجق
ادنه پنج سنجق است

این چهار بلاد که ذکر شد یعنی بلاد عرب و بلاد کرد و بلاد ارمن و بلاد ترک عبارت بودند از نوزده ایالت و صد و هشتاد و چهار سنجق و امور ادارهٔ انها نیز بر اصول (خاص) و (سالیان) و (التزام) و (مالکانه) بود و از برای محافظت دائمی این ممالک نود و یکهزار از عساکر اصحاب تیمار داشتند

بلاد افریک

مصر دوازده سنجق طرابلس غرب پنج سنجق تونس ۵ سنجق
جزایر ۳ سنجق بود
و جزیره‌های مانند رودس و اغریبوز و استانکوی و مدللو و ساقز و امثالهم یک ایالت و چهار سنجق شمرده میشدند

الحاصل ممالک محروسهٔ عثمانیه عبارت بود از سی و چهار ایالت و سیصد و هشتاد و هفت سنجق والی هر ایالتی در هنگام سفر بقدر ۳ هزار نوکر حاضر رکاب و صد هزار عسکر گزیده نگاه میداشتند

و حین حاجت از هر یکی از سنجقهای این سیصد و هشتاد و هفت سنجق هزار نفر عسکر در می آمد که جمعاً سیصد و هشتاد و هفت هزار قشون احضار میشد عساکر مواجب خور یکه انها را اصحاب تیمار میگفتند صد و شصت و شش هزار و دویست نفر میشدند سی و چهار هزار نفر هم سپاه (یوروکان) یعنی کوچی ~~موجود بود~~ و دویست هزار سواری موجود بودند در دربار دولت چهل هزار ینگی چری حاضر رکاب و همان مقدار هم سپاهی بودند که جمعاً هشتاد هزار مرد کارزار میشدند به این حساب همیشه هفتصد و چهل و نه هزار و ششصد نفر قشون مسلح از برای حرب و ضرب حاضر و مهیا بودند

لشکر ایالات	۱۰۳۰۰۰
لشکر سنجق ها	۳۷۷۰۰۰
سواران صاحب تیمار	۱۶۶۲۰۰
یوروکان یعنی کوچی	۰۰۳۴۰۰
سوار نوکرهای خاصهٔ رکاب همایون	۰۸۰۰۰۰
جمع	۷۴۹۶۰۰

بغیر ازانها ~~به اصول یورد و اجاق~~ حکومتهای کردستان و ایالتهای یمن و حبش و ایالات مصر و طرابلس غرب و تونس و جزایر به اصول یورد و اجاق سر خود اداره میشدند و امارات افلاق و بغدان و صرب و حکمداری اردل معاونت حربیه‌شان این بود که به اردوی روم ایلی در وقت ضرورت اذوقه برسانند لکن خان نشینی قریم بشرط انکه هر وقت ~~پادشاه~~ از برای پادشاه سفر شرق و یا شمال اتفاق بیفتد بقدر صد هزار لشکرش آمده به اردوی همایون ملحق شود مظهر پارهٔ معافیات و امتیازات بود والحاصل قوهٔ حربیهٔ دولت عثمانی قریب به یک ملیون میشد لکن چون همیشه سفر بود عند الحاجت جمیع اهالی ممالک محروسه مثل لشکر بودند چنانکه دولت با مجموع هیئت و سکنه‌اش در حالتی بودند که بتوانند با دشمن مقابله کنند

چون بعضی بلوکات ساحل [illegible] و ایالات جزایر و طرابلس غرب و پارهٔ جزیره ها نیز از برای استحضار قوهٔ حربیه تخصیص شده بودند بغیر از کشتیهائی که در کشتی سازخانهٔ دولت موجود بودند حین حاجت دسته دسته کشتیهای تاراجی آمده بدستهٔ کشتیهای جنگی دولت ملحق میشدند و در دریاها میگردیدند کشتی سازخانه دولت نیز

عبارت بود از کشتی سازخانهٔ اسلامبول وکشتی سازخانهای ازکمید
که مربوط به اسلامبول بودند و بغیر از اینها در کلیبولی واسکندریه و در بعضی
جزایره ها و علی الخصوص در جزایر وطرابلس و مرمریس وسوکشی وبصره
نیز کشتی سازخانها داشت

وارکان دولت نیز عبارت بودند از صدراعظم و هفت وزیر و دو دفتردار
و دو قاضیعسکر این هفت وزیر را وزرای قبهٔ همایون میگفتند که در
روزهای مخصوص بدیوانخانه آمده در زیر دست صدراعظم بترتیب ایستاده
معاون صدراعظم بودند صدراعظم در جمیع امور دولت مستقل بود و
پادشاه هر ارادهٔ که میکرد اجرای آن را بصدراعظم محول میداشت
حتی وقتیکه خیرالدین بک جزایر را از اعراب گرفته در انجا خطبه را داد
بنام پادشاه خواندند و مفتاح شهر را بجاکپای همایون تقدیم نمود تلطیف
اولازم آمد چون صدراعظم انوقت باردوی همایون در حلب بود
خیرالدین بک را بحلب فرستاده بنا بقاعده در حضور صدارت عظمی
رتبهٔ امیرالامرائی وامارت جزایر به او توجیه شد بعد برای ادای واجبهٔ
شکرانیت بدربار دولت آمد

بعضی گفته اند که این استقلال از اقبال ابراهیم پاشا و مخصوص شخص او
بود لکن چون بجریان امور نظر شود معلوم میشود هر صدراعظمی این
استقلال تامه را داشته است

فاما در خصوص ادارهٔ امور مالیاتی و ضابطه ورابطهٔ ممالک محروسه
دولت علیه با انکه با جمیع هیئت وارکانش همیشه سفر بود باز هم
در عین حضریت اداره میشد مثلا از یکطرف عرض دبدبه و حشمت میکرد
واز طرف دیگر مشغول تدارکات سفر بود از برای سرعت حرکت
حاضر وآماده بود پادشاه کذلک مثل این بود که گویا سردار وامیر
یک هیئت مسلحهٔ بود که افزون از بیست ملیون میشد معاهدات
ومصالح نیز چنان بود که از برای محو واضمحلال یکی با دیگری صلح موقت
میکرد همیشه فریضهٔ جهاد را بر هر چیز مقدم میشمرد [struck-through word] بر واضح است
که این اصول برای ان بود که خلقی را که همیشه از برای جنگ حاضر بودند
بجنگ تشویق وترغیب نماید زیرا [struck-through word] دولت علیه در مقابل شور و
تعصبی که در آن اوقات اهالی اروپ داشتند اگر اصول همیشه سفری را
ترک نموده به راحت واسودگی میل میکرد و در حالت حضریت میخوابید فی الحال

از درجهٔ که صد وپنجاه الی دویست سال بود داشت ساقط گشته علامات
محو وانقراضش ظاهر میشد زیرا ممالک وسیعهٔ خوب میدان شده که در متعلق بدولت عثمانیه
بود اگر از نازکی وقت وحال بی خبر و بفراغ بال در عین غفلت مستمر میشدند
بجز خسران وندامت دیگر نتیجهٔ حاصل نمیگشت لهذا همیشه سعی دولت این
بود که ملت حاکمه را قوت [struck-through word] بدهد علی الخصوص از برای زیادشدن
عثمانیانی که در قطعهٔ روم ایلی بودند با جمله اسرا را اسلام میکردند ونفرانی را
که از بومیان بر میچیدند داخل غلامان سرای کرده تربیت میدادند وجمیع
امتیازات مختص ملت حاکمه بود و باین گونه وسایط عثمانلورا زیاد میکردند

وروز بروز بر عدهٔ ایشان افزوده میشد
باین جهت سکنهٔ موجودهٔ بلاد واقالیمی که دولت عثمانیه را تشکیل کرده بود
بر دو قسم بودند یک قسمشان سکنهٔ بومی ممالکی بود که بزور شمشیر مسخر شده بودند
قسم دیگر انهائی بودند که در تحت اسم عثمانی تکثر کرده بودند که اگر ابای
واجداد انهارا [struck-through word] تفحص شود منتقل به اسرائی میشوند که محصول غنایم اردوی
همایون بوده اند
درفوق مذکور گشت که در حال حضریت بودن دولت از برای شان وبقای آن حضرت بود

توجیه این کلام چنان است که در وقتیکه جمیع دولتهای اروپ
با یکدیگر مشغول جنگ مذهبی بودند از برای دولت علیه که تازه
داشت بقوت بازوی خود جایگیر میشد وخلقرا بخودش آهسته آهسته
رام میکرد ترک سلاح نمودن و به راحت واسودگی مایل گشتن
اصلا مناسب وموافق مصلحت نبود لهذا دولت با جمیع ارکانش میشد
در حالت همیشه سفری بود و تبعهٔ که به انها نام عثمانلو اطلاق
برای اینکه [struck-through word] عسکر باشند بموجب قانونی که وضع شده همیشه در
دفتر دولت ششصد هزار نفر عسکر که در دست برات داشتند
برای جنگ حاضر بودند واز خارج مداخله کردن بکار انها امکان نداشت در داخل
نیز به سببهای جزئی شوریدن الا احتمال بعید [struck-through word] و یکی از سببها ئیکه
همیشه منصور ومظفر میشدند این است که در حدود دشمنی که [struck-through word] با او
اعلان حرب میشد عساکر سرحدات که بومی بودند قلعه ها را محافظت میکردند
وقشونیکه انها را تاراجی میگفتند بمجرد اعلان حرب بر مملکت دشمن ریخته
نهب وغارت میکردند واز پیش جاهای بسیاری را خراب وویران مینمودند
در بین این اشوب اردوی همایون نیز رسیده بازار کارزار بالطبیعه در میان

ملک دشمن رواج میگرفت بدین وسیله ممالک محروسه همیشه از صدمات
آشوب حرب وجدال محفوظ ومصون میماند لهذا اهالی ممالک محروسه دایماً
در حالت امنیت و راحت بودند

یکی از ممالکی که بر مملکت محروسهٔ دولت علیه ملحق شده بود دولت مجار بود
که در ابتدای فتح امتیازات قدیمهٔ مملکت مذکوره را کما فی السابق باقی گذاشته
مقرر شده بود که به آن وضع اداره شود چون نمسه با پارهٔ شرایط
از باب عالی التماس کرده بود که مملکت مجار در تحت حکومت نمسه باشد
و امرای مجار نیز از امیریکه بر آنها نصب شده بود راضی وخوشنود نبودند
لهذا حکمداری علاحده که بر مجار نصب کرده شده بود دیگر از برای دولت
شان ومنفعت قدیم را نداشت وعلاوه برین اگر به این حال باقی میماند
احتمال بود عنقریب از دست برود لهذا حکمداری مجار را به امارت اردل
تحویل نموده مملکت مجارستان را منقسم بچند ایالت وسنجق نموده و از اراضی آن
تیمار وزعامت تفریق کرده بر قلعه های هر مملکتی دزدار وساخلو
گماشته قدری قشون که مانند بومی بودند نشانیده از برای ادارهٔ ایشان
و استحصال مالیات دیوان والی وحاکم ومحصل وحاکم شرع نصب کرده مانند
سایر ولایات پادشاهی اداره میشد لکن چون حکومت مذکوره یکوقت دولت

مستقل بود واز مرکز ادارهٔ دولت نیز دوری داشت امتیازاتی را
که از مجارها گرفتند به عثمانلوها دادند وعلاوه بر آن
والی آنجا را امتیاز خاصی دادند که بر سایر ولات مقدم باشند و بر دستارش جقهٔ با
دو زنجیر طلا بزنند لکن در کارهای مجاریان بومی که قبول رعیتی کرده بودند
مداخله نمیشد وشخصی را از میان خودشان وکیل ملت انتخاب نموده در
امورات ملتیشان به او مراجعت میکردند او نیز مطلب را به حکومت
عرض میکرد وبغیر از اینها امارات اردل وبغدان وافلاق امتیازات
قدیمه شان تماماً ابقا شده حقوق ملیهٔ خود را تماماً محافظت مینمودند
وحکومت اردل یکدرجه بالاتر یعنی حکمداری بود وبه این واسطه
نسبت به امارات دیگر صاحب شرف وبرتری بود

لکن تا اینکه دولت مجار را لغو وفسخ نموده مانند مصر وبغداد بدرجهٔ ولایت
تنزیل کردند و حکمداری اردل را بتصدیق آستانه ها و نمسه ها
رسانیدند بالاخره نمسه جنگهای سخت واقع شد ومحاصرهٔ وین واستیلای
ایلیریا واوستریا نمسه ها را مجبور کرد که از ادعای مجارستان دست بکشند
بعضی محاصرهٔ ویانه ومنازعهٔ با آلمانیا را بیهوده شمرده گفته اند اگر قوهٔ

حربیهٔ که در آنجاها صرف شد در حوالی شرقیه صرف شده بود دولت بیشتر ازین
صاحب قوت ومکنت میشد و میگویند حتی جاهائی که سلطان سلیم گرفته ضمیمهٔ
مملکت کرد خصوصاً حکومت مصر که مطمح نظر حکمداران اسلام بود
سبب باقی ماندن خدمت حرمین شده وعقیده شان این است که زحمتهای
سلطان سلیم ضایع شد فی الحقیقه درصورتیکه ثبت وردی مسئله درست
بدقت مطالعه نشود این اعتراض صحیح مینماید لکن چون داخل مصلحت شده
از خفایای کار اطلاع حاصل نمود معلوم خواهد شد آنکه سلطان سلیمان چهل وهشت سال
علی الدوام چندصد هزار لشکر را در قطعهٔ اروپ مشغول داشت برای این
بوده است که امید وطمع دشمن را از جاهائی که در زمان اجدادش فتح شده بود
منقطع سازد اگر سلطان سلیمان با قوهٔ حربیه در قطعهٔ اروپ اثبات
وجود نکرده بود مسلماً شارلیکان بعد از انجام دادن منازعات داخله بر حدود
بوسنه هجوم آورده و برادرش فردیناند که امپراتور آلمانیا بود نیز از راه
بلغراد داخل شده حکمدار لهستان هم بر مملکت بغدان تعرض میکرد
واقوام مختلفهٔ که در زیر سطوت عثمانی در ممالک محروسه ساکت وساکن نشسته بودند
چون آن آشوب وهرج ومرج ومقاسمه را میدیدند به امید آنکه حقوق ملیهٔ

خود را دوباره بچنگ بیاورند بلاشبهه برضد دولت قیام میکردند در
زمان سلطان سلیم مرحوم درصورتیکه قوهٔ حربیه اش درسمت مشرق
مشغول بود اینکه در اروپ عثمانی مداخلاتیکه ذکر شد واقع نگشت بطلان
این دعوا را ثابت نمیکند زیرا در سالهای عهد سلطنت سلطان سلیم چون فیمابین
حکمداران اروپ پشت سرهم منازعات ومسائل مهمه ظهور میکرد
گذشته از اینکه مجال مداخله نداشتند از برای اهالی خبر گرفتنش هم مشکل بود
اگرچه نسبت به بطش وشدت سلطان سلیم غضب وحدت سلطان سلیمان
بسیار کم وخفیف مینماید لکن اگر قصد جان فرزند جهد و یک لخت سلطان
مصطفی را نکرده بود دامن عصمت خود را لکه دار نمیکرد اینکه سلطان
سلیم دربارهٔ برادر خود ظلم وناحقی کرد برای این بود که دولت را از دست
شرکا ونااهلان خلاص کند واما سلطان سلیمان بدون تحقیق
درسید که پسر خود را محض به حرف غرض آمیز رستم پاشای صدر اعظم
کشتنش برای حب ریاست بود که پسران را از پدران وبرادران جدا میکند
وحتی خودشان برای اینکه تحری وتحقیق نکرده بودند بقصور خود
اعتراف کردند
اصول بشهزادگان حکومت دادن واز برای آنها بطور منظم اجزای درخانه ترتیب نمودن را

کما فی السابق حجرا داشت سلطان محمد را در مغنیسا و سلطان مصطفی را در قرمان
و سلطان سلیم را در بروسه و سلطان بایزید را در کوتاهیه والی نصب نمودند
سلطان بایزید دو دفعه در هنگام غیبوبت پدرش در اسلامبول نایب السلطنه گی
کرد شهزاده سلطان محمد از ناخوشی حمای محرق وفات نمود سلطان مصطفی
به افترای صدراعظم رستم پاشا کشته شد سلطان بایزید نیز بحیله های
لله برادرش مصطفی پاشا فریفته شده بدیار عجم فرار کرد و بالاخره
او را هم خفه کرده کشتند سلطان مراد و سلطان محمود و سلطان جهانگیر نام
شهزادگان نیز در سن طفولیت فوت شده سریر سلطنت بالارث و
بلا شریک از برای سلطان سلیم ثانی ماند که تفصیلش در
موقع خود مذکور خواهد شد

سلطان سلیمان در اعمار و آبادانی ملک دارای همت فوق العاده بوده.
در زمان سلطنتشان هر نوع علم و فنون ترقی کرده علم طب رواج
یافت چنانکه در عهدشان مدرسهٔ طبیه و بیمارخانه و دواسازخانه
بنا و متداول شد و سبب اینکه او را سلطان سلیمان قانونی میگویند این است

که تا عصر همایونشان امور داخلهٔ دولت عثمانیه هنوز بهیچ نظامی مربوط
نبود هر مأموری هر چه میخواست میکرد لکن در زمان سلطان سلیمان
چون سلطنت سنیه با دول اروپ بنای عقد معاهدات گذاشت
پس لازم آمد که هر چیزی مبنی بر اساسی باشد لهذا از برای ارکان
دولت حدود و مراتب معین و بجهت امورات و معاملات داخله
قاعده وضع شد و از برای ارکان دولت بنام سیفیه و علمیه
و قلمیه طریق تعیین نمود برای هر طریقی درجات تخصیص
و قانون مخصوص گذاشته شد

این طرق ثلاثه که مذکور گشت یک قسمش که خدمتش این بود که ممالک محروسه را از شر اعدا
محافظت کند و مشغول ضبط و ربط سکنهٔ موجوده باشد
و آنرا طریق سیفیه گفتند و قسم دویم که طریق علمیه باشد مأموریتش فصل
دعاوی شرعیه بود و قسم سوم که طریق قلمیه باشد کارش این بود که اموال
و املاک دیوانی و مالیات دولتی را تحصیل و تحویل نماید و بغیر از اینها
از برای اهل صنعت و حرفت نیز نظامات مخصوصه وضع شد

تا اینجا از امور داخلهٔ دولت عثمانی بحث کردیم بعد از این معاملات دولت
مشارالیها را با دول خارجه و اسباب ظهور محاربات آنرا ذکر و بیان خواهیم کرد
به این معنی که عثمانیان بقوت قاهرهٔ خود از اناطول بسمت روم ایلی گذشته
دایرهٔ حدود خود را توسیع نمودند یعنی از یکطرف داخل مملکت المانیا گشته
از طرف دیگر نیز حدود خود را تا لهستان ممتد ساختند چنانکه فعلاً بتصدیق جمیع حکمداران
اروپ رسانیدند که در قطعهٔ اروپ دولتی بزرگتر از دولت عثمانی نیست
و پارهٔ دولتها و ملتها را مانند روس له مجار نمسه وندیک صاردینیا
اسپانیا و فرانسه را در دایرهٔ حمایت خود قبول نمود از آنها بده سالیانه
میگرفت و دیگر آنکه چون برضد دولت اسپانیا بدولت فرانسه امداد کرد
مرجع حکمداران شده بود کذلک در قطعهٔ آسیا از رایان و پادشاهان
هند گرفته تا شاه عجم و خوانین داغستان و شیروان همه را داخل دایرهٔ عهد
و امان خود ساخته برای اینکه مملکت پادشاه گجرات را از تسلط پورتگیزها
محافظت کند از بحر سویس کشتیهای جنگی مکمل بدریا بار هند فرستاد
کذلک پادشاه هند را بر ضد شاه عجم طهماسب برانگیخت
و همچنین وقتیکه کشتیهای جنگی پورتگیز را در دریای هند متفرق ساخت

مملکت بربرستان را در قطعهٔ افریک که اسپانیولها غلبه و غصب کرده بودند
از دستشان گرفت

لکن چون در قطعهٔ اروپ دعوای دین و مذهب روز بروز بالا گرفته
مذهب جدیدیکه به لوتر نام راهب نسبت داده میشد بطوریکه نفوذ و اقبال پاپ را
منکسر سازد شیوع یافته بود از این جهت فیمابین فرانسوا پادشاه
فرانسه و شارلیکان پادشاه اسپانیا جنگهای سختی واقع گشت
از آنجائیکه نصف پیشتر المانیا مذهب جدید مذکور را پذیرفته بودند در
جهات شمالیه و غربیهٔ اروپ نزاعهای مذهبی موجود بود و همچنین شارلیکان
که هم پادشاه اسپانیا و هم امپراتور المانیا بود بسبب احترامی که از پاپ داشت
رئیس جمعیت متفقه شده بود که پاپ برضد اسلام فراهم آورده بود لکن
چون مخالفت فرانسوا پادشاه فرانسه با شارلیکان و بالاخره میل نمودن
او بطرف عثمانی قوت اتفاق مذکوره را شکسته بود بطور دلخواه نتوانستند
بر ممالک محروسه هجوم بیاورند اما دولت حضرت پادشاه نیز از مقاومت
کردن با قوتهائی که برضد دولت و ملتش اتفاق کرده بودند اهمال ننموده
برسر مملکت ایتالیا هجوم برده سواحل ناپولی را نهب و غارت کرد
در سواحل اروپ مظهر فتوحات شدند حضرت پادشاه و در بربرستان

براسپانیولها غالب آمدن او ببب آن شد که خیرالدین بک که در تونس
وتلمسان وجزایر درفن دریانوردی و دلاوری مشار بالبنان شده بود زیر حمایت
مستلزم الفلاح سلطنت سنیه دخالت کرد زیرا ان اوقات در بحر سفید دریانوردی
و دعوای مردی به اندریا دوریا نام ناخدا و خیرالدین بک منحصر بود که آن دو نفر
نیز قصد شان این بود که ساحهٔ دریارا از وجود دیگری پاک کرده
میدان بی پایان بحر را بخود منحصر سازد لهذا اندریا دوریا به شارلیکان و
بارباروس خیرالدین بک نیز به سلطان سلیمان استناد نموده در دریابار
بربرستان و در داخل خلیج وندیک محاربه های سخت کرده اند وحتی
در بحر سفید خیرالدین بک با دستهٔ کشتیهای جنگی عثمانی بتنهائی با دستهٔ کشتیهای
اسپانیا و جمیع سفاین عیسویان مقابل شدنش موجب اتحاد فرانسه شد
زیرا اگر فرانسه یقین نمیکرد که در دولت عثمانیه قوتی هست که بر دشمنانش غالب تواند شد
با آن تعصب دینی و مخالفت اخلاق و عادات که مابین بود آن همه مشکلات وصعوبات را
که ظهورش محقق و تدبیرش مشکوک بود بهیچ شمرده محض بنا بقاعدهٔ
پیروی کردن بغالب کشتیهای خود را داخل کشتیهای عثمانی نموده
در دریابار جولان نمیکرد پادشاه اسپانیا شارلیکان بعد از ناامیدی

(از اصلاح ذات البین با فرانسوا پادشاه فرانسه بسبب دلتنگی و انفعالی که از خواص
خدام خود داشت و بی وفائی وخیانتی که از مقربانش حس میکرد بهمراهی
و هواخواهی لشکریانی که شب و روز راحت خود را برای آسودگی انها ترک
کرده بود اعتماد نموده گمان برد اگر استعفا کند قبول نخواهد شد لکن برخلاف
مأمول مثل اینکه گویا همه استعفای او را از خدا میخواسته اند بهیچکس یا
بمیان نگذاشت زیرا شارلیکان بعد از انکه پادشاه اسپانیا بود
ایمپراتور المانیا نیز گشت در باب حکومت ناپولی و میلانو
با پادشاه فرانسه میانشان بهم خورده بسبب انکه نتوانست آن
عداوت را برطرف کند و قادر نشد که ایمپراتوری المانیا و پادشاهی اسپانیا را
یکی سازد مجبور شد حکومت المانیا را به برادرش فردیناندو و پادشاهی
اسپانیا را به پسرش فلیپ و حکمداری ناپولی را نیز بشخص مناسبی ترک نماید
و طبقهٔ لشکری نیز که تبعه و هم هواخواهش بودند چون از جنگ بتنگ
امده بودند استعفای او را زود قبول کردند کذلک از افترائی
که به کپیتان کلومب که اسپانیا را صاحب مملکت واسع بر دولتی مانند
امریکا ساخته بود کردند خلق از او دلتنگی داشتند وسببی دیگر که او را از چشم عامه

انداخت این بود که بعد از انکه اعراب را که هشتصد سال بود بر اسپانیا مستولی
شده بودند زده از اسپانیا بیرون کرد و انها را مجبور ساخت به افریک برگردند
لازم بود که باین غالب آمدن بر دشمنان دین قناعت کرده بجای خود بنشیند
لکن به این اکتفا ننموده بتحریک و تفتیش گروه ژزویت که
گروهی از رهابین بودند که بر ضد مذهب جدید لوتر اتفاق کرده بودند فریفته
شده به ابرام انها به این خیال محال افتاد که تمام قطعهٔ اروپ را ضبط
و تسخیر نماید کذلک چون در آن ایام تجارت ممالک شرقیه که مطمح نظر
هر دولت و ملتی بود منحصر به اسپانیولها شده بود در صورتیکه
بدول اروپ عرض دولت و عظمت میکردند راه خرج کردن ان
دولت و ثروت بادآور را نمیدانستند لهذا
دولتهائی که به اینها تقلید نموده شروع بتجارت کردند
دولتین اسپانیا و پورتکیز را که کارشان بسفاهت و حاضرخوری
انجامیده بود بیک حال افلاسی آوردند که تفصیلان در موقعش
مذکور خواهد شد
در این عصر در دربارهای اروپ گفتگو بود که حرب و ستیز را از میان برداشته

هر دولتی بقسمت و نصیب خود قانع کردند و ازادی تجارت را که اساس معموریت
ملکیه است بر هر چیزی مقدم دارند لکن از یکطرف اف و تفتین ژزویتها که در جمیع
مجالس و محافل حلول کرده بودند و از طرف دیگر میل کردن خلق به ادعای پروتستانها
و داخل شدنشان بمذهب مذکور مثل اینکه اهالی المانیا و جرمانیا و ایتالیا را از اکتساب
منافع جدیده محروم میگذاشت ولیکن اعظم اسبابا که سکنهٔ المانیا و دولتهای واقعه در سواحل
بحر سفید را و دول پورتکیز و فلمنک و انکلیس را از منافع جدیده دور میساخت
کسب قوت و عظمت کردن دولت عثمانی بود زیرا حکومات ایتالی متصل
در بند این بودند که سواحلشان را از هجوم عثمانیها محافظت کنند لهذا
لذت کسب فواید جدیده را فراموشی کرده بودند از جمله بجهت انکه یکوقت
جمهوریتهای وندیک و ژنویز تمام جزایر بحر سفید را متصرف بودند عمدهٔ
کسب و کارشان راه زنی دریائی و زوار به بیت المقدس بردن و اوردن
بود لکن بعد از انکه کشتیهای عثمانی در بحر مذکور راه یافتند فضای
وسیع دریارا بر کشتیهای جمهوریتهای مذکور تنگ کردند کذلک استانیها
از خوف حمله و هجوم خوانین قریم مجال تجاوز نمودن بهیچ طرفی را نداشتند
و همچنین مملکت اوستریا نیز جولانگاه عساکر عثمانیه شده بود و ازین جهت
اهالی انجا را حیرت استیلا نموده بود کار بجائی رسیده بود که جمیع دولتهای المانیا

نظرشان را بحرکات دولت عثمانی دوخته بودند

به این مناسبت از برای اروپ سه حال دست داده بود یعنی دولتهای جهات غربیه
وجنوبیه ممالک مجهوله کشف نموده متصل مشغول جر منافع بودند دولتهای
شرقی و وسطی پارهٔ اسایش و سامان را وبعضی حقوق دولتیشان را ضایع
کرده وحتی حقوق ملتیشان نیز در معرض خطر بود و ملل واقوام جهت
شمالیه وشرقیه نیز باحالت وحشت وبی تربیه که بخیال توسیع حدود افتاده
بودند اما دولت علیه عدو وحدود این دولتها را که سه نوع احوال مختلف داشتند
به ایشان فهمانیده انها را مجبور ساخته بود که حکومت قاهرهٔ عثمانیه راشناخته
اعتراف وتصدیق نمایند

هرچند دولت علیه بمناسبت موقع وحدود که داشت بادولتهای اروپ
گاه در جنگ وگاه در صلح [illegible] ولیکن مصالحه که میکرد متارکهٔ موقتی بود هیچ
دخلی بمصالحه ومعاهده نداشت تنها بادولت فرانسه اول اتفاقی که کرد قابل
اطلاق لفظ معاهده و اتحاد بود که اسباب مناسبات دوستانه که درمیان این دو دولت شروع
کرد دراین محل علیحده تفصیل میشود

دربیان اسباب اتفاق دولت علیه بادولت فرانسه

از دولتهائی که درقرب وجوار دولت علیه بودند [illegible] بادولت فرانسه کمتر محاربه واقع شده است

~~واول دولتی هم که عهدنامه راکه شایستهٔ اتحاد واتفاق بوده [illegible]~~
واول دولتی هم که بادولت علیه عهدنامه امضا نمود وان عهد را میتوان
ضمان اتحاد واتفاق کفت نیز دولت فرانسه بود کذلک بعد ازانکه
بیت المقدس واراضی مقدسهٔ کنعان ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ عثمانیه شد
دول عیسویهٔ اروپ بادولت علیه بنای کسب مناسبات ومعاهدات را
کذاشتند و باز قبل از همه دولت فرانسه داخل اتفاق کردید واین
اتفاق هم فیمابین سلطان سلیمان و فرانسوا پادشاه فرانسه واقع شد
به این معنی که فرانسوای اول وقتیکه بتخت فرانسه جلوس نمود ممالک نمسه
حکومت فرانسه را از هرطرف احاطه کرده بود چنانکه مملکت فرانسه دروسط
ممالک نمسه محصور مانده بود چون جزیره های کرید وکورفو ومرداپهای
ژنوه وفلورانس نیز مرکز قوهٔ بحریهٔ شارلیکان ایمپراتور نمسه بودند فرانسوا
ازاین جهت بسیار هراسی داشت و درکار چاره جوئی این مطلب بود
تاانکه فهمید شارلیکان به خیال این افتاده است که نفوذ خود را بر
ممالک شرقیه نیز جاری سازد فرانسوا دید مداخله در پولیتیک شرقی
کردن نمسه از برای فرانسه موجب سلامت خواهد شد انوقت نیت کرد
که بادولت عثمانی تقرب ومناسبت پیدا کند چون قوت خود فرانسه بتنهائی

ازبرای منع واطفای شرارهٔ نفوذ واقبال شارلیکان که اروپ را احاطه
کرده بود کفایت نمیکرد لهذا دولت فرانسه مجبور بود با قوهٔ جدیده که با
قوت ونبای افکار شارلیکان مخالف بود اتحاد واتفاق کند در آن اوقات
عساکر دولت عثمانیه در داخل قطعات اروپ واسیا وافریک وکشتیهای
جنکیش دربحرسفید ودرسواحل بحرالجزایر حکومت میکرد و ازجهت مجارستان
دولت نمسه را دوچار هراس کرده بود دراین صورت دشمن فرانسه بادولت علیه
نیز دشمن بود لهذا ~~این دو دولت ازجهت پولیتیک~~ فرانسوا خوب فهمیده بود
که این دو دولت ازجهت پولیتیک بسهولت اتفاق میتوانند کرد پس برای
اینکه درنزد دولت عثمانی ماموری بفرستد یک وسیلهٔ ظاهری فکر کرده یکی از
خلیفه ها راکه (مونته پهلیه پلیسیه) نام داشت به بهانهٔ اینکه میخواهد دستخطهای
ملل واقوامی راکه در ممالک شرق محو ومنقرض شده اند کشف وتحری نماید
و در باطن از اصول وعادات عثمانیان اطلاعات صحیحه بدست بیاورد
به اسلامبول فرستاد ومشارالیه راهش راجسته بواسطهٔ مخابره های پنهانی
که باخلوت هاپون [illegible] شروع کرد عیسویان شرق را نیز خوشنود میساخت
دراین بین فرانسوا دراثنای فتوحات ایتالیا درمحاربهٔ (پاوی) مغلوب کشته
بدست شارلیکان اسیر افتاد لکن متفقین شارلیکان ازانکه [illegible]

برای محو وانقراض یک هیئت خیریه مانند ملت فرانسه که با مظالم و
تعدیات اروپ مقابله ومقاومت میکرد کمک کرده بودند پشیمان شدند
و مادر فرانسوا (لوئیس صاووا) نام ملکه که نائبة السلطنهٔ فرانسه بود
~~ازمغایرت متفقین باپولیتیک شارلیکان~~ و ازندامت متفقین
شارلیکان که ازمغایرت کردن باپولیتیک وقت داشتند استفاده نموده با
هانری هشتم پادشاه انکلستان و باپاپ عصر که لیون دهم نام داشت
و با اهالی وندیک متحد کشت لکن فرانسوا که درمادرید کرفتار بند و
زنجیر بود والده اش را وادار کرد که نامهٔ نوشته از دولت عثمانیه
طلب امداد نماید

بواسطهٔ سفیری که نزد سلطنت سنیه فرستاده بود یک دانه
یاقوت درشت بسیار اعلائی ویک نطاق کمرزرین ویکجفت شمعدان
طلا ودو رأس اسب ممتاز فرانسه وازبرای وکلا صد وپانزده هزار
فرانک که تقریبا هزار وپانصد کیسه پول عثمانی میشود هدیه فرستاد هرچند
ماموریت این سفیر مکتوم بود باز ازحس نمسویها خلاص نشده سفیر مزبور را
باده نفر همراهانش درحدود بوسنه هلاک [illegible] و هدایائی را که همراه اورده
بودند غصب کردند لکن هرکس این حرکت نمسوی را که مغایر شان دولت بود

تقبیح نمود لکن طرفداران شارلیکان ازاین کیفیت اباکرده تجاهل نمودند
واین کار را به طمع اهل بوسنه اسناد دادند و درصدد تبرئه ذمت را
برآمدند خلاصه چون ابن خبر بپاریس منعکس گشت (ژان فرانژیانی) نام شخص مجاری را
دوباره بسفارت به اسلامبول فرستادند وموهی الیه نامهٔ ملکه مادر
فرانسوا را با نامهٔ فرانسوا که ازحبس نوشته بود بحضور همایونی عرض
وتقدیم نمود

صورت نامهٔ که مادر فرانسوا پادشاه فرانسه
بحضور همایون نوشته است

(پادشاه اسپانیا شارلیکان فرزندم را درمحاربهٔ (پاوی) گرفته حبس
کرده است تاکنون خلاصی پسرم را بمروت شارلیکان حواله کرده بودم
وحال اینکه انسانیتی را که ازو منتظر بودیم اجرا نکرد علاوه برین در
بارهٔ پسرم بارهٔ حقارتها نیز میکند بالخاصه ازحضرت خسروانه آت
نیاز مندم که بواسطهٔ عظمت شأنتان که مُصَدَّقِ عالم است ابراز
اهمیت فرموده پسرم را از پنجهٔ قهر دشمن خلاصی بخشید انتهی)

ایضاً صورت نامهٔ فرانسوا

درجهات معمورهٔ دنیا حاکم و پادشاه ممالک و بلدان کثیره و دادخواه همه مظلومان
سلطان معظم و خاقان مفخم عرض مافی الضمیر این است که
هرگاه شما برسر فردیناند و حکمدار مجارستان هجوم بیاورید ما نیز براحت وعنایت
شما ازمحبس خلاصی یافته برسر شارلیکان پادشاه اسپانیا هجوم برده ازو
انتقام خود را خواهیم کشید شما که شهنشاه جلیل الشأنی هستید هرگاه بتادیب
او همت بگمارید هیچ شبهه نداشته باشید که من نیز بعدازین بندهٔ حق شناس
شما خواهم بود انتهی)
این نامهها در ششم ماه کانون ثانی سنه ۱۵۲۵ میلادی بواسطهٔ (فرانژیانی) نام
سفیر بحضور همایون تقدیم شد و حضرت پادشاه نیز در بارهٔ سفیر التفات
بسیار فرموده پارهٔ هدایا نیز احسان شد ازجانب سلطنت عظمی چون تااین تاریخ درحق هیچ
سفیری اینقدر التفات واحترام واقع نشده بود کسانیکه حاضر بودند
به حسن درایت پادشاه تحسینها کردند
حضرت پادشاه محض ترویج ملتمس فرانسه عهد نمود که برسر فردیناندو
لشکر بکشد و برای تصدیق این عهد نیز نامهٔ نوشته فرستاد لکن شارلیکان برای اینکه
این معاملهٔ دوستانهٔ بین الدولتین را بهم بزند بفرانسوا افترا کرده گفته بود

بدین عیسی ۴ خیانت میورزد و دشمن عیسویان است و متفقین خود را اقناع
کرده بود لکن فرانسوا گوش به این حرفها نداده بکار خود مشغول شد
بعدازانکه یکسال در شهر مادرید محبوس ماند در ماه شباط سنه ۱۵۲۶ میلادیه
ازحبس درآمده کمافی السابق برضد نمسویان کمرهمت را بمیان زد
لکن درصدد این افتاد که اتفاق خود را که با دولت عثمانی کرده بود مکتوم
بدارد لکن بعد بقصور خود اعتراف کرده مناسباتی را که با دولت مستحکم
ساخته بود تشیید و تأیید نمود
چون شارلیکان دید که سلطان سلیمان در مجارستان کار را ازپیش برد
و برادرش فردیناند و مقهور و منکوب گردید بهراس افتاده درصورتیکه
لازمهٔ عقل این بود که از تعبیراتی که موجب غضب حضرت پادشاه میشد
دست بردارد برعکس برداشت نامهٔ بحضور همایون نوشت که امضای
خود را بعنوان حکمداری بیت المقدس درآن نوشته بود و حال اینکه
دراین باب هیچ حقی نداشت سفیریکه این نامه را آورده بود درحضور
صدراعظم بجهت این عنوان توبیخ شد وبعد دولت علیه برضد فردیناند واعلان
حرب نمود و فی الحال امر شد که درصحرای ینیش قشون جمع شود اگرچه در

اثنای راه سفیر فردیناند آمده طلب مصالحه نمود واستدعای او قبول نیفتاد
چون موکب همایون به بلغراد واصل گشت ازجانب دولت فرانسه
(رانکون) نام شخص بسفارت آمده ازحضرت پادشاه استدعا نمود که کشتیهای
جنگی عثمانی را برضد شارلیکان بکمک فرانسه بفرستد
کیفیت ورود ایلچی فرانسه را در صحرای بلغراد به اردوی همایون مرخص وندیک
که در اردو بود بروجه ذیل به وندیک نوشته است
رانکون نام شخصی که ازجانب دولت فرانسه بسفارت فرستاده شده است
شبانه وارد اردوی عثمانی گردیده درحق او احترام والتفات فوق العاده
کردند غریبه این است که روشنی وضیائی که از مشعلهائی که چهارصد هزار
لشکر اسلام برسر نیزههای خود زده بودند حاصل شده بود اگر چراغان مشهور
ایالت روما واتشبازی قلعهٔ سانت انژ رااینجا بیاورند ازانها اینقدر روشنی
حاصل نمیشد)
الحاصل حضرت پادشاه بنا بسابقهٔ محبتی که با دولت فرانسه داشت استدعای
اورا قبول فرموده فی الحال شروع بحرکات حربیه شد وبجهت اینکه نگویند
ازشارلیکان ترسید تأخیر ازرا جایز ندانست
وحال اینکه اگر اینجا را ملاحظه نمائیم که شارلیکان پاپ را که وکیل

که وکیل حضرت عیسی و در روما رئیس مذهب میشمارند برای ترویج
پولیتیک خود گرفته به محبس انداخت و بعد رشوت گرفته او را مرخص کرد
باید عیسوی نبودن او را حکم نمائیم پس در صورتیکه پولیتیک او مبنی
بر جنگاوری بود باز نتوانست در مقابل اردوی کوچک عثمانی که عبارت از هشتاد
هزار سوار بود و مقدمة الجیش چند اردوهای دیگر بود تاب بیاورد
اینکه شارلیکان بعضی جاهای بربرستان و ایالت تونس را استیلا کرد عثمانیان را
بغیرت آورد و جمیع دول اروپ فرانسوا پادشاه فرانسه را تعییب میکردند
لکن فرانسوا گوش به این حرفها نداده (ژان دلافوره) نام شخصی را بسفارت
به اسلامبول فرستاد و اعلان هم کرد چون در این وقت حضرت پادشاه در سفر
ایران بود سفیر مرقوم برای اینکه با پادشاه ملاقات نماید تا تبریز رفت
و بعد از ابلاغ سفارتش در ماه شباط سنه ۱۵۳۶ میلادیه بواسطه او اول معاهده
که دولت فرانسه را با دولت علیه ربط کرد بایک طغرای مستخط همایون تحکیم و
اعلان شد سلطان سلیمان بعد از این معاهده به حکمدار فرانسه رسماً عنوان
پادشاهی داد که مأمورین آن عنوان را به امپراطوری ترجمه کرده اند چون عنوان
در نزد دولت علیه محترم و مقدس شمرده میشد در حق حکمداران تعمیم نفرمودند در عصر
سلطان مشار الیه مراد سفیر فرانسه بغیر این معاهده یکی هم این بود که

یک ملیون ریال نیز اعانت حربیه میخواست و نیز دستور العملی که
بسفیر داده شده بود چون معاهده که بین الدولتین منعقد شد
از برای دولت علیه نفع داشت لهذا محرر بود که حضرت پادشاه
این وجه را یا قرضاً و یا عنایةً خواهند داد فی الحقیقه از طرف
دولت علیه این نیز قبول شده امر شد بارباروس خیرالدین پاشا
والی جزایر با کشتیهای جنگی عثمانی بر ممالک سیسیلیه و ساردنیا
که با شارلیکان متفق بودند هجوم ببرد
وقتیکه عساکر سلطان سلیمان که از برای ترویج مرام و مقصد فرانسوا
بر سر آلونیا فرستاده شده بود از سواحل ایتالیا و از راه انقونه
و اوترانت بر سر ناپولی هجوم میبردند از ونذیکها بخلاف مأمول
حرکات دشمنانه سرزد لهذا اتفاقی که فیما بین دولتین عثمانیه
و فرانسه منعقد شده بود نتیجه خوبه نبخشید در این اثنا فرانسوا
در مقابل غلیان افکار اروپ که بر ضد او بود تحمل ننموده مجبور شد
که با شارلیکان ترک عداوت کند چون این قضیه بدربار
شوکتقرار سلطانی منعکس شد باعث دلتنگی پادشاه گشت
و در دیوان همایون بسفیر فرانسه تعرضات واقع شد چون ناخوشنودی

دولت علیه موافق مصلحت فرانسوا نبود باز دوباره با شارلیکان بنای
جنگ و ستیز را گذاشت در این اثناها رانکون سفیر فرانسه که سابقاً
به اسلامبول رفته و عودت کرده بود دفعه ثانیه مأمور بسفارت اسلامبول
گردید لکن بقصد اینکه دستور العملی را که با او بود بچنگ بیاورند به امر
و اشارت شارلیکان والی میلان سفیر مومی الیه را در راه کشت و حال اینکه
رانکونی این دفعه دویم که به اسلامبول میرفت والی بلای نام محل که
از جانب فرانسه نصب شده بود چون پیش از وقت از این قصد
شارلیکان اطلاع بهم رسانیده بود بتدبیری دستور العمل را از
سفیر مرقوم گرفته نزد خود نگاه داشته بود چون گماشتهٔ شارلیکان
سفیر را کشت و دستور العمل را هم در نزد او نیافت باعتقاد خویش
برای اینکه در این تقصیر که کرده بود محق باشد یک دستور العمل جعل کرده اعلان
نمود که اینک اتفاق فرانسوا با سلطان سلیمان مبنی بر این اساس است
اوژن مارون نام مورخ حیل و غدعه هائی را که نمسویان در خصوص کشتن
سفیر فرانسه بکار برده اند از این قرار مینویسد
شارلیکان سفیر فرانسه را برای این داد بکشند که دستور العملی را

که در دست او بود گرفته به اروپ اعلان نماید که فرانسه با عثمانی
چگونه در ضرر او مقاوله کرده اند و علاوه بر این شخصی مانند
رانکون را که در نزد دولت علیه کسب نفوذ نموده در میان
عثمانیان محترم و مرعی الخاطر است تلف کرده کارهائی را
که بتوسط او بایستی صورت بگیرد منع نماید لهذا
به (گوارست مارکیز) والی میلان امر فرستاده بود که چون سفیر
فرانسه از ایتالیا عبور میکند خواه حیاً و خواه میتاً او را
گرفته نگاه دارد و به این سبب رانکون بقتل رسید
چون این حادثه از راه ونذیک بپاریس منعکس گشت
بجای سفیر مقتول پولن نام شخصی را که مأموریت پلیس داشت
بسفارت اسلامبول نصب نمودند و حرکات قبیحهٔ شارلیکان را
که مخالف قوانین دولیه بود اعلان کردند سفیر مرقوم بسلطان
سلیمان در شهر بودین که پایتخت مجارستان است ملاقی گشته
تفصیل بقتل رسیدن رانکون را به اشارت شارلیکان در حضور همایون

تفصیل داد و از طرف پادشاه چنین جواب داده شد که در صورتیکه مرا سخنان حیله امیز
شارلیکان و برادرش فریب نداده و هیچ اعتمادی نیست آیا حق ندارم که
مملکتم را بشمشیر خودم محافظت کنم زیرا این دو برادر از برای تحصیل جاه
هر بدی و خیانت را مرتکب میشوند وای برکسانیکه اصلاح امور شان
در دست حکومت شارلیکان و برادرش باشد بخیرالدین پاشا امر کردم
انجاهائی را هم که از بربرستان در تصرف شارلیکان است پس بگیرد
خلاصه شارلیکان دویست و هفتاد و فروند کشتی و بیست و چهار هزار قشون بتری بر سر
جزایر فرستاده بود و منصوری و مظفری این اردو را در نزد خودشان انقدر
محقق و مسلم میشمردند که بعضی از زنهای اسپانیا با این اردو رفته بودند
که این غلبهٔ محقق را سیر کنند در چهار میلی جزایر کشتیها بحال تقریب
بودند در اثنائی که لشکر از کشتیها بیرون میآمدند ناگاه چنان طوفان شدیدی
ظهور کرد که صد و سی فروند کشتی غرق شد و از امدن باران و سیل و صواعق جای
آرام و توقف نیز نبود و از یکطرف هم عربها به ایشان زور آورده حیرت و اضطراب
بر انها مستولی شده بود مع هذا باز برای گرفتن جزایر هجوم بردند لکن چون

تاب مقاومت آوردن از برای آنها ممکن نبود با خسارات و تلفات
کلی مراجعت کردند و در اثنای راه از طوفان بسیار زحمت کشیدند
چنانکه در مدت یکماه و نیم بزور توانستند خودرا به اسپانیا برسانند
این هزیمت بکلی ناموس شارلیکان را برد و توبه کرد که دیگر محاربه نکند
و فی الواقع همین طور هم شد

در این اثنا سفیر فرانسه پولن بمأموریت مهمه از اسلامبول به (کنت بولو)
و از (کنت بولو) به اسلامبول امد و رفت کرده بجهت انیکه دوباره با شارلیکان
شروع بجرب کنند از سلطان کشتیهای جنگی طلب نمود بنا بر علیه حضرت پادشاهی
استدعای فرانسوا را قبول فرموده در این باب نامهٔ همایونی نیز به او نوشتند

صورت نامهٔ همایون

شما که معتبر و معظم پادشاهان عیسوی هستید دانسته باشید که بنا به استدعای
سفیر شما پولن قبول کردم که کشتیهای جنگی خودرا با جمیع لوازماتش بدهم
و به کپتانها امر کردم که از رای شما ذره عدول نکنند شما نیز بعد از انکه
محاربه را بوجه دلخواه بانجام رسانیدید قبل از انکه هوا های مخالف شروع
کنند دستهٔ کشتیها را پس بفرستید و از حیله های شارلیکان خود را محافظت

نموده تا بدشمنانت نفهمانی که هر وقت از برای جنگ کردن مقتدری
مبادا قبول مصالحه نمائی هر انکس که بمحبت و مودت ما راغبند
جناب حق مکافات احسان نماید و همیشه بشمشیر
مظفرم محافظت میشوند)

پولن کشتیها را با نامهٔ همایون برداشته عازم فرانسه شد چون
بمارسیلی رسید حضرت سلطان سلیمان نیز دو باره بر سر مجارستان
رفته بود کشتیهای عثمانی که با کشتیهای فرانسه متحد شده بودند شهر
نیس را زده پارهٔ سواحل را ضبط نمودند بعد به کشتیبانخانهٔ طولون
رفته زمستان را در انجا بسر بردند سال بعدش با چهارده هزار رأس
اسرای ایتالی کشتیها غانماً و سالماً به اسلامبول عودت نمودند هر چند
فرانسوا را هم کیشانش طعن و تقبیح کرده بودند اصلا گوش نداده قابل
اعتنا نشمرد فرانسوا در اثنائی که مشغول انتظام امور خود بود در سی و یکم
ماه مارس سنه ۱۵۴۷ داعی اجل را لبیک گفته درگذشت و تخت فرانسه بخلفش
هانری هفتم منتقل گشت او نیز از مسلک پدرش عدول نکرده

برای انکه با سلطان سلیمان معاهده را که در زمان پدرش منعقد
شده بود تأکید و تجدید نماید (وارمون) نام شخصی را بسفارت نزد
سلطان سلیمان فرستاده در سفر ایران ملتزم رکاب همایون
بود سفیر مومی الیه از عیسویان ممالک عثمانیه بسیار حمایتها
کرد که هیچکدام از دولتهای کاتولیک مذهب موفق نشده
بودند و در آن اوقات یکبار دیگر دستهٔ کشتیهای عثمانی
با کشتیهای فرانسه بالاتفاق در تسخیر جزیرهٔ کورسیکه همت
نمودند در این اثنا پارهٔ وقوعات ظهور کرد که شیرازهٔ نظام
اروپ را از هم گسیخت و فیمابین دولت علیه و دولت فرانسه
قدری برودت پیدا شد لکن باز رفع رنجش شده همیشه
اتفاق سلطنت عظمی با دولت مشارالیها هم قدیم و هم
با اساس و مستحکم بود

تم

در ۲۹ شوال سنه ۱۳۰۲